
دین و فرهنگ ایرانی

پیش از عصر زرتشت

رضی، هاشم: ۱۴۰۳ -

دین و فرهنگ ایرانی پیش از عصر زرتشت / پژوهش و نوشته هاشم رضی. - تهران: سخن، ۱۳۸۲.

ISBN 964 - 372 - 032 - 2

۴۹۲ ص.

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

Hashem Razi. The religion and cultur of ancient Iran

عنوان اصلی:

کتابنامه.

۱. ایران - - تمدن - - پیش از اسلام. ۲. ایران - - دین و اساطیر. الف. عنوان.

۹۵۵ / ۰۱

DSR ۱۴۲ / ۶ ر ۹ د ۹

۴۱۳۰۲ - ۸۱ م

کتابخانه ملی ایران

دین و فرهنگ ایرانی

پیش از عصر زرتشت

پژوهش و نوشته

هاشم رضی



تهران - ۱۳۸۴



انتشارات سخن

دین و فرهنگ ایرانی

پیش از عصر زرتشت
پژوهش و نوشته:

هاشم رضی

امور گرافیکی، طرح و اجرای پشت جلد: فیروزه رضی

چاپ دوم، ۱۳۸۴

تایپ و آماده‌سازی: شرکت چاپ خواجه

لیتوگرافی: صدف

شمارگان: ۲۲۰۰ نسخه

چاپ: گلرنگ پکنا

خیابان انقلاب - مقابل دانشگاه تهران، شماره ۱۳۹۲

تلفن: ۶۴۶۵۹۷۰

حق چاپ و نشر محفوظ است



تقدیم به خشیار
گرامی ترین یادگار


بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بخش اول

زندگی و فرهنگ اولیه

۱. چگونگی وضع طبیعی

نکات مبهم در تاریخ ابتدایی، منظور از این مقدمه، دیانت و ارتباط آن با شئون فرهنگی و تمدن، زندگی در ایران کهن، سرشت و کار مردم، قوانین و دیانت، شکل فلات ایران، حدود جغرافیایی، منطقه‌ی حساس، اهمیت تاریخی، رشته جبال، کوه‌های زاگروس مناطق و تقسیمات آن، لرستان، سلسله جبال البرز، وضع مناطق مختلف، دره‌ها و وضع طبیعی آن‌ها، کویر، دشت خوزستان، محصولات و کان‌ها

 تاریخ اولیه ایران، پیش از مادها و هخامنشیان بسیار تاریک و پیچیده و مبهم است و این ابهام حتا شامل مادها نیز می‌شود، چون درواقع از مادها نیز آگاهی‌هایی که چندان روشنی‌بخش و سودرسان باشد در دست نداریم. در این مورد باید تنها به آنچه که دسترس است و از خلال یافته‌های باستانی و گزارش‌های تاریخ‌نگاران کهن فراچنگ آمده است بسنده شود. البته در این مقدمه کوتاه تنها نظر ما معطوف است به دیانت ادوار کهن ایران و این که در فلات چه روش‌هایی در دیانت و پرستش، پیش از زرتشت معمول بوده است. اما چون آگاهی‌های ما درباره تاریخ باستان اندک است و آن چه نیز که موجود می‌باشد، اغلب از لحاظ صحت و درستی نمی‌توان بدان‌ها چندان باور و اعتماد کافی داشت، و هم‌چنین دیانت در ادوار کهن شامل همه چیز می‌شود و باید از خلال تاریخ زندگانی شاهان، امیران، فرادستان و فرودستان - نجوم و علوم خرافی،

قوانین و هنرها و نوشته‌های باستانی و سنگ‌نبشته‌ها و الواح و یافته‌هایی که از دل خاک‌ها به دست آمده‌اند به دست آمده و فهم شود، به همین جهت ناچار بحث و کاوش و هرگونه گفت‌وگویی دربارهٔ دیانت و اندیشه‌های مذهبی و پرستش، مربوط می‌شود به تاریخ عمومی و جهت فهم دیانت در ادوار کهن گزیری از رعایت این روش نیست.

جهت آگاهی به این تاریخ، برای به دست آوردن شناخت‌ها و شناختی از دیانت و زندگانی ابتدایی از نخستین ساکنان فلات ایران سخن می‌گوییم. آن چه که مسلم است از هزارهٔ پنجم پیش از میلاد و خیلی پیش از آن، در فلات تمدن‌هایی وجود داشته است، و ساکنانی که در دهکده‌های کوچکی سکن‌گزیده و به کار کشاورزی می‌پرداخته‌اند. آن چه که برمی‌آید اینان مردمانی بوده‌اند صلح‌جو، آزاده، راست‌پندار و فعال. از برای خود هنر و قوانینی داشته‌اند، و مذهب‌شان پرستش عناصر طبیعی و تقدیس برخی از چارپایان و دام‌ها بوده است. اما پیش از آن که به تفصیل بیشتری از روش‌های زندگی و باورهای مذهبی این مردمان پردازیم، شایسته‌تر آن است تا ابتدا اندکی از وضع طبیعی این سرزمین سخن گوئیم، چه چنان که می‌دانیم وضع طبیعی و هم‌چنین چگونگی وضع جغرافیایی در ادیان و مذاهب بسیار مؤثر می‌باشد.^۱

سرزمین ایران منطقه‌ای است سه‌گوش و بلند، میان دو فرورفتگی، یعنی دریای خزر در شمال و خلیج فارس در جنوب. از لحاظ وضع منطقه‌ای حالتی حساس دارد، چه دو قسمت از آسیا، یعنی آسیای غربی و آسیای مرکزی را چون پلی به هم پیوند می‌دهد. هم‌چنین این سرزمین بلند جلگه‌های آسیای داخلی را به بلندی‌های آسیای کوچک "صغیر" و اروپا متصل می‌کند. این چنین وضع جغرافیایی، بدون شک خود بازگوی موقعیتی است که اهمیت تاریخی منطقه‌ای را بازگو می‌کند، اهمیتی که در تاریخ از لحاظ ویژگی‌های مختلف شایان توجه است.

مناطق کوهستانی این سرزمین بسیار و تقریباً در احاطهٔ یک رشته جبال

ممتد قرار دارد. در مغرب، کوه‌ها با سلسله جبال زاگروس Zagros از شمال غربی تا جنوب شرقی امتداد دارد. درازای این سلسله کوه‌ها از هزار کیلومتر تجاوز می‌کند و تقریباً حدود دویست کیلومتر پهنا دارد که به نسبت کم و بیش می‌شود. بلندی این کوه‌ها از هزار تا هزار و هفت صد متر می‌رسد. دره‌هایی بسیار در مناطق کوهستانی وجود دارد که در درازا و پهنا تفاوت دارند و از پنجاه تا صد کیلومتر درازا و ده تا بیست کیلومتر پهنا دارند. این دره‌ها سابقه‌ی دور تاریخی را نشان می‌دهند و بقایا و بازمانده‌های جنگل‌های انبوه گذشته در آن جاها آشکار و هویدا می‌باشد. در این دره‌ها از بقایای برج‌مانده چنین مستفاد می‌شود که بلوط، سندیان، بادام وحشی، و پسته بسیار به عمل می‌آمده است. اما دره‌هایی در قسمت‌های پایین‌تر نیز وجود داشته است که کشت چیزهایی دیگر که بیشتر جنبه‌ی حیاتی داشته‌اند در آنها مرسوم بوده است و در این مناطق کشت انجیر، جو، گندم، خشخاش، مو، و پنبه و حتی تنباکو بسیار شایع بوده است.

در فصل گرما در این قسمت‌های زیرین، شدت گرما بسیار می‌شود و مردم از این جاها به قسمت‌های فوقانی کوچ می‌کنند، و برای این جلگه‌نشینان است که پرورش احشام و اسب اهمیت‌ی دارد. مراتع سرسبز فوقانی جنبه‌ی بسیار اساسی دارد. البته در چنین وضعی که حالت ثابتی در زندگانی و خانه‌سازی ایجاد نمی‌نماید، مردمان به چادرنشینی و کوچ‌های دائمی و بیلاق و قشلاق می‌پردازند و این وضعی است که موقعیت جغرافیایی و چگونگی آب و هوا برایشان به ارمغان آورده است.

در قسمت مرکزی زاگروس قسمتی برآمده وجود دارد که به سوی غرب و در بین‌التهرین پیش می‌رود. این قسمت لرستان کنونی بوده که در هزاره‌ی دوم پیش از میلاد، ساکنان آن جا، یعنی کاسیان Kassites بابل را فتح کرده و مدت پنج قرن در آن منطقه حکم‌روایی داشتند.

اما در شمال فلات، سلسله جبال البرز قرار دارد که بلندترین نقطه‌ی آن پنج هزار و شش صد متر است و دماوند نام دارد، که در امتداد سواحل جنوبی

دریای خزر امتداد دارد. رشته کوه‌های البرز از جانب انتهای غربی به آذربایجان ایران می‌رسد که میانه آن دریاچه ارومیه قرار دارد با آبی شور. این منطقه پرحاصل‌ترین و پرجمعیت‌ترین منطقه فلات است. از بسیاری لحاظ این منطقه اهمیتی شایان دارد و آن را اصطلاحاً بَرزخ مادی *Isthme médique* می‌گویند. از لحاظ تردد و رفت و آمد از مناطق گوناگون، سرزمینی است سهل و راحت. این قطعه زمین که جنبه مذهبی نیز دارد و به روایتی زادگاه پیامبر بزرگ پارسی، یعنی زرتشت شمرده می‌شود، در طول تاریخ شاهد بسیاری وقایع بوده است. آن چه که تاریخ بیان می‌کند، مرکز پارسیان نخست از این خاستگاه بوده است، مادها در اینجا اقامت کرده‌اند. جای‌های گوناگونی از این سرزمین، دره‌های آن و قسمت‌های دیگر مدت‌ها مرکز اقامت: کردان، مغولان و ترکان تاتار بوده است. این جاگذرگاهی بوده سخت نیازمند به حفاظت و نگهداری، و به همین جهت شاهنشاهی پارس قرن‌هایی در این قسمت سخت به کار پرداخته و استحکاماتی بنا کرده‌اند که تا این زمان نیز هنوز بقایا و آثارشان آشکار و بازمانده است. این مهاجمان اغلب از جلگه‌های روسیه جنوبی برخاسته و حتا قفقاز را در نور دیده و در این جا با سدی طبیعی و دشوار گذر روبه‌رو شده‌اند. شرایط جغرافیایی و چگونگی آب هوا که در روحیه و شهامت، بردباری و اراده و صلابت ایرانیان بسیار مؤثر بوده است، در این قسمت بسیار نمایان‌تر بوده است و به همین جهت این ایالت باستانی، مردانی سخت دلیر و باکار و پیشه‌کشاورزی آفریده و بار آورده است که در تمدن و فرهنگ نقشی مؤثر داشته‌اند.

در مشرق سلسله جبال البرز، خراسان واقع است. در این قسمت بلندی‌ها کمتر و عبور سهل‌تر می‌باشد و به حق انبار غله ایران است. دره‌های سبزگون و پرحاصل‌اش از لحاظ تأمین غله بدان موقعیتی بسیار ممتاز بخشیده است. اما از دیدگاه مرزی و وضع جغرافیایی، پس از آذربایجان دومین منطقه بی‌است که راه هجوم بیگانگان را در فلات ایران می‌گشاید. مهاجمانی بسیار که از راه‌هایی دور، از مناطق آسیای میانه به جانب ایران سرازیر بودند، بدون ایجاد دردسری از لحاظ

راه گیرهای طبیعی به فلات راه می‌یافتند. به همین روی از لحاظ وضع دفاعی موقعیتی ممتاز داشته و تا همین اواخر، عهد قاجاریه نیز هنوز مورد تاخت و تاز ترکمانان بوده است. از جهت این موقعیت ممتاز دفاعی است که ساسانیان دیواری از آجر به طول چندین کیلومتر در آن نقطه کشیدند که بقایایش هنوز در آن منطقه دیده می‌شود.

این سلسله جبال در جنوب با یک رشته کوه که عبارت از مکران کوه باشد تکمیل می‌شود که به وسیله دو گذرگاه شکافته می‌شود. یکی بندرعباس در خلیج عمان و دیگری گذرگاهی که به طرف بلوچستان و کویت راه می‌یابد.

قسمت مرکزی فلات که دو رشته کوه از آن می‌گذرد، فرورفتگی‌یی است که در خشکی و بی‌آب و علفی شهره و زبانزد است. این فرورفتگی به دو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم می‌شود: قسمت شمالی دشت کویر و بخش جنوبی دشت لوت خوانده شده. قسمت شمالی بخشی است نمک‌زار که از فرط نامساعد بودن در آن جا نه چیزی می‌روید و نه جاننداری زندگی می‌کند. به ندرت جاهایی یافت می‌شود که نمک‌اش کمتر می‌باشد و شرایطی بسیار دشوار و سخت در آن قسمت‌ها برای زندگی وجود دارد، و همین جاها است که واحه‌هایی حقیقی را تشکیل می‌دهد. اما در قسمت جنوبی، یعنی دشت لوت این امکان اندک نیز ساقط است و به عقیده کاشفانی محدود و انگشت‌شمار که از جان خود گذشته و از این کویر گذشته‌اند، این جا منطقه‌یی است که از صحراهای بزرگ آسیای میانه چون گوبی Gobi به درجات قابل ملاحظه‌یی بدتر می‌باشد و آن صحراها در برابر این منطقه حاصل‌خیز به نظر می‌آیند.

آن چه که تا کنون مستفاد شده، زندگانی تنها در درّه‌ها و شکاف‌های عظیم کوهستانی، و به نسبت کمتری در واحه‌ها امکان داشته است. اما از این که بگذریم، دشت‌هایی نیز بوده است که از همه لحاظ از موقعیت‌های مناسبی بهره‌مند بوده است، و از آن جمله است دشت سوزیانی Susiane باستان و یا خوزستان امروز. این ناحیه از ازمته باستان‌گرایی داشت به تمدن و وضع مطلوب آن در اقوام

کوهستانی بدوی و نیمه بدوی که در حدود آن می زیستند، تأثیرات فراوان و قابل توجهی می گذاشت. در آن هنگامی که مرزهای شاهنشاهی ایران از سوی مغرب "زاگروس" به مناطق دوری بازگشیده می شد، در همین دشت بزرگ پایتخت، یعنی شوش ایجاد شد، و شوش مرکزی بود که با وسایلی ارتباطی به سهولت به بین‌النهرین و آسیای کوچک مربوط می شد.

دشتی نیز در پشت سلسله جبال مجاور دریای خزر قرار دارد. از لحاظ طبیعی در این منطقه شرایطی وجود دارد که به موجب آن باران فراوانی باریده و محصولی بسیار بهره می دهد. این قسمت در واقع قسمت منطقه حاره ایران است که سطحش از باتلاق‌ها، مرداب‌ها، و جنگل‌هایی بسیار انبوه پوشیده شده است و محصولاتی چون: انار، انجیر، برنج، پنبه، تنباکو، چای، نیشکر، نارنج، لیمو، توت و چیزهایی دیگر بار می دهد که خوراک یک سوم جمعیت ایران را تأمین می نماید.

در ایران از آغاز، مسأله آب و تأمین آن امری بسیار مهم و حیاتی بوده است و از همان آغاز این عهد روش مصنوعی آب یاری در این سرزمین مردمان را به چاره‌انگیزی و تلاش و تکاپوی بسیاری و می داشته است. در زمان هخامنشیان از قنات‌ها یا کاریز استفاده می شده و به وسیله کندن مجاری بسیار، آب را به مناطق دوری جهت کشت و کار هدایت می کرده‌اند. بارندگی‌های نسبتاً فراوانی که در سلسله جبال‌های زاگروس و البرز نیز می شده و می شود به آبیاری و مشروب ساختن بسیاری از جاها می انجامید و دژه‌ها و واحه‌ها را سیراب می ساخت. آب در آداب و رسوم و معتقدات مذهبی ایرانیان نیز به همین جهت تا این حد مورد احترام و حرمت می باشد. در آثار ادبی و سرودهای دینی و نقوش بازمانده به روی سفال‌ها و ست‌های دیرینه ایرانیان، نکات بسیار در مورد بارش باران وجود دارد. در یکی از سرودهای کهن روزگار ایرانیان که دربارهٔ تیشتر *Tištrya* یا تیشتر *Teštar* "تیر" در مجموعهٔ یشت‌ها آمده است، اهمیت باران و تأمین آب و نیایش‌ها و ادعیه‌ای به نظر می رسد که جسته و گریخته در مهریشت، فردرین یشت،

آزت یش و بعضی سوره‌های یسنا و سراسر ادبیات سنتی زرتشتیان نیز قابل مطالعه است. مراسم و آداب و نمازهایی برای بارش باران در ادبیات مزدایی زرتشتی در مجموعه روایات داراب هرمزدیار باقی مانده و نگارنده در مجلدات چندگانه ادبیات سنتی مزدایی زرتشتی آن‌ها را گردآوری کرده است.

در فلات ایران، پایتخت‌ها جملگی از پیدایش نخستین پادشاهی در ماد تا واپسین پادشاهی، در جانب بیابان و در طول دو جاده اصلی که در کناره‌های داخلی دو سلسله جبال عظیم کشیده شده قرار دارند. از جانب غرب به شرق جاده‌یی که به موازات البرز کوه ممتد است، گذرگاه شهرهایی چون هگمتانه "همدان" قزوین، تهران، ری، دامغان "یا شهر صد دروازه Hecatompolys" و هرات واقع شده است؛ و هم‌چنین در جاده جنوبی اسپهان، پاسارگاد Pasargade، استخر، تخت جمشید "پرسه پولیس Perséplis" و شیراز قرار دارد.

آن چه که دانشمندان بدان معتقدند آن است که این تقسیمات جغرافیایی که در دوره تاریخی مورد قبول است، در عصر ماقبل تاریخی نیز صادق می‌باشد. تحقیقات باستان‌شناسی، این مطلب را ثابت کرده است که انسان عهد حجر که تازه از کوه سرازیر شده و دشت‌نشینی را آغاز کرده بود، در همان مسیر کمانی شکل اطراف کویر سکنا کرده بوده است. قدیم‌ترین مراکز سکناي مردم که تا این زمان شناسایی شده است در کاشان "سِیَلک Sialk"، قم، ری و دامغان قرار دارد.

ذخایر طبیعی ایران بسیار و از این لحاظ غنی و ثروتمند است. این منابع متنوع و گوناگون می‌باشند و از هزاره سوم پیش از میلاد از منابع آن مرمرهای معمولی و سفید از برای اُمرا و شاهان و دولتمندان سومری استخراج و تهیه می‌شده است. هم‌چنین منبع استفاده‌یی سرشار بوده است جهت تأمین چوب برای سومری‌ها که از جنگل‌های انبوه آن فرادست می‌آمده است. از زمان‌هایی بسیار دور از این سرزمین کانی‌هایی چون: عقیق، لاجورد و فیروزه استخراج می‌شده است. در ازمنه بعدی نیز آهن، مس، قلع و سرب ایران بسیار مورد استفاده بوده است. در دامنه‌های زاگروس ذخایر نفتی فراوانی وجود داشته که از

قدیم‌ترین عهد، یعنی از زمان هرودوت Herodotos نیز شناخته شده بوده است.

۲. زندگی پیش از تاریخ

آغاز زندگی در فلات، پایان عهد بارانی- پیدایی خشکی‌ها،
وندیداد و زندگی اولیه، مراکز زندگی ماقبل تاریخی در ایران،
زندگی غارنشینان، سلوک و هنر آنان، کار زنان و مردان. نخستین
سازمان‌های مادرشاهی، کار و مقام زنان. عقاید دینی، گورها و
دفن مردگان، زندگانی آینده، اشتراک زندگان و مردگان،
چگونگی دفن دسته‌جمعی مردگان. آغاز زندگی در دشت،
هزاره پنجم آغاز زندگی نوین، زراعت، خانه‌سازی، ابزار و
آلات، هنرها و تکامل کوزه‌گری

از لحاظ زمانی شاید بتوان آغاز زندگی شناخته شده را در فلات از پانزده
هزار سال و یا شاید اندکی بیشتر و احتمالاً کمتر از قبل از میلاد تعیین
کرد. چه در این چنین زمانی دوران باران Période Pluviale از ایران گذشته و
به تدریج آن چه را که عهد خشک Epoque aride می‌نامیم و تا به امروز ادامه
یافته است آغاز شد.

با کم شدن دوران‌های ممتد باران‌زا، آب به تدریج پایین رفت و رودهای
پربابی که از ارتفاعات بلند سرچشمه می‌گرفت به کسری و کاستی گرایید و کم‌کم
خشکی‌هایی مستعد جهت زندگی از زیر آب سر به در کرد. در این زمان انسان
غارنشین در فلات آینده شروع به زندگی کرد. شکاف‌های طبیعی کوه‌ها و
پناهگاه‌هایی که بیشتر در بستر رودخانه‌ها قرار داشت، مرکز زندگانی این
انسان‌های نخستین محسوب می‌شد.

شاید وندیداد "Vandidad" Vi.daevo.dâta شرایع ضد دیو "گذشته از مآخذی
دیگر، مدرکی محسوب شود از برای چگونگی زندگی این مردمان، و فرهنگ،

دین، هنر، سیاست و حکومت، قوانین، خوراک، پوشاک و سایر شئون فرهنگی‌شان را بازگو کنند، و البته در این مورد گذشته از مدارک دیگر به نوشته‌ها و اشارات این کتاب نیز استناد می‌شود که فشرده و خلاصه آن را در صفحات بعدی می‌توان مطالعه کرد.^۲

هرگاه به گزارش‌های باستان‌شناسی بیردازیم و در یافته‌های باستانی که از تپه‌های ماقبل تاریخی به دست آمده‌اند به کاوش و تعمق سرگرم شویم، از زندگانی این مردمان اولیه پیش از تاریخ آگاهی‌هایی به دست خواهیم آورد. بقایای زندگانی این انسان‌ها برای نخستین بار در حفاری‌هایی که در کوه‌های بختیاری واقع در شمال شرقی شوشتر، یعنی در "تنگ پبده Pabda" انجام می‌شد، به وسیله باستان‌شناسان کشف شد.^۳ اینان مردمی بودند که از راه شکار و روزی زندگی و امرار معاش می‌کرده‌اند. وسایل زندگی‌شان بسیار ابتدایی بوده و جنگ ابزارهایشان نیز نا کافی می‌نماید. تبرهای سنگی که اندکی تراش داشته، و در مرحله‌ی پیش‌رفته‌تر تبرهایی با دسته‌هایی چوبی داشته‌اند. آلات و ادوات استخوانی بسیار کم مورد استعمال بوده و از استخوان شکارها تأمین می‌شده است. هم‌چنین رواجی در استفاده از نوعی ظروف سفالین بسیار ابتدایی معمول بوده است که از فرط استعمال به رنگ سیاه درآمده‌اند.

در ایران نقاط بسیاری تاکنون کشف شده که زندگی ماقبل تاریخی در آن‌جاها وجود داشته است. در آذربایجان: تپه حسنلو، چراغ تپه، تپه حاجی فیروز و.... در کردستان: تپه‌های زیویه، تپه خیسور و.... در کرمانشاه، لرستان و همدان نیز تپه‌هایی کشف شده و هم‌چنین در اطراف تهران: اسماعیل آباد، پَشَند، دروس، تپه گیان نهاوند و.... در کاشان تپه بسیار مشهور سِئَلک Sialk، در گیلان نیز تپه معروف چراغعلی، در دامغان، تپه حصار و در بسیاری دیگر از نقاط ایران زندگی پیش از تاریخ کشف شده است.

قدیم‌ترین مناطقی که در آن‌جاها جریان بسیار عتیق زندگی بدوی در فلات به نظر می‌رسد، در تپه سِئَلک کاشان و جعفرآباد شوش می‌باشد و مطابق آرای

دانشمندان و باستان‌شناسان، یافته‌های باستانی این نقاط تا چهل و چند سده پیش از میلاد تخمین زده می‌شود، یعنی ابزار و ادواتی متعلق به هزاره پنجم. همانند این یافته‌ها در نقاطی دیگر نیز چون تپه‌های اطراف. مرودشت دست‌یاب شده است.^۴

کار زنان و مردان در چنین جوامع و میان این بدویان چندان مشخص نیست، اما سازمان‌های پدرشاهی Patriarchat و مادرشاهی Matriarchat تا اندازه‌ی این وضع را متمایز می‌سازد. به‌طور کلی مقام زن از لحاظ کارآمدی او جالب توجه است و در برخی مواقع بدون این که تفوقی بر مرد داشته باشد، از اهمیت و مقامی برخوردار می‌باشد. به‌نظر می‌رسد که زنان به نگاه بانی آتش اشتغال داشته‌اند و این مورد مؤید آن است که از مقامات روحانی و احراز آن عناوین برخوردار بوده‌اند. ساختن ظروف سفالین به‌عهده آنان بوده و هم‌چنین وظیفه آذوقه گردآوری به عهده‌شان بوده است. اینان با چوب دستی‌های مخصوص و ویژه‌ی درکوه‌ها به جست‌وجوی ریشه‌های نباتی و میوه‌های خودروی وحشی جهت خوراک می‌پرداخته‌اند. این روش به تدریج و اندک اندک موجب تجربه آنان شده و آگاهی‌هایی درباره دانه‌ها و کشت آن‌ها به دست می‌آوردند. درحالی که مردان باتلاش و کاری بسیار موفقیت‌هایی اندک به دست می‌آوردند، زنان با استفاده از این تجربیات در زمین‌های رسوبی به کشت پرداخته و موفقیت‌های بسیاری شامل‌شان می‌شد. این تجربیات ابتدایی متعلق به دوران نوسنگی Néolithique است که انسان غارنشین بوده و به روش‌هایی در کشاورزی دست می‌یابد.

در چنین احوالی بدون شک زن تفوق و برتری می‌یابد. در این جوامع و هم‌چنین میان گروه‌هایی که زنان حق اختیار چند شوهر داشته‌اند، زمینه مادرشاهی و یا تفوق زنان بسیار گسترده بوده است. اداره کارهای قبیله و حل و فصل اختلاف‌ها و نزاع‌ها با زنان بوده و هم‌چنین با توجه به آمیختگی اِمارت و روحانیت، شغل روحانی بودن نیز به‌عهده زنان بوده است. نَسَب از جانب زن برده می‌شده و زن ناقل خون قبیله به شکل خالص و اصیل‌اش بوده است و این رسمی

است که بعدها آریاییان فاتح از بومیان فلات کسب کردند.

عقاید دینی این مردمان نیز وجه مشابهتی بسیار با مردم دیگر و اقوام و گروه‌ها و جوامعی دیگر داشته که قبل از تاریخ می‌زیسته‌اند. آگاهی‌های بیشترین ما درباره عقاید دینی این مردمان از یافته‌هایی حاصل می‌شود که از قبور به دست آمده است. این امر اعتقاد عمیق، ابتدایی و بی‌شایبه بدوی را درباره زندگانی دیگر بیان می‌کند. آنان بر این اعتقاد بوده‌اند که آدمی پس از مرگ هم‌چنان به زندگی در شکل و هیأتی دیگر ادامه می‌دهد. به همین جهت گور مردگان را هم‌چون مصریان و بابلی‌ها و بسیاری دیگر از مردم کهن از خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها و وسایل زندگی و جنگ‌ابزار آگنده می‌کرده‌اند. اما این روش چنان‌که به نظر می‌رسد بارها در طول زمان دچار تغییرات و تحولاتی شده است. گورهایی که در سِئَلْک Sialk کاشان و جاهایی دیگر کشف شده، نشان می‌دهد که مرده را به طرز جمع شده‌یی در گور دفن می‌کرده‌اند.^۵ اما این گورها خارج از محل زندگی نبوده است، بلکه در همان مکان‌ها، اطاق‌ها، کف غارها و جاهایی بوده است که زندگی می‌کرده‌اند و این از جهت صرفه‌جویی و بهره‌یی بوده است که عایدشان می‌شده، چون معتقد بودند که روح متوفان نیز می‌تواند از خوراک، وسایل، ابزار و دیگر حوایج زندگی استفاده کرده و سود کند، و در جمع زندگان به اشتراک زندگی نماید، بدون آن که از برای او وسایل اضافیه‌یی جهت رفع حوایج‌اش در گوری دوردست نهند. اما بعدها پندارها، افکار و عقایدی دیگر به وجود آمد که به موجب آنها، مردگان را در جایگاه زندگی زندگان به گور نمی‌کردند، و شاید اهم این موارد ترس از مردگان بود که به تدریج ریشه می‌گرفت. پس بر این مبنا به انباشتن گورهای مردگان خود از وسایل زندگی و خوراک پرداختند.

شاید چنان‌که در بسیاری از مناطق جهان کهن چون: بابل، چین و مصر و جاهایی دیگر معمول بوده است، این ساکنان قدیمی فلات نیز کسان مرده را به همراه لوازمی به خاک می‌کرده‌اند. در گور به همراه مرده علاوه بر خوراک، پوشاک، جنگ‌ابزار، ادوات و آلات پیشه او را نیز دفن می‌کرده‌اند. دشرگان

DeMorgan در ضمن حفاری‌های اطراف تالش، قبوری یافت که در آنها چندین اسکلت یافت می‌شد و آشکار بود که جسد رئیس خانواده‌یی را به همراه نزدیکان بلافصل‌اش دفن کرده‌اند.^۶ در شهر "اور" Ur از نقاط بین‌النهرین گوری پیدا شد که در آن هفتاد و چهار تن مرده را دفن کرده بودند. در مصر کنیزان، زن مورد علاقه و غلامان فراغنه را با جسد فرعون متوقاً دفن می‌کرده‌اند. در چین گاه متجاوز از صد تن را با خاقان متوقاً زنده به گور می‌نمودند. این امر میان اقوام ابتدایی آفریقایی نیز مشاهده شده است. اما کم‌کم تعدیلی در این امر با پیشرفت زمان حاصل شد و نشان این تعدیل را بر دیواره‌های قبور مصری ملاحظه می‌کنیم که به جای کسانی که می‌بایستی دفن شوند، تصاویر آنان را بر دیواره‌های قبور رسم می‌کردند. در تپه حصار واقع در دامغان بنابر حفاری‌های دکتر اشمیت Schmidt میان گورهای کشف شده، قبر دختر جوان و تازه‌سالی جلب توجه می‌نمود که در آن اسباب‌بازی‌ها و حتا جهیزیه و یا چیزهایی بدین عنوان را قرار داده بودند.

هم‌چنین از یافته‌های این گورها به روش پرستش آنان پی می‌بریم. من باب مثل میان تاریخی که به تخمین سه هزار تا دو هزار و شش صد پیش از میلاد می‌باشد، ستایش و پرستش خورشید بسیار شایع بوده است. در ظروف سفالی متعلق به این دوران نقش‌های خورشید فراوان به‌نظر می‌رسد و هم‌چنین دفن مردگان در این قرون به‌شکلی بوده است که سر آنها به سوی مشرق، یعنی جانب طلوع خورشید قرار داشته است و این دورانی است که خورشید از زمره بزرگترین خدایان بشری بوده است.^{*}

به هر انجام با تغییراتی که در آب و هوا رخ داد، و خشک شدن دره‌ها که معلول دوران خشکی و بی‌آبی بود، زندگی در دشت امکان‌پذیر شد. کناره‌های رودخانه‌ها و سواحل دریاها و دریاچه‌هایی که پایین رفته بود، رسوب‌هایی بسیار

*. جهت آگاهی نگاه کنید به کتاب "تاریخ آیین دانا میز میزایی" عنوان پیشینه‌های خودشیدپوستی. اثر نگارنده، تهران ۱۳۸۱. جهت آگاهی درباره نوع تدفین و انواع رفتار با مردگان به آرامگاه در گستره فرهنگ ایرانی تألیف دکتر مهدی غروی، تهران ۱۳۷۶.

حاصل خیز به جا نهاده بودند که زمین را به زودی بارور ساختند و به این وسیله بود که جانوران از کوه‌ها، چون انسان‌ها به دشت‌ها پناه آوردند. شاید انسان‌ها به دنبال جانوران که به دشت‌ها و مرغزارها هجوم آوردند، از کوه‌ها سرازیر شده باشد، چون شکار وسیله‌ی بسیار حیاتی و مؤثر بود از برای گذران معاش آنان.

محققان اغلب این تغییر و تحول را از آغاز هزاره پنجم پیش از میلاد می‌دانند و با تمام کمبودها و نقایص فنی از لحاظ اطلاعات باستانی، تمدن ایران را از این تاریخ به جلو دوره‌بندی کرده و با امکاناتی که فرادست است به کاوش و جست‌وجو و تحقیق پرداخته‌اند.

در زندگانی این دشت‌نشینان، زراعت و کشاورزی به موازات شکارورزی پیش می‌رفت. در ابتدا هنوز آگاهی چندانی درباره‌ی خانه‌سازی نداشتند و در غارها و شکاف‌ها و گودی‌های طبیعی که با وسایلی ابتدایی سقف‌اش را می‌پوشانیدند، زندگی می‌کردند. به موجب اوستا، به‌ویژه بخش وندیداد به کلبه‌های چوبی و یا کلبه‌های حصیری یا نم‌دی اشاره شده است. اما اندکی نگذشت که گودی‌ها و شکاف‌های کم‌عمق را برای خانه‌سازی انتخاب نمودند. گرداگرد این گودی‌ها را با چینه‌هایی از گل بالا آورده و سقف آن را به وسیله شاخ و برگ درختان و چوب با گل اندود می‌کردند تا جان‌پناهی باشد برای شان از گزند گرما و سرما و سیلاب باران‌ها. در تپه سِیَلک Sialk کاشان این‌گونه خانه‌های ابتدایی کشف شده که قدمت آنها به چهار هزار و دویست سال پیش از میلاد می‌رسد. اما تغییر و تحولی که همراه با تکامل بود، به زودی چینه‌های گلی و بی‌دوام را تبدیل به دیوارهای خشتی کلفتی کرد که جهت ساختمان‌های پیش‌رفته‌تری به کار می‌رفت و کهن‌ترین نمونه این دیوارها که تا به حال کشف شده است، متعلق به سه هزار سال پیش از میلاد می‌باشد.

به هر حال در هزاره چهارم، خانه‌سازی تکاملی یافت. پس از خشت‌زنی و به کار بردن آن، ساختن آجر کشف شد. خشت را می‌پختند و آجرهایی از این عمل به دست می‌آمد که بسیار خشن و ابتدایی بود، اما در عوض در مقابل باران و

سیلاب و حوادث طبیعی دیگر دوام و استحکامی بیشتر داشت. نصب در و پنجره نیز شایع شد و این امر از بازمانده‌های ساخته‌های آن دوران قابل مشاهده می‌باشد. به موجب وندیداد، فرگرد دوم در داستان جمشید به نخستین اشاره در معماری برای ساختن خانه و اتاق و در و پنجره جهت استفاده از روشنایی و نیز شهرک‌سازی اشاره شده است.^{*} تزیین اتاق‌ها آن بود که با رنگ قرمزی پوشیده می‌شد و این اندود وسیله‌ی محسوب می‌شد از برای تزئینات داخلی که از اکسید آهن به دست می‌آمد که در فلات ایران به فراوانی یافت می‌شد، همراه با عصاۃ بعضی از میوه‌ها یا پوست میوه و درختان.

وضع ظروف نشان می‌دهد که به تدریج از تکاملی برخوردار می‌شده است. پس از ظروف اولیه‌ی گلین که از فرط استعمال بر اثر دود، سیاه‌رنگ می‌شد، به روش پختن سفال‌هایی سرخ‌رنگ و ابتدایی آگاهی یافتند. اما به موازات تکاملی که در خانه‌سازی ایجاد می‌شد، کاسه‌گری نیز تکاملی یافت. در هزاره چهارم به نظر می‌رسد که چرخ اختراع شده باشد. این کاسه‌ها از نوع سابق کوچک‌تر و ظرافتی نسبی دارد. هم‌چنان چرخ اختراع شده بسیار بدوی است و عبارت است از یک تکه تخته که بر زمین قرار گرفته و به وسیله دست‌پایی می‌چرخید. این ظرف‌ها پس از قالب‌گیری در کوره‌هایی پخته می‌شد و آن چه که بیشتر جلب نظر می‌کند، ذوق و هنری است که در تزیین این ظروف به کار رفته است. در زمینه‌ی قرمز رنگ، قرمزی تیره با نقوش سیاه تصاویر حیوانات و پرندگان نقش شده‌اند که سرشار از حرکت و جنبش می‌باشند و همین حرکت و جنبش فریبندگی و زیبایی به آنها بخشیده است که سرشار از حیات و ذوقی وحشی و تربیت‌نیافته می‌باشد. نیز در وندیداد به ظروفی که از مواد گوناگون در یک زوَنَد تکاملی و رو به پیشرفت است یاد شده و از ظرف: گِل ساخت، چوب ساخت، سفال ساخت، آهن یا سُرَب و سیم و نقره ساخت یاد شده است.

*. نگاه کنید به ترجمه و شرح وندیداد، از نگارنده. جلد اول، فرگرد دوم. متن و یادداشت‌ها. جلد دوم، تهران ۱۳۷۶.

۳. تکامل کوزه گری و خانه سازی

مبارزه برای زندگانی بهتر، تحولاتی در بهبود خانه سازی، ساختن آجرهای مستطیل شکل، روش خانه سازی، تزئینات داخلی و خارجی، در و پنجره، کف سازی، رنگدانی وضع درونی خانه ها، تحولاتی در کوزه گری، اختراع چرخ و کوره، نقاشی و روش های نو و کهنه، روح و احساس هنری، رشالیم و طبیعت گرایی، شکل ساخته ها و نقش آنها، تحولاتی در کوزه گری

آن چه که محرک زندگانی مردم فلات بود، مبارزه با طبیعت از برای زندگانی بهتر و امنی محسوب می گشت. از برای حصول چنین آرزویی لازم بود تا در خانه سازی پیشرفت و تکاملی پدید شود. موادی و روش هایی ایجاد و اختراع گردد که خانه ها در برابر باران های سیل آسا و توفان های مخرب دوام آورد. این امر نیز به تدریج حاصل می شد. از هزاره سوم کم کم در مصالح اولیه و مواد ساختمانی تحولی ایجاد شد. این تحول بدان گونه بود که آجر را دیگر با خاک نرم و با دقتی که لازم بود می ساختند. در آغاز گل های ناهموار را که از کلوخه ها فراهم می شد در دست به شکل بیضوی های ناهمواری که سخت خشن بودند در می آوردند و با حرارت آفتاب می پختند. اما این روش را ترک کردند، چون هر چند ملاطی از گل این آجرهای بیضی شکل را به هم جفت می کرد، اما ویژگی چسبندگی لازم را در خود حفظ نمی کردند و به زودی در اثر



تحریکاتی جزئی فرو می‌ریختند. اما در دوران بعدی که موردنظر است، آجرها را با خاک نرمی که به صورت گل در می‌آمد، به شکل مستطیل قالب می‌زدند، و این همان روشی است که در ایران هنوز شایع و مورد عمل می‌باشد.

در طرز ساختمان و معماری نیز پیشرفت‌هایی حاصل شده بود. خانه‌ها به وسیله راه‌گذرها و کوچه‌های تنگی از هم جدا می‌شد و تمامی دهکده بر همین سان بود. برای کسب نور ایجاد حفره‌هایی رو به کوچه شایع بود و گاه پنجره‌هایی سطح بیرونی خانه را زینت می‌داد. درها بسیار تنگ و کوچک بودند که از نود سانتیمتر تجاوز نمی‌نمودند. پایه‌ها و پی‌ها برخی اوقات با قطعات سنگ بنا شده و این وسیله‌ی بود از برای سهولتی بیشتر و کاری کمتر و استواری قابل اطمینان. تگه‌هایی از سفال که بر دیواره‌های خانه‌ها الصاق می‌شد، هم جنبه تزئینی داشت و هم وسیله‌ی بود از برای جلوگیری رطوبت. تزئینات داخلی نیز چنان بود که تذکر دادیم، یعنی دیوارهای اتاق‌ها را با رنگ قرمزی می‌پوشانیدند، به اضافه رنگ سفید که تازه پدید شده و با رنگ قرمز مخلوط به کار می‌رفت.

کف‌سازی معمول نبود. کف راه‌روها، اتاق‌ها و حیاط‌ها و هم چنین کوچه‌ها خاک کوبیده شده و ناهموار بود که اغلب به وسیله تراش صاف و هموار می‌شد. شاید به ندرت کف اتاق‌ها را با تگه‌هایی از سفال و یا سنگ می‌پوشانیده‌اند.

در طی همین دوران، یعنی پایان هزاره سوم تحولاتی محسوس در خانه‌سازی به وجود آمد. با مدارکی که کشف شده وضع درونی خانه‌ها تا اندازه‌ی روشن است. دقت در همواری و ظرافت خانه‌ها تا اندازه‌ی محسوس می‌باشد، اما درها هنوز به همان نسبت کوتاه و کوچک می‌باشند. در مدخل خانه اجاق‌هایی می‌ساختند که دو خانه داشت و به نظر می‌رسد که یک جانب را برای طبخ خوراک و غذا و طرف دیگر را مخصوص پختن نان تخصیص می‌دادند. در این خانه لوازمی بسیار ابتدایی که اغلب از گل فشرده شده می‌باشد جلب توجه می‌کند و در اتاق‌ها کم‌کم ایجاد طاقچه‌هایی از برای نگاهداری اشیاء معمول می‌شد. این وضع در خانه‌سازی تا هزاره دوم، یعنی تا ورود اقوام هندو ایرانی در فلات هم چنان

شایع بود و تحوّل و تکاملی دیگر در این زمینه رخ نداد.

در مورد کوزه گری، اختراع چرخ و کوره، تحوّل بسیار شایسته به بار آورد که در مصالح ساختمانی، یعنی آجر سازی تأثیر بسیاری داشت. کوزه گری روشی بود از برای تظاهر ذوق هنری مردمی که این استعداد را به وجه شایانی در خود داشتند، به زودی قلمرو کوزه گری بسیار وسیع و شامل شد. کوزه گر کوزه هایی به اندازه های مختلف می ساخت که اغلب آن ها منقش و مصوّر بودند. هم چنین ساختن خمره هایی به دو نوع ساده و مُدّه ب مرسوم بود. کوزه گر هم چنین جام ها و کاسه ها و قدح هایی نیز می ساخت که رویه بیرونی اش محیطی بود بسیار مناسب برای تجلّی و نمایان کردن ذوق هنری او و یا دیگران.

در مورد نقاشی بر روی این ظروف، در ضمن کار تغییراتی حاصل می شد. چه خمیره رنگ در حرارت کوره تغییر پیدا می کرد و رنگ های روشن و جلادار اغلب تیره می شدند و این امر نسبت داشت به شدّت و ضعف حرارت کوره. در ضمن این چنین گیرودارهایی برای کوزه گر تجربیاتی حاصل می شد که مبنای آن پیشرفتی بود از برای شکل نمودن، طرح اندازی و انتخاب و تلفیق رنگ های بهتر. این رنگ ها عبارت بودند از: سیاه، خاکستری، سرخ، قرمز و سبز و احتمالاً رنگ هایی دیگر. در وندیداد به کوره های گونا گونی برای پخت و یا ذوب انواع فلزات به صورت نخستین و گاه تا حدودی پیشرفته تر اشاره شده است. نیز حتّا برای خشت زنی و ساخت گِل اولیه، از پا زدن و یا پایمالی گِل اولیه و ورزیدن آن اشاراتی هست. نیز جهت چگونگی آرد کردن غلات و پخت نان و مراسم آن هم اشاراتی نقل شده است، چنان که به آشکال شخم کردن و درو کردن و گردآوری غلات به صورت های اولیه در این کتاب بر می خوریم.

این بومیان فلات که مردمی زارع، صلح جو و با خصیصه یی هنری زندگی می کردند، سفال سازی را که اغلب با نقاشی می آمیخت، وسیله یی قرار می دادند برای تجلّی هنری و حس زیبا پسندی خود. حس جمال دوستی شان بیشتر معطوف به فرآورده های هنری شان بود و به وسیله سفال هایی نازک که بر آن ها

نقش‌ها و تصاویری بسیار نقش می‌کردند، این احساس را تسکین می‌بخشیدند. این نقاشی‌ها اغلب از گیاه‌ها و حیوانات و پرندگان بودند که وسواس نقش و زیبایی و قرینه‌سازی در آن‌ها بیشتر رعایت می‌شد تا دیدی رئالیستی و واقع‌گرایانه.

شاید در آغاز سبکی واقع‌گرایانه وجود داشته است، چه هنرمندان بیشتر به حقیقت و تقلید از طبیعت می‌پرداخته‌اند. واقع‌گرایی Realisme شان نسبتی داشته با ناتورالیسم Naturalisme و طبیعت‌گرایی. گل‌ها و گیاهان را به گونه‌ی واقعی و جاندارانی مختلف چون: مار، پلنگ، قوچ کوهی، مرال، لک‌لک، شترمرغ و دیگر جانوران را در فواصلی معین مطابق با اصل زنده و جاندار نقاشی می‌نمودند. چون روش قبلی، دیگر کمتر به روش هندسی و خطوط متقاطع توجهی داشتند و بیشتر به رعایت تناسب و تجسم موضوع می‌پرداختند. اما مدتی نگذشت که ذوق هنری و ابداع و ابتکار، روش نقاشی را دیگرگونه ساخت. ناتورالیسم و طبیعت‌گرایی که نسخه اصلی‌اش در طبیعت زنده و آشکار بود، ذوق لطیف هنری را تسکین نمی‌بخشید و ارضایی چندان نداشت چون به‌طور دائم در طبیعت و گذران زندگی روزمره با آن روبه‌رو بودند، و چون عصر ما نقاشان به مسخ طبیعت پرداختند. در این تحوّل، توجهی بسیار مبذول می‌شد به موارد مشخص و جالب توجه حیوانات. شاخ حیوانات به‌شکل دور از باوری بزرگ، برجسته و در قالب اشکالی هندسی درآمد. دم‌ها بلند و برخی اوقات به‌شکل شاخ درختان و چیزهایی دیگر متحوّل شد. پای شترمرغ و نوک لک‌لک و گردن بعضی از مرغان از حالت طبیعی بسیار به دور و گاه مشحون از ریزه‌نگاری‌های هنری بود.

نقش‌های حاشیه‌نگاری که در سابق امتدادی قابل توجه داشت و به اشکال کوچک و مداومی کشیده می‌شد، درهم و برهم و بزرگ شد، به‌شکلی که رویه بیرونی و گاه درونی جام و کاسه‌یی را اشغال می‌کرد. روش قرینه‌سازی دیگر معمول نبود و شاید این چنین نابسامانی، این توهم را ایجاد نماید که بازگشتی شده بود به دوران قدیم، اما این چنین نبود، بلکه در این اغتشاش ظاهری رسم و روش

و قاعده‌یی وجود داشت.

این روش نیز دیرپایی و سخت‌زیستی نداشت، چه دوباره طبیعت سخت موردنظر قرار گرفت؛ طبیعتی که زنده، جاندار و مشحون از حیات و جنبش بود. صحنه‌های شکارگران که در حال شکار بودند، لطف مخصوصی را نشان می‌دهد. ستیز آدمی با جانوران شاید نماد و نشان کنایه‌یی باشد که ناخودآگاه بر آن بسیار تکیه می‌شده است. آن چه که مسلم است روش‌هایی موردنظر قرار گرفت که نمایانگر جنبش و حیات بودند. زمانی نقش‌هایی از یک شکارورز و یا یک کشاورز در ضمن عمل و کار تصویر می‌شد و زمانی رقصندگان در تصویرسازی موردتوجه واقع می‌شدند که در حال رقص بودند، و شاید رقص مقدسی که جنبه مذهبی و یا جادوی تقلیدی برای موفق شدن در امور شکار و کشاورزی و یا خواست‌های در زندگی روزمره را داشت.

در این زمینه اخیر لازم به یادآوری است که کوزه‌گر به فنّ قالب‌گیری و قالب‌ریزی نیز آشنایی داشت و شاید منشأ این امر نیازمندی مذهبی بوده باشد. در این زمینه مقداری مجسمه از رب‌التويع مادر و خداوندگار نعمت و فراوانی و سرپرست انعام و احشام در دست داریم. هم‌چنین اسباب‌بازی‌هایی از برای کودکان و مجسمه‌هایی از برای قربانی و به‌عنوان هدایایی برای خدایان همراه با نثارها ساخته می‌شده است.

این هنرمندان هیچ‌گاه خود را مقتد به شیوه‌یی شناخته شده نکردند. در روشی که مهارتی در آن می‌یافتند پای بسته نگشتند، بلکه مدام در کار تغییر و تحول و نوجویی بودند. الگوی کار و سرمشق‌شان طبیعت بود، طبیعتی که سرشار از جنبش و حرکت بود و هنرمند نیز هر چه را که در گرداگرد خویش جالب می‌یافت سرمشق قرار می‌داد. جالب آن است که برخی از دانشمندان و محققان چنین فهم کرده‌اند که این نقوش که از لحاظ وسعت، زمینه‌یی بسیار داشته‌اند، در حکم خط بوده‌اند. باز آن چه که امکان بیشتری از برای قبول این مطلب تولید می‌کند، آن است که ترقی و توسعه این نقاشی در فلات ایران مقارن است با زمانی

که در بین‌التهرین بشر به یکی از شگفت‌ترین اکتشافات خود دست یافت؛ یعنی خط و روش نویسندگی را به‌وجود آورد. با چنین احوالی این پرسش پیش می‌آید که آیا مخترع خط از هنر نقاشی هنرمندان و پیشه‌وران فلات ایران که تصاویر و نقوش و علائم بسیاری را در برابر داشته‌الهام گرفته است؟ امکان این چنین امری به هیچ وجه بعید نیست و در ضمن جای تذکر است که این هنر وسیله‌یی بوده است که راه را به سوی روش خط تصویری باز کرده است و بی‌گمان در اعصاری که خط الفبایی شناخته نشده بود، بشر برای رسانیدن مفاهیم و نظرات خود، با نقش تصویرها و علائمی مکنونات خود را بیان می‌کرده است که نقوش سفالینه‌های شیلک یکی از نخستین خطوط تصویری در ایران است.

هنر کوزه‌گری و نقاشی‌های آن هر چند دارای وحدت و هماهنگی اندکی است اما در نقاط مختلف فلات سبک‌ها و روش‌های گوناگونی در این فن به‌وجود آمد. ظروف و یافته‌هایی دیگر که از جاهای مختلف ایران به وسیله باستان‌شناسان به دست آمده است بیانگر این حقیقت می‌باشند. در شوش جام‌هایی با پایه‌های بلند و دیواره‌های نازک ساخته می‌شد، در حالی که در تپه حصار کاسه‌های بسیاری به دست آمده است، و هم‌چنین در تخت جمشید شکل مخروط ناقص مورد توجه بوده است. در نقاط مختلف روش‌ها و سبک‌هایی در نقاشی به یک میزان و درجه نبوده است، بلکه در حالی که در نقطه‌یی به واقع‌گرایی روی می‌کردند، در نقطه‌یی دیگر هنرمندان از رئالیسم بریده و به شیوه‌های خیالی می‌پرداختند و این میزان و نشانی بود از برای هنرمندانی که از احساسی سرشار و طبعی پذیرا و تنوع‌طلب برخوردار داشتند.

بر اثر‌گیری، تناسب و زیبایی وضع اشکال در کوزه‌گری ثباتی یافت و به‌زودی انتشاری عظیم پیدا کرد. از جانی تا سیستان و از سوی تا بلوچستان و دره سند سرایت کرد. در شمال تا مَرُو نفوذ یافت، یعنی جایی که آثار ماقبل تاریخی یافت شده و هنوز در آن نقاط حفاری جالبی انجام نشده است. از مَرُو به بلخ "باکتریا" کشیده شد و بعدها در مغرب زمین انتشاری بسیار یافت.

اما ناگهان در نیمه دوم هزاره چهارم پیش از میلاد تحوّل در سفال‌گری به وجود آمد و این تحوّل عمیق و دامنه‌دار نشان جابه‌جا شدن مردمان است و ورود دسته‌های تازه با فرهنگ و هنری نو.^۸ در شوش این تحوّل ناگهانی با توقف سبک پیشین و روی کار آمدن سبکی نو نظرگیر است. جای ظروف قبلی را با نقش‌ها و اشکالی گوناگون ظروفی اشغال کرد با لوله‌هایی بلند و باریک و دهانه‌هایی تنگ که به رنگ قرمز یکنواخت بودند. این چنین تحوّل در بین‌التهرین نیز مقارن با همین زمان که معروف به عهد "اوروک چهارم" - Iruk - uruk می‌باشد انجام گرفت. اندک زمانی نگذشت که در طی آخرین سده‌های پیش از سه هزار قبل از میلاد تمدنی مشخص در شوش به وجود آمد، این تمدن هر چند تحت تأثیر بین‌التهرین بود، اما با وجود این به ایجاد خط ویژه‌ی نایل آمد که به خط ایلامی مقدم Proto èlamite خوانده می‌شود^۹ و این دورانی معاصر با زمان جُمُدت Jemdet nasr در دشت بین‌التهرین بود.

چنان‌که با تحقیقات عمیق و کاوش‌های مستند اثبات شده است، فلات ایران مهد و زادگاه نخستین سفال‌گری است. در هیچ جای جهان هنوز در چنین بعد زمانی ظروفی به این زیبایی و نقاشی‌هایی به این جالبی مشاهده نشده است. رئالیسم قوی، ناتورالیسم جاندار و منطبق با اصل چنان عظمت و قریحه این هنرمندان را جلوه می‌دهد که موجب اعجاب و شگفتی است. در چهار هزار سال پیش از میلاد چنان جهشی از واقع‌گرایی و تقلید از طبیعت در قالبِ اولیه به سوی تخیل در نقوش و طرح اندازی در ایران به وسیله هنرمندان انجام شد که موجب تحیر است و این امر نظیری در تاریخ جهان ندارد. کنده کاریهایی که بر روی استخوان می‌شد نیز حاکی است از روح ظریفه گرای و هنرمندی و نازک خیالی این مردمان.



۴. فلزکاری، آرایش و تجارت

آغاز استفاده از فلزات، مس و طرق استفاده از آن. استفاده‌های بدوی، ذوب مس و ریخته‌گری. اشیاء مسین، تأثیر در بهبود لوازم آرایش، آیین‌سازی از صفحه‌های مسین. زیورآلات، جواهرات و سنگ‌های تزئینی، جواهرسازی و عظمت این فن. وضع تجارت و مبادله، حیوانات، صادرات و واردات، شهر کالاهای تجاری

ساکنان دشت‌های فلات بسیار زود به فلزکاری و استفاده از آن‌ها پرداختند. فلزات و استعمال آن‌ها در آغاز به تدریج پیش رفت و در چنین احوالی که با حرکتی کند انجام می‌شد، سنگ هم‌چنان مقام خود را حفظ می‌کرد. مس را برخلاف مردم پیش از تاریخ مصر، کنده کاری نمی‌کردند، و هم‌چنین آن را ذوب نیز نمی‌کردند، بلکه به وسیله چکش‌کاری از آن ابزارهایی کوچک چون درفش و سوزن می‌ساختند. اما چنان‌که اشاره شد، به موجب وندیداد که یکی از بخش‌های قدیم اوستاست، از فلزکاری و کوره‌های ذوب فلزات آگاهی داریم.

اما این وضع دوام کمی داشت، چه به‌زودی به ذوب مس پرداختند و مس را پس از ذوب به وسیله ریخته‌گری به شکل ابزار و وسایل دلخواه در می‌آوردند. به موازاتی که ساختن اشیاء و آلات و ادوات مسین رواج می‌گرفت، ابزارهای سنگی

هم چنان بی آن که کاستی گیرند، ساخته شده و مورد استفاده بودند. اما کشف مس و روش ذوب و ریخته گری، موهبتی بود که در اثر آن به ساختن لوازمی چون چاقو، تبر، بیل و چیزهای دیگر توفیق یافتند که در پیشرفت تمدن و سهولت زندگی تحوّل درخور توجه به وجود آورد.

کشف فلزات و طریق استفاده و بهره‌برداری از آن به زودی در یکی از اموری که مورد نظر مردم، به ویژه بانوان بود اثری عمیق گذاشت و آن ساختن لوازمی بود که با ظرافت بیشتری ساخته شده و به ویژه زینت آلاتی که زنان از آن‌ها استفاده می‌کردند. آئینه به زودی مورد توجه قرار گرفت و صنعت‌گران از صفحه‌های صاف و صیقلی که لبه‌های برآمده داشت، به اشکالی گوناگون آئینه ساختند. سنجاق‌هایی از برای سر و گل‌هایی از برای سینه و گردن آویزهایی با اشکالی مختلف و دست اورنجن‌هایی از برای زنان و دختران و احتمالاً مردان طبقات فرادست رایج شد.

از جانبی دیگر، کانی‌هایی استخراج می‌شد که جنبه تزئینی داشت و در آرایش مورد استعمال بیشتری یافت، و این کانی‌ها عبارت بودند از: عقیق و فیروزه که از لحاظ رنگ درخشان و جالب‌شان موقعیتی درخور داشتند. صدف نیز استعمال زیادی داشت و علاوه بر این چیزها استعمال مهره‌ها و حلقه‌هایی از برخی سنگ‌ها، چون: سنگ بلور، سنگ لاجورد که از "پامیر" می‌آوردند و یشم سبز که از مناطق دوردستی وارد می‌شد شایع گشت. پیشه‌وران و صنعت‌گران به ابداع نقوش و اشکالی تازه برآمدند و به این وسیله هم ذوق هنری خود را ارضاء و نوازش می‌کردند و هم به آرایش و تزئین دیگران مدد می‌نمودند.

سفال‌سازی نیز شروع به خدمت در قلمرو آرایش نمود. شیشه‌هایی مرمین و ظروف با دقتی فراوان ساخته می‌شد و به احتمال این‌ها بطریهائی بودند که برای نگاهداری انواع روغن‌های آرایشی و عطریات فراهم می‌شدند. نوعی پشقاب‌های توگود و لبه‌دار که کوچک و ظریف بودند نیز از سنگ تراشیده

می شد که چنان که از قراین برمی آید جهت مصارف آرایشی تهیه می شده است. در آئینه سازی نیز تجدیدنظری شد و از صفحه های مسینی که محدب و در کمال شفافی و صیقلی بودند، آئینه هایی بزرگ و کوچک تهیه می کردند.

دست اورنجن ها، گردن آویزها و گوشواره ها بسیار متنوع و زیبا بودند. گردن آویزهایی طویل داشتند که به وسیله موادی بر آن ها سنگ هایی از لاجورد و فیروزه نصب می نمودند. گوشواره ها اغلب از طلا یا لاجورد بود و آشکار است که زنان و بانوان پنج هزار سال گذشته نیز چون بانوان امروزی در این گونه زینت ها اهتمام و وسواسی بسیار داشته اند، و هم چنین جواهر سازی و زرگری پیشه یی بوده است چون امروز که سودهای فراوانی جهت پیشه وران به بار می آورد. صنعت کاران این فن در حرفه خود سعی بلیغی به کار می برده اند و گوهرهایی که در شوش پیدا شده، بدون شک پیش آهنگ آن ساخته هایی است که در "اور Ur شهری در بین النهرین" کشف شد و نظر تحسین جهانیان را به خود برانگیخت.

وضع تجارت بنا بر اصل مبادله بود و این مبادله در اصل اقتصادی، ترقی اش وابسته بود به ازدیاد سطح تولید. برخی زکالاهای مهمیتی بیشتر داشتند و می توانستند در ازدیاد سرمایه مؤثر واقع شوند، چون: پیکان، تبرسنگی و در مرحله یی بالاتر مواد غذایی از قبیل جو و گندم، می بود و هم چنین گله و رمه، جو و گندم که از محصولات بومی ایران است و هنوز هم به طور دیمی در ایران می روید از جمله چیزهایی بود که از ایران به مصر و اروپا می رفت. ارزن که منشأ آن از هند بود به ایتالیا می رفت و بر عکس جو و دوسر و خشخاش اروپا در آسیا رواج و مورد مصرف بسیاری داشت.

برای آشکار بودن نوع مال التجاره و کالا که اغلب آن ها را در خمره جای داده و یا بسته بندی می کردند، مهرهایی به کار می رفت. این مهرها عبارت بودند از کبوخه یی از گل رس فشرده شده و یا تکه سنگی مخروطی شکل که اغلب به حلقه و یا طنابی متصل می شد و آن را در روی کالا می بستند، در آغاز نقش این مهرها

عبارت بود از خطوط و اشکالی هندسی، اما در زمان‌های بعدی نقش اشجار و گیاهان و تصویرهای آدمی و برخی علائم دیگر معمول شد که اغلب بر ظروف سفالین نیز وجود داشت، و شاید این صور تزئینی مفاهیمی را در برداشته‌اند که ما از آن‌ها آگاهی نداریم.

۵. خانواده و زندگی اجتماعی

تحوّل و تکاملی مداوم در فلات، موانع طبیعی و عدم انتقال به عهد تاریخی، دیرکرد وضع شهرنشینی در ایران، عدم ارتباط مراکز، خانواده، سازمان سیاسی و شورای شیوخ و ریش سفیدان، عدم جنگ و عِلّت آن، نژاد بومیان. دراز سران و نژاد مدیترانه‌یی، پراکندگی عظیم در آسیای غربی، منشأ و اصل سومریها، قدمت شگفت تمدن ایرانی

در نقاط ماقبل تاریخی، تحوّل مداوم که همراه با تکامل بود، پیشرفت داشت. در تمام رشته‌های هنری و فعالیت‌های بشری بهبود و جهشی وجود داشت، اما متأسفانه موقعیت طبیعی فلات موانعی ایجاد می‌کرد که به موجب آن ارتقاء از وضع ماقبل تاریخی را به عقب می‌انداخت، و آن مشکلاتی بود در راه زندگی شهرنشینی. به هنگامی که همسایگان ایران در دشت بین‌النهرین به تشکیل اجتماعاتی پرداختند و مراکزی را برای زندگی شهری و وضع قوانین عمومی پی افکندند، در فلات تازه تدبیر منزل و توجه به زندگی خانوادگی مورد نظر قرار می‌گرفت. وضع طبیعی ایران بسیار نامساعد و جمعیت در واحه‌ها و مناطق صعب‌العبور مقید و محدود و پراکنده بودند و این پراکندگی جمعیت که انگیزه و عِلّت‌اش موانع طبیعی بود، موجب دیرکرد زندگی شهری و تشکیل اجتماعات بزرگ می‌شد، و با آن‌که خانواده پیشرفت قابل ملاحظه‌یی کرده بود، با این حال زندگی شهری میسر نمی‌شد. تنها منطقه‌یی که در آن این امر



دارای تسهیل و پیشرفتی بود، دشت سوزیانا "شوش" واقع در جنوب غربی فلات بود که در واقع امتداد دشت بین‌النهرین محسوب می‌گشت. در آغاز هزاره سوم پیش از میلاد در این منطقه زندگی شهری قوامی پیدا کرد و در همین جا بود که نخستین دولت متمدن ایلام عرض وجود کرد.

تمرکز قدرتی واحد وجود نداشت و این امر بی‌شک مبتنی بر عدم ارتباط مراکز با هم بود. در هر مرکز و میان هر گروهی از لحاظ وضع سیاسی، دسته‌بندی خانواده‌ها نقشی جالب داشت، چه همواره جهت حل و فصل و بازگشایی دشواری‌ها و اختلافات، شورای ریش‌سفیدان تشکیل می‌شد که رؤسای خانواده‌ها بودند. هنوز اعطای قدرت کامل به یک نفر به‌عنوان شاه رایج نبود و شاهی وجود نداشت، بلکه نوعی دموکراسی موجود بود که به وسیله مشاوران قوم و رؤسای خانواده‌ها پاسداری می‌شد. جنگی نیز رخ نمی‌داد، چون نقاط نسبتاً پرجمعیتی که عنوان مرکزی را داشتند، از هم آن قدر دور بودند که امکان برخوردی میان‌شان نبود. از سویی دیگر مزید بر مراکز قدرت که توسعه‌طلبی را به همراه داشت، منش ایرانیان در عهد نخستین باگرایش به نوعی قبول کرد شیوه اشتراکی در زندگی اقتصادی، در آن دوران‌ها جنگ را به معنی ویژه آن سبب‌ساز نمی‌شد. برخوردها و احتمالاً ستیزه‌جویی‌هایی که برای ما شناخته است، در آن مقاطعی است که روش زندگی اشتراکی می‌خواست به شیوه فئودالی و سرمایه‌داری و انباشت ثروت و دارایی تغییر یابد. در دو مورد از تاریخ، یکی پیش از تاریخ در برخورد و جنگ‌هایی که میان ضحاکیان و فریدونیان در گرفت؛ و دیگر در دوران تاریخی که میان گئومات و داریوش اول به وجود آمد، هر دو در صورت تحقیق و کندوکاو، به این نتیجه می‌رسد که فریدون و هواخواهان وی می‌خواستند نظام اشتراکی بودن را که در دوران ضحاک برقرار بود، براندازند. یا گئومات بر آن بود تا نظام پیشین و مأنوس اشتراکی را که توسط هخامنشیان تبدیل به نظام سرمایه‌داری و تملک‌های فردی یا خانوادگی و فئودالیسم شده بود برقرار کند و مردم نیز با توجه به تحقیق تاریخی، آموخته و مأنوس و دوستار نظام

اشتراکی پیشین بودند^{۳*}.

نژاد این بومیان اولیه، آن چنان که مطالعات مربوط به تاریخ طبیعی انسان نشان می‌دهد مشخص و متمایز نیست. دو شکل مختلف که از بازمانده‌های "درازسران" *Dolichocéphale* به دست آمده، آشکار نیست که از پی هم بوده باشند. هم چنین دو شاخه دیگر از دسته پی واحد به نام انسان "مدیترانه‌ای" *Méditerranéen* بقایایی دارند. برخی از محققان بر این نژاد اخیر اتکای بیشتر و اتفاقی دارند، و بر آنند که از نظر جسمانی مردم فلات ایران از نژاد مدیترانه‌ای بوده‌اند.^{۱۱} این نژاد اخیر در عهد ماقبل تاریخ در سراسر آسیای غربی از مدیترانه تا ترکستان روس و دره سند، پراکنده بوده است و به طور کلی این دو شکل را آسیایی *Asiatique* می‌خوانند و البته این آسیایی با آن گروهی که در واقع آسیایی هستند بسیار فرق دارند و به همین جهت بهتر است که "آسیایی" نوشته شود تا وجه مشخصی میان این دو برقرار باشد. اینها گروهی هستند که نه سامی می‌باشند و نه با شاخه هند و اروپایی *Indo européen* قرابتی دارند و برخی از محققان آن‌ها را قفقازی *Caucasienne* یا خزرزی "کنزی" *Caspienne* و یا - یافنی *Japhétite* نام نهاده‌اند. چنان که گفته شد این گروه در سراسر منطقه آسیای غربی پراکنده بوده‌اند و به همین جهت شامل دسته‌هایی چند می‌شوند که به طور کلی سه شاخه مشخص دارند، به این ترتیب:

۱. اورارتیان *Ourartiens* یا واتیان *Vanniques* که سکنة قدیم ارمنستان بوده‌اند، کاسیان *Kassites*، ایلامیان *Elamites*: هیتیان یا ختیان *Hittites*، و - می‌تانیان *Mitanni*.
۲. لی‌کی‌یان *Lyciens*، کاریان *Cariens*، می‌سی‌یان *Mysiens*، و هم چنین

اُتروشیکیان *Etrusques* و کُریان *Crétois*.

۳. ایبریان *Ibèes* و باس‌کان *Basques*.

زبان این شاخه‌ها، زبانی پیوندی *Agglutinante* بوده که جملگی بدان تکلم

*. نگاه کنید به دانشنامه ایران باستان، مدخل "تَرِیْتُونَه" *θraetaona* به ویژه مدخل آزی ذهاکه *Azidahaka* و ارجاع‌ها و مأخذی که به دست داده شده است.

می‌کرده‌اند و این امر موجب این فرض شده که سومریان Sumèriens نیز از همین شاخه نژادی بوده‌اند. بنابراین فرض، سومری‌ها در دوران دوری از این گروه، از نواحی شمال شرقی فلات کوچیده و در دشت بین‌النهرین سکناگزیده و در این منطقه حاصل‌خیز و پر نعمت به توسعه تمدن و فرهنگ و خط خود پرداخته‌اند.^{۱۱} برخی از محققان در این باره به آیه دوم از باب دوازدهم "سفر پیدایش" نیز اشاره می‌کنند. هم‌چنین بنا بر مآخذ و مدارکی که لئونارد وولی Leonard Woolley به دست داده، سومری‌ها معتقد بوده‌اند که پیش از آن‌که به دشت حاصل‌خیز بیایند، خود دارای تمدنی برجسته و پیشرفته و روش‌هایی در صناعت و زراعت بوده و از تغییر شکل فلزات نیز آگاهی داشته‌اند و این همه را با خود به بین‌النهرین آورده‌اند. به هر انجام مدارک سومری این چنین ادعایی را ثابت می‌کند^{۱۲} و از این جا است که آشکار می‌شود کهن‌ترین مرکز تمدن و نشر و انتشار آن از خاستگاه ایران بوده است.

۶. دیانت و پرستش در ایلام

آغاز دوره تاریخی ایلام، موقعیت طبیعی و جغرافیایی، شهرهای بزرگ ایلام، در کشاکش با بین‌النهرین، پیروزی و شکست، خرابی‌های سازگون، کارهای پسرش، در زمان نرّم‌سین، انقلاب و طغیان برای آزادی، آزادگی و حمله به بابل، اثرات حمله به بابل، کشف یک شهر ایلامی بازیگورات عظیم آن، ساختمان زیگورات، چگونگی مذهب ایلامیان، کهنتر خدایان و مهتر خدایان، زیگورات چیست؟ روش پرستش عوام و خواص، قربانی و قربان‌گاه‌ها، ندور و پیشکش‌ها، وضع کلی دیانت و زندگی اجتماعی

در آغاز هزاره سوم، دشت حاصل‌خیز بین‌النهرین وارد دوره تاریخی می‌شود. اندکی نیز نمی‌گذرد که ایلام هم وارد دوره تاریخی می‌شود و



این امر در فلات استثنایی است. ایلام که از جمله کشورهای کهنسال شرق قدیم بوده شامل خوزستان کنونی، قسمتی زیادی از خاک بختیاری و لرستان بوده است. از جانب شرق به پارس و از طرف شمال به ماد و از غرب به بین‌النهرین و از جنوب به خلیج فارس حدودی داشته است. شهرهای مهم ایلام عبارت بودند از شوش که بزرگ‌ترین شهر ایلام و یکی از کهن‌ترین مراکز تمدن جهان باستان بود، شهر ماداکتو، خایدالوک به گمان در خرم‌آباد فعلی بوده است، و اهواز.

چنان‌که برمی‌آید، بومیان اولیه این منطقه حبشی بوده‌اند، اما این رأی برخی از محققان درست به نظر نمی‌رسد. هم‌چنین زبان ایلامیان را زبان "آنزانی" دانسته‌اند که در سه هزار سال پیش از میلاد رواجی داشته است و بعد چنان‌که حدس زده می‌شود زبان سومری و سامی رواج یافته، اما به گمان این زبان‌ها برای نوشتن به کار می‌رفته است، چون در هزار و پانصد سال پیش از میلاد، ناگهان دوباره آن زبان متروک معمول شده و آشکار می‌شود که در طول این پانزده قرن زبان مزبور، زبان رایج محاوره و گفت‌وگو بوده است.

ایلام با مرکز قدرتی دیگر که در بین‌النهرین قرار داشت، در جنگ‌های مداومی بود، گاه چیرگی می‌یافت و گاه شکست می‌خورد و سرانجام در این جنگ‌ها به سال ۶۴۵ پیش از میلاد به وسیله آشوریانی پال Ashur beni Pal پادشاه آشوری شکست یافت و به کلی از میان رفت.

هنگامی که سلسله سامی سارگون Sargon در آگاده Agadé تشکیل شد، ایلام برای حفظ موقعیت خود وارد جنگ شد. اما در این جنگ، سارگون غلبه کرد و شاید شوش را نیز به قلمرو خود افزوده باشد. یکی از پسران سارگون به نام مانیش‌توسو Manishtusu در جنگ‌هایی بر علیه ایلام موفقیت‌هایی بیشتر داشته است. سپاهیان او از خلیج فارس گذشته و مناطقی را که از آن‌ها مواد ساختمانی و فلزات استخراج می‌شد تحت نظر گرفتند، و این احتیاجی بسیار بود از برای آشوریان و بدون شک یکی از علل مهم جنگ‌های آشور، دست یافتن بر منابع ایلام بوده است. پس از سارگون، ایلام که کشوری دست‌نشانده و تحت انقیاد بود،

در زمان نَرَمَسین Naramsin به شورش دست یازید که این شورش سرکوب شد، و نَرَمَسین حاکمی تعیین نمود تا در آنجا حکومت کند.

از این زمان تا مدتی به وسیله این عامل حاکم در شوش، بناهای بسیاری ساخته شد و کم‌کم عوامل و فرهنگ و زبان بیگانه در ایلام رواج یافت. اما ایلامیان همیشه در صدد آن بودند تا استقلال از دست رفته را بازیابند. با سخت‌کوشی و روش‌های ماهرانه‌ی می‌کوشیدند تا استقلال خود را حفظ کنند و به همین جهت در آغاز توفیق‌هایی کم‌وبیش یافتند. سرانجام کسی به نام پوزور این شوشی‌ناک Puzur-Inshushinak برای استقلال پرچم برافراشت. این کس مردی بود میهن‌دوست و به آبادی و عمران سرزمین خود سخت علاقه‌مند. وی با غنایمی که از ملل مغلوب به شوش آورده شده بود به آبادانی پرداخت. گذرگاه‌هایی عمومی و معابدی بنا کرد و پادشاهان کوچک نواحی اطراف کم‌کم شروع به اطاعت از او نمودند. هم‌چون که نَرَمَسین وفات یافت، پوزور - این شوشی‌ناک طغیان و استقلال را علنی و آشکار ساخت. سپاهی تهیّه کرد و به بابل تاخت و به زحمت او را عقب راندند. آنگاه استقلال خود را حفظ کرده بود بسیار ضعیف شد و حمله ایلام در حقیقت فتح بابی بود که به اقوام کوهستانی جسارتی بخشید و لولوبی Lullubi و گوتی‌ها Gutu هر یک از کوهستان‌های مرتفع فرود آمده و به بابل حمله کردند. سرانجام چنان‌که تذکر داده شد پس از جنگ‌هایی بسیار آشوریانی پال کار ایلام را یکسره کرده و آن را به‌طور کلی برانداخت.

دیانت و مذهب

تا این اواخر از دیانت و مذهب ایلامی‌ها آگاهی‌های چندانی به دست نبود. اما با کشف چوغازنبیل "تل چون سبد" از سال‌های ۱۹۴۰ میلادی به بعد که در جنوب غربی ایران در صحرایی خشک قرار دارد تا اندازه‌ی در این مورد آگاهی به دست آمده است. در آغاز کتیبه‌ی منقوش بر آجر در اطراف تل به دست آمده که به خط و زبان ایلامی بود و حاکی از بنای شهری مذهبی بود که به



فرمان اونی تاش گال Unitashgal بنا شده بود و این پادشاه در حدود ۱۲۵۰ پیش از میلاد زندگی می کرده است.

این تل چنان که از نامش پیداست هم چون سیدی است که واژگونه بر زمین نهاده باشند. تا کنون باستان شناسان توانسته اند تنها مکان مقدس این شهر بزرگ را از دل خاک بیرون آورند. آن چنان که برمی آید، ایلامیان به ساختن زیگورات Ziggurat علاقه و توجهی نداشته و این امر میان شان متداول نبوده است. اما کشف این شهر کهن و مکان مذهبی بلند، باز زیگورات آن این توهّم را از میان برد. صحن این مکان عبادت سد و بیست و یک متر مربع می باشد و چهار گوش است. اطراف این چهار گوشه به وسیله دیواری محصور شده است که دارای غرفه ها و اتاقک هایی است که ویژه عبادت و نیایش بوده است، اما مراسم عمومی مذهبی چنان که شواهدی ارائه می دهد، در صحن حیاط انجام می شده است. اما بنای زیگورات را درست وسط این مربع یا صحن حیاط بنا کرده اند که سیزده و نیم متر مربع مکان را زیر خود دارد. این زیگورات دارای پنج طبقه بوده و بلندی اش در حدود پنجاه متر بوده است. در طبقه پنجم فوقانی، پرستش گاه خدای بزرگ و خدای خدایان ایلامی به نام این شوشی ناک Inshushinak قرار داشته است. اما جای تأسف است که در حدود دو متر نیم از قسمت فوقانی این زیگورات در اثر حوادث طبیعی خراب شده و فرو ریخته است و این ریزش و خرابی به قسمت های دیگر نیز صدماتی وارد کرده.

قسمت هایی از این بنا که پس از گذشت سه هزار سال هنوز سالم مانده اند، عظمت ایلام را نشان می دهد. از جانبی دیگر تکامل فن آجر سازی در ایلام موجب شگفتی است. آجرهایی که به دست آمده و دیواره های بیرونی زیگورات را با آنها می پوشانیده اند از لعابی نقره یی به همواری پوشیده شده است که در جهات مختلف تابش نور نمایانی هایی چون طلا و نقره درخشان دارد. آن چه که مهم تر است، درهایی است که به وسیله چوب ساخته و با شیشه ریزه نگاری هایی بسیار جالب بر آنها کرده اند. شیشه ها به رنگ های مختلف می باشند و این امر

نشان می‌دهد که شیشه‌گری در ایلام تا چه اندازه تکامل یافته بوده است، تکاملی که در هیچ منطقه‌یی نظیرش دیده نشده و ماورای گمان محققان و کاونندگان قرار دارد.

شاید مجسمه‌ خدای بزرگ این شوشی‌ناک Inshushinak در طبقه پنجم، یعنی بلندترین نقطه زیگورات قرار داشته است. اما آن چه که مسلم است مراسم عبادت عمومی در محوطه زیگورات انجام می‌شده و به نظر می‌رسد که در مواقعی که شاه به عبادت می‌آمده، پیکره خدای خدایان را از طبقه فوقانی به پایین می‌آورده‌اند. در دیواره‌های بعضی از طبقات زیگورات، اطاق‌هایی کشف شده که مورد استفاده و کاربرد آنها هنوز به درستی روشن نشده است. در یکی از این اطاق‌ها مصالحی ساختمانی به رنگ سرخ یافت شده که گویا جهت آرایش طبقات فوقانی به کار می‌رفته است، اما مابقی اطاق‌های طبقه دوم خالی است.

قراین و طرز ساختمان نشان می‌دهد که قربانی در این مذهب اهمیت‌ی فراوان داشته است. مراسم مذهبی ایلامی در حیاط داخلی انجام می‌شده است. در این حیاط دو ردیف سکوی کوتاه بنا شده که هر ردیفی هفت سکو است و جمعاً چهارده سکو می‌شود که جوی کوچکی میان آن حفر کرده‌اند. این سکوها قربان‌گاه بوده است که در مواقعی معین که مراسم قربانی در حضور شاه و ملکه انجام می‌شده، جانوران قربانی را روی این سکوها قرار داده و به وسیله کاهنان ضمن انجام مراسم و تشریفات، قربانی می‌شده‌اند، و خون آن‌ها نیز از جوی وسط دو ردیف سکو می‌گذشته است.

در قسمت فوقانی دو ردیف سکوه‌ای قربان‌گاه، دونشیمین متمایز وجود دارد که بدون شک متعلق به شاه و شهبانو بوده است. چنان‌که از روی مدارک و قراین برمی‌آید، پس از انجام مراسم قربانی از برای خدای خدایان، شاه و شهبانو از جلو حرکت کرده و کاهنان نیز در التزام بوده‌اند تا به طبقه تحتانی معبد می‌رسیده‌اند. در این مراسم شاید شهبان‌زادگان و امیران و سرداران و سپه‌سالاران نیز حضور داشته و شاید بر آن که جمله مردم و عوام‌الناس نیز شرکت کرده و آزاد

بوده‌اند تا به طبقهٔ تحتانی معبد از برای پرستش خدای بزرگ بروند. جای و مکان عمومی در این زیگورات‌ها تنها حیاط آجر فرش معبد بوده است، اما حلقه‌ها و برج‌های پنج‌گانهٔ زیگورات، ویژهٔ کاهنان بوده است که از لحاظ رتبه و مرتبت در طبقات و اطاق‌های مختلف آن رفت و آمد و یا سکونت داشته‌اند. دیواری که قسمت حیاط را دور زده، شامل هفت دروازه است که به طرز مجللی ساخته شده‌اند و طبقات عامهٔ مردم شاید از یکی یا چند دروازهٔ به‌خصوص حق رفت و آمد داشته بودند.

اصولاً دربارهٔ زیگورات‌ها این پرسش پیش می‌آید که آیا این ساختمان‌ها چه نوع بناهایی هستند، آیا هم‌چون هرم‌های مصری، اهرامی می‌باشند که عنوان مقبره را دارند و یا معابدی هستند؟ هرودوت Herodotos مورخ یونانی در پنج قرن پیش از میلاد، یعنی صد سال پیش از آن که آخرین پادشاه بابل سقوط کند، به این شهر سفر کرده است و گزارش می‌دهد که برج بابل مقبرهٔ ژئوس [Zeus ژوپتر Jupiter] خدای خدایان یا رب‌النوع ستارهٔ مشتری است^{۱۳}، - و از همین ره‌گذر و مواردی دیگر است که پرسش و شک فوق مطرح می‌شود.

با در نظر گرفتن این موضوع، پژوهش‌ها و گفت‌وگوها و کاوش‌هایی بسیار در مدت نزدیک به یک قرن رخ داده است، بسیار گفته‌اند و بسیار نوشته‌اند. با جمع و تلفیق این نظرات و گفته‌ها بایستی طبعاً این عقیده پیش آید که زیگورات هم معبد و پرستش‌گاه بوده است و هم مقبره و گور.

اغلب اقوام و ملل ساکن این قسمت از مشرق زمین، رسمی مشترک و عقیده‌ی عمومی داشته‌اند دربارهٔ مردگان و زندگی پس از مرگ. البته این اشاره‌ی که به لفظ مشترک و عمومی می‌شود، جنبهٔ تأکیدی حرفی ندارد، چه هرچه که باشد اختلاف‌ها و تفاوت‌هایی در جزئیات امر میان اقوام و ملل مذکور مشهود است، اما از لحاظ اصولی و آن چه که زیربنای موضوع را می‌سازد در عقاید و روش‌ها اشتراک دارند. به هر انجاء، اقوام و مللی چون: سومریان، بابلیان، آشوریان و ایلامیان مردگان خود را در منازل خود و کف اطاق‌هایشان دفن

می کرده‌اند و بر آن عقیده بوده‌اند که روح پس از مرگ هم‌چنان به زندگی ادامه می‌دهد و احتیاجات و نیازمندی‌های زمان حیات را دارد، و می‌پنداشتند که مردگان در زندگی آنها هم‌چون دوران زندگی شرکت می‌کنند. اما در لوحه‌هایی که متعلق به قسمت‌های فوقانی زیگورات "چوغازنبیل" است به این امر تأکید شده است که در آخرین طبقه بالایی، محراب مقدس خدای بزرگ و سرور خدای این شوشی‌ناک Inshushinak قرار داشته است. هم‌چنان ملاحظه شد که عادت مردم و روش کاهنان مبتنی بر آن بود که در طبقه زیرین به عبادت و نیایش می‌پرداخته‌اند؛ پس می‌توان نتیجه گرفت که محراب در بالا و گور یا مقبره در پایین قرار داشته است.

اینک با موضوعی که در فوق مطرح شد، این نقطه ابهام برای کسانی پیش می‌آید، چه می‌اندیشند مگر خدایان را ناجاودانگی و مرگی هست؟! در این باره لازم به یادآوری است که آری، و این موضوعی است در تاریخ ادیان که مبحثی شیرین و جالب توجه می‌باشد. خدایانی که رب‌التووع‌های حاصل‌خیزی، نعمت، و فصل‌ها می‌باشند دچار چنین سرنوشت‌هایی می‌شوند. اغلب در کشورهای که فصول تمام و متمایز هستند، این‌گونه اعتقادات به وجود می‌آید، چون: مصر، یونان و مناطق بسیاری از آسیای کوچک و آسیای غربی. در مصر اوزیریس Osiris، در یونان دیونی سوس Dionisos در آسیای کوچک آتیس Attis و در بسیاری از نقاط دیگر این‌گونه خدایان وجود دارند.^{۱۴} هنگامی که پس از بهار و رویش نباتات و گیاهان و شکفتگی طبیعت، پاییز و زمستان فرامی‌آید و دشت خاموش شده و نباتات پژمرده و رخت زندگی از اندام درختان بیرون می‌شود، این خدایان نیز به خوابی مرگ‌گونه فرو می‌روند، و دروق این قیاسی است که انسان از طبیعت برای خدایان و خود می‌نماید و در این جانیز خدایان را به طبیعت قیاس کرده و برای آنان مرگ‌ها و زندگی‌هایی دورانی قایل می‌شود،^{۱۵} و بنابراین به هنگامی که بهار فرا می‌رسد، طبیعت از خفته‌گی به درآمده و زندگی از سر می‌گیرد، خدایان نیز از خوابِ موقتِ مرگ بیدار شده و دگر باره زندگی آغاز

می نمایند.

باستان‌شناسان اینک به این فکر شده‌اند که در فرصتی مناسب نقیبی به مرکز زیگورات بزنند تا شاید از این راه‌گذر و مشاهدات و ملاحظات که خواهند کرد، آگاهی حاصل نمایند که در مرحلهٔ اول یا طبقهٔ زیرین پرستشگاه چه مراسم و عباداتی انجام می‌گرفته است، و این برنامهٔ باستان‌شناسان هرگاه عملی شود، بی‌شک کمکی شایسته و بسیار می‌نماید به تاریخ ادیان که در پرتو آن مجهولاتی چند که دیرگاهی است در این زمینه باقی مانده، برطرف می‌شود.

پس از شک و یقین‌هایی دربارهٔ این که زیگورات موردنظر و یا به‌طور اعمّ این‌گونه بناها یا زیگورات‌ها معابد و ستایش‌گاه‌ها و یا مقابری بوده‌اند، مسأله‌ی دیگر قابل طرح و اندیشه است که جنبهٔ نمادین و کنایه‌ی این بناها را بیان می‌کند. در این مورد شکی نیست که این بناهای بلند و مرتفع، انگیزه و محرّکی داشته‌اند و این انگیزه نیز جز خواست و تمایل درونی انسان چیزی نبوده است، تمایل و آرزویی که به این شکل در قالب هستی ریخته شده و موجب تشفّی و ارضای خاطر و تمایلاتی شده است. خواست درونی انسان جز راه یافتن از عالم پایین و جهان سفلا به جهان و دنیای علیا چیزی نیست. آدمی همواره در این آرزو بوده است، منتها این آرزو و تمایل در هر دوره و زمانی به‌شکلی تجلّی نموده است و در آن دوران این بناها که در حد خود آسمان‌سای بوده‌اند، رمزی بوده از این آرزوی طلایی و کهن بشری.

از دیدگاه کلمه و واژه نیز زیگورات چنین مفهومی را می‌رساند و پرده از کنایه واپس می‌زند. اصل کلمه سومری است که در "آشوری - بابلی" Ziqquratu تلفظ می‌شده و معنی آن "صعود به آسمان" بوده است. این پندار یا توهم میان آن مردم عتیق وجود داشته است که خدایی که از فرازین‌گاه آسمان پایین می‌آید و نزول می‌کند، پیش از آن که موهبت دیدار و مجالست خود را بر بندگان به روی زمین ارزانی دارد، در بلندترین نقطهٔ زیگورات فرود می‌آمده. روش این مردم کهن زیاد نبایستی به‌نظر ما اعجاب‌آور و شگفتی‌زا نمایان شود، چون میان فکر

آن مردمان و بناکنندگان کلیساهای مرتفع قرون میانه و معابد بلند دیگر نیز هیچ تفاوتی موجود نیست، این فکری بوده که همواره آدمیان را به خود مشغول می‌کرده است، و نردبان یعقوب که پایه‌یی بر زمین و سری به آسمان داشته، نه داستان دیروز است و نه افسانه امروز، بلکه همواره این‌پندار وجود داشته و قدمتی دارد هم‌پای عمر آدمی.

گرد این شوشی‌ناک Inshushinak سروژ خدای ایلامی را یک عده کهنتر خدایان فراگرفته بودند که جای و مکان‌شان گرداگرد زیگورات در غرفه‌های ویژه‌یی بوده است. این غرفه‌ها نیایش‌گاه‌های خدایانی بوده است که هم‌چون نزدیکیان رییس و بزرگی، خانه‌هایی اطراف کاخ او داشته‌اند. تا کنون "سال ۱۹۶۱" تعداد یازده نیایش‌گاه از زیر خاک، از اطراف زیگورات بیرون آمده است که هریک ویژه‌ی خدایی بوده است و به احتمالی بسیار نیایش‌گاه‌هایی دیگر نیز در آینده از زیر دست‌کاونندگان بیرون خواهد آمد که کمک بسیاری می‌نماید به شناخت سلسله مراتب خدایان و وظایف آنان و شیوه پرستش‌شان. در ایلام در گوشه‌یی از معبد مربع، نیایش‌گاهی کشف شده است که دارای چهار غرفه می‌باشد که هریک به شکل مستقلی یک نیایش‌گاه است. قراین نشان می‌دهند که این نیایش‌گاه متعلق بوده است به دو - مهتر خدای ودو - ایزدانو، چون در این نیایش‌گاه دو سکووی قربانی وجود دارد که هم قربان‌گاه است و هم جای تقدیم هدایا می‌باشد و معابدی که مختص یک خدا بوده است، بیش از یک سکو نداشته و معمولاً نام و عنوان هر خدایی روی آجرهای نیایش‌گاه‌هایشان نوشته شده است.

از روی هدایایی که برای این خدایان داده می‌شده، و روش ستایش و نیایش‌شان آشکار شده است که مذهب ایلامیان براساس ستایش طبیعت و عناصر طبیعی استوار بوده و خدایان آنان، خدایان و رب‌التووع‌های حاصل‌خیزی زمین و وفور نعمت و مردم‌کره زمین بوده است. هدایا اغلب از سفال، طلا، نقره و مفرغ می‌باشد که به شکل ظروف و تندیس‌هایی ساخته می‌شده است و قربانی‌ها از گوسفند، بز و احشامی دیگر بوده. اغلب حاجت‌مندان برای برآورد نیازمندیها و

حاجات خویش، به عنوان رشوه و باج از برای جلب رضای خاطر خدایا خدایان این قربانی‌ها و هدایا را در معبد، مقابل محراب خدای خود می‌گذارده‌اند و از سویی دیگر این هدایا به کیسهٔ فراخ کاهنانی که خزانهٔ معابد و درآمدهای حاصله از آن را متعلق به خود می‌دانستند، گردآوری و ضبط می‌شد و از برای آنان زندگانی در کمال فراخی معیشت و رنگین سفره‌یی فراهم می‌کرده است. هرگاه درست بیندیشیم، بعد از گذشت حدود سه هزار سال از زمان، در عقاید مردم متمدن این زمان هنوز تغییر و تحوّل ایجاد نشده است و توده‌یی عظیم از مردمان عصر ما هنوز به همان‌سان فکر می‌کنند که نیاکان‌شان در سه هزار، چهار هزار و پنج تا شش هزار سال پیش از این می‌اندیشیده‌اند. هنوز همان مردمان وجود دارند، و همان معابد و همان کاهنان به کار خود سرگرم‌اند. علاوه بر جوامع متمدن، الگو و ساخت چنان روش و باور و اندیشه‌هایی به صورت زنده و گویا، هنوز میان اقوام ابتدایی در بسیاری از نقاط جهان قابل مطالعه و کاوش است. مردم‌شناسان در بسیاری از فرهنگ‌های اقوام بدوی که در امریکا "سرخ‌پوستان" زندگی می‌کردند، نیز میان اقوامی که در استرالیا، اوقیانوسیه، افریقا، آسیا - نیز میان اسکیموها چنین باورها و عاداتی را که هزاران سال بر آن‌ها می‌گذرد، تحقیق کرده‌اند.

من باب مثال بایستی از ایزد بانویی نام برد به نام پی‌نی‌کر Piniker که مظهر آفرینش بوده است. نام این زن خدا در لوحه‌یی ذکر شده که کتیبه‌یی حاکی از پیمانی که میان شاهان ایلام و بابل منعقد شده است، متن آن لوحه بوده. تندیس‌یی از این الاهی در کاوش‌های انجام شده به دست آمده است، در حالی که کودکی شیرخواره را به آغوش دارد و این تندیس در نیایش‌گاهی یافت شده که ویژهٔ عبادت همین الاهی بوده است. در این نیایش‌گاه هدایایی بسیار یافت شده که در تأیید سمت و عنوان این زن خدا می‌باشد که مظهر آفرینش بوده.

در اطراف معابد بازارها، فروشگاه‌ها و کارگاه‌ها و صنعت‌کاران و دوره‌گردانی بوده‌اند که نیازهای ندور را می‌ساخته‌اند و از این راه امرار معاش

می‌کرده‌اند. بدون شک صنعت‌کاران و هنرمندانی چیره‌دست و توانا در حوالی معبد یا معابد سکنا داشته‌اند که کارشان و درآمدشان وابستگی داشته به قدرت هنری و صنعتی‌شان. این مردمان، مجسمه‌ها و ظروف سفالین، تندیس‌ها و ظروف نقره‌یی و طلایی ساخته و این اجناس اغلب به وسیله کاهنان به زیارت‌کنندگان فروخته می‌شده است، چنان‌که امروزه نیز در بسیاری از جاها معمول است گرد زیارت‌گاه‌ها را صنعت‌کاران و پیشه‌ورانی فراگرفته‌اند که کالاهایشان تنها ویژه برآورد نذور می‌باشد.

سرانجام پایان عظمت این شهر با زیگورات عظیم‌اش هم زمان با انهدام ایلام فرا رسید. به سال ۴۶۰ پیش از میلاد آشوربانی‌پال Ashur Bani pal با سپاهیان فراوانش به ایلام حمله کرد، شوش را تسخیر و ویران نمود. شهرهای سر راهش جملگی به ویرانی افتادند. شاه ایلام فرار کرد و تا دوردست‌ها تعقیب‌اش کردند. از جمله شهرهایی که به وسیله آشوریان منهدم شد، شهر مورد گفت‌وگو، یعنی شهر "دور اون تاشی" Dur untashi بود که به خرابی سپرده شد. در یکی از اطاق‌های معبد، آشوریان بیش از دویست تکه از وسایل رزمی خود را به جا نهاده‌اند که اغلب آن‌ها عبارت است از نشان‌های افتخار که از مفرغ، آهن و مرمر می‌باشد. در اطاقی دیگر اشیایی دیگر که قیمتی و زینتی بوده به دست آمده که متعلق به معبد است. شاید عده‌یی از سربازان آشوری در این جا به استراحت پرداخته بوده‌اند که بر اثر حادثه‌یی با شتاب خارج شده‌اند، پیش از آن که فرصتی پیدا کنند تا لوازم خود را ببرند.

به هر انجام پس از قرونی بسیار و گذشت زمانی بعید، به وسیله کشف این شهر تاریخی، از روی یکی از گره‌های فرو بسته تاریخ ادیان پرده برکنار زده شده و در زمینه‌یی که آگاهی‌های قابل ملاحظه‌یی نداشته‌ایم، اطلاعاتی به دست آمده که با اتمام کاوش‌های در این منطقه، این آگاهی‌ها به نسبت بسیاری افزونی خواهد یافت.^{۱۶}



۷. دیانت و پرستش پیش از تاریخ

پیش آهنگ وندیداد، زندگی و دیانت در وندیداد، احاله به بخشی دیگر، اعتقاد به روح، وضع دفن، اشتراک زندگی ارواح و مردمان، وضع دفن مردگان، آغاز ترس از مردگان، گریز از اموات، یافته‌هایی از مقابر، رنگ کردن مردگان، رسم‌های مختلف در گور نهادن، حالت منحنی و خمیده، نقش و نگار با گِل اُخرا بر بدن مردگان، وضع کلی دیانت، آثار کشف فلزات، قَلت مدارک دربارهٔ دین پیش از تاریخ، ایزد بانوان و مبنای تفوق زن، آغاز پژوهش دربارهٔ ازدواج با محارم، منشأ و علل آن.

نظر بر آن است تا از "vi.daevo-dâta"، یعنی کتاب شرایع ضد دیو" دربارهٔ کیش و آیین قدیم ایرانی گفت وگو شود. علاوه بر کیش و آیین و قوانین، وندیداد منبعی است سرشار برای جست‌وجو در روش سلوک و زندگانی ایرانیان، اما هر چند عناصر غیر آریایی، یعنی نشانه‌های بومی که اینک موردنظر ما است در این کتاب بسیار آمده، اما باز به آن نمی‌توان به‌عنوان مدرکی دربارهٔ دیانت و زندگانی بومیان قدیم فلات استناد جست، به‌همین جهت پس از این بحث کوتاه دربارهٔ دیانت پیش از تاریخ فلات، به جست‌وجو و کاوش در وندیداد می‌پردازیم که آمیخته‌یی است از زندگی، عقاید، آداب و رسوم بومیان فلات و روش آریاییان که در مقطعی از برخورد و آمیزش، ترکیب شده است.

چنان‌که در صفحات گذشته ذکر شد، اعتقاد به روح و روان و زندگانی پسین به اشکال گوناگون و مختلفی در سراسر نقاط و مراکز جهان باستان وجود داشته است، و از جمله در ایران نیز وضع بر همین مبنا و قرار بوده است. مردگان خود را ابتدا در کف اطاق‌ها و یا زیر زمین‌ها دفن می‌کرده‌اند و در دوران‌های مختلف جسد را در گور با حالات گوناگونی می‌نهادند که خود حاکی است از وضع اعتقادات مذهبی و تحوّل آن‌ها در ادوار مختلف. در این گورها از برای مردگان اسباب و لوازم زندگی و خوراک و احتمالاً پوشاک نیز می‌گذاشته‌اند. از قبور بسیار کهن ظروفی به دست نیامده و به نظر می‌رسد که ظروف در آن زمان از چیزهایی فاسد شونده و از میان رونده چون پوست کدوهای خشک شده و تهی و یا سبدهایی بوده باشد. جسد مرده را با رنگ قرمزی می‌پوشانیده‌اند که از اکسید آهن به دست می‌آمده که در فلات فراوان بوده است. در این جا این اندیشه نیز جای خودنمایی دارد که ممکن است زندگان بدن خود را بنا بر علل و یا رومی چنین با رنگ می‌آمیخته‌اند و چون فوت می‌شدند، با این رنگ دفن می‌شدند.^{۱۷}

اغلب مردگان را در عمق کمی که از بیست سانتیمتر تجاوز نمی‌کرد، دفن می‌کردند، و طرز دفن چنان‌که ذکر شد در ادواری مختلف متفاوت بوده است. در برخی از گورها جسد مردگان که اسکلتی از آنان باقی مانده است، به شکلی منحنی و خمیده دیده شده است. گرداگرد جسد را با لوازم زندگی از ظروف و محتوی خوراکی‌ها و احياناً خوراک‌هایی مایع می‌پوشانیده‌اند و در ادواری قدیم تر هرگاه متوفّا دارای شغل و پیشه‌یی نیز بود، ابزار پیشه‌اش را پهلوی دست‌اش قرار می‌داده‌اند.

رسم دفن مردگان در جاهای مختلف خانه، مدّت‌هایی هم‌چنان دوام داشت. شاید این رسم بنا بر این اندیشه بوده است تا اشتراکی بازندگان در خوراک، مجالست و مصاحبت داشته باشند، چه به بقای روح و زندگی پس از مرگ سخت معتقد بوده‌اند. هنوز آن زمانی فرا نرسیده بود تا از مردگان در ترس و هراس افتند. این پندار و این روش برای بسیاری از اقوام و ملل در دوره‌های بعدی

به وجود آمد. از مردگان سخت در ترس و هراس می افتادند و شاید این نشانی باشد از دوران نیاگان پرستی و آغاز آن. برای شان قربانی می کردند، هدیه می فرستادند و می کوشیدند تا هم چون خدایان شرّ، دلشان را نرم و مهرآمیز نمایند*. در بسیاری از نقاط هم چون که مرده یی پیدا می شد، وی را درون خانه دفن کرده و به آداب و تشریفات بسیاری، گنج کنندۀ از خانه بیرون می رفته اند و در جایی دور خانه می ساخته اند تا روح متوقاً آنان را پیدا نکند. برخی اوقات نیز درهای ورود و خروج خانه را پس از فوت یکی از سرنشینان مسدود کرده و از آن جا می گریخته اند تا روح مجبوس فرصت تعقیب پیدا نکند.^{۱۸} چنین رسومی را به موجب وندیداد می توان مورد مطالعه قرار داد و نگارنده در ترجمه و شرح وندیداد، جلد اول، فرگرد سوم، متن و یادداشت ها.

به هر انجام در زمانی مقارن با باورهای چنین، هنوز در فلات چنین رسمی رواج نداشت. برخی اوقات مرده را طوری خمیده دفن می کردند که جمله اعضا بدنش به جانب شکم کشیده شده و فشار می آوردند. به نظر می رسد که دیگر رسم رنگ کردن جسد به اکسید آهن متروک شده بود، چون در چنین حالتی که یاد شد بر استخوان بندی متوقاً با رنگی سرخ فام، به وسیله گِلِ اُخرا نقش هایی نهاده و

*. آثار چنین اندیشه هایی در دین ایرانی، به موجب فرود دین یشت افرَوانی یشت، یعنی سرود ستایش برای ارواح درگذشتگان، به موجب اوستا باقی مانده است. در این سرود مقام ارواح حتا تا مرتبه خدایان بالا رفته که اهورامزدا توسط قدرت و نیروی شگفت آنان است که این جهان را اداره می کند. فَرَوَشی ها یا ارواح درگذشتگان حتا چون پهلوانان و جنگاورانی بزرگ و شکست ناپذیر، در هنگامی که برای بازماندگان و مردم قبایل و عشایر شان جنگی پیش می آمد، اگر از آنان راضی بودند و بازماندگان شان برای آنان مراسم ستایش و نثار و اهدای خوراک ها و سور را مطابق رسوم به جا آورده بودند، با سلاح های آراسته به زمین فرود آمده و در کنار شان می جنگیدند و دشمن را مغلوب می کردند. ارواح نیک و پارسا و پهلوانان و بزرگان در شمار خدایان درآمده و ارواح دُرَوَندان و زیانکاران در شمار ارواح شریر و دیوان به آزار مردم می پرداختند. به هر حال بازماندگان موظف بودند تا پیوسته مراسم ستایش و عبارت و نثار و اهدای نذر و خوراکی و ذکر ادعیه و یژه را برای شان به جا آورند و خداوند نیز آنان را همچون آفرینندگان و دست یارانی در کنار خود می پذیرفت. نگاه کنید به "دانشنامه ایران باستان" مداخل فَرَوَشی Fravahr/Fravaši فَرَوَهر.

مقداری بیشتر از ائانه با او به گور می‌کرده‌اند. این خود نشان آغازینی است از طبیعت جدایی زندگان و مردگان، چه هرچه ائانه و وسایل بیشتر باشد، روح بایستی بیشتر به زندگی انفرادی بپردازد و خوی‌گر شود تا روش اشتراکی، احتمالاً همان‌گونه که برخی از حالات مرده در گور بیانگر عقاید و رسوم و به‌طور کلی رمزهایی داشته است، حالت ذکر شده نیز کنایه‌یی داشته که هنوز به‌طور روشن گره‌اش بازگشوده نشده است.

با پیدایش و کشف فلزات، وضع اشیایی که به همراه مرده در گور می‌کردند دگرگونگی یافته و دچار تحول شد. اینک دیگر زینت مردگان با اشیاء سیمین و زرین و سنگ‌های گران‌بها کم‌کم رسم و شایع می‌شد. جواهرآلات بسیاری که از زمان‌های مختلف و مناطق گوناگون به دست آمده است، جملگی از مقابر و گورها دست‌یاب شده و در این جا نیز دیانت خدمت مهمی به فهم هنر و دانستنی‌های دیگر در این زمینه نموده است.

مقابر متعلق به عهد پیشین که در سِئَلْک Sialk کشف شده است، نسبت به گورها و مقابر بعدی فقیر به‌نظر می‌رسند. در زمانی متأخر از تمدن سِئَلْک، مردگان را در عمق نسبی بیشتری دفن می‌کردند که از پانزده تا بیست سانتیمتر گذشته به بیست و پنج و افزون بر آن بالغ می‌شد. در این عهد به اشیاء و لوازم زینتی و آرایشی بیشتر توجه می‌شده است. دست‌اورنجن‌ها و پا‌آویزها، که شاید پا‌آویز بوده باشند، و به احتمال شکلی دیگر از دست‌یاره می‌باشند، گردن‌بندها، انگشترها و چیزهایی از این قبیل فراوان است. چاقو، درفش، آیینه و برخی چیزها که موارد استعمال‌شان درست شناخته نشده در این گورها چه بسیار می‌نهادند. قلم عمده این وسایل و ائانه و لوازم تزئینی، عبارت از ظروف بوده است. ظرف‌هایی گوناگون از جام تا دیگ، از کاسه‌های کوچک، عطردان و خمره‌های کم‌حجم تا همانندهایی بزرگ‌تر از آنها.

به‌طورکلی آگاهی‌هایی که درباره دین قدیم‌ترین سکنه ایران در حال حاضر به دست است، بسیار اندک می‌باشد و این اندک نیز به هیچ وجه مبنا و منشأی

مخطوط و مکتوب ندارد، بلکه به وسیله حفاری‌ها و کاوش‌های باستانی از گورها و مقابر به دست آمده است. در بین التهرین که ساکنان بدوی آن از همان نژاد ساکنان فلات ایران بودند، اعتقادات و پندارهایی بسیار اندک به دست است که شاید کمکی بنماید برای شناخت بهتر بومیان فلات. آنان بر آن اعتقاد بودند که زندگی آفریده شده به وسیله یک رب‌التنوع واحد است و آن چه که اهمیت بیشتری دارد، آن که در نظرشان جهان آبستن بود نه زاییده. مصریان چنان می‌پنداشتند که سرچشمه حیات مذکر بوده است، اما در نظر ساکنان بدوی بین‌التهرین، منشأ حیات مؤنث بوده است، نه مذکر. در ایران پیکره‌هایی بسیار پیدا شده است از زنان برهنه با اعضای مشخصی که سخت برجسته‌شان داده شده‌اند، و این یافته‌های ماقبل تاریخی این مکان را به ما می‌دهد که بگوئیم ساکنان کهن فلات نیز چنین اندیشه‌یی را برای منشأ حیات داشته‌اند. هسیودوس^{۱۹} می‌گوید که در آغاز جهان، غلبه با ایزد بانوان و دلاور زنان و پهلوان دوشیزگان بوده است و با آگاهی و اطلاعی که درباره تفوق زن و سازمان مادرشاهی در فلات داریم، این امر بعید به نظر نمی‌تواند بود.

این ایزد بانوان بدون شک بنا به روش قیاس خدایان به انسان‌ها *Anthropomorphism* دارای همسر و جفتی بوده‌اند که او خود نیز رب‌التنوع و خدایی محسوب می‌شده است که در یک زمان دو نسبت و وظیفه را نسبت به آن ایزد بانو داشته است، یعنی هم شوهر و در عین حال فرزند او نیز محسوب می‌شده است. در این جا است که محققان دچار بحث‌ها و حتماً مشاجراتی بسیار شده‌اند و از این منشأ و خاستگاه است که گفت‌وگوهایی درباره ازدواج با محارم^{*}؛ یعنی میان خواهر و برادر و به نسبت در حدود محدودتری میان مادر و پسر آغاز شده است.^{۲۰}

به هر انجام بنابر رأی بسیاری از محققان، این منشأی است از برای رسم

* نگاه کنید به ترجمه و شرح وندیداد، جلد دوم، فرگرد هشتم - یادداشت ۱۰۵، صفحه ۹۲۵ و بعد.

ازدواج میان خواهران و برادران، این رسمی بوده است که در جانب مغرب آسیا رواجی داشته است و بعد ایرانیان آن را از بومیان اخذ و اقتباس کردند.^{۲۱} هم‌چنین است چنان‌که تذکر داده شد که اساس ازدواج مادر و پسر نیز بایستی در این قسمت کاوش و جست‌وجو شود رسم و روش نسب بردن از جانب مادر را که مخصوص جوامع و سازمان‌های مادرشاهی است و در نزد ایلامیان، اتروسیان، مصریان و به‌ویژه لی‌کی‌یه Lycie متداول بود بایستی از این ره گذر دانست. در میان این ملل و اقوام، زن مقام و موقعیتی بسیار ممتاز داشت و حتا به مقام‌های بزرگ لشکری نیز رسیده و فرمانده سپاه می‌شد، چنان‌که میان قوم گوتی Guti که از کوه‌نشینان ساکن دره کردستان بودند این امر سابقه داشت.

هرچند که پژوهش درباره ازدواج با محارم در ایران باستان امری است بسیار دشوار و پیچیده^{۲۲}، و در همین کتاب، جلد دوم به‌طور کلی مورد بحث و تدقیق واقع شده اما صورت اخذ آن به‌وسیله ایرانیان از سکنه بومی بعید به‌نظر می‌رسد، چون در یکی از سرودهای کهن ریگ‌وِد Rig-veda سرودی است درباره یَمَه [Yama جمشید] و یمِ خواهرش و آمیزش آن‌ها که نخستین بشر می‌باشند.^{۲۳} همین افسانه در اساطیر ایرانی نیز راه داشته و به یمَه Yima و یَمَه/یَمَتک Yimак موسوم گشته‌اند و سرانجام اسطوره‌هایی درباره قشیه Mašya و قشیانه Mašyāna که نظایری بسیار در اساطیر جهانی دارند^{۲۴} و در مآخذ ذکرشان رفته است از همین قبیل است^{۲۵} و بنابراین هرگاه چنین رسمی در ایران باستان وجود داشته باشد، نمی‌توان آن را مأخوذ از بومیان فلات دانست. درباره ترجمه و شرح چنین سرودهایی نگاه کنید به کتاب "دانشنامه ایران باستان" ذیل مدخل یمَه و شَوَیْت و دَهه و جلد دوم ترجمه و شرح و نذیراد، جلد دوم، فرگرد هشتم - یادداشت ۱۰۵.

در این مورد بیش از این نمی‌توان به‌گفت‌وگو پرداخت، چون نه مدارک مورد اطمینانی فرادست می‌باشد و نه آن‌که کوشش و کاوش افزون‌تری مفید فایده‌هایی مورد نظر می‌تواند باشد، بلکه آن‌چه که مهم و بیشتر درخور توجه و ملاحظه می‌باشد، آیین آریاهای اولیه قبل از ورود به فلات و آغاز ورودشان

می‌باشد که دین زرتشت بر مبنای آن با یک اصلاح و دیگرگونی عمیق بنیان یافت.

۸. توفان در روایت وندیداد

پژوهشی کوتاه درباره وندیداد، سرزمین حاصل‌خیز فلات، وفور و فراوانی، کوشش و مردانگی، وصف زمین و محصول، اساطیر و افسانه‌ها، توفان کهنه‌ترین داستان بشری، روایت وندیداد، گفت‌وگوی زرتشت و اهورامزدا، داستان جمشید، سلطنت او و داستان گشادگی زمین، ملاقات جمشید و اهورامزدا، آغاز توفان، جمشید و ساختن غار، جمع نژادها در غار، نتیجه و نقل ترجمه داستان توفان و جمشید

به گونه‌یی که گفته شد وندیداد *Vi.daevo.dāta* که بخشی از اوستا می‌باشد، اندکی پیش از میلاد نوشته شده است، اما با تمام این احوال بسیاری از جنبه‌های دینی و فرهنگی پیش از تاریخ را در خود نگاه داشته است.^{۶۶} این واژه در اصل -وی - دَئو - داته *Vi deavo data* و از سه جزء وی *Vi* و یاویگ *Vig* به معنی ضد، و دَئو *deava* به معنی دیو و داته *dāta* به معنی قانون شرع ترکیب شده است که رویهم رفته به معنای "قانون یا شریعت ضد دیو" مفهوم می‌شود.

درباره اصالت نوشته‌های این کتاب، یا این جزء از اوستا در همین قسمت به اختصار شرحی نقل شده است، اما درباره آن در جاهای دیگر به تفصیل گفت‌وگو شده است، و به همین جهت از هر نوع شرح مجددی صرف‌نظر نموده و خوانندگان را بدان موارد راهنمایی می‌نماییم.*

با نخستین مرور و نگاهی که به مندرجات این کتاب معطوف شود، کشوری فرارو می‌آید، سرزمینی توصیف می‌شود با ثروت طبیعی، جایگاهی که عنوان جهان دلخواه و دلپذیری را افاده می‌کند که کامیابی و آسایش در آن مستلزم کار و

*. نگاه کنید به سلسله مقالاتی از نگارنده در مجله هوخست، سال چهل و دو، و هم‌چنین کتاب ترجمه و شرح وندیداد، چهار مجلد، تهران ۱۳۷۶. مدخل بیقه / جمشید در دانشنامه ایران باستان.

کوشش است. در چنین سرزمینی خانواده را دارای قوام و اهمیتی مشاهده می‌کنیم، شیوخ و سرکردگان خانواده‌هایی را ملاحظه می‌نماییم که از زن و فرزند، احشام و چراگاه‌های فراوان و آتش و اسب و مکانی آرام برخوردارند. زمینی را وصف شده مجسم می‌کنیم که محصول خوب و فراوان می‌دهد، درخت‌هایش از میوه‌گران‌بار است و مردمان کاری و کوشا و با همت‌اش با وسایلی مصنوعی آب را در سرزمین‌های خشک به وسیله کاریزها و قنات‌ها به جریان درآورده و سیراب می‌کنند. همت و نیروی اراده و مردانگی در برخی از جاهای این کتاب موجی از زندگی فعالان را نشان می‌دهد. درست است که گله و رمه، احشام و تازیان، کودهایی طبیعی که به زمین نیرو می‌بخشد، آب روان که نرزه‌افزا و رویاننده است، زمین‌های سختی که به سستی و شکوفایی شخم و آماده می‌شوند و بذرهایی که فراوانی پیدا می‌کنند در این سرزمین فراوان است، اما پشتوانه تمام این‌ها همتی بلند، نیرویی عظیم، اراده‌ی آهنین و کاری سخت پرمشقت و مداوم است. ایران زمین تحت شرایطی سخت طبیعی، مکان و سرزمینی محسوب می‌شد برای کار و اراده که در آن جایی از برای تن‌پروری و بی‌کاری نبود.

برای خود اساطیری و افسانه‌هایی داشتند. افسانه‌ی درباره توفان در دورانی که جمشید پادشاهی می‌کرد، جالب و شایان است و از لحاظ تطبیقی هرگاه نظری دقیق به زمان داشته باشیم، بهره‌هایی می‌دهد که از دیدگاه مطالعه در تاریخ ادیان و چگونگی اساطیر سودهایی بر می‌دهد.

این جریان در فردگرد "بخش" دوم این کتاب آمده است:

زرتشت از آهورامزدا پرسش می‌کند که پیش از او، با نخستین کسی که سخن گفته و راه اهورایی را بدو آموخته چه کسی بوده است. اهورامزدا پاسخ می‌دهد با کسی که قبل از تو [زرتشت] با او سخن گفته و دین اهورایی را بدو آموخته‌ام، جم [جمشید] زیبا دارنده رمه‌های انبوه و فراوان بوده است. آن‌گاه اهورامزدا به زرتشت چنین می‌گوید که من جمشید را مورد خطاب قرار داده و به او گفتم آیا خواهان آن هستی تا به تعلیم قوانین من همت‌گماری و پیامبر من باشی؟ جمشید

از این گفته من لختی به اندیشه شد و گفت: ای آهورامزدا، من برای این مهم و پراکندن و نشر تعالیم تو در خود آمادگی نمی‌بینم. پس من بدو گفتم اینک که در خود آمادگی نشر و تعلیم آیین مرا نمی‌یابی، پس در زیادگی و انبوهی آفریده‌های من کوشایی ورز، به آنها پادشاهی کن و در نگاهداری و محافظت‌شان کوشایی ورز.

از این جا جمشید به تمکین می‌پردازد. به اهورامزدا قول می‌دهد که در تکثیر آفریده‌های او، و نگاهداری و سلطنت بدانان جهد ورزد، و چنان به تنظیم امور بپردازد که در طی زندگانی، مردم در آسودگی باشند. سرما و گرما، بیماری و مرگ از قلمروش بگریزند و زمین را به بهشتی تبدیل نماید. در چنین هنگامی اهورامزدا یک شمشیر زرینه و یک حلقهٔ سیمین "انگشتی" که نشان سلطنت است به وی می‌دهد و جمشید به پادشاهی می‌رسد.*

سه صد زمستان [سال] از سلطنت پیروزمندان جمشید گذشت و زمین از خیل جانوران و پرندگان و آدمیان پر شد و در زمین و آسمان جایی خالی برجای نماند. پس اهورامزدا جمشید را ندا می‌دهد که دیگر جایی از برای سکونت در زمین و آسمان باقی نمانده است. پس جمشید به طریق نور خورشید در راه جنوب پیش رفت و حلقهٔ سیمین را بر زمین نهاد و شمشیر زرینه را در زمین فرو برد و گفت: ای سپندارمذ Spenta-Ârmaiti [= زمین] به پاس دوستی اندکی گشاده شو تا رمة انبوه و مردمان فراوان زمین در تو جای گیرند، به همین جهت بود که زمین به اندازهٔ یک سوم بیشتر از آن چه که بود گشاده گشت.

اما تازه این آغاز کار بود، چون شش صد زمستان [سال] دیگر از سلطنت جمشید گذشت و دگر باره زمین و آسمان از جانوران و مردمان و پرندگان پر گشت و جایی باقی نماند. دگر باره اهورامزدا جمشید را ندا می‌دهد که در زمین و

*. دربارهٔ بسیاری از اشارات و نام‌ها، چون شمشیر و نگین به ترجمهٔ دقیق و واژه به واژه داستان در مجلد اول وندیداد و شروح آن نگاه کنید. ترجمهٔ ساده و روان داستان در پایان همین بند نقل شده است.

آسمان جایی از برای انبوه مردم و حیوانات و پرندگان نیست. جم به چنین هنگامی دگر باره به سوی جنوب در طریق نور خورشید پیش رفت، حلقه را بر زمین نهاد و شمشیر را در دل زمین فرو کرد و از سپندارمذ "زمین"، دوست‌اش خواهش کرد که به خاطر دوستی گشاده‌تر شود تا انبوه رمه و مردم در آن جاگیرند. پس زمین به مقدار دو سوم بیش از آن چه که بود گشاده‌تر و پهن‌تر شد، و مردم و جانوران در آن به رفت و آمد و جایگزینی پرداختند.

نه سد زمستان دیگر از سلطنت جمشید سپری شد و در طی این سالیان دراز زمینی که آن چنان فراخی گرفته بود، به گونه‌یی برای جان‌داران تنگ شد که آهورامزدا باز جمشید را هشدار داد، آگاهی به آن که در زمین دیگر جایی نیست و چاره‌یی باید ساخت. جمشید دگر باره راه جنوب، در طریق نور خورشید را پیش گرفت، حلقه را بر زمین نهاد و شمشیر را در خاک فرو کرد و از دوست‌اش خواهش کرد تا اندکی گشاده‌تر شود تا خلق انبوه در آن جایی داشته باشند، و زمین نیز سه سوم بیش از آن چه بود فراخی یافت، مردم و جان‌داران جایی یافتند، آسودگی یافتند و به جنبش و زندگی پرداختند.

پس آهورامزدا خواستار آن شد تا با جمشید ملاقات و مکالمه‌یی کند. جمشید این را پذیرفت و بهترین مردانش را انتخاب نمود تا در مکانی معین به ملاقات و مکالمه آهورامزدا رود. آهورامزدا نیز به همراهی ایزدانی آسمانی برای ملاقات با جمشید و مکالمه با او به مکان معهود رهسپار گشت.

در آغاز مکالمه، آهورامزدا به جمشید می‌گوید که به زودی زمستانی بسیار سخت فرا خواهد رسید، این زمستان بلایا و توفان‌ها و نکبت‌هایی فراوان به همراه خواهد آورد و برف، ریزشی چنان سرسام‌آور خواهد داشت که در کوه‌ها، پشته‌های بلندی فراهم خواهد کرد. در اثر این چنین توفان برف جان‌گزایی، چارپایان و ستوران از بلندی‌های کوه‌ها به جانب پایین سرازیر شده و در پناهگاه‌های زمینی پنهان می‌شوند. اما هنگامی نیز فرا می‌رسد که گاه ذوب شدن یخ و برف است، و این ذوب چنان خواهد بود که آب به تندی بالا آمده و

جایی از برای چارپایان و جانواران و مردم جهت زندگانی باز نمی‌گذارد. این هشدار و آگاه کردن برای آغاز توفان، همراه با چاره‌سازی و کاردانی بود. پس آهورامزدا جمشید را می‌گوید که باید یک غار بزرگ و وسیع "وَر Var" فراهم سازد که امن و امان باشد و در آن جا از تخمه و نژاد ستوران و چارپایان و مردمان و پرندگان و آتش سرخ و سوزان بهترین‌شان را جای دهد. آن‌گاه درباره چگونگی ساختن غار توضیحاتی داده و تأکید می‌کند که در انتخاب جفت‌های بسیاری از جانداران، زیباترین آن‌ها را برگزیند. هم‌چنین درباره گیاهان و انتخاب آن‌ها توصیه می‌کند که نباتات عطرانگیز و مفید، گل‌های خوش‌بو و زیبا، بهترین درختان و بوته‌های میوه را به بهترین وجهی گزینش نماید و در این برگزینی باید در نظر داشته باشد تا از تمام تخمه‌ها و نژادها و رسته‌ها و تیره‌ها و نوع‌ها جفت جفت برگزیند تا مادامی که زندگانی درون غار می‌گذرد، نسلی به هرز و تباهی اندر نشود.

شاید زندگی از لحاظ تناسب اندام، صحت و سلامت تنی و فکری، حد زیبایی و توانایی در این غار آن‌چنان باشد که افلاتون Platon در مدینه فاضله خود آرزو داشت، چون آهورامزدا به جمشید می‌گوید که در انتخاب این جفت‌ها و نژادها بایستی کمال دقت را رعایت نماید. انتخاب شدگان بایستی به هیچ وجه نقصی از لحاظ جسمی و اندام نداشته باشند، لازم است از لحاظ کلی و اصولی کوتاه‌اندام، زشت چهره، ناقص‌الاعضاء، بدکار، نیرنگ‌باز، دروغ‌گو، حسود، جذامی و سرانجام دارای هیچ عیبی نباشند، و از کلیه نشانه‌های اهریمنی پالوده و پاک باشند.

پس دگربار به طرز ساختمان غار از برای جادادن آدمیان برای جمشید شرح می‌دهد. در قسمت بالای غار باید نه راه‌گذر، و در قسمت میانین شش راه‌گذر و در بخش پایین غار سه راه‌گذر بسازد که در آنها از نژاد مردمان پر شود. در قسمت بالا یک هزار از نژاد مرد و زن، و در بخش میانین شش سد جفت؛ و در قسمت پایینی سه سد جفت از زن و مرد جای گیرند. آن‌گاه باید به وسیله حلقه سیمین

خود در ب‌ها پنجره‌هایی در دیوار غار و اتاق‌ها احداث نماید تا نور و روشنایی در غار بتابد.

پس جمشید پرسش می‌کند که چگونه غار را باید بسازد، و پاسخ می‌شود که زمین را باید با پای خود سخت بیفشرد، خاک را نرم کند و بادست‌های خود چون کوزه گران که خاک را با آمیزه آب خمیر می‌نمایند و گل می‌سازند، گل بسازد و از آن گل‌ها خشت بزند و غار را سازندگی کند.

جمشید بدین کار شروع می‌کند، خاک را گل کرده و خشت می‌زند و غاری بنابر دستور ساختمانی آهورامزدا می‌سازد و از نژادها و انواع، طبق دستور، جفت‌هایی برگزیده و از زیباترین و سالم نسل‌ها و تخمه‌ها و نژادها غار را پر می‌کند. در این غار هیچ نشانی از زشتی‌های جسمانی و معنوی وجود نداشت.


این قصه از لحاظ وضع داستانی بی‌شک دارای قدمتی بسیار کهن می‌باشد که در ادبیات دینی اوستایی به این صورت درآمده است. از لحاظ مقایسه با مواردی مشابه در اساطیر و ادیان سامی بدون شک نتایجی بسیار بار و بر می‌دهد که حادثه یخبندان و یا دوره باران و طغیان را به هیچ وجه به خشم خدایی و قهری کینه‌توزانه و بی‌منطق نسبت نمی‌کند، بلکه حادثه‌ی طبیعی را به شکلی بسیار طبیعی در قالبی مورد پذیرش، بدون آن‌که عکس‌العمل مخالفی در ذهن ایجاد نماید، بیان می‌کند.

البته در وندیداد، احکام، قوانین، خرافات و رسوم بسیار ابتدایی نیز در وارد می‌باشد. در این کتاب خرافات مردمی کهن با عقایدی ابتدایی مندرج است. در این کتاب بسیار چیزها و موارد و اصولی مشاهده می‌شود که در گناه‌ها که به‌طور یقین قدیم‌ترین قسمت اوستای موجود می‌باشد، و بی‌شک قدیم‌ترین آن سرودها در سده هفتم پیش از میلاد و شاید در زمان‌هایی بسیار دورتر سروده شده، ملاحظه نمی‌شود، درحالی‌که وندیداد را با چنین قدمتی به هیچ وجه نمی‌توان نسبت داد. اما شرایع، بکن مکن‌ها یا اوامر و نواهی و دنیایی پر از دیو و جن و پری که همه در صدد آزار و زیانکاری مردم هستند و برای مقابله با آنان باید از

کاهنانِ کاردان یاری خواست بسیار کهن روزگار است و اشاره به دوران توفان و یخبندان نیز از قدمتی خاطره‌ای بسیار دیرینه حکایت می‌کند.

۹. ترجمه کهن ترین داستان توفان بنابر فرگرد دوم وندیداد

I. [جمشید و گفت وگو با اهورامزدا، پیشنهاد اهورامزدا به جمشید که پیامبر او باشد، جمشید پیامبری را نمی‌پذیرد، هرمزدا پیشنهاد می‌کند که، وضع مادی جهان آفریده او را پرورش دهد و او را مجهز می‌کند، جمشید زندگی مادی و زمین را می‌گستراند، پیش آمد توفان و ماجرای آن.]

۱. پرسید زرتشت از اهورامزدا: ای اهورامزدا، ای مینوی، ای  پاک ترین، ای دادار گیتی آستومند، ای مقدس، با که نخست از مردمان گفت وگو کردی تو که اهورامزدایی؟ - جز من که زرتشت هستم. که را آموختی دین اهورایی زرتشتی را.

۲. آنگاه گفت اهورامزدا به جم زیبا: خوب رمه: ای آشو - زرتشت. با او نخست از مردمان گفت وگو کردم من که اهورامزدا هستم جز تو که زرتشت هستی، به او آموختم دین اهورایی زرتشتی را.

۳. آنگاه به او گفتم ای زرتشت من که اهورامزدا هستم: آماده باش ای جم زیبا [= نیک دیدار]، پسر و یونگهته. برای من به یاد سپارنده و برنده [= انتشار دهنده] دین باش. آنگاه به من پاسخ داد جم زیبا ای زرتشت: نه آفریده شده‌ام، نه آموخته و یاد سپارنده و برنده [= انتشار دهنده] (برای) دین.

۴. آنگاه به او گفتم ای زرتشت من اهورامزدا: ای جم، اگر نیستی آماده و یاد دارنده و برنده [= انتشار دهنده] دین من، پس جهان مرا ببالان. پس جهان مرا فراخ کن. پس باش جهان مرا پرورنده و نگاهبان و سردار.

۵. آنگاه به من این چنین پاسخ داد جم زیبا ای زرتشت: من جهان تو را ببالانم. من جهان تو را فراخ کنم. من باشم جهان تو را پرورنده، نگاهبان و سردار.

- نه اندر شهر یاری من بُود سرد باد، نه گرم [باد]، نه درد، نه مرگ.
۶. [اهریمن به جمشید گفت]: بگو آن اندیشه که آن را دیو می‌خواهد: [می‌ستاییم فروشی پاک جم و یوئنگه‌نه را] برکنار از بزرگی شد پس از آن. برکنار از فرمانروایی شد بر مردم. به زودی از آن [گناه که مرتکب شد] بدی و سرکشی بی‌آرج شد از زبان خود. از آن [کردار] خوار شد. از آن [کردار] نابود شد.
۷. آنگاه او را دو زین فراز بردم من که آهورامزدا، هستم. سوورای زرین و آشتزی زرنشان مرصع. [اینک] جم هست دارنده پادشاهی.
۸. آنگاه به شهر یاری جم سه سد زمستان [سال] سپری شد. آنگاه برای او این زمین شد پُر از چهارپایان و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتش‌های سرخ سوزان. نیافتند جا [برای سکونت] چهارپایان و ستوران و مردمان.
۹. آنگاه به جم آگاهی دادم: ای جم زیبای و یوئنگهان! پُر [شده] این زمین با انبوه چهارپایان و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتش‌های سرخ سوزان. نیابند جا [برای سکونت] چهارپایان و ستوران و مردمان.
۱۰. آنگاه جم فراز شتافت به سوی روشنایی‌ها، به نیمروز [به سوی جنوب] به راه هُور. او این زمین را فراخ کرد با سوورای زرین و آن را به سُفت با آشترا چنین گویان: ای شپندازمَت [ایزد سرپرست زمین] دوست داشتنی، فراز شو و پهن شو برای بردن [حمل کردن] چهارپایان و ستوران و مردمان.
۱۱. آنگاه جم این زمین را فراخ کرد یک سوم از آن چه بزرگ‌تر، آنطور [که] پیش از آن بود. به آن جا فراز رفتند چهارپایان و ستوران و مردمان، برابر به کام خویش. و کام را چنانکه و آنگونه [که] او را خواست [بود].
۱۲. آنگاه به شهر یاری جم، شش سد زمستان [سال] سپری شد. آنگاه برای او این زمین شد پُر از چهارپایان و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتش‌های سرخ سوزان. نیافتند جا [برای ماندن] چهارپایان و ستوران و مردمان.
۱۳. آنگاه به جم آگاهی دادم: ای جم زیبای و یوئنگهان! پُر [شده] این زمین با انبوه چهارپایان و ستوران و مردم و سگان و پرندگان و آتش‌های سرخ سوزان.

نیابند جا [برای ماندن] چارپایان و ستوران و مردمان.

۱۴. آنگاه جم فراز رفت به سوی روشنایی‌ها، به نیمروز [به سوی جنوب] به راه هور. او این زمین را فراخ کرد با سوؤرای زرین و آن را به سُفت با آشترا چنین گویان: ای سپندارمَتِ دوست داشتنی [ای دوست داشتنی، ای سپندارمَت] فراز شو و پهن شو برای بُردن [حمل کردن] چارپایان و ستوران و مردمان.

۱۵. آنگاه جم این زمین را فراخ کرد، دو سوم از آن چه بزرگ‌تر، آنطور [که] پیش از آن بود. به آن جا فراز رفتند چارپایان و ستوران و مردمان، برابر به کام خویش. و کام را چنانکه و آنگونه [که] او را خواست [بود].

۱۶. آنگاه به شهریارِ جم، نه سد زمستان [سال] سپری شد. آنگاه برای او این زمین شد پُر از چارپایان و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتش‌های سرخ سوزان. نیافتند جا [برای ماندن] چارپایان و ستوران و مردمان.

۱۷. آنگاه به جم آگاهی دادم: ای جم زیبایِ ویوَنگهان! پُر [شده] این زمین با انبوه چارپایان و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتش‌های سرخ سوزان. نیابند جا، چارپایان و ستوران و مردمان.

۱۸. آنگاه جم فراز شتافت به سوی روشنایی‌ها، به نیمروز [به سوی جنوب]، به راه هور (برخاست مادر زمین [برای] بردن مملکت با گفتارهای مقدس [و] زیبای ستایش). او این زمین را فراخ کرد با سوؤرای زرین Suwra و آن را به سُفت با آشترا Aštra چنین گویان: ای دوست داشتنی، ای سپندارمَت! فراز شو و پهن شو برای بردن چارپایان و ستوران و مردمان.

[نمونه کهن این اسطوره هندوایرانی، در وَتَه پَرَوَ Vana. Parva هندوان آمده است که قدمت بسیار آن را نشان می‌دهد. متن فوق را پُرتاپ. چندر. رُوی Pratap. Roy از مهابهاراته، بخش ۱۴۱ ترجمه کرده است. مهابهاراته، کلکته ۱۸۸۹. جلد سوم، ص ۴۲۵. در مدخل‌ها و جاهای مختلف به‌ویژه مدخل "وَرَنگَه" و "یِمَه / جمشید، در دانشنامه ایران باستان، ضمن ترجمه متون هندی درباره یَمَه / جم - آن را مطالعه کنید].

۱۹. آنگاه جم این زمین را فراخ کرد، سه سوم از آن چه بزرگ‌تر، آن طور [که] پیش از آن بود. به آن جا فراز رفتند چارپایان و ستوران و مردمان، برابر به کام خویش. و کام را چنانکه و آنگونه [که] او را خواست [بود].

۲۰. (نخست و پس از آن مدت هزار زمستان [هزار سال] با راستی - جم [شهریاری] کرد. در طول این مقدار زمان، جهان، مینوی - پاک، [و] با داد بود.)
۲۱. انجمن را فراز بُرد که دادار اهورامزدا، با همراهی مینوی ایزدان به ایرانویج نامی [به کنار] به دائی تی [وَنگوهی - دائیت یا].

انجمن را فراز برد که جم شید خوب رمه، با همراهی بهترین مردان به ایرانویج نامی [به کنار] به دائی تی).

II. [انجمن کردن اهورمزد با ایزدان در ایرانویج برای گفت‌وگو با جمشید و راهنمایی وی جهت مقابله با توفان و برف].

در آن انجمن پیامد که دادار اهورمزد با همراهی مینوی ایزدان به ایرانویج نامی [به کنار] وَنگوهی دائی تی.

در آن انجمن پیامد که جم شید خوب رمه، با همراهی بهترین مردان، به ایرانویج نامی [به کنار] وَنگوهی دائی تی.

۲۲. آنگاه گفت اهورامزدا به جم: ای جم زیبایِ ویوَنگهان! این جهانِ آستومند را زمستانِ بد رسد که سخت مرگ‌آور - زمستان [باشد]. این جهانِ آستومند را زمستانِ بد رسد. بسیار ابرهای برف‌زاکه برف بارد از بلندترین گریوه‌ها به ژرفای آردوی.

۲۳. و از سه جا ایدر ای جم، چارپا به در رَوَد. آنچه هست در بیم‌ناک‌ترین جاها، آنچه هست بلندی‌ها را برگریوه‌ها؛ و آنچه در ژرفای دره‌ها - درکنده‌مانها.

۲۴. پیش از زمستان، آن ده [=شهر، سرزمین، ایالت] هست پرورنده گیاه را. آن را [ده را] آب نخست به وَزاند. پس با آب شدنِ برف و شگفتی‌ها ایدر جهانِ استومند - ای جم ویران شود؛ که ایدر [پیش از این] پی حیوان، گله و مه دیده می‌شد.

[پیش از توفان و زمستان، این ده سرسبز و آباد است. اما نخست باران بسیار، و پس از آن برف و آب شدن برف‌ها، ای جمشید چنان این جهان استومند را ویران‌کند که هرگاه پیش از آن جای پای چارپایان دیده می‌شد، پس از آن دیگر هیچ جای پای چارپا و هیچ جانوری دیده نشود.]

۲۵. پس آن وُز [= وَر، وَرَجْمُگَرْد] را بساز به درازای میدان [اسب سواری] که برابر از چهار طرف [باشد]. به آنجا تخم را بَر از چارپایان و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتش‌های سرخ سوزان. پس جم، آن وُز را بساز به درازای میدان [اسب سواری] که برابر از چهار طرف [چهارگوش، مربع باشد]، برای نشیمن کردن مردان به درازای میدان که برابر از چهار طرف [چهارگوش، مربع باشد]، [به هرگوشه] برای گاو، گاوستان را.

۲۶. به آنجا آب را روان کن [به] درازای یک هزارگام راه را. به آنجا مرغان را به ایستان [پیرامون آب] همیشه زرین‌گون، همیشه خوراک زیان ناپذیر. در آن‌جا خانه‌ها را به ایستان [= بساز] و کُته [= اتاق] و مهتابی و دیوار، و پیرامون را حصار.

۲۷. به آن‌جا از همه نران و مادگان تخم را ببر، که هستند به این زمین بزرگ‌ترین و بهترین و زیباترین.

۲۸. به آن‌جا از همه انواع جانوران سودمند تخم ببر که هستند به این زمین، بزرگ‌ترین و بهترین و زیباترین.

به آن‌جا از همه گیاهان تخم ببر که هستند به این زمین بلندترین و خوش‌بوترین.

به آن‌جا از همه خوراک‌ها تخم ببر که هستند به این زمین خوردنی‌ترین و خوش‌بوترین. آنها را بکن جفت [از نر و ماده] زوال ناپذیر؛ همه را تا هستند آن نران در خانه‌های وُز.

۲۹. م [ببر] به آن‌جا پیش‌کوژ، نه پشت‌کوژ، نه عقیم، نه دیوانه، نه تهی‌دست، نه فریفتار، نه پست [اندام]: (کوتاه قد) خمیده [اندام]، نه کج دندان، نه

پییسی که جُدا تن [باشد از دیگران] و نه هر دیگر نشان‌ها که هستند از آنکَرَمَئین یو [که چون] داغ بر مردم بر نهاده.

۳۰. فرازترین ده راه، نه نشیمن‌گاه بساز. میانی را شش، پایین‌ترین را سه. فرازترین نشیمن‌گاه‌ها را هزار از نران و مادگان تخم به بر. میانی را شش سد. پایین‌ترین را سه سد.

و بر آن خانه‌های وَر، با سوورای زرین، آن وَر را آماده کن با در و روزن، [چنان که] از روشنی طبیعی به درون سو [بتابد].

۳۱. آن‌گاه با [خود] اندیشید جم: چه گونه من این وَر به سازم که به من گفت اهورمَزَد. آن‌گاه گفت اهورمَزَد به جم: ای جم زیبا پسر و یوَنگَهَوَت این زمین [را] بادو پاشنه پایمال کن، بادو دست خُرد کن همانند [و] آن چنان که اکنون مردم در زمین خیس شده گسترش می‌دهند.

۳۲. آن‌گاه جم چنان کرد که آن را خواست اهورمَزَد. این زمین را بادو پاشنه پایمال کرد. [به پاشنه بسپرد] بادو دست خرد کرد. همانند [و] به آن چنان که اکنون مردم در زمین خیس شده گسترش می‌دهند.

[بفرمود دیوانِ ناپاک را به آب اندر آمیختن خاک را]

۳۳. پس جم، وَر را بساخت به درازای میدان [اسب سواری]، که برابر از چهار طرف [بود]. به آن جا تخم بُرد از چارپایان و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتش‌های سرخ سوزان.

۳۴. به آن جا آب را روان کرد به درازای یک هزار گام راه را. به آنجا مرغان را به ایستاند [پیرامون آب]. همیشه زرین‌گون، همیشه با خوراک زیان‌ناپذیر. در آن جا خانه‌ها را به ایستاند [بساخت] و کَته [=اتاق] و مهتابی و دیوار و پیرامون را حصار.

۳۵. به آن جا از همه نران و مادگان تخم را بُرد که هستند به این زمین بزرگ‌ترین و بهترین و زیباترین.

به آن جا از همه جانوران سودمند تخم بُرد که هستند به این زمین بزرگ‌ترین و بهترین و زیباترین.

۳۶. به آن جا از همه گیاهان تخم بُرد که هستند به این زمین بلندترین و خوش‌بوترین.

به آن جا از همه خوراکی‌ها تخم بُرد که هستند به این زمین خوردنی‌ترین و خوش‌بوترین. آن‌ها را کرد جفت، زوال ناپذیر؛ همه را تا هستند آن نران در خانه‌های وَر.

۳۷. م. [بُرد] به آن پیش‌کوژ، نه پشت‌کوژ، نه عقیم، نه دیوانه، نه تهی‌دست، نه فریفتار، نه پست [اندام، کوتاه‌قد]، نه خمیده [اندام]، نه کج‌دندان، نه پیسی‌که جدا تن [از دیگران باشد]، و نه هر دیگر [دارندگان] نشان‌ها که هستند از آنکَرَمین‌یو [که چون] داغ بر مردم بر نهاده.

۳۸. فرازترین ده را نُه نشیمن‌گاه [کوی، برزن] ساخت. میانی را شش. پایین‌ترین را سه.

فرازترین نشیمن‌گاه‌ها را هزار از نران و مادگان تخم بُرد. میانی را شش سد. پایین‌ترین را سه سد.

و بر آن خانه‌های وُر، با سووَرایِ زرین، آن وُر را آماده کرد با در و روزن، از روشنی طبیعی به درون سو.

۳۹. ای دادارِ جهانِ آستومند: ای مقدس: پس کدام آن روشنی‌ها هستند - ای مقدس، ای آهورَمزَد - که به آن جا روشنی می‌دهد، در آن خانه‌های وُر که جم ساخت؟

۴۰. آن‌گاه گفت اهورمزد: روشنی‌های خود آفریده و هستی داده. همه بی‌پایان روشنی‌ها از بالا روشنی می‌دهند. همه هستی داده روشنی‌ها، از پایین روشنی می‌دهند.

زیرا از درون، یک بار نهفتن و برآمدنِ ستارگان و ماه و خور دیده می‌شود. ۴۱. و آن‌ها روز را براندیشند که سال را [ست]. به چهل [زمستان] که در رسد، از دو از با دو نر - دو نر، زاییده شوند [= به هر چهل سال که سر رسد، از دو انسان، دو دیگر زاییده می‌شوند، یک زن و یک مرد] یک جفت: ماده و نر این چنین از این انواع چارپایان، و این نران، بانی‌کوترین زندگی زیوند. در آن خانه‌های وُر که

جم ساخت.

۴۲. ای دادار گیتی آستومند، ای مقدس چه کسی آن جا دین مَرَدِ یَسنی را منتشر کرد در آن خانه‌های وَر که جم ساخت؟ آن گاه گفت اهور مَرَد: مرغ کَرَشِیپ تَر ای شِی تَمَه زرتشت.

۴۳. ای دادار گیتی آستومند، ای مقدس که هست اهو [سرور] و رَدِ آنان؟ آن گاه گفت اهور مَرَد: او رَوَتَت - نَر و تو که زرتشت [هستی].

داستان جم در این جا ناتمام مانده است. بند ۴۲ و ۴۳ در روزگار پسینِ متن اولیه، توسط موبدان مزدیسنی افزوده شده است. ترجمه‌ای که از نظر گذشت دقیق و واژه به واژه است. آنچه که میان قلاب‌ها و کمان‌هاست، افزوده و ترجمه اضافاتی است که در ترجمه پهلوی و نندیداد، وجود داشته و نگارنده در ترجمه متن اوستایی داخل کرده است. هرگاه در مواردی ترجمه سنگین و دیر فهم است، به موجب دقت در ترجمه و جابه‌جا نشدن واژه‌هاست. اما در جلد نخست ترجمه و شرح و نندیداد، فرگرد دوم، یعنی داستان جم، دارای ۴۶۶ یادداشت از واژه‌نامه و شروح است که در صورت نیاز می‌توان به آن مرجع نگاه کرد.

۱۰. رسوم و آداب در وندیداد

جریان زندگی مردم به موجب شرایع این کتاب، نشانه‌های ماقبل تاریخی، دربارهٔ سگ، شادمانه‌گی در زندگی، جنبه‌هایی دیگر، خرافات و اوهام، دربارهٔ خوش‌بختی و شوربختی زمین، تجزیه و تحلیل اصول عقاید، اهمیت کشاورزی، پرورش احشام، بدترین زمین‌ها، طبقه‌بندی آنها، رسم بیرون گذاشتن مردگان، ملاحظات در این باره، تجزیه و تحلیل روانی، علل این رسم، رفتار با گناه کاران و پیران، جنبه‌های خشن و سخت در این آیین، خدایان و دیوان، دربارهٔ دیوان و کار آن‌ها، اهریمن، پزشکی عملی، پزشکی و کهنانت، خلاصه و نتیجه

مردمانی که در این کتاب از آنان سخن می‌رود، در موارد بسیاری

نشان‌هایی دارند از زندگانی ماقبل تاریخی. از چرم و پارچه‌هایی بافته شده برای پوشاک و تن پوش استفاده می‌کنند، زیر چادرهایی نم‌دین و جنگنی و حصیری، شاید از آن نوعی که هنوز در آسیای مرکزی و میان عشایر کوچ‌نشین یافت می‌شود از گزند آفات طبیعی مصون می‌مانند. نداها و آواهای بسیاری درباره بزرگ داشت سگ از خلال صفحات این کتاب به گوش می‌رسد، یعنی حیوانی که در قسمت‌های دیگر مشرق زمین پست و ناپاک شمرده می‌شود، میان ساکنان فلات هم‌چون یک عضو گرامی خانواده مقامی دارد. زمزمه شادی مردمانی پاک‌دل را که به زمین سخت دل بسته‌اند، می‌شنویم که از پس زمستانی سخت جان‌گزا، با شکفتن شکوفه‌ها، جست و خیز پرندگان، جنبش احشام، رویش زمین، نمو گیاهان و روان شدن آب‌ها به همراه نواهای سرمست پرندگان فراز می‌گیرند.

اما وندیداد تنها این‌ها نیست، بلکه قوانینی بسیار سخت و گزنده، خرافاتی بسیار، رسومی خارج از حدود انسان‌هایی رثوف و مهربان نیز در خود دارد، و چنان‌که اشاره شد در آن مواردی بسیار می‌باشد که نشان می‌دهد بازمانده‌های دورانی متعلق به پیش از تاریخ است. گفته شد که از آثار به دست آمده گوری در عهد ماقبل تاریخی نشانی بود از این‌که مرده را بایستی به سوی مشرق، یعنی در جهت آفتاب در گور کنند، این رسم در وندیداد به صورت سنتی سخت قابل اجرا نمودار شده که عمل ناکردنش درباره فردی، به عنوان قتل یک نفر پارسا تلقی می‌شود که کیفر اعدام دارد. در این کتاب بسیاری از عناصر و رسوم و اعتقادات و خرافات ماقبل تاریخی با عادات و رسوم و عقاید تازه‌تری آمیخته شده و عناصری در ظاهر تازه و نوظهور نتیجه داده‌اند، اما از نظر یک محقق و کاوش‌گر دقیق، این امر پنهان نمی‌ماند و به آسانی می‌تواند که این امور را تجزیه و تحلیل کند.

زمانی را درمی‌یابیم که شکارورزی و کشاورزی دوش به دوش هم پیش می‌روند و شاید این هنوز گذشت زمان اندکی را نشان دهد که انسان کوه‌نشین

به دشت روی آورده باشد، و هنگامی را نشان می‌دهد که کشاورزی تنها در یک درجه از اهمیت بیشتری قرار می‌گیرد.

هنگامی را مطالعه می‌کنیم که شکارورزی با کشاورزی در کنار هم در تأمین معیشت و زندگی روزمره مردم، پیشه و کارشان است. شکاروزان "فشیونت" Fšuyant در کنار دام‌داری، به زراعت و کشاورزی "واشتریه" Vāstrya نیز پرداخته‌اند. به همین جهت است که در برخی متون اوستایی، در کنار شکار و زراعت، از "واشتریه. فشیونت" یاد شده و این ترکیب اشاره است به جامعه‌ای که مردمان را در حال اسکان و ده‌نشینی نشان می‌دهد. مقطعی از زمان که با توسعه کشاورزی، مردمان نیاز به اسکان و ترک ییلاق و قشلاق و کوچ دارند.

زرتشت از آهورامزدا پرسش می‌کند که کدام زمینی در درجه اول خوش‌بخت است، و آهورامزدا پاسخ می‌دهد زمینی که در آن مرد پارساخانه بسازد، مراسم مذهبی به جا آورد و ایزدمهر را مطابق با مراسم خاص ستایش کند. زرتشت درباره زمین خوش‌بخت در درجه دوم پرسش می‌کند، آهورامزدا پاسخ می‌دهد زمین خوش‌بخت در درجه دوم آن زمینی است که مرد پارسا در آن خانه و مسکن می‌سازد، خانواده و رمة خود را در آن جای می‌دهد و از برای زندگانی مرفه و آسوده‌یی کوشش و تلاش می‌کند.

پس زرتشت پرسش‌های خود را ادامه می‌دهد که زمین خوش‌بخت در درجه سوم کدامین زمین است، و آهورامزدا پاسخ می‌دهد زمین خوش‌بخت در درجه سوم آن زمینی است که مرد پارسا در آن به تلاش و آبادانی و کشت و زرع و آب‌یاری می‌پردازد و جایی بایر را آبادان و خرّم و سرسبز و بارور می‌نماید.

آن‌گاه درباره زمین خوش‌بخت در درجه چهارم پرسیده می‌شود و اشاره می‌شود که زمین خوش‌بخت در درجه چهارم جایی است که در آن جا مردمان و مَزْدَیَسْتان رمة‌های بزرگ و کوچک تربیت نموده و پرورش دهند، و در درجه پنجمین، خوش‌بختی زمینی در آن است که رمة‌ها و احشام بسیاری در آن جاکود بیشتری به بار آورند.

در این درجه بندی، هرگاه دقت و تعمق نماییم، به ترتیب به اهمیت عناصری در زندگانی مردم فلات پی می‌بریم. در درجه اول انجام مراسم دینی موردنظر است به‌ویژه ستایش ایزدمهر، در درجه دوم آن چه که اهمیت دارد خانواده است و تمشیت امور آن در پرتوکار و کوشش، در درجه سوم کشاورزی است که بسیار موردنظر می‌باشد و آبادان ساختن زمین‌های بایر و آب یاری آن زمین‌ها برای برداشت محصول بیشتر و بهتر، در درجه چهارم و پنجم گله‌داری و پرورش احشام و اغنام است که موردتوجه می‌باشد و آن نیز در درجه پنجم به‌کود بیشتر اشاره می‌شود که برگشت و عطفی است به کشاورزی و حاصلخیزی زمین، — و در این جا است که به روشنی عناصر قدیم و جدید را دوش‌به‌دوش هم در یک آمیختگی می‌یابیم؛ یعنی شکار و دام‌داری و کشاورزی و اسکان در یک جا و به وجود آمدن نظام مضبوط خانوادگی و آبادکردن زمین و خانه ساختن و استقرار در یک جا.

این بخش هم چنان ادامه و کشش می‌یابد. پس از درجاتی از خوش‌بختی زمین، نوبت به بدترین زمین‌ها فرا می‌رسد، و پس از آن بهترین مردمان و بدترین آن‌ها. در این قسمت‌ها و همچنین قسمت‌های بعدی دربارهٔ مردگان و روش تدفین سخن بسیار گفته شده است. در این جا ورود عناصری جدید قابل مشاهده می‌باشد که مردم وندیداد "شرایع ضد دیو" را از بومیان کهنی که درباره‌شان سخن گفتیم متمایز می‌نماید. شاید در همان اعصار کهن پیش از تاریخ نیز رسم بیرون گذاشتن مردگان رسم بوده است. در این جا پرسشی نیز مطرح می‌شود که ایرانیانی که به فلات آمدند خود این رسم را داشتند، یا آن که از بومیان آموختند؟ فعلاً در این باره به یقین نمی‌توان داوری قاطعی نمود، اما به نظر می‌رسد که این رسم به یک بدویت کاملاً تاریخی و یک گذشتهٔ بسیار دور خیلی نزدیک‌تر باشد تا پدیدهٔ متأخرتری شناخته شود. چه‌بسا مردمی بسیار بدوی در زندگی بسیار دوری در بستر تاریخ که از مرگ اطلاعی نداشته‌اند، جسد مردگانی را که میان‌شان می‌مردند، در جایی دور از محل زندگی‌شان برده و بر زمین می‌افکند و یا پس

از چند روزی مسکن موقت خود را ترک کرده و به جایی دیگر نقل مکان می‌نموده‌اند و یا اصولاً چون همواره در نقل و انتقال بودند و جایی معین حتی برای خوابیدن دو یا چند شب و روز نداشته‌اند، جسد مردگان‌شان هم‌چنان بیرون و بر زمین می‌مانده است. البته این‌ها حدس و گمان است، اما حدس و گمانی که نشانی‌هایی از واقعیت دارند. تنها ممکن است یک زندگی سامان‌گرایانه که آدمی را پای‌بند به مکان و نقطه‌یی معین می‌کرده است، به گور کردن مردگان را سبب شده باشد، و در چنین احوالی نیز ممکن است رسم غیررسمی پیشین به شکل سنتی درآمده و آدمی پس از سروسامان مکان نیز مردگان‌ش را در نقاطی دور از مکان زندگی در هوای آزاد قرار می‌داده است.

به هر انجام ریشه‌های ماقبل تاریخی و کهن این چنین رسمی میان جمله جوامع و اقوام در زمان‌های بسیار کهن امری طبیعی باید تلقی شود و درباره چگونگی این موضوع دگرباره سخن به میان خواهد آمد.

همان‌سان که از نظر نژاد، مردمان فلات از یک بخش نژاد مدیترانه‌یی می‌باشند، از لحاظ فرهنگ و شیوه دیانت، قرابت و نزدیکی بسیاری با مردم آسیای مرکزی میان‌شان موجود می‌باشد. در این موضوع چنان‌که در متن جلد اول ترجمه و شرح وندیداد و مجلدات دیگر با توجه به فهرست مطالب ملاحظه خواهیم نمود، نویسندگان کهن روزگار یونانی درباره مردمانی که در کرانه‌های دریای سیاه مسکن داشته‌اند، مردمانی که سخت بدوی و ناپروورده بودند، غرابی نقل کرده‌اند به ویژه درباره رفتاری نسبت به مردگان و از کارافتادگان و پیرمردان و پیرزنان و رنجوران.

میان مردم دریکی Derbics، رسمی بود مبتنی بر آن‌که مردان و زنانی را که به سن هفتاد سالگی می‌رسیدند می‌کشتند و گوشت‌شان را میان خویشاوندان تقسیم کرده و می‌خوردند. البته در اغلب اوقات از خوردن زنان ایا کرده و تنها اکتفا به خفه کردن آنان و دفن‌شان می‌نمودند. میان کاسپی‌ها رسم بود آنانی را که سن‌شان از هفتاد می‌گذشت، به وسیله گرسنگی می‌کشتند و بعد لاشه آنان را در

بیابان می‌افکندند تا طعمهٔ درندگان و حیوانات گوشت‌خوار شوند. پس از دور به نظاره می‌ایستادند و اگر جسد را کرکس می‌خورد، او را از خوش‌بخت‌ترین مردمان محسوب می‌کردند، اما هرگاه سگ‌ها و گرگ‌ها و یا جانوران وحشی دیگر جسد را پاره‌پاره کرده و می‌خوردند، او را در درجه‌ی پست از خوش‌بختی می‌دانستند که نصیب آن جسد کرکس خورده می‌شد، لیکن جسدی که هم‌چنان باقی می‌ماند و می‌گندید، از زمرهٔ بدفرجام‌ترین کسان محسوب می‌شد.^{۲۷} در جزایر ساندویچ Sandwich و در سوماترا Sumatra چنین رسمی شایع بود.^{۲۸} در مکزیک نیز رسومی تا این اواخر شایع بوده است. هرودوت دربارهٔ سکاها Scythes و آندروف‌اگ‌ها Androfages سخن گفته و ارستو نیز از اقوامی دیگر که چنین رفتاری داشتند یاد کرده است.^{۲۹}

در فلات، از بلخ و به‌ویژه در امتدادی به سوی شرق چنین روشی به سختی شیوع داشت، و برای این چنین رسم نامطبوع و خشن البته دلایلی وجود داشت و هم‌چنان تا زمان هجوم اسکندر مقدونی شیوع داشته است. بیماران، پیران، سربازان از کارافتاده، نبش قبرکنندگان و کسانی دیگر را در حالاتی بسیار سخت بعضی اوقات کشته و بعضی اوقات زنده‌زنده نزد درندگان می‌افکنده‌اند، و برخی اوقات نیز مقداری اندک قوت و غذا و عصایی در بیابانی دوردست نزدشان نهاده و رهایشان می‌کرده‌اند تا به بدترین وجهی بمیرند.

در واقع این‌ها رسومی بودند بسیار ابتدایی. البته در هنگام نقد و بررسی، وظیفهٔ هر محقق بی‌طرفی است که آن چه را که از نکوهیده و نیک و راست‌گرایانه در کیش و آیینی است، به یک میزان موردتوجه قرار داده و جانب تحقیق خود را به‌درستی نگاه دارد. در کیش و آیین مردم قدیم فلات باتوجه به عناصر بومی و خارجی نیز هم‌چنان که عناصری بسیار از نیکویی و زیبایی وارد است، این چنین قوانین، رسوم و عقایدی نیز وجود داشته است که متأسفانه چنان‌که باید و شایسته است در چنین مواردی، پژوهش و مدارک کافی برای مطالعه چندان دسترس نمی‌باشد.

به هر حال آن‌گونه قوانینی که در کیش یهودی، سومری، بابلی و اقوامی دیگر وجود دارد و در ما احساسی از سختی و خشونت آن مردمان بیدار می‌کند^{۳۰}، در آیین بدویان ایرانی نیز وجود داشته است که در اصلاحات زرتشت از بین رفتند، اما در زمانهای بعدتری دوباره کم‌کم تجدید حیات نمودند.

برخی از گناهان مکافات‌ی داشته که گمان را به وهم می‌اندازد، اما این حقیقتی است که در کتاب وندیداد *Vandidad* آمده است. هرگاه کسی جسد مرده‌یی را به تنهایی حمل کند، مزدپرستان بایستی حصارى در جایی بنا کنند که دور از آب و آبادانی باشد و مردی که این چنین گناهی را مرتکب شده در آن‌جا محبوس نموده و از بدترین خوراکی‌ها و سخت‌ترین پوشاک‌ها او را تا زمانی که به پیری می‌رسد زنده نگاه دارند، یعنی به سن پنجاه، شست و یا هفتاد سالگی برسد، آن‌گاه دژخیمی را می‌فرستند تا سر وی را از بدن قطع کرده و جسدش را طعمه جانوران درنده و گوشت‌خوار سازد^{۳۱}.

برای دریافت بهتر چنین رسومی که وصف و شرح و طرز عمل شرعی آن‌ها در وندیداد [شرايع ضدّ دیو] جزء به جزء آمده است، از نوشته‌های دامنه‌دار سومریان و الواح بازمانده آنان که از آسیای مرکزی به بین‌النهرین کوچ کرده بودند نیز می‌توان سود برد، و هم‌چنین مورد مطالعه‌یی دیگر شرح تازه آیین شمنی *Chamanisme* است که امروزه در آن سرزمین‌ها ملاحظه می‌شود.

درباره خدا و یاخدایان در کهن‌ترین شکل آیین مجوسی، خدایانی حقیقی و خیرخواه و نیک‌گرای وجود ندارند. تنها گروهی انبوه از خدایان شرّ و دیوان پلید وجود داشتند که زندگانی روستانشینان را همواره به تهدید و تباهی می‌کشیدند و جلوگیری از این همه پلیدی و زشت‌کرداری این دیوان تنها با رسوم و آیین‌ها و آداب میسر بود. موطن این مردمان در شمال بود که از آن سو نیز مورد تهدید و هراس بودند، و به همین جهت پس از آن‌که ایرانی‌ها در سیر مهاجرت خود به ایران رسیدند، جای شگفتی نیست که ایندرا *Indra* خدای توفان و تندر آریایی را در میان این دیوان ملاحظه نماییم^{۳۲}.

این دیوهای پلید اغلب هم چون دیوان و شیاطین بسیار بابلی و سومری بی نام و نشان بودند، و گاه به نکوهش صفتی مذموم نمایانده می شدند. برخی اوقات نیز صورت های گوناگون بیماریها و ناخوشی ها را مجسم می کنند و مورد نفرین واقع می شوند: تو را ای بیماری نفرین می کنم، تو را ای تب نفرین می کنم، تو را ای مرگ نفرین می کنم... و به همین ترتیب نام بسیاری از بیماریها که نفرین می شوند، یاد می شود.^{۳۳}

چنان که گفته شد، برخی از این دیوان مظهر صفاتی زشت و اعمالی نکوهیده می باشند که یکی از بدترین و خطرناک ترین شان دیو "خشم" یا "آئشمه" Aēšma می باشد. هم چنین دیوهایی هستند که سده نعمت ها و مواهب طبیعی را می کنند، چون دیو شین جفَر Spenjayra.^{۳۴}

در جاهایی دیگر به ذکر دسته یی بسیار از این دیوان به سرکردگی اهریمن یا آنگره متین یو Angra Mainyu برمی خوریم که در همه جا، این سو و آن سو به بدکاری و زیانکاری مشغول اند، و این دیوها عبارت اند از: ایندَر Indrd، دیو ستورَو Saurva، دیو ناَوَنگ هَیثیه Nāvanghaiθya، دیو تَورَوی Taurvi، دیو زَیری Zairi، دیو خشم Aēšma، دیو آکَه تَشَه Akataša، دیو زمستان، دیو ویرانی، دیو پیری، دیو بوئی تی Buiti، دیو ذِریوی Driwi، دیو کَسوی Kasvi، دیو پَئی تِشَه Paitiša، دیو دیوها،^{۳۵} در جایی دیگر نیز به همین ترتیب از عده بسیاری دیگر از دیوان نام برده می شود.^{۳۶}

برخی دیگر از این دیوان نشان هایی دارند از آن نوع جادوهای که در سده های میانه رواج و شیوعی داشت بسیار. منشأ این امر مراسمی است درباره ناخن گرفتن و آرایش موها و بریدن آنها. هرگاه موی ناخن سترده و گرفته شده را در سوراخ هایی نهند، آن چنان که در وندیداد نقل شده و هنوز رسمی است شایع، این موها و ناخن ها و احیاناً دندان ها و سایر چیزهایی که جدا شده و وابسته به بدن آدمی هستند در سوراخ ها به وسیله دیوان و دون پایه گان اهریمن ربوده شده و بدل به شپش و جانورانی دیگر می شوند که موجب تباهی گندم، خوراک و

پوشاک می‌شوند، باز هم چنان‌که در وندیداد تأکید است برای دفن نسا "لاشه، میت" و سایر اعضا و چیزهایی چون ناخن و مو و دندان‌که بایستی در زیر خاک و یا شکاف در و دیوار پنهان شوند، هم چنان در آیین مغان تأکید بسیار است دربارهٔ مردگان و دفن نکردن آنان، بر همین منوال قانون و قوانینی دربارهٔ مردگان شامس این‌گونه چیزها نیز می‌شود که بایستی در سرزمینی متروک و دور از آب و آبادانی ریخته شوند تا طعمهٔ لاشه‌خواران گردد.^{۳۷}

چنان‌که گفته شد، جملهٔ این دیوان پلید و زشت‌کار که آفت زندگانی درست و پاکیزه هستند، به سرکردگی اهریمن یا ائگزه‌متین یوکه آفرینندهٔ بی‌حد و مرز بدی‌ها، زشتی‌ها، نابسامانی‌ها است، و همهٔ گیاهان زهرآگین و جانوران موزی و گزند رساننده "خَرَفَسْتَر" خَرَفَسْتَر Xrafstra که از آفریده‌های او هستند، به بدی و زشتی به کار سرگرم‌اند، به همین جهت است که مغان سعی و اهتمام بسیار و فراوانی دارند در کشتن جانوران و حیوانات موزی و اهریمن آفریده، چون: مورچه، مار، وزغ و برخی از پرندگان و جانورانی دیگر که کشتن و نابودکردنشان به‌ویژه برای کاهنان مباح و مستحسن شمرده شده است.^{۳۸} و خراب کردن لانه و سوراخ این جانورهای اهریمنی از وظایف مزداپرستان می‌باشد.^{۳۹}

فَرگَرْد بیستم وندیداد طریقهٔ طبابت و مبارزه با بیماریها و دزدها است، و مغان به‌وسیلهٔ اوراد و بوهایی خوش و کارها و اعمالی جادوگونه، دردها و بیماریها را درمان می‌کردند، و مردمان را از درد و بیماری نجات می‌بخشیدند.^{۴۰} اما پزشکی "بیشتریه Baešazya" دور از افسون‌های کهنانت نیز وجود داشته است. در ایران نیز نخستین پزشک بسی کارآمد و نامی بوده، هم چون ایم هُوتِب Imhotep در مصر و اسکله‌پی یوس Asklepios در یونان.^{۴۱} این پزشک فریته θρίته نام داشته و از توانایان و خردمندان و نیک‌بختان و دانایان پیشدادی بوده است. وی نخستین کسی است که از لحاظ پزشکی و دردشناسی و مرض‌شناسی اقدام به درمان و طبابت نمود و از وی بسیار به نیکی یاد شده است.^{۴۲} ثریته در موفقیت برای کارش و در بند نمودن بیماریها و مرض‌ها از خداوند فلزات خُشْثَره و ثریته

Xšaθra-Vairya کمک و مدد خواست و خدای فلزات نیز یاری‌اش کرد و کارد جراحی و کالبد شکافی را به وی ارزانی داشت تا در کار خود توفیق حاصل نماید.^{۴۳}

اما سرانجام دوره‌یی پایان می‌پذیرد، و دورانی نو فرا می‌رسد. در این‌جا نیز نشانی از تلفیق عقاید نو و کهنه وجود دارد. همان‌گونه که پیامبران بزرگ و صاحب‌کتاب سامی از برای موفقیت خود صلاح را در آن دیده بودند تا با شریعت‌های گذشته و آداب و رسوم و سنن مردم مخالفت نمایند و ایده‌ها و آرا و عقاید خودشان را درخلال آن‌ها کم‌کم جای دهند، زرتشت نیز چنین کرده بود. به هر حال سرانجام با تولد پیامبر آریایی، اهریمن و یارانش و تمام دیوهای پلیدی گریخته و به قعر زمین، در دل تاریکی پنهان می‌شوند^{۴۴}، و این افسانه‌یی است حاوی اندیشه‌هایی اصلاح‌طلبانه که در تمامی ادیان بزرگ وجود دارد.

اما آن چه که در "وندیداد" در درجه اهمیت بیشتری است، و دلهره و ترسی بسیار برمی‌انگیزد، قوانینی دربارهٔ مردگان است، مردگانی که بی‌شک به زندگان نیز سرایت می‌نماید و قوانینی در این باره در این کتاب و آیین آمده که از حدّ و سواسی فراوان درمی‌گذرد و زندگانی زندگان را سخت ترس آورده و پریم و هراس می‌کند. هرگاه در میان جمعیتی که درهم نشسته‌اند، یک نفر ناگهان بمیرد، عذّه‌یی بسیار ناپاک و تاهمهٔ ذرات وجود نجس می‌شوند، و این ناپاکی و آلودگی گاه غیرقابل تطهیر و پاکی می‌شود. از همان هنگامی که نفّس و جنبش تن را ترک می‌کرد، جسد و لاشه عنصری می‌شد سخت نجس و مورد پرهیز. موجب مرگ دیوی بود که "نسو/نسوش، ذروخش نسوش druxš. Nasuš" نام داشت. این دیو هنگامی که در تن کسی حلول می‌کرد، آن فرد می‌مرد. ذروخش نسوش ناپاک‌ترین و خطرناک‌ترین دیوها بود. به همین جهت به همان اندازه‌ای که این دیو ناپاک و نجس و خطرناک بود، آن لاشه و مرده نیز نجس و خطرناک محسوب می‌شد و هرکس از سه قدمی به مرده‌ای نزدیک تر می‌شد، ناپاک شده و لازم بود مراسم دیوزدایی و برِشَنوم که غسل متّیت بود درباره‌اش انجام شود تا پاک

گردد. حتا در بسیاری موارد، هنگامی که کسی من غیر عمد و به‌ویژه با تعمد مرده‌ای را لمس می‌کرد، مرگ ارزان بوده و لازم می‌شد حدّ شرعی مرگ درباره‌اش اجرا شود. آشکار است که در میان مردم وندیداد ترس و بیمی بسیار از گزند مردگان وجود داشته است. این مردم بر آن بودند که روح مرده در بالای جسدش همواره در پرواز است تا به هر نحوی که شده باشد به بازماندگان خود گزندی وارد کند، و شاید این اعمال انتقامی بوده باشد از جسد متوقفاً و مردگان و یا آن‌که با این عمل بر آن بوده‌اند که قدرت گزندرسانی و عمل مرده منتفی می‌شود. در این‌باره دستورها و آیین‌هایی سخت داشتند و گفته‌های هرودوت را کتاب احکام و شرایع وندیداد تأیید می‌کند. مرد نبایستی که آب و یا خاک مقدس را آلوده نماید، درحالی که این مردمان قضای حاجت طبیعی خود را بر روی همین خاکی انجام می‌دادند که جسد مرده نبایستی آن را بیالاید. باری جسد مرده را بر فراز کوه‌ها، پشته‌ها و دخمه‌ها و بلندی‌هایی قرار می‌دادند. دست و پا و موهایش را سخت بر زمین می‌بستند تا سگان و گرگان و کرکسان و سایر درندگان لاشه‌خوار آن را بخورند و تنها هنگامی که استخوان از ماده‌های گندیدنی و فاسد شونده پاک می‌شد، خطر تا اندازه‌ی مرتفع و زدوده می‌گشت، پس استخوان‌ها را در استودان‌هایی "استخوان‌دان" می‌ریختند و این گورها که شکل مخصوصی داشت بایستی سوراخی داشته باشند و رو به خورشید، یعنی جانب مشرق باشند، تا مردگان بتوانند خورشید را نگاه نمایند، که مراسم خورشید نگرشنی نامیده می‌شود و این نیز نشانی است از روش مردم ماقبل تاریخی فلات که^۵ به‌وسیله گروه مغان و روحانیان ساسانی رواج داشت و در ایران میان زرتشتیان تا اوایل قرن اخیر بدان عمل می‌شد و در هندو پاکستان هنوز میان پارسیان اجرا می‌شود.



پس از آنکه (۱) به سبب آنکه
مکاتیب و سبب (۲) و سبب (۳) و سبب (۴)
مکاتیب و سبب (۵) و سبب (۶) و سبب (۷)
مکاتیب و سبب (۸) و سبب (۹) و سبب (۱۰)

بخش دوم

ورود عناصر هند و اروپایی،

فرهنگ و تمدن آنان

۱. هیتی‌ها و میتانی‌ها

جریان‌های مهاجرت، اقوام هند و اروپایی و ورود آنان. منشأ و جایگاه اصلی عنصر هند و اروپایی، دو گروه از هند و اروپاییان، گروه غربی، آمیزش با اقوام آسیایی، تشکیل پادشاهی هیتی، گروه شرقی و آمیزش آن‌ها با هوریان از اقوام آسیایی، مناطق نفوذ هیتی‌ها، عظمت و افول تمدن و قدرت‌شان، تأثیر فرهنگ هند و اروپایی

از هزارهٔ دوم تا اوایل هزارهٔ اول، جریانی در مهاجرت و رفت و آمد در فلات رخ داد که سرانجام منتج به ورود ایرانیان به فلات و دوام و قوام‌شان شد، بدون آن‌که میان سکتهٔ بومی تحلیل رفته و مستهلک شوند، بلکه به‌عکس با سکتهٔ بومی درآمیخته و با ترکیب فرهنگی نوین، آنان را در خود محو و مستحیل نمودند و این از رخدادهای نادر تاریخ است.

به هر انجام در هزارهٔ دوم پیش از میلاد ظهور عناصری که می‌توانیم آن‌ها را هند و اروپایی Indo européen بنامیم در میان اقوامی که بومی بودند، قابل ملاحظه می‌باشد. لیکن این عناصر جدید نقشی چندان در فلات نداشتند و از دشت‌های اوراسی Eurasique واقع در روسیهٔ جنوبی که به‌نظر می‌رسید زادگاهشان بوده، به‌واسطهٔ فشار و ورود اقوامی دیگر، به مهاجرت پرداختند. شاید در طی مهاجرت بر اثر عواملی به دو گروه تقسیم شده باشند: گروه غربی و گروه شرقی. گروه غربی دریای سیاه را دورزده و پس از عبور از بالکان و بسفر،

در داخل آسیای کوچک پخش شدند. این گروه به زودی میان ملل "آسیانی" که شاید سکنه اصلی ناحیه مذکور بودند، نفوذی تام یافته و آن چنان قدرتی به دست آوردند که به زودی اتحادیه هیتیان Hittites "ختیان" را به وجود آوردند. البته در این باره به موجب فقدان شواهد، آرا و نظرات مخالفی موجود است^۱، اما به هر حال آن چه که اغلب محققان نظر می دهند، این است^۲. هیتیان به زودی دارای چنان شاهنشاهی عظیم و پر قدرتی شدند که موجب شگفتی است. اینان نخستین امپراتوری بزرگ آریایی را در حدود ۱۹۰۰ پیش از میلاد تشکیل دادند و این چنین سامان و سازمان و نظام و قدرتی بی شک ایجاد می نماید که مدت نسبتاً زیادی از سکنانشان گذشته باشد، و به این جهت به نظر می رسد که در حدود سده های اول هزاره دوم به آسیای صغیر وارد شده باشند. اینان حتا تا بابل هم به تاخت و تاز پرداختند و آن جا را گشوده و چپاول نمودند، اما این پیروزی و فتحی بود بی فرجام، چه پس از آن به ضعف گراییدند و شاید نظام لشکری شان بر اثر ضعف و نیرویی که در این فتح بزرگ به کار زده بودند، به تباهی گراییده بود.

اما مدتی نگذشت که به کار خود، و نظام و قدرت از دست رفته رنگ و آبی بخشیدند این امر دگر باره موجب هجوم ها و تاخت و تازهایی شد که بر اثر آن دولت های همجوار، چون هوریان Hurrites و میتانیان Mitanni به وسیله آنان منهدم شد و از میان رفت. پس از لحاظ قدرت در برابر مصر قد علم کردند که در آن زمان در اوج توسعه مناطق بازگشوده خود بود و تا حدود سوریه و فلسطین گسترش داشت. محققانی چون هومل Hommel و می یو Meyer معتقدند که اینان حتا تا فلسطین نیز پیش رفته و در آن جا حُکام و امرایی داشته اند، و این ادعا به موجب اسنادی است که در تلّ العمارنه Tell Amarna کشف شده و در آن ها اسامی و نام های آریایی دیده می شود.^۳

اما شعبه شرقی که به نام هند و ایرانی Indo Iraniens معروف است، جانب شرقی دریای خزر را پیمود. اینان به نظر می رسد که به گروه هایی تقسیم شده


باشند^{*}. یک گروه از قفقاز عبور کرده و تا حدودی از رود فرات پیش رفت. پس با هوریان بومی که گروهی از اصل "آسیانی" بودند، به هم آمیختند و نتیجه این آمیزش تشکیل پادشاهی میتانی شد. اینان هم در بین‌النهرین شمالی قلمرو خود را توسعه بخشیدند و هم با محدودیتی جهت آشور، در دسری بزرگ را برایشان فراهم کردند. آنگاه به الحاق دره‌های زاگروس Zagros شمالی که مسکن قوم گوتی Gutu "دره کردستان" بود، قدرت خود را توسعه بخشیدند. فرازناي قدرت میتانیان در حدود سال‌های ۱۴۵۰/ پیش از میلاد بود که با مصر پیمان اتحاد بست و میان فراعنه مقتدر مصر و دختران پادشاهان میتانی زناشویی‌هایی سیاسی انجام شد که رشته اتحاد را محکم‌تر نمود. اما بر اثر عواملی، این شاهنشاهی به ضعف گرایید و چنان‌که ملاحظه شد به وسیله هیتیان برانداخته و نابود شد.

از هنر برجسته و مذهب و خدایان این مردم آگاهی‌های اندکی به دست است و این اندک درباره مبحث مورد نظر ما بسیار به کار می‌آید. این‌ها و هیتی‌ها که از آنان سخن گفتیم، ایلامیان که از مذهب‌شان در بخش گذشته یاد شد، هم‌چنین کاسیان Kassites و اقوامی دیگر که تمدن‌ها و فرهنگی داشته‌اند، در آن چه که بعدها به عنوان فرهنگ، تمدن و دیانت ایرانی خوانده شد، اثراتی داشته‌اند. اینک در این جا با توجه به آن که اندکی از هیتیان و میتانی‌ها سخن گفتیم، به تمدن و دیانت‌شان می‌پردازیم.

^{*} شرح و جریان بسیار قدیم یکی از این مهاجرت‌ها را به صورت مکتوب در دست داریم. در فرگرد اول و فرگرد دوم و نبداد، به ویژه در فرگرد دوم، این مهاجرین را به فرمانروایی و هدایت Yima یا جمشید مطالعه می‌کنیم و در فرگرد اول، نشیمن‌گاه آنان ایران و یج و در شکل اوستایی اش "آئیرِئنه، وَئِجِه Airyana.Vaêja" معرفی شده که در ضمن مهاجرت به سوی جنوب، از شانزده سرزمین یا شهر که عبور می‌کنند گزارشی هست.

۲. دیانت میتانی

در باره اصطلاح هزار خدا، تفسیر روشی در تساهل مذهبی، قبول خدایان ملل و اقوام مغلوب در پرستش و مذهب، اوهام و خرافات، سرنوشت و تقدیر، سازش و اعتقاد به عناصر فوق طبیعی، سحر و جادو، قربانی و هدایا، خدایان اصلی، سرور خدای توفان و بغ بانوی همسر، تأثیر عنصر هند و اروپایی، نفوذ خدایان آریایی، تفسیری از دو خدای اصلی

 اصطلاح "هزار خدا" که به وسیله کاتبان هیتی به کار رفته و نظایری از آن نیز در جاهای دیگر قابل ملاحظه می باشد، آشکار می سازد که نفوذ و اختلاط خدایان گوناگون در میان این مردمان بسیار رواج داشته است. در زمان مورد نظر اختلافاتی از لحاظ قبولی خدایان میان ملل متخاصم وجود نداشته، به این معنی که هرگاه میان دو کشور، دو ملت و یا دو قوم جنگی در می گرفت، ملت غالب، خدایان قوم مغلوب را نیز به صورت و فهرست خدایان مورد پرستش اضافه می نمود. این خدایان و عناصر جدید به زودی جایی برای خود باز کرده و مورد احترام و ستایش واقع می شدند. اینک ممکن است که این نوعی سیاست بوده باشد در تساهل مذهبی از برای موفقیت هایی بیشتر که شاهنشاهان هخامنشی، به ویژه کوروش آن را اصل سیاست مذهبی خود قرار داده بودند، و یا با گمانی قوی تر، ترس از نیروهای مافوق طبیعی و اوهام و خرافات جاری آنان را بدین روش وامی داشت، و در هر صورت این روشی بود که بعدها صورت کامل تر

و منطقی‌تری در تساهل مذهبی، در قلمرو سیاست خارجی هخامنشی به وجود آورد که نتایج نیکویی از آن عاید شد.

در ازمنه کهن، و آن دورانی که مورد نظر است، سازش با نیروهای فوق طبیعی یکی از بزرگ‌ترین موارد موفقیت و پیروزی بود. در ادیان باستانی اعتقاد به آن که تقدیر و سرنوشت در دست خدایان و ارباب انواع می‌باشد، و به وسیله سحر و جادو و اهدای هدایا و قربانی‌ها بایستی آنان را رام نموده و سرنوشت را به سود خود برگرداند، اهمیتی به سزا داشت و به همین جهت بود که تعداد خدایان روز به روز به افزونی می‌گرایید و مردم و شاهان به خدایان ملل و اقوام مغلوب احترام و ستایش می‌نمودند.

میان هوریان که با میتانی‌ها هم‌پسته و متحد شدند، نیز این چنین روشی موجود بود. خدایان اصلی هوریان عبارت بودند از یه‌شوب Teshub رب‌التنوع رعد و برق و همسرش هپیت Hepti، یا هه‌پا Hepâ رب‌التنوع خورشید. آن چه که جالب توجه است، به عقیده هروزی Hrozny کلمه عربی حوّا از همین نام مشتق شده است.^۴

قبل از آن که اصولاً پادشاهی میتانی تشکیل شود، عنصر هند و اروپایی به شکل سختی به وسیله هوریان از میان رفته بود، اما تأثیری از مذهب آن عنصر هنوز در جامعه آنان باقی بود و پرستش خدایان آریایی چون میترا Mithra "میتره، میثره" وارونه Vâruna، ایندزه Indra میانشان رواجی داشت که به نظر می‌رسد پرستش این خدایان، ویژه طبقه ممتاز بوده است.

اما دو خدایی که به عنوان خدایان اصلی میتانی و هوری از آنان یاد شد، یعنی یه‌شوب خداوندگار رعد و برق و هه‌پا همسرش رب‌التنوع خورشید نیز اصل آن اقتباسی است از فکر همان عنصر هند و اروپایی، چه آثار و بقایای آیین هند و اروپایی وجود دو سرور خدای اصلی را که جنبه طبیعی داشته‌اند، بیان می‌کند، و این دو خدای عمده طبیعی عبارت بودند از خدای بزرگ، رب‌التنوع عناصر طبیعی، بلندپها و کوه‌ها، تندر و توفان و باران؛ ربه‌التنوع یا ایزد بانویی که زمانی

خورشید، و زمانی زمین به شمار می‌رفته است.

از لحاظ عقاید دینی، هنر، قوانین و رسوم و آداب میان هوریان و میتانی‌ها با هیتی‌ها تشابه و همانندی‌های بسیاری موجود است و به نظر می‌رسد هنگامی که میتانی‌ها به وسیله هیتیان از میان رفتند، هنر و سایر شئون فرهنگی و تمدن‌شان میان ملت غالب به زندگی خود هم‌چنان ادامه داده باشد. مطابق با اکتشافاتی که شده است، هیتیان کناره‌های پایینی دیواره‌های اطاق‌ها را با نقوشی مصور می‌کرده‌اند، و این روشی است که پیش از آنان به وسیله هوریان معمول بود.^۵

به‌طور کلی هنر میتانی متأثر از مبادی سومری و تحت تأثیر هنر مصری واژه Egee قرار داشته است. در خانه‌سازی روشی پیشرفته داشتند و بناهای مخصوص‌شان به نام بیت - هیلانی Bit Hilani که شاید به معنی خانه پنجره‌دار باشد معروف است. این بناها از دو قسمت بیرونی و اندرونی تشکیل می‌شده است. قسمت بیرونی سرپوشیده بوده و به وسیله اطاقی پنجره‌دار به اندرونی متصل می‌شده است که شاید عمدی بوده از برای کنترل در رفت و آمد. در شیوه نقاشی بر درها نیز دستی داشته‌اند و موضوع نقاشی‌ها اغلب فرشتگان و شیر و گاو بوده است.

۳. دیانت و پرستش هیتیان

پیچیدگی دیانت این مردم. اسناد مکشوفه در بغازکوی، اصالت و جنبه‌های وسیع دیانت، شهرهای فتح شده و اعتقاد به خدایان آن شهرها، علل موهوم این روش، دو خدای بزرگ، خدای شهرها توشا و همسر او الاهی خورشید، نفوذ و کار این خدایان، ریشه کهن گاوپرستی، روش عبادت و عبادت گاه‌ها، خدایان پرستی در شهرهای دیگر، خورشید آسمان بخ بانوی بزرگ، روش عبادت و قربانی و هدایا، کاهنان و روحانیان، کار و روش آن‌ها، سحر و جادو، تفأل و غیب‌گویی، سرنوشت‌گرایی، اساطیر و افسانه‌ها

پرستش و دیانت هیتیان، بسیار پیچیده‌تر و دارای نظم و ترتیبی بود.

آنچه از مدارکی که در بُغازکوی فرادست آمده، در این باره به ما آگاهی‌هایی می‌رسانند که به شکل فشرده بازگو می‌گردد.

میان این مردم نیز هم‌چون بسیاری از جوامع و ملل و اقوام باستانی، مَحَک و مبنای همه چیز دیانت و اصول مذهبی شناخته می‌شد. از نوشته‌های هیتی که به دست آمده است، اصطلاحی است که شاید تا اندازه‌یی گویای وضع و شیوه دینی‌شان باشد در پرستش. اینان قومی بودند جنگجو و فاتح سرزمین‌های دیگران، و هم‌چون موردی که بدان اشاره شد، خدایان عمده شهرهای بازگشوده را به خدایان خود می‌افزودند و به یکسان به عبادت‌شان می‌پرداختند. میان هیتی‌ها نیز پرستش دو خدای عالی‌جناب، هم‌چون قوم میتانی رواج داشت و به نظر می‌رسد که هوریان و میتانی‌ها که خود این روش را از اقوام هند و اروپایی اخذ کرده بودند، واسطه این نقل و انتقال بوده باشند. سرور خدای بزرگ، خدای تندر و توفان بود و به شهر هاتوشا Hattusha تعلق داشت، و همسر او ایزد بانویی بزرگ نیز الاهیة خورشید محسوب می‌شد و متعلق به شهر آرینا Arinna بود. شاید این دو خدا سرپرستی اموری بسیار را به عهده داشته و در ضمن نمایندۀ پیمان و معاهدات و چیزهایی دیگر نیز بوده باشند. امور مهم و قابل توجه و گرفتاری‌ها و مشکلاتی که پیش می‌آمد، از این دو خدا به وسیله کاهنان نظر خواسته می‌شد، قراردادهای پیمان‌ها نیز تحت نظر این خدایان سامان می‌گرفت و در میان خدایان مظهر قدرت بودند و همان دو خدای عالی‌جناب هوری یعنی تَش‌بو Teshbu و هِبا Hepa محسوب می‌شدند.

میان هیتیان از جانبی دیگر ریشه کهن گاوپرستی را مشاهده می‌کنیم. رب‌التوع بزرگ، خداوندگار رعد و توفان به وسیله حیوانی مقدس، یعنی گاو تظاهر و تجلی می‌کرده است. این حیوان مفید که سابقه‌یی بسیار در تاریخ پرستش دارد، از قدیم‌ترین ایام در آناتولی مورد ستایش قرار گرفته و به همین مناسبت است که کوهستان بلند این سرزمین، توروس Tauros یعنی گاو نر خوانده شده است، و باز به جهت رواجی در پرستش این حیوان و همانندی آن در میان

بسیاری از ملل و اقوام است که نام "تورو" دارای ریشه مشترکی است در زبان‌های گوناگون. این کلمه ظاهراً از یک واژه سامی و هند و اروپایی مشتق شده است، در سامی ثور - در یونانی توروس Tauros، در چک Tor و به آلمانی Stior نامیده می‌شود.

به هر انجام در آناتولی که کوهستان بلند آن به نام این خدا خوانده شده است، مراسم عبادت این خدا در همان کوهستان انجام می‌شده و در آن جاستایش‌گاه‌ها و عبادت‌خانه‌هایی برایش ترتیب داده بودند. به نظر می‌رسد که از این نقطه عبادت این حیوان به جاهایی دیگر و مناطقی که در پرستش این خدا شهری دارند نفوذ کرده باشد، و این مناطق عبارت‌اند از: مصر، بابل، هند، کشورهای اژه Egée و حتا اروپا. به این نکته بسیار مهم نیز باید توجه داشت که یکی از خاستگاه‌های بسیار مهم "مهرپرستی" یا میتراپرستی، یعنی "میترای گاو اوژن" را همین منطقه می‌دانند، به ویژه جایی که امروزه همان شهر قونیه در ترکیه است و شواهدی شایان توجه برای این نظر از سوی پژوهش‌گران آیین میترای ا ارائه شده و نگارنده در کتاب "تاریخ آیین دژآمیز میترای در شرق و غرب" در این مورد پژوهش‌هایی ارائه کرده است.

پرستش خداوندگار رعد و توفان در همه شهرهای هاتی Hatie مرسوم و رایج بود، و در این شهرها که هر کدام رب‌النوع خود را به نام‌هایی می‌نامیدند، آن‌ها را پسران ایزدبانو آری‌نا Arina و شوهر او رب‌النوع تندر و توفان و خدای شهر هاتوشا Hattusha می‌دانستند. اما ایزد بانویی دیگر نیز داشتند که او هم مظهر خورشید بود و به "خورشید آسمان" معروف بود. این ایزدبانو نیز ستایش‌اش بسیار رواج داشت و از دوره جدید امپراتوری هیتی مورد توجه قرار گرفته و در اواخر این دوره به فرازنا‌ی شهرت رسیده و عنوان سَر‌وَر خدای اصلی یا خدای عالی‌جناب را برای خود اختصاص داد. این مورد نیز بایستی از گرفته‌هایی باشد از هند و اروپاییان و یا به گمانی ضعیف از کسانی دیگر. چون با عدم کامل روش مادرشاهی و زن‌سالاری Matriarchat در جامعه هیتی و تضعیف حقوق زن میان

آن مردم، به نظر نمی‌رسد که روشی اصیل در ایزدبانو پرستی میانشان پیدایی یافته باشد.

به هر انجام مشاهده می‌شود که چگونه عنصر هند و اروپایی در میان ملل و اقوام "آسیانی"؛ یعنی بومیان نفوذ کرده و با درهم آمیختگی، اثراتی بسیار برجای نهادند هرچند این تسلط، پیروزی محدود و بی‌فرجامی بود، اما این نفوذ دوام یافت و تسلط آریایی‌ها را مُخَرَز کرد، اما این تسلط به شکل کامل آن در زمان دیرتری؛ یعنی آغاز هزارهٔ اول که شرحش بیاید، مستم شد.

در روش مذهبی هیتیان، کاهنان و وابستگان معابد دارای مقام و مزایایی بودند. اجرای قانون و عدالت نیز درباره‌شان شدیدتر از دیگر مردم اجرا می‌شد. مجموعه قوانین هیتی‌ها که از این مردم به دست آمده، حاوی در حدود صد ماده می‌باشد که نسبت به قوانین سومری و بابلی و اسرائیلی بسیار منصفانه‌تر و تعدیل یافته‌تر است، و هم‌چنین است این نسبت به قوانینی که در "وندیداد" کتاب قوانین و شرایع ایرانی آمده است. اجرای این قوانین در مورد خلاف‌ها و بزه‌هایی که از روحانیان و کارکنان معابد سر بزنند، بسیار سخت می‌باشد.

هیتی‌ها در اجرای مراسم و شعایر مذهبی‌شان وسواسی سخت داشتند و خرافات و اوهام میان‌شان رواجی بسیار داشت. به هنگام اجرای مراسم ستایش و قربانی و سایر آداب مذهبی، بیگانگان و خارج از مذهب‌ها به هیچ وجه حق شرکت و دخالت نداشتند و هرگاه چنین امری اتفاق می‌افتاد، سزای متخلف در هر حالی مرگ ارزانی بود.

چنان‌که تذکر داده شد، هم‌چون بسیاری از مردم، ملل و اقوامی دیگر، تنظیم امور، وضع قوانین، پیش‌گویی، اقدام به کارهایی چون جنگ، صلح و ترک مخاصمه و مشکلاتی دیگر به وسیلهٔ دخالت خدایان و رأی آنان حل و فصل می‌شد. کاهنان و روحانیان مصدر این کار و میانجی خدایان و آدمیان بودند. اینان برخی با شتادی و موقع‌شناسی کار را بر مراد خود می‌کردند و پیام‌هایی از جانب خدایان ابلاغ می‌کردند و در صورتی نیز از کارگزاران فرمان‌روایان بودند و کاری

را که سابقه تاریخی دارد، انجام می‌دادند، یعنی به جای این که مورد الهام خدایا خدایان واقع شوند، مورد وحی فرمانروا یا فرمانروایان قرار می‌گرفتند. برخی دیگر از این کاهنان، مصروعانی بودند که در حالت صرع کلماتی نامفهوم ادا کرده و گرایندگان، آن‌ها را از زبان خدایان می‌پنداشتند. اغلب مراسم مذهبی به وسیله اهدای هدایا و نذورات و قربانی انجام می‌شد. در قربانی مراسمی انجام شده و قربانی به وسیله کاهن بزرگ ذبح می‌شد. هدایا نیز اغلب عبارت بود از مواد غذایی و چنان به نظر می‌رسد که هیتی‌ها مردمانی پرخور بوده‌اند که خدایان‌شان این‌سان شکم‌بار ساخته شده‌اند. علاوه بر مواد غذایی، مشروبات نیز بسیار به حضور خدایان تقدیم می‌شده است، چون: شیر، عسل و انواع شراب‌ها. در آن دوران نیز قوانینی وجود داشته‌اند مدنی و قوانینی خدایی. کسانی که مرتکب جرم و بزه‌ی مذهبی می‌شدند از جانب خدایان دچار شکنجه‌ها و مکافات می‌شدند که اغلب به صورت مرگ ناگهانی و انواع بیماری‌ها و مرض‌ها روی‌کرد داشت.

اینان مردمانی بودند سخت پابسته به سرنوشت و تقدیر، و برای برگرداندن سرنوشت‌های بی‌فرجام و ناخوشایند نیز تمهیدات و کارهایی خرافی و شگفت داشتند که خاستگاه سحر و جادو را تشکیل می‌داد. هم‌چون مؤمنان امروزی که با دعا و نذر و هدیه دادن به خدا، وی را تسخیر کرده و موجب می‌شوند که ذات لایزال خدایی در تصمیم خود تجدیدنظری بنماید، برای پیشگیری و دفع مخاطرات به سحر و جادو متوسل می‌شدند. البته آشکار است که با وسایلی لازم می‌آمد تا از وقوع حوادث آگاهی یابند تا در صدد پیشگیری و جادوگری برآیند، و این امر نیز به وسیله تفأل و غیب‌بینی حاصل می‌شد. در این مورد خرافات و اوهام بسیاری میان‌شان رایج بود و برای این کار در جامعه و جمعشان طبقه‌یی به وجود آمده بود که گاه سخت وابسته روحانیان و کاهنان بودند و گاه نقطه مقابل و حالت دشمنانه‌یی در برابر روحانی‌ها می‌داشتند. پیش‌گویی و تفأل نیز اغلب هم‌چونان که در سومر و بابل رواج داشت، از روی امعاء و احشا و به‌ویژه جگر قربانی‌ها و گاه استخوان آن‌ها، و هم‌چنین جهت پرواز پرندگان آشکار می‌شد.^۶

میان هیتی‌ها نیز چون بسیاری از اقوامی که گرداگردشان را فرا گرفته بودند، افسانه‌ها و داستانهای مذهبی و اساطیری وجود داشت. این افسانه‌ها و اساطیر معترف و نمایاننده طرز کار مجمع خدایان، اخلاق آنان و روش‌شان می‌باشد. یکی از این افسانه‌ها، اسطوره‌یی است درباره‌ی ایلویانکا Iiluyanka یا مار بزرگ که بر علیه خدای بزرگ توطئه کرد. بعدها به شکلی که در ادبیات مزَدِیَسنان ملاحظه می‌شود، و در گذشته، ضمن تفسیر "وندیداد" از آن یاد کردیم، دیده می‌شود که مار از جانوران اهریمن آفریده می‌باشد، و مزدا پرستان بایستی در نابودی آن بکوشند. به هر انجام "ایلویانکا" یا مار بزرگ که بر علیه خدای عالی جناب نیرنگ و توطئه می‌کند، دامی برایش گسترده می‌شود تا به هلاکت رسد. این دام را یکی از کهنتر خدایان به نام ایلناراش Inarash تمهید کرده و می‌گسترد تا مهتر خدا را از گزند حفظ کند. "ایلناراش" مجلس ضیافتی از جمله خدایان تشکیل داده و "ایلویانکا" را نیز دعوت می‌کند. این مبارز مهتر خدا در میهمانی اغفال شده و آن قدر می‌خورد و از شراب‌های سُکر‌آور می‌نوشد که به بیهوشی اندر می‌گردد. کهنتر خدایان از این چنین حالتی استفاده کرده و آن حریف سرسخت را دربند کرده و به حضور خدای عالی جناب می‌برند. خدای بزرگ نیز از موقعیت مناسب و درماندگی حریف سود برده، او را می‌کشد.

داستانی دیگر که جنبه‌یی لطیف و شاعرانه داشته و حاکی است از روش طبیعی خدایان و خدایانِ فصلی، اسطوره‌یی است چون اسطوره‌ی Tammoose بابلی‌ها. تله‌پی‌نو که رب النوع نعمت و فراوانی محصول است، در آغاز فصل زمستان به موجب نارضایتی از بندگانش از کشور خود مهاجرت می‌کند. بر اثر این مهاجرت در کشور فقر و گرسنگی و درماندگی پدید می‌شود و خدایانی دیگر در صدد جست‌وجوی خدای گمشده بر می‌آیند. نخست عقاب، آن پرنده تیز پر به کاوش می‌پردازد و مأیوس می‌شود، پس مهتر خدا، یعنی رب النوع رعد و توفان به دنبال تله‌پی‌نو Télépino خدای گمشده می‌رود، اما او نیز موفق نمی‌شود، تا آن‌که سرانجام زنبور عسل در آغاز بهار وی را یافته و به کشورش باز می‌گرداند، و

در نتیجه با آغاز بهار و ورود خدا، فراوانی و نعمت نیز به مردم باز می‌گردد.^۷

۴. جریان‌هایی دیگر تا آغاز ورود ایرانیان

حرکت و تمدن‌گرایی دیگر از هند و اروپاییان، تأثیر مداوم عنصر هند و اروپایی، استقرار شعبه شرقی در هند، درباره کاسی‌ها، محل و مکان و نژادشان، مناطق فرمانروایی، آمیزش با هند و اروپاییان، تسلط طولانی در بابل، دیانت و خدایان، برافکندگی و سقوط، ایلامی‌ها، دوران طلایی، شاهان بزرگ، بازگشت فرهنگ و تمدن ملی، فتح بابل، عظمت شاهنشاهی، دوران سقوط به وسیله بابلی‌ها

پیش از آن‌که از کاسی‌ها Kassites سخن گوئیم، لازم است تا از یک گروه دیگر از هند و اروپایی‌ها گفت‌وگو شود. این گروه را که سواران جنگجویی تشکیل می‌داد، در طول چین‌خوردگی‌های زاگروس Zagros به حرکت درآمدند تا در قسمت جنوبی، محلی که بعد مکانی بسیار مشهور شد از برای پرورش اسب نفوذ یافتند. برحسب معمول، تکاپو و جنبش این گروه در نخست بسیار پرحاصل و شایان توجه بود، اما بعدها چون در اقلیت قابل ملاحظه‌ای قرار گرفتند، به تدریج در توده کاسی‌ها مستهلک شدند.

تا این زمان که امتداد آن تا آغاز هزاره اول پیش از میلاد ادامه دارد، هرچند عنصر هند و اروپایی تفوقی قابل ملاحظه نداشته، اما با وجود آن‌که در یک اقلیت قابل توجهی میان اقوام بومی آسیانی قرار داشته، تأثیر بسیار عمیقی بخشیده است. اینان به زودی با عناصر بومی درهم آمیخته و تشکیل یک نژاد دورگه‌یی را می‌دادند. اندک مدتی نمی‌گذشت که این نژاد دورگه دارای تشکیلات سیاسی، نظامی، مدنی و فرهنگی شگرفی شده و اهمیتی درخور گفت‌وگو پیدا می‌کردند، اهمیتی در تمام شئون فرهنگی و تمدن که تا پیش از اختلاط و آمیختگی اثری از

آن آشکار و هویدا نبود.

کشورهایی که در آغاز تنها از امیرنشین‌هایی کوچک تشکیل می‌شدند و روش‌هایی داشتند چون فئودالیسم و ملوک الطوائفی اروپای سده‌های میانه؛ یعنی تشکیلاتی پراکنده از شهرهایی مستقل *Villes-Etats* و حوزه‌های مذهبی مستقل *Temples-Etats* بودند، با این تحریک خارجی، یعنی نفوذ هند و اروپایی به‌زودی به‌صورت اتحادیه‌هایی مقتدر و کشورهای با روشی شاهنشاهی و اداره حکومتی مرکزی درمی‌آمدند. چنان‌که ملاحظه شد، این چنین وضعی در مورد هیتی‌ها و پس از آن حکام میتانی رخ داد، و اینک مشاهده خواهیم نمود که این چنین موردی چگونه درباره کاسی‌ها اتفاق می‌افتد.

اما سرانجام بخش عمده قبایلی که تشکیل دهنده شعبه شرقی هند و اروپایی بودند، به جانب مشرق روان شدند. گذرگاهشان از ماوراءالنهر، جیحون، آمودریای جدید بود که پس از توقف اندکی در بلخ "باکتریا" از معابر هندوکش گذشته و راه هند را دنبال نمودند و در طول پن‌دی شیر *Pandishir* ورودهای کابل فرود آمدند.

قسمت مرکزی کوه‌های لرستان کنونی، یا زاگروس *Zagros* قدیم مسکن کاسی‌ها بوده است، که بعدها نفوذ و قدرت‌شان به جانب شمال و مشرق در مقطعی از زمان به‌صورت تدریجی گسترده شده است. شاید نخستین تهدید مستقیم این کوه‌نشینان آرام و صلح‌جو متوجه بین‌النهرین شده باشد. این مردمان جهت معاش و زندگی بهتر، به تدریج از کوه‌ها پایین می‌آمدند و در دشت استقرار می‌یافتند، و چون عده‌شان افزون و انبوه شد، به شکل هجوم به بابل تاخته و با آرامی شگرفی آن‌جا را فتح کردند. در تاریخ بین‌النهرین تسلط این قوم طویل‌ترین تسلط خارجی است که مدت پانصد و هفتاد و شش سال به درازا کشید و سرانجام به سال هزار و صد و هفتاد و یک پیش از میلاد این تسلط به پایان رسید.

قدیم‌ترین منابعی که به ذکر کاسیان در آن اشاره شده است، مدارکی است متعلق به قرن بیست و چهارم پیش از میلاد از عهد این‌شوشی‌ناک *Inshushinak*

ایلامی. به نظر می‌رسد که این قوم در طی هزاره سوم اهمیتی چندانی نداشته‌اند. آشوریان آنان را به نام کاسی Kassī می‌شناختند و این نام به شکل کوسایویی Cosséens توسط استرابو Strabo به کار رفته است. به نظر برخی از محققان نام شهر قزوین و همچنین دریای خزر چه بسا معرف خاطره‌یی از این قوم باشد که در نواحی جنوب غربی دریای خزر مسکن داشته‌اند.

عناصر هند و اروپایی در این جا نیز تأثیر عمیق خود را بر کاسی‌ها نهاده است، و البته اختلاط و آمیزش آنان با عناصر هند و اروپایی در آن هنگامی عملی شده بود که در دامنه‌های زاگروس مسکن داشتند. تأثیر تمدن و فرهنگ هند و اروپاییان در این جا نیز به عنوان نیروی محرکی به کار رفت و اثر شایان خود را بخشید.

روش‌های مذهبی و پرستش و دیانت میان این قوم از عناصر بسیاری تشکیل می‌شد. چنان‌که از نوشته‌های بابلی برمی‌آید، میان این قوم آیین‌های چندی در کنار هم وجود داشتند. اصل دیانت و خدایان آسیانی که آیین کهن خودشان بود، تمدن، فرهنگ و آیین هند و اروپایی را نیز از همین عناصر اخذ کرده بودند و با توقف طولانی که در بابل داشتند، تحت تأثیر فرهنگ و دیانت بابلی، پرستش خدایان بابلی نیز میانشان رواج پیدا کرد.

خدای بزرگ‌شان که در میان اقوام "آسیانی" سابقه‌یی کهن دارد به نام کاشو Kashshu [کاش شو] نامیده می‌شده و بدون شک این نام "کاشو" مبدی بوده است از برای وجه تسمیه نام قومی آن‌ها به "کاشی، کاسی". دو خدای دیگر آنان شوریا Shuriash و مازوتاش Masouttash وظایف و تعهدات و کارهایی داشتند چون دو خدای بابلی شمش Shamash و نی‌نورتا Ninorta. همین دو خدا در هند نیز پرستش می‌شدند به نام‌های سوریا Souria و ماروت Marout. خدایان دیگر آن‌ها ماروتاش Marautash یا همان ماروت هندی، و شوریا Shuriashn یا همان سوریا یندی Surya hindou و بوریا Buriash که همان بوره‌آس Boréas یونانی است بود. این خدایان جملگی در میان بابلیان پرستش و رواجی داشت و آنان

به خدایان کاسی‌ها احترام می‌گذاشتند، اما با سقوط کاسی‌ها خدایان آنان نیز از یادها رفت و پرستش‌شان متروک ماند.

عنصری دیگر از نفوذ هند و اروپایی، چنان‌که در حکومت میتانی نیز موجود بود، جنبه تقدس بسیار اسب بود. میان کاسیان اسب نشانه الهی محسوب می‌گشت و احتمالاً به وسیله طبقه حاکمه این اصل شیوع پیدا کرده بوده است، و چنان‌که بعداً در قسمت‌هایی دیگر ملاحظه خواهد شد، اسب مقامی بسیار بزرگ یافته و جزء عناصر مذهبی و مورد ستایش قرار می‌گیرد.

کاسی‌ها در بابل یا مستقیم و یا غیرمستقیم، و یا خود آگاهانه و یا بدون قصد و تأملی، بر اثر موقعیت شرایط تمدن، روش اصلی خود را هم چنان به موازات مواردی که اخذ می‌کردند نگاه داشتند. اسب و پرورش آن، و اهمیت‌اش که از هند و اروپاییان گرفته بودند، به وسیله آن‌ها در بین‌التهرین به همراه ارباب جنگی رواج یافت. چنان‌که به نظر می‌رسد آنان خط خود را از دست داده بودند، چه لوحه‌ها، مهرها و چیزهایی دیگر که از آنان به وسیله کاوش‌هایی دست‌یاب شده است، با خط سومری است. اما سرانجام دوران آنها منقضی شد، به نظر می‌رسد که بابلیان موجب این افول و شکست بوده باشند، اما این چنین نیست، بلکه ایلام موجب این افول شد، چون به هنگامی که کاسیان هم چنان با قدرت و تسلط بابل را زیر فرمان داشتند، نخستین دولتی که تجدید قوایی نموده و نیرویی شایان یافت، ایلام بود که ضربتی قاطع بر کاسیان وارد کرده و آنان را برانداخت.

در واپسین قسمت این بند لازم است تا باری دیگر از ایلام سخنی به میان آید. در خلال هزاره سوم با روی کار آمدن سلسله‌ی جدید در ایلام، یک دوران طلایی برای این کشور به وجود آمد، و فرمانروایانی مقتدر چون: شوت‌روک *شاهون‌ته* Shutruk-Nahhunte، کوتیر-*شاهون‌ته* Kutir-Nahhunte و شیل‌هاک *این‌شوشی‌ناک* Shilhak-Inshushinak به بسط قدرت و عظمت ایلام پرداختند. یکی از اسلاف این فرمانروایان، یعنی *اون‌تاش* - *هوبان* Untash-hudan یا *اون‌تاش* - *گال* Untash-Gal که در بخش گذشته از وی سخن گفتیم، شاهنشاهی عظیمی تشکیل

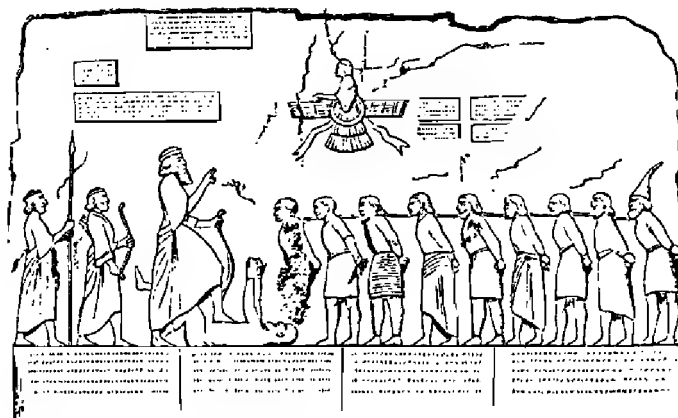
داد که به وسیله آشوری‌ها از میان رفت. وی پادشاهی بود که به سازندگی و بنای معابد و رواج هنرها توجه خاصی داشت، از همسرش به نام ناپی‌راسو Napirasou مجسمه‌یی برنزی برجای مانده که هرگاه به مقیاس آن به داوری بپردازیم، تندیس‌یی است که شاهکار هنر فلزکاری در آن عهده می‌باشد، و از این مجسمه گران‌بها در موزه "لوور" نگهداری می‌شود.

اوج عظمت و قدرت ایلام در زمان شوت روک - ناهون‌ته اول "۱۲۰۷-۱۱۷۱ پ-م" بود. وی نیز چون "اون‌تاش - گال" علاقه وافری به معبدسازی، راه‌سازی و زیبایی شهرها داشت. از موقعیتی استفاده کرده و در رأس سپاه آشور به بابل حمله کرد و در آن‌جا آخرین فرمانروای کاسی را برانداخت و پسر خود کوتیر - ناهون‌ته را به عنوان فرمانروا بر مسند نشاند. کوتیر - ناهون‌ته مجسمه مردوک Marduk خدای بزرگ بابلی را به شوش منتقل کرد و بدین‌سان بود که بابل از تسلط کوه‌نشینان ایرانی آسوده شده و به زیر فرمان دشت‌نشینان متمدن ایرانی درآمد.

اما فراز نای عظمت سیاسی و گسترده‌ی شاهنشاهی بزرگ ایلام در زمان شیل‌هاک - این‌شوشی‌ناک بود "۱۵۱۱-۱۱۶۵ پ-م". از اطراف مرزهای شاهنشاهی هرچه بیشتر وسعت یافته و گسترده می‌شد. از شمال تا "کرکوک" به قلمرو ایلام درآمد، آشوریان به سختی عقب رانده شدند و بابل در محاصره درآمد. خطه شاهنشاهی ایلام تمامی دره دجله، و قسمت قابل ملاحظه خلیج فارس و سلسله جبال زاگروس و جمله قسمت غربی ایران بود. تمامی این قسمت در سایه اتحادی بود که شاهنشاهی بزرگ ایلام را به وجود آورد.

در سایه چنین قدرتی عکس‌العملی شدید نسبت به فرهنگ خارجی پیشین امری ضروری و حتمی بود. پس زبان و خط ایلامی مقدم رواجی یافت و تمامی کتیبه‌ها و الواح به خط ایلامی مقدم نوشته می‌شد. هم‌چنین در پرتو چنین شاهان مقتدری که سیادت و عظمت را بازگردانده بودند، ابتدا قهرمانی و بعد تقدس و آنگاه جنبه خدایی‌شان محرز شد. این‌شوشی‌ناک خدای ملی اعلام گشت و

پادشاهان در طول حیات خود در زمره خدایان محسوب می‌شدند. اما در پی این عظمت و مجد درخشان، دوران انحطاط و فروافتادگی سریعی پیش آمد. در پایان هزاره دوم پیش از میلاد، هنگامی که اختلافاتی داخلی در شاهنشاهی ایلام بروز کرد، در بابل سلسله‌یی جدید و قدرتمند به وجود آمد که پادشاه آن نبوکدنسار [Nabuchodonosor] (بعث النصر) بود. این پادشاه با حمله‌یی سریع و قاطع ایلام را تسخیر کرده و شوش را ویران ساخت و مجسمه مردوک Marduk خدای بزرگ بابلی را به معبد خود بازگرداند. دگر باره سکوت و فرومردگی‌یی بر ایلام سایه افکن شد که در حدود سه قرن به طول انجامید. در چنین هنگامی دو دولت نوخاسته آشور و بابل در سر تصاحب فلات به رقابت و جنگ پرداختند. در فلات دیگر جنبشی چنان‌که پیش از این جریان داشت، دیده نمی‌شد، اما یکسره فرومرده نیز نبود، بلکه در انتظار حوادثی بود تا در چند سده بعد، منجر به حوادث بزرگی در دنیای کهن گردد.^۸




مصر (۱) سی و شش (۱) سی و شش
سی و شش (۱) سی و شش (۱) سی و شش (۱)
سی و شش (۱) سی و شش (۱) سی و شش (۱)
سی و شش (۱) سی و شش (۱) سی و شش (۱)

بخش سوم

ورود ایرانیان به فلات

۱. ورود ایرانیان

اصل و منشأ، مسکن نخستین، نژاد هند و اروپایی، علل مهاجرت، فرهنگ اولیه، ایرانیان و هندوان، آغاز نفوذ ایرانیان، دو عامل مهم در این دوران، هجوم هند و اروپاییان. کاربرد فراوان آهن، چگونگی نفوذ ایرانیان. به سوی قلب فلات، موجبات توقف، غلبه بر بومیان، وضع تهاجم و زندگی، کار اولیه در فلات، موجبات پیروزی بر بومیان

هرگاه بر آن باشیم تا از اصل و منشأ و علل مهاجرت و ورود آریایی‌ها  به فلات گفت‌وگو کنیم، پژوهش بسیار به دراز خواهد کشید، و به همین جهت از این گفت‌وگوهای دراز که اغلب همراه با حدس و تردید است صرف‌نظر نموده و به اصل منظوری که تعقیب می‌شود، می‌پردازیم. تنها در این باره به تذکری کوتاه اشاره می‌شود تا اصلی روشن شود.

نژاد هند و اروپایی بر اثر حوادثی که شاید عللی چون کمبود غذا، مسکن، نامساعد بودن زمین و یا وضع طبیعی باشد، بیشتر مسکن اولیه خود را در جنوب روسیه ترک گفتند و جانب آسیای مرکزی روان شدند و از هند تا اروپا پراکنده شده و تفوقی به نژاد سامی و آسیانی به دست آوردند. گروه‌هایی را که در ایران و هندوستان مستقر شده و مسکن گزیدند، هندوایرانی می‌نامند، اما به طور کلی از لحاظ نژادی آریئن Arien خوانده می‌شوند.^۱ خاطره و شرح خط سیر این مهاجرت در قرگزد اول وندیداد آمده است. نیز در فرگرد دوم درباره شکل مهاجرت و

اوضاع اقلیمی و اقوام مهاجر و فرمانروای گروهی از مهاجران هندو ایرانی شرح شده است. نگاه کنید به ترجمه و شرح و تفسیر، جلد اول - فرگرد یکم و دوم. این آریایی‌ها در آغاز دارای زبانی مشترک، فرهنگ و آداب و رسوم و شیوه‌ی در پرستش یکسان بودند. اما از همان آغاز مهاجرت افتراق، پراکندگی و انشعاب میانشان رخ داد. بزرگ‌ترین انشعابی که رخ داد، میان گروه‌هایی بود که در هندوستان ساکن شدند، و گروه‌هایی که در فلات استقرار یافتند. اما بایستی گفته شود که مقارن با افتراق در این سرزمین‌ها ساکن نشدند، بلکه زمان‌هایی بسیار دراز گذشت تا ایرانیان در ایران و هندیان در هندوستان سکونت پیدا کردند.

نفوذ ایرانیان در ایران از آغاز هزارهٔ اول به‌شکلی گسترده شروع شد. در این‌جا قابل تذکر است که دو عامل مهم از آغاز این دوره در تاریخ ملل آسیای غربی سخت مؤثر بوده است، یکی همین هجوم هند و اروپاییان است و دیگری استفادهٔ بسیار از آهن که رو به تزاید بود و تحولاتی فراوان در زندگی صنعتی و کشاورزی فراهم کرده بود که در اوستا با آن و شروچی دربارهٔ استفاده از آن اشاراتی هست. نگاه کنید به "دانشنامهٔ ایران باستان" ذیل مدخل "آهن" / آهن.

نفوذ ایرانیان این بار که از آغاز هزارهٔ اول شروع شد، به‌شکلی مداوم و مثبت ادامه یافت. این بار دیگر میان آسیانی‌ها مستهلک نشدند، بلکه به‌زودی بر آن‌ها فایده و عناصر اصلی را تشکیل دادند. ایرانیانی که در این دوره به‌جانب فلات آمده بودند، دیگر نمی‌توانستند به طرف جنوب هندوکش گسترده شوند، چون چنان‌که در صفحات گذشته ملاحظه کردیم، در دوران قدیم، ضمن تهاجم هند و ایرانیان، گروه‌هایی از آنان در آن حدود مستقر شده و زندگی برای خودشان ترتیب داده بودند. به‌همین جهت این مهاجمان بعدی که از همان خاستگاه برخاسته بودند، پس از تعقیب همان خط سیر مجبور شدند تا در فلات، به‌سوی مرکز آن پیش روند.

اما آن‌چه که این بار موجب تفوق مهاجمان آریایی شد، چیست، و آن‌چه

که سبب توقفشان گشت کدام است؟. موجب توقف، سلسله جبال زاگروس Zagros بود که عبور از آنها بسیار مشکل محسوب می‌گشت. در این نواحی از ایامی بسیار دور، تمدن‌هایی وجود داشته است، که تا حدودی پیشرفته بودند و این مهاجمان لازم بود از این مناطق گذشته و با این تمدن‌ها برخورد کنند. در آغاز ایرانیان آن قدرت و نیرو را نداشتند تا به این موانع پیروز آیند، اما این حادثه در طی چهار قرن کم‌کم و به تدریج عملی شد. ایرانیان در آغاز آن چه را که جریان طبیعی امور ایجاد می‌کرد پذیرفتند، یعنی تمدن، فرهنگ و دیانت‌شان تحت تأثیر ملل و اقوام هم‌جوار و همسایه قرار گرفت. کسانی که راه او را به سوی مغرب سد کرده بودند، اما درواقع دشمنی برایش محسوب نمی‌شدند. لیکن ایرانیان کم‌کم غالب شدند، نه بر آن که به زودی آن شئون فرهنگی و تمدنی اخذ شده را ترک کردند، بلکه موفق شدند تا فرهنگ، دیانت و تمدنی آن‌چنان عالی را پی افکنند که در جهان گسترده گردد.

نیمه اول از هزاره یکم پیش از میلاد، مرحله‌ای است که در تاریخ بشر دورانی به‌شمار است قاطع. در این نیمه است که نقل و انتقالی از لحاظ مناطق تمدن‌خیز انجام می‌شود و مراکز تمدن‌های رودخانه‌یی به مراکزی دیگر، با شرایط متفاوت و متضاد منتقل می‌شود. این نقل و انتقال از کرانه‌های رود نیل که مرکز مصریان بود، و دشت‌هایی که به وسیله رودهای فرات و دجله سیراب می‌شد، به جانب شمال، یعنی مناطقی که از لحاظ آب و هوا اعتدال کمتری داشت و شرایط زندگی در آن‌جاها سخت می‌بود، منتقل شد و مرکز جنگ‌ها، رقابت‌ها، ستیزها و پیکارهایی قرار گرفت برای ملل و اقوامی که سر جهان‌خوارگی و تسلط بر کشورهای اطراف را داشتند.

در این منطقه سه گروه به صورت سه دشمن در سرکسب قدرت سرگرم ستیز بودند: نخست آشوریان که از نژاد سامی بودند با شاهنشاهی وسیع و قدرت نظامی شگرف‌شان، دوم اورارتو Urtartou [آرارات] که تشکیل دولتی مقتدر را می‌دادند از اصل آسیانی که حریفی سرسخت بودند از برای آشوریان؛ و سرانجام آریاییان

یا ایرانیانی که پس از کش مکش‌هایی شدید و سخت بر دو حریف کهن و زورمند خود پیروز شده و بزرگ‌ترین شاهنشاهی جهان باستان را تشکیل دادند.^۲

البته پژوهش و گفت‌وگو درباره علل مهاجرت این آریاها نیز چون گفت‌وگوهای درباره منشأ و مکان اولیه‌شان سخت مغشوش و از محدوده مورد کاوش خارج است. این مردمان به واسطه ازدیاد احشام و گله‌های خود، و عواملی که استپ‌های جنوبی روسیه را به دورانی یخبندان می‌کشید، و احتمالاً ورود اقوام و مللی دیگر به مهاجرت پرداختند. اینان مردمانی بودند جنگجو که در طی سالیانی بسیار، تجارب فراوانی اندوخته بودند، تمدن و فرهنگی داشتند و قرن‌ها طول کشید تا به طور کامل خود را به بومیان تحمیل کرده و رقبای خود را برانداخته و سرانجام بر جهان آن روزگار تسلط یافتند. البته در این جا آن قانونی که در روم وجود داشت و به موجب آن برای ورود و شاید حق تبعیت پروانه اقامتی برای بیگانگان صادر می‌شد وجود نداشت. سواران ایرانی همراه زنان و بچه‌ها و احشام خود گروه گروه وارد فلات شده و به اقامت و زندگی پرداختند. اینان چون سوارانی کارآزموده در جنگ بودند، ابتدا به خدمت امرای محلی به شکل سربازان روز مزد درآمدند، یعنی همان امرایی که در زمان نزدیکی می‌بایستی جانشین‌شان شوند. اما همان‌گونه که تذکر داده شد، این جانشینی و انتقال قدرت از بومیان به مهاجمان کم‌کم و به تدریج حاصل شد. در نقاط مختلف فلات با تفاوت شدت و ضعف آثار این تسلط پدید آمد و ایرانیان چنان قدرت یافتند که ساکنان بومی خود به خود مجبور بودند قدرت و متصرفات‌شان را به آنان واگذار کنند.



۲. آریاها و روش اقتصاد گاوداری

تأثیر تمدن و فرهنگ آسیای جنوب غربی، وضع استپ‌های میان آسیا و اروپا، آماده نبودن استپ‌ها برای کشاورزی، مراتعی بسیار و گرایش به گاوداری و تأثیر آن در زندگانی، طبقات اجتماعی، اشراف و تزلزل موقعیت، آثار باقی‌مانده از آریاها، مقایسه روش گاوداری، حماسه‌ها و سرودها، ارزش حماسه‌ها، راه تحقیق عمومی در زندگی آریاها

انتشار تمدن و فرهنگ آسیای جنوب غربی، روش‌های اقتصادی و اجتماعی آن، علاوه بر خاک اروپا، از جانب شمال در استپ‌های میان آسیا و اروپا نیز رواجی بسیار یافت. در این ناحیه بود که مهاجران آسیایی با شرایط و احوال تازه‌یی روبه‌رو شدند. زمین‌های قسمت غربی آسیا هرچند مراتعی پر بار و چراگاه‌هایی خوب بودند، اما هیچ‌گاه برای کشاورزی جنبه‌یی مساعد نداشتند. چون نه دارای جنگل‌هایی بودند که با روش بریدن و سوزاندن به صورت زمین‌هایی از برای کشاورزی درآیند، و از جانبی دیگر خیش‌های بدوی آن زمان به هیچ روی از عهده شخم و شکافتن آن زمین سخت و کهن سال برنمی‌آمد. گذشته از این عوامل، عاملی دیگر نیز وجود داشت که مزیدی بود بر علت یا علل، چون وضع آب و هوا گونه‌یی بود که چند سال دوران رطوبت و بارندگی داشت، و پس از آن چندسالی نیز دوران خشکی فرا می‌رسید. پس این مردمان از کشاورزی به‌طور اخص دست برداشته و متوجه گله‌داری شدند، و چون



گاو برای‌شان اهمیتی بیشتر از گوسپندداری داشت، به گاوداری پرداختند و گاو و فرآورده‌هایش قلم اساسی تمرکز آمال معنوی و امور اقتصادی‌شان گشت. مدتی نیز به توجه نسبت به اسب پرداختند، و اسب که در نواحی شرقی تر اهلی شده و کارآمدی شایانی داشت، در این منطقه بسیار مفید واقع نشد. از هر دو روش، نیز ارزش و تقدس گاو و اسب در اوستا به روشنی یاد شده است. گاو هم جنبه تقدس و خدایگانی داشت و هم در جمع خانواده از اعضا شمرده می‌شد. یک گاو - معاش یک خانواده چند نفره را تأمین می‌کرد. از خوراکی متنوع تا سوخت و حتا در بافت پاره‌ای وسایل زندگی، به همین جهت کشتن این چارپاگناه به‌شمار می‌رفت که در ادوار بعدی به‌صورت یک سنت مذهبی، کشتار ممنوع شد و در گناه‌ها سرودهای زرتشت و در عمل با آن برمی‌خوریم. در مورد اسب و گاو، نگاه کنید به دانشنامه ایران باستان، مدخل‌های: "آسپه / گشو، گاو، گشوش اورژون، گئوشپنته".

روش گاوداری خود به‌خود ایجاب روش‌هایی معین را در روحیه مردم و شیوه زندگی‌شان ایجاب می‌نمود. از آن جمله این که مردمانی که باروش گاوداری زندگی می‌کردند، مجبور بودند تا مردمانی جنگجو و پیکار آزموده باشند، چون دزدیدن گاووان برای قبایل و اقوامی بیابانگرد کاری سهل و پرسود بود. هم‌چنین این موضوع اساسی پیش می‌آمد که گاوداران بایستی از زندگانی بیابانگردی برحذر بوده و در نقطه‌یی ساکن باشند، چون این موضوع چنان‌که به تجربه رسیده، گاوی که پیوسته در حرکت باشد، از شیر دادن بازمی‌ماند. پس لازم می‌آمد تا روش سکون در یک نقطه فراهم شود. حرکت گاووان تنها در فصولی معین مجاز بود تا به مراتعی پر محصول منتقل شوند. آن‌گاه در آن مراتع لازم بود تا به‌حال خود رها شوند تا به آسودگی به چرا پردازند.

روش گاوداری از جانی دیگر موجب پیدایش روش‌هایی در زندگی اجتماعی می‌شد. نخست آن که سبب پیدایش اختلاف طبقاتی و پیدایش یک طبقه اشرافی می‌گشت. خانواده‌ها و گاوداران مجبور بودند تا به‌سختی و استواری

در حفظ و نگهداری گله‌های خود کوشا باشند. خانواده و کسی که گاو نداشت، در حقیقت صاحب هیچ چیزی نبود و فقیر و بی چیز محسوب می‌گشت، و کسانی که گاو داشتند در تلاش و تکاپو بودند تا ثروت‌شان را بیشتر نمایند.

درواقع گاو‌داری روشی بود در ازدیاد روزافزون ثروت و به همین جهت به زودی کسانی که تجربه و روشی بهتر و گاو‌هایی بیشتر داشتند جزو سرمایه‌داران و اشراف در می‌آمدند، اما مقام اینان ناستوار بود، چه گاهی مرض و بیماری میان گاوان بروز می‌کرد و بسیاری از سرمایه‌داران و اشراف در مدتی اندک از هستی ساقط می‌شدند، و چه بسا اتفاق می‌افتاد که یک گروه غارتگر و دزد حمله کرده و جریان فوق پیش می‌آمد. به همین جهت سرمایه‌داران و اشراف به اجیر کردن کسانی می‌پرداختند که گاو نداشتند و در اجیر کردن این کسان اهمیتی بسیار داشتند، چه این کوششی بود از برای حفظ سرمایه و مقام‌شان.

از این اقوام، این زمان آثار و بقایای قابل ملاحظه‌ای جز مقابر معدودشان چیزی به جای نمانده است^۳، اما امروزه الگو و روش زندگی این مردم کهن را می‌توان در میان قبیلهٔ بان‌تو Bantu واقع در آفریقای جنوبی جست و جو کرد که در مناطق جدا افتاده از هم زندگی می‌کنند^۴.

میان سال‌های ۱۸۰۰ تا ۱۵۰۰ پیش از میلاد، قبایل گله‌دار در قسمتی از هندوستان که به سوی بالکان گسترش داشت، به طرف جنوب حرکت کردند. مدارکی از اقوام متمدنی که در رهگذر این نقل و انتقال قرار داشتند، نشان می‌دهد که عموم این مهاجمان به زبان‌هایی از ریشهٔ هند و اروپایی سخن می‌گفتند. قبایل و گروه‌هایی را که به هندوستان هجوم برده و آن‌جا را تسخیر کردند "آریا" می‌نامند. اما در اطلاق این نسبت آریا که این زمان به شکل گسترده‌ای عمومی شده است، بایستی گفته شود که در مواردی به غلط به کار رفته، چون صحت این مورد، متضمن آن است که هم قومی دارای روش گله‌داری بوده باشد، و هم به زبان هند و اروپایی تکلم نماید؛ اما با مدارکی که در دست است عموم طوایف و اقوامی که در ناحیهٔ استپ به گله‌داری مشغول بودند، به زبان هند و اروپایی تکلم نمی‌نمودند و

در گوشه و کنار اقوام و طوایفی وجود داشتند که کارشان گله‌داری بود، اما زبان‌شان به هیچ وجه از ریشه‌های هند و اروپایی نبود.^۵


کلیه اقوام آریایی هنگامی که قدم به عرصه تاریخ و پراکنده شدن گذاشتند، به نوشتن و خواندن آشنایی نداشتند، اما با وجود این از خود آثار و بقایایی باقی گذاشتند که این زمان دانشمندان و باستان‌شناسان می‌توانند بر مبنای آن آثار و بقایا از تمدن و فرهنگ این قوم آگاهی‌هایی بیابند.

بسیاری از دانشمندان و محققان بر این امر تأکید و تکیه کرده‌اند که میان روش گاووداری و سرایش حماسه‌ها و رزم‌نامه‌ها و احساس شعر دوستی و رامشگری رابطه‌ی وجود داشته است، و از قضا این امر صحت و مصداقی است برای نظر آنان میان آریایی‌ها که اقوامی گاو‌دار بودند. آریایی‌ها در این باره بسیار اهتمام داشته‌اند. میان این قوم شاعران و رامشگران دوره گرد هم چون کتابخانه‌هایی سیار و دستگاه‌هایی تبلیغاتی بوده‌اند که امروزه نظایر آن فراوان است. این شاعران و رامشگران که اغلب دوره گرد بودند، حوادث قهرمانی و تاریخی را به نظم درآورده و با جملاتی موزون و آهنگین و با رامشگری سعی می‌نمودند که وقایع جالب تاریخی و یاد قهرمانان و رؤسای بزرگ را در اذهان زنده نگاه‌دارند، و گاه از حوادث و رویدادهای دیگران چکامه یا سرود و حماسه ساخته و برای مردم همراه با نمایش‌های صحنه‌ای و تعزیه می‌خواندند. اینان هم چون سرایندگان و شاعران قرون میانه اروپایی و دوران اسلامی ایران هرگاه حادثه مهمی اتفاق می‌افتاد، یا فردی زورمند و توانا فرماندهی قومی را به عهده می‌گرفت، حماسه‌ها و مدح‌هایی در ستایش‌شان ساخته و هم خود کامروایی می‌یافتند و هم حس جاه‌طلبی و غرور امیران را ارضا می‌کردند. این فرمانروایان و شاهان، روشی داشتند قهرمان پرستانه، و می‌کوشیدند تا اعمال، عادات و اخلاق قهرمانان و خدایانی را که در معابد و پرستش‌گاه‌ها پرستیده می‌شدند، تقلید نمایند. درباره این سرودها و حماسه‌ها بسیار می‌توان سخن گفت. این سرودها و حماسه‌ها امروزه ارزش‌های بسیار فراوانی برای ما دارند، چه از روی آن‌ها که

سند قاطع تاریخی هستند می‌توانیم به روش زندگی، تشکیلات قومی و اجتماعی، دیانت، فرهنگ و تمدن قومی بسیار انبوه که بر تمام جهان باستان حکومت کردند، دست بیابیم یا هرچند از چگونگی نمایش صحنه‌ای در آن روزگار دور به صورت نقش، کمتر اثری در دست است، اما به شکل و نوع نمایش در آثار کهن روزگار که به طور مکتوب باقی است، چون وداها و اوستا و... آگاهی داریم. آن چه که قابل ارزش است آن که شاعر آن روزی بدون هیچ شایبه و ریایی، با حالتی صمیمی و بدون پرده پوشی، احساسات خود را و وقایع و مشهودات را بیان می‌کرده است و از مجموعه این حماسه‌ها، سرودها و اسناد که در نقاط گوناگونی چون: هند، ایران، یونان، ایرلند و اسکاتلند موجودیت یافته و به دست آمده‌اند، می‌توانیم منظره‌یی عمومی از زندگی آریایی‌ها را که در کار تسخیر جهان بودند، در نظر تجسم بخشیم.

۳. نظام گروهی آریایی

درباره روش کشاورزی و گله‌داری، باز سپری کشاورزی به بردگان و مغلوبان. توجه به گله‌داری چارپایان اهلی، اسب. وضع خانه و خانه‌سازی، پوشاک و لباس، استعمال انواع فلزات، توجه به آهن، انواع جنگ‌افزارها، زرگری و صنعت فلزکاری، آریایی‌ها و زندگی بیابانگردی، پیروزی و شکست، مضامین حماسه‌ها، وضع اجتماعی و طبقاتی بردگان و اسیران

زمانی که آریاها از استپ‌هایی واقع در قسمت غربی آسیا و شرق اروپا  به جانب بیرون کوچ کردند، روشی داشتند در کار و امرار معاش دوگانه؛ یعنی هم به کشاورزی می‌پرداختند و هم از راه گله‌داری به کار خود سروسامانی می‌بخشیدند. اما از همان آغاز کار، کشت و زرع را به بردگان خود وا گذاشتند و خود به کارهایی دیگر پرداختند. آریایی‌ها برخلاف سامی‌ها از

تجارت و بازرگانی نفرت داشتند، چون آن را نوعی دزدی حقارت‌آمیز تلقی می‌کردند. برخلاف یهودیان و بابلی‌ها، قرض دادن با بهره و رباخواری را سخت نکوهش می‌کردند و به هیچ وجه آن را خارج از عمل دزدی نمی‌دانستند که به موجب اشاراتی در وندیداد و ترجمه و تفسیر متون اوستایی در زمان ساسانیان تا حدودی دربارهٔ این مورد آگاهی داریم* . اما روش اصلی‌شان بر جنگ و غنیمت‌گیری استوار بود و غنایم اغلب گاو و اسب محسوب می‌گشت. به نظر می‌رسد که به بز و گوسپند توجهی نداشته‌اند، چون در حماسه‌ها و سرودها به‌ندرت از این دو نام یاد شده است، درحالی که میان بسیاری از اقوام و مللی که به وسیلهٔ این قوم مغلوب و تسخیر می‌شدند، چنین روشی وجود داشت، یعنی این جانوران اهلی را نگاهداری کرده و قلم عمدهٔ ثروت‌شان به‌شمار می‌رفت. هرچند اسب نیز میان آریاها اهمیتی بسیار داشت و در سواری و بارکشی از آن سود بسیاری می‌بردند، اما با این وصف در حماسه‌ها و سرودها کمتر از این مورد یاد شده است و اشارهٔ چندانی از جنگاوری بر پشت اسب در این اسناد نظرگیر نیست، بلکه اربابهٔ جنگی اهمیت بسیاری داشته است، مدخل "آشته، رَته یَشتر" Raθaēštar در دانشنامهٔ ایران باستان.

اغلب، روش آریایی‌ها از همان منبع و سرچشمهٔ آسیای جنوب غربی توشه و نشان داشت. اینان هم‌چون اقوام ترک و تاتار پناهگاه‌های قابل حمل و نقلی نداشتند، و در روش خانه‌سازی نیز چیره نبودند. هرچاکه اقامت می‌کردند، هرچند برای مدتی بسیار کوتاه که متجاوز از دو یا سه روز نیز نمی‌شد خانه‌هایی بنا می‌کردند از چوب‌های تازه و خشک درختان که میان آن ترکه‌ها را با گِل و کلوخ می‌اندودند. این کلبه و جان‌پناه‌ها را همان‌گونه که به آسانی می‌ساختند، به آسانی نیز ترک کرده و رها می‌کردند.

*. نگاه کنید به ترجمه و شرح وندیداد باتوجه به فهرست توضیحی فرگردها در آغاز مجلد اول، نیز باتوجه به اصطلاحات و اعلام این اثر، در مدخل‌های دانشنامهٔ ایران باستان، به‌ویژه فهرست توضیحی مدخل‌ها در پایان مجلد پنجم. تهران ۱۳۸۱.

پوشاک‌شان عبارت بود از پارچه‌های پشمینی که به درشتی باکارگاه نساجی می‌بافتند و بدون برش، گرد تن می‌پیچیدند. اما به زودی میان قبایل آریایی که به شمال اروپا رسیده بودند، دوخت و برش معمول شد، شلوارهایی می‌دوختند و اندکی بعد ترک‌تهایی نیز درست کردند. استعمال چرخ و خیش میان‌شان معمول بود و از کوزه‌گری نیز آگاهی‌هایی داشتند.

از همان آغاز انتشار از منطقه استپ‌ها به اطراف، به استعمال انواع فلزات به جز آهن آشنا بودند، و اندک زمانی نگذشت که به استفاده از آهن نیز واقف شدند. هرگاه بر آن شویم تا فهرستی از جنگ‌افزارهای آریایی‌ها فرادست آوریم، این فهرست با شرحی کوتاه، بسیار طولانی خواهد گشت. نیزه، شمشیرهایی به شکل‌های مختلف، تیرهایی متنوع‌تر از شمشیرها، تیر و کمان، انواع خود و سپرها و زره‌های گوناگون مورد استعمال بود، هرچند که برخی از محققان و کاوشگران درباره استفاده از خود و زره در اوایل امر تردید کرده‌اند.* برای اشراف و دولتمندان پیرایه‌هایی چون جواهرآلات و سنگ‌های قیمتی از لوازم اصلی محسوب می‌شد.** مردان و زنان دولتمند و اشراف‌زادگان انواع زینت‌آلات طلایی را مورد استعمال قرار می‌دادند. بهترین روش هدیه دادن میان اشراف آن بود که کسی بدون مقدمه قبلی قسمتی از این پیرایه‌ها و زینت‌آلات را از خود جدا کرده و به کسی می‌بخشید. در آغاز امر میان آریایی‌ها صنعت فلزکاری و زرگری، پیشه‌یی بسیار شایسته و مورد علاقه بود. این پیشه‌وران هم از موقعیتی اجتماعی برخوردار بودند و هم در حرفه خود چرب‌دستی داشتند، اما بعدها این حرفه را بدون این‌که مذموم بدانند ترک کرده و به مغلوبان و زیردستان واگذار کردند.

آریایی‌ها را بدون آن‌که بتوان قوم بیابانگردی دانست، به بیابانگردی خوی

*. نگاه کنید به مدخل‌های: "زَیْنَه، اَیْنَه، زَیْنَه، زَیْنَه. واشتوئو. فشوئنت، ایشه، شزو، زَیْنَه، زَر در دانشنامه ایران باستان.

***. همان مأخذ، مدخل پَیْسَه، پیسه.

داشتند. علاقه و وابستگی‌شان به زمینی که در آن سکونت می‌کردند بسیار اندک بود و هر لحظه مترصد دست‌آویز و پیش‌آمد ناگواری بودند تا به موجب آن زمین مسکونی را ترک گفته، باروبنه خود را بر ارا به‌های گاوکش نهاده، باقی‌مانده آثار و اسباب خود را سوزانده و کوچ نمایند. حرکت، حمله و کارشان در نقل و انتقال‌ها بسیار کند و با تأتی بود. مردان و گاووان با هم تشکیل واحد مکملی را می‌دادند که با کندی به سوی مقصدی که همواره نامعلوم بود حرکت می‌کردند. برای‌شان همواره لازم بود تا به پیروزی نایل آیند، چون شکست برابر بود با نابودی و اضمحلال‌شان، اما پیروزی‌شان دست‌یابی بر زمین‌ها و مراتعی بود پوشیده از سبزه‌زارها. البته این وضع ادامه داشت تا آن‌که به‌شکل قوم فاتحی درآمدند و آن‌گاه بود که از این روش دست فروهشتند و این چنین زمانی معادل بود تقریباً با آغاز دوره تاریخی یونان.

مضامین و موضوع‌های حماسه‌ها و سرودها، کلاً به ما نشان می‌دهند که در اجتماع آریاها سه طبقه Caste وجود داشته است که عبارتند از: طبقه اول اشراف و فرمانروایان، طبقه دوم عامه مردم که این دو طبقه به‌طور کلی جامعه آریایی را تشکیل می‌داده است؛ و گروه سوم عبارت بودند از اسیران جنگی، بردگان و کلیه مغلوبین جنگ. پادشاه را آن چنان‌که ما بدان می‌اندیشیم، در این جامعه مقامی نبوده است، اما هرگاه رئیس قبیله و گروهی نیرو و قدرتی پیدا می‌کرد، گروه‌ها و قبیله‌هایی دیگر بدو می‌پیوستند و یا به زور و جبر قبایلی دیگر را تحت اختیار درآورده و واحد بزرگ‌تری را تشکیل می‌دادند. اشراف برجسته از آن خانواده‌هایی محسوب می‌شدند که از میان آنان فرمانروایان و رؤسای نیرومندی برمی‌خاست و آن خانواده‌یی بیشتر ارزش و مقام داشت که از میانش عده بیشتری رؤسا و فرمانروایان برخاسته بودند و در مواقعی هرگاه نیاز و احتیاجی به فرمانروا احساس می‌شد، به همان خانواده‌ها رجوع می‌کردند.

در بردگی و برده‌داری رسم نیکویی داشتند که مبتنی بر واقعیت و صلاحی اجتماعی و سیاسی بود. خرید و فروش برده و به اصطلاح بنده زرخرید در جامعه

آریایی وجود نداشت و رسم گرفتن اسیران جنگی میان‌شان چندان معمول نبود. زنان و احتمالاً مردانی که در جنگ اسیر می‌شدند، با روشی به‌زودی در جامعه تحلیل رفته و مستهلک می‌شدند و امکانی برای آن پیدا نمی‌شد تا اقلیتی در جامعه پیدا شده و موجب ناراحتی‌های بعدی گردد. زنان گروه مغلوب را در جامعه خود پذیرفته و به‌زودی به‌وسیله ازدواج، اختلاط و امتزاجی میان‌شان انجام می‌شد. میان اشراف و طبقه عامه مردم تمایز و اختلاف‌های فاحشی وجود نداشت، بلکه بسیاری از اوقات حتا نسبت‌های خویشاوندی و روابطی نزدیک مابین آنان به‌وجود می‌آمد. اما هرگاه به‌ندرت از بردگان سخنی به‌میان می‌آید، تنها برای آن است که آنان را از اسبان و سگان اشراف در مرتبه فرودین تری معرفی نمایند. بایستی در این مورد تذکر داده شود که در این جامعه، این چنین بینش و یادکردی از بردگان، دلیل پستی آنان و تحقیرشان شمرده نمی‌شود، چون اسب و سگ در جامعه آریایی ارزش بسیار زیادی دارد و چه بسا برخی اوقات در حماسه‌ها و سرودها، شرح صفات و مناقب آنان از فضایل و ارزش صاحبان‌شان بسیار بیشتر است؛ چنان‌که به‌موجب فرگرد سیزدهم به‌وضوح از این مقام سگ در اجتماع و حقوق سگان شروحي آمده است*.

*. نگاه کنید به دانشنامه ایران باستان، مدخل "سونی، شبانه، شون، شباد".

۴. نظام خانوادگی و طبقات اجتماعی

روش پدرشاهی، محدودیت این روش، اهمیت آزادی انفرادی، آزادی پسران در سن بلوغ، وضع و سازمان خانوادگی، خویشاوندان پدری و مادری، آزادی در پیوستگی فرزندان، سازمان قبیله‌ها، یک خانواده بزرگ و سازمان آن، وضع مالکیت و زمین، انتخاب رئیس، امتیازات رئیس کل، ریاست نهایی، محل زندگی هر خانواده، وضع این خانه‌ها، خانه‌سازی میان ملل مغلوب، شور و هیجان در خانواده، تفریحات و سرگرمی‌ها، طبقات اجتماعی، سازش طبقاتی، ازدواج و مسایل جنسی، مقام زنان، حدود کار زنان، تساهل در مسایل جنسی

هرچند در جامعه آریایی روش پدرشاهی Patriarchat برقرار بود و نسب از جانب پدر برده می‌شد، اما این شیوه‌ی نبود که آزادی فردی را محدود و مقید سازد، چون آزادی فردی اهمیتی فراوان داشت تا آن‌جا که فرد در خانواده به هیچ وجه تحت کنترل و محدودیت شدید و مطلق رئیس خانواده قرار نداشت و بر همین مبنا است که خانواده آریایی را نمی‌توان مبتنی بر اصالت پدر و پدرسالاری به معنای ویژه آن دانست. نسب نیز تنها از جانب پدر برده نمی‌شد، بلکه در موقعیت‌های گوناگون این موضوع به تفاوت فرق می‌کرد پسر تا حد معینی در کفالت پدر بود، اما هم‌چون که بزرگ و به سن بلوغ می‌رسید، آزادی کامل داشت و می‌توانست سُلطه پدر را نپذیرفته و به دنبال کار و زندگی برود. چنان‌که گفته شد رشته‌های خویشاوندی از جانب پدر و مادر به یک اندازه مورد

احترام و دارای ارزش بود و این روشی نوپا و تازه محسوب نمی‌شد، بلکه دارای سابقه‌ی بسیار کهن می‌بود و به همین جهت بود که میدانی وسیع و باز برای کسانی که ضعیف بودند باز می‌شد و پسران تازه سال و به بلوغ رسیده خانواده‌ها آزاد بودند تا به هر خویشاوندی از پدری و یا مادری بپیوندند. بر مبنای این اصل، هر خانواده‌ی که سخاوت، گشاده‌رویی و سیاست بهتری داشت موفق می‌شد تا کسان بیشتری را به گرد خود فراهم آورد. اصولاً سخاوت و گشاده‌دستی از صفات بارز آریاییان بود و لامت و خست را بسیار مذموم می‌داشتند، چنان‌که مهمان‌نوازی نیز از خصایل بارز کلیه آریایی‌ها بود و مهمان را بسیار عزیز و محترم می‌داشتند و چه بسا بسیار اوقات که اتفاق می‌افتاد میان میهمان و میزبان روابطی محکم‌تر از خویشاوندی به وجود آمده و این روابط چون پیوندهای خویشی به صورت توارث به نسل‌های بعدی منتقل می‌شد.

هر قبیله آریایی از لحاظ سازمان خانوادگی دارای تشکیلات و نظامی بود. به طور کلی هر قبیله تشکیل می‌شد از خانواده‌های بزرگی چند، و یک خانواده بزرگ عبارت بود از یک رئیس و بزرگ و همسرانش و کودکانش و برادران کوچک‌تر آن رئیس با زنان و فرزندان‌شان. اما برخی اوقات اتفاق می‌افتاد که یکی یا چند تن از برادران کهتر سر از اطاعت برادر بزرگ‌تر پیچیده و به خانواده‌هایی دیگر می‌پیوستند، و چنان‌که گفته شد این امری بود رایج. در چنین حالی است که وضع طبقاتی در جامعه آریایی آشکارتر قابل فهم و شناخت می‌شود، چون رؤسا و سران این خانواده‌ها بودند که طبقه اشراف و مهتران را به وجود آورده و خویشان و بستگان آنان نیز طبقه عامه را شامل می‌شدند. مطالعه‌ای در متون اوستایی، به ویژه یشتها و متون پهلوی درباره نسبت‌های خویشاوندی نزدیک میان قبایل متخاصم آریایی‌ها، به ویژه با خیون‌ها و تورانی‌ها و... به روشنی چنین امری را روشن می‌کند.

وضع مالکیت و تقسیم زمین نیز چنان بود که هر خانواده‌ی دارای قطعه‌ی زمین بود، البته بایستی توجه داشت که هر خانواده بزرگی مطابق با توضیح فوق

بردگان‌شان در آن زمین به کار اشتغال می‌ورزیدند. گروه‌های پراکنده آریایی به نسبت در سرزمین‌هایی که مستقر می‌شدند، حدودی داشتند برای رسیدن و نزدیک شدن به طبقه اشراف. مثلاً در ابتدای سکونت گروهی از آریاییان در جزیره ایرلند، حدنصاب برای اشرافیت آن بود که تا شخصی دارای بیست رأس گاو و پنج خانوار برده نمی‌شد، نمی‌توانست در زمره اشراف محسوب شود.

اما انتخاب ریسی بزرگ، از میان اشراف یا رؤسای بزرگ خانواده‌ها انجام می‌شد و هر رئیس یا سالار خانواده‌یی که قدرت و نیرو و ثروت بیشتری داشت به ریاست کل قوم برگزیده می‌شد. البته میان تشکیلات خانوادگی این رئیس با رؤسای دیگر خانواده‌ها از لحاظ کیفیت امتیاز چندانی مشهود نبود، اما از نقطه نظر کمیت تفاوتی وجود داشت، چه این خانواده از سخاوتی بیشتر، سیاسی شایسته‌تر، مهمان‌نوازی گرم‌تر و ثروت افزون‌تری برخوردار بود و به همین جهت کسانی که از خانواده‌های خود ناراضی بودند به این خانواده می‌پیوستند و آنانی که جویای کاری بودند و دست تهی مانده بودند و هم‌چنین کارگرانی بسیار در جمع این خانواده و در تحت لوای رئیس آن گرد می‌شدند. بزرگی و سخاوت این فرمانروای کل، زیردستان و کارگران و پناهندگان به او را به صورت فدائیان‌ش در می‌آورد، و چنان‌که جنگی در می‌گرفت اینان سخت در حفظ جان‌ش می‌کوشیدند و هرگاه در ضمن پیکار کشته می‌شد، بسیاری از اینان نیز خودکشی می‌کردند.

اما ریاست نهایی قبیله بدان اندازه‌یی که مسئولیت و گرفتاری داشت، عواید مالی و سودهای جنسی نداشت. رئیس بزرگ ملزم بود تا مخارج کلی سازمان ریاست را از کیسه خود بپردازد و در ضمن، خرج‌ها و هزینه‌های بسیاری دیگر نیز پیش می‌آمد که می‌بایستی از محل عواید شخصی‌اش پرداخته شود، چون به هیچ وجه منبع درآمدی خارجی که ویژه این کار باشد و از اخذ مالیات و چیزهایی از این قبیل تأمین گردد وجود نداشت. این روشی بود که در اروپای سده‌های میانه رواج داشت و حتا در این زمان نیز آثار و نشانه‌هایی از آن روش

حکومت در کشورهای چون اروپای شمالی و ممالک متحده آمریکا دیده می‌شود، چون در این جوامع، ریاست و حکومت فرصتی به‌شمار می‌رود از برای کسب آبرو و وجهه و وسیله‌ای از برای کسب مال و ثروت‌اندوختی به‌شمار نمی‌رود.

محل زندگی هر خانواده‌ای الگویی محسوب می‌شد از یک شهر که در آن روشی اشتراکی با تفاهم‌هایی متقابل برقرار بود. در مرکز بنای بزرگ، بنایی کوچک‌تر قرار داشت که مرکز اقامت رئیس و سالار خانواده و کلیه بستگان و خویشاوندانش بود که در خواب و خورانباز بودند. گرداگرد این بنای مرکزی نیز پوشیده از ساختمان‌هایی کوچک‌تر و انبارها، کارگاه‌ها، اطاقک‌ها و اصطبل‌هایی بود که بردگان وابسته به آن خانواده در آن‌جاها زیسته و به کارهایی اشتغال داشتند. تالار و یا بنای مرکزی که محل زندگی رئیس خانواده با بستگان و خویشاوندانش بود، عبارت می‌شد از تالاری بزرگ که در قسمت فوقانی آن یک شاه‌نشین و کُرسی وجود داشت که سالار خانواده با نزدیکان طبقه اول و احتمالاً میهمانانش در آن‌جا زندگی می‌کردند و بقیه افراد به تناسب در همان کف تالار می‌زیستند. به هنگام غذاخوردن علاوه بر سرنشینان شاه‌نشین، در کف تالار افراد به تناسب موقعیت و مقام به ترتیب در کنار میزهای کوتاهی با فاصله‌هایی از شاه‌نشین قرار می‌گرفتند. پس از صرف غذا و برچیده شدن سفره، در همان کف زمین تالار می‌خوابیدند، به جز رئیس و نزدیکانش که جای ویژه‌ای داشتند.

جهت تأمین روشنایی و گرما در وسط این تالارهای عمومی آتشی می‌افروختند که دودش از سوراخی که در سقف ایجاد می‌شد، به بیرون می‌رفت. هنگامی که به فتوحات پرداختند، در شهرهای مرکزی و آن‌جایی که جمعیت و مغلوبین بیشتر بودند، آریایی‌ها این خانه‌های مسکونی را به هم متصل و با استحکام بیشتری بنا می‌کردند تا وسیله‌ای دفاعی بوده باشد و به هنگام حمله‌های ناگهانی قدرت و وقتی از برای مقابله و دفاع بیابند، و این تقریباً همان وضعی است که در می‌سینه Micene واقع در یونان رواج داشته و آثار آن به وسیله باستان‌شناسان

کشف شده است؛ به عکس روشی که در شمال اروپا شایع بود و خانواده‌ها به طور منزوی زندگی کرده و در مواقع حمله و بحران جز به رشادت و پهلوانی‌های فردی اتکایی نداشتند.

زندگانی در این خانواده‌های آریایی، چون شمال اروپا محزون و خاموش نبود. اینان مردمانی بودند سخت پرجوش و خروش. حمله کردن و هر لحظه در انتظار حمله بودن از جانب قبایل و اقوامی که به گاو دزدی گذران داشتند، از برای‌شان سرگرمی‌یی بود احتمالاً نشاط‌انگیز که نیروی سلحشوری و جنگاوری را در آن‌ها زنده نگاه داشته و موجب خمودگی و افسردگی‌شان نمی‌شد. میان‌شان برپا کردن مسابقه‌ها و ورزش‌ها و شرط‌بندی و مجلس‌های می‌گساری رواج داشت و این شور و غوغا هنگامی نُضج گرفته و به منتهای خود می‌رسید که شاعران و رامشگرانی که در دوره گردی زندگی می‌کردند از راه فرار سیده و از میهمان‌نوازی خانواده‌ها برخوردار شده و موجبات هیجان و سرور مردمان را فراهم می‌کردند.

از آن چه که از حماسه‌ها و سرودها برمی‌آید، آریایی‌ها در موضع ازدواج و مسایل جنسی تساهلی داشته‌اند، هم‌چنان‌که این تساهل همراه با آزادمنشی عقلانی و منطقی‌یی تا زمان‌هایی دراز میان ایرانیان معمول و رایج بود. در موضوع ازدواج، رسوم و آیین‌های سخت و دشوارگونه‌یی نداشتند. البته این تساهل به درجه انحطاطی که در بعضی نقاط رواج داشت، تجلی نمی‌کرد. اما اینان به بکارت اهمیتی چندانی که همراه با تعصب و سختی‌های بسیار بود نمی‌دادند و هم‌چنین از لحاظی دیگر میان‌شان آزادی‌های جنسی و روابط عاشقانه پیش از ازدواج معمول نبود. به هنگام عروسی هدایایی میان دو طرف ردوبدل می‌شد، اما این هدایا هیچ‌گاه شامل جهیزیه سنگین و کابین یا مهر و امثال این‌ها نبود. برخی از این موضوع چنین نتیجه گرفته‌اند که این روش، شیوه‌یی بوده که در استحکام بنای زناشویی نقشی درخور نداشته و به موجب آن ازدواج‌ها شکننده و بی‌فرجام بوده‌اند و اغلب منجر به جدایی می‌شده است. اما در این جا بایستی به این نکته نیز

توجه داشت که زن هرچند شوهر می‌کرد و از خانواده خود به خانواده شوهرش نقل مکان می‌نمود، اما این وابستگی برای ابد و همیشگی نبود، چون زن همیشه به خانواده خودش تعلق داشت و به هنگامی که میان دو خانواده زن و شوهر نزاع، جنگ و خصومتی درمی‌گرفت، زن مجبور بود که از شوهرش بریده و به خانواده خود بپیوندد.

اساس ازدواج برای مردان مبتنی بود بر تک همسری و انتخاب یک زن، اما این قانون برای اشراف معمول و قابل اجرا نبود و آنان می‌توانستند هرچند زنی که مایل بودند انتخاب نمایند. زنان نیز خود شاید تمایل بیشتری داشتند که یکی از همسران مردی صاحب جاه و دولتمند باشند تا همسر واحد یک مرد معمولی و بی‌چیز. هم‌چنین اشراف از میان بردگان و اسیران نیز می‌توانستند زنانی برای خود به‌عنوان صیغه و مُتعه انتخاب کنند. این زنان نیز در جمع خانوادگی آن مرد زندگی کرده و هرگاه صاحب فرزندی نیز می‌شدند، فرزندان‌شان نیز در همان جمع می‌توانستند زیست کنند.*


زنان، مقام اجتماعی خود را از پدران و مادران خود به ارث می‌بردند، و به‌همین جهت چه‌بسا که اتفاق می‌افتاد مقام و تشخیص زنی از شوهرش افزون‌تر می‌شد، و رئیس خانواده‌هایی را این‌گونه زنان "شاه‌زن" تشکیل می‌دادند که با قدرت و توانایی کار مردان را به دوش می‌کشیدند. هرچند در جوامع و اقوام آریایی رسم اختیار چند شوهر برای یک زن به‌هیچ وجه معمول نبود، اما این چنین زنان اشرافی می‌توانستند با همان آزادی مردان احساسات عشقی خود را بروز دهند و همواره در محفل خود عشاق و هواخواهانی داشته باشند، بدون آن‌که این روش برای‌شان کسر شأن و تنزل مقام و بی‌احترامی می‌شود، چنان‌که

*. جهت چنین مناسبات و مقوله ازدواج و تساهل‌های جنسی و انواع ازدواج و جدایی و طلاق و ارث و صیغه‌ها و مُتعه‌ها و حقوق شرعی و عرفی آنان و مکان اجتماعی فرزندان‌شان در خانواده و اجتماع و... نگاه کنید به دوره چهار جلدی ترجمه و شرح وندیداد با توجه به فهرستی توضیحی در آغاز مجلد اول.

چنین رسمی مذت چهار الی پنج قرن در اروپا تا ایام اخیر رواج داشت.

۵. آریایی‌های هند

هجوم آریایی‌ها به هند، اقوام بومی در شبه‌قاره. فرهنگ و تمدن‌شان، چگونگی تسلط آریایی‌ها، کلمه آریا و ریشه آن، روش زندگی و سلوک، کارهایی در هند، پس از تسلط، روش ازدواج، وضع طبقاتی، از جنگ و غارت تا کشاورزی. مساوات طبقات و افراد. مالکیت و زمین، تجارت و بازرگانی. وضع حمل و نقل. اخلاق جنسی. و موقعیت زن

پیش از آنکه از دین و اخلاق آریایی‌های ایرانی سخن گوئیم، لازم  است تا از چگونگی احوال آریایی‌های هندی در آغاز ورود به هندوستان و زندگانی، اخلاق، فرهنگ و دیانت‌شان گفت‌وگو نماییم، چه این مورد کمکی است بسیار شایسته به شناخت بهتر و فرهنگ و دیانت آریایی‌های ایرانی که در ابتدا، و زمان نزدیکی مشترکاً می‌زیسته و بعد بر اثر حوادثی از هم جداگشته و هر یک در منطقه‌ی استقرار یافته و دو فرهنگ بزرگ جهانی را بنیاد نهادند.

در زمانی که آریین‌ها به هند هجوم آوردند، قدیم‌ترین مردم تاریخی هند یعنی ناگاها Nagas بر قسمت شمالی آن سرزمین تسلط داشتند. اینان مطابق با یافته‌های باستانی درهٔ سند، مارپرست بوده‌اند و هنوز بازماندگان‌شان در کوهستان‌های دورافتادهٔ هند زندگی می‌کنند.^۷ در بخش‌های جنوبی نیز مردمی سیاه‌پوست با بینی‌هایی پهن زندگی می‌کردند که آن‌ها را دراویدی dravidian می‌نامند. این‌ها ظاهراً از فرهنگ و تمدنی در زمان هجوم آریایی‌ها برخوردار بوده‌اند. مردمانی شناخته می‌شدند بیشتر تاجرپیشه که به وسیلهٔ دریا گردی تا بابل و سومر راه داشته و از ذوق هنری بهرهٔ فراوانی داشته‌اند.^۸ چنان‌که به نظر

می‌رسد، آریین‌ها پس از استقرار، تحت تأثیر این قوم قرار گرفته‌اند. غلبه آریین‌ها بر این طوایف بومی و انقیادشان از رویدادهای تاریخی است که منجر به تفوق آریایی‌ها بر دراویدی‌ها شد. البته درباره آریایی‌ها سخن گفته شد و تا آن جایی که به فهم مطلب کمک بیشتری بنماید، در این مورد به پژوهشی مختصر پرداخته می‌شود. اینان از ناحیه دریای خزر مهاجرت کردند، یعنی همان محلی که پسرعموهای ایرانی‌شان آن را *اَئِیْرِیْتَه وَئِجَه* / ایران ویج "*Airyana-Vaeja* - خانه آریایی‌ها" می‌نامیدند.^۹ آریایی‌های ایرانی و هندی در زمانی مقارن با هنگامی که کاسیان بابل را فتح کردند، آریایی‌های هندی نیز به هند داخل شدند.

لفظ آریا *Arya* در سانسکریت "نجیب" معنی می‌دهد. اماکسانی نیز کلمه آریین *Aryan* را از ریشه سانسکریتی *ri-ar* یعنی "شخم زدن" مشتق می‌دانند.^{۱۰} و مطابق با این نظریه کلمه آریین در آغاز به معنای نجیب و نجیب‌زاده نبوده، بلکه به معنی دهقان، برزگر و شخم‌زن بوده است، به هر انجام این آریایی‌ها که مردمی جنگجو، ساده و دور از ریا، زورمند و زیبا اندام بودند، به زودی بر سراسر هند دست یافتند. اما چون موقعیت تغییر یافت و دیگر محلی از برای جنگ و پیکار وجود نداشت به کشاورزی پرداختند.

قبایل‌ها و گروه‌های کوچک آریایی با جذب بومیان و سکنة اولیه کم‌کم مراکزی پرجمعیت با قدرتی مرکزی به وجود آوردند. هریک از این مراکز که به وسیله گردآمدن تجمع عده‌یی از گروه‌های پراکنده تشکیل شده بود، به وسیله پادشاهی اداره می‌شد. این پادشاه دارای اختیارات تام نبود، بلکه قوانین و تصمیمات به وسیله عده‌یی از جنگجویان وضع و اعلام می‌شد، و رهبری هر طایفه و شورایی به وسیله یک رئیس یا راجه عملی بود و چنان‌که گفتیم این رئیس اختیاراتش به وسیله شورای جنگ‌جویان محدود می‌شد. تقریباً مقرراتی را که در بندهای گذشته درباره سازمان‌های آریایی شرح دادیم، با اختلافاتی کم و بیش که حاکی از تفاوت آب و هوا، موقعیت طبیعی، نژادی و دیگر عوامل است، در

هندوستان به وسیله آریایی‌ها شایع می‌بینیم.

این آریاها چون دیگر اقوام در مورد ازدواج، قوانینی داشتند و این قوانین مربوط بود به دو طریقه ازدواج خانوادگی و خودی Endogamy و ازدواج بیرون از خانواده Exogamy. اینان نه می‌توانستند با خارج از نژاد خود ازدواج کنند و نه موظف بودند با خویشان طبقه اول زناشویی نمایند. هم‌چون ملل و اقوام غالب دیگر با نظری حقارت‌آمیز به رعایا نگرسته و آنان را از خود پست‌تر می‌شمردند. اما چون عده و نفرات‌شان در برابر سکنه بومی اندک بود، به وضع مقررات و قوانینی پرداختند تا در سکنه بومی پس از اندک زمانی تحلیل نرفته و مستهلک نشوند و همین مقررات است که سخت بر پایه تقسیم‌بندی نژادی و بعد طبقاتی قرار داشته و در آینده موجب بسیاری از ناراحتی‌ها در آداب مذهبی و اجتماعی می‌شود.

این هندی‌های آریایی، زندگی‌شان به‌طور کلی در آغاز به‌وسیله جنگ و غارتگری، و از آن پس از راه گله‌داری و سپس کشاورزی می‌گذشت، آن چنان‌که پسرعموهاشان در ایران زمین سلوک و معاش می‌نمودند. در آغاز گاو چنان جنبه مذهبی و سواس‌گونه‌یی را میان‌شان نداشت که تابو Tabou شمرده شود، چون هرگاه مایل بودند در صورت لزوم آن حیوان را چون دیگر چارپایان ذبح کرده و از گوشتش استفاده می‌کرده‌اند و حتا از این گوشت سهم کاهنان و خدایان نیز محفوظ بوده است.^{۱۱} کاشت جو را می‌دانستند، اما چنان‌که برمی‌آید از برنج آگاهی نداشتند و در زمان‌های بعدتری از آن اطلاع یافته‌اند. تقسیم زمین جهت کشت در هر اجتماعی میان خانواده‌ها معمول بود. فروش و یا مبادله زمین رواجی نداشت، به‌ویژه فروش زمین برای بیگانگان به کلی ممنوع بود. انتقال زمین تنها از راه ارث، آن هم به فرد ذکور خانواده انجام می‌شد. در این جامعه آریایی نوعی تساوی نسبی برقرار بود. از کار مزدوری سخت رویگردان بودند و در جامعه‌شان نه تهی‌دست وجود داشت و نه سرمایه‌دارهای بزرگ، نه منطقه‌های اشراف‌نشین در شهرها به‌نظر می‌رسید و نه بیغوله‌های کثیف و جاهای پست.^{۱۲}

در زمان‌های بعدتری که صنعت و حرف و پیشه‌ها نزدشان براساس توسعه جمعیت و شهرنشینی شایع شد، اصناف نیرومندی به وجود آمدند. هرگاه بخواهیم به تنوع این اصناف و حرف و پیشه‌ها پی ببریم، بایستی با نگاهی به فهرست اصنافی که امیر علی شیرنوی در اواخر تسلط مغولان در هرات داده است، توجه کنیم.^{۱۳}

حمل و نقل، تجارت و مسافرت به وسیله گاری‌هایی با دوچرخ که به وسیله اسب کشیده می‌شد، انجام می‌گرفت، اما تجارت‌های خارجی بیشتر به وسیله کشتی‌هایی انجام می‌شد با پاروهای بسیار که میان سالهای ۸۵۰ تا ۸۰۰ پیش از میلاد کالاهای هند را به بین‌النهرین، عربستان و مصر حمل می‌کردند و این کالاها عبارت بودند از: ادویه‌جات، انواع عطرها، منسوجات مختلف، برخی جواهرات و سنگ‌های پربها و چوب‌های آب‌نوس و چیزهایی دیگر که در سرزمین هند فراوانی داشت.

لیکن روش تجارت به وسیله وضعی که در مورد مبادله کالا وجود داشت به مراحل انحطاط رسیده بود، و حتا زن و همسر نیز به هنگام ازدواج با گاو خرید و فروش می‌شدند.^{۱۴} اما به زودی بر اثر ضرورت، سکه‌های مسین درشت و خشنی ساخته شد که آن هم به موجب برقرار نبودن روشی درست، وضع خراب پیشین را اصلاح چندانی نکرد و تنها کاری که انجام داد رواج بسیار قمار بود که در مقطعی از تاریخ آفتی شد برای جامعه.

هرچند پادشاهان هند و اروپایی چون شاهان عصر هومرهوس/هومر Homerus از غارت و چپاول احشام همسایگان خود ابایی نداشتند^{۱۵}، اما از لحاظ راستی و درستی، سادگی و وفای به عهد و پیمان بسیار برجسته و بلندپایه بودند. مورخ یونانی جنگ‌های اسکندر، شرحی درباره راستی، درستی، احترام به پیمان و قول در تجارت، عدم دزدی و راه‌زنی از هندوان آورده است که بسیار جالب می‌باشد.^{۱۶}

درباره اخلاق جنسی آن چه که از دیگه‌ود Rig-Veda برمی آید، در آن از

زنای با محارم، فحشا و روسپی‌گری و سقط جنین سخن می‌رود، و هم‌چنین نشانه‌هایی از هم‌جنس‌آمیزی Homosexualité [لواط] نیز در این کتاب باستانی می‌توان مطالعه کرد^{۱۷}، و به همین جهت است که آندره ژید Andre Gide از انتساب این عمل به آریایی‌ها، به‌ویژه ایرانیان باستان* پروایی ندارد^{۱۸}. مبنای عروسی بر خرید و فروش قرار داشت و بیشتر با ربودن و اِعمال زور این عمل انجام می‌شد. البته همیشه عروس دزدی و زن‌ربایی از برای همسری امری رایج نبود، بلکه برخی اوقات به‌وسیله رضایت طرفین نیز این مهم انجام می‌شد، اما روش مستحسن و پسندیده‌یی محسوب نمی‌شد و زنان این روش را موجب سرافکندگی خود دانسته و ترجیح می‌دادند تا به‌وسیله اِعمال زور و قدرت تصاحب شوند^{۱۹}، و این نظری بود که فروید Freud با روش روان‌شناسی نوین‌اش Psycho-Analyse آن را مورد پژوهش قرار داد^{۲۰}.

چنان‌که به نظر می‌رسد، میان آریایی‌های هندی برخلاف آریایی‌های ایرانی، زن مقام چندانی نداشته است و بیشتر این امر معلول وضع آب و هوا و موقعیت طبیعی دو منطقه می‌باشد. روش چند همسری Polygamy چون ایرانی‌ها میان‌شان شایع بود، اما در ایران این رسم بیشتر برای اشراف معمول بود. آن چه که شگفت است روش چند شوهری Polyandry می‌باشد. در منظومه و حماسه رامایانا Ramayana از زنی به نام دروپادی Draupadi یاد می‌شود که در یک لحظه با پنج برادر ازدواج می‌کند^{۲۱}. شاید این از موارد استثنایی بوده باشد، اما به‌ندرت اتفاق نمی‌افتاده، چون این رسم تا سال ۱۸۵۹ در سیلان باقی بوده و هم‌اکنون هنوز در برخی از نقاط کوهستانی تبت رواج دارد. به‌طور کلی چنان‌که گفته شد برخلاف جامعه ایرانی، میان اینان زن ارزش و اهمیتی نداشت، چون یهودیان که رسم داشتند، خرید و فروش زن انجام می‌شد و مرد در مواقعی می‌توانست حتا دختران خود را بفروشد. لیکن اندکی نگذشت که در این قسمت تجدیدنظری

* نگاه کنید به دانشنامه ایران باستان، مدخل "وَبَّيْه" یا لواط. نیز: شاهد بازی در ادبیات فارسی، تألیف دکتر سیروس شمیس، تهران ۱۳۸۱.

به عمل آمد و زن از موقعیتی مناسب برخوردار شد که متأسفانه باز در ادوار بعدی این موفقیت از بین رفت.

۶. دیانت هندو ایرانی

دیانت ناگاکا ساکنان بومی هند. خدایان آن‌ها، پیدایش خدایان جدید، کثرت ارواح و خدایان، لزوم طبقه جادوان و ساحران، خدایان ودایی و ایزدان اوستایی، خدایان عمده ودایی، مطابقت با آیین ایرانیان، هوم و سوما، خدای سوما، اصلاحات زرتشت، آگنی خدای بزرگ آتش، ایندرا و خدایان بزرگ دیگر، خدایای بعدی، سیر تحول و تکامل مذهب در وداها، اخلاق خدایان، وارونا خدای بزرگ آسمانی، روح و جهانی دیگر، قربانی و نذور

چنان‌که در بند گذشته تذکر داده شد، آریاها هنگامی که به هند داخل شدند، دو قوم؛ دراویدی و ناگاکا Nagas در آن سرزمین تمدن و فرهنگی داشتند. روش دیانت ناگاکا که هنوز آثار آن را در گوشه و کنار هندوستان می‌توان مشاهده نمود، عبارت بود از نوعی آنیسم Animisme یا جان‌گرایی شدید. اینان ارواح بی‌شماری را پرستش می‌کردند و این ارواح در سنگ، چوب، درختان، گیاهان، جانوران، جویها و کوه‌ها و دیگر چیزها وجود داشتند. مار و افعی نماد نیروی جنسی مردان و مورد پرستش بوده و جنبه‌ی خدایی داشتند. درخت بودی Bodhi نماد و کنایه‌ی از جریانی باطنی و نشانه‌ی عظمت و قدرت پنهان درختان بود. خدایانی چون یاک‌شا Yakshas یا گاو نر ایزدی، هانومن Hanuman یا خدای اژدها، ناندی Nandi یا خدای میمون و یا خدایان گیاهی و امثال این خدایان فراوان بود. البته این‌ها خدایانی بودند که بعدها در مذهب هند قدیم کم‌کم وارد شدند. این روش وسیع خدایان و ارواح بی‌شمار، روشی سخت و عظیم را در سحر و جادو فراهم می‌آورد، چون شناخت در میان

این خیل ارواح و خدایان، شناخت عناصر نیک و خیر و سودرسان، و شر و خبیث و زشت و زیانکار، کار هرکس نبود و ساحران و جادوانی بایستی تا این مشکل و مهم را گشوده و به وسیله اوراد و عزایم و تعاویذ، ارواح شر و خدایان اهریمنی را مهار کرده تا به بندگان صدمتی نرسانند، و این چنین اموری را در کتاب آئادواو۱ Atharva-Veda یا کتاب "سحر و جادو" می‌یابیم چنان‌که در ایران کتاب شرایع مَزَدَیَسْتان به نام وندیداد نیز چنین بود.^{۲۲}

خدایان باستانی ودایی همان عناصر طبیعی بودند، عناصری که بسیاری از آنان نزد آریایی‌ها پرستش می‌شد، چون: آسمان، زمین، خورشید، آتش، آب، باد و... دیائوس یا دیوس Dyaus [معادل زئوس Zeus یونانی] همان خدای بزرگ آسمان یا خود آسمان بود و طبع بشری بنا بر اصل قیاس به خود، به زودی این عناصر طبیعی را صُوری انسانی بخشید. آسمان به صورت وارونا Varuna یا پدر، و زمین به شکل پری‌تی‌وی Prithivi یا مادر درآمد. البته از پدر و مادر یا دو عنصر مثبت و منفی، یعنی اتحاد زمین و آسمان به وسیله باران، زادگانی به وجود می‌آیند که رُستنی‌ها هستند.

خدایان ودایی، بسیاری از خدایان و ایزدان اوستایی، خدایان هیتی‌ها و میتانی را یادآور است و این امری است که عناصر بسیار کهن آریایی را با تغییر و تبدیل‌ها و کم و زیادی‌ها و افزوده شدن عناصری تازه و احتمالاً کاستی مواردی آشکار می‌سازد. خدایان عمده در آیین ودایی عبارتند از: پارجانیا Parjanya خدای باران، آگنی Agni خدای آتش، وایو Vayu خدای باد، رودرا Rudra خدای بادهای سخت و توفانی، توفان ایندرا Indra، فجر اوشاس Ushas، شیار کشت‌زار سی‌تا Sita و خورشید سوریا Surya و میترا Mithra یا ویش‌نو Vishnu.

به شکلی که بعدها خواهیم دید، بسیاری از این خدایان در آیین پیش از زرتشت و حتی زمان پیامبر و پس از آن نیز هم‌چنان باقی ماندند از سویی دیگر میان اقوام دیگر آریایی نیز این خدایان هم‌چنان مورد پرستش بوده‌اند. از مواردی دیگر که در آیین ودایی و ایرانی و در وداها Vedas و اوستا باقی مانده و ریشه‌ی بس کهن دارد، نوشیدن شیره گیاه مقدس سوما Soma / سَئومه Saoma در آیین

ودایی و هوما Haoma [هئومه - هوم] در آیین ایرانی است. البته بایستی توجه داشت که حرف "S" سانسکریت در پارسی به "H" بدل می‌شود، چون سیندو Sindhu که به هیندو Hindu و سوما Soma که به Haoma بدل شده است. در اوستا گیاه مقدس "هوم" سرگذشتی اساطیری دارد و بسیار مقدس شمرده می‌شود.^{۲۳} اما در ادوار اخیر دین زرتشتی و آیین مزدیسنی، جنبه‌ی خدایی برای آن شناخته نشده، لیکن میان آریایی‌های هندی این چنین نیست، بلکه گیاه مقدس سوما که عصاره‌اش هم برای خدایان و هم برای آدمیان مستی‌بخش و لذت‌انگیز بود، خود در آغاز خدایی به‌شمار می‌رفت. از قرائنی که در اوستا، به‌ویژه در بخش گائها ملاحظه می‌شود، زرتشت بر علیه آن چه که مستی‌بخش و برافکننده‌ی خوی شریف آدمی است، سخن گفته و به‌همین جهت این موضوع در اصلاحات زرتشت بسیار تعدیل شده است. به هر انجام در آیین آریاها، و یا گروه‌های هند و ایرانی در زمان اشتراک، سوما خدایی بوده است با سرمایه‌ی نشاط و جاودانگی که الهام‌هایی نیکو به آدمیان می‌بخشید و از لحاظ مقایسه برای شناختن بهتر، شاید او را بتوان با دیونیسوس^{۲۴} Dionisos یونانی مقایسه نمود.^{۲۵}

برای مدت زمانی بسیار آگنی Agni بزرگ‌ترین خدای ودایی بود، او خدایی محسوب می‌شد که به‌وسیله‌ی شعله مقدس و زندگی بخش‌اش، بشر را به تعالی سوق می‌داد. آتش میان تمامی اقوام آریایی مورد ستایش و احترام بوده و اساطیر، روایات و افسانه‌هایی درباره‌ی آن آمده است. این افسانه‌ها منشأ پیدایش آتش را درخلال پیرایه‌هایشان برای ما باز می‌گویند و نشان می‌دهند که نخستین کاشف آتش، جز خدای آتش، یعنی همان آتش چیزی نیست. این آتش به‌وسیله‌ی برق در آسمان به روی زمین تولید شده و موجب کامیابی‌های بسیاری از برای بشر شده است. یکی از نام‌های چندگانه‌ی برق که پسر آسوره و ارونه Asura-Varuna می‌باشد در سانسکریت آذروان Adharvan، یعنی دارنده‌ی آتش است. کم‌کم در سیر اساطیر و افسانه‌ها، بشر این نام را تشخص بخشیده و صورت انسانی به آن داده است و تاکنون در هندوستان طبقه‌یی به این نام، یعنی آذروان Adharvan وجود دارند که کارشان خدمت به آتش است، و چنین طبقه‌یی که از روحانیان می‌باشند

در ایران نیز با نام آذربان / آذربان وجود داشته که به موجب اوستا *Āθravan* نامیده می‌شوند و در یونان و روم باستان نیز چنین روحانیانی موظف وجود داشته‌اند.

اما اشتقاق‌هایی از این کلمه، به عنوان صفاتی از برای خدای آتش به نام آگنی *Agni* که بعدها تشخیص پیدا کرد، شناخته شد. در زبان سانسکریت آذری *Adri* به معنی شعله و آذریو *Adrio* به مفهوم شعله‌ور است و در ریگ‌ودا از این صفات برای آگنی بسیار مشاهده می‌شود. از این موضوع آشکار می‌شود که آذر - "آثر"^{۲۶} یکی از کهن‌ترین واژه‌هایی است که مفهوم آتش را می‌رسانیده است. ریگ‌ودا باستانی‌ترین کتاب هندوان با سرودی در ستایش آتش "آگنی" شروع می‌شود که از لحاظ لحن گفتار، وزن و روشن‌سرایش، همانندی بسیاری دارد به گائاهه کهن‌ترین قسمت اوستای ایرانیان.

پس از آگنی در ایزدکده *Panteon* هندیان آریایی، خدایان بزرگ دیگری نیز وجود داشتند، و مشهورترین‌شان ایندرا *Indra*، یعنی خداوند توفان به‌شمار می‌رفت. چون این خدا از برای هندیان آورنده باران بود حتی از خورشید نیز حیاتی‌تر و گرامی‌تر محسوب می‌شد، هم‌چنین خدای رعد نیز به‌شمار می‌رفت و جنگندگان در پیکار از برق‌های او امید و یاری می‌جستند. شاید این خداوندگاری بوده رزم‌جو و بزم‌جو، چون هم پیکارگران در پیروزی از او مدد می‌خواستند و هم بزم‌جویان عزیزش می‌داشتند، و خود او از گوشت سدهاگاو نر بزمی برپا می‌ساخت و پای‌کوبان دریاچه‌هایی از شراب می‌نوشید^{۲۷}.

در چنین هنگامی که آگنی و ایندرا از خدایان بزرگ محسوب می‌شدند، کرشنا *Krishna* دشمن سرسخت ایندرا محسوب می‌شد و شاید تنها خدای بومی در مذهب ودایی بود، و ویشنو *Vishnu* که از خدایان درجه دوم یعنی خورشیدی که زمین را در شعاع خود غرقه می‌ساخت، اهمیتی نداشتند، اما زمان آینده به‌طور کلی در سیطره آنان و متعلق به آنان بود و در دوران‌های بعدی مقام ایندرا و آگنی را از لحاظ بزرگی اشغال کردند. این تحولات در وداها به‌خوبی و روشنی منعکس است. وداها گنجینه و ذخیره عظیمی محسوب می‌شوند درباره مطالعه سیر تکاملی

و تحولات و تطورات آیین هندوان. از فروافتاده‌ترین و بدوی‌ترین روش‌های پرستش را همراه با خرافات و سحر و جادو تا برگزیده‌ترین افکار فلسفی و روش وحدت را در این کتاب‌ها مشاهده می‌نماییم. در ریگ‌ودا *Rig-Veda* خدایان را مشاهده می‌نماییم که مرده‌دند به بندگان عطایایی بکنند یا نه، به آنان اسبی ببخشایند یا گاوی، و سرانجام در این تردید به این فکر اندر می‌شوند که آیا این مؤمنی که تقاضایی کرده، آیا شیرۀ سوما Soma از برای او هدیه کرده است یا نه^{۲۸}. اما به‌زودی تحول و تکاملی در اخلاق خدایان به‌وجود می‌آید، این تکامل هم‌چنان گسترده می‌شود تا به‌صورت بزرگ و آرمان‌گرایانه ودایی؛ یعنی وارونا Varuna درمی‌آید. این خدایی است عالی‌جناب که جهان و رُخدادهای جهانی را با چشمش که خورشید آسمان است می‌نگرد. وارونا در برابر نیکی و زشتی و اعمال نیک و بد بندگان بی‌تفاوت نیست، بلکه او اعمال و کارهای نیک را پاداش و اعمال زشت را کیفر می‌دهد. خدایی است رحیم و بخشاینده که توبه و استغفار بندگان را می‌پذیرد و از همه مهم‌تر آن که مجری قانونی است به‌نام ریتا Rita که حافظ نظم و ترتیب گیجانی است. این قانون در ابتدا نگاه دارنده نظم ستارگان و راه‌نمای سیر و تعادل آن‌ها بود، اما بعدها به‌تدریج دچار تغییر و تحولی گشت و به‌صورت مجموعه قوانینی اخلاقی درآمد که هرکسی که نمی‌خواست به‌گمراهی و ضلالت دچار شود از آن پیروی می‌نمود. چنین قانونی که در صورت نخستین به "نظم گیجانی" و نظام اساسی جهانی تعبیر می‌شد، به‌موجب اوستا آشه Aša نامیده می‌شد که در کتیبه‌های هخامنشی به‌شکل آرته Artta ضبط شده است.

در سیر تحولی و تکامل، کم‌کم این اندیشه پدید آمد که آیا باوجود کثرت خدایان، آیا این جهان ساخته و آفریده کدام یک از آنان است؟. زمانی آگنی، زمانی ایندرا و گاهی سوما به این عنوان شناخته می‌شدند و سرانجام پراجاپتی Prajapati نیز از جمله خدایانی بود که زمانی به این عنوان شناخته شد. اما کم‌کم در اوپانیشاده‌ها *Opanishads* مسأله وحدت مطرح شد که داستانی جالب دارد^{۲۹}.

در زمان تسلط آیین ودایی، هنوز مسأله تناسخ به‌گونه‌یی که بعدها رواج یافت مفهومی نداشت، بلکه هم‌چون آریایی‌های ایرانی، جادوآنگی روح

به وسیله اعتقاداتی مبهم به بهشت و دوزخ ابراز می‌شد. این عقیده ساده و عمومی مورد پندارگرایی بود که پس از مرگ، روح یا دچار عذاب‌هایی عظیم می‌شود و یا تا ابد به خوش‌بختی و سرور اندر می‌گردد. رادهاکریشنان Radhakrishnan در این باره تحقیقات جالبی ارائه داده است، و هم‌چنین الیوت Sir Charles Eliot تأکید می‌کند که در دیانت ودایی ابتدایی با استناد به مدارک و شواهد، معبد و پرستش‌گاه و بت و بت‌خانه وجود نداشته است^{۳۰}، و این شاید از خصایص روش ساده آریایی‌ها بوده باشد در پرستش که هرودوت Herodotos نیز درباره آن تأکید می‌کند که ایرانیان نه بت داشته‌اند و نه در بت‌خانه پرستش می‌کرده‌اند^{۳۱}.

قربانی و نثار اهدای آن به خدایان، چون جمله مذاهب و آیین‌های باستانی، در آیین ودایی نیز انعکاسی دارد. از قربانی‌های انسانی شواهد اندک و تاریکی در دست است که البته نمی‌توان آن‌ها را نادیده انگاشت، اما این رسم دوام چندانی نداشته است. هم‌چون ایرانیان گاه اسب را به عنوان قربانی از برای خدایان می‌سوزانیده‌اند و در این مورد فریزر Frazer به تحقیق جالبی اقدام کرده است^{۳۲}. بری‌فولت Brifault نیز درباره آداب و رسومی درباره اسب تحقیقاتی کرده است و در حماسه رامایانا Ramayana نظایری از آن را می‌توان یافت^{۳۳} به هر حال مراسم آشومیدها Ashvamedha یا مراسم قربانی اسب از جمله مراسمی بسیار شگفت بوده است. پس از انجام مراسم ذبح، چنین تصوّر می‌شد که ملکه قبیله با اسب مقدس جفت‌گیری می‌کنند. شاید در این مراسم نشان‌های صریحی از توتمیسم Totemism و تفسیر پسیکانالی‌تیکی وجود داشته باشد که آن‌گاه می‌توان به‌علل این پندار، یعنی ذبح اسب و پندار جفت‌گیری ملکه با آن پی برد^{۳۴}. در مورد اجرای آداب قربانی به وسواسی بسیار قایل بودند، هرگاه مراسم درست، صحیح و مطابق با خواست خدایان انجام می‌شد، تقاضا و درخواست صاحب قربانی اجابت می‌شد، ورنه پاداشی وجود نداشت. در این مورد، مجریان مراسم، هم‌چون رسم معمول کاهنان و روحانیان عمل می‌کردند که هدف‌شان در غایت امر، دریافت هرچه بیشتر دست‌مزد و سهمی از گوشت قربانی و هدایا و نثارها محسوب می‌شد. درباره اجرای مراسم حقوق‌گزافی می‌گرفتند و در این مورد سخت و سمج بودند

و در مواقعی که حق‌شان کم و یا دچار تضییقاتی می‌شد، به کارهایی ناانسانی دست می‌یازیدند. برادران روحانی این موبدان هندو، در ایران به موجب شروح صریح در وندیداد نیز چنین روشی داشتند. هرگاه پس از مراسم، دستمزدی از بهترین هدایا و نثارها و گوشت قربانی به آنان داده نمی‌شد، از پیشگاه خدایان یا عناصر خیر و شر می‌خواستند تا دوباره آن بلیه برگردد. در مثل هرگاه برای تسخیر دیو و جن و پری از آنان درخواست اجرای مراسم می‌شد، پس از آنکه جن یا دیو و پری تسخیر شده و توسط موبدان از بدن‌شان خارج شده بود، در صورت راضی نکردن موبدان، دوباره آن مجریان، دیو و جن را از یکی از سوراخ‌ها یا منافذ هفت‌گانه وارد بدن طرف می‌کردند.

البته هرگاه بخواهیم از آیین این هندوان بیشتر سخن گوئیم، دیگر از مقصد خود به دور خواهیم افتاد، چون هر چه که از منشأ دیانت آریایی هندوان دور شویم، به همان نسبت مذهب این مردمان دچار تحولات و دیگرگونی‌هایی می‌شود که دیگر یا نشانی از روش قدیمشان در آن نیست و یا اشکالی انحطاط یافته و مسخ شده را در آن خواهیم یافت.

۷. دیانت و پرستش ابتدایی

فقدان مدارک و علل پراکندگی موضوع، روش طبیعت‌پرستی، عدم روش‌ها و تشریفات ویژه مذهبی، ریس خانواده در هیأت و کاربرد از یک روحانی و کاهن، پیچیده شدن آداب و تشریفات متخصصان مذهبی در هیأت خدمتکاران خانوادگی، روش پرستش ابتدایی، ایزدان نورانی، خدای آسمان، نورانیان دیگر و ازدواج‌شان، عدم ویژگی خدایان، قابلیت انطباق خدایان در جوامع دیگر، تقدیر و سرنوشت، اشرافیت و آریستوکراسی

پیش از آن‌که به شرحی درباره آیین آریایی‌ها، چه در موقع اشتراک و چه آن‌چه که بیشتر مورد نظر است، یعنی مذهب و شیوه پرستش



آریایی‌های ایرانی پیش از ظهور زرتشت پیردازیم، به مطالبی کلی‌تر دربارهٔ مذهب آریایی‌ها می‌پردازیم تا منظور را بهتر بتوانیم تعقیب کنیم. البته در این باره جای تذکر است که چون دربارهٔ آریایی‌های اولیه، به‌ویژه در مورد مذهب اطلاعات مستند و جامع و درستی در دست نیست، و بایستی این منظور را از مآخذ بسیار پراکنده‌یی که تنها در آن‌جاها اشارات مختصر و اندکی شده است، گرد آوریم، به‌همین سبب شاید پراکندگی‌یی در موضوع به‌نظر رسد که از آن‌گزیری نیست.

هرچند که روش مذهب و پرستش آریایی‌ها مبتنی بود بر بزرگ داشت و جنبهٔ خدابخشی به عناصر طبیعی، اما به‌طور کلی در مورد مراسم مذهبی و آیینی و امور طبیعی و فوق طبیعی دارای تشکیلات و روش‌های ویژه‌یی نبودند. در آغاز به معنای آخض کاهنان و روحانی وجود نداشت و رئیس خانواده مراسم مذهبی را انجام داده و به‌عنوان کاهنی کوچک بود در جامعه‌یی محدود، و این چنین رسمی در اسکاندیناویا تا آغاز ظهور مسیحیت رواج داشت. اما سرانجام با پیشرفت زمان و گرد آمدن گروه‌های کوچک و بزرگ، و پیچیدگی نسبی مراسم و معتقدات مذهبی، ایجاب شد تا متخصصانی در این مورد پیدایی یابند و به‌وجود آمدند. در ابتدا هر خانواده‌یی به اجیر کردن یکی از این متخصصان بسنده می‌کرد و این‌ها مردمانی بودند که از مقامی اجتماعی چنان‌که بعدها رایج شد برخوردار نبودند بلکه در خانواده‌ها هم‌چون یک خدمت‌کاری به‌شمار بودند که مأمور رسیدگی و مراقبت در اجرای آداب و رسوم مذهبی بود. این چنین روشی به‌موجب اسطوره‌هایی که در مورد زندگی زرتشت به زبان پهلوی برای ما باقی مانده است، قابل مطالعه می‌باشد. در این اسطوره‌ها می‌خوانیم که هرگاه خانواده‌ها نیازی به انجام مراسم آیینی، یا قربانی و مراسم نثار یا دارو و درمان و مشورت داشتند، از این‌گونه کاردان‌ها که کَر پَن / کَر پ Karapan نامیده می‌شدند، دعوت می‌کردند تا به خانهٔ آنان آمده و کارشان را انجام دهند. در این‌گونه موارد نگاه کنید به کتاب "زرتشت - بنابر متون شرقی" نیز "ترجمه و شرح وندیداد" به‌ویژه باتوجه به فهرست

توضیحی در آغاز مجلد اول.

پرستندگان در آغاز یک گروه از موجودات فوق طبیعی را به نام "ایزدان نورانی" پرستش می‌کردند. در زمان‌های اولیه این عناصر به هیچ وجه صورت و شکل مشخصی نداشتند و شاید پرتوهایی بودند بسیار محو و درهم از تأثرات درونی آدمی که به وسیله انگیزش رویدادهای خارجی ایجاد می‌شد. اما اندکی نگذشت که اندیشه خیال‌پرداز و فعال آدمی برای روشن نمودن وضع این عناصر مبهم به فعالیت پرداخت و این ایزدان نورانی به زودی به وسیله قیاس به نفس انسان‌ها، به صورت شخصیت‌هایی درآمدند انسان‌منش، با احساسات، نیازمندی‌ها و تمایلات آدمیان.

در رأس این خدایان، یک پروردگار بزرگ در آسمان قرار داشت، و شاید در آغاز میان شعبه‌هایی از آریاییان، الاهی مادر، یا زمین وجود نداشته است، و جای او را همان خداوند بزرگ و عالی‌جناب یا مظهر آسمان پر می‌کرده است. این افراد یا ایزدان نورانی به ترتیب از دو جنس مخالف؛ یعنی مذکر و مؤنث بودند و با روابط زناشویی و بارآوری به هم مرتبط می‌شدند. اما این روابط موجب آن نمی‌شد که هر زوج و زوجی به کار واحدی بپردازند، بلکه هریک از این ازواج به کارهای ویژه خود می‌پرداختند، و این انعکاسی بود از روابط عادی زناشویی میان آریایی‌ها. در میان ایزدان نورانی که از آنان یاد شد، تنها "پدر آسمان" بود که تشخص و وضع مبهمی نداشت، اما بقیه ایزدان نورانی چنان مبهم و نامشخص بودند که آریایی‌ها در هر سرزمینی که به عنوان فاتح و یا مهاجم وارد می‌شدند، خدایان بومی به راحتی در قالب این ایزدان نورانی مقامی یافته و این عناصر مبهم تشخص می‌یافتند. به همین جهت است که مشاهده می‌کنیم خدایان آریایی‌ها که به اسکاندیناویا رسیدند و هم‌چنین خدایان و ایزد بانوان یونانی که در آلمپوس جایگاه داشتند، در اساطیر یونانی دارای نظامات و تشکیلاتی بودند که قابلیت انطباق بسیاری داشت با یک خانواده آریایی، درحالی که خدایان سلتی‌ها و ایرانیان و هندوان به هیچ وجه قابل انطباق و مقایسه با خدایان اسکاندیناویایی و یونانی نیست و کاملاً صورت و شکل متفاوتی دارند.

یکی از ویژگی‌های آیین آریایی‌ها، عدم اعتقاد آنان به وجود خدایان حیوانی و جتیان و ارواح بی‌شمار بود. البته آریایی‌ها به وجود روح معتقد بودند، اما در سامان کار مردگان روشی داشتند که جسدشان را می‌سوزانیدند و به این وسیله معتقد بودند که هرگونه روابط روحی میان متوفاً و زندگان قطع شده و ارواح دیگر نمی‌توانند در کار زندگان به‌هیچ وجه دخالتی داشته باشند، و با چنین روشی به‌نظر بعید می‌رسد که نیاگان پرستی رواجی داشته باشد. البته در دوران بعدی، اعتقاد به جن و پری و ارواح و عناصر میثوی و نادیدنی فراوان میان این اقوام رسوخ یافت که زاینده و پیدا شده از شکل نخستین باورهای آنان مبنی بر "آنی میسم" یا جان‌گرایی بود.

در میان آریاییان اعتقاد به سرنوشت یا تقدیر *Determinisme-Fatalisme* وجود داشت و آن را به‌نیروی مافوق انسان و خدا نسبت می‌دادند. این سرنوشت آن چنان بود که چون روش متدینان امروزی با دعا و نذر و قربانی تغییر پیدا نمی‌کرد و حتا سحر و جادو نیز قادر نبود تا راه سرنوشت را از مرحله‌یی که بایستی پیماید، بگرداند. اما این تقدیر و سرنوشت‌گرایی آریایی به‌زودی در مناطقی که آریایی‌ها نفوذ پیدا می‌کردند به‌صورت مختلفی از واکنش‌های آدمی متجلی می‌شد. در هندوستان و شمال اروپا به‌عنوان اصلی قبول شده و مانع فعالیت و کوشش‌های قهرمانی می‌شد، اما در ایران برخلاف آن، قهرمانان می‌جنگیدند و کوشش می‌نمودند تا سرانجام با رستخیز فکری و اصلاح زرتشت، اصل اراده‌ی آدمی اعلام شد، هرچند اعتقاد به اصل محتوم جبر و تقدیر "بخت" در آیین‌های زروانی، میترایی، مزدیسناپی هم‌چنان باقی و پایدار ماند.

سادگی و بساطت زندگی و تمدن آریایی چنان بود که در تمام مناطقی که به‌وسیله آن‌ها اشغال می‌شد، در روش سکنته بومی تأثیر می‌گذاشت و این تأثیر شدت و ضعف داشت. آریایی‌ها که در آغاز قومی جنگ‌جو و پیکاری بودند، از لحاظ فنی بدعت‌هایی در ساختن جنگ‌ابزارهای مختلف اساس نهادند، اما در زمینه اجتماعی، آن‌چه که از اینان بر پهنه دشت‌ها و جلگه‌ها رواج یافت، مسئله خانواده، ازدواج و تشکیل مجامع اشرافی بود. در کار کشاورزی کسانی را به کار

در زمین‌های وسیع خود می‌گماردند و از حاصل کارشان، از دسترنج رعیتی که در املاک‌شان به کار کشیده شده و در ضمن مورد حمایت‌شان نیز بودند، زندگی اشرافی خود را سامان بخشیده و روش اریستوکراسی Aristocrasi را به وجود آوردند که تا همین اواخر در اروپا شایع بود. البته آشکار است که به دنبال چنین روشی، امور، مراسم و تشریفاتی که لازمه یک زندگی اشرافی است، چون: تربیت اسب، مهارت در اسب سواری، شه سواری، پهلوانی، شکار و آداب پرطمطراق آن، دوری گزیدن اشراف و نجیب‌زادگان از کارهای کشاورزی و دیگر پیشه‌ها و حِرَف دستی و بازرگانی، پرداختن به امور ذوقی و تفریحی، شعرگویی، بزم‌سازی، قمار و می‌گساری، محافل ادبی برپا کردن، ادبا و شعرا را گرد آوردن میان این طبقه به وجود آورده و سرانجام به انقلاب می‌کشید. این چنین روشی را در قرون میانه، در بسیاری از کشورهای اروپایی و پس از آن در آسیا رایج می‌بینیم که از نتایج تمدن آریایی‌ها بایستی محسوب‌شان داشت^{۳۵}.

۸. آیین قدیم آریایی از دیدگاه اوستا

مسأله جدایی هند و ایرانی‌ها، مبدأ مشترک آیین برهمنی و مزدیسنا، دیانت پیش از زرتشت در اوستا، چگونگی دیانت ایرانی‌ها هنگام ورود به فلات، طبیعت پرستی و زندگی چادرنشینی، خدایان نیک طبیعت، عناصر شر و بدی، عدم عبادت عناصر بدوی و نبرد با آن‌ها، خصیصه دیانت ایرانی، زئوس و اساس آیین مزدیسنا، خدای بزرگ و ایزدان، مسأله خدایان. هوم خدای شراب، مهر یا میترا، عالم نور و جهان تاریکی، اساس کلی روش مذهبی، آیین و رسوم که زرتشت اصلاح کرد

چنان‌که گذشت آریایی‌ها قبل از جدایی دارای آیین مشترکی بودند، و این اشتراک میان آریاهای هندی و آریاهای ایرانی تا این زمان هنوز



قابل انطباق و مطالعه می‌باشد. البته مسئله جدایی ایرانی‌ها و هندی‌ها هنوز چنان‌که بایستی از لحاظ زمان و تاریخ محقق نشده است. برخی تاریخ جدایی را در حدود بیست قرن پیش از میلاد می‌دانند و برخی این تاریخ را تا نصف پایین می‌آورند. به هر انجام آنان در آغاز قوم و ملت واحدی بوده‌اند با زبان، تمدن و دیانتی یکسان، اما پس از جدایی، در عقاید، مذهب، تمدن و فرهنگ‌شان کم‌کم اختلاف‌ها و تفاوت‌هایی پدید آمد، و هرگاه بر آن باشیم که در آغاز اختلافی اندک میان این دو گروه آریایی در زمان اشتراک وجود داشته است، این اختلاف در اثر جدایی به شکلی طبیعی بر اثر عواملی گوناگون شدیدتر و عمیق‌تر شده است.

به هر انجام از آغاز این جدایی آگاهی درستی به دست نیست، اما بکتیبه‌یی که در "بوغاز کوی" واقع در آسیای کوچک به دست آمده و تاریخ آن در حدود "۱۳۵۰ / ۱۴۰۰ پ - م" می‌باشد، آشکار می‌شود که جدایی هنوز رخ نداده بوده است، چه در این کتیبه، نجای میتانی که آریایی بوده‌اند، به خدایان هندی، یعنی: اندرا Andra، وارونه Varuna، ناساتی/ناسا Nāsati یا میترا Mithra سوگند یاد کرده‌اند.^{۳۶} از جایی دیگر چون تاریخ ودها Vedas، یعنی کتب مقدس هندوان میان سده‌های هشتم و سیزدهم پیش از میلاد می‌باشد، بایستی تاریخ جدایی را میان این دو قرن قرار داد، البته عقاید و نظرات بسیار دیگر نیز هست که از حوصله این نوشته خارج است.

در مورد آیین آریایی‌هایی که در هندوستان ساکن شدند پژوهشی گذشت، و اینک بایستی درباره آریایی‌هایی که به فلات ایران وارد شدند، به تحقیق پرداخته و بفهمیم که این آریاها در بدو ورود از جنبه دیانت یا باورهای دینی، دارای چه عقایدی بوده و پس از آن تا زمان زرتشت دارای چه عقایدی در زمینه مذهب شده‌اند. البته این موضوعی است در تاریخ بسیار مبهم و تاریک که بایستی از مآخذ و منابع پراکنده گردآوری شود. ادیان و معتقدات اقوامی چون: میتانی، ارمنی، والانی، آستی و مردمی دیگر در این مورد کمک‌هایی به موضوع مورد نظر

و فهم آن می‌نماید، به‌ویژه مقایسه و مطالعه در وداها و اوستا نیز در این باره راهنمایی‌های مفیدی به درک و شناخت دیانت ایرانی می‌کند. هر محقق که بخواهد درباره دیانت کهن ایرانی پیش از زرتشت مطالعه نماید، بی‌نیاز از مطالعه وداها نمی‌باشد چون بسیاری از عناصر مشترک که از معتقدات ایرانی‌ها نیز بوده است در این کتاب ضبط شده و با مقایسه با اوستا به‌خوبی این موارد روشن می‌شود. همان‌گونه که در اوستا نشانه‌های بسیاری از قومی که از چادرنشینی و زندگی‌خانه به‌دوشی به زندگی اجتماعی و شهری خوی کرده است باز می‌یابیم، در وداها نیز این چنین موردی را به‌وضوح ملاحظه می‌کنیم. البته این سرودها و معتقدات و رسوم و خدایانی که در وداها آمده، معتقدات و رسوم نیست که تازه به‌وجود آمده باشد، بلکه همان معتقدات، آداب، رسوم، فرهنگ، تمدن و خدایانی است که در حال اشتراک وجود داشته و با اندک تغییر و تعبیری پس از جدایی در اوستا و ودا مضبوط گشته است. افکار و عقایدی که در وداها گرد آمده و آن‌چه که در اوستا جمع شده، هر دو دارای منشأ واحدی بوده‌اند که پس از جدایی، یکی آیین برهمنی و وداهای هند را به‌وجود آورده و یکی مزدیسنا را ایرانی را بنیان گذاشته است.

به نظر می‌رسد ایرانیان هنگامی که به فلات آمده‌اند، حتا از برخی جهات دارای فرهنگی فرود مرتبه‌تر از هندوان بوده‌اند و شاید بتوان در زمینه همانندی با سایر اقوام هندو اروپایی، آنان را با رومی‌های باستان نزدیک دانست.^{۳۷} اما آن‌چه که از کهن‌ترین دوران آریایی از لحاظ وضع پرستش آنان در دست است، یک شیوه و روش طبیعت پرستی محض می‌باشد که شاید میان ایرانیان تاهندوان تأثیر بسیار عمیق‌تری داشته است. به‌طور کلی پرستش قوای طبیعی و نیروهای آن میان اقوامی که در حال شبانی و چادرنشینی بوده‌اند آشکار است، و این مردمان برحسب روش زندگی و برخورد بیشتر با عناصر طبیعی به مقتضای حال به این نحوه در پرستش می‌گرایند. نیروها و تظاهرات طبیعی، به‌ویژه آن‌هایی که سودمند بودند به‌زودی در هیأت خدایانی درآمده و مورد پرستش واقع می‌شدند.

البته در کنار این نیروهای سودمند، نیروهای زیان‌آور نیز هم‌دوش جریان داشته‌اند. این عناصر سودبخش عبارتند از: آسمان پاک و بزرگ در هیأت پدر، نور، خورشید، آتش، بادهای، آب‌ها، رعد و برق و سرانجام زمین که در حکم مادر بزرگ و مهربانی است، در برابر آسمان پدر. لیکن عناصر زیان‌کار و ناسودمند در برابر نیروهای اهورایی که ذکر شد کمتر بوده‌اند و این عناصر برابری هستند در قلمرو تضاد از برای عناصر سودرسان، چون خشکی و کم‌آبی، تاریکی و دیگر چیزها که در نظر مردم در اشکال اهریمنان و ارواح خبیثه جلوه می‌داشتند. آریاها هیچ‌گاه برای این عناصر زیان‌بخش و اهریمنی به دادن فدیه و قربانی و هدایا و انجام مراسم دعا و نیایش نمی‌پرداختند، و هیچ‌وقت سعی نمی‌نمودند با وسایلی رضایت خاطرشان را فراهم سازند، درحالی که برای خدایان نیکی قربانی نموده و هدایایی تقدیم داشته و به نیایش و ستایش‌شان می‌پرداخته‌اند. این یکی از مظاهر برجسته دیانت آریایی‌ها است که اصل ثنویت را به‌طور کلی برمی‌اندازد. میان بسیاری از اقوام و مردم رسم بر این جاری بود که از برای خدایان شرّ آفرین و اهریمنی به‌اهدای هدایا، قربانی، دعا و تضرّع، ستایش و نیایش می‌پرداخته‌اند تا از خشم آنان با این مراسم و هدایا جلوگیری کنند، اما آریایی‌های باستان به هیچ روی دست به این اقدام نمی‌زده‌اند، بلکه چنان‌که این رسم و عقیده در دین زرتشتی نیز وارد شد، بر آن بودند که بایستی بازشتی، پلیدی و اهریمنان جنگید و آنان را زبون و منهزم نمود. در عرصه نبرد و پیکاری که میان عناصر نیک و سودرسان طبیعت و نیروهای زیان‌بخش و اهریمنی آن برقرار است، وظیفه افراد و مردمان آن است که از نیکی پیروی کنند و با اعمال نیک خود نیروهای سودبخش را یاری دهند تا عناصر شرّ زبون و درمانده شوند. اما دوران پس از زرتشت، نوعی ثنویت محتوم و مطلق به‌موجب باورهای آیین زروانی، میتراپی و مَرَدَیَسَنایی یا زرتشتی پسین در ایران جای‌گزین گشت که در اوستای نوین، بخش یشت‌ها و متون پهلوی به‌ویژه قابل تأمل است و در باورهای زروانی / میتراپی، مراسم عبادی و ستایش و گذراندن قربانی و اهدای نذور و

نثارها برای اهریمن وارد شده است.*

این رسمی است شایسته و کُلی، و شاید از نظرگاه عمومی همین موضوع بتواند محور اصلی مذهب آریایی و زیربنای آن چه که بعدها به عنوان مَزَدَیَسْنَا Mazdayasna نامیده و مشهور شد قرار گیرد. بنویست Benveniste تحت عنوان "مذاهب قدیم ایران"^{۳۸} نوشته: ایران قدیم از آغاز دوره تاریخی دارای مذهبی واحد نبوده است. اقوام و قبایلی که شهرنشین و ده‌نشین و بعضی دیگر چادرنشین بوده‌اند، احتمالاً مذاهب مختلفی داشتند که مبنای همه آن‌ها یکی بوده است. مثلاً معتقدات سکاها که هرودوت در کتاب چهارم تاریخ خود از آن شرحی نقل کرده است، فقط شباهت بسیار دوری با مذاهب پارس‌ها دارد و مذاهب پارس‌ها نیز به نوبه خود همان معتقدات قبایل شرقی ایران نیست.

آگاهی‌های ما درباره آیین مَزَدَیَسْنَا که تدریجاً در قسمت مهمی از ایران انتشار یافت و تعلیمات آن در کتابی به نام اوستا تدوین شده، بیشتر است. این کتاب اصول آیین مَزَدَیَسْنی و عقیده زرتشت مصلح آیین ایرانی را که در معتقدات اصلی تغییری عمیق داده است، نشان می‌دهد. در این جا ما از عقاید زرتشت یا شخص او صحبت نمی‌کنیم و فقط آیین مزدیسنا را مطالعه می‌نماییم.

مَزَدَیَسْنی شکل ایرانی آیین کهنی است که روزگاری باورداشت مشترک قوم هندو ایرانی بوده است. در ریگ‌ودا *Rig. Veda* و در اوستا *Avistak* عقاید مشابهی پیدا می‌شود که بیشتر با عبارات مشابهی نیز ذکر شده‌اند. نام خدایان نیز با هم تقریباً تطبیق می‌کنند^{۳۹}. بنابراین باید گفت که این آیین از میراثی است که ایرانیان از جماعت هندو ایرانی و حتا هندو اروپایی به دست آورده و آن را تغییر داده و اصلاحاتی به مقتضای زمان و مکان در آن به عمل آورده‌اند.

آیین مزدیسنا در ابتدا بیش از یک خدا نمی‌شناخت که آهورامزدا نام داشت و شاهنشاهان ایران برتری او را بر سایر خدایان تأیید کرده‌اند. آهورامزدا

*. نگاه کنید به "تاریخ آیین دانا میزهای در شرق و غرب" نیز حکمت خسروانی مجلد اول بانوچه به فهرست توضیحی مطالب در هر دو کتاب.

همان طوری که از نام او برمی آید، سرور دانا است و این نشان می دهد که در آیینی که هنوز شدیداً طبیعت پرست بوده، مفاهیم معنوی و مجرد مقام مهمی را حایز بوده است. آهورامزدا آفریننده عالم و خداوند آسمان، جهان را خلق کرده، و خود به تنهایی بر آن حکومت می کند. وی به نور آسمانی شباهت دارد. عقل او دنیا را به وجود آورده و پرستشی که از او می کنند در حقیقت پرستش شخص او و نظم عالم "آشه / آژته / ریتا" است.

برگرد او چند خداوند کوچک وجود دارند که آن ها را ایزدان می نامند و مظهر قوای طبیعت و عناصر یعنی: آتش و آب و خورشید و ماه، آسمان و زمین و باد و غیره اند هر عنصری را به نحوی خاص پرستش می کنند و برای تعظیم آن سرودهای مخصوصی وجود دارد. مراسمی برای شان انجام می دهند از قبیل نوشیدن هوم Haoma که شیره گیاه خوش بویی است، و در کتاب ودا-سوما Soma / ستومه نام دارد، و حتا خود ماهیت خدایی دارد؛ و قربانی حیواناتی مانند گاو، اسب، شتر، گوسفند و انجام دادن مراسمی برای فراوانی.

در درجه اول مهر، "میترا" Miθra^{۴۰} را می پرستیدند که خداوند مهر و عهد و پیمان و نور و صاحب چراگاه ها و حافظ و نگهبان خستگی ناپذیر و حامی راستی و درستی است و هیچ چیز از نظر او محو نمی شود، زیرا او چشم روز و خورشید بی زوال است. همه جا حاضر است و هزار گوش و ده هزار چشم دارد. مردم بدنهاد و بدعهد را نمی بخشد و به کسانی که او را می پرستند فراوانی و نیک بختی عطا می کند. باران ها را او می فرستد، و چهار پایان و گیاهان را او می پروراند و می رویاند، در کنار او ژشنو Rašnu، و سزاشه Sraoša^{۴۱} - "سروش" مددکار او در اجرای عدالت اند، و از خطا کاران انتقام می کشند.

خدایان بزرگ دیگر عبارت اند از ورتثرغنه Vereθrayna^{۴۲A} یا بهرام که خداوند جنگ و پیروزی و حملات فاتحانه است و به صورت قوی ترین و شجاع ترین حیوانات درمی آید. خورینه Xvarenah "خوره - قَر" که مظهر ثروت و عظمت و اقبال پادشاهان است. [هوم] هتومه^{۴۲B} Hauma که خداوند شراب است.

تیشتزیته *Tištrya* که اختر و ستارهٔ باران و خداوند فراوانی است^{۴۱} و با ستارهٔ تیشتَر "*Sirius*" مشتبه می‌شود. آردوی سور. آناهیته^{۴۱} *Aredvisura Anāhita* که به یونانی *Anaitis* آنانی‌تیس نامیده می‌شد [و] در آسیای صغیر از مشهورترین ایزد بانوان محسوب می‌گشت^{۴۲}.

از نام او پاکی و بی‌آلایشی برمی‌آید؛ وی بر آب‌های رودخانه‌ها حکومت می‌کند، و دوشیزه‌ای نیرومند و زیبا و خردمند است که بعدها ایزد بانوی عشق و تولید نسل می‌گردد. به علاوه خداوندانی برای نباتات و ماه و باد پیروزمند وجود دارند، و در کنار آن‌ها به شکل فراوان و بسیاری "فَرَوَرْتی *Fravarti*" یا فَرَوَشی / *Fravaši* فَرَوَهَرها *Fravahr* هستند که مانند ارواح مردگان "مَایَس" *Mānes* در عین حال هم حامی و هم خطرناک‌اند.

در مقابل این عالم نور و فراوانی و آبادانی طبق نظریهٔ ثنوی که خاص روح ایرانی‌ها بود، یک جهانِ شرّ و تاریکی نیز وجود دارد که در آن جادیوان *Daivas* و شیاطین حکومت می‌کنند. در این عالم چیزی جز تاریکی و بدخواهی و بدبویی و خرابی نمی‌توان یافت. این عالم شرّ نیز فرمانروایی دارد که به نام اهریمن / *Angra.minuy* انگَرَمَین‌یو، یعنی مینوی زشت و زیانکار نامیده می‌شود. لشکریان او را دیوخشم به نام *Aēšma* آئِشَمَه اداره می‌کند که گرز خون‌آلوده‌ی "خَرزوی، ذرو *Xrvi.dru*" بر دست دارد و - آشَو.ویذاتو *Asto.visōātō* که مرده‌ها را هنگام مرگ تا منتقل کردن به پُل چینهوت *Činvat.peretu* "صراط" بر اثر فشار، استخوان‌هایشان را می‌شکند. در روی زمین جادوگرها و پری‌ها "پَئیریکا *Pairikā*" به او کمک می‌کنند، و تخم مرگ و گناه کاری می‌پاشند و جانوران زیانکار "خَرَفَشتَر *Xrafstra*" نیز در این کار به آن‌ها مدد می‌رسانند.

بنابراین مَرَدَیَسَنی / مزدپرستی آیینی است عملی و معنای حقیقی آن از مراسم و شعایر هم فراتر است. آموزه‌های مذهبی لحن درس‌های اخلاقی دارند، و در عین حال با افسانه‌ها و اساطیری ویژه آمیخته‌اند. تصویری که خدایان برای زندگی و سرنوشت پیشنهاد می‌کنند، این آیین را به صورت جدالی دائمی جلوه‌گر

می‌سازد و این انعکاسی از طریقه زندگی قبایل است که دائماً با هم در نزاع بودند و لازم بود که از املاک و زمین‌های خود دفاع کنند، یا برای دام‌های خود مراتع تازه به دست آورند.

ولی در آن خصوصیات هم دیده می‌شود که در تمام ادوار تاریخ ایران در عقاید مذهبی وجود داشته، مانند احساس عمیق حقایق عالم، فکر حماسی، قابلیت اتخاذ شکل در توصیفات و تجسمات و این که سرنوشت انسان با پایان یافتن زندگی مادی و استومند یا جسمانی او ختم نمی‌شود. پیروان مزدیسنی که در این دنیا خوش‌بخت هستند در دنیای دیگر نیز سعادت‌مند خواهند بود، و احیای مردگان (و رستاخیز "ریست. آ.خیز" Rist.â.xiz برخاستن جسدها و مردگان) را در روز قیامت و پس از آن در فرشتگان Fraškart خواهند دید.

اشکال ظاهری این آیین یعنی مزدیسنا زرتشتی تا اندازه‌ای شباهت به آیین ودایی دارد. اصل فهم آن پرستش آتش است، یعنی پرستش شعله‌یی که دائماً در آتش‌گاه می‌سوزد، و دائماً با تقدیم هدایای تازه نیرومند می‌شود. اگر قربانی‌های خونین و هدایای مختلف و نثارهای روحانیان را که تشریفات لازم را انجام می‌دهند و سرودهای ستایش را می‌خوانند در نظر بگیریم، شباهت به اشکال ظاهری آیین ودایی تکمیل می‌گردد. ولی در ایران به پرستش آتش بیشتر اهمیت می‌دهند و به همین علت است که برای احتراز از دفن کردن یا سوزاندن مردگان، به احترام آتش و خاک، آن‌ها را طبق تشریفات مخصوصی در معرض هوای آزاد قرار می‌دادند تا طعمه لاشه‌خواران شوند.

این آیین با عبارات مجرد بیان نشده ولی بیان آن به وسیله تصاویر جاندار در سرودهای مذهبی با لحن رزمی انجام گرفته و هنوز در مرحله قهرمانی / حماسی است و شاید بتوان عنوان بت‌پرستی را به جای قهرمانی قرار داد. در ضمن مدح خدایان، طریقه زندگی مخصوصی که غایت آمال جنگ‌جویان در رأس آن قرار گرفته ظاهر می‌شود. جنگ بین قبایل به درجه اعلای خود رسیده و طرفین صف‌آرایی می‌کنند، خداوند میترا Mithra جنگ را مانند قهرمانی هدایت می‌کند

و صفوف دشمن را می‌شکند و سرها را به هوا پرتاب می‌کند، و خانه‌ها را ویران می‌نماید. مردان در ازابه‌های جنگی سوارند و اسب‌های آن‌ها هم در جزئیات این خون‌ریزی شریک‌اند. پیکان‌ها از بالای سرها عبور می‌کنند و گرزها به حرکت درمی‌آیند.

در ایام صلح، قهرمانان، زندگی راحتی را در منازل مجلل می‌گذرانند. ثروت و دولت، خوش‌بختی آن‌ها را تأمین کرده است. گله‌های خوب و زن‌های زاینده و جواهرات و عطریات دارند، و این خوش‌بختی نشانه‌ی لطف خدایان درباره‌ی آن‌ها است و این سهم هرکسی است که فرمان‌های آهورامزدا را اطاعت کند. چنین شرح و توصیف‌هایی در یَشت هفدهم موسوم به اَرت یَشت نقل شده است. اَرت Art ایزدبانویی است که به موجب یَشت هفدهم، با نام اَشی وَنگوهی Aši.Vanguhi نامیده می‌شود. اینک فشرده‌ی این یَشت نقل می‌شود:

می‌ستاییم اَشی وَنگوهی را که زیبا اندام است و گردونه‌اش به استواری روان است، که بخشنده‌ی ثروت و برکت است و درمان‌بخش و نیرومند و بسیار هوشمند "پِرَو، وِیز pereθū-vira می‌باشد.

از مَزداست هم چنان که امشاسپندان از اویند. داننده است هم چون سوشیانت‌ها، و چون خوب ستایش شود، به ستایشگر دانایی و شناسندگی بخشد، خواه این آیین‌گزاری از سرزمین‌های دور باشد یا نزدیک، و هر که بستاید وی را، چونان است که مهر را ستوده باشد.

ای اَرت زیبا و فروغمند و درخشان و شادی‌افزا، در هر خانه‌ای که از روی راستی و نیکی ستوده شوی، بدان فرود آیی و به مردان آن خانه فرّ و شکوه‌بخشی و نیکی‌هایت را بهره‌شان سازی و آن خانه از خوشی و آسایش سرشار شود. در سرزمین‌هایی که با آیین‌گزاری و از روی نیکی ستوده شوی، مردانش با شهریاری بر خود زیست کنند با خوراک فراوان، آسایش سرشار از شکوه و ثروت و نعمت و برکت فراوان، خانه‌های زیبا و استوار و دام‌ها و ستورهای انبوه. در چنین خانه‌هایی، همسران زیبایشان با آرایش و زینت‌های گران‌بها در انتظار

شوی که چه هنگام به در آیند و از آسایش و لذت سرشار شوند. دختران‌شان نیز به نهایت زیبایی و با زینت و افزارهای گران‌بها آراسته گردند، آن چنان که هر بیننده را سرشار از لذت کنند، و توای آشی نیک حامی و نگهبان آنان هستی. اسب‌های تندتاز و تیز تک و پرهیبت‌شان، گردونه‌ها را با هیجان به حرکت در آورند و ستایشگرانِ تو بر آن گردونه‌ها، با نیزه‌های بلند و پیکان‌های بزان به دشمن حمله برند و تعقیب‌شان کنند و پیروز شوند. شترهای پرهیبت و جسورشان، با کوهان‌های بلند برهم بتازند و پیشی گیرند و بر پشت‌شان، کاروان‌هایی از کالاهای و سیم و زر حمل شود از سرزمین‌های دور که همراه با کاروانیان و خدمت‌کاران در چنین سراهایی فرود آیند. هر که را که تو یار باشی و پشتیبان، ای آشی نیک، این چنین برخوردار باشد از نعمت و برکت و نیرومندی و شکوه و آسایش.

از بند پانزدهم تا بند بیست و دوم که پایان کرده دوم "بخش" است، سخنان زرتشت خطاب به آشی و نگوهری می‌باشد:

نظر خود را معطوف به من نما و بخشایش خود را به من مرحمت نما ای آشی بزرگوار و زیبا. تو را پدر آهورامزداست و مادر سپنتا آرمئی تی. برادران تو سروش پاک و رشتوی بزرگوار و مهر دارنده دشت‌های فراخ هستند و دینای نیک مژدیسنا تو را چونان خواهری است.

آشی نیک و بزرگوار چون این سخنان را پشتود، گردونه خود را متوقف کرده و می‌گوید: کیستی که از من سخن می‌گویی؟ - ای کسی که کلامت برای من بسیار گوش نواز است.

زرتشت گفت: من هستم: شپی تامه زرتشت. نخستین کسی که نماز آشه و هیشته "آشیم و هو" را بر خواند. نخستین کسی که اهورامزدا و آمشاسپندان را ستایش کرد. کسی که به گاه زایشش، آبها روان شدند و گیاهان به خرمی نمو کردند. کسی که به گاه زایشش، آبها روان شدند و گیاهان به خرمی نمو کردند. کسی که به گاه تولدش، انگره مینو بگریخت از این زمین گسترده بسیار فراخ و

بانگ زد که همه ایزدان نتوانستند مرا برانند، اما زرتشت مرا براند. وی نماز آهونه وئیریه *Ahuna.vairya* (یتاآهو وئیریو *Yatha.Ahu.Vairyu*) را برخواند و مرا سوزانید چنانکه با فلز گداخته بسوزانند. و چنانم کرد که بهتر توانستم بگریزم از این زمین.

چون سخن زرتشت را آشی نیک بشنود، گفت: به گردونه من اندر آی، ای زرتشت درست کردار و بر آن تکیه کن. زرتشت چنین کرد (= آشی او را در حمایت بگرفت) و آشی گفت: ای زرتشت، تو نیکوکرداری و درست آفریده‌ای با پاهای خوب و بازوان بلند و پیکر درخشانده از قَر و روانی که در خود خوشبختی جاودانه دارد و این‌ها را به راستی به تو می‌گویم.

موضوع چهارم در یشت هفدهم درخواست هفت تن از شهریاران نامدار است که برای کامیابی، آشی ونگوهی را ستودند و بر درخواست‌هایشان کامیاب شدند. در هفت کرده - هر کرده‌ی شرح خواهم و کامیابی یکی از این نامداران است، چنانکه در یشت‌های دیگر همانند و مشابه آنها گذشت.

ابتدا "هوشنگ پیشدادی" در بلندی کوه هَرا، وی را ستوده و درخواست می‌کند که به همه دیوان چیره شود، و کامیاب می‌شود. دومین شهریار "جمشید" است که وی نیز در بلندی کوه هَرا، ایزدان را می‌ستاید و می‌خواهد تا برای مردمان، دام‌ها و چراگاه‌های خوب فراهم کند و بر مرگ و بیماری غلبه یابد و زندگی خوشی را برای آفریدگان آهورامزدا روی زمین به گسترد و ایزدان وی را کامیاب می‌کند. آن‌گاه "فریدون" در مملکت چهار گوشه ورنه وی را می‌ستاید تا بر "دَهاک" (ضحاک) پیروز شود و شهرناز و آرنواز *arenavāka* را از بند وی آزاد سازد، و فریدون نیز در آرزویش کامیاب می‌شود.

هوم پارسا نیز ایزدان را ستایش کرده و درخواست می‌کند که بتواند افراسیاب *frangrasyan* را دستگیر کرده و به کی خسرو تحویل دهد و این مرد پارسا نیز قرین کامیابی می‌شود. کی خسرو نیز مراسم ستایش به جای آورده و می‌خواهد تا در آرزویش که پیروزی بر افراسیاب است، برای کین خواهی آغریزٹ *ayraereθa* و سیاوش *syāvaršna* پیروز شود و ایزدان وی را نیز کامیاب می‌کند.

زرتشت در ایرانویج، کنار رود دائی تیا، آشی را می ستاید و می خواهد تا در تبلیغ هوتَه اُسا Hutaosâ، همسرکوی ویشتاسپ به آیین نیک مزدایی توفیق یابد و موفق می شود.

آخرین درخواست کننده کی گشتاسپ Kavi. Vištâspa است که وی نیز در ایرانویج، کنار رود دایی تیا ایزدبانو را ستوده و می خواهد تا بر رقیب نیرومندش، آشته اُئوز وَئْت ašta-aurvant غلبه کند و ارجاسپ تورانی را براندازد و بر عده ای دیگر از دیویسان تورانی پیروز شود، و در همه آرزوهایش چون دیگران موفق می شود. "کرده ۹-۳"

آشی وَئگوهِی گفت: از آب زوُری که برای من نیاز می شود نباید بیاشامند، نه مردانی که عقیم هستند و نه زنان هرزه ای که دشتان نمی شوند و نه کودکانی که به سن تمیز نرسیده اند و نه دخترانی که هنوز شوهر نکرده اند.

بندهای پنجاه و پنج و پنجاه و شش اشاره است به تبردهایی که میان نوزدیان و تورانیان درگیر می شود. آشی نیک می گوید من خواستم به آنان یاری دهم، اما نتوانستند از یاری من برخوردار گردند.

از بند پنجاه و هفت تا پایان یشت، ایزدبانو آشی وَئگوهِی به گِلِه و شکایت می پردازد از کسانی که اعمالی ناشایسته انجام می دهند و وی را آزرده می کنند. زبان شعر در این بخش نیز هم چنان زیبایی و لطافت خود را حفظ کرده است. این مطالب تنفر ایرانیان را از بی ترتیبی های جنسی و هرج و مرج نشان می دهد و گویای آن است که این مردم تا چه اندازه چنین شیوه ای را نکوهیده می دانستند: ایزدبانو آشی نیک گِلِه و شکایت می کند از زن بدی که فرزند نزاید. می گوید: به خانه چنین زنی داخل مشوید در بستر او نیارامید. شکایت می کند از زنی که کودکی از مردی جز شوهر خود به دنیا آوَرَد. شکایت می کند از مردانی که بدون ازدواج با دختری، وی را آبستن می کنند و می گوید: این نارواترین کاری است که مردی ظالم انجام دهد.

و سرانجام، یشت هفدهم با ستایش و درود برای ایزدبانو آشی پایان می یابد.

زرتشت در این عقاید اصلاحاتی نمود و قسمتی از آن را به صورت مفاهیم اخلاقی درآورد، ولی نتوانست در تصاویری که از ایتام بسیار قدیم، جهان و سرنوشت انسان را برای ایرانیان خلاصه می‌کرد، تغییری به وجود آورد.

۹. خدایان بزرگ: خدای آسمان

کهن‌ترین خدای آریایی، خدای آسمان پاک و بزرگ، باستانی‌ترین شکل نام آسمان، در ریگ‌ودا، تحول این نام و جوهی دیگر، اقتباس یونانیان، اساطیری درباره خدای آسمان، آریایی‌ها و خدایان گوناگون، بزرگ‌ترین خدا، خدای آفریننده، صفات معنوی، پاداش و کیفر، بزرگ‌ترین گناهان، صور طبیعی و معنوی، جنبه‌های سلطنتی، خالق بزرگ

بزرگ‌ترین و عظیم‌ترین و کهن‌ترین خدای ودایی، آسمان پاک و درخشان است، آسمانی که به عنوان پدری مهربان در میان بسیاری از اقوام، این عنوان را داشته و با زمین یا مادر مهربان ازدواج کرده و از این ازدواج آفرینش صورت هستی پذیرفته است. باستانی‌ترین شکل اسم آسمان در ریگ‌ودا *Rig-Veda* قابل ملاحظه است که به شکل دیاباوه Dyāuh آمده است. اما صورت بعدی و تغییر شکل یافته این نام، در قلمرو پرستش که شهرت دارد، همان واژه وارونه Varuna می‌باشد. اما دیاباوه نیز دست‌خوش نیستی و فراموشی نشد، بلکه به شکل دیاباوس یا آسمان دیدنی مورد کاربرد یافت. وارونه نیز لفظی بود که به همان مفهوم و معنا به زودی داخل زبان یونانی شده و در فرهنگ و اساطیر یونانی برای خود خانه‌یی جهانی یافت. به هر انجام کلمه اورانوس Ouraos در زبان یونانی از دیدگاه اساطیری خداوند آسمان است که به روایت هسیودوس Hesiodos در کتاب "ت‌اوگونی یا *Theogonia* نسب‌نامه خدایان با" گاه Gaea یا زمین که مادرش می‌باشد ازدواج کرده و حاصل این ازدواج گروهی از خدایان و موجودات

دیگر می‌باشند.^{۴۳}

البته در طی شروح و پژوهش‌هایی که تا کنون شده، به این اصل آگاهی پیدا کرده‌ایم که آریایی‌ها به خدایان گوناگونی اعتقاد داشته‌اند که جملگی آن‌ها از عناصر طبیعی بوده‌اند که بنا بر طبع بشری شکل و صفات آدمی را اخذ کرده‌اند، اما در میان این تعدّد، خدای پدر، یعنی آسمان پاک و محیط عنوان برجسته‌ی را دارا می‌باشد و بزرگ‌ترین خدایان و سرور و ارباب کلیّه موجودات است، مهتر خدایی است در برابر کهتر خدایان و هم‌چنین موجودات فانی. به همین جهت است که به دو کلمه دی‌اوه و وارونه در اغلب اوقات لفظ "Asura / آسوره" را می‌افزایند و این لفظ به معنای بزرگ، صاحب، دارنده و ارباب است که در اوستا به شکل "آهوره" با تغییر S به H صورت پذیرفته است. هم‌چنین است صفتی که اغلب با وارونه Vâruna می‌آید و این صفت Viçva-Vedas ویشوودا به معنای "همه‌دان"، آگاه و کاشف اسرار است که در اوستا و پهلوی به صورت هَروِسپَ آگاه Harvisp. Âgâh می‌باشد، چنان‌که در پازند "هَروِسپَ آگاه" از برای هَروَمَزدا "آهورامزدا" و در اسلام "عَلَامُ الْغُیُوب" از برای الله به کار می‌رود.

خدایان دیگر همگی گرد این خدای بزرگ و سرور توانا جمع‌اند و در او جای دارند و این الگویی است ساخته شده در معنویات از روی مادیات؛ یعنی قیاسی است به دستگاه طبیعت. آفتاب چشم بینا و پرهیت وارونه به‌شمار بود، و این موردی است که از برای میترا "میثرا" = Miθra = مهر نیز شناخته می‌شده است. رگه و شعله آتش به شکل تظاهر طبیعی‌اش در آسمان به شکل رعد پسر وارونه بوده است، چنان‌که در مَزْدَیَسْنای Mazdayasnâ قدیم و هم‌چنین در دوران انحطاط ساسانی آذر پسر آهورامزدا محسوب می‌شده است، - و آسمان نیل‌گون پرستاره نیز جامه شاهی وارونه به‌شمار می‌رفته است.

اما این آسمان پاک، این مظهر بزرگ طبیعت که در هیأت بزرگ‌ترین خدایان جلوه کرده بود، تنها سرپرست و یا یکی از نیروهای بزرگ طبیعت نبود، بلکه او دارای خصایل و صفات یک خدای پیشرفته و ترقی یافته در ایام بعدی نیز

محسوب می‌گشت. در قلمرو معنویات، اخلاق، پاداش و مکافات دستی داشت و جمله صفاتی را که دین متأخر سامی در وجود خدایی که بدو مباحثات می‌کرد جمع آورده بوده، در این خدا با بُعد حداقل چهل قرن وجود داشت و ملاحظه می‌کنیم که برخی اوقات بُعد زمان هیچ نقشی ندارد. وارونه، یا خدای بزرگ آسمان آفریننده و خالق بزرگ و برقرارکننده نظم جهان است. سرپیچی از قوانین او موجب انحطاط و بدبختی است، و به همین جهت است که بایستی به درگاه او پناه برده و استغفار و توبه نمود. وارونه همان‌گونه که به هنگام خود خشم می‌گیرد، رحیم و نرم دل است. دروغ نزد او از جمله گناهان نابخشودنی است گناهی بزرگ است که مردم را به تباهی و پستی می‌کشاند و از جمله نکوهیده‌هایی است که در آیین ایرانی باستان به شکل نماد و نشانی درآمد.*

۱۰. میترا / مهر

خدای کهن آریایی‌ها، مهر پیش از زرتشت، مهر در اوستا، قدیم‌ترین یادکرد از مهر، معنای کلمه میترا یا مهر، مهر در سانسکریت، مهرایزد روشنایی، میترا در ودا، پیوستگی میترا و وارونه. علت و تفسیر این اتحاد، از باب انواع دیگر گرد مهر و وارونه، مظاهر مهر، مظهر دوستی و پیمان

مهر یکی از خدایان کهن و باستانی آریایی است. از آن چه که برمی‌آید، معلوم است که در عهد قبل از زرتشت دارای مقام و اهمیتی بسیار بوده



*. میتر و وارونه Miθra. Vārūna در ریگ‌وِدا تظاهر هماهنگی دو خداوند بزرگ و قدرتمند است که در طول زمان. صفات و کارایی‌های وارونه به تدریج به میتر / میترا منتقل می‌شود. ترکیب فوق در اوستا به صورت میتر / آهور درآمد، اما در این جا اغلب صفات و کارایی‌های میتر به آهوره و پس از آن به سروش منتقل می‌شود. در این مورد نگارنده پژوهشی مستند را همراه با ترجمه سرودهای ودایی / اوستایی در کتاب تاریخ آیین دازامیز میترا، جلد اول ارائه کرده است، به فهرست توضیحی کتاب یاد شده زیر عنوان "میتر و وارونه" نگاه کنید.

است که به صورت مؤثری در اوستا راه یافته و مقامی پیدا کرده است. در یسنای چهل و ششم، بند پنجم نام این خدای قدیم آمده است، و یکی از یثت‌ها نیز به نام او شده است یعنی یثت دهم موسوم به مهریثت. اما سابقه کهن تر، این که در ودای برهمنان از وی به عنوان خدایی بزرگ یاد شده و پیش از آن در کتیبه‌یی متعلق به چهارده قرن پیش از میلاد نیز نام میترا آمده است که حکام میتانی به نام وی سوگند یاد کرده‌اند. پس سابقه و عظمت این خدای بزرگ آریایی روشن می‌شود.

از لحاظ معنای لغوی از برای مهر معانی چندی گفته‌اند که اغلب یک مفهوم کلی را می‌رساند، و آن دوستی و محبت است.^{۲۴} کسانی دیگر نیز چون بارتولومه Bartholomae^{۲۵} و یوستی Yusti^{۲۶} از ریشه میهن، خانه و سرا منظور از آن را میهمان یا مهمان دانسته‌اند و برخی نیز از لحاظ قرابت معنی آن را به وطن معنی کرده‌اند. در "فرگرد Fargard چهارم و نندیداد" به مفهوم عهد و پیمان آمده است، چنان‌که در "مهریثت" نیز به همین مفهوم عهد و پیمان تکراری دارد.

به هر انجام در زبان سانسکریت نیز به معنای دوستی و محبت است. هم‌چنان که در اوستا مهرایزد روشنایی و فروغ و نور است، در ریگ‌ودا نیز همین معنا را ارائه می‌کند. در ودا اغلب نام واروئه یا خدای بزرگ به همراه میترا ذکر می‌شود. برخی از محققان خواسته‌اند تا مقایسه و تطابقی میان میترا و آپولون Apollon یونانی که خدای نور و صنعت و پیش‌گویی است برقرار کنند، اما این مقایسه بسیار بعید به نظر می‌رسد، چنان‌که بخواهیم مقایسه‌یی میان ایشثار Ishtar ایزدبانوی عشق و شهوت بابلی و آفرودیت Aphrodite یا ونوس Venus الالهة عشق و زیبایی یونانی و رومی با آناهیتا Anahita برقرار سازیم.

هم‌چنان که "آهورامزدا" در مزدیسنا از لحاظ نزدیکی مطلق تنها یک ذات واحد محسوب می‌شوند و گاهی به صورت مقدم و مؤخر آهورا-مَزدا - و مَزدا - آهورا جلوه می‌نماید در ودا نیز این دو این چنین به هم پیوسته‌اند. در ودا و خدایان برهمنی نیز بسیار به این چنین وضعی برمی‌خوریم و میترا - وارونه Mitra-Varuna و واروئه - میترا بسیار به چشم می‌خورد. این دو خدایانی هستند متحد و متفق که به

معاضدت و کمک هم کار-بندگان و احوال طبیعت را سامان بخشیده و این توافق و پیوستگی در آنان چنان است که حتا سوار گردونه‌یی می‌شوند با دو چرخ. البته در این جا از میترا - نور و روشنایی و یا خورشید استنباط می‌شود، آسمان نورانی، آسمان و خورشید - و در پرتو این معنا است که رمز این به هم پیوستگی روشن می‌شود.

اما در این جا قابل ذکر است که از ارباب انواع دیگری نیز سخن به میان است که با این دو در ارتباط‌اند، و این پنج ایزد دیگر با میترا و وارونه هفت خدا را تشکیل می‌دهند و شاید این تنها کوششی بوده باشد. برای تکمیل عدد هفت که در نظر آریایی‌ها بسیار مقدس و خوش‌شگون بوده است.^{۴۷} در ودا از سی و سه پروردگار یاد شده است که اسامی آن‌ها کلاً به ما نرسیده است، و هم‌چنین از یک گروه هفت خدایی که شاید معادل امشاسپندان باشند نیز یاد شده است که موسوم‌اند به آدی‌تیا Aditya، یعنی پسران آدی‌تی Aditi که نام خدایی می‌باشد، اما از میان این هفت خدا، نام میترا - وارونه بسیار تکرار شده است. اما تکرار سی و سه خدا در اوستا پیداست که پیشینه بسیاری دارد، چون نام امشاسپندان و ایزدان به روی هم سی و سه می‌باشد که ذکر نام آن‌ها چون دعا و یادکردی موجب گشایش در کارها می‌شد و تکرار سه بار از این سی و سه خداوند با دو نام واسط دیگر، تشکیل صد و یک نام خداوند را در مرحله وحدت منتقل می‌کند و یادگار و بازمانده آن در تسبیح سی و سه دانه و یک صد و یک دانه.

باری هندوان و ایرانیان از زمان‌های بسیار دوری به پرستش مهر یا میترا سابقه داشته‌اند و این ایزد برای‌شان بسیار محبوب و قابل اهمیت بوده، اما چه در آیین برهمنی و چه در آیین مزدیسنی زرتشتی، مقام این خدای بزرگ در اصلاح و ساختار بعدی به مرتبه ایزد و صفتی برجسته تنزل پیدا کرده است. اما این تنزل، مقام اساسی و اصالتی حقیقی به مهر ایزد اعطا کرد و وسیله‌یی شد برای راستی، درستی، خوش‌بینی، نیک‌خویی و انسانیت. البته آیین مهر یا میترا پرستی در جهان باستان چنان عظمتی یافت که نزدیک بود آیین مسیحیت را برانداخته و

آیین عمومی نیمی بیش از جهان شود، اما این رانیز بایستی در نظر داشت که آیین مهری که از ایران به روم گسترش یافت و در نیمی از اروپا عمومیت و رواج یافت، به قدری دچار تغییر و تبدیل و دگرگونی شد که به هیچ روی قابل مقایسه با آیین مهرپرستی در میان آریاهای باستان و مزدیسنی ایرانیان نبود.^{۴۸}

۱۱. ابرهای باران‌زا

بنیاد ثنویت آریایی، ثنویت و دوگانگی در طبیعت و همه‌جا، عناصر خیر و عناصر شر، مظاهر نیروهای خیر، اثرات اهریمنان، مبارزه میان عناصر خیر و شر، تمثیل و تفسیر ضدین، صحنه نبرد، تشبیهات شاعرانه، آسمان مرتع و ابرهای گله، دیوان پلید ربایندگان گاووان

اساس ثنویت و تضادی که در طبیعت و همه چیز موجود است، ذهن آریایی‌های طبیعت‌نگر را به این موضوع اساسی جلب کرد. در طبیعت همیشه همان‌گونه که نیروهای خیر و سودرسان در کارسازی بوده‌اند، به موازات آن‌ها نیروهای اهریمنی نیز جریان داشته‌اند. خدایان مصدر اعمال، کارها، روش و شیوه‌ها و کارآمدی‌های شایسته و نیک و سودرسان بوده‌اند و اهریمنان جریان‌های ناسودمند را رهبری می‌کرده‌اند. این امور شر عبارت بوده‌اند از تاریکی، خشکی، زمستان، بیماری و امور طبیعی که خرابی و ویرانی به همراه داشته‌اند. از میان این‌ها تاریکی و خشکی بسیار زیان‌بخش بوده‌اند و آذر یا آتش و برق که پسر آسمان است عامل بسیار مؤثری بوده است از برای مبارزه و پیکار با نیروها و جریان‌های اهریمنی.

اما این مبارزه چه گونه بوده و به چه نحو و در کجا درگیر می‌شده است؟ با توجه به چگونگی موضوع، مکان مبارزه آشکار می‌شود که در جَو، در منطقه‌یی میان زمین و آسمان "تهیگی" جریان پیدا می‌کند. آن چه راکه امروز ما حوادث

طبیعی می‌نامیم و تظاهراتی را که چون رعد و برق، توفان، باران و برف، گرما و اعتدال و سرما و چیزهایی دیگر رخ می‌دهد به دیده‌ی بی‌تفاوت برگزار کرده و مشاهده می‌نماییم، در ذهن بدوی آن مردم کهن دارای مفاهیمی بوده‌اند که منجر به پیدایش افکار مذهبی و پندارها و افسانه‌ها و اساطیری برای‌شان می‌شده است. حوادث طبیعی همانند آن‌هایی که بدان‌ها اشاره شد، در نظر آنان حاکی از مبارزه‌ی بوده است میان عناصر خیر و عناصر شر. برجسته‌ترین عناصر خیر روشنایی و باران و خطرناک‌ترین عناصر شر، تاریکی و خشکی است.

در عرصه تاریکی، آفتاب، یعنی این عنصر توانا و حامی کهن روزگار بشری، مبارز تاریکی است. به همین جهت است که خورشید میان نژادها و اقوام و ملل بسیاری ستایش و پرستش شده است و افسانه‌ها، اساطیر و آیین‌های پرستش و معتقدات و تشریفات بسیار درباره آن میان مردمان، از کهن‌ترین ازمینه تا زمان حال به وجود آمده است. اما آن چه که اهمیت دارد مبارزه‌ی است که درباره جریان و یا عدم جریان آب‌های آسمانی درمی‌گیرد. در این مبارزه ابرها نقش مؤثری دارند، ابرهایی هستند باران‌زا و برخوردار از عناصر خیر و ابرهایی نیز هستند خشک که جلو باران را سد می‌کنند و حامی‌شان اهریمنان و زیانکاران‌اند.

افسانه‌ها و اساطیری که درباره این مورد آمده، لطیف‌تر، مهیج‌تر و بسیار فراوان‌تر است. ابرهایی که بر فراز زمین خشک اهریمن منشانه قرار گرفته و به زمین باران نمی‌بارند، در آسمان به وسیله رشته‌های شکافنده برق، یعنی پسر آسمان مصادف شده و در این مبارزه اغلب شکست خورده و مجبور می‌شوند تا آب در بند شده در دل خود را بر زمین فروبارند. باران و ابرهای باران‌زا برای یک قوم و مردمانی که مجبور بوده‌اند زندگی‌شان را و نیازمندیهای زندگی و معیشت‌شان را از روی طبیعت تنظیم و مرتب نمایند، اهمیت بسیار فراوانی داشته است؛ به‌ویژه سرزمینی خشک و کم باران چون ایران و به همین جهت همواره به ابرها توجه داشته و درباره آن‌ها افسانه‌هایی لطیف می‌ساخته‌اند. در نظر قومی

شبان و گله‌دار و کشاورز، مراتع سبز و خرم، و احشام پرشیر همیشه غایت و نهایت آرزو است و به همین جهت است که در نظر آنان آسمان مرتع و سبزه‌زار بزرگی است که ابرهای آن نیز هم‌چون گله‌های گاو و بارانش به‌سان شیر احشام تصوّر می‌شود. یا در موردی دیگر ابرهای سپیدگون و بارانی هم‌چون زنان و دوشیزگان زیبای آسمان‌اند که آبستن آب‌های مقدّس می‌باشند. و اغلب همسران آسوره - وارونه Asura-Varuna یا خدای بزرگ آسمان محسوب می‌شوند که برق جهنده و باران‌آور، پسرشان محسوب می‌شود.

از تشبیه شاعرانه آسمان به مرتعی خرم و محصولی فراوان که ابرهایش در تمثیل هم‌چون گله‌های گاو می‌باشد، به هنگامی که بارانی نمی‌بارد و به موجب معتقدات آریایی‌ها دیوان پلید، ابرهای باران‌زا را دزدیده و محبوس می‌کنند، در حکم گاو دزدان و یغماگران زندگی شبانان و گله‌داران و کشاورزان می‌شوند و می‌دانیم که در نظر آریایی‌های گاودار، گاو دزد تا چه حد منفور بوده است.

۱۲. اسطورهٔ تیشتر و آناه‌اوشه

افسانه‌های باران، نشان‌هایی در اساطیر و افسانه‌های ملل دیگر، در بابل - در اساطیر هندو ایرانی، افسانه‌هایی دربارهٔ ایندرا، نبرد سخت او در آسمان و جریان بارش باران، مبارزه‌ی دیگر در اساطیر هندی، چگونگی این مبارزه و پیروزی خدای باران - وجه عالی‌تر این افسانه‌ها در اساطیر ایرانی، تیشتر و آناه‌اوشه خدای باران و مبارزه با آناه‌اوشه دیو خشکی، جریان مبارزه، شکست و پیروزی تیشتر

گفته شد که اساطیری دیگر از اقوام و مللی دیگر در این باره به دست است، اما آن‌چه که لطف و کشش بسیاری دارد، مضامین اساطیر هندو ایرانی، به‌ویژه ایرانی است. در اساطیر ایرانی صلابت و شکوه حماسی و رزمی



در کنار نرمی و لطافت بزمی جریان دارد و آن‌چه که به این اساطیر شکوهی می‌بخشد، آن آمیزه‌یی است از غنای کامل شعری.

در اساطیری دیگر، به‌ویژه آن قسمت که مربوط به توفان است، توفان به‌صورت گاوی درمی‌آید و این تجسم از تصور هندو ایرانی که ابر توفان را را مظهر گاوی یا ماده‌گاوی می‌پندارد، بی‌شباهت نیست، هم‌چنین است نمایانی رب‌النوع توفان به‌شکل پرندۀیی که اساطیر ایرانی نیز از آن بیگانه نیست، چون در اساطیر ایرانی به‌موجب روایت، عقابی را می‌شناسیم که آتش ایزدی یا آذرخش را به‌زمین می‌آورد، این نیز بی‌شباهت به اسطوره‌یی بابلی نیست. در اساطیر بابلی با پرندۀیی مواجه می‌شویم به نام زو Zu که می‌کوشد تا دفترچهٔ تقدیر را از آن - لیل En-Lil - بریاید. طی نبردی که در آسمان درگیر می‌شود، "زو" توفیق یافته و به دفترچهٔ تقدیر دست می‌یابد و باز پس گرفتن آن تنها از عهدهٔ مزدوک Marduk برمی‌آید، زو نیز هم‌چون اژدهایی که گاوها را در مغاره‌ها نهان می‌سازد، در کوهستانی سخت و صعب در بیغولۀیی غیرقابل نفوذ مأمن می‌سازد. برای دست‌یابی به او از زَهَن Ramman یاری خواسته می‌شود و ره‌من که رب‌النوع تندر و صاعقه است با سلاح خود مأمن "زو" را ویران ساخته و براو چیره می‌گردد.

دامنهٔ نبرد میان خدایان و اهریمنان بسیار گسترده و از لحاظ تمثیل ارزش فراوانی دارد. اساطیر هند و ایرانی که برخوردار از ریشهٔ مشترکی می‌باشند نمونه‌های شایان توجهی را در این مورد به‌دست می‌دهند، و درواقع شاید بتوان آن‌ها را کامل‌ترین نمونهٔ تولید باران و یا اسطورهٔ ابر توفان را دانست. به‌موجب این اساطیر ایندرا Indra با جنگ‌افزار ویژهٔ خود، وجر Vajar یا صاعقه، وژتره Vartra یا انسداد و سرانجام آهی Ahi یا مار را به‌قتل می‌رساند. این نبرد در آسمان واقع می‌شود و آن‌چنان سهم‌گین و پرهیبت است که هستی را به‌سختی می‌لرزاند. ایندرا - اژدها را که به کوهستان گریخته است می‌کشد و ابرهای دریند شده را آزادی می‌بخشد و به‌مناسبت همین پیروزی است که به لقب وژتره Vartrahan، یعنی "کشندهٔ ورترا" شناخته می‌شود. در اساطیر ایرانی نیز همین آهی یا مار و اژدها که

تبدیل به آژی Aži یعنی اژدها شده است، نماد خشکی و بی‌بارانی است و وِرْتَرَنَتَه Vereθrayna یا بهرام، ایزد پیروزی است که یشت چهاردهم در ستایش و رثای اوست موسوم به بهرام یشت.

در اساطیر هندی، مبارزه‌ی دیگر این چنین سترگ و سهم‌گین به ایندُر منسوب است که درواقع بایستی آن را به تریته Trita پسر آپْتِه Aptya وابسته دانست. این قهرمان، اژدهای سه سر و شش چشم به نام ویش‌وَه‌روپَه Vishvarupa را می‌کشد و سپس گاوهایی را که در غار به وسیله او در بند بودند رهایی می‌بخشد. این اژدهای سه سر و شش چشم، به موجب اوستا، همان آژی‌دهاک یا ضحاک به معنی اژدهای زیانکار است که نماد خشکی و بی‌بارانی و از زیانکاران بزرگ است.* این غار نیز جز نماد و کنایه‌ی از ابر بیش نیست، چون به موجب روایت، تریته که جنگ‌افزارش صاعقه است به وسیله بادها یاری می‌شود. مأمن و مأوای تریته در آسمان است و درواقع همان آتش ایزدی و آذرخش فروزانی است که از آسمان بر آتش زمینی [آگنی Agni] دمیده می‌شود. در اثر فروزش‌ها و شعله‌هایی که برمی‌انگیزد هم‌چون ریخته‌گری به قالب‌گری می‌پردازد. تریته قهرمانی است که آتش را از آسمان به زمین آورده و نوشابه سُکر‌آوری را که زندگی جاودان می‌بخشد؛ یعنی سوما Suma "سُئومَه / هئُومَه" را که نیرو فزاینده ایندُر است می‌بخشاید.^{۴۹}

لیکن این اساطیر، یعنی اسطوره‌های قهرمانان و خدایان در اساطیر ایرانی، رنگ‌ها و نقش‌های دیگری را جلوه می‌دهند که حاکی از دگرگونه‌گی‌هایی در وضع تفکر، مذهب، اوضاع اجتماعی، وضع طبیعی، بینش‌های فلسفی و جریان‌های دیگری است که بر اثر جدایی و افتراق میان قومی پدید آمده که در دو نقطه متفاوت از لحاظ وضع اقلیمی و طبیعی و جغرافیایی ساکن شده‌اند. در اساطیر ایرانی ایندُر را مشاهده می‌کنیم که از گروه فرشتگان رانده شده است و

* نگاه کنید به مدخل آژی‌دهاک در دانشنامه ایران باستان.

اصولاً کمتر از او یاد می‌شود، و جز به عنوان یکی از دست یاران اهریمن از وی نشانی نمی‌یابیم. لیکن تریته عنوان و مقامی بس جالب‌تر و ارزنده یافته است. از نخستین فرشتگان مقرّبی است که برای اولین بار گیاه مقدّس هوم [هَئومه Haoma = همان سوما Suma ی هندوان] را تهیه کرد و به همین مناسبت در اساطیر از او به عنوان نخستین شفابخش، دانا و پهلوانی که مرگ و بیماری را برانداخته است یاد می‌شود ← "وندیداد، جلد چهارم - فرگرد بیستم؛ داستان تِریته نخستین پزشک".

گذشته از نبردهایی پیرامون ستیز با آژی‌دهاک در اوستا، آن چه که در بردارنده جنبه‌های اساطیری و شاعرانه زیباتری است، همانا ماجراهای نبرد و پیروزی تیشتر^{۵۰} بر آیه اوشه Apa uša دیو خشکی است و این تمثیلی کنایی است از خشکی و بی‌آبی در فلات ایران و کوشش‌های اساطیری همراه با باورهای عامّه جهت تولید باران. خشکی و کم‌آبی^{۵۱} از روزگاران باستان یکی از مشکلات و آفات ایران زمین بوده است^{۵۲}، و ایرانیان چنین می‌پنداشتند که تیشتریه [تِشتر]، ستاره قلب‌الاسد پدیدآورنده باران‌های سودمند در تابستان است، درحالی که "آیه اوشه" دیو پلیدی و خشکی، آب‌ها را زندانی ساخته و رهایی و گشایش آن‌ها جز از عهده تشر بر نمی‌آید. به همین جهت است که در یشت هشتم یعنی تیریشْت، کرده چهار و پنج چنین ستایش و نیایشی نسبت به وی از جانب پارسایان و نمازگزاران به عمل آمده است^{۵۳}:

"تشر-ستاره را یومند فرمند را می‌ستایم که نطقه آب دربردارد. آن توانای بزرگی نیرومند دور بیننده بلند پایه زبردست را... کسی را که چارپایان خرد و بزرگ، و مردمان منتظرند. چه وقت از برای ما تِشترِ رایومند فرمند طلوع خواهد کرد؟ چه وقت سرچشمه‌های آب به قوت اسبی دگر باره روان خواهد شد؟...^{۵۴}

این نیایش و مناجات مورد قبول و خشنودی تشر واقع می‌شود و هنگامی که

«جهت مراسم و آداب و نمازهایی برای بارش باران، نگاه کنید به "ادبیات سنتی مَزدَیَسَنانِ ذَرَتَشْتی".

از هدایا و قربانی‌های پارسایان و مؤمنان مسرور شده است، به شکل اسب زیبای سپیدگون، با گوش‌های زرین و زین و لگام زرنشان به دریای "فراخکرت" (در اوستا *فوروکته* Vourukaša یعنی دورکرانه، بسیار بزرگ) فرود می‌آید. لیکن در این میان آتیه‌اوشه، یعنی دیوخشکی نیز بی‌مقابله نمی‌ماند، وی نیز هم‌چون اسبی اهریمنی با یال و دمی هراس‌ناک به کنار دریای فراخکرت فرود می‌آید. پس از مدت سه شبانه‌روز، دیوخشکی و فرشته باران به نبردی سهم‌گین می‌پردازند، نبردی که به شکست ایزد باران و پیروزی دیوخشکی می‌انجامد و یشت‌هزارگام از دریا عقب می‌نشیند. آن‌گاه است که در ماتم و ناله، ایزد را یومندِ فرهمند چنین به درگاه آهورامزدا می‌خروشد:

"ای وای بر من ای اهورامزدا، بدا به حال شما ای آب‌ها و گیاه‌ها، محنت به تو ای مَزْدَیَسْنَا، اکنون مرا مردم در نمازی که از من نام‌برده می‌شود نمی‌ستایند... اگر مردم در نماز از من نام‌برده مرا بستانند، من نیروی ده اسب، نیروی ده شتر، نیروی ده گاو- نیروی ده رود آب قابل کشتی‌رانی خواهم یافت."^{۵۳}

خروش تشر، پارسایان و مؤمنان را برمی‌انگیزد که قربانی باشکوهی به وی تقدیم دارند، و بر اثر این چنین رویدادی فرشته را یومندِ فرهمند باری دیگر به صورت اسبی سپیدگون با گوش طلایی و زین و لگام زرنشان به دریای فراخکرت فرود می‌آید. دیوخشکی نیز به هیأتی مهیب برای مبارزه به عرصه‌گاه نبرد می‌شتابد. مبارزه‌ی دیگر با تاب و نیروی فزون‌تری درمی‌گیرد تا سرانجام در نیمروز، دیوخشکی مقهور شده و شکست یافته هزارگام واپس می‌نشیند. ایزد باران بانگ شادمانی برمی‌آورد و این ماجرا در یشت هشتم، قطعه بیست و نهم چنین آمده:

"خوشا به من ای اهورامزدا، خوشا به شما ای آب‌ها و گیاه‌ها، خوشا به دین مَزْدَیَسْنَا، خوشا به شما ممالک، آب جوی‌های شما بدون مانعی به طرف محصول با دانه‌های درشت و چراگاه با دانه‌های ریز و به سوی جهان مادی روان گردد."^{۵۴}

پس تِشتر پیروزمندانه به دریای فراخکرت فرو می‌ریزد. دریا به جنبش و تلاطم درآمده و بخارهای باران‌زا از دریا به‌سوی بلندی‌های کوه هند که در میان دریای فراخکرت قرار دارد برمی‌خیزد، ابر و مه تولید می‌کند، پخش می‌شود و هم‌چون باران و تگرگ به مزارع و کشت‌زارهای اطراف فرو می‌ریزد.^{۵۵}

۱۳. ترجمه تشریشت

اهورامزدا به سپنتمان زرتشت گفت: ستایش کن با رَؤز و آیین، ستارهٔ تِشتر را که آرامش بخشنده و ارزانی‌کنندهٔ شکوه و بزرگی است به مردان. که خان و مان خوب می‌بخشد و انوارش سیمین است و درمان‌گر است، چون بر پهنهٔ دریای فراخکرت و رود و نگوئی بتابد، آنها را پاک و مصفا می‌نماید.
"کردهٔ ۱"

تِشتر ستارهٔ رابومند و فرهمند، در بردارندهٔ آب است و از آن فراز، نگران مردمان و از نژاد آپم‌نپات apam-napāt می‌باشد. "کردهٔ ۲"

حامی دام‌ها و ستوران است و از وی است که آنها می‌بالند و گیاهان را به سبزی می‌رویند و گروه ستایش‌کنندگان‌اند که مترنم هستند این چنین: چه هنگام است که تِشتر با فز و شکوه به درآید و چه هنگام است که چشمه‌های زورمند را به سنگابه‌هایی روان کند. "کردهٔ ۳"

برای فرو باریدن، چالاک و تند، همچون تیری که از کمان آرش رها شد به‌سوی فرازنای فراخکرت روان می‌شود. به خواست اهورامزدا، باد وی را همراه است و ایزدان برایش گذرگاهی فراهم می‌کنند. "کردهٔ ۴"

ایزد تِشتر بر پَئیریکاها pāirika پیروز می‌شود. هنگامی که آنها "پئیریکا" به‌شکل سنگ‌های آسمانی راه را بر باران می‌بندند، تِشتر به‌صورت اسبی نیرومند در آسمان به‌سوی دریای فراخکرت بتازد و امواج آب را برانگیزد، و این آب را سَتَه‌وِئِسه Satavaesa به هفت کشور می‌رساند تا همهٔ زمین اهورا آفریده و مردمان

از آن بهره یابند و نعمت و برکت در سرزمین آریایی افزایش یابد. "کرده ه"
 تشر به درگاه آهورامزدا روی آورده چنین گفت: هرگاه مردمان نمازگزار من
 باشند و نیایش کنند مرا، برای شان زندگی همراه با خوشی و نعمت و برکت ارمغان
 می آورم و به هنگام لزوم در مدتی معین آب را از ابرها آزاد ساخته بیارام.
 تشر را می ستاییم و ستارگان پیرامون را. ستاره و سه ستاره ای را که به دنبال تشر
 است می ستاییم. ستاره پشوتیریه ئی نی paoiryaeni را می ستاییم. ستاره
 هفتورنگ hapto-iringa که دشمن و براندازنده جادوان و پری ها "پئیریکا"ست
 می ستاییم. ستاره و انتت vanant را می ستاییم و آن تشر دور نگرنده را.

در ده شب نخست، تشر به صورت جوانی زیبا، بلند بالا و روشن چشم و
 پانزده ساله در آسمان پدیدار شده و میان روشنی درخشان پرواز کند. درست در
 سنی که یک پاک دین گشتی košti بر میان بندد و چه کسی اکنون با آیین و رسم
 مرا نماز بگزارد و بستاید تا من به وی نعمت و برکت و خوشی و پسرانی برازنده
 بخشم.

در ده شب دوم، تشر به صورت جسمانی و ترکیب گاوی با شاخ های زرین
 در فضای درخشان به پرواز درآید که چه کسی مرا می ستاید تا وی را گله ای از
 گاو و خرد و اندیشه ارمغان کنم.

در ده شب سوم، به ترکیب اسبی سپید و خوش پیکر با زین و لگام زرینه در
 آسمان به پرواز درآید که چه کسی مرا می ستاید تا اسبان نیرومند و خوش پیکر، و
 نعمت و آسایش به وی بخشم.

آن گاه با همان ترکیب اسب سپید و خوش پیکر و زرینه لگام به دریای
 فراخکرت فرود آید؛ و از دیگر سو، دیو آه اوشه apauša به صورت و ترکیب
 یک اسب کل و گور و بدمنظر، به سیاهی و تیرگی نمایان شود و به ستیز گلاویز
 شوند به مدت سه شبانه روز و در این جنگ و ستیز، آه اوشه، بر تشر با فز و شکوه
 پیروز شده و او را شکست دهد.

در این شکست، تشر به فاصله یک هاتر Hâtar از دریای فراخکرت عقب

نشسته و بانگ غماگین بر می آورد این چنین که: آب‌ها و گیاه‌ها و دین مزدیسنا در کاستی‌اند، اکنون دیگر مردمان نمی‌ستایند مرا چونان که می‌ستایند دیگر ایزدان را. اما هرگاه نیایش و ستوده شوم چون دیگر ایزدان، نیرویی آن چنان فزون خواهم یافت چون نیروی ده اسب و ده شتر و ده گاو و ده رود رونده و توفنده که در آن کشتی رود. پس ندای اهورامزداست که: من خود می‌ستایم این ایزد با فرّ و شکوه را و چنان نیروهایی را که درخواست به او می‌بخشایم. پس تِشتر دوباره چونان اسبی سپید و خوش‌پیکر با زین و لگام زرینه به دریای فراخکرت فرود آمده و با دیو آه‌اوشه که به ترکیب یک اسب گل و گرو بدمنظر، به سیاهی و تیرگی درآمده بود در آویخت و او را سخت بشکست و یک فرسنگ از دریای فراخکرت به دور راند.

پس بانگ شادمانه تِشتر با فرّ و شکوه طنین زد که: شادمانم ای اهورامزدا، آب‌ها و گیاه‌ها شادمانند و دین مزدیسنا پیروز است و اینک فرو خواهد بارید آب‌های زندگی بخش و رودها پُر آب و کشتزارها سیراب و پُر بار خواهند شد. آن‌گاه تِشتر به ترکیب اسبی سپید بر فراز دریای فراخکرت، آن را به موج‌های پُر خروش برآورده، سینه آب بالا آید و از سوی هند، مه از کوهی که میانه دریاست همه جا را فراگیرد و باد با چالاکی، باران را به فراوانی در هفت کشور فرو ریزد. باد تند و وزنده، و فرّ (خَورَنَه xvarēnangh) و آیم‌نات این آب را به اندازه‌های درست در هفت کشور بخش می‌کنند. "کرده ۶"

چون سال به سر آید، در آغاز سال نو، با پدیدار شدن تِشتر در آسمان، این ایزد، چگونگی ترسالی و فراخ‌سالی یا خشکسالی را با چگونگی وضع خود در آسمان اعلان می‌کند... "تکرار کرده ۴"، کرده ۸-۹.

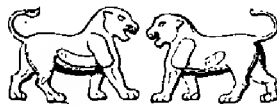
تِشتر با فرّ و شکوه را می‌ستاییم که چون به گونه باران فرو ریزد و جاری شود، همه ترس و نگرانی‌ها را بزداید و فرو شوید و درمان بخشد همه دردها را هرگاه درست و از روی آیین ستوده شود. "کرده ۱۲"

تِشتر سرور و بزرگ همه ستارگان است. نیرومند است آن چنان‌که اهریمن

به وی آسیبی نتواند رساند و اوست که نه پتیریکاها و نه جادوها و نه همه دیوها
توانند به وی پیروزی یابند. "کرده ۱۳"

تَشْتَر دارای هزار نعمت و کرامت است. به کسانی که او را از روی درستی
بستانند، از این بخشش و برکات بی مضایقه اهدا نماید. اهورافزدا به زرتشت می‌گوید
که من وی را جهت ستایش و نیایش مردم، هم‌سنگ خود بیافریدم، هر که او را
بستاند، چنان است که مرا ستوده. بیافریدم او را تا بزند و بشکند پتیریکا را و قرار
دادم او را برای ترسالی و سال فراوانی و نعمت تا از میان بردارد خشک‌سالی را.
تَشْتَر با آن نیرومندی، فرو بندد و به بند کشد پتیریکا را، آن چنان که هزار
مرد نیرومند، در بند کرده باشند یک مرد را.

هرگاه در کشورهای آریایی، با درستی و از روی راستی ستوده شود تَشْتَر
رایومند فرهمند، دشمن به این سرزمین‌ها نتواند داخل شود و سیل و بیماری‌ها در
آنجاها نفوذ نخواهند یافت. پس گفت اهورافزدا به زرتشت، در پرسش که آیین
ستایش و نیایش تَشْتَر چه گونه است؟ پاسخ داد آهورا که برای او همه مردم
سرزمین‌های آریایی، لازم است زور نثار کنند، بَرَسَم بگسترانند و گوسپندی که
یکسر یا سیاه باشد یا سپید، بریان کنند. از این فدیة و نذر نباید سهمی نه به دزدان،
نه زن بد، نه آن کسی که گناهانمی‌خواند و نه آن که بر ضد نظم و قانون است و نه
آن که بر ضد دین اهورایی زرتشتی است برسد. هرگاه این چنین شود، تَشْتَر
نعمت و برکت و درمان از آن مردم برگیرد و بیماری و یورش دشمن و خشکسالی
پدیدار گردد... "کرده ۱۶"



۱۴. هَنُومَه، گیاه مقدس

داستان دل‌نشین هوم گیاه مقدس- روش سرور انگیز آریایی‌ها در پرستش، اهمیت زندگی و کار، عدم توجه به زندگی پسین- اخلاق و کردار مذهبی، روابط صمیمی خدایان و انسان‌ها، اخلاق خدایان- فلسفه فدیّه و هدایا و قربانی، شیرۀ گیاه هوم هدیه خدایان و قهرمانان، هوم پیش از زرتشت، داستان پیدایش هوم، هوم در هیأت یک خدای برجسته، مظاهر و صفات عالی هوم، اهمیت و ارزش آریایی‌ها و پرستش آنان، کرامات هوم، توجه به زندگی مادی، حاصل و نتیجه

سَنُومَه هندوان و هوم یا هَنُومَه ایرانیان Haoma داستانی شیرین و افسانه‌یی دل‌انگیز دارد. توجه به این عنصر، یکی از وجوه زیبای آریایی‌ها را در پرستش نشان می‌دهد. در واقع می‌توان با دقت در این اسطوره به روح شاعرانه آریایی و آن مردم کهن در پرستش، و عدم عجز و درماندگی، و شهامت و عزت نفس‌شان آگاهی پیدا کرد.



البته هم‌چون تمام ملل و اقوام دیگر، آریاییان نیز برای خدایان: هدایا، نذورات و قربانی‌ها می‌داده‌اند، اما چنان‌که ذکر شد، این هدایا و پیش‌کش‌ها و قربانی‌ها جملگی از برای خدایان خیر و نیکی انجام می‌شده است و اصولاً از برای ارواح خبیث و خدایان تاریکی و پلیدان اهریمن‌زاد به هیچ وجه قربانی نکرده و هدایایی تقدیم نداشته و حتا مراسم ستایش و نیایشی هم به هر اندازه که مختصر و

کوتاه و ناچیز نیز بوده باشد انجام نمی‌داده‌اند.^{*} هم‌چنین مانند اقوام و ملل دیگر در برابر خدایان نیکی و مورد پرستش‌شان نیز افتاده و زبون نمی‌شدند، تضرع و زاری نمی‌کردند، با عجز و اصرار استدعای طلب چیزی را نمی‌نمودند، بلکه خود دست یاران و وسایلی بودند از برای کمک به خدایان که درواقع کمکی بود به خودشان. آنان بر آن عقیده بودند که عناصر نیکی و سودبخش با نیروهای اهریمنی در جنگ و ستیزند و خود را از این جریان برکنار نمی‌دانستند. در اساطیر تیوتونیک که شباهت بسیاری دارد به افسانه‌ها و اساطیر ایرانی^{۵۶}، مردمان خود را از این مبارزه برکنار می‌دانند و اصولاً معتقدند که پیروزی از آن اهریمنان است^{۵۷}، اما در اساطیر ایرانی، آریایی‌های باستان معتقد بودند که در این گیرودار و بحبوحه جنگ و ستیز، لازم است تا به خدایان و عناصر نیکی کمک و معاضدت نمایند، تا دیوان پلید زودتر برافکنده شده و پیروزی نصیب خدایان شایسته گردد، و این مبارزه و کمک چنان بود که با انجام اعمال و گفتار و کردار نیک در پیروزی خدایان و جنگ و ستیز اهریمنان دخالت نمایند.

در این جا روابطی بسیار صمیمی همراه با دوستی و مودت میان خدایان و آدمیان برقرار است. آریایی‌های ساده‌دل و طبیعت‌نگر می‌اندیشیدند که با اهدای هدایا، سُرایش نغمه‌های ستایش، سپاس‌داری‌ها و نیایش‌ها، خدایان را به هیجان درآورده و به جدال دامنه‌دارتری علیه دیوان پلید و امی‌دارندشان، در این جا هم‌چون خدایان یونانی و مردم، روابطی عمیق و انسان‌منشانه میان این مردم ساده‌اندیش و خدایان وجود دارد. هرچه این خدایان از لحاظ پالودگی و پاکی و

*. چنان‌که اشاره شد، روایاتی از مورخان رومی / یونانی درباره مراسم قربانی و عبادت برای اهریمن گزارش شده است. در کتاب پژوهشی درباره دین‌های ایرانی، نگارنده در این باره شرواحی ارائه کرده است. هم‌چنین به موجب پشت پنجم، یعنی آبان‌یشت در مورد منع چنین مراسمی و این که مژدئشنان در آن مراسم شرکت نکنند اشاراتی هست. هم‌چنین نگارنده در کتاب تاریخ آیین رازآمیز میتراپی درباره چنین مراسمی برای اهریمن ایرد، شاهزاده تاریکی پژوهشی نقل کرده که در آیین‌های زردوانی / میتراپی رواج داشته و جنبه محفوظ و پنهانی داشته است. اما در مژدئشنای زرتشتی تاکنون درباره چنین موردی، گزارش و شرحی در دست نیست.

منترهی از صفات ناشایست و خلاف اخلاق از خدایان یونانی و آن سرنشینان المپوس Olympus دورند، از لحاظ طبع شریف انسانی به خدایان یونانی شباهت دارند. قربانی‌ها و پیشکش‌های غذایی در حکم ضیافت‌هایی است که انسان‌ها از برای این خدایان گرمی تهیه می‌بینند، خدایان نیز این انسان‌های راست‌پندار را تکریم می‌کنند، از خوان رنگین‌شان خود را سیر کرده و نیرو می‌اندوزند و بر اثر این نیروی غذایی چون انسان‌ها نیرومند می‌شوند تا به خصم خود چیرگی یابند.

شیره گیاه هئومه Hauma از این چنین نیرویی سرشار و لبریز است. هوم ایرانی و سومای هندی هر دو یکی و واحد است. خدایان از شیره این گیاه نیرویی بسیار یافته و تهیج می‌شوند و به جنگ می‌پردازند و پیروز می‌شوند. مطابق با سرودهای ریگ‌وِد Rīg-Veda ایندُر Indra بسیار شایق و دوست‌دار نوشیدن شیره این گیاه سُکرآور و مستی‌بخش می‌باشد و هر بار دریاچه‌هایی لبریز از شرابی را که از این گیاه تهیه می‌شود می‌نوشد تا بتواند بجنگد و در چنین هنگامی است که هیچ نیرویی را یارای مقاومت با او نیست.

در بخش‌های مختلف اوستا از هوم سخن بسیار رفته و آنانی که در اوستا تحقیق کرده‌اند درباره‌اش توضیحات بسیاری نگاشته‌اند. یکی از یشت‌ها، یعنی "هوم یشت" ویژگی به این گیاه دارد، هم چنین در یسنای نه و ده و یازده به تفصیل از این گیاه زرین سخن رفته است.* به غیر از "هوم یشت" در یشت‌های دیگر نیز از آن یاد شده است. هم چنین بایستی اشاره شود در "گوش یشت" بند هجدهم و در "آرت یشت" بند سی و هفتم از کسی یاد شده به نام هوم پارساکه شاید بتوان او را یکی از پیغمبران پیش از زرتشت دانست^{۵۸}.

* جهت دریافت آگاهی‌های مستند و ترجمه‌های موارد اوستایی، ودایی، پهلوی درباره همه موارد یاد شده، نگاه کنید به مدخل "هوم و پراهوم" در دانشنامه ایران باستان. نیز: مجلد اول از تاریخ داذامیز آیین میتراپی. در پایان این بند، ترجمه هوم یشت، یعنی یسنای ۱۱-۹ را نگارنده از کتاب اوستا، کهن‌ترین گنجینه ایران باستان نقل کرده است. برای آگاهی از ترجمه ساده و روان همه یشت‌های مورد اشاره، به کتاب مذکور نگاه کنید.

شاید برای شناخت هوم - معرفت و آگاهی درباره درخت گئوکِرَنَه Gao-Kerena یا درخت همه تخم لازم باشد. این درخت یاری دهنده و نیرو فزاینده کلیه نباتات و گیاهان مَرُدا آفریده می باشد که در میان دریای "قراخکرت" می روید. "گئوکِرَنَه" یا شاخ گاو برای مقابله با اعمال اهریمنی، یعنی پوسیدگی، بی باروبری و از کارافتادگی پدید آمد. این درخت موجودیتی داشت از برای زندگانی نیک و پایداری جهان و جاودانگی، چون هرگاه کسی موفق می شد تا از برگ آن بخورد، به حیات جاویدان نایل می شد.^{۵۹}

اما مطابق با مندرجات "گزیده های زانت سپرم" Zāt Sparam "دیو پلید بدی و زیانکاری، برای مقابله با کار نیک یزدانی در اعماق دریای قراخکرت یک سوسمار عظیم آفرید. پس آهورامزدا نیز ده ماهی "کَر" Kara پدید آورد تا مانع تباهی ناشی از پتیارگی سوسمار شوند. این سوسمار و ماهی های "کَر" از روش تغذیه معنوی زندگی می کنند و در اعماق دریا تا پایان جهان در پیکار و نبردند.

درخت "گئوکِرَنَه" Gao Kerena را هئومه Haoma یا هوم زرین نیز می نامند و می توان این درخت را یکی از مظاهر این گیاه مقدس خواند. شکل مادی و زمینی این گیاه مقدس یا هوم زرین را اقوام هندو ایرانی بسیار مقدس داشته و در طی مراسم مذهبی از آن بسیار استفاده می برند و به نظر می رسد که پس از جدایی هندوان و ایرانیان، این مراسم در ایران نفوذ بیشتری یافته و در دین زرتشتی داخل شده و سرانجام به صورت یکی از ارکان مراسم مذهبی این دیانت درآمده است. شاید همان گونه که در آیین آریایی های هندی، سوما Soma در هیأت یکی از خدایان ظاهر می شود، در ایران نیز کم و بیش این گیاه به شکل یکی از خدایان، مورد پرستش بوده است، چون تجلیل و بزرگداشتش در اوستا، شاهد این مقام است از برای او پیش از اصلاحات دینی. در جایی از اوستا می خوانیم:

"رساندن دانش برای سخن گفتن از تو است ای [هوم] دزین. رساندن نیرو، رساندن پیروزی، رساندن دل خوشی، رساندن بهی بخشی، رساندن افزایش، رساندن بالندگی، رساندن زور برای همه تن، رساندن بزرگی و

شکوه سرتاسر درخشان، رساندن آن را هم‌چنین در میان جهانیان، به زندگی کننده به کام فرمانروای درهم شکننده بدی. شکست‌دهنده پلیدی^{۶۱}.

این گفتار هم‌چنین در بند بعدی ادامه پیدا می‌کند و این خدای عالی‌جناب که در آغاز گیاه زرینه مقدسی بوده است پناهگاه و ملجأی می‌شود از برای مردمی که از بدیها، زشتی‌ها و ناهنجاری‌های اهریمن و زیانکاران و عمله دیو پلیدی به تنگ آمده‌اند. در بند شانزدهم از یسنای نهم نیز به صفات و وظایف دیگر هوم اشاره می‌شود و این ماجرا در سه یسنای: نه، ده و یازده هم‌چنان ادامه دارد.

هوم کرامات و کردارهایی دیگر نیز دارد که به تکرار می‌آید. در بند نوزدهم، بیستم، بیست و دوم و بیست و سوم از این کرامات یاد می‌شود. یکی از این صفات برجسته هوم، سلامت بخشنده تن و دورگرداننده مرگ "دورَ‌اوشَه dura.ōsa" است، بخشاینده عمر و زندگانی طولانی‌ترین با صحت و سلامت است. هرگاه نیک در این قسمت از اوستا دقیق شویم، قَرُوشکوه این خدای پیش از اصلاحات را بهتر درمی‌یابیم، چون در ریگ‌ودان نیز این چنین‌ها از او یاد می‌شود، و هرگاه متن اوستا را با آنچه که در وِداهاست مقایسه نماییم، به ارزش و عمق ساختار اصلاحات زرتشت آگاه می‌شویم.

در این جا طنین با قَرُوشکوه خدا و مردمی است: وارسته، جاودان، فعال، اهل کار و کوشش، وابسته به زندگی کامل مادی و زمینی، سرشار از نیرو و دلاوری و راستی، مشحون از آزادی و طالب و جویای زندگی خوب، کار خوب، خوراک خوب، عمر طولانی، صحت بدن، فرزندان نیک، پهلوانی و زور بازو، نام نیک و قَر و بزرگی.

مطالعه هوم یشت، خود با روشنی نمودارِ باورها و عقاید و رفتار و کنش مردمی است که در عصر نوشته و سروده شدن هوم یشت می‌باشد. شاید با نقل قسمتی از یسنای نهم، آن را که بدون آوردن متن، فهم‌اش میسر نمی‌شود، آن شور زندگی سه هزار سال گذشته را به ما منتقل نماید:

این چهارمین بخشایش را از تو خواستارم، ای هوم مرگ‌زدا، هم‌چنان دلیرانه با خوشنودی برابر دلخواه در روی زمین پیش بروم، بدی را درهم شکنم، پیدی را شکست دهم. این پنجمین بخشایش را از تو خواستارم ای هوم مرگ‌زدا، این چنین در سرتاسر زمین پیروزمند، در جنگ شکست‌دهنده پیش روم، بدی را درهم شکنم، پیدی را شکست دهم...

هوم، زور و نیرو می‌بخشد به آن دلیران چالاک که می‌شتابند برای پیشی‌گرفتن در اسب‌دوانی. هوم به زاینده‌گان، پسر برجسته هم‌چنین فرزند نیکوکار می‌دهد. هوم به آن بزرگان خانواده‌ها که برای آموزاندن کتاب‌های دینی نشینند، فرزاندگی و بزرگی می‌بخشد.

هوم به آن دخترانی که دیرزمانی بی‌شوهر به سر می‌برند، یک درست‌کار "شوهر درست‌کار" و مهربان می‌بخشد، همین که نیک‌خردی "دختر نیک‌خردی" آرزو کند.^{۶۲}

هرگاه بر آن باشیم تا تنها درباره تجلیات، صفات و مظاهر هوم سخن گوئیم، شرح بسیار به درازا خواهد کشید، و این مورد لازم است تا به جای خود، در آیین مَزْدَیَسْنَا مورد تفصیل کامل قرار گیرد و در صفحات بعدی نیز ترجمه هوم پشت نقل شده است.


به هر انجام بعدها هوم دارای مراسمی شد که تا هم‌اکنون دوام آورده است.^{۶۳} و طی مراسم مذهبی و نثار فدی، هوم را در جعبه‌یی فراهم آورده و در محفظه آهنبینی قرار می‌دهند. آن‌گاه موبدی پنج یا شش قطعه از این گیاه را از آن محفظه طی مراسمی بیرون آورده و در ظرفی شسته و درهاونی با "وَرَا؟" Vara می‌پالاید. آن‌گاه عصاره گیاه را با نوشیدنی‌های مقدس دیگری ضمن اوراد و ادعیه‌یی مخلوط می‌کند، و البته این از مراسم متأخر است که در هر آیینی قهراً به‌وسیله روحانیان آن مذهب به‌وجود می‌آید.

به هر انجام مراسمی درباره گیاه هوم از ادوار کهن موجود بوده است. در یَسْنای نهم، ضمن بندهای اولیه آن درباره پیدایش این گیاه مطالبی آمده است.^{۶۴} نخستین نگهبانان این گیاه ویَوَنگَهَوَنَت Vivanghvant آبتین، تَشْتَر و پوروشْشَب و

پهلوانان کهن بوده‌اند. اما از لحاظ نمایاندن سابقه کهن تری لازم است در ریگ‌ودا، کتاب مقدس هندوان نیز به کاوش پرداخت. به موجب این روایات "آمرت سوما"، یعنی سوم جاودان را عقابی از آسمان به فرازنای کوهی می‌آورد. جریان این داستان بدین قرار است که عقاب تیزپر به دژ استوار آسمان راه یافته و گیاه زندگی بخش سوما را می‌رباید^{۶۵}. در اساطیر و افسانه‌های بابلی نیز نشانی از گیاه معجزه‌بخشی داریم که "گیاه زاینده‌گی" خوانده می‌شود و نگهبان‌اش شمش Shamash خداوندگار خورشید است، تفصیل افسانه‌یی درباره گیاه ولادت یا زاینده‌گی در اساطیر بابلی نیز خالی از لطف نیست. به هنگامی که همسر ائته Etana دلاور بابلی از درد و رنجی رو به هلاک است و از درد بارداری سخت به خود می‌پیچد، پهلوان بابلی دست نیاز به جانب شمش خدای عالی‌جناب مهر دراز می‌کند و تضرع و زاری می‌نماید تا آن خدا مکان گیاه ولادت را به وی بنمایاند، تا همسرش از فرط درد به هلاکت نرسد و آسایش یابد، و در این هنگام است که عقابی، پهلوان بابلی را به جایگاه گیاه ولادت راهنمایی می‌کند^{۶۶}. در این جا وجه شباهت و همانندی بسیار شیرینی میان ولادت فرزند "ائته" با داستان ولادت رستم ملاحظه می‌شود که جهت محققان مبحثی ارزنده خواهد بود.

در این جا، جهت اهمیت موضوع، نقل ترجمه هوم یشت، یعنی یسنه، هات ۱۱ - ۹ نقل می‌شود*:

۱۵. ترجمه هوم یشت، یسنای نهم

بامدادان پگاه، هوم نمایان شد بر زرتشت که در آتشکده به کار پیراستن و  آراستن آتش بود و سرود گاهان می‌سرود. زرتشت پرسید: که هستی تو ای دلیر که در سراسر این جهان مادی، این چنین درخشان و باشکوه به دیده می‌آیی با جاودانگی و بی‌مرگی؟

* به نقل از کتاب نگارنده: اوستا، کهن‌ترین گنجینه مکتوب ایران باستان، ص ۴۵۳ و بعد. تهران ۱۳۷۹.

پس گفت به زرتشت، هوم پاک مرگ‌زدای این چنین: من هوم پاک مرگ‌زدای هستم. مرا فرادست آر، ای سپنتمان و آماده ساز برای آشامیدن و ستایش کن مرا، آن چنان ستایشی که بزرگان و ناماوران پیش از من کردند. پس زرتشت هوم را درود گفت و پرسید: چه کسی برای نخستین بار تو را بفشرد جهت تهیه آشام در این جهان مادی، و چه سود و نیکی به او رسید در عوض این کار.

پس گفت هوم پاک مرگ‌زدای، این چنین: نخستین کس از میان مردم این جهان مادی، و یونگهان بود که مرا بفشرد برای تهیه آشام. در عوض، این سود و نیکی را برای انجام نیکوکاریش بُرد که برایش پسری آمد، آن که به نام جمشید است و دارنده رمه انبوه و خوب، که فروغمندترین است میان همه زاییده شدگان، که خورشید چشم است، که در زمان شهریاری خود چهارپایان و مردم را نمردنی ساخت و آب و گیاه را همیشه روان و نخشکیدنی، و خوراکی را کاهش نیافتنی. به هنگام شهریاری جم دلیر، در جایی که فرمانروایی می‌کرد، نه سرما بود نه گرما، نه پیری بود و بیماری و نه مرگ، نه رشک دیو آفریده. پدر و پسر هر یک با صورتی پانزده ساله با هم راه می‌سپردند در مدتی که جم دارنده رمه خوب شهریاری می‌کرد.

برای دومین بار، چه کسی تو را ای هوم پاک در میان مردم این جهان مادی بفشرد جهت تهیه آشام، و چه سود و نیکی به او رسید در عوض این کار. پس گفت هوم پاک مرگ‌زدای، این چنین: دوم کسی از میان مردم این جهان مادی، آئویه Aōwya "آبتین" بود که مرا بفشرد برای تهیه آشامیدنی مقدس، و در عوض این سود و نیکی را برای انجام نیکوکاریش بُرد که برایش پسری آمد، که به نام ژرتشتونه θraštaona می‌باشد، از یک خاندان دلیر.

آن که کشت آژی‌دهاک سه پوزه سه کله شش چشم را که هزار نیرنگ داشت و دیوی بسیار دروغ و بسیار زورمند بود، که ناپاک بود و زیان‌آور برای این جهان. این نیرنگ باز بسیار دروغ و زورمند را اهریمن برانگیخت جهت

تباهی و ویرانی این جهان راستی.

برای سوم بار چه کسی تو را ای هوم پاک در میان مردم این جهان مادی
بفشرد جهت تهیه آشامیدنی مقدس، و چه سود و نیکی به او رسید در عوض این
نیکوکاری.

پاسخ گفت هوم پاک مرگ‌زدای، این چنین: سوم کسی از میان مردم این
جهان مادی ثریته θrita بود از خاندان سام، آن که نیکوکارترین از این خاندان بود
و در میان مردم این جهان مادی مرا بفشرد جهت تهیه آشامیدنی مقدس، و
در عوض این سود و نیکی را برای انجام نیکوکاریش بُرد که برایش دو پسر آمد،
اورواخشسیه ūrvāxšaia و کِرساسپه kərəsāspa نخستین یک داور و یک
قانون‌گزار tkaōša "داتوراژ datō.Rāza" کسی که مراسم سوگند او داد و قانون
آهورامزدا بود، سرپرست ور و آزمایش‌های ایزدی و آن دیگری یک دلاور
بی‌باک پیچیده‌گیسوی‌گزر دار.

آن که کشت ازدهای شاخ‌دار را - که اسب‌ها و مردها را می‌بلعید، که زهری به
رنگ زرد داشت و به بلندی یک نیزه دورتر از جایی که بود روان می‌شد و جهش
می‌کرد. به روی او، ناآگاه کِرساسپ در یک آوند (ظرف، دیگ) خوراک
می‌پخت به هنگام نیمروز. پس آن آژی به تفسید و گرم شد و دم زد و به جنبش
درآمد. آنگاه ظرف فلزی که از آب جوشان بود واژگونه شد و بریخت. کِرساسپ
نریمان به هراس اندر شد و خود را واپس کشید.

برای چهارمین بار چه کسی تو را ای هوم پاک در میان مردم این جهان مادی
بفشرد جهت تهیه آشامیدنی مقدس، و چه سود و نیکی به او رسید در عوض این
نیکوکاری.

آنگاه پاسخ گفت هوم پاک مرگ‌زدای، این چنین: چهارم کس از میان مردم
این جهان مادی، پُئوروشسپ بود که مرا بفشرد و آشامیدنی مقدس تهیه کرد، و
در عوض این سود و نیکی به او رسید که تو برایش زاییده شدی، تو ای زرتشت
پاک و درست‌کار که دشمن و برضد دیوپرستی و اهوراکیش می‌باشی از خاندان

پوروشسپ، تو ای زرتشت که برای نخستین بار در ایران و بیج نماز آهونه و وثیریه را چهار بار بخواندی با رعایت درنگ و آنگاه با سرایشی بلندتر؛ که موجب شدی ای زرتشت همه آموزگاران بد و دیوان آدمی نما که آزاد به روی این زمین می‌گشتند، خود را پنهان کنند. تویی ای زرتشت نیرومندترین، دلیرترین، تندترین و چابک‌ترین و پیروزمندترین کس در میان آفریدگان که به بهترین اندیشه ممتاز می‌باشی.

آنگاه زرتشت گفت: درود و آفرین به هوم نیک آفریده شده، به هوم درست آفریده شده که درمان‌بخش است، که خوش‌اندام است، که نیک‌کردار و پیروزگر است، که زرین‌گون و نرم‌شاخه است، که فشرده‌اش برای آشامیدن نیکوترین درمان است برای تن و روان.

به رهبری و راهنمایی بر من فرود آی تا دست یابم ای زرینه هوم به‌دانش و نیرومندی و پیروزمندی، به درمان و درستی، به افزایش و برکت، به تندرستی و بزرگی و فرزاندگی تا در جهان چون شهریاری با کامیابی، بدی و پلیدی و دروغ را درهم شکنم و براندازم.

تا پیروزی یابم بر همه ستیزه‌گران و دشمنان و بدخواهان و براندازم آنان را همه از دیوان و مردم بدروش و جادوان و پریان و بی‌دادگران و گوی‌ها و گزین‌ها و برهم‌زان نظم و راستی و درندگان (گُرگان) چهارپا و سپاه بدخواهی که به دشمنی حمله‌ور است.

ای هوم پاک دورگرداننده مرگ، از تو می‌خواهم بهترین جهان و زندگی خوش و درخشانی را آن‌چنان‌که شایسته پاکان و پارسایان است. از تو می‌خواهم ای هوم دور‌دارنده مرگ، تندرستی و بهی جسم را؛ و خواستارم نیز ای هوم پاک، سلامت جان و روان را.

خواستارم بدین آرزو که با کامیابی و دلیرانه و به خواست، به روی این زمین هم‌چنان پیش‌روم و بدی و دروغ را درهم شکنم، و از آن پس کامیاب باشم به درهم شکستن پلیدی و دروغ به روی همه این پهنه زمین.

از تو خواهانم ای هوم پاک، ای دور دارنده مرگ، از گزند دزدان و راهزنان و هجوم و حمله گزرگان از پیش آگاه شویم، قبل از آن که به ما گزند برسانند، آن چنان پیش آگاهی که دیگران را نرسد.

هوم بخشاینده نیرو و زور است به آن دلیرانی که در هنگامه پیکار، اسب را به تاخت آورند. هوم به زنان زاینده‌یی که خواستار و آرزومند باشند، پسرانی نامبردار و نیکوکار می‌دهد. هوم به آن کسانی که از روی باور و ایمان برای آموزش اوستا کوشش کنند، فرزاندگی و پارسایی می‌بخشد.

هوم به دختران آرزومندی که خواهان شوهر باشند و زمانی از هنگام شوهر کردنشان گذشته باشد، هرگاه دست خواهش به درگاهش بردارند، شوهرانی درست‌کار و پیمان‌شناس بخشاید.

هوم، شهریاری کِرسانی *keresāni* را برانداخت، کسی که در روزگار شهریاریش با خود رایی به خود می‌بالید و می‌گفت از این پس آموزگاران دین برای آموزاندن آیین راستین در سرزمین من نباید بگردند و او بود که افزایش و بالندگی و راستی را باز می‌داشت.

دروود می‌گویم تو را ای هوم که با نیروی خود، شهریاری کامروا هستی. درود بر تو ای هوم که بسیار سخنان راست گفته شده می‌دانی، درود بر تو که با دانشت، از پرسش درباره سخنان راست گفته شده بی‌نیازی.

که فراز آورد برای تو مَزدا، نخستین کمر بند مینوی ساخت دین نیک مَزدا یسنی را؛ و این چنین است که همواره آماده و کمر بسته هستی در فرازین فرازهای کوه‌ها برای نگاهبانی و نگهداری کلام ایزدی.


ای هوم که بزرگ و مهتر خانه، ده، شهر و کشور هستی، که دارنده دانش می‌باشی، تو را به خود می‌خوانم و خواستارم تا برای تن نیرو و پیروزی بهره‌ام گردانی تا با کارورزی به آسایش و برکت دست یابم.

ای هوم دور بگردان از ما ستیزه‌های دشمنان را، منش و سیرت بدکاران را از ما دور گردان، و از همه کسانی که در این خان و مان و ده و شهر و کشور به گناه

آلوده‌اند، نیروی بدخواهی و کارکردشان را بگردان و اندیشه‌هاشان را پریشان ساز، آن چنان که به وسیله هیچ یک از اندام‌هاشان نتوانند به ما گزند و آسیب رسانند.

ای زرینه هوم، با جنگ ابزار برزن آژی زرد سهمیگین زهر ریز را، راهزنی بدکار ستم‌کار را، مرد پدید دروغ‌گرای را، گمراه‌کننده برهم زنی نظم‌آشایی را، زنی بدکاره جادو پیشه شهوت‌پرست را که اینان نیکی و پارسایی و راستی و آن قانون والای آشایی را برهم می‌زنند.

۱۶. هوم یشت، یسنای دهم

خواستارم که دور شوند از این خان و مان همه بدمنشان و دیویستان.  خواستار آنم که همیشه پایدار باشند در این خان و مان سروش نیک و اژت نیک؛ در این خان و مانی که اهورایی آیین‌اند و از روی راستی نماز می‌گذارند هوم درمان بخش را.

ای هوم، ای خردمند - نخست با سرود ستایش، آن هاون مقدس را می‌ستایم که شاخه‌ها "ی هوم" در آن با نیرومندی کوبیده و ساییده می‌شود. [می‌ستایم همه آن چیزهایی را که در پرورش و بالندگی و رویش یاریت می‌دهند]؛ می‌ستایم ابر را و باران را که می‌پرورند پیکر تو را به بلندی کوه‌ها، می‌ستایم آن فرازین فراز کوه‌ها و دیگر جاها را که در آن همی‌روی، می‌ستایم این زمین پهن و گسترده و دهشمنده را که تو را در خود می‌پرورد ای هوم پاک، که نامی‌ترین رویدنی‌ها هستی که دارای بوی خوش می‌باشی، که مزدایی گیاهی، که سرچشمه پاکی و راستی هستی.

اینک با این نماز و درود من بیال و نموکن در سراسر ریشه‌ها و شاخه‌ها و شکوفه‌ها، [چون همی‌دانم که] هوم بیال و افزایش یابد هرگاه بستایندش با درود و نماز، و ستایند هوم در آرزو و خواست درست پیروزمند و کامیاب خواهد شد و

شیرهٔ پروردهٔ هوم به دور خواهد راند هزاران بدی و دروغ و یدان و دیویسنان را. در هر خانه‌یی که بیماری و پلیدی پیدا شود، چون در آنجا از روی راستی ستوده و درود گردد هوم درمان‌بخش، به‌زودی نابود شود در آن خانه پلیدی و بیماری؛ و برای آن خان و مان درمان و آسایش جایگزین بشود.

هرمی، چون نوشیده شود، مستی‌ای در پی دارد که خشم و ستیزه به‌بار می‌آورد، جز مستی هوم که با شادمانیِ راستین همراه است که نوشندهٔ راستین را سبک سازد و آرامش بخشد. هرکس که گیاه هوم را با مهر و توجه، چون فرزندی پروراند، هوم به او و خانواده‌اش تندرستی و درمان بخشد.

ای هوم مرا درمان‌هایی ده که یدان‌ها آراسته هستی. ای هوم مرا پیروزی‌هایی بخش و آن چنان توانی که بر اثر آن دشمنان شکست یابند. خواستارم همی که برای تو یک دوست ستایشگر باشم از روی راستی و ایمان؛ که این بهترین است و خواستِ آهورامزدا.

خداوند به زیبایی بیافرید تو را با چابکی و توشهٔ خرد بر فرازین گاهِ البرز کوه. آن‌گاه مرغانِ پاکِ تندپرواز، دانه‌های تو را به همه سو در بلندی‌های کوه‌ها پراکنند، بر بلندی کوه اوپائیری *ūpāiri-saona*، بر قلّهٔ سته‌اُرسار *staəro-sāra* و گردنهٔ کوه کوشرپته *kūšro-pata* و ژرفای درهٔ ویش‌پشن *viš-paθan* و بر کوه شپیهٔ گئونه *spita-gaona*.

آن‌گاه در آن بلندی‌های بلند، بسیار رویدی با ساقه‌های پرشیر و زرینه‌گون ای هوم که دارنده و بخشندهٔ بهترین درمان‌ها هستی با رامش و شادمانی و نیک‌اندیشی. پس از من دورگردان‌گزند و آسیب آن‌کس را که با منش بد در برابر من ایستاست.

هوم را نماز می‌گزارم که منش درویش را توان بخشد و نیرومند سازد چون منش توانگران. هوم را نماز می‌گزارم که منش و اندیشهٔ درویش و نیازمند بدان را آن چنان نیرو می‌بخشد که بخواهد و به آرزو برسد. هوم بسیاری از مردم را که از روی راستی خواستار تقدس و پارسایی و دانش باشند، تقدس و پارسایی و دانش

خواهد بخشید.

کسانی که برای هوم، از این شیرۀ مقدّس می‌نوشتند، نباید آن چنان به بی‌خودی در شوند که چون درفشی در مقابل باد به حرکت و جنبش در آیند. شراب مقدّس هوم برای دریافت و ادراک و ورزیدگی است. ای هوم پاک و نیروبخش که جز راستی نمی‌پروری، تقدیم می‌کنم این تن و پیکر را که خوب و آراسته است [که بی‌خودی مستی آن را فراموش کرده].

آن زن پست و گناه‌کار و بی‌خرد را می‌رانم که به اندیشه‌ی فریب آتُریان و هوم اندر شود. اما او خود را با این فریب‌کاری نابود می‌کند که می‌زَد Myazd و یژده هوم را خود بخورد و بد به مصرف برساند. به چنین کس داده نمی‌شود نه پسرانی که آتُریان باشند و نه فرزندان خوب:

از برای این پنج چیز هستم - از برای پنج چیز نیستم:

برای اندیشه‌ی نیک هستم - برای اندیشه‌ی بد نیستم،

برای گفتار نیک هستم - برای گفتار بد نیستم.

برای کردار نیک هستم - برای کردار بد نیستم،

برای فرمانبرداری هستم - برای نافرمانی نیستم،

برای راستی هستم - برای دروغ نیستم.

و این چنین است تا به روز واپسین که میان دو گوهر مینوی نبرد پایان

پذیرد.

آن‌گاه زرتشت گفت: نماز به هوم مَزدا داده، نماز به هوم نیکِ مزدا آفریده، همه‌ی هوم‌ها را می‌ستایم چه آنهایی که در بلندی‌های کوه‌ها هستند و چه آنهایی که در ژرفای دره روئیده شده‌اند و چه آنهایی که بریده و دسته شده و در اختیار زنان است. از تَشَتِ سیمین آن را به تَشَتِ زرین ریزم بی‌آن که بر زمین افکنده شود، چون بسیار ارزشمند و ارجمند است.

این سرودها از آن تُست‌ای هوم با ستایش‌های همراه که گفتارهایی راستی آورنده هستند، که پیروزی بخشند و در برابر درد و بدی و دشمن، چاره و درمان

پدید آرند.

این سرودهای ستایش از سوی من برای تست و هرکس که از روی راستی فرستاید تو را با این سرودهای شایسته، فراز آیدش: چالاکی، پیروزی و بهی‌های درمان‌بخش.

درو به چهارپایان، رفتار خوش همراه با پیروزی برای چهارپایان، خوراک و چراگاه و دشت‌های خوب رُسته برای چهارپایان که از برای خوراک ما افزایش بده آنان را.

هوم زرین بلند رُسته را می‌ستاییم، هوم نیروبخش‌گیتی‌افزا را می‌ستاییم، هوم دور دارنده مرگ و درد را می‌ستاییم، همه هوم‌ها را می‌ستاییم. فَرَوَهَرِ پاکِ زرتشت شپنتمان را می‌ستاییم.

۱۷. هوم یشت، یسنای یازدهم

سه پاکان سودمند: گاو و اسب و هوم نفرین‌کنند به دارندگان و نگاهدارندگان خود این چنین؛ - گاو نفرین‌کند به نگاهدارنده‌اش این سان: ای که درست مرا نپروردی و درست بهره‌بردی از من، بلکه فقط در این اندیشه بودی که مرا برای سیرکردن شکم خانواده‌ات به کارگیری - باشد که بی‌فرزند شوی و به بدنامی دچار گردی.

اسب نفرین‌کند به سوار، این سان: بشود که نتوانی اسبان خوب پروردن و بر آنها نشستن و سواری کردن و رام کردن و لگام نهادن، ای که در انجمن و میان گروه مردم، نیرو و چابکی مرا نمی‌آزمایی و در تاخت و تاز نمی‌نمایی. هوم نفرین‌کند به نوشنده این چنین: ای که فشرده مرا پنهان نگاه می‌داری چونان راهزنی مرگ‌ارزان، مرگ‌ارزان نیستم، من هوم پاکِ دورکننده مرگم. باشد که بی‌فرزند شوی و به بدنامی دچار گردی.

آهورامزدا در ستایش و فدیهِ و میزْد من دستور فرمود، هرکس که آن

سپارش‌ها نگاه ندارد و انجام ندهد در خانه‌اش زاییده نشود فرزندی که آتُریان یا سپاهی یا برزیگر باشند بلکه در آن خانه زاده شوند فرزندی بددین، نادان و تنبل و بسیار صفات بد دارنده.

مراسم فدیه و میژدِ هوم را به درستی انجام ده تا به بندِ هوم در نیایی، آن چنان‌که به بند کشید افراسیاب بدکارِ تورانی را در سومین بخش این زمین میان دیوارهای آهنین.

پس گفت زرتشت: درود به هوم مزدا داده، درود به هوم نیکِ مزدا آفریده که در برابر هر عمل و کرده نیک، تاده برابر پاداش و سود می‌دهد به ستاینندگان خود.

ای هوم پاک نیروبخش، تقدیم می‌کنم به تو این تن و پیکر را که خوب و آراسته پرورده شده [بر اثر بهره‌بری از آشامِ نیکِ هوم]، درخواست می‌کنم ببخشایی به من دانش و نیروی هوم پاکِ مرگ‌زدای و آن جهانِ درخشان و زندگی‌یی که شایسته پاکان است.

آشیم و هو: راستی بهترین نیکی است، که مایه سعادت است، سعادت کسی راست که راست و خواستار بهترین راستی است.

یتا هُو: همان‌گونه که سردار دنیوی "فرمانروا، شاه" به اراده خود "فرمانروایی می‌کند" به همان سان نیز یک زَد یا رهبر روحانی در پرتو راستی و پاکی نیرومند است. بخشش اندیشه پاک بهره کسی است که کار را به نام و به خواست مزدا انجام دهد. نیروی خدایی و کشور اهورایی از آن کسی است که بینوایان را دستگیری کند.

به خواست و اراده خود، ای آهورامزدا با نیرومندی شهرپاری می‌کنی به آفریدگان خود. به خواست و اراده‌ات به آبها، گیاهان و همه بهان پاک‌نژاد و آزاده توانایی و فرمانروایی بخش و ناتوان ساز دروغ و پلیدی را.

به کام و پیروز باد راستی، ناکام و شکسته باشد دروغ و پلیدی. باشد که زدوده و نابود شود پریشانی و آشفتگی از آفرینش پاک و ناکام باشد پلید ناپاک زشت

راه.

من که زرتشت هستم، راهنمایی می‌کنم سران خانواده‌ها، روستاها، شهرها و کشورها را به اندیشه‌گری در این دین اهورایی زرتشتی که درست و نیک بیندیشند و رفتار کنند.

اقرار می‌کنم که مزدپرست زرتشتی هستم، دشمن پلیدی و بدی هستم، اهورایی‌کیشم. ستایش و نیایش و خشنودی برای هاوَنی Hâvani می‌گزارم، همچنین ستایش و نیایش و خشنودی برای ساوَنگهی Sāvanghi و دهبان پاک و همه‌گاه‌ها و جشن‌های روز و ماه و سال به جا می‌آورم.

می‌ستایم اندیشه نیک را، گفتار نیک را و کردار نیک را. برمی‌گزینم اندیشه و گفتار و کردار نیک را و دوری می‌کنم از اندیشه و گفتار و کردار بد.

به سوی شما تقدیم می‌کنم ای امشاسپندان، ستایش‌ها و نیایش‌های خود را که از روی راستی و ایمان و همه جان و دل انجام شده است.

۱۸. نکات اساسی آیین آریایی

نکاتی اصلی درباره دیانت آریایی‌ها، درباره طبیعت پرستی، خدایان عمده هند و ایرانی، خدایان عمده آریایی‌های ایرانی، دیوان در اوستا گروه خدایان آریایی می‌باشند، میتراپرستی، مزدپرستی پیش از زرتشت، درباره وارونه خدای بزرگ آریایی، علت توجه به خدایی واحد، ایزد بانوان و خدایان عالی‌جناب، خانواده اساس و الگوی طبقات خدایان، عناصر شر و نیروهای نیک، روش کلی پرستش، اخلاق کلی و اساسی آریایی

ممکن است پس از این پراکندگی درباره آیین آریایی‌ها با جست‌وجو و کاوش، رهوس و مطالبی عمده به دست آورد. دیانت آریایی‌های



ایرانی تقریباً با اندکی کم و بیش و تفاوت همان‌هایی بوده است که در زمان اشتراک داشته‌اند و این مطلب از مقایسهٔ اوستا و ریگ‌ودا آشکار می‌شود، و این معتقدات و مراسم و آداب تا زمان ظهور زرتشت هم‌چنان میان‌شان باقی بود و بسیاری از آن در صورت تکامل یافته و پالودهٔ خود مورد پذیرش اصلاحات پیامبر قرار گرفت و در دین راه یافت. اینان روش اصلی آیین‌شان طبیعت‌پرستی محض بود و به مظاهر طبیعت، چون: آب، باد، خاک، خورشید، ماه، ستارگان، آسمان، زمین، گیاه و آتش جنبهٔ خدایسی بخشیده و به پرستش‌شان مبادرت می‌کرده‌اند، و این خدایان را "دیو" می‌نامیده‌اند. در پهلوی "دِوَ" Dev، در اوستا "دَیَو" Daēva "دیو" در هندی باستان Dēva^{۶۷} و این کلمه به خدایان آریایی پیش از زرتشت اطلاق می‌شده است و چون زرتشت به اصلاح پرداخت، "دیوان" یا خدایان گذشته را مردود دانسته و بر مبنای یکتاپرستی، آهورامزدا را خالق کل جهان معرفی کرد، و از آن زمان به بعد این خدایان مردود به مفهوم "دیو" امروزی شناخته شدند، اما این کلمه هنوز در زبان هندی و زبان‌های اروپایی همان مفهوم درست پیشین خود را نگاه داشته است. زئوس Zeus یونانی، ده‌وس Deus لاتینی، دیو Diue فرانسه و ده‌وا Deva هندی جملگی به مفهوم خدا می‌باشند^{۶۸}. میان این مظاهر طبیعت یا دیوان آریایی، باران و روشنایی اهمیت فراوانی داشت. چنان‌که مشاهده شد میان آریایی‌های هندی ایندُر Indra ی اژدها کش اهمیت فراوانی داشت و خداوند رعد و برق و پیکار به شمار می‌رفت، اما میان آریایی‌های ایرانی آن مقام را از دست داده و به ندرت از وی یاد شد تا آن‌که سرانجام در اوستا از دیوان مردود آریایی به شمار رفت.

اما به عوض میترا Miθra میان ایرانیان ارج و اهمیتی بسیار یافت. لیکن جای ایندرا را مردود واقع شده را بایستی چیزی پُر می‌کرد و به همین جهت باورهای دربارهٔ او به ایزد بهرام - یا [وَرْتَرَعْنَه Vereθrayna اوستا - وَرَهْران - وَرَهْرانم پهلوی] منسوب شد^{۶۹}. این پرهیز در مورد وارونه Varuna نیز عملی شد و به گونه‌ای که دربارهٔ ایندُر عمل نمودند، یعنی صفت او را برگزیدند، در مورد وارونه

نیز صفت وی را به شکل آهوراقتژدا، خالق جهان مورد پرستش قرار دادند. میترا از زمان‌های بسیار دوری معبود هند و اروپاییان، و هندو ایرانی بوده است و چنان‌که ملاحظه کردیم در چهارده قرن پیش از میلاد نام او به وسیله حُکام میتانی در کنار وارونه و ایندُر به سوگند یاد شده است. اما میترا روز به روز دارای اهمیت و مقام برجسته‌تری می‌شد، هم خدای جنگ به شمار می‌رفت و هم رب‌النوع پیمان و دوستی محسوب می‌شد و هم خدای نور و روشنایی و آفتاب بود. اما وارونه نیز خدای بزرگ هندو ایرانی بود، وی خدای بزرگ، نگهدار نظام و بقای جهان به شمار می‌رفت و از جمله خدایانی بود که از وی به نیکی و احترام یاد می‌شد و چنان‌که تذکر داده شد، همین وارونه که به صفت آسوره، یعنی بزرگ و ارباب و صاحب می‌آمد، چون آسوره - وارونه Asura Varuna بعدها نزد ایرانیان به اوژمژد یا آهوراقتژدا، و مژدا - آهورا - یعنی سرور دانا که خالق کل و خدایی یکتا بود، تغییر شکل پیدا کرد.

اما آیا در واقع علت این تغییر و تحوّل در دیانت ایرانی چیست و بر چه مبنایی استوار است. برخی از محققان چون دومزیل Dumezil بر آنند که ایرانیان پس از شهرنشینی، تمرکز جمعیت و مدنیت، نیازمندی به نظم و قانون پیدا کرده و به همین جهت به وحدت‌گراییده و از خدایان جنگ و خشونت و بی‌نظمی و هرج و مرج دست پرستش فرو رفته و به پرستش "آهوراقتژدا" خدایی یکتا، خدای نظم و قانون، عدل و داد پرداخته‌اند، البته این احتمالی است که میان بسیاری از اقوام که به شهرنشینی پرداخته‌اند، گمان‌اش قابل تصدیق می‌تواند بود.^{۷۰}

هم‌چنین آریایی‌ها به رب‌النوع‌ها و ربه‌النوع‌ها باور داشته‌اند، یعنی خدایان مذکر و مؤنث را معتقد بودند. مثلاً دی‌اوه Dyauh خدای بزرگ آسمان و آگنی خدای آتش از مرد خدایان و اوشاه Vshah یا اوشانه Vshanh دختر آسمان از زمره ایزد بانوان بوده است. سازمان جامعه خدایان از روی الگوی خانوادگی آدمیان مطابق معمول ساخته شده بوده است. خدای بزرگ، رب‌النوع آسمان پدر نامیده می‌شد. و این امر، یعنی اعطای کلمه پدر به خدای خدایان در تمامی مذاهب و

ادیان قابل مقایسه و دریافت می‌باشد.^{۷۱} در این روش خدایی، سپیده دم دختر و دیوان [=خدایان] پسران به شمار می‌روند.

یکی دیگر از خصوصیات و ویژگی‌های دیانت آریایی، ثنویت و دوگانگی منطقی و عقلی این مردمان بوده است. آن چه که خیر، زیبا و نیکو بوده، آفریده خدایان نیکی؛ و آن چه که عناصر زیان‌بخش، مظاهر زشت و اثرات بد بوده است در نتیجه کار خدایان شر موجودیت می‌یافته‌اند. نیروها و مظاهر نیک عبارت بوده‌اند از باران‌های به موقع، روشنائی، فصول خوب و معتدل، تندرستی و صحت، فراوانی و وفور نعمت، — و عناصر شر نیز از قییل تاریکی و ظلمت، خشک‌سالی و قحطی، زمستان و سرمای شدید، بیماری‌ها و ناخوشی‌ها، دروغ و صفات ناشایست و نکوهیده — در شیوه پرستش این آریایی‌ها آن چه که جالب توجه و قابل تعمق است این‌که از برای خدایان و مظاهر شر و زشتی به هیچ وجه عبادت، پرستش و نیایش و مراسمی وجود نداشته است، بلکه به عکس ملل و اقوامی دیگر بر آن اعتقاد بوده‌اند که بایستی به وسیله کمک به خدایان خیر، بر علیه عناصر شر جنگید و آن‌ها را تضعیف نموده و برافکنند. اینان مردمانی بودند ساده‌دل، جنگ‌جو، پیکاری و راست‌کردار که به هیچ وجهی زیر بار گناه و کژی و ناراستی نمی‌رفتند. این آن چیزهایی است که از نوشته‌های به یادگار مانده برمی‌آید و دریافتی است که از مدارک موجود ولی اندک و قلیل نتیجه می‌شود. آن چه که از مدارک مستفاد می‌شود، جملگی از کار، کوشش، پیکار بر علیه ظلم و بیداد، ستیزه بر علیه دروغ و ناراستی و پلیدی است، روح لبریز و سرشار از شور زندگانی مردمی است که به درست پیمانی، نیک‌کرداری، سلحشوری، آزادگی و جوان‌مردی شهره‌اند. جریان تندسان و پرشور زندگی را مشاهده می‌کنیم که در طلب فرزندان، پسران و دختران نیک است، جنبش قهرمانی را باز می‌یابیم که در کار ستیزی است از برای بیرون راندن بدی‌ها و پلیدی‌ها، و بدها و پلیدها از جمع و گروه نیک‌کرداران، روح برتری‌جو و زنده مردمانی را مشاهده می‌کنیم که در کار برپاداشتن مسابقه‌های پهلوانی است، مردمانی زنده‌دل را باز می‌یابیم که برای

دنیایی موهوم ترک زندگی نکرده و صوفی‌گری و عرفان‌منشی را به دور می‌افکنند، لباس‌های فاخر می‌پوشند، پرتو برق‌آلودهٔ سلیح‌شان از شوکت و احتشام حکایت می‌کند. و برابر با شرایع‌شان روزه‌داری را نکوهش می‌کنند، چون از ناخوارگی ضعف می‌زاید و عقل درست در بدنی که از کم‌خوارگی به ضعف گراییده است، پرتوی شایسته ندارد. نیکی و درستی و دادگری و تمام کارهای خوب و شایسته را از برای نفیس‌خوبی و انسانیت انجام می‌دهند نه از برای آن‌که پس از مرگ به بهشتی یا عدنی روند. هر قوم و ملتی به هنگامی که از لحاظ اخلاقی سقوط کند، به وسیلهٔ خرافات بایستی مهارش کرد که آغاز سقوط است. در زمان ساسانیان که اخلاق اصیل در جامعهٔ ایرانی سقوط کرد، آزادویراف ظهور نمود و آزادویراف‌نامه، حاصل نمایش یک جامعه در حالت و موقعیتی است که از اخلاقیاتِ اعراض کرده است.* در کنار آزادویراف‌نامه، باید از "وندیداد" یا قانون ضد دیو یاد کرد. در کنار آن "روایات پهلوی" و کتاب‌های احکام و شرایع است، چون "روایت همیت [امید] آشاده‌یشتان" و دورهٔ پس از آن "سد در نثر و سد در بندهش" و "روایات داراب هرمزدیار". در این کتب که توسط مغان حاکم در دوران ساسانیان تدوین شده است، حکومت جابرانهٔ مغان که با شاهان ساسانی دست در یک کاسه داشتند به نمایش درآمده است. آن چنان قوانین شدید و وسواس‌گونهٔ مغانی که با مفاهیمی دور از اخلاقی یک ملت آزاده در تضاد است، به مردم تحمیل می‌شود، و آن‌گونه مالیات‌های سنگین دینی - علاوه بر مالیات‌های عرفی و دولتی برای تودهٔ مردم وضع می‌شود که کسی را نه یارای پرداختِ دیونِ دنیوی و دولتی است و نه توان تأدیهٔ حق خداوند و مغان. این حکومتی بود که مغان ساختند و همین حکومت جابرانهٔ مغان و ساخته‌های شگفت‌شان بود که موجب زوال و سقوط ساسانیان شد. در این حکومتِ دینی که مغان غاصب به نام جانشینان و خلفای زرتشت بر مردم تحمیل کردند، هیچ‌گونه اثر و نشانی از آموزش‌های گاتایی

*. نگاه کنید به دو مدخل *اَنَغَرَزَ اَهَنگَه* / *اَنَغَرِیَمَنگَه* یا بهشت و دوزخ مزدایی در دانشنامهٔ ایران باستان.

زرتشت قابل تشخیص نیست.

به هرانجام نیاکان ما دارای چنین روش‌هایی نبودند، و آن‌چه که در این باره به وجود آمده است از ساخته‌های متأخر پهلوی است و با سعی و کوشش کسانی است که دانسته و یا نادانسته، از روی قصد یا پیروی کورکورانه متعمدان به ساختن چنین چیزهایی از برای آیین کهن ایرانی مجاهدت می‌ورزند. البته دیانت و اخلاق و روش نیاکان باستانی ما، آریایی‌های ساده‌دل و راست‌پندار، آرمان و غایت خوبی نبوده است. ضعف‌ها و موارد قابل انتقاد داشته است که از آن‌ها یاد کردیم، اما این ضعف‌ها و موارد قابل انتقاد در برابر آن‌چه که دارای ارزش و شکوه درستی است ناچیز می‌باشد.

۱۹. چگونگی آیین مهر پیش از زرتشت

مجملی از معتقدات آریایی‌ها هنگام ورود به فلات، نفوذ معتقدات بومی در اعتقادات آریایی‌ها، گفته کربستن‌بین درباره دیانت آریایی، دو شاخه مهم این دیانت، گروه خدایانی به سرپرستی ایندرو، گروه آسورها یا امورا، تقسیم کلی، پرستندگان میترا، پرستندگان مزدا، تعریف و توضیح نیبرگ، روش پرستش مهر، وظایف و کارهای مهر، طبقه مغان، کار این طبقه در طول اجرای مراسم پرستش، گسترش و نفوذ میتراپرستی، اصلاحات

اینک زمینه‌ی فراهم است که توجه کنیم در زمانی که آریایی‌ها به ایران آمدند، دارای اساطیر، خدایان، مراسم، افسانه‌ها و معتقداتی بودند، اما در این سرزمین تازه به‌ناچار برحسب مقتضیات و شرایطی در این موارد دگرگونی‌ها و تغییر و تبدیلاتی حاصل شد. علاوه بر علل طبیعی چون موقعیت جغرافیایی، آب و هوا و علل طبیعی دیگر که قهراً در معتقدات بشری اثر می‌گذارد^{۷۲}، معتقدات و فرهنگ بومیان ایرانی نیز به‌زودی در فرهنگ



آریایی‌های تازه وارد شروع به نفوذ کرد. اما درباره چگونگی عقاید بومیان در حدّ مقدور شرحی نقل شد و اینک به‌جا است تا به دوره متأخر آریایی، اندکی پیش از ظهور زرتشت نظر افکنیم.

کریستنسن Christensen جایی بسیار به اختصار و مجمل می‌گوید:^{۷۳} دین قدیم آریایی‌ها بر پرستش قوای طبیعت و عناصر و اجرام سماوی استوار بود. با این حال از زمان بسیار قدیم، خدایان عمده طبیعت دارای خصوصیات اخلاقی و اجتماعی می‌شوند. چنین به نظر می‌رسد که قبل از جداسدن دو تیره هند و ایرانی از یکدیگر تفاوتی میان دو گروه از خدایان عمده آن‌ها بوده است. یک گروه را دیوها "دِیو" Daiva می‌خواندند و در رأس آن خدای جنگ‌جویی به نام ایندرا Indra قرار داشت، و گروه دیگر را آسورها Asura "به ایرانی آهور Ahura" می‌گفته‌اند و بزرگ‌ترین آن‌ها وارونه Varuna و میترا Mitra بود. اکثر دانشمندان برآنند که مژده Mazda ایرانیان که به معنی "دانا" و بزرگ‌ترین آهوزه می‌باشد، همان وارونه قدیم است، که نام اصلی‌اش در نزد اقوام ایرانی فراموش شده است. از لحظه ورود ایرانیان به عرصه تاریخ ما به دو شکل مختلف از مذهب ابتدایی آن‌ها برخوردار می‌کنیم. یک گروه به پرستش میترا Mitra "در متون ایرانی میثرا Miθra" مشغول‌اند، که در این هنگام در رأس دیوها قرار دارد، و گروه دیگر که خدای بزرگ آن‌ها مژده می‌باشد.

پرستندگان میترا یا مهر در ستایش او و خدایانی که در گرد اویند، ینت‌ها را می‌شرايند و این همان سرودهایی است که نمونه‌هایی چند از آن، که با اصول دین زرتشتی تطبیق شده در قسمت موسوم به "بخش جدید اوستا" تا امروز برای ما محفوظ مانده است. از جمله این گروه خدایان یکی رشنو Rašnu یا رشن، یعنی راستی و دیگری سَرواشه Sraoša "سروش" به معنای اطاعت است. این نام‌ها هم‌چون غالب اسامی خدایان اوستایی مانند "مجردات مجسم" به نظر می‌آید. به ادعای نیبرگ Niberg^{۷۴} این خدایان درحقیقت نماینده و مظهر هیأت‌های اجتماعی می‌باشند. به گمان او "رشنو" خدای آزمایش‌ایزدی "var/varangh - ordalie"

و سروش خدایی است حافظِ دین و آمادهٔ دفاع. مهر "پرتو خورشید". آشی Aši ایزد بانوی باروری و زناشویی که به مؤمنین برکت در ازدواج و هرگونه سعادت ارزانی می‌داشت. دیگر از زمرهٔ خدایان وِرْتَرَه Vərəθraϥna "بهرام" خدای حمله و پیروزی - خدای جنگ، و خَوَرَه Xvarenah، یا فَرّی که جلال و اقبال و شوکت شاهان به حق از اوست می‌باشد، و بسی خدایان کوچک دیگر.

پرستندگان مهر، هنگام قربانی جانوران برای خدایان، خود را با هوم / هَوَته Haoma سرمست می‌کردند، و آن مشروبی بود که از فشردهٔ گیاهی به‌همین نام به‌دست می‌آمد. هوم به عنوان خدایی که مؤمنان را در جذبۀ مذهبی و خلصۀ عرفانی فرو می‌برد، پرستش می‌شد...

چنین به‌نظر می‌رسد که پرستش مَزدا نیز مانند پرستش مهر در سراسر سرزمین محل سکونت ایرانیان مرسوم بود. زرتشت "زَرَتُوشْتَر Zartaŋuštra" پیغمبر نیز از میان این قوم در مکانی از ایران شرقی ظهور کرد.^{۷۵} زمان ظهور او به هر حال مقدّم بر دوران هخامنشی است. زرتشت باگائاهای خود، که سرودهایی است و بیان آموزه‌ها و به شعر است، آیین پرستش مَزدا را اصلاح و آن را برپایۀ محکمی استوار کرد که امروز به نام شریعت زرتشتی معروف است.

باری این چنین جریان‌هایی بود، یعنی جریان نفوذ و گسترش معتقدات بومی ایرانی که درباره‌اش سخن گفتیم، و این جریان‌های آریایی که در دو صورت متفاوت و جریان‌هایی منشعب از آن که در تغییر و دگرگونی بودند، که آیین آریایی‌ها را به وسیلۀ مغان به دوران ماد و هخامنشی منتقل کرد. دربارهٔ مغان جای سخن بسیار است^{۷۶}، اما هرگاه به تحقیقات مِسینا Messina^{۷۷} اتکاء نماییم، برخلاف رأی هردوت^{۷۸} که مغان را طایفه‌یی از طوایف مادی معرفی می‌کند متوجه می‌شویم که این مغان طایفه و قبیله‌یی نبوده‌اند، بلکه اینان افرادی بوده‌اند روحانی و طبقه‌یی محدود که انجام امور مذهبی به وسیلۀ آنان صورت می‌گرفته است و بعدها بر اثر تقویت و گسترش قدرت مذهبی که یافتند، اینان اهمیتی پیدا کرده، متشکل شده و طبقۀ مقتدری را تشکیل داده‌اند. اندکی پیش از ظهور زرتشت که

پرستش میترا Mithra در ایران رواجی داشت، اینان کاهنان این آیین بودند و بعد در دوران اصلاح، این طبقه مقتدر برای حفظ منافع طبقه خود و هم چنین استفاده از جریان تازه‌یی که بوی موفقیت آن مشام‌شان را پر کرده بود، و زنده نگاه‌داشتن آیین آریایی قدیم در کنار اصلاحات، خود را هواخواهی سخت پای نشان دادند و به این وسیله بود که موقعیت خودشان را حفظ نمودند، و هم اینان بودند که به‌هنگام مقتضی، عناصر قدیم را دگر باره وارد آیین تازه کردند، و چون متولیان مذهبی بودند، در کارشان توفیق حاصل کردند و دینی را که زرتشت آورده بود، و اصلاحات عمیق او را کم‌کم از مسیر و جریان اصلی خارج کرده و روشی را که بیشتر سودشان در آن بود به‌پا کردند. به‌طور کلی روش تاریخ در بستر زمان همین است.^{۷۹} و در دین زرتشت نیز پس از اصلاحات بنیادی پیامبر، همین امر انجام گرفت و بازگشتی شد به خرافات و روش‌هایی بسیار پیچیده و دست و پاگیر که در جامعه ایرانی اثراتی ناگوار نهاد.*

اما در این جا لازم است تا دگر باره به اهمیت و نفوذ و گسترش عظیم مهر پرستی اشاره شود. در دوران هخامنشی در کتیبه‌های اردشیر دوم و سوم، نام میترا در کنار نام‌های آهورامزدا و آناهیتا آمده است، و گاه تنها همراه با نام آهورامزدا ذکر شده است. از روشی که در یادکرد نام میترا مستفاد می‌شود، چنین برمی‌آید که در زمان هخامنشی پرستش میترا در میان توده گسترش و اهمیت بسیاری داشته است.^{۸۰}

با عطف توجه و عنایتی درباره وظایف میترا و سرپرستی‌ها و اعمال و کردار و الطاف و خشم و غضب وی نسبت به بندگان است که متوجه می‌شویم به چه

*. نگارنده در مجلد اول تاریخ آیین داذآمیز میترایی، با توجه به فهرست توضیحی، پژوهشی مستند درباره این که مغان روحانیان آیین میترایی بوده‌اند و به موجب گاتاها، همان کَرَهَن Karapan‌ها می‌باشند ارائه کرده است. اما مغان مادی و مغان مجوسی جز از مغان میترایی بوده‌اند. در ادوار قدیم تاریخ دینی ایران باستان، روحانیان آیین‌های گوناگون مغ نامیده می‌شدند. مغان میترایی همان‌هایی هستند که در جریان اسلامی شدن ایران، اندیشه‌های گنوسی و عرفانی ویژه خودشان را در حکمت و عرفان ایران دوران اسلامی وارد کردند. نیز نگاه کنید به آیین مغان، پژوهشی درباره دین‌های ایرانی، از نگارنده.

علتی میان آریایی‌ها که شروع به شهرنشینی نمودند، پرستش این خدا تا این اندازه رواج و رونق یافت. هرگاه در مهریشت دقیق شویم، آن موارد و صفاتی را که از برای ایرانیان در قسمت هوم، گیاه زرین برشمردیم، بسیار پررنگ و آب‌تر در نظر جلوه گر می‌شود. رونق و شکوه زندگی عملی، احتشام و شکوه زندگی مادی که با پیکار و کوشش حاصل می‌شود، نظم و ترتیبی که یک زندگی نوخاسته شهری لازم دارد در مهر جمع است.

اما این مهر، این خدای باستانی، این آیین عظیمی که ایرانیان آن چنان بدان دل بسته بودند، کیست، یا چیست؟. آن چه که در این باره برمی‌آید، آگاهی را بایستی از اوستا کسب کرد. در آغاز "مهریشت" به عظمت دیرین و مقام بعدی مهر که در مقام به گفته آهورامزدا مطابق با خود اوست، برمی‌خوریم. شاید بر همین مبنا بوده باشد که اردشیر دوم و سوم نام مهر و آهورامزدا را در یک ردیف آورده‌اند. آن‌گاه به مبدی می‌رسیم که کیفر دهنده سخت و بی‌گذشت پیمان‌شکنان می‌باشد. یعنی مهر دروچ، و مهر دروچ Miθro.druj کسی است که به نام مهر و میانجی شناختن وی، پیمان و عهد با کسی منعقد کرده و پس از آن پیمان‌شکنی کند. این کسان توسط خداوندگار میترا به سختی مجازات می‌شوند. اما پاداش نیز می‌دهد، پاداش به کسانی که دروغ نگویند، پیمان‌شکنی نکنند و این چنین کسانی را فرزندهای شایسته می‌بخشاید. مردمی که به شهرنشینی روی آورده‌اند، در طلب خان و مان و آسایش و راحت می‌باشند، و مهر نیز به نیک‌گرایان بخشنده خوشی، آسایش و خان و مان است. مهر آن کسی است که با هزارگوش و هزارچشم همواره بیدار و مترصد اعمال مردمان است. مهر در میدان و صحنه نبرد، آن جنگ‌جویانی را ظفر و پیروزی می‌بخشاید که از مؤمنان به او باشند، راست‌گرای، پیمان‌دار، درست‌کار و وارسته باشند. از برای مهر تفاوتی در درجات و مقام اشخاص نیست و از بزرگ و کوچک، بلند مرتبه و کوچک مرتبه نمی‌توانند به او دروغ بگویند، و هرگاه کسی به دروغ گرایید و پیمان شکست به زودی به کیفرش می‌رساند.

به همین سبب است که آریایی‌ها این چنین به مهر گرایش دارند. مهر مظهر

حفظ نظم و قانون است، نظم و قانونی که از برای یک جامعه شهری بسی لازم است و قوامش بدان وابسته می‌باشد. بزرگ‌ترین کار مهر که نظارت کامل به عهد و پیمان و پیمان‌داری است، سبب شده که طبقه جنگ‌جویان و پیکاریان به او سخت دل‌بسته شدند، آن چه که سربازان را به فرماندهان وابسته می‌سازد، حفظ سوگند و نگاهداری پیمان است به همراه نظم و انضباط، و مهر نیز خدای حافظ این اصول است. به همین جهت بود که مذت‌هایی بعد سربازان رومی که در آسیای کوچک با میترا آشنا شدند سخت به او دل‌بسته و آیین میتراپرستی را که با بسیاری از عناصر دیگر چون سلحشوری و عتباری آمیخته شده بود در روم و قسمت اعظم اروپا و آسیا و شمال آفریقا رواج دادند.*

آیین میتراپی پیش از آن که از راه آسیای کوچک به وسیله سربازان رومی به اروپا منتقل شود، با بسیاری از معتقدات بابلی و عناصری دیگر آمیخته شده بود. در اروپا، به‌ویژه روم نیز عناصر یونانی و رومی بسیاری به آن افزوده شدند و در اروپا به شکل آیینی درآمد که از مهرپرستی ایرانی تنها نامی بیش نداشت. با نفوذ کاملی که این آیین در ایران داشت، زرتشت به‌طور کلی بر علیه آن اقدامی نکرد، اما پیکره آن را از شرک پالوده ساخت و متأسفانه اندکی نگذشت که دگرباره این ایزد، پابندگی کرد و چنان‌که در یشت‌ها ملاحظه می‌شود، با آهورامزدا با آن‌که آفریده او است پهلوی می‌زند. البته این شرحی بود بسیار فشرده و برای آگاهی‌های وسیع‌تر بایستی به مراجع این مبحث رجوع شود و در کتابی تحت عنوان دین قدیم آریایی که در ضمن دوره "تاریخ ادیان" منتشر می‌شود، چنین پژوهشی انجام شده است.**

* آیین پر دمزد و داز میتراپی، فرانتس کوْمَن / هاشم رضی. تهران ۱۳۸۰.

** نگارنده اینک دیگر به این باورها نیست. نخست آن‌که زرتشت به موجب گناه‌ها سخت با میتراپرستی و مراسم و باورهای آن مخالف بود و بدون یادکرد از نام میترا، با کنایات روشن آن را نکوهیده و با آن مبارزه کرده است. دو دیگر آن‌که آیین میتراپی توسط سربازان مزدور رومی از آسیا به اروپا منتقل نشده، بلکه راه‌های انتشار پر دامنه و گسترده آن از راه‌های دیگری بوده است.

۲۰. تحول در گورسازی و هنر

وضع گورسازی و تحول در آن، نشان جابه‌جاشدن اقوام، انتقال گور از خانه به گورستان، جا و محل گورستان عمومی، چیزهایی که به همراه متوفّا به گور می‌نهادند، تنوع اشیاء و لوازم، نکات مشترکی در مذاهب ابتدایی، زندگی بعدی روح، هنر فلزکاری، سلاح‌های جنگی- جواهرسازی و زرگری، کوزه‌گری و نقاشی، پیشرفت و تحول در نقاشی و رنگ‌ها، انواع نقش‌ها، قدمت تصاویر آدمی، موضوع کلاسیک نقاشی ایرانی

گیرشمن Ghirshman در بخشی از کتاب خود، تمدّن و فرهنگ آریایی‌ها را، به‌ویژه آنانی که در سیلک Sialk کاشان مستقر شده بودند، از روی یافته‌های باستانی شرح داده است که از لحاظ مستندبودن بسیار دارای ارزش و اعتبار می‌باشد. درباره‌ی کاشان از لحاظ فرهنگ ماقبل تاریخی در حد مقدور، در بخش‌های اول سخن به میان آمد و در همین قسمت است که یک عدّه از آریایی‌های جنگ‌جو مستقر شده و بر فراز تپه‌یی یک قلعه محکم با دیوارهایی

→

سه دیگر آن که اغلب مراسم و باورها و آداب و اصول میترایی که از سده‌های دوم و سوم پیش از میلاد در بخشی پهنای از جهان متمدن باستان انتشار یافت ریشه‌های شناخته شده ایرانی خود را حفظ کرد. نگارنده در سه کتاب اخیر خود: ترجمه کتاب فرانتس کومُن به نام راز و رمزهای آیین میترایی، به‌ویژه تاریخ آیین رازآمیز میترایی و حکمت خسروانی به‌طور مشروح در این موارد پژوهش‌هایی ارائه کرده است.

ستبر بنا کردند.

عموماً یکی از وسایل و طُرُق شناخت جابه‌جا شدن اقوام، یعنی ورود قومی به منطقه‌یی کهن را می‌توان از روی تحوّل و دیگرگونی‌یی که در طرز تدفین آشکار می‌شود، شناخت، و این چنین روشی همراه با تحوّل در شیّک کاشان به‌نظر می‌رسد که قومی بر یومیان تسلّط یافته و روش‌هایی نو به‌وجود آورده‌اند. این تحوّل عبارت از این بوده است که قبر و یا گورها را دیگر در کف اطاق و یا جاهای مختلف خانه قرار نمی‌داده‌اند، بلکه چند صد متر دورتر از محل زندگی عمومی، یعنی شهر و جای سکناى مردم، در گورستانی، مردگان‌شان را دفن می‌کردند و این گورستان به‌منزله شهر مردگان محسوب می‌شد. در وندیداد نیز اشاره است که مردگان بایستی دور از آب و آبادانی قرار داده شوند. اما در روش دفن مردگان، یعنی اشیا و آلات و ادواتی که به‌همراه مردگان به‌گور می‌کردند، تغییری میان قوم جدید و سکنة بومی نظرگیر نیست و این حاکی از روش مشترکی است در ادیان از نقطه‌نظر اعتقاد به جاودانگی روح و زندگی پس از مرگ. شاید از لحاظ کیفیت و کمیت در چگونگی این اشیا تغییراتی پدید آمده باشد. در گورها متجاوز از صد قطعه چیزهای مختلف می‌نهادند که سلاح‌های جنگ در درجه‌اول اهمیت قرار داشت و از این میان کلاه‌خودهایی که از چرم ساخته می‌شد، فراوان‌تر بود. اما این زمان آن چرم‌ها پوسیده شده و از میان رفته است، لیکن ورقه‌های سیمین که روی آن‌ها نقوش و کنده‌کاری‌هایی شده و از اجزای تزئینی آن کلاه‌خودها بوده، باقی‌مانده است.

اما آن چه که وسعت و افزونی بیشتری داشت، زینت‌آلاتی بودند اغلب سیمین و مفرغین که از لحاظ تنوع مورد توجه می‌باشند. سنجاق‌هایی به‌شکل سر حیوانات که از لحاظ ذوق هنری سرشار بودند، دست‌یاره‌هایی به‌شکل‌های مختلف، گوشواره‌هایی با سنگ‌های گران‌بها، سنجاق‌ها و گیره‌هایی زرّین از برای موی سر و انگشتری‌هایی از مفرغ که گاه از آهن نیز ساخته می‌شدند، از چیزهایی بود که در این گورها به فراوانی می‌نهادند و آن چه که تاکنون از این

انواع فرادست آمده است، یافته‌هایی است که وضع هنری و پیشه فلزکاری و جواهرسازی و زرگری آن مردم را آشکار می‌سازد.

به نظر می‌رسد که به کار گرفتن آهن، دیگر با تناسب زمان جای را برای خود کاملاً باز نموده بود. در گورهای جنگ‌جویان جنگ‌ابزارهایی چون: سپر، خود، پیکان، خنجر، شمشیر، لگام و تزییناتی از برای سروسینه اسب می‌نهادند. اما غذا و خوراک مردگان را نیز از نظر دور نمی‌داشتند، و برای این منظور از دیگ‌های بزرگ و دسته‌داری که از مفرغ ساخته می‌شد و استعمال آن نزد سکاها Scythes متداول بود استفاده می‌کردند. در شاخه‌هایی از آهن یا مفرغ که سرتیزی داشتند و به سان پرگارهایی بودند که دو شاخه آن‌ها بر یک محور قرار نداشته باشد؛ نیز برای بریان و برشته کردن گوشت به روی آتش سود می‌بردند.

یک قلم دیگر از این بازمانده‌های گوری، ظروف می‌باشد. از تنوع شکل، رنگ و نقش آشکار می‌شود که هنر و پیشه کوزه‌گری رواجی داشته است. شاید بتوان در نظر فعالیت این کوزه‌گران و کارگران‌شان را آشکار و نمایان ساخت، آنانی که با استفاده از چرخ‌ها، گل را به اشکال و قالب‌های مختلف درمی‌آوردند، کوره‌هایی که با وسایل بدوی و ابتدایی به وسیله شاگردان مشتعل و افروخته نگاه داشته می‌شود، کارگرانی که در کارگاه در کار نقل و انتقال این ظروف هستند، هنرمندانی که سخت سرگرم نگارگری و تزیین این کوزه‌ها هستند و خریداران و مشتریانی که برای خرید و انتخاب با فروشندگان سرگرم چانه‌زدن هستند، هرگاه در کنار این کوزه‌گران از پیشه‌ورانی دیگر که حرفه‌شان زرگری، اسلحه‌سازی، آهن‌گری و رشته‌هایی دیگر است، و مردمانی که در کار رفت و آمد و خرید می‌باشند، و از بیکارگان و دریوزه‌گرانی که هر یک به کار خود سرگرم‌اند، و آن خانه‌های گلین و کوتاه و کوچه‌های باریک و تنگ و ناهموار منظره‌یی بسازیم، شاید بتوانیم در خیال جنب و جوش آن زندگی و نحوه آن را درک نماییم.

کوزه‌گران به ترکیب و تلفیق رنگ‌ها اهمیتی بسیار می‌دادند. ظروف به‌دست آمده از این آریایی‌های ابتدایی به رنگ‌هایی مختلف می‌باشد، چون:

خاکستری، سیاه، قرمز، سرخ تیره، ارغوانی. اغلب این ظروف برای رفع نیازمندیهای زندگی در خانه ساخته می‌شد، اما قلم عمده‌ی نیز برای به‌همراه کردن مردگان در گور و مصارف مذهبی ساخته می‌شده است. چیزهایی نیز به‌اشکال و روشی به‌دست آمده است که گویا صرفاً از برای ترضیه‌ی ذوق هنری ساخته می‌شده‌اند.

در صفحات گذشته از کوزه‌گری بومیان شرحی گذشت، به‌ویژه از همین منطقه‌ی کاشان. به نظر می‌رسد که امتداد این پیشه و هنر قطع نشده باشد، چون رواجی در نقاط پراکنده‌ی فلات، چون: سِیَلک، گیان، لرستان، مغرب تهران، نزدیک کرج، جنوب دریاچه‌ی ارومیه و سار روز داشته و نمونه‌هایی از آن‌ها نیز در این نقاط یافت شده است، حتا دامنه‌ی انتشار آن تا "نادعلی" یعنی در ساحل رود هیرمند واقع در حاشیه‌ی صحرای سیستان نیز کشیده شده بوده است.

اما موردی که سخت در این دوره جلب توجه می‌کند، پرتو ذوق هنری، یعنی تزئین‌کاری و نقاشی و نوع نگاره‌ها و نوع غنی و آموزنده‌ی آن است. البته روش پیشین هنر نگارگری متروک نشد، بلکه دچار یک دگرگونی تکامل‌گرایانه گشت. این روش در آثار به‌دست آمده از سِیَلک بسیار قابل توجه می‌باشد، چون در این منطقه کاوش‌های بیشتر و مرتب‌تری شده و بالتیجه یافته‌های باستانی بیشتری به‌دست آمده است. یک وجه مشخص در این هنر نو، نوعی گریز است از زمینه‌ی تهی، و هنرمندان و نقش‌گران می‌کوشیده‌اند تا زمینه‌ی ظروف را از نقش‌هایی مختلف پر نمایند. نمایان‌دن خورشید و پرتو آن به‌اشکال هندسی رواجی بسیار داشت. تصاویر بزکوهی که از دید واقع‌گرایانه دور بود، بسیار نقش می‌شد، اما اسب به‌زودی آن را متروک و مهجور ساخت. اسب، خورشید که از نظرگاه تمامی اقوام هند و اروپایی به هم مربوط بودند به آهستگی در هنر اهمیت شایانی پیدا کردند، و به‌ویژه اسب بالدار که نقش‌هایی بسیار از آن به‌دست آمده است، رواجی داشت و شاید این نقش رمز و کنایه‌ی داشته باشد که با خورشید بی‌ارتباط نباشد.

به همین جهت است که هنر نقاشی را در ایران پیش‌رفته و تکامل یافته می‌توان پنداشت. نقش و تصویر انسان در این منطقه، از یونان کهن‌تر و قدیم‌تر است، از سده هفتم پیش از میلاد نیم رخ انسان بر روی ظروف گلی به هیأت تکامل یافته آن به دست آمده است. اما آن چه که جلب توجه بیشتری می‌کند، تصاویری است از مردان پیکاری که بر روی ظروف شیلک به نظر می‌رسد. در این ظرف‌ها مردان جنگنده پیاده نقش شده‌اند که دارای کلاه خود با جیغه و پیر و نیم‌تنه‌های کوتاه و تنگ می‌باشند. شاید این وضع لباس جنگی بوده است، چون روی یک مهر نیز یک سوار جنگی بر پیکر اسبی جلوه‌گری می‌نماید که کفش‌هایی نوک برگشته به پا داشته و با همان نیم‌تنه و خود و نیزه با غولی می‌جنگد. مهر دیگری نیز تصویر یک شکارورز را در حالی نشان می‌دهد که بر گردونه‌یی دواسبه در حال تاخت، تیری به جانب حیوانی رها می‌کند، این یک حکاکی بر روی سنگ است که عجله و یا ناشی‌گری هنرمند سازنده آن را نشان می‌دهد. به طور کلی هنرمندان، یعنی تصاویری که توسط کوزه‌گران و سنگ‌تراشان نقاشی و حکاکی می‌شد، محتوی نقش‌هایی از جنگ‌جویان و شکارورزان می‌بود که از موضوعات کلاسیک هنر ایرانی محسوب می‌شد.

شکل گورها نظیر گور کورش بزرگ بوده است. سطح فوقانی گورها از الواح سنگی یا از گل پخته تشکیل می‌شد به شکل شیروانی که از دو طرف شیب داشت در این جا رابطه و همانندی بسیاری را مشاهده می‌کنیم میان گورسازی این مردم و شکل نردیک Nordique [وابسته به نژاد اسکاندیناوی و بریتانیای شمالی]، که بیشتر میان مهاجمان هند و اروپایی که به ایتالیا رفته بوده‌اند رواج داشت^۸، شاید در این مورد بتوان به قطع ناشدن روابطی میان ایرانیان و آن گروه از اقوام هند و اروپایی که در اروپا ساکن شده بودند، اشاره نمود که تا مدّت‌هایی دوام یافت و گور کورش و گورهای امثال آن در اثبات این روابط است.

به همان شکلی که اشاره شد وضع گورسازی، قرار دادن مکانی از برای گورستان در نقطه‌یی خارج از جا و مکان عمومی زندگی، نشانی بود از جابه‌جا

شدن اقوام، اقوامی که دارای فرهنگ پیشرفته‌تری بودند. اما از لحاظ کلی در چیزهایی که به همراه مرده در گور می‌نهادند، تغییر چندانی حاصل نشد، مگر آن‌که متنوع‌تر و محتشمانه‌تر گشت.

۲۱. زندگانی طبقاتی اجتماع

اجتماع و وضع طبقاتی، شهرسازی، پیشرفت در این فن، ابداعات دفاعی - درون شهر، کارگران بناساز، دو طبقه اصلی، طبقه سوم یا بومیان برده، دهکده ماقبل تاریخی سینگ و اقوام مهاجم، تمدن و فرهنگ، طبقه خواص، مالیات و تأمین درآمد، روستائیان و دهقانان، بیگاری مردم برای حاکم، غنایم جنگی و کمبود بودجه، تقسیم کلی طبقاتی، طلیعه اختلافات طبقاتی

آن چه که بیشتر به نمایانی مظاهر اجتماعی زندگانی کمک می‌کند،  وضع‌های مختلفی است از نمایش طبقات اجتماعی، وضع شاهان، شکل بناها، فلاح و بازرگانی و چیزهایی دیگر. توده خاک سینگ کاشان به نظر می‌رسد که به وسیله فاتحان یا مهاجمان آریایی که از دهکده‌های ماقبل تاریخ پشته شده بود، تسطیح گشته و بر سطح هموار آن شهری برای فرمانروای جدید ساخته شده باشد. البته این شهر امروز از میان رفته و بقایای آن را تنها توده‌یی سخت از خاک تشکیل می‌دهد که مساحتی بیش از چهل متر پایه آن را شامل می‌شود. وضع مصالح ساختمانی نشان می‌دهد که روشی نو در فلات مورد استفاده قرار گرفته است. این مهاجمان از آجر خام و سنگ در بناسازی استفاده می‌کردند که شاید خود نیز آن را از مناطق شمالی، ضمن مهاجرت از اقوامی دیگر فرا گرفته باشند. اینان زمینی مسطح و صاف را برای ساختمان و بناسازی انتخاب می‌کردند و اهتمامی داشتند که در آغاز قصر فرمانروا، کاخ‌هایی از برای نجبا و اشراف برپا سازند. البته این روش در تمدن ایجاب می‌کرد طبقه‌یی معین از سازندگان بنا،

چون: سنگ تراش، خشت زن، بتا و کارگر وجود داشته باشند و این طبقه از میان رعیت انتخاب می شدند که برخی در جست و جوی کار بودند و برخی نیز به زور به کار واداشته می شدند.

شاید این اصل، و یا این چنین روش هایی بود که اجتماع را به دو طبقه اصلی تقسیم می کرد: طبقه خواص و نجبا و طبقه عوام. این تقسیم طبقاتی حتا چون امروز پس از مرگ نیز جریان داشت و خود را نشان می داد، و این موضوع از گورستان های آن مردمان به روشنی قابل مشاهده و درک است. در برخی از قبور، بسیاری اشیاء سیمین و زرین یافت شده است که شامل انواع زینت آلات پربها بوده و هم چنین جنگ ابراهای گوناگونی نیز در آن گورها وجود دارد، درحالی که در نوعی دیگر از قبور تنها آلات و ادواتی آهنی و گاه کاسه و کوزه هایی معمولی مشاهده می شود. اما مطابق با مشاهدات باستانی در این جا بایستی به طبقه سوم نیز اشاره نمود که به احتمال قوی آن طبقه را می توان سکنه بومی محسوب کرد که به وسیله مهاجمان برافکنده و بی خان و مان شده بودند. مهاجمان آریایی اغلب پس از تسلط، پیشه های زراعت و کارهای یدی دشوار را به بومیان تحمیل می کردند و به همین جهت به زودی طبقه یی خاص را خارج از حیطه طبقه بندی اجتماعی خودشان به وجود می آوردند. این طبقه از گروه کارگر و عوام فقیرتر و بی چیزتر بودند و گورهایشان شاهد این مدعا است. سقف این گورها فاقد تخته سنگ یا گل پخته یی است که گورهای دیگر واجد آنند، و هم چنین در این گورها آن چه که یافت شده، عبارت بوده است از ابزار کشاورزی و پیشه وری.

اقوام مهاجمی که دهکده ماقبل تاریخی شیلک را به تصرف در آورده بودند، سوارانی جنگ جو و پیکاری بودند که به زودی آن جا را به یک شهر قابل دفاع، مستحکم و با دیوارهایی ضخیم تبدیل نمودند. در اطراف دیواره ها به فاصله هایی معین، برج هایی ساخته بودند که کار دفاع و حمله را با اطمینان قابل دوامی تضمین می کرد. شاید کاخ امیر یا شاه در وسط و ساختمان های فرعی وابسته به آن که متعلق به امیرزادگان و اشراف می بود، گرداگردش قرار داشت. میان ساکنان این شهر چه

از داخل و چه از خارج مخاصماتی که به جنگ می‌انجامید برقرار بود. امیران محلی با رؤسای جدید می‌جنگیدند، و از جانبی دیگر با دول بزرگ غرب، به‌ویژه آشور از در ستیز درآمده و به جنگ می‌پرداختند، و گاه اتفاق می‌افتاد که بنابر مصالح و مقتضیاتی این امرای محلی به‌عنوان مزدور وارد سپاه دول بزرگ می‌شدند.

اینک هنگامی فرارسیده بود که فلات و فلات‌نشینان را به آینده‌یی امیدبخش بشارت می‌داد. وضع ماقبل تاریخی فلات به تدریج دیگرگون می‌شد. عنصر جدید فعال، پیکارجو و سخت‌کار آمد بود، به‌همین جهت به شهرسازی پرداخت. دوران شبانی تمام می‌شد، و شهرنشینی با طلیعه‌یی از اهمیت کشاورزی آغاز می‌شد. اما به‌طور کلی عصر حادثه‌جویی، پیکار، مهاجمه و دفاع بود. شهرهای مستحکمی ساخته می‌شد که الگوی آشوری داشتند و با دیوارهای قطور دوگانه و گاه سه‌گانه محافظت می‌شدند. درباره دفاع از شهرها تمام پیش‌گیری‌های معمول و لازم مراعات می‌گشت. خندق‌هایی بزرگ را رودخانه‌هایی که از مسیر خود منحرف می‌شدند پر می‌کردند، در برج‌ها انواع وسایل دفع حمله و یورش موجود بود. این عنصر غالب، حادثه‌جو و در کار پی‌ریزی قدرتی بود که بتواند خود را حفظ نماید، اما این پیش‌درآمدی بود تا بسیاری از مراکز قدرت را نیز به‌زیر سلطه خود درآورده و آن‌ها را نیز حفظ کند.

دربار، امیران و اشراف وابسته هسته اصلی قدرت اجتماعی محسوب می‌شدند، درحالی که طبق معمول به توده مردم فشار وارد شده و تحت انقیاد قرار داشتند. امیر یا فرمانروا با امیرزادگان و اشراف ملتزم رکاب منافی وابسته داشته و با هم زندگی می‌کردند. امیر دارای زمین‌های اختصاصی فراوانی بود که رعایا و بردگان در آن به کار گماشته می‌شدند. به‌نظر می‌رسد که تنها شکم این بردگان را سیر می‌کردند و از حق دیگری برخوردار نبودند، و در مواقعی که امیر دچار کمبود کارگر می‌شد، روستائیان و دهقانان آزاد مجبور بودند تا در املاک وسیع‌اش به کار پردازند. برای اصلاحات، جاده‌سازی، تعمیر قنات و پل‌ها و

استحکامات از کارگران روزمزد استفاده نمی‌شد، بلکه جمله این کارها به عهده دهقانان، روستائیان و شاید احتمال در مواقع ضرور به پیشه‌وران واگذار می‌شد. انواع مالیات‌های ابتدایی نیز به وسیله فرمانروا وضع و اخذ می‌شد و این مالیات‌ها از صید ماهی، شکار حیوانات، تربیت اغنام و چیزهایی دیگر گرفته می‌شد.

اما درباره اخذ و وصول مالیات، آن فرمانروایان باستانی هم چون بازماندگان‌شان، و امرای تحصیل کرده امروزی که راه‌ها و روش‌های گوناگونی ابداع می‌کنند، کارآمدی نداشتند و به همین جهت دچار کمبود بودجه می‌شدند. دربار، وابستگان درباری: امرا، امیرزادگان، موکب امیر، هسته اصلی اتباعی که سپاه را شامل می‌شدند روابط دوستانه با امرای محلی و امیران همسایه که مستلزم ردوبدل تحف و هدایایی بسیار بود، هدایایی که بایستی به روحانیان پرداخته شود و بسیاری از این گونه موارد مستلزم درآمد هنگفتی بودند که مالیات‌ها کفاف آن را نمی‌داد و این کسر بودجه لازم بود تا به وسیله‌ی ترمیم و جبران شود. بهترین و شاید تنها وسیله برای حل این مهم، غنائم بود که فرادست آمدن آن هم جز با جنگ میسر نمی‌شد، و به همین جهت به جنگ می‌پرداختند و اگر بخت با آنان یاری می‌کرد و پیروز می‌شدند، غنائم جنگی کسر بودجه را تأمین می‌کرد.

در سطور گذشته از وضع تقسیم طبقاتی مردم به طور کلی سخن گفته شد، و در این جا به تقسیم عمومی طبقاتی مبادرت می‌شود. به طور کلی از لحاظ تقسیم طبقاتی، در جامعه پنج طبقه شناخته می‌شد به این ترتیب: امیر و امیرزادگان، نجیب‌زادگان و اشراف، زمین‌داران و مالکان، مزدوران و کارگران، بردگان. در این تقسیم طبقاتی نشانه‌هایی از ستیز و اختلافی که بایستی بعدها میان طبقات غیرمالک و روستائیان که بر ضد نجبا می‌شورند وجود داشته باشد. وضع ایران در نخستین دهه‌های هزاره اول پیش از میلاد بایستی شباهتی بسیار با آن نوع زندگی یونانی که هومر Homeros شرح داده است داشته باشد.^{۹۲} میان قرن‌های هشتم و نهم چنان به نظر می‌رسد که در سرای امیران از تمام طبقات و اصنافی که مورد احتیاج باشند، وجود داشته بوده‌اند. از غلامان، کنیزان، بردگان و انواع

پیشه‌ورانی که لوازم مورد احتیاج امیر و خانواده و ملتزمان رکاب را می‌ساخته‌اند، در یک جاگرد بوده‌اند. احتمالاً این اصناف آن چه را که تولید می‌کرده‌اند، در منطقه مخصوص امیر به کار نمی‌رفته و مازادی که قلم عمده‌یی را تشکیل می‌داده، از دسترنج پیشه‌وران، کارگران و بردگان باقی می‌مانده که لازم بوده است در خارج بازار فروشی از برای آن‌ها به دست آید و البته نیازمندان، و فروشندگان مجبور بوده‌اند تا احتیاجات خود را از این بازار تهیّه و تأمین نمایند و به همین جهت وضع از برای پیشه‌وران آزاد بسیار سخت و دشوار می‌شده است.

۲۲. بازرگانی و اقتصاد

آغاز قدرت، انحطاط ملل بزرگ سامی، تفوّق آریایی‌ها، کشورهای کوچک توسعه می‌یابند، وضع روستاییان در ایران نسبت به مراکز قدرت، روش خرده مالکی، روش اقتصاد آینده، استخراج فلزات، غنای ایران، کشوری صادرکننده، جنگ اقتصادی در داخل و خارج. توجه بازرگانی به موازات اقتصاد فلاحی، روش بازرگانی، اهمیت اقتصاد فلاحی، رواج استفاده از آهن، پیشرفت سریع اقتصاد، ایران در کنار قدرت‌های بزرگ اقتصادی

عصری که مورد سخن است، زمانی است که قدرت‌های بزرگ پیشین در حال انحطاط و پس‌روی، و قدرت‌های کوچک و کشورهای توسعه نیافته در کار بازگستری قدرت و عظمتی بودند که می‌بایستی جهانی شود. سامی‌ها جای خود را به آریایی‌ها می‌دادند. هندوستان، یونان، روم و سرانجام ایران در مراحل ابتدایی تفوّق فرهنگی و تمدّن بودند. در همین کشورهای کوچک که در حال توسعه بودند، به‌ویژه در ایران، وضع زندگی دهقانان بسیار بهتر و شایسته‌تر از بین‌النهرین و مصر بود و روستاییان ایرانی در برابر روستاییان



مصری و بین‌النهرین از آزادی‌هایی بیشتر و حق مالکیت برخوردار می‌شدند. وضع کشاورزی نشان می‌دهد که مالکیت‌های عمده به تقسیم املاک به واحدهای کوچکی منجر می‌شد و این شیوه خرده مالکی نشانه‌ی بود در تحوّل و تکامل شرق قدیم در عهد مفرغ، و این شیوه و روشی که دوران نخستین‌اش را طی می‌کرد، شیوه‌ی بود که بعدها یکی از عمده‌ترین روش‌های اقتصاد کشاورزی در قسمت عمده‌ی از جهان شد.

به موازات فلاح، استخراج کانی‌هایی که در تصرف ایران بود، پیش می‌رفت. ایران در آن زمان نیز به‌عنوان کشوری غنی و صادرکننده به‌شمار می‌رفت. معادن غنی و موردنیاز ایران از جمله علی بود که آشوریان را به‌جنگ وامی‌داشت و سال‌نامه‌های پادشاهان آشور نشان می‌دهد که در طی جنگ، مقادیر بسیاری از مس و آهن و لاجورد به‌دست آورده و به‌کشور خود حمل می‌کردند.

جنگ از برای بهبود اقتصاد که از خارج ادامه داشت، جنبش‌هایی نیز از داخل جهت سروسامان بخشی به وضع اقتصادی درگیر بود. امیر و فرمانروا از درآمدهای حاصله که از فرآورده‌های کشاورزی و تربیت اغنام و فروش محصولات کانی‌ها فراچنگ می‌آمد، نمی‌توانست خود و اطرافیانش را اداره کند. هر چه که زندگی شهری توسعه و گسترش می‌یافت، شکوه زندگی درباری نیز رنگ به‌رنگ می‌شد و لازم می‌آمد تا ممرهای بیشتری از برای عایدی جست‌وجو شود، به‌همین جهت است که امیر به عاملان اصلی اقتصاد روی کرد و به‌حمایت تاجران و بازرگانان پرداخت. در آن هنگام، بازرگانان اغلب غیرایرانی بودند و برای پیشرفت کار و پر نمودن کیسه‌های خود به پشتیبانی امیران سخت نیازمند بودند، و امیران نیز از برای ازدیاد سهم خویش در توسعه تجارت می‌کوشیدند و این امر خودبه‌خود به وضع شایسته‌ی در اقتصاد شهری منجر می‌گشت. مواد عمده تجارت عبارت بودند از زینت‌آلات، اشیاء تجملی سیمین و زرین، سنگ‌های پربها، و پارچه‌های خوش‌بافت و به‌ویژه قلاب‌دوزی‌هایی که

مشتری و خواهندگان بسیار داشت.

البته بایستی در این جا تذکر داده شود که نقش فلاحی در اقتصاد، با توسعه تجارت و بازرگانی به هیچ وجه دستخوش رکود، وقفه و غفلت واقع نشد، بلکه امیر بدون آن که از قلم عمده و مورد اعتماد کشاورزی غفلت کند، به توسعه حریصانه مراکز تجاری در شهرها می پرداخت و با این روش بود که اقتصادی دوجانبه که کمک هم بودند و شیوه مخصوصی را ارائه می کردند در ایران به وجود آمد و مراحل ترقی را طی کرد. اما بایستی به نکته‌ی دیگر نیز توجه داشت و آن این که اقتصاد کشور اساساً بر محور کشاورزی و فرآورده‌های آن چرخش داشت و بازرگانی همواره تحت الشعاع، و در حمایت و به طور کلی عامل مقومی محسوب می شد از برای اقتصاد که می شد به رویش حساب کرد. اساس اقتصاد مملکتی نه بر آن که در آن زمان بر پایه کشاورزی و تربیت اغنام و احشام قرار داشت، بلکه هم چنان تا زمان هخامنشیان و جانشینان آنان نیز چنین بود.

پس با چنین وضعی مشاهده می شود که با فقدان شهرهای بزرگ، شیوه اقتصاد فلاحی که جنبه اشرافی داشت، وضع ایران بسیار شبیه به اوضاع یونان بود تا آشور، بابل و مصر.

با توسعه کاربرد روزافزون آهن، وضع اقتصادی دچار دیگرگونی‌هایی شد. هر چند آهن به وسیله هیتیان و حُکام میتانی در سده پانزدهم پیش از میلاد شناخته شده بود، و هم چنین مصری‌ها نیز در قرن چهاردهم پیش از میلاد از آن اطلاع داشتند، اما با این احوال، آهن تا قرن نهم چندان مورد استعمالی نداشت و وفور به کار بردن آن میان سده‌های نهم و هفتم انجام گرفت.

چنان که گفته شد، استعمال روزافزون آهن موجب دیگرگونی مبانی اجتماعی و اقتصادی شد و به سرعت سطح مصنوعات را افزایش داد. با افزایش سریع مصنوعات، قیمت‌ها بالا رفت و موجباتی فراهم آورد از برای بازارهای خارجی برای فروش محصول. هم چنین اقتصاد فلاحی نیز جهشی سریع کرد، چون پیدایش و وفور آهن موجب شد تا زمین‌های بسیار و بایری که تا آن زمان

معطل مانده بود، به کار گرفته شده و به زیر شخم رَوَد. از جانبی دیگر معادن آهن موجب شد تا کشورهای بی‌اهمیتی که تا آن زمان موقعیتی نیافته بودند، سخت جلب توجه کنند و از جمله این کشورها از ایران بایستی یاد کرد. ایران دیگر با عظمت و مجد خود فاصله‌ی اندک بیش نداشت، و هرچند سرحداتی بحری نداشت اما با این احوال به‌زودی از اسپانیا تا چین که تحوّل تجاری در کار وقوع بود، مقامی شامخ یافت و در مبادلات تجاری که تا حدود گُل Gaule و برتانی Bertagne از یک طرف، و هند و آسیای مرکزی و چین از جانب دیگر انجام می‌شد شرکت می‌کرد.

از این پس تا روی کار آمدن مادها، در ایران وضع نامنظمی وجود داشت، وضعی مغشوش و درهم که در طی آن قبایل، اقوام و ملل چندی تفوق یافته و فروافتاده‌اند و در ضمن این اعمال و کارها، اختلاط فرهنگی و نژادی سخت جریان داشته است. هرگاه بر آن باشیم تا از این اوضاع شرحی ارائه کرد. و به تشریح و توضیح مختصر و کوتاهی نیز مبادرت ورزیم، از منظور خود ممکن است که به‌دور رویم، هرچند که تحقیق در احوال این قبایل و اقوام و ملل که با ایرانیان همواره در حال اختلاط و امتزاج بوده‌اند، کمک بسیاری می‌نماید به شناخت عناصر فرهنگی و دینی و تمدنی ایران آینده و کیش بهی، اما این کار بایستی در تاریخ مفصل‌تری از ادیان صورت گیرد. در این مقدمه منظور نمودن مختصری از تمدن و فرهنگ و به‌ویژه دیانت ایرانی پیش از زرتشت بود، که بایستی با بحث مختصری در مورد مادها و پارس‌ها ختام پذیرد.



پیمانی که می‌دهی (۱) پس بگو
 می‌دهی و من بگو. و بگو. و بگو. و بگو. و بگو.
 می‌دهی و من بگو. و بگو. و بگو. و بگو. و بگو.
 می‌دهی و من بگو. و بگو. و بگو. و بگو. و بگو.
 می‌دهی و من بگو. و بگو. و بگو. و بگو. و بگو.

بخش چهارم

طلوع و افول مادها

۱. مادها و پارس‌ها

نخستین یادکرد از مادها و پارس‌ها، شلمانسر سوم و پارس‌ها، برخورد او با مادها، شمش‌آداد پنجم و پارس‌ها، برخورد پارسیان و مادها با تیگلات پیلستر، چگونگی زندگی مادها و پارس‌ها، ملوک الطوائفی، رونق کار مادها، تمدن گائایی، طبقات اجتماعی و تقسیمات منطقه‌یی، هخامنش، دپاکو، پسران و نوادگان هخامنش

از مادیان "مادی Madai" و پارسیان "پارسوا Parsua" نخستین بار در سالنامه‌های آشوری یاد شده است. هنگامی که شلمانسر سوم Shalmanzar III به پارس‌ها که در جانب غرب دریاچه ارومیه بودند فایق آمد، به سرزمین ماد - در جانب جنوب غربی دریاچه ارومیه رسید. از این زمان به بعد از این دو قوم به تکرار یادکرد شده است. در حدود سال‌های ۸۲۰ پیش از میلاد شمش‌آداد پنجم Shamshi-Adad, V پادشاه دیگر آشوری با آن‌ها درجایی برخورد که اکنون "پارسواش" نامیده می‌شود، و جانب جنوب کرمانشاه کنونی می‌بود. در سال ۷۳۷ قبل از میلاد تیگلات پیلستر سوم Tiglat pilasar III در پارسوای اصلی به تاخت و تاز پرداخت و بسیاری از امرای مادی را به اطاعت درآورد.

مادها و پارس‌ها هنوز در حال نقل و انتقال و گردش بودند. به نظر می‌رسد که وضع ملوک الطوائفی سخت میان‌شان شایع بود و عدم اتحادشان به شکست‌های بسیاری منجر می‌شد. هر تیره‌یی در منطقه‌یی، مناطقی نزدیک به هم برج و

بارویی ساخته و از برای خود امیری داشتند. و هرگاه دچار تاخت و تاز و حمله و شکست واقع می‌شدند، به آشوریان خراج می‌پرداختند تا مدت زمانی به وضع خود ادامه دهند. قسمت‌هایی از مناطق مادی‌نشین کم‌کم به صورت استانی درآمد بودند، مرزها دائماً بر اثر شکست و پیروزی تغییر می‌کرد و پارس‌ها نیز تقریباً وضع مشابهی داشتند، اما مادها که در کار پیشرفت بود، هنوز به سامان بخشیدن و مرتب‌نمودن استان‌هایی که تشکیل یافته و دچار هرج و مرج بودند، توفیق نیافته بودند.

در طول تاریخ پیشین، ایرانی‌ها در حالی که مردمان گله‌داری بودند، از کشاورزی و فلاحیت نیز دست فرو نمی‌داشتند، مطابق با گاتاه‌ها مردم به واحدهای چهارگانه محلی بخش می‌شوند، به این ترتیب: خانه "دمانه" *dmāna*، خاندان "ویس" *vis*، بخش "شوئثره" *Šoiθra*؛ و سرزمین یاده "دهیو" *dahyu/dainghu*^۱؛ هیچ یک از شما نباید که به سخنان و فرمان دروغ‌پرست گوش دهد، زیرا که او خان و مان و شهروده را دچار احتیاج و فساد سازد، پس با سلاح او را از خودتان برانید.^۲ هم‌چنین از دیدگاه اجتماعی از سه طبقه آگاهی می‌یابیم که عبارت‌اند از: پیشوایان، نجبا، برزیگران.^۳ البته طبقات فرعی و منشعب از این طبقات اصلی نیز مشاهده می‌شود که به نظر می‌رسد از لحاظ نژادی این طبقات شناخته می‌شدند، چون نام یک طبقه دیگر و مادون "رنگ" بود.^۴

هرگاه بر آن باشیم تا درباره تمدن گاتایی که معرف این عصر است به شرح و تحقیق بپردازیم، پژوهش به درازا خواهد کشید، وانگهی در متن کتاب به تفصیل درباره این موضوع پژوهش‌هایی شده است^۵، به همین جهت به مآدها می‌پردازیم. یکی از امرای محلی مادی به نام دیاکو *Diakku* که هرودوت از وی به نام دیاکوس *Deiacos* یاد می‌کند^۶ به سال ۷۱۵ پیش از میلاد به اسارت به سوریه برده شد و این همان کسی است که موجد شاهنشاهی ماد به شمار می‌رود. پس از وی کیاکسارس اول به سلطنت رسید، و این همان اواکساتار است که در سال ۷۱۴ مغلوب سارگون *Sargon* شد و به سال ۷۰۲ در زمان سناخریب *Sennacherib* آشور را مورد

تاخت و تاز قرار داد. در سال ۶۸۱ سپاهیان پارسی نیز با سناخریب به جنگ پرداخته و هرگاه به تحقیقات تاریخی باور داشته باشیم، رهبر پارس‌ها در این جنگ اکمنیش یا همان هخامنش معروف بوده است که نامش به سلسله معروف هخامنشی نسبت شده است.^۷ پسر هخامنش چشیش "تئیس پیس" بود که او نیز دو پسر داشت: آریاراقن و کوروش اول.

۲. شاهنشاهی مادی

ورود گروه‌های جدید به فلات، کیبیری‌ها و سکاها، تأسیس شاهنشاهی مادی، شاهان بزرگ، دیاکو مؤسس سلسله مادی، چگونگی تأسیس شاهنشاهی، خشریته پسر دیاکو، جنگ با آشور و کشته شدن او، هووخشتر شاه بزرگ و نامی مادی، جنگ‌های او، اوج عظمت مادی، ترقی و قدرت یافتن پارس‌ها، آستیاگس پسر هووخشتر، زمان انقراض مادی

گروه‌های جدید هم‌چنان از آسیای مرکزی به سوی فلات روان بودند و از آن جمله کیبیری‌ها Cimmériens و سکاها Scythes یا چنان‌که سال‌نامه‌ها ذکر کرده‌اند گیمیرای Gimirrai و -ایشکوزای Ishkuzai‌ها بودند^۸، که چیزهایی متعلق بدانان از لرستان به دست آمده است.



اما این‌ها در حواشی اقوام اصلی بودند که نقش عمده را ایفا می‌کردند، و این اقوام اصلی چنان‌که ذکر شد، مادها و پارس‌ها بودند، مادیها قومی بودند آریانزاد که ابتدای سده هفتم و یا اواخر قرن هشتم به تأسیس شاهنشاهی مادی اقدام کردند. البته کسانی هستند که در آریایی بودن مادها تردید می‌کنند، چون اُپرت Oppert که آنان را تورانی آلتایی می‌نامید، اما امروزه در آریایی بودن آنان شکی نیست. درباره طول مدّت دوام شاهنشاهی مادی و شاهان این قوم میان روایات قدیم اختلاف است. هرودوت شاهان مادی را چهارتن نام برده است. نخست دیاکو یا

دیوکس به روایت هرودوت است که بنابر جدول وی از ۷۰۸-۶۵۵ پیش از میلاد حکومت کرده و هر چند دربارهٔ تاریخی بودن شخصیت وی برخی از محققان دچار تردیدند، اما با کتیبه‌های آشوری محقق است که وی وجود تاریخی داشته^۹. این شاه نخست عنوان حاکم ساده‌بی را داشته است که بر اثر مقدّمه‌چینی‌هایی به شاهی رسیده و کوشش کرده تا اقوام و قبایل پراکنده را تحت قدرتی واحد متمرکز نماید. پس از برقراری حکومتی واحد به وضع قوانینی دربارهٔ سپاه و اجرای قوانین دستور داد و همدان را به عنوان مرکز فرمانروایی با برج و باروها و حصارهایی محکم استوار ساخت.

پس از دیاکو فرزندش فَرَوَوتیش Phraotte یا فَرَوَوتِس Phraortes یا خَشْتَرِیته Kshatrita به سلطنت رسید. این شاه به زودی به کار جمع سپاه پرداخت و پارس‌ها را به اطاعت درآورد تا به آشور حمله نماید، اما هر چند آشور تازه از جنگی مهم در ایلام و بابل آسوده شده بود، لیکن هنوز قدرت آن را داشت تا در برابر مادها که با پارس‌ها متحد شده بودند مقاومت ورزد. جنگ درگرفت و خَشْتَرِیته در حین نبرد کشته شد.

پس از خَشْتَرِیته و جانشین‌اش هُووَخَشْتَر یا به گفتهٔ هرودوت کیاکمار Kyaxar به سلطنت رسید. هُووَخَشْتَر از شاهان بزرگی است که نظیرش را زیاد نمی‌توان یافت. وی قبل از هر چیز به ترتیب سپاهی پرداخت به سبک آشوری، چون به تجربه دریافته بود که با وضع لشکری موجود نمی‌توانست در برابر آشوریان ایستادگی کند. پس به کار ترتیب سپاه پرداخت و لشکریانی مجهز با جنگ‌ابزارهایی مطمئن تهیّه دید و به آشور حمله کرد. این حمله با موفقیت انجام شد و سپاهیان آشوری منهزم شدند، اما هُووَخَشْتَر پشت دیوارهای نینوا معطل ماند، و به خوبی می‌دانست که بازگشایی آن شهر مستحکم تا چه اندازه وقت خواهد گرفت. اما پامردی نمود و دیگر چیزی به غلبهٔ نهایی و سقوط نینوا نمانده بود که هُووَخَشْتَر آگاهی یافت که سکاها به قلمرو او تجاوز کرده‌اند. با تمام علاقه‌یی که به اتمام کار آشور داشت، آن‌جا را رها کرده و به سرعت به جانب

قلمرو خود روانه شد. در نزدیکی دریاچه ارومیه با سکاها مصاف داد، اما سخت در تنگنا قرار گرفت و مجبور شد تا شرایط سنگینی را بپذیرد. اما اندکی نگذشت تا تجدید قوایی نموده و سکاها را برانداخت. از این پس تا سال ۵۸۴-۵ که هُورُخْشتر درگذشت، زمان اعتلا و عظمت شاهنشاهی ماد است. آشور منهدم شد و از صفحه تاریخ برافتاد و بسیاری از کشورها و مملکت‌های بزرگ جزو شاهنشاهی ماد گشت.

اما دیگر کم‌کم زمان آن فرا می‌رسید که ماد نیز برافتد و بزرگ‌ترین دوران عظمت ایران در طی قرون فرارسید. پارس‌ها کم‌کم قدرت و نیرویی می‌یافتند، و زمان آنان فرا رسیده بود. پس از هُورُخْشتر، آستیاگس، یا اژدهاک پسر نالایقش به سلطنت رسید. نام او به ایرانی آَرَشْتَه‌وِیگَه Aršta.viga به معنای نیزه‌انداز بود^۱، اما این نام بی‌مستایی بود، چون در طی سلطنت درازش "۵۸۵-۵۵۰ پ - م" جز تضعیف ماد، کاری انجام نداد، و سلسله مادی با این شاه منقرض شد.

۳. فرهنگ و تمدن

عدم آگاهی درباره فرهنگ و تمدن مادی، سازمان‌های لشکری و اداری و نفوذ آشور، علت دیرکرد اتحاد و طلوع حکومتی مرکزی و نیرومند در ایران. علل این رویداد. ماد در برابر دو راهی اسارت و استقلال، راه استقلال، تسلط بر آشور، سرزمین‌های مادی، فرهنگ و تمدن، هنر و بقایای هنری، چهره و اندام، لباس و جنگ‌ابزارها، عدم کاوش در همدان، ناآگاهی درباره دوره مادی

درباره سازمان حکومت و فرماندهی مادی، و هم‌چنین فرهنگ و تمدن آن چیزی نمی‌دانیم. در همدان هنوز چنان‌که بایستی کاوش‌های باستانی انجام نگرفته است و خاک و زمین این قسمت از ایران، تاریخ زرین



دیگری را دربردارد که بر اثر کاوش و حفاری، آگاهی‌ها و اطلاعات بسیاری دربارهٔ مادی‌ها که بدان بسیار نیازمندیم، در اختیار ما می‌نهد.

وحدت و همبستگی ایرانیان، برخلاف سومری‌ها و مصری‌ها بسیار به آهستگی و در عصر متأخرتری اتفاق افتاد. اقوام مصری و سومری همین که از دوران شکاروورزی درگذشتند، به‌زودی در مرحلهٔ کشاورزی به وضع جامعه‌یی منظم از روستائیان و گله‌داران درآمدند که به‌وسیلهٔ حکومتی سامان می‌یافت. اما در ایران وضع چنین نبود، علت این دیرکرد را بایستی در دو مورد اساسی جست‌وجو کرد: نخست عناصری که قوم ماد را ترکیب می‌کردند، و دیگر شرایط نامساعد طبیعی و اقلیمی که از آن سخن گفته شد. ایرانی‌های فاتح برای منقاد ساختن و تسلط نهایی بر آسیانی‌ها یا سکنهٔ بومی که به‌طور پراکنده در فلات زندگی می‌کردند، نیازمند به طول زمان بودند. شرایطی که با آن روبه‌رو شده بودند بسیار سخت و دشوار بود و این علل کار نهایی را بسیار به تعویق افکند، چنان‌که در سدهٔ هشتم این مهم هنوز به مرحلهٔ اساسی خود نرسیده بود.

در شرایط سخت اقلیمی و پراکندگی اقوام بومی و آریایی، مادها کوشیدند تا وحدتی ایجاد کنند و این وحدت تحت تأثیر عوامل خارجی پدید آمد و هرگاه این عوامل حادث خارجی وجود نمی‌داشتند، بدون شک همبستگی و وحدت در زمان‌های دیرتری انجام می‌شد. این عوامل خارجی عبارت بود از تهدید ماد به‌وسیلهٔ کشور اورارتو Urtu که قدرتی بسیار یافته بود^{۱۱}، و سیاست استعماری و سخت تسلط طلبانهٔ آشور. مادی‌ها مجبور بودند تا یکی از دو طریق را انتخاب نمایند: یا تحت تسلط سیاست استعماری آشور و دُولی دیگر به اسارت تن دهند و به تدریج محو گردند، و یا آن‌که با وحدت و تمرکز از خود دفاع نموده و حکمرانی کنند، و طریق اول را برگزیدند. شاید نامی که به شهرشان نهادند، یعنی هگمتانه که به معنای "محل اجتماع" می‌باشد تعبیری مناسب از این تصمیم تلقی گردد. از این تاریخ بود که رقیبی زورمند، که روز به‌روز بر قدرتش افزوده می‌شد، در برابر آشوری‌ها قدع‌م کرد تا بدان‌جا که آنان را به کلی برافکند.

پژوهش دربارهٔ سرزمین‌های مادی، وضع طبیعی و اقتصاد آن‌ها و روابط و تیره‌هاشان موضوعی است بسیار پردامنه که بایستی در منابع خودش مورد مطالعه قرار گیرد^{۱۲}، اما می‌توان اندکی از تمدن، فرهنگ و روش زندگانی‌شان که در دست است، سخن گفت. هرگاه از این موضوع که دولت ماد از نقطه نظر ضرورت سیاسی دارای تشکیلاتی تا اندازه‌ی همانند سازمان‌های آشوری بوده است درگذریم، از فرهنگ معنوی و تمدن آن بی‌خبریم. البته برای قومی که در شرایط سخت زندگی روستایی بود، و از برای حفظ سرزمینی که در آن می‌زیست، دائماً در حال ستیز و پیکار بود، چیزی بیشتر از فرهنگ ادبی ژرمن‌ها Germans و واندال‌ها Vandals و ویزیگوت‌ها Visigoths یا فرانک‌ها Franks نمی‌توان به صورت قابل شناخت دریافت.

از روی تصاویری که در نقوش برجستهٔ آشوری به جای مانده است می‌توان شکل و لباس عامهٔ مردم را مورد شناسایی قرار داد. این مردان را با مویی کوتاه که با نواری تزیین می‌یابد و ریش تابدار و انبوه می‌توان در نظر مجسم ساخت. روی پیراهن، پوست حیوانات را بر دوش می‌افکنده‌اند که هنوز بهترین پوشش برای محافظت از سرما در مناطق سردسیر ایران است. همچنین کفش‌های بلند با نوک برگشته که تا انتهای ساق را می‌پوشانیده است، وسیله‌ی شایسته از برای گذشتن از برف‌های زیاد بوده است. در جنگ، با نیزه‌هایی بلند و سپرهایی چهارگوش به پیکار می‌پرداختند. البته از زمان هُووخْشتر لباس نظامی تغییر و تحول یافت چنان‌که در به کار بردن جنگ‌افزارها و سلاح‌ها نیز تجدیدنظری شد. از روی پیکره‌هایی که در تخت جمشید کنده شده‌اند، مادی‌ها با لباس ایرانی شناخته می‌شوند. کلاه‌های نم‌دی با لبه‌هایی پهن بر سر می‌گذارند، و تن‌پوش‌شان سدره‌یی چسبان و تنگ از چرم بود که در مواقع تشریفاتی و شاید جشن‌ها، جُبه‌یی مزین به روی آن می‌پوشیده‌اند: سدرهٔ چرمی تا بالای زانو می‌رسید و با دو قلاب در کمرگاه محکم می‌گشت. شلوار بلند چرمی و کفش‌هایی با ساقه‌های بلند و نوک برگشته لباس‌شان را شامل می‌شد. ریش نوک تیز و پُرتاب و جعدی

داشتند، و هم‌چنان بود موی سرشان. زینت آلاتی به خود می‌بستند، به گوش گوشواره کرده و به گردن، پیرایه‌هایی آویزان می‌نمودند. سلاح جنگی اغلب جنگاوران عبارت بود از نیزه‌هایی بلند از چوب بانوک‌هایی پرداخته از فلز، تیر و کمان نیز از زمانی شاید زمان هُوَخْشْتَر بسیار مورد استفاده قرار گرفت.

باتوجه به یافته‌های باستانی سقز، می‌توانیم تا اندازه‌یی از هنر این مردمان را که شاید از ملل متمدنی که مغلوب‌شان شده بودند اخذ کرده باشند، آگاه شویم.^{۱۳} البته باتوجه به چگونگی هنر اقوام مغلوب اینان، و مقایسه‌یی با ساخته‌های هنری مادی‌ها این حدس که هنر خود را اغلب از دیگران اخذ کرده‌اند، تأیید می‌شود. اما به‌طور کلی هنوز از هنر مادی‌ها چیز قابل توجهی به‌دست نیامده است. شیر عظیمی از ساخته‌هایشان به‌دست آمده که قسمت مهم آن خراب شده و درهم ریخته گشته است. برخی مقابر نیز از مادها کشف شده است. این گورها اغلب صخره‌یی هستند و اصولاً حجاری‌هایی می‌باشند که در کناره کوه کنده شده‌اند، برخی از این‌ها باکنده کاری و نقش‌های برجسته نقوش و تصاویری مذهبی را نشان می‌دهند. یکی از نقش‌ها نمایش مردی را می‌دهد که شاید روحانی باشد که بَرُشُم Barsom، که دسته‌یی از شاخه‌های آن در مراسم مذهبی به کار می‌رود، درست دارد.

در زمان عظمت مادی‌ها، چهار نیروی بزرگ شرقی نزدیک را در تسلط داشتند: ماد، کلد، لیدیه و مصر. اما از این چهار تنها ماد را می‌توان به‌عنوان شاهنشاهی قبول کرد و شگفت‌تر آن که ماد درواقع نخستین شاهنشاهی بزرگی بود که از جنگ‌جویان شمالی که به یک زبان ایرانی سخن می‌گفتند و روش فکری شمالی داشتند تأسیس شده بود. جای تأسف است که توده خاک همدان هنوز مورد کاوش‌های باستانی قرار نگرفته است^{۱۴}، و بدون شک این نقطه بکر و ثروتمندی است از برای باستان‌شناسان که با حفاری و کاوش پرده از روی تمدن بزرگی که از آن آگاهی درستی به‌دست نیست بردارند.



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والحمد لله رب العالمين

بخش پنجم

شاهنشاهی هخامنشی

۱. ظهور کوروش

آزدهاک واپسین شاه ماد، بی‌لیاقتی و عدم کفایت او، استبداد و خشونت‌اش، عشرت‌طلبی و عیش و نوش چگونگی ملتی جنگ‌جو بر اثر غفلت می‌میرد، وضع ماد و انحطاط مادیان، غلبه کوروش، کوروش شاهنشاهی بی‌نظیر، صفات و بزرگی او، فتح کشورهای بزرگ، بازگشودن شهرهای یونانی، تسلط بر بابل، شورش در سرحدات شرقی، کشته شدن کوروش

تأسیس دولت ماد، هم‌چون شاهنشاهی بزرگ پارس، هم‌چنان‌که به سرعت تکوین یافت، با سرعت بیشتری برافزاد. در بخش گذشته شرح داده شد که آزدهاک یا آستیاگس Astyages جانشین پدر لایق‌اش شد. اما وی که سلطنتی بزرگ را با ثروتی بسیار، سهل‌به‌دست آورده بود، به عیش و نوش پرداخت. لاقیدی و عشرت‌طلبی این واپسین شاه مادی، سرمشقی شد از برای ملت‌اش که در طی سالیانی دراز تحت شرایط و دستورهای خشک، با خوی سلحشوری بار آمده بودند. سجایا و روش پیشین به‌زودی به فراموشی گرایید، و به تلافی ایام گذشته پرداختند. شاید این نیز تأثیر آشوریان بود که پس از هرفتح و جنگی به عیش و نوش می‌پرداختند و چون خمودگی درشان راه می‌یافت با شکستی از پس آن مواجه می‌گشتند. طبقات مرفه‌تر که دست‌شان از ثروت بیشتری پر بار بود به زندگی تجملی و اشرافی پرداختند، مردان لباس‌های فاخر می‌پوشیدند و زنان‌شان در آرایش ابداعاتی می‌کردند. صحنه‌های جنگ و پیکار



به بزم و عیش و عشرت می‌بذل شده بود. زرین و برگ اسبان را از طلا و فلزات گران‌بها می‌آراستند^۱، و مردمانی ساده و گله‌چران که در ارابه‌های زمخت و سخت و ناهموار در نقل و انتقال‌هایشان سفر می‌کردند و این کار از برایشان فخر و مباهاتی از پی داشت^۲، به ارابه‌هایی گران‌بها با زینت‌آلاتی بسیار سوار شده و به مجالس عیش و عشرت می‌رفتند.

مغان که امور روحانی و مراسم مذهبی و راه و روش زندگی و جنگ و حکومت را در دست داشتند و قبیله‌ای از قبایل ماد بودند، با خوی سُلطه‌طلبی و حکومت، شاهان را از حرکت و تصمیم‌گیری بازداشتند. درباریان و سپاهیان با اعتقاد به پیشگویی و قدرت فوق طبیعی آنان، مغان را برای جنگ و تجهیز قوا مورد مشورت قرار می‌دادند و مغان با تَفأل و از روی حرکتِ ستارگان و امعاء و احشاء چارپایانی که برای خدایان قربانی می‌شدند، پیش‌بینی منفی کرده و از تحرک بازشان می‌داشتند. مغان یکی از عوامل سقوط شاهنشاهی ماد بودند. در انتقال قدرت به هخامنشیان، کوروش و داریوش آنان را محدود و مقید کرده و از دخالت و حکومت بازشان داشتند و آنان نیز به سرکردگی گِئومات مغ شورش کردند تا داریوش و همراهانش را قتل عام کنند. اما داریوش پس از چندی به قتل عام آنان پرداخت و گِئومات مغ کشته شد و مغان برای مدتی تا اواسط فرمانروایی خشایارشا در انزوا و تحت نظر بودند. اما از این زمان، دوباره به تدریج قدرت و نفوذ و شرکت در حکومت را به دست آوردند. یکی از علل شکست و سقوط هخامنشیان، همین دخالت و حکومتِ جابرا نه و مذهبی‌شان بود، چنان که مهم‌ترین علت سقوط ساسانیان، حکومتِ مغان بود که بسیار جابرا نه و سخت برای مردم محسوب می‌شد.

دیاکو، خَشْتَرِیْتَه و هُوَوْخَشْتَر پادشاهانی که به داد و دادگری سخت به خود می‌بالیدند، از داد و دادگستری‌شان در آژدها ک آن باقی مانده بود که روزی نسبت به هارپاگس Harpags خشمگین شد و دستور داد تا فرزندش را کشته و از گوشتش خوراکی تهیه کردند تا پدر از آن بخورد^۳. هارپاگس سخت کینه‌او را به دل گرفت

و بعدها به کوروش کمک‌های بسیاری کرد تا بر آژدها ک پیروز شد. کوروش بسیار به سهولت بر ماد تسلط پیدا کرد، چون مردم از خودکامگی‌ها و استبداد و ستم آژدها ک به عذاب بودند و غلبه وی را با قبول و شادی پذیرا شدند. این نخستین غلبه پارس بود که در کار تسلط بر شرق در آینده نقشی به سزا داشت و به همین جهت هخامنشیان، مغان را محدود کرده و اجازه ندادند تا در کار حکومت و یا تحمیل باورهای مذهبی به مردم پیردازند و مورد نارضایتی و رنج مردم را فراهم کنند و یا با دولت‌های هم‌جوار سازش کرده و آنان را تضعیف کنند. کوروش از جمله کسانی بود که برای فرمانروایی، به حق ساخته شده بود. روحی آزاده، طبعی بخشنده، سیاستی ماهرانه توأم با شرافت و رعایت اصول انسانی داشت. با دشمنانش با مدارا و بخشنندگی رفتار می‌کرد، بر خورده‌ش و رفتارش با شکست‌یافتگان از روی بزرگواری بود. دارای اتکایی سخت به خود بود و از آزاده‌یی آهتین و اطمینانی به آینده روشن لبریز بود. برای غلبه و پیروزی بر ماد، به هیچ‌وجه از متحد دور خود، یعنی بابل کمک نگرفت و جز به خود به کسی اطمینان نمی‌کرد. نیروهایش از اتحاد قبایلی فراهم آمده بود آریایی و غیر آریایی و هرودوت بسیاری از قبایل و طوایف و مللی را نام می‌برد که تحت لوای او گرد آمده بودند. غلبه او بر ماد بدون خونریزی و تقریباً به مسالمت انجام گرفت، پس با اتحاد دو مرکز بزرگ، خود را بر رأس شاهنشاهی عظیم آینده یافت.

پس از مدت زمانی، این پادشاه بزرگ، وارث دولت ماد و آشور و اورارتو و آسیای صغیر شد. آن‌گاه بود که خود را در برابر لودیا "لیدیه" یافت. فتح لیدیه که با افسانه‌های بسیاری آمیخته است و بر خورد کوروش و کرسوس Crésus فصلی جالب را از تاریخ باستان شامل می‌شود. با تسخیر لیدیه، گشودن شهرهای یونانی که در ساحل دریا بودند، حتمی به نظر می‌رسید و این امر برای ایران اهمیت به سزا داشت. نخست این شهرها از در مقاومت درآمدند، اما چاره‌یی جز تسلیم نبود، و یکسره به امپراتوری بزرگ ایران پیوستند. پس از این نوبت سرحدات شرقی

بود. گرگان "هیرکانی" و پارت که متصل به ماد بودند، پس از بازگشایی و شتاسپ پدر داریوش را به عنوان حاکم پذیرفتند، پس کوروش بیشتر به جانب شرق پیش رفت، زرننگ "دژنگیان" Drangiana، رُخج "آراخوزیا" Arachosia، مرو و بلخ "باکتریا" Bactria یکی پس از دیگری در ردیف ایالات تازه شاهنشاهی درآمدند. آن گاه کوروش از جیحون گذشت و به سیحون "آمودریا، سیردریا" که سرحد شمال شرقی مملکت محسوب می شد رسید و در آن جا استحکاماتی بنا کرد تا از حملات قبایل آسیای مرکزی درامان باشد.


پس از بازگشت، نوبت بابل فرارسیده بود. در چنین هنگامی بابل سخت دست خوش ضعف بود و در آغاز حمله بدون مدافعه سقوط کرد. چند روزی پایتخت محترانه ایستادگی داشت که به زودی مقاومت درهم شکسته شد. نبونید Nabonide شاه بابل محبوس شد، اما کوروش وی را به احترام پذیرفت و رهایی بخشید و در سال بعد که درگذشت، در سوگش شرکت کرد. با سقوط بابل، مستملکاتش نیز در قلمرو شاهنشاهی درآمد. سوریه نیز به ایران بزرگ پیوست و سیاست خیرخواهانه و مسالمت آمیز کوروش در این جا نیز قلوب را جلب کرد. پادشاهان فینیقیه نیز از در اطاعت درآمد و نیروی دریایی خویش را که معادل با نیروی دریایی یونان بود، در اختیار کوروش گذاردند.

اندکی نگذشت که به سرحداتی شرقی از جانب اقوام بدوی حملاتی شد، و کوروش اجباراً با سپاهی بدان حدود عزیمت کرد، در حالی که پسر خود کمبوجیه را در کارسازی مقدمات سفر جنگی به جانب مصر واداشته بود. اما دست مرگ او را از ادامه کارهایش بازداشت و در شرق ضمن جنگی درگذشت. جسدش را به پاسارگاد آوردند و در مقبره‌یی نهادند که هنوز باقی است و خاطره گورهای ایرانیانی را که تازه به فلات آمده بودند، زنده نگاه می دارد.



۲. کمبوجیه

کمبوجیه پسر کوروش، پادشاه بابل، سفر کوروش برای جنگ با اقوام بدوی، رسم پارسیان و جانشین کردن، مرگ کوروش، کمبوجیه شاه می شود، سفر جنگی به مصر، فتح مصر و علل سقوط آن، عدم اجرای نقشه های کمبوجیه، کشتن بردیا برادرش، اغتشاش در ایران و شاه شدن گوماتای مغ، بازگشت کمبوجیه و مرگ او

پس از کوروش، سلطنتی بزرگ که فراهم آمده بود، به پسرش کمبوجیه رسید.  رسم پارسی مبتنی بر این بود که هر شاهی پیش از اقدام به یک سفر جنگی، بایستی جانشین خود را معلوم نماید. کوروش نیز پیش از اقدام به واپسین سفرش، کمبوجیه را به جانشینی برگزید و بدو اجازه داد تا عنوان شاه بابل را اختیار نماید، و از برای خود عنوان شاه ممالک و کشورها را نگاه داشت. کمبوجیه به زودی از این لقب خود استفاده کرد^۴، تا آن که خبر کشته شدن کوروش رسید و عنوان کامل پدر را اختیار کرد، و به رسم ایلامی بادو خواهر خود آنوسا Attusa و روکسانا Roxana ازدواج کرد.

مقدمات سفر جنگی به مصر، پیش از سفر کوروش و منتهی شدن به مرگش آماده شده بود، پس به سوی مصر روان شد. آماسیس Amasis فرعون مصر که حمله شاهنشاهی تازه و قدرتمند را پیش بینی کرده بود، با پولیک راتس Polycrates جبار ساموس Samos متحد شد. اما هنگامی که سپاهیان ایران به غزه Gaza رسیده و اردو زدند، پولیک راتس فرعون را ترک گفته و حاضر نشد به متحدش کمک

نماید. علتی دیگر مزید بر شکست مستعجل فرعون آماسیس شد، و آن این بود که یکی از سرداران کارآمد یونانی که در لشکر مصر دارای مقامی بود، نقشه‌های دفاعی مصریان را نزد کمبوجیه فاش ساخت، و بر اثر این حوادث مصر بدون درنگ تسخیر شد.

کمبوجیه نقشه‌های بسیاری داشت، که اغلب آن‌ها عملی نشد و هنگامی که در مصر بود، از ایران اخباری ناگوار برایش آوردند. کوروش در زمان سلطنت خود کمبوجیه را به حکمرانی بابل برگزیده بود و به پسر دومش بردیا Bardiya اداره ایالات شرقی را سپرده بود. پس از مرگ پدر، بردیا به اغتشاش و شورش دست زد و برای محفوظ داشتن مقام پدر از برای خود به تلاش پرداخت. کمبوجیه که برخلاف پدر طبیعی تند داشت و در سیاست خودکامه و مستبد بود، به شدت عمل گرایید و به امر او بردیا کشته شد. پس از این در سفر مصر، شخصی به نام گئومات Gaumata مغ که شباهتی به بردیا برادر مقتول کمبوجیه داشت به دعوی سلطنت برخاست و به سال ۵۲۲ پ-م^۱ به سلطنت نشست. این مرد از نقطه ضعف عمومی استفاده کرده و برای تثبیت مقام‌اش مالیات سه سال را بر مردم ایالات بخشید. پیشرفت گئومات سریع بود و با فریب، راه را برای خود باز نمود. کمبوجیه در راه بازگشت بر اثر بیماری ناگهانی درگذشت و یا به احتمال در نتیجه حمله صرع خودکشی کرد.

۳. داریوش

عصیان و غائله گئومات مغ، عل این عصیان. شورش مذهبی. دهران شورش، نقش روحانیان و مجوسان، پیشرفت محدود. آغاز اقدام داریوش. هفت نجیب‌زاده پارسی، اعدام گئومات، تشنج و اغتشاش در شاهنشاهی، دو سال جنگ و شورش در قلمرو بزرگ، توفیق نهایی داریوش، عظمت و اوج قدرت شاهنشاهی در زمان داریوش، آغاز انحطاط

در حقیقت عصیان و غائله گئومات Geumât، یک غائله و شورش مذهبی



بود برای بازگشت به قدرت پیشین. گئومات مُغی بود که بی شک عصیان‌ش که به وسیله روحانیان ناراضی از آیین جدید، و اشراف فرصت‌طلبی که در صدد به دست آوردن جاه و شوکت بودند، رهبری و تقویت می‌شد و هدف اصلی این شورش برانداختن هخامنشیان بایستی بوده باشد چون پس از برافتادن مادی‌ها، هخامنشیان قدرت و نفوذ آنان را که حکومت را حق خود می‌دانستند کاملاً محدود کردند.^۶ به هر انجام نقشه شورش مجوسان هرچند در آغاز پیشرفتی محسوس داشت، اما به زودی به وسیله داریوش، شاهنشاه جدید و پر قدرت و سطوت درهم کوبیده شد.

گشتاسپ "ویشتاسپ" پدر داریوش، فرماندار پارت و گرگان بود، در بازپسین سفر کوروش که به مرگش منتهی شد شرکت داشت و پسر کوروش، کمبوجیه پسر جوان او را که داریوش نام داشت و بیست و هشت سال از سن‌اش می‌گذشت، جزو نیزه‌داران منتخب با خود به مصر برد^۷، یعنی به سال ۵۲۲، و در پایان همان سال به سلطنت رسید^۸، و این در واقع با چنین سنی کم و با وجود زنده بودن پدر و پدر بزرگ از شگفتی‌ها است.

هنگامی که گئومات سلطنت را غصب کرد و در کار انهدام مظاهر فرهنگی و قدرتِ نوخاسته بود، و بسیاری را به امیدهایی فریفته و گرد خود فراهم آورده بود، هنوز بسیاری بودند که به هخامنشیان سخت وفادار بودند. از میان اینان هفت نجیب‌زاده و دلاور پارسی که در رأس‌شان داریوش قرار داشت به کنکاش پرداختند. شاید از همان آغاز، داریوش شاه آینده شناخته می‌شد. اما مطابق با روایات افسانه‌بی در هنگامی معین اسب هر یک از این هفت تن که زودتر شیعه می‌کشید، صاحب‌اش شاه شناخته می‌شد، و مهتر داریوش حیل‌ی به کار زد و اسب زودتر شیعه کشید و داریوش شاه شد. در این مورد قابل توجه است که شباهتی بسیار میان این داستان و به تخت نشستن روسا Busa شاه اورارتو Urtu موجود است که حکایت از روابطی میان دو تمدن می‌نماید^۹. به هر انجام هنوز بیش از دو ماهی از مرگ کمبوجیه نمی‌گذشت که گئومات برافکنده، اسیر و اعدام

شد.


اما تازه این آغاز کار بود، و داریوش دوران پراشویی را که مدت دو سال با جنگ و شورش مواجه بود سپری کرد تا موفق به استقرار صلح شد. البته موفقیت داریوش در این بود که شورش‌ها پراکنده و شورشیان دارای اتحاد و اتفاقی نبودند، هر فرماندار و مخالف و شورش‌گری به خاطر منافع خود و استفاده از موقعیت قیام می‌کرد و سرکوب می‌شد، و بدین شکل بود که بسیاری از شورش‌ها یکی پس از دیگری خاموش می‌شد. در ایلام اغتشاشی به پا شد که به زودی با شکست دچار شد، اما این سرآغاز شورش‌های بزرگ‌تری شد. در بابل شورشی درگیر شد که تسلط بر آن با قوای اندک داریوش و وضع نابه‌سامان ایالات مشکل به نظر می‌رسید. کسی به نام نیدین‌توبل Nidintubel که خود را خلیف تَبُونِید Nabounida، شاهی که به وسیله کوروش برافکنده شده بود، شاه خوانده و به نام نبوکدنسار سوم Nebuchadnezzar III به سلطنت نشست. داریوش مدتی برای این سرکوبی معطل ماند؛ اما ناگهان با یک اقدام مته‌ورانه از شط عبور نمود و دگر باره تسلط را در بابل برقرار ساخت. هنوز از این مهم فارغ نشده بود که اغتشاشی دیگر، به همان اندازه مهم که بابل بود، در سوزیانا "شوش" ایجاد شد. قسری به Martiya که پارسی بود، سرکرده این اغتشاش محسوب می‌شد که اعدام گردید. در ماد نیز شورشی ایجاد شد و فَرَوَژتیش نامی به استقلال و عصیان پرداخت. مدتی جنگ و گریز میان سپاهیان این شخص و پارسی‌ها برقرار بود تا سرانجام این شورش‌گر مادی به بدترین وجهی کشته شد و جسدش را در همدان به‌دار آویختند. اما در ماد غایله‌یی دیگر به وسیله قبیله ماد شمالی برانگیخته شد، که آن هم به زودی برطرف گشت.

داستان بردیا هنوز تمام نشده بود و به زودی در پارس که داریوش گمان نمی‌برد، شورشی درگرفت. شورش‌گری به نام وَهَیَزْدَاته Vahyazdāta خود را بردیا نامیده و به اغتشاش پرداخت. این نیز مغلوب شد و با عساکر و اعوانش اعدام گشت. شورش‌هایی دیگر هم چنان در کار انجام می‌بود، یکی خاموش می‌شد، از

منطقه‌یی دیگر شورش و طغیانی دیگر سر برمی‌کشید، و داریوش دو سال تمام در کار سرکوب کردن این شورش‌ها بود که تا مصر و یهودیه نیز دامن‌کشیده بود، و سرانجام موفق به ایجاد استقرار صلح و نظم شد، صلح و نظم‌یی که شاهنشاهی هخامنشی را به اوج قدرت رسانید، قدرتی که پس از آن به رکود و انحطاط گرایید.

۴. خشایارشا

آغاز سلطنت پس از شاهی در بابل، شدت عمل در مصر و بابل، طبع و خوی شاه، علل جنگ با یونان، مقدمات سفر جنگی، به سوی یونان، اولین برخورد و پیروزی، انهدام و حریق کشتی‌های ایرانیان، علل بازگشت شاه، اقدامات ماردینوس، جنگ مجدد، پیروزی و به آتش کشیدن آتن، حمله یونان و کشته شدن ماردینوس، حریق مجدد کشتی‌های ایرانی، شکست نهایی ایرانیان، اوضاع پایتخت، وضع شاه، کشته شدن او

سلطنت خشایارشا ۴۸۶ - ۴۶۵ پ - م در حقیقت، پس از عظمتی آن‌چنان  که داریوش ایجاد کرد، آغاز انحطاط شاهنشاهی بزرگ به شمار می‌رود. خشایارشا که داریوش او را به جانشینی برگزیده بود. پس از دوازده سال سلطنت در بابل از جانب پدر، به تخت سلطنت نشست.

از نخستین اقدام‌های این شاه، شدت عمل بسیاری بود در مصر و بابل که به عصیان پرداخته بودند. مصر به زودی آرام شد، اما در صدد فرصتی بهتر بود. اما در بابل وضع غیر از این بود. پس از استقرار در بابل، دستور داد تا جمله مواضع دفاعی و استحکامات آن منطقه کهن را خراب و ویران کردند. برخلاف سیاست مدبرانه و انسان‌منشانه کوروش و داریوش از تساهل و مدارای مذهبی درگذشت و فرمان داد تا معابد و پرستش‌گاه‌های بابلی را نیز ویران ساختند. پیکره زرین خدای بزرگ بابلی، یعنی بعل Ba'l را به ذوب کردن دستور داد، و از عنوان

"شاه بابل" درگذشت. و تنها به عنوان "شاه مادها و پارس ها" بسنده کرد. این شاه بیشتر در تجمل کاخ ها و اندرون، و بزم آسایش داشت تا در میدان های جنگ و صحنه های رزم. تجمل از زمان او به شکل تباه کننده اش بر شاهنشاهی سایه افکند و اغلب اوقات خود را به ساختن کاخ ها و تزیینات و آذین ها و زندگی درباری سرگرم می کرد، و شور و شوقی از برای دنبال نمودن جنگ ها و اقداماتی برای تحکیم قلمرو وسیع شاهنشاهی نشان نمی داد، اما اوضاع و احوال چنان پیش آمد که مصدر یکی از جنگ های بزرگ گردد که نتیجه یی جز شکستی فاحش و آغاز سریعانه ضعفی عظیم در ارکان شاهنشاهی نداشت.

این پادشاه چنان که برمی آید از اراده یی که لازمه مقامش بود، برخوردار نباشد و زود تحت تأثیر اشخاص و عقاید قرار می گرفت و زود اقدام می کرد، و به همین جهت کارهایش با واقع بینی انبازی نداشت. پس آن کسانی که تحریکش به جنگ با آتن می کردند، به اقدامی برانگیخته کردندش که لاقابل هرگاه از روی تدبیری کوروش منشانه و یا داریوش وار سیر خود را ادامه می داد، به احتمال قوی برد با او می شد. به هر انجام شاه با این که خود تمایلی نداشت، تحت تلقین گروهی تبعیدی یونانی که در کار انتقام جویی بودند، و کسانی دیگر شروع به اقدام نمود. سپاهی بزرگ و سازمان یافته و نیرومند که داریوش تهیّه دیده بود، به وسیله این شاه از چهل و شش ملت ترکیب شد که بیست و نه فرمانده پارسى آن را هدایت می کرد. در یک هم چو سپاهی، مادها و بابلیان نقش های فرعی به عهده داشتند، و پس از آن همه شورش ها، اطمینان شاه از آنان بریده و سلب شده بود. شاه خود در رأس سپاه حرکت کرد. پس از مدتی، همراه با دشواری های حرکت چنان سپاه عظیمی با آن همه تجهیزات و راهی بدان گونه صعب و سخت، سرانجام دو نیرو با هم روبه رو شدند. نخست وضع ایرانیان ثباتی نداشت، لیکن بر اثر حوادثی که میان یونانیان درگیر شد، نخست آتی کا Attica و پس از آن آتن تسخیر شد. از آکروپولیس Acropolis، قلعه آتن که دژی سخت استوار می نمود، دفاع می شد، اما آن جا نیز باز گشوده شد و به آتش کشیده گشت، چنان که همه چیز

سوخت.

اما یونانیان تسلیم نشده بودند. در سالامیس Salamis متمرکز شدند و جنگی سخت درگرفت که در ضمن آن کشتی‌های عظیم ایران درهم شکسته شد، و این طلیعه‌ی بود از برای شکست بعدی. اما در صورت کلی‌اش این شکست برای ایران اهمیتی چندان پیدا نکرد. و هرگاه اصولاً اهمیتی بدان داده می‌شد، شاید از خطری که اعلام شده بود پیش‌گیری‌هایی مرعی می‌گشت.

سپاه یونان با تمام اندکی و ضعف‌اش سخت پایداری می‌کرد، اما خشایارشا سخت دچار اشتباه شد و عزم بازگشت نمود. شاید انگیزه او در این بازگشت، جریحه‌دار شدن طبع زود رنج و حساس‌اش بود از شکست نیروی دریایی‌اش، چون می‌خواست دست‌آویزی برای تسکین خشم‌اش پیدا کند، دستور داد تا دریاسالار فینیقی را اعدام کنند و همین امر موجب شد که هم‌وطنان دریاسالار و هم‌چنین مصریان از آنان کناره گرفته و جدا شوند، و در چنین حالی بود که شاه ماردینوس Mardinus را به جای خویش نهاده و بازگشت.

ماردینوس پس از عزیمت شاه با یونانیان از در مذاکره وارد شد تا صلح نماید، اما پیشنهادات وی پذیرفته نشد، پس به آتی‌کا Attica و آتن حمله کرد و دگرباره آتش در این دو منطقه افتاد و آن چه را که از حریق نخستین باقی مانده بود بسوخت. این بار یونانیان سخت از در اتحاد درآمدند، و سپاه خود را برای جنگ هدایت کردند. برخورد دو سپاه، یکی خسته و سرگردان، دیگری منظم و انتقام‌جو در پلاته‌آ Plataea صورت گرفت و این برخورد به سال ۴۷۹ بود. ماردینوس دچار اشتباهی جبران‌ناپذیر شد، چون خود وارد میدان جنگ گشت و کشته شد. از سویی دیگر کشتی‌های مجهز و تازه یونانی به کشتی‌های ایرانی حمله کرده و آن‌ها را طعمه حریق کردند، و بدین ترتیب بود که ایرانیان دچار شکست نهایی شدند.

البته برای این جنگ، و شکست ایرانیان عللی بسیار وجود داشته که از جمله عدم رهبری درست سپاه، عدم وجود غذای کافی برای آن لشکریان انبوه، فقدان

اراده‌یی لازم در شاه، و بسیاری دیگر بود که بایستی در مراجع و منابع خود مطالعه شود. تأثیر این جنگ‌ها در داخل کشور نیز بسیار بود. به مدت ده سال همه کارهای تخت جمشید دچار رکود و توقف گشت. در بابل و مصر به تلافی شکست از یونان، سیاست استعماری و استبدادی سختی برقرار شد که عکس‌العمل‌اش را اندکی بعدتر مشاهده می‌نماییم. شاه پس از ورود به پایتخت، خود را سخت در حصار اندرون و مصاحبت درباریان و خواجه‌سرایانی که آلت دست‌اش قرار داده بودند، محاط شد. قابل تذکر است که همسر یهودی‌یی که به‌عنوان شاه‌زن با یکی از اقربای نزدیکش به دربار پذیرفته بود و یکی از داخل شهبستان شاه و دیگری از داخل دربار و مشاوران جاسوسی می‌کردند، نزدیکان وفادار شاه را ناامید و پراکنده کرد. سیاست یهودیها در سقوط خشایارشا مؤثر بود. از سویی دیگر، با سستی و بی‌کفایتی و بی‌تدبیری شاه، خواجه‌سرایان نیز از اندرون و شهبستان در تقسیم قدرت و سست کردن بنیاد حکومت، هم‌چنان که در دوران امپراتوری روم و سقوط آن دولت نیرومند اتفاق افتاد، به این ضعف شاه و حکومت کمک کردند. در این میان، مغان مادی نیز که موقعیت را مساعد یافتند، باکینه‌ای که نسبت به هخامنشیان از زمان داریوش داشتند، موقعیت را مناسب یافته و شاه را تحت تأثیر قرار دادند تا دستور ویران کردن معابد و عبادت‌گاههای اقوام و ملت‌های مختلفی را که با آزادی مذهبی و تساهل هخامنشیان به مراسم دینی خود می‌پرداختند بدهد. همان اشتباهی که در نیمه شاهنشاهی ساسانیان رخ داد و گرتیر که مغان مغ و موبد آهورامزدا و فرمانش بر شاهان نیز نافذ بود، با رایزنی شاه ساسانی، دستور ویران کردن پرستش‌گاههای غیر مزدیسنان را صادر کرد. و سرانجام زندگی خشایارشا به وضع دردناکی به سر رسید، یعنی در کاخ مجلل و باشکوهی که از برای خود ترتیب داده بود، کشته شد^{۱۱} ۴۶۵ پ. م.



۵. اردشیر اول، داریوش دوم

اردشیر اول، ضعف و سستی او، سیاست و طلا با سپاه و سرباز
مقابل می‌کند، تحریکاتی برای اختلاف میان آتن و اسپارت،
شورش‌ها، آرامشی قبل از توفان، داریوش دوم شاه می‌شود،
تعقیب سیاست پدر، سیل طلای ایران به جانب آتن و اسپارت،
شورش در ساردس، وضع منحط داخل و خارج، فساد و توطئه در
اندرون، مرگ داریوش دوم

 اردشیر اول پسر خشایارشا، مردی ضعیف و سست بود که به کار اداره
شاهنشاهی نمی‌آمد. شاهی‌اش آغاز شد با شورش از بلخ که مصدرش
برادرشاه، شهربان آن ایالت بود. زودتر از آن چه که تصور رود این اغتشاش
درهم کوبیده شد و برادران شاه کشته شدند. اما این شورش خانوادگی منشاء و
مبیدی بود از برای شورش‌هایی بزرگ‌تر، مصر طغیان کرد و این بار آتن که در
جست‌وجوی راهی برای تأمین گندم از راهی آسان بود، آن‌جا را فتح کرد، لیکن
سپاه تازه نفس ایرانیان سررسید و دوباره مصر به اطاعت و تصرف درآمد.
در زمان اردشیر اول، کم‌کم طلا، کار سپاهیان جنگی را پر می‌کرد. ایران راهی
پیدا کرده بود و به وسیله طلا، اسپارت و آتن را بر علیه هم می‌شوراند. پس از فراز
و نشیب‌هایی میان یونان و ایران، سرانجام پریکلس Pericles در نیمه قرن پنجم،
عصر طلایی یونان را به وجود آورد^{۱۲}، درحالی که ایران به سوی انحطاطی سریع
پیش می‌رفت. در زمان این شاه "۴۶۵ - ۴۲۴ پ. م" نمودارهایی از وضع آشفته و

انحطاط پس از افراشتگی مشهود می‌شود، که از وی در زمان جانشین‌اش، یعنی داریوش دوم "۴۲۴-۴۰۵ پ-م" هم‌چنان ادامه پیدا می‌کند.

در زمان داریوش دوم، جز شورش ساردس که به وسیلهٔ تیسافرن Tissapherne خاموش و درهم کوبیده شد، مابقی کارهای شاه مصروف بود بر توطئه و فساد و صرف طلای ایران در راه برهم‌انگیختن آتن و اسپارت. البته در ماد و یهودیه نیز شورش‌هایی شد که خاموش گشت، اما این خاموشی‌ها کاملاً صورتی موقتی داشت. گذشته از وضع فسادآمیز خارجی و داخلی، این سیاست تفرقه و اختلاف، در دربار و کاخ شاهی نیز برقرار بود. ملکه پروشات Paryatis رسماً در برابر ولیعهدی اردشیر دوم، از پسر دیگرش کوروش دفاع می‌کرد و از شاه علاوه بر حکومت مناطقی چند، فرماندهی کل سپاهیان را در آسیای صغیر از برای کوروش اخذ کرده بود. سرانجام داریوش دوم درگذشت و اردشیر دوم به شاهی نشست.

۶. اردشیر دوم، اردشیر سوم

آغاز سلطنت و مدعی قوی. برادر بر ضد برادر، سوء قصد، بخشش و روانه کردن کوروش به مأموریت، اقدام و شورش مجدد کوروش، جنگ در بابل، کشته شدن و سرانجام کوروش، سیاست اردشیر دوم، روابط با آتن و اسپارت. شورش و تجزیه سریع شاهنشاهی، اردشیر سوم امیدی از برای تجدید قدرت، خوی و اخلاق، کشتن خواهران و برادران. قدرت و شدت عمل، ویران کردن صیدون و مصر، طلوع دولت مقدونی، مرگ شاه

اردشیر دوم از همان آغاز ولیعهدی یک مدعی سرسخت و کارآمد داشت. این مدعی برادر کهنترش کوروش بود که از جانب مادرش پروشات که دارای قدرت و نفوذی بود، تقویت می‌شد. به هر حال در آغاز جلوس

این کتاب با مشخصات زیر:

Die Ausstellung

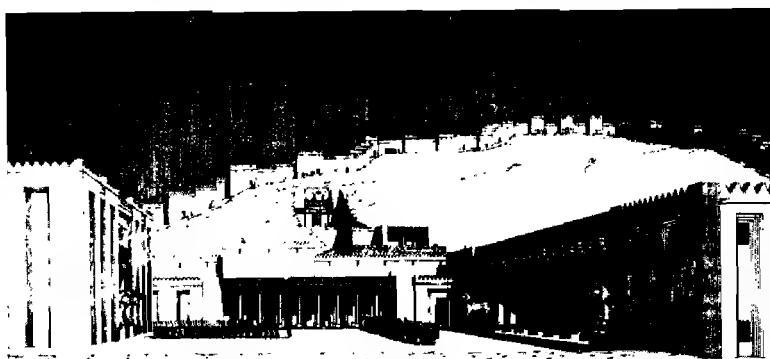
Persepolis

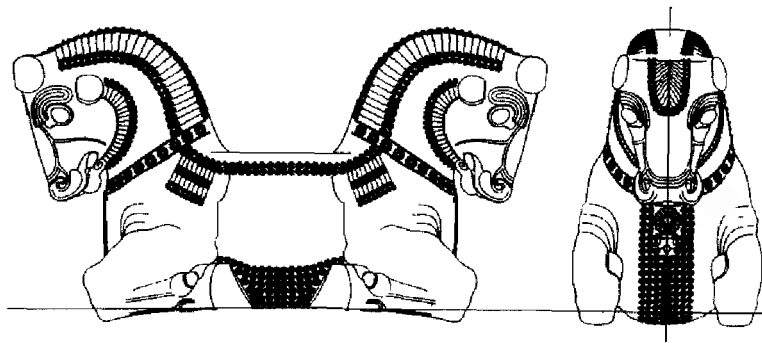
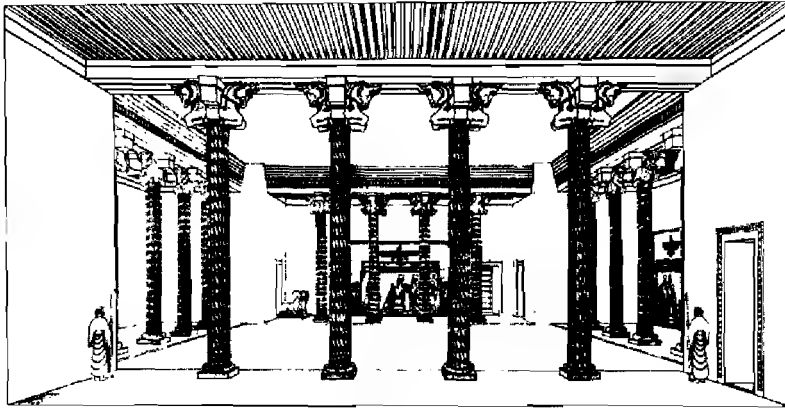
Ein Weltwunder Der Antike

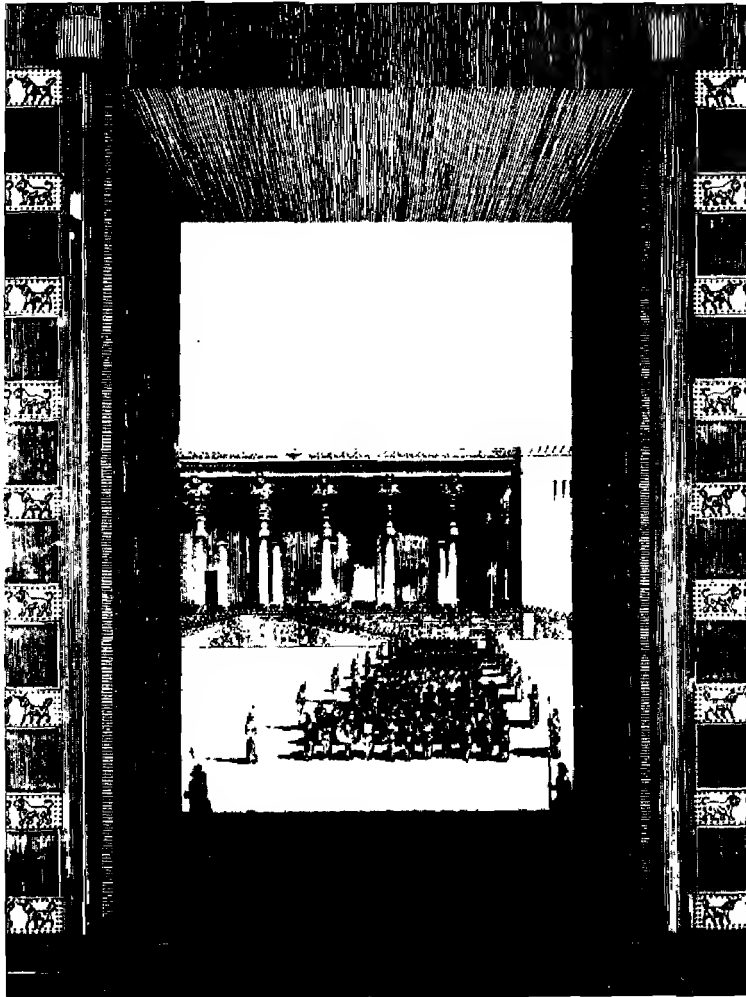
Ist

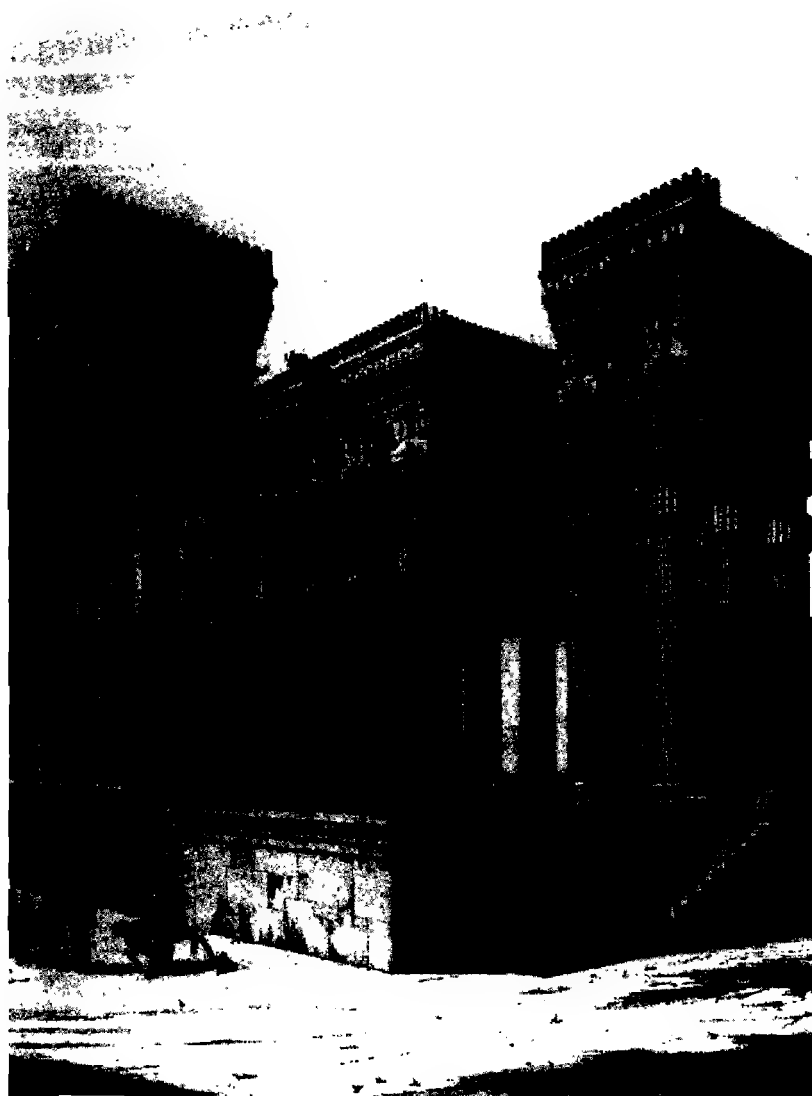
Friedrich Krefter - 1988

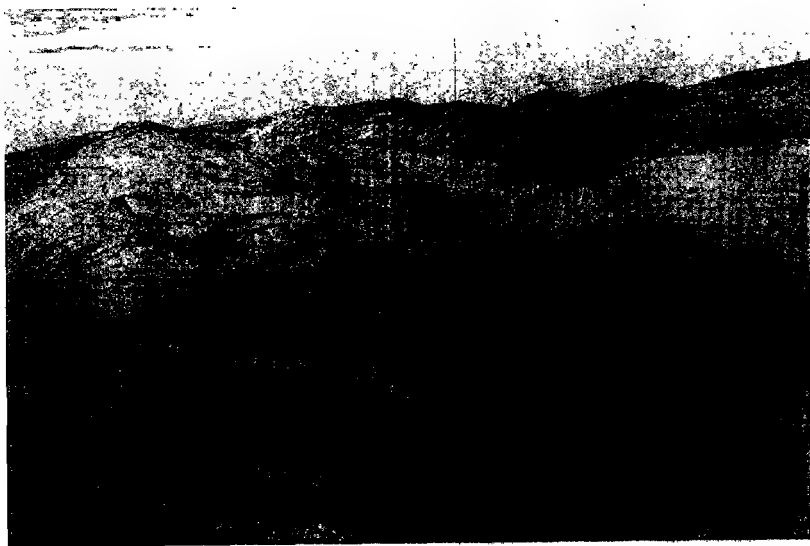
به مناسبت نوزدهمین سالگرد تولد Krefter کی‌فتر چاپ شده است که در حفاریهای تخت جمشید شرکت داشت و به مناسبت برپایی نمایشگاهی در مونیخ درباره تخت جمشید و طرح‌های کی‌فتر از بازسازی کاخ‌های تخت جمشید حکایت می‌کند. چند تصویر چاپ شده از همین کتاب است.













برادر، به قصد کشتن‌اش با خنجر به وی حمله کرد، عمل‌اش بی‌انجام ماند و بر اثر مداخله مادر، شاه وی را مورد عفو قرار داده و حتا به آسیای صغیر، تحت فرماندهی سپاهیان آن منطقه فرستادش. اما کوروش از تصمیم خود منحرف نشده و انصراف حاصل نکرده بود، به‌همین جهت بر ضد اردشیر وارد جنگ شد. در نزدیکی بابل پیکاری سخت روی داد و به‌طور قطع پیروز شد، اما در لحظات آخر، بر اثر غرور، بی‌پروایی و شجاعتی که داشت خود را به کشتن داد. آن‌چه که از روایات و تاریخ برمی‌آید، این شاهزاده قدرت، اراده و شجاعت شگفت‌آوری داشت و هرگاه پیروزی‌اش به انجام می‌رسید و به سلطنت می‌نشست، احتمالی بسیار وجود داشت که از سقوط سریع سلسله هخامنشیان جلو گیرد، اما این چنین نشد و پس از کشته‌شدن، به دستور شاه جسدش را قطعه قطعه کردند.

سیاست تطمیع با طلا برای ایجاد اختلاف میان اسپارت و آتن به‌وسیله اردشیر دوم سخت تعقیب می‌شد تا سرانجام نتایج مطلوب بخشید و ایران آن مناطق یونانی‌نشین را که از دست داده بود، بازپس گرفت. هرچند که طبیعه‌یی امیدبخش می‌نمود، اما موقتی بود. درحالی که گمان می‌رفت مرزهای از دست رفته، به قلمرو شاهنشاهی پیوسته است و قدرت و نظم جای‌گزین آشوب و ناپه‌سامانی پیشین شده، در ایالات غربی شورش درگرفت. از سویی دیگر مصر استقلالی کامل پیدا کرد و وضع داخلی به‌سرعت به وخامت گرایید. تجزیه تدریجی شاهنشاهی را مورد تهدید قرار داد و شهرها و ایالاتی به تدریج مستقل شدند. این سلطنت که نزدیک به نیم قرن "۴۰۵ - ۳۵۹ پ. م" دوام آورده بود، سرانجام غروب کرد، اردشیر دوم درگذشت درحالی که برخی او را رحیم و سخی، و بعضی قسی و بی‌اراده می‌پنداشتند.

اردشیر سوم "۳۵۹ - ۳۳۸ پ. م" هنگامی که به سلطنت رسید، امیدی به وجود آمد از برای حفظ سلسله و جلوگیری از انحطاطی که سقوط در پی داشت. اردشیر سوم طبعی تند، خویی بی‌رحم و قسی، اخلاقی خشن و روشی سبانه داشت، اما در

عوض از اراده‌یی آهنین نیز برخوردار بود. آغاز شاهی‌اش مواجه شد با کشتار بی‌دریغ خواهران و برادرانش که چندین ده تن بودند. درباره‌ی این که آیا این شقاوت، سیاستی محسوب می‌شد از برای حفظ شاهنشاهی و اعتلای آن، یا خاستگاهی داشت از منشأ شقاوت و خوی خونریزی شاه، جای سخن است. اردشیر با ثبات و اراده‌یی محکم به خاموش کردن شورش‌ها پرداخت. نخست شورش کادوسی‌ان Cadusiens و طغیان شهربانان را با قدرت درهم کوبید. برخی از شهربانان به وسیله‌ی آتن برانگیخته و تقویت می‌شدند، به همین جهت اعلامیه‌ی شدیدالحن و سختی مبنی بر تهدید آتن صادر کرد، و آتن که هنوز قدرتی قابل اطمینان نداشت، به زودی پس نشسته و سپاهیان خود را از آن مناطق احضار کرد. آنگاه در کار مهمی قدم گذاشت. و آن تسخیر مصر بود. بار اول اقدامش منتج به نتیجه‌یی نشد، اما در خلال آن سیدون Sidon متحد مصر که عصیان کرده بود، به سختی منهدم شد. این شهر را با ساکنان‌اش دستور به حریق داد و چنان خرابی به آن وارد آورد که بیش از ویرانه‌یی از آن باقی نماند. پس از آن با نیرویی بیشتر به مصر حمله برد، و با همراهی سپاهیان مزدور یونانی کار آن را یکسره ساخت. فرعون به حبشه گریخت، شهرها از پی هم بازگشوده شدند و خرابی بسیاری به مصر وارد آمد. استحکامات و معابد ویران شد و روحانیان که کیسه‌هایی انباشته از طلا داشتند، آزادی خود را به بهای گزافی باز خریدند، و این منتهای عظمت شاهنشاهی بود پس از داریوش بزرگ.

در این زمان نیروی یونان تحلیل رفته و بی‌اثر شده بود و دیگر نمی‌توانست برای احراز قدرت پیشین و شروع جنگ نیرویی گرد آورد، اما در عوض مقدونیه در کار بازسازی امپراتوری بزرگ بود. فیلیپ Philip پدر اسکندر از سال ۳۶۰ پ - م "شروع به جهان‌گشایی و تسخیر سرزمین‌های هم‌جوار نمود. ابتدا هم خود را مصروف به فتح نواحی شمالی یونان نمود و به تدریج کم‌کم میان یونانیان اهمیت و مقامی یافت و نمادی گردید برای تحقق آرزوی یونانیان که فتح آسیا محسوب می‌گشت. اما فیلیپ که تازه در کار پی‌ریزی و بازسازی ارتشی با قدرت بود، و

مشاهده می‌کرد که ایران اعاده قدرت نموده و مصر را بازگشوده است، احتیاط را از نظر دور نداشت و درحالی‌که آتن و ایران متحد شده بودند، با استعانت پسرش اسکندر کار یونان را یکسره ساخت و یونان را با مستملکاتش در تسلط گرفت، و این واقعه به سال "۳۳۸ پ - م" روی داد، و در همان سال اردشیر سوم مسموم شد و با مسموم شدن این شاه، ضربتی قطعی به شاهنشاهی هخامنشی وارد شد.

۷. هنر هخامنشی

گزارش داریوش، چگونگی ساختن کاخ شوش در تخت جمشید، سازندگان و مهندسان مختلف کتیبه داریوش، عظمت هنر معماری، خصایص هنر در زمان هخامنشی، عدم توجه به واقع‌گرایی، هنر در خدمت قدرت، جنبه واقع‌گرایی و نقش دوجانبه آن، تفسیری از دو جنبه نقش خراج‌گزاران، زمان داریوش، هنر در زمان خشایارشا، خصایص هنری این عصر، عهد اردشیر اول، دوران‌های بعدی، سرانجام هنر هخامنشی

هرگاه بر آن باشیم تا از جلوه‌های گوناگون زندگی اجتماعی زمان هخامنشی به پژوهش پردازیم، هم‌کتابی مستقل را لازم است و هم شاید تا اندازه‌ی از موضوع خارج شویم، به‌همین جهت در این مختصر به‌اندکی از وضع اجتماعی و هنری هخامنشی پرداخته، آن‌گاه به کاوش و بررسی چگونگی دیانت، و آن‌چه که در سازمان سیاست خارجی هخامنشیان به سیاست مذهبی تعبیر شده است خواهیم پرداخت.



اندکی از آغاز شاهی داریوش نمی‌گذشت که ثروت سرشاری به شاهنشاهی سرازیر شد. وضع زندگانی به سرعت رو به بهبود و ترقی بود. زندگانی دیگر به وضع فقیرانه، خشن و آماده به جنگ برگزار نمی‌شد. زندگی شهری با سرعت فوق‌العاده‌ی گسترش پیدا می‌کرد. خانه‌ها وسیع، ره‌گذرهای عمومی بزرگ و

تمیز، قصرها، کاخ‌ها و شهرهایی به‌عنوان پایتخت به‌زودی گردی از فراموشی به امکانات محدود پیشین کشید. دامنه وسیع فتوحات، سیل خراج و تحف و هدایا را به مرکز جریان داده بود. اجتماع روز به روز مرتب‌تر می‌شد، مردم مختلف از سرزمین‌های گوناگون، اجناس و کالاها و روش‌ها و آداب و رسوم گوناگون و متنوع را با خود در داخل شاهنشاهی می‌گستراندند هم‌چنان که بازرگانی در قلمرو مادیات سخت رواج می‌یافت، بازرگانی در زمینه معنویات نیز گسترش پیدا می‌کرد. بایستی توجه داشت که تنها سپاه خشایارشا از چهل و شش ملت مختلف تشکیل می‌شد. یعنی از چهل و شش روش فکری مختلف، چهل و شش شیوه مذهبی، چهل و شش تمدن و رسوم و آداب رنگ به‌رنگ، این وضع خارج از سپاه، نفوذ و گسترش بیشتری داشت و دادوستد این همه مردم گوناگونی که با هم زندگی می‌کردند، بایستی فرهنگ شگفتی‌زایی را تشکیل دهد، و این چنین فرهنگی نیز به‌وجود آمد.

داریوش تنها اندک مدتی بیش در بابل اقامت نکرد، و به‌نظر می‌رسد که به‌سال ۵۲۱ شوش را پایتخت قرار داده باشد. اما این جا منطقه‌یی بود که در تاخت و تاز آشوریان متهدم شده بود، و به فرمان داریوش به روی خرابه‌های پیشین بناهای جدیدی ساخته شد، از جمله این بناها کاخ آپادانا Apadana یا -تالاربار- بود که در اطراف آن ساختمان‌ها و بناهای دیگری امتداد پیدا می‌کرد و سرانجام شهری تازه بر خرابه‌های گذشته بنا شد که در حصار یک دیوار محکم از آجر خام محافظت می‌شد. گرد این حصار را خندقی بسیار عظیم‌کننده و از آب پر کرده بودند، چونان که شهر به‌سان جزیره‌یی بر آب شناور بود. شوش در کار آن بود که پایتخت جهان شود، مرکز شاهنشاهی عظیمی که در کار تسخیر جهان بود. در این شهر از چهارگوشه جهان دانشمندان، پزشکان، فیلسوفان، هنرمندان، ادیبان و سفیران گرد می‌آمدند. شاید نقل مندرجات کتیبه‌یی از داریوش که بسیار مهم می‌باشد و در شوش به‌دست آمده، خود بدون شرحی، آن عظمت دیرین را نمایش دهد:

"خدای بزرگ است آهورامزدا که آن آسمان را آفرید که این زمین را آفرید که بشر را آفرید، که شادی را برای بشر آفرید، که داریوش را شاه کرد، شاه شاهان بسیار و فرمانده فرمانداران بسیار.

منم داریوش شاه، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه ممالک، شاه این سرزمین، پسر ویشناسپ هخامنشی."

داریوش شاه گوید: آهورامزدا خدای بزرگی است، برتر از تمام خدایان، او مرا آفریده، او مرا شاه کرد، اوست که این مملکت بزرگ را که دارای مردان خوب و اسبان زیباست به من عطا فرموده. وقتی پدرم ویشناسپ و جدم آرشام هنوز هر دو زنده بودند اهورامزدا به فضل خود مرا شاه این سرزمین‌های پهناور کرد. اهورامزدا اسبان عالی و مردان عالی را در تمامی این سرزمین به من بخشید و مرا شاه این سرزمین قرار داد. از این وقت من خدمت و عبادت اهورامزدا را کرده‌ام. اهورامزدا پشتیبان توانای من است و آن چه که او به من امر می‌کند بکنم، به دست من انجام می‌شود، آن چه من کردم، به فضل اهورامزداست.

کاخ شوش را من ساختم و تزیینات آن از جاهای دور آمده، خاک را کردند و ریگ به قدر کفایت بود. محل را به اندازه چهل ارش در بعضی جاها، و بیست ارش در جاهای دیگر از ریگ پر کردند، بر این ریگ‌ها قصر را ساختم.

پر کردن محل از ریگ و ساختن آجرکار مردم بابل بود. چوب سدر که به کار رفته، آن را از محلی آورده‌اند که کوه [جَبَل لَبْنان]^{۱۳} نامیده می‌شود. آشوری‌ها این چوب را از لبنان تا بابل آوردند چوب یا کا [Yaka] آورده شد از گُندار [قندهار] و کرمان.

طلایی که در این جا به کار رفته از سارد و باکتریا [Bactria] آورده شده و در همین جا آن را درست کرده‌اند. سنگ پریهای لاجورد [Lapis Lazuli] و عقیق و رنگ شنجرف را که در این جا درست شده از سندیان آورده‌اند. سنگ قیمتی فیروزه که به کار رفته و در این جا به زیبایی مشهود است از خوارزم آورده شده و همین جا درست و تراش خورده است.

نقره و آبتوس مصرف شده از مصر آورده شده، تزیینات برجسته قصر از زین و عاجی که به کار رفته از حبشه و هند و رُخج آورده شده.

ستون‌های سنگی از شهری در ایلام به نام ابی‌رادو [Abiradu] آورده شده و حجتارانی که این سنگ‌ها را درست کرده‌اند از اهالی ین‌وسارد بوده‌اند.

زرگرانی که این طلاها را درست کرده‌اند مادی‌ها و مصری‌ها بوده‌اند، آنانی که چوب‌ها را درست کرده‌اند [ترصیع کرده‌اند] ساردی‌ها و مصری‌ها بوده‌اند و آنانی که آجرهای قصر را درست کرده‌اند بابلی‌ها، و آن‌هایی که دیوارها را تزیین نموده‌اند مادی‌ها و مصری‌ها بوده‌اند.

داریوش شاه می‌گوید: در شوش کارهای بسیار عالی شد و کارهایی که دستور داده شد بسیار عالی بود. آهورامزدا مرا و پدرم و پشاسب و کشور مرا نگاه دارد.^{۲۰}

این خود بی‌گفت‌وگو نمودار عظمتی است بسیار جالب از هنر و معماری در شاهنشاهی بزرگ هخامنشی. در این بنا هنوز آنچه که باقی مانده، هنر بابلی، مصری و آشوری را منعکس می‌کند. اما این آغازی بود در معماری و بناسازی از برای داریوش و به‌زودی مصمم شد تا در تخت جمشید مقری دیگر بنا سازد، یعنی در پارس که سرزمین اصلی‌اش محسوب می‌شد. پس مهندسان، هنرمندان و کارگرانی را که در شوش کار می‌کردند به تخت جمشید انتقال داد. در این جا نیز باز احتشام و شوکت و اقتدار هخامنشی در زمان داریوش موج می‌زند.

آنچه که در هنر هخامنشی جلب نظر می‌کند، عدم توجهی است که به‌واقع‌گرایی و نمودن و نشان دادن صحنه‌های زندگی روزمره و مردم شده است، برخلاف هنر یونانی که بر اثر دموکراسی و آزادی، و بیرون بودن هنر از تسلط‌های درباری و قدرت‌های بزرگ، بسیری از صحنه‌های روزمره زندگی مردم را از خود نشان می‌داد. هنر هخامنشی برای نمایاندن قدرت، شوکت، احتشام، وسعت قلمرو و نمایاندن مردم زیر حکومت بود. اما هرگاه به مواردی نیز بر بخوریم که در ابتدا حاکی باشد از شکل طبیعی و حقیقت‌پردازی، آن نیز نقشی دوپهلو دارد که جنبه واقع‌گرایانه و یا توجه به زندگی عادی مردم در آن

ناآگاهانه و غیر عمد بوده است، و جنبه قدرت‌نمایی خاص از آن منظور نظر بوده است.

برای مثال می‌توان از صف طویل خراج‌گزاران در پلکان تخت جمشید یاد کرد که آیینی است از قدرت و حکومت شاه بر ملل و اقوامی بسیار که به‌زیر یوغ کشیده شده و خراج می‌پرداختند. در این جا تقابلی میان وضع مستملکات یونانی و قلمروهای ایرانی از لحاظ مقایسه حکومت و جنبه مقایسه انسانی بسیار پرمعنا و جالب توجه خواهد بود.

آشوریان شاید زمختی، سترگی و بزرگی بیش از اندازه را در پیکره‌سازی، حکاکی و نقش برجسته‌سازی نمودن، قدرت بیشتر می‌دانستند و یا عللی دیگر در این ردیف از برایش قایل بودند. این دید و روش در هنر ایرانی بی‌تأثیر نبود. مجسمه‌هایی از گاو بال‌دار با سر انسانی، ستون‌هایی که به سر انسانی ختم می‌شوند، بلندی بیش از اندازه ستون‌ها که شاید در جهان بی‌نظیر باشد و چیزهایی دیگر در این حدود، جملگی آرمانی را مجسم می‌کنند که نمایانند قدرت، شوکت و اقتدار بوده است. اما با این که این هنری است در خدمت قدرت، باز سخت تزئینی است و با سرعتی شگرف رو به ظرافت می‌رود. هنرمندان به‌زودی ذوق هنری‌شان می‌شکند و شاید در اندک زمانی تجسم قدرت را که فرمایشی بود، به‌دور می‌افکنند. توجه به نقاشی حیوانات و رعایت تناسب دورنمایی است برای استواری این تحول و از اواسط شاهی داریوش بزرگ، نقش اصیل و پخته‌یی از هنر ایرانی خودنمایی می‌کند و در حالی که عناصری بسیار از جاهایی متفاوت درهم ریخته است، هنر پخته و اصیلی را ارائه می‌دهد که عناصر ترکیب شده و متشکله تفاوت عمده و ناباوری پیدا می‌نماید. این عناصر مرکبه که عبارت بودند از بابلی، هیتی، مصری، آشوری و بسیاری روش‌های بدوی وابسته به اقوام گوناگون به وسیله پارسیان منشأ پیدایش هنری گشت اصیل:

هر چند در زمان داریوش هنر به‌ویژه آن‌چه که جنبه اختصاصی دارد، یعنی هنر ساختمانی به اوج عظمت خود رسید، اما در زمان خشایارشا نیز ابداعات،

نوجویی‌ها و پیش‌روی‌هایی هم‌چنان در کار بود که از لحاظ کمیت و تناسب غیر قابل‌سنجش اما از نظرگاه کیفیت قابل ملاحظه بود. در زمان خشایارشا که دگرباره آن خصیصه قدرت‌نمایی نخستین که عرصه گاهی یافته بود، به خود نمودن پرداخت و در این زمان به‌ویژه نشان دادن منتهای قدرت به‌روی سنگ که از خصایص آشوری بود رواج یافت. گاوهای نر بالدار با سرهای انسانی، نگاهبان کاخ‌های آشوری بودند که مورد الهام هنرمندان ایرانی قرار گرفته بودند، و شاهی که در سویی دور از قلمروش شکست یافته بود، در حصار داخلی قلمرو به این وسیله شکست را جبران می‌کرد. به هر انجام عصر خشایارشا با چنین خصیصه‌یی، یعنی مبالغه در هنر و گرایش به سترگی و بزرگی ممتاز و مشخص است. در تالار سد ستون، به‌دستور شاه، در نقش برجسته‌یی وی را در حال جنگ با هیولا نشان دادند، و این تخیل و آرمان‌های شاهی را می‌رساند که مایه‌یی کمتر از بینش در قلمرو حقیقت داشت.

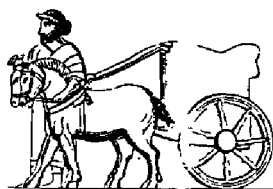
در زمان اردشیر اول رکودی در هنر ساختمانی پدید آمد و جز چند نشان نادر چیزی یافته نشده. در این زمان آمیزش و حشر و نشر یونانیان و ایرانیان بیشتر و تقریباً معمول شده بود و امکان نفوذ هنر یونانی که در اوج ترقی بود، در هنر ایرانی نمودار می‌شود از این زمان تصفیه و ملایمتی در هنر قابل رؤیت است و می‌توان مشاهده نمود که هنر چگونه در جاده اعتدال ره سپر شده و عنصر جسامت که نماینده نشان دادن قدرت بود، از کالبد هنر قومی که ناگهان به عظمت و اقتدار دست یافته بود بیرون می‌رود.

اما هرگاه بر آن باشیم تا آن عظمت هنر ساختمانی زمان داریوش و خشایارشا را هم‌چنان در ادوار بعدی گسترده و یا در حال تکامل و بازایستی بباییم، بیهوده است، چون از عصر اردشیر اول به بعد آن‌چه که در این زمینه انجام گرفت، تعمیر و اصلاح بودن نه سازندگی و ابداع و تکامل.

هنر پارسی چنان که گفته شد، از عناصر بسیاری که از ملل و اقوام گوناگونی اخذ شده یا به وام گرفته شده بود ترکیب یافت. پارسیان همان‌گونه که یک‌باره

به قدرت رسیدند، هنرشان نیز بسیار زود شکفتن پیدا کرد، آنان هرگاه می‌خواستند به سیر تدریجی تکامل هنری خود دست یابند، هیچ‌گاه موفق نمی‌شدند. آنان هرگاه به اخذ و اقتباس از ملل و اقوام دیگر نمی‌پرداختند، هرگز نمی‌توانستند بدان برق‌آسایی از زندگی بی‌اهمیت و ساکن ابتدایی خود به سروری جهان رسیده و کاخ‌هایی با آن شکوه و شوکت و حشمت برپا کنند. هم‌چنان در برپاداشتن این تمدن عظیم از کارشناسان ورزیده و متمدن دست‌نشانده بسیار کمک و یاری گرفتند. این هنر که بدان سرعت قوام گرفت، به همان سرعت نیز برافتاد. در زمان کوروش شوکت‌اش به سان گلی شکفته شد، و در زمان داریوش به خود بالید و به ذروة اهمیت رسید، لیکن این اهمیت و تکامل سریع دچار رکودی طولانی گشت و هرگاه از تحولات و جنبش‌هایی در عهد خشایارشا و اردشیر درگذریم، این رکود هم‌چنان تا پایان عصر هخامنشی امتداد یافت تا سرانجام به وسیله آتش اسکندر دچار تباهی و نیستی شد.

در اجزاء، شکلی درونی و بیرونی این چنین هنری، با توجه به سرچشمه‌های مختلف و گوناگون‌اش که از منابعی بسیار ترکیب شده بود، یک روح ایرانی وجود داشت که آن تشخص را بدان بخشیده بود. همین روح ایرانی موجب شوکتی گشت که هنوز در حال ویرانی پس از گذشت نزدیک به بیست و پنج قرن آدمی را وادار به ستایش و کُرَنش می‌کند، و هرگاه از حس زیبایی دوستی و ذوق هنری نیز بی‌بهره نباشیم، به افسونی دچار می‌شویم.



۸. زندگی اجتماعی و اقتصادی

توسعه تجارت و بازرگانی، مقایسه‌ی میان بازرگانی مشرق قدیم و عهد هخامنشی، علل تکامل و پیشرفت، سیاست مقتدر مرکزی و توسعه قلمرو، نقش رواج سکه در بهبود تجارت و اقتصاد جهانی، اقتصاد برجسته در بابل، اکتشافات و پیدایی راه‌های زمینی و دریایی، کالاهای مورد نیاز زندگی روزمره به جای اجناس زینتی و تجملی، بانک‌ها، کارگران و پرداخت دستمزد، اقداماتی در بالا بردن سطح کشاورزی، وضع آب و احداث کاریزها، شهرسازی، فلزات و کانی‌ها، وضع زمین و دهقانان



وضع حیات اجتماعی که سخت وابسته به مسایل اقتصادی بود که در خطه پهنای گسترش پیدا می‌کرد. وضع تجارت و مبادلات کالایی، سابق بر این بسیار محدود بود و عواملی بسیار وجود داشت که این محدودیت را تثبیت می‌کرد که البته آن عوامل آشکار و روشن است، چون فقدان طرق ارتباطی، محدودیت نواحی، عدم موجودیت قلمروهایی با نظم و رعایت بسیاری از اصول. اما یکی از علل مهم فقدان و یا محدودیت بسیار، سکه می‌بود. هرگاه هر منطقه‌ی وسیع‌تر و قدرتش ثابت‌تر می‌شد، وضع بازرگانی و بالتبع اقتصادش دچار تحول و پیش‌روی می‌گشت. در زمان هخامنشیان بر اثر گسترش قلمرو تحت فرمان و یک قدرت مرکزی مسلط و اداره کننده وضع تجارت از راه‌های زمینی و دریایی گسترش شگرفی پیدا کرد و بایستی اشاره کرد که نقش

رواج سکه‌های مختلف در این توسعه تجاری بسیار درخور توجه است. این توسعه تجاری که جنبه‌ی جهانی داشت، کمکی بسیار شایسته نمود به ارتقای سطح زندگی در ایران عهد هخامنشی. هرگاه به گزارش‌های محققان توجه کنیم از لحاظ اقتصادی وضع بابل بسیار شایسته‌تر و برتر از یونان بود.^{۱۶}

در زمان داریوش اکتشافاتی بسیار به انجام رسید و به وسیله سفرهای دریایی توسط کسانی چون لشکی لاکس Scylax و شتاسپه Sataspés دورترین نقاط شناخته و در آن‌ها روابط تجاری برقرار می‌شد. از سویی دیگر دریانوردان یونانی فینیقی و عرب مرتب میان بسیاری از مراکز عمده در تردد و رفت و آمد بودند و سکه‌های مکشوفه در نقاط مختلف و دور و نزدیک، عظمت این تجارت جهانی را نشان می‌دهد. روابط در تجارت میان قرن‌های پنجم و ششم پیش از میلاد از تمام تجاری که در مشرق قدیم انجام شده بود، بیشتر به نظر می‌رسد. در مقام مقایسه به مورد با معنایی میان کالاهای تجاری مشرق قدیم و زمان موردنظر برمی‌خوریم، و آن این که به جای اجناس تجملی و زینت‌آلاتی که در زمانی قدیم تر رواج داشت، در این عهد قلم عمده کالاهای وارداتی و صادراتی را وسایل و اثاثه زندگی تشکیل می‌داد. با رواج مبادلات بازرگانی، روش‌های صنعتی و صنایع دستی در تمام نقاط شاهنشاهی انتشار می‌یافت.

برای سهولت‌هایی در کارهای تجاری و دادوستد، بانک‌هایی ایجاد می‌شد. مطابق با مدارک به دست آمده این بانک‌ها چند نوع بوده است و در بابل رواجی داشته. بانک‌هایی بوده از برای تمرکز و دادوستد پول و نگاهداری اوراق بهادار، و هم چنین بانک‌های عمومی که به بانک‌های عمرانی شباهت بسیاری داشته است. البته آشکار است که با چنین گستردگی‌ها و روابط تجاری، جاده‌سازی نیز اهمیتی بسیار داشته است. جاده‌های سنگی و حتماً جاده‌هایی که جای چرخ در آن احداث می‌کرده‌اند برای سهولت رفت و آمد وسایل نقلیه چرخ‌دار، اهمیت و توجه این موضوع را می‌رساند. از سویی دیگر چون راه‌های دریایی و حمل و نقل کالا از راه دریا و هم چنین جنگ‌های دریایی معمول بود، به کشتی‌سازی و آنچه

که امروزه در جنگ نیروی دریایی و در صلح کشتی‌های تجارتی می‌نامیم توجهی بسیار می‌شد و کشتی‌هایی باکشش دو سد تا پنج سد تن ساخته می‌شد. آن چه که از الواح تخت جمشید برمی‌آید، آگاهی دربارهٔ مزدکارگران و شیوهٔ پرداخت آن را روشن می‌نماید.^{۱۷} این الواح منظری نمایان از وضع دورانی را که سکه رواج می‌یافت نشان می‌دهد، یعنی زمانی که سکه کم‌کم جانشین دستمزدهای جنسی از برای کارگران می‌گشت. قبل از آن پرداخت مزد به شکل جنس بود، از قبیل نان، گوشت، حبوبات و دیگر چیزهای موردنیاز. در زمان خشایارشا این وضع هنوز منسوخ نشده بود، و معادل دو سوم دستمزد به صورت جنس و یک سوم پول پرداخته می‌شد، لیکن تا اواخر دوران سلطنت این پادشاه، این نسبت واژگونه شد، یعنی برابر یک سوم جنس و دو سوم پول از برای کارگران در نظر گرفته شد. البته معاملات در این زمان به‌طور کلی از صورت مبادلات جنسی خارج شده بود و تماماً به وسیلهٔ پول انجام می‌گرفت، و با تمام این احوال هنوز مدت زمانی حدود نیم قرن لازم بود تا سکه^{۱۸} کاملاً جانشین روشی که در شرف متروک شدن بود، بشود.^{۱۹}

به موازات پیشرفت و توسعهٔ تجارت، اقداماتی بسیار نیز از برای بالارفتن سطح کشاورزی به عمل می‌آمد، و با توجه به این که ایرانیان از ازمنهٔ گذشته به فلاح و کشاورزی عشق و علاقه‌ی فراوان داشتند، و زندگانی مادی‌شان بر آن چرخش داشت و مذهب نیز بدان اهمیتی بسیار می‌داد، در چنین زمان و احوالی متوجه می‌شویم که در این مورد لازم بود تا جنبشی عمیق‌تر از گذشته رعایت شود. برای نیل به این منظور نخست تأمین آب موردنظر بود و با وضع فلات، همواره این یکی از اساسی‌ترین موضوع‌ها بوده است. حفر قنات‌های زیرزمینی، هدایت آب و روش‌های آب‌یاری برای زمین‌هایی که در اثر بی‌آبی متروک بودند، از جملهٔ اقداماتی بود که در زمان هخامنشی‌ها صورت گرفت. روش خشک کردن باتلاق‌ها نیز به کشاورزی کمکی فراوان نمود و در اثر جنگ‌ها و مناسبات ملل و اقوام، بسیاری از گیاهان و میوه‌های بومی ایران به اروپا

برده شد و هم‌چنین بسیاری از پرندگان آسیایی چون: خروس، کبوتر سفید و تاووس و احتمالاً حیواناتی چند از آسیا به اروپا منتقل گشت.

مدارکی در دست است که علاقهٔ داریوش را به نقل و انتقال گیاهان و کشت چیزهایی را که در مناطقی ویژه رشد بیشتری دارند ثابت می‌کند و البته این امر، باتوجه به چگونگی‌های آن، زیربنای اقتصادی‌اش را روشن می‌کند که کوشش‌ها و به کار بردن روش‌هایی است برای بهبود خوراک مردم و اتباع شاهنشاهی. به حفظ جنگل‌ها برای تأمین چوب موردنیاز برمی‌خوریم. صنعت کشتی‌سازی که رونقی یافته بود، ازابه‌سازی که بسیار موردتوجه بود، و احتیاجاتی از لحاظ ساختمانی و به‌ویژه نیازمندی‌هایی از چوب برای کاخ‌هایی که ساخته می‌شد، لزوم مبرم توجه به جنگل را نشان می‌دهد. ازجانبی دیگر این عصری بود از برای توسعهٔ صنایع فلزی و فلات و مستملکاتش از لحاظ معادن و کان‌های فلزی غنی بودند. قبرس مرکزی بود از برای تهیهٔ نقره و مس و آهن، در آسیای کوچک نقره و مس بسیار استخراج می‌شد و این دو در فلسطین نیز به دست می‌آمد. در سیستان قلع و در کرمان طلا و نقره فراوان بود، و به‌وسیلهٔ راه‌های دریایی و زمینی این فلزات صادر و وارد می‌شدند.


شهرسازی و تزیین شهرها و هم‌چنین کاخ‌سازی و بنای قصرها با آن عظمتی که داشته‌اند، هم‌چنین باتوجه به این که استخراج معادن و توسعهٔ روزافزون مصرف فلزات به سرعت گسترش می‌یافت. وضع ازدیاد کارگران مختلفی که از سرزمین‌های گوناگون در رشته‌های تخصصی کار می‌کردند، می‌نمایند که این مهم، یعنی ساختن بناها و معابر تا چه اندازه گسترش داشته است. کارگرانی بسیار در کار استخراج سنگ‌ها از کوه‌ها بودند و بسیاری در کار استخراج فلزات و سنگ‌های بهادر چون فیروزه و عقیق. ازجانبی دیگر وضع چوب‌بری و درودگرانی که به کار در و پنجره‌سازی، کشتی‌سازی و ارایه ساختن سرگرم بودند، کارگران اجیر، معماران، نقاشان، حجّاران، فلزکاران، جواهرسازان و زرگران و بسیاری دیگر وضع کار و گوناگونی مشاغل و توسعهٔ آن را نشان می‌دهد.

عمده‌ی عمده‌ی از این کارگران را دهقانان تشکیل می‌دادند. زمین‌دارانی بزرگ وجود داشتند که از زراعت محصول بسیار فراوانی به دست می‌آوردند و این محصول به وسیله دهقانانی از زمین به دست می‌آمد که هم چون تمامی ادوار وضع مناسبی نداشتند. اینان رعایایی بودند وابسته به زمین که هم چون زمین و هر شی‌ دیگری خرید و فروش می‌شدند، اما خرید و فروش اینان با زمینی که به رویش کار می‌کردند انجام می‌شد. علاوه بر این رعایایی وابسته به زمین، بردگانی بسیار نیز بودند که در جنگ‌ها به اسارت گرفته می‌شدند و در املاک بزرگ به کار گماشته شده، و وضع و احوال‌شان از رعایای وابسته به زمین بسیار بدتر بود. در کنار این املاک بزرگ، روش خرده مالکی و دهقانان آزاد نیز وجود داشت، اما روش اقتصادی سختی که در املاک بزرگ برقرار بود و با حداقل هزینه محصول بسیار حاصل می‌شد، محلی از برای دهقانان آزاد باز نمی‌گذاشت. اما این روش در پارس به نسبت توسعه بیشتری داشت، چون در این منطقه مالیات گرفته نمی‌شد و به حقوق افرادی که قومی را تشکیل می‌دادند که هخامنشیان از آن بودند، توجه بیشتری می‌شد. کاشت گندم، جو، مو و زیتون رایج بود. تربیت زنبور عسل رواجی بسیار داشت، چون عسل در این زمان به جای شکر مصرف می‌شد. هم چنین تربیت و پرورش: گاو، گوسفند، بز و چارپایان مرکوبی چون: اسب، خر و استر از کارهای اساسی به شمار می‌رفت.

هرگاه بخواهیم هم چنین فهرست وار از رئوس مطالب اجتماعی و اقتصادی این عصر سخن گوئیم، سخن بسیار ادامه خواهد یافت. تنها توجه به وضع کارگران و اداره و گردآوری آنان از برای آن همه کارهای بزرگ خود عنوان مطلبی مشروح و شیرین را خواهد داشت. از سویی دیگر تنظیم وضع اقتصاد ملی در عهد هخامنشی از موضوعاتی است که بسیاری از مطالب درخور توجه را روشن خواهد کرد. اما آنچه که بیشتر مورد نظر ما است، نمودن وضع مذهبی و چگونگی دیانت در این زمان است، به ویژه سیاست مذهبی هخامنشیان که شاید یکی از علل عمده پیروزمندی‌شان در سیاست خارجی باشد.

۹. دین در زمان هخامنشی

پژوهشی بی‌انجام، دربارهٔ دین هخامنشیان، آیا زرتشت در زمان هخامنشیان می‌زیسته، اقوال مورخان یونانی، سستی این اقوال، قرن هشتم پیش از میلاد تاریخ ظهور پیامبر، هخامنشیان زرتشتی بودند، انحطاط تدریجی دین زرتشتی، نقش مغان، مجوسیان برافکنندهٔ قدرت مادی و معنوی ایرانیان، منظور از این موضوع

پژوهش دربارهٔ این که هخامنشیان دارای دین زرتشتی بودند یا نه،  مبحثی است طولانی و بسیار پیچیده میان آنانی که در تاریخ هخامنشی تحقیقات و کاوش‌هایی نموده و صاحب‌نظرند. البته باتوجه به زمان این سلسله، متوجه می‌شویم که با تاریخ متداولی که از برای ظهور زرتشت ذکر می‌شود. یعنی قرن ششم پیش از میلاد بایستی هم عصر با آغاز سلطنت هخامنشیان بوده باشد. اما در تاریخ قرن ششم از برای عصر زرتشت امروزه آن اهمیت و اعتبار گذشته را از دست داده و بسیاری از دانشمندان، حوالی قرن هشتم پیش از میلاد را عصر ظهور پیامبر می‌دانند. در این جا به هیچ روی بر آن نیستیم تا دربارهٔ عصر پیامبر به گفت‌وگو و بحث پردازیم، چون در متن از این مطلب سخن به میان آمده و در ملحقاتی که در پایان کتاب اضافه می‌شود، نیز گفت‌وگویی می‌شود.* لیکن قدر

*. نگارنده حالیه بر این نظر نیست. در کتاب "پژوهنی دربارهٔ دین‌های ایرانی" چنین نظری به‌روشنی مورد پژوهش قرار گرفته، نه هخامنشیان زرتشتی بودند و نه عصر زندگی زرتشت حدود سدهٔ

مسلم آن است که زرتشت در حدود دو قرن پیش از شاهنشاهی هخامنشی ظهور کرده است در این جا قدر متیقن و مسلم آن است که ما به هیچ وجه نمی توانیم اقوال کسانی چون خسائتوس Xantus و هرمیپوس Hermipus و امثال آنها را بپذیریم که تاریخ سرسام آورش هزار و یا اندکی بیشتر و کمتر را از جنگ ترویا Troia یا لشکرکشی خشایارشا به یونان و یا حمله اسکندر را ذکر می کنند. اینان خود به مسایلی اشاره می کنند که وضع را تا اندکی روشن می کند و آن تعدد نام زرتشت و شخصیت هایی به نام زرتشت می باشند که در سحر و جادو دستی توانا داشته و در اعصار دوری زندگی می کرده اند و به مناسبت تجانس اسمی، چون پیامبر بلند آوازه شد، برای شهرت وی آن حوادث و اموری را که به زرتشت های دیگری وابسته بود، به این وابستند و افسانه های مردمی جادوگر و ساحر و نیرنگ باز با شخصیت مردی مصلح، دانا و وارسته آمیخته شد.* هر کاوشگر و محقق هرگاه به دقت در اقوال و آرای تاریخ نویسان یونانی به کاوش، جست و جو و پژوهشی منتقدانه بپردازد، به زودی به این مسأله آگاهی می یابد. تاریخ نویسان یونانی و غیر یونانی درباره روش زرتشت آن قدر به نیرنگ ها، شعبده ها و ساحری و امور خارق العاده اشاره می کنند که حدی بر آن متصور نیست، و آن گاه خود در خلال گفته هایشان از کسانی دیگر نیز نام می برند که زرتشت نام بوده و به سحر و جادو می پرداخته اند. البته در متن کتاب از این موضوع مفصل یاد شده و مطالب بسیاری را روشن می نماید.

به هر انجام هنگامی که هخامنشیان به عصر قدرت خود رسیدند، دارای دین زرتشتی به صورت ساده آن بودند. سیر و توجهی به روش و سیاست مذهبی

→

هشتم بوده است. در کتاب یاد شده نیز درباره عصر زرتشت به طور مشروح تحقیقی ارائه شده است و نگارنده بر آن است که عصر زرتشت را از سده سیزدهم پیش از میلاد نمی توان پایین تر آورد و این حالیه نظری است که محققان دقیق، تا سده پانزدهم و هجدهم پیش از میلاد هم اظهار کرده اند.

§ نگاه کنید به مقدمه کتاب "اوستا، کهن ترین گنجینه ایران باستان".

شاهنشاهان هخامنشی، نشان می‌دهد که چگونه دین بهی کم‌کم از مسیر خود خارج شده و به شرک ابتدایی باز می‌گردد، هرچه پیش‌تر می‌رویم و نفوذ مغان بیشتر می‌شود، دین ساده و اولیه زرتشت به وسیله این مغان بیشتر دچار تغییر و دیگرگونی واقع می‌گردد. اینان با صبر و حوصله کم‌کم روش و شکل آیین پیشین خود را داخل دیانت زرتشت می‌کنند تا سرانجام از اواسط دوران اشکانیان به قدرت دلخواه رسیده و در زمان ساسانیان قدرت را قبضه کرده و ایران را به انحطاط و شاهنشاهی ساسانیان را به مرحله سقوط سوق می‌دهند. انحطاط مادی و معنوی، انحطاط فلسفی و اخلاقی، شکست و برافتادگی و ذلت و خواری ایرانیان به وسیله این طبقه مذهبی انجام شد و فعلیت یافت. مغان^{۲۰} هم‌چون زخمی بودند بر پیکر قدرتمند ایران که آهسته آهسته و به تدریج تمام آن را فرا گرفته و هلاک‌ش کردند. در این جا باز در تاریخ ادیان مشاهده می‌نماییم که چگونه مذهب که در ابتدا جنبشی کاملاً اجتماعی است از برای رفاه و آزادی مردم، سرانجام آلت دست طبقه‌یی به نام مغان می‌شود که آن چیزهایی را که ابتدا مذهب می‌خواست از برای مردم و توده فشرده محروم که اکثریت قابل ملاحظه ملتی را تشکیل می‌دادند فراهم نماید، از آنان باز می‌گیرد و تازیانه‌یی می‌شود از برای عذاب آنان^{۲۱}.

به هر انجام بدون توجه به این مسایل، و این که آیا زمان زرتشت مقارن با هخامنشیان بوده و یا نه، و یا این هخامنشیان زرتشتی بودند یا این که آیین او رزم‌دپرستی آیینی بوده غیرزرتشتی و بسیاری از مسایل دیگر، به بحث درباره روش دینی هخامنشیان و سیاست مذهبی برجسته‌شان می‌پردازیم، برای موضوع‌های فوق بایستی به مدارک مربوطه رجوع نمود^{۲۲}، و در این باره به مجلداتی که ضمن دوره تاریخ ادیان منتشر می‌شود، می‌توان مراجعه کرد.*

*. از این مجلدات مورد اشاره، آن چه که در مجموعه پژوهش‌های ایران‌شناسی تاکنون منتشر شده است نگاه کنید که عبارتند از:

۱. زرتشت پیامبر ایران باستان، تهران ۱۳۸۰.

۱۰. وضع عمومی دیانت

شکل زرتشتی دین در شاهنشاهی هخامنشی، آغازی از برای انحطاط، داریوش و اهورامزدا، چگونه توحید به شرک مبدل می‌شود، زرتشت و یکتاپرستی او، صفات خدای یکتا، روش و برخورد سخت با دیوان یا خدایان مستقدم آریایی، داریوش و مردم زمان، اهورامزدا خدای بزرگی است. سایر خدایان، میترا و آناهیتا، خدای مورد پرستش پارس‌ها، از آیین بومیان فلات تا مردم عصر هخامنشی، توجهی به اقوال پدر تاریخ

آن چه که به احتمالی قرین با یقین می‌توان گفت، آن است که شاهنشاهان هخامنشی در آغاز با دین زرتشت به شکل صافی و پاکش آشنایی داشتند. با آن روش زرتشتی که هنوز کاملاً از شکل اصلی خود خارج و منحرف نشده و به وسیله مغان و تماس با عقاید و ادیان ملل و قبایل بسیاری که با



→

۲. اوستا، کهن‌ترین گنجینه مکتوب ایران باستان، تهران ۱۳۷۹.
۳. راز و رمزهای آیین میتراپی، فرانتس کوئن، ترجمه نگارنده، تهران ۱۳۸۰.
۴. تاریخ آیین وادآمیز میتراپی، در دو مجلد، تهران ۱۳۸۱.
- و چهار کتابی که به‌طور مستقیم درباره تاریخ دین زرتشتی است:
۱. کتاب حاضر، یعنی دین قدیم ایرانی که حاصل مطالعات قدیم نگارنده می‌باشد.
۲. آیین مغان، پژوهشی درباره دین‌های ایرانی بنابر متون کلاسیک غربی.
۳. زرتشت، ترجمه و نقل متون شرقی همراه با منظومه زرتشت‌نامه.
۴. تمدن و فرهنگ دینی ایرانیان شرقی در قدیم‌ترین ازمنا اوستایی.

ایرانیان برخورد پیدا کردند، تغییر ساختار نداده بود. اما با تمام این احوال در بازسازی آیین اوایل عصر هخامنشی و شناخت آن به اندازه‌ی مدارک کم است که هرگاه بخواهیم از روی آن مدارک اندک به بازسازی کاملی دست بریم، به نتیجه‌ای بی‌انجام فراخواهیم رسید.^{۲۳}

اما آن چه که در آغاز بدان دست می‌یابیم، یک نوع یکتاپرستی پالوده و صافی است که در آن عصر بسیار شگفت به نظر می‌رسد. این توجه صرف به یکتاپرستی، یا شیوه‌ی از یکتاپرستی که روش‌های شرک پیشین هنوز مصرانه خود را بدان می‌شناسانند، لازم است در قومی ظهور کند، و یا از فکر مردی تراوش نماید که از لحاظ و دیدگاه علمی و دانش آگاهی، برخورداری بسیاری داشته باشد، چون می‌دانیم که تنها نقش علم است که هرچه بیشتر پیشرفت نماید، شرک و باورهای چندخدایی بیشتر به توحید و کاهش تعدّد خدایان گرایش می‌کند^{۲۴}؛ و این چنین روشی بی‌شک بایستی میان قومی به وجود آید، تا پیامبری آن‌چنان که زرتشت بود ظهور کند.

زرتشت بی‌شک یک موحد راستین بود.^{۲۵} از نظرگاه او آهورامزدا به واقع خدایی بود یگانه و بی‌دست یاری مستقیم. اما هرگاه از اندیشه نیک Vohu Manah، و هومتَه، بهمن و پاک‌روانی و پرهیزگاری Armaiti [و هومتَه - آومتی‌تی] و این‌گونه [منظور امشاسپندان اند] سخن می‌گفت، بی‌شک از برای آن بود که مشکل سرشتی انسانی بسیار به دشواری می‌تواند با به کار بردن واژه‌ی، یا واژه‌هایی معدود به طرز شایان و رسایی اندیشه نماید، و آن چه که مسلم است این‌ها به‌شکلی بسیار ساده و بی‌پیرایه از صفت‌های خدایی یکتا محسوب می‌شد که برتر از همه چیز بود. دیوها [خدایان] بی‌ی که به وسیله مخالفان پیامبر مورد پرستش و نیایش قرار می‌گرفتند، درحقیقت چیزی خارج از زمره ارواح و روان‌های خبیث نبودند که زرتشت همواره با صیغه و روش یک موحد با ایمان نسبت به آن‌ها تنفر ورزیده و مردودشان می‌شناخت.

و آن چه که به گفته اولمستد Olmstead جالب است این که دین زرتشت با

تمام نفوذ و قدرتی که داشت، نه در داریوش و نه در امت پذیرش شایسته‌یی نداشت. آیا میان یسنه، هات چهل و چهار، بند سه و چهار با این قسمت از کتیبه داریوش که در شوش به دست آمد، می‌توان تقارن برقرار کرد:

“خدای بزرگ است اهورامزدا که آن آسمان را آفرید که این زمین را آفرید. که شادی را برای بشر آفرید، که داریوش را شاه کرد... اهورامزدا خدای بزرگی است برتر از تمام خدایان. او مرا آفریده، او مرا شاه کرد... اهورامزدا پشتیبان توانای من است و آنچه که او به من امر می‌کند بکنم به دست من انجام می‌شود؛ هر چه من کردم به فضل اهورامزداست.”

پس متوجه می‌شویم که اهورامزدا خدای [بَغ Baya] بزرگی است. خدایی است یکتا، سازنده و آفریدگار همه چیز که خداوند بزرگ جهان است و این امر و موضوع در تمامی کتیبه‌ها تکرار می‌شود و هر چه که از مبدأ خود دور می‌شود، بر اثر تأثیرات زمانی مفهوم خود را از دست داده و از شرک نقش بر می‌دارد. اما با تمام این احوال، اهورامزدا یگانه بَغ نبود و داریوش کراراً از این مسأله یاد می‌کند. این انحرافی است از آیینی که یکتاپرستی را تبلیغ می‌کرد و تمام خدایان گذشته را که نفوذی بسیار داشتند برافکنده بود؛ اما انحراف هر چند بسیار کوچک است، محسوس می‌باشد و آیا این بغان دیگر کدامند؟ بی‌شک همان خدایان قدیم که از زمان اردشیر دگر باره به شکلی صریح کنار اهورامزدا قرار می‌گیرند و خواهیم گفت که چرا مهر و ناهید [میثَرَه Miθra - آناهیتا Anāhita] این بغ مرد و بغ بانوی بزرگ، دگر باره در زمان هخامنشیان قدرت و مقام پیشین را به دست آوردند و منشأی شدند برای تثلیث بزرگ زمان هخامنشی که با راز همراه بود.

به هرانجام این قدر مسلم است که مشاهده می‌کنیم اهورامزدا سرآمد بغان و بَغ بزرگ است، اما از کتیبه‌های داریوش چیزی از بغان دیگر دستگیر و مفهوم نمی‌شود و تنها از زمان اردشیر دوم [میمنون Memnon - به یاد آور] است که از بغان دیگری آگاهی می‌یابیم. این معنا از گفته‌های هرودوت Herodotus نیز درباره آداب و آیین پارس‌ها برمی‌آید^{۲۶} و ما به موجب نوشته‌های وی آگاهی می‌شویم

که پارس ها میترا Mithra، ماه، زمین "Zam" آتش "Atar"، آب "آپم نپات" Apam Napât، "و یو" Vayu را پرستش می کرده اند. اما سیر تدریجی دیگرگونی در توحید نسبی شاهان هخامنشی از زمان اردشیر دوم با قرار گرفتن مهر خداوند راستی و پیمان و آناهیتا Anâhita ایزدبانوی آبها و حاصل خیزی و تولید در کنار آهورامزدا، یغ بزرگ نمودار می شود.

در آغاز از روش دینی ساکنان بومی فلات سخن گفته شد، آن گاه از آیین آریایی ها و نفوذ روش ها و معتقدات بومیان بر باورهای دینی آن ها نیز اشاراتی گذشت و سرانجام در اصلاحات و عقاید زرتشت بسیاری از عناصر آریایی با تغییر و تبدیل ها و اصلاحاتی به زندگی خود در هیأت و دستگاهی نو ادامه دادند. مطابق با گفته های هرودوت دورنمایی از اخلاق، آداب، عادات و رسوم پارس ها نقش می شود که بنا بر آن می توان دریافت هایی حاصل نمود.

۱۱. رسوم و آیین پارس ها

توجهی به شرح هرودوت، آیین و دیانت پارس ها مطابق با گفته های هرودوت، شیوه ساده پرستش، عدم برپا کردن معابد و بت ها و قربان گاه، نظر پارس ها نسبت به کسانی که به این روش ها آیین دارند، خدای بزرگ، خدایان عمده پارس ها، میترا و خاستگاه آن، مراسم مذهبی قربانی، سادگی این مراسم، نقش مغان، همسرایی و سرودخوانی، عدم تشریفات در مراسم قربانی، درباره مردگان، رسم مغان و افکندن اجساد نزد درندگان. رسم پارس ها و تدفین، روش مغان درباره کشتن حیوانات و جانوران زیانکار

نقل نوشته های هرودوت، بدون آن که از زرتشت یاد کند، متظری از: رسوم، آداب، تشریفات، اخلاق، قوانین و آیین پارس ها را نمایان می سازد که در این بند به نقل رئوس آن مبادرت می شود. هرودوت در کتاب اول



خود، بند سد و سی و هشت از غلبه نهایی کوروش بر استیاگس Styages یا آزی‌دهاک سخن گفته و پس از آن بلافاصله از آیین و رسوم پارسیان سخن می‌گوید و این منظری است از زندگی اجتماعی، اخلاقی و دینی پارس‌ها در آغاز شاهنشاهی آن‌ها.

هرودوت چنین آغاز می‌کند که پارسیان در شیوه پرستش به هیچ روی از برای خدایان خود مجسمه، پرستش‌گاه و یا قربانگاه بنا نمی‌کنند و نسبت به آنانی که مبادرت به چنین کارهایی می‌نمایند، از لحاظ مرتبت عقلانی ارزشی قایل نشده و حتا به آنان نسبت دیوانگی می‌دهند. وی خود نتیجه می‌گیرد که شاید منشأ و خاستگاه چنین امری از آن جهت است که پارس‌ها چون یونانیان از برای خدایان صفات و خصوصیات بشری قایل نیستند. رسم آنان چنین است که بر بلندترین نقاط کوهستان رفته و از برای ژئوس Zeus [= آهورامزدا] هدایا و قربانی‌هایی تقدیم می‌کنند. هرودوت در این جا دچار اشتباهی شده است، چون می‌گوید این خدای بزرگ را با کاینات و آسمانها یکی می‌دانند، درحالی که در قسمت‌های گذشته متوجه شدیم که آریایی‌ها آسمان را دیائوس Dayaus می‌نامیدند و شاید هرودوت بنابر تجانس لفظی با ژئوس، خدای بزرگ پارس‌ها را همانند با آسمان و کاینات دانسته، در حالی که آهورامزدا به موجب گاتاها و الواح و سنگ نوشته‌های داریوش خدای بزرگ و آفریننده زمین و آسمان و جمله کاینات است. آنگاه اشاره می‌کند که در آن بلندی‌ها از برای خورشید "مهر" ماه، زمین "رَم"، آب "آپمَ‌نپات"، آتش "آتر" و باد "ویو" هدایا و قربانی‌هایی تقدیم می‌کنند. در آغاز این‌ها خدایانی بودند که پارس‌ها برای شان عبادت و قربانی می‌کردند، اما بعدها در اثر برخورد با آشوری‌ها، برای آفرودیت اورانیا Aphrodite ourania نیز قربانی کردند و این همان الاهی بود که آشوری‌ها آن را می‌لی تا Mylitta و اعراب آلی‌تات Alitat می‌نامیدند و پارس‌ها آن را میترا Mithra می‌خواندند. اما در واقع هرودت میترا را با آناهیتا اشتباه کرده است، چون آناهیتا است که یک بَغیانو می‌باشد، نه میترا.


پس وی دربارهٔ مراسم مذهبی و اهدای قربانی پارس ها سخن می گوید که در مواقع تشریفاتی دربارهٔ اهدای قربانی نه معبدی برپا می دارند و نه مذبحی، نه قربانی را با نوارها و آذین ها می پیرایند و نه ترنم موسیقی برپا می کنند و نه بسیاری از تشریفات دیگر را مراعات می کنند، بلکه به سادگی هنگامی که یک پارسی در صدد قربانی برای خدایان برمی آید، چارپای قربانی را به جایگاهی پاک برده و بر کلاه خود شاخه‌یی چند از گل خرزهره قرار می دهد. به هنگام قربانی وی به هیچ وجه تنها برای خود برکت و خیرات طلب نمی کند، بلکه برای تمام پارس ها دعا می کند و خود او نیز که جزو پارس هاست، از دعای خیر به سهمی برخوردار می شود. پس قربانی را به قطعات کوچکی تقسیم کرده و پس از پخته شدن بر بستری از علف های سبز و تازه، به ویژه شیدر قرار می دهد. در این مراسم حتماً لازم است تا یکی از مغان حاضر باشند و هرگاه مغانی نباشد انجام مراسم قربانی مقدور نمی شود. مغ در این هنگام سرودی می خواند که نسب نامه خدایان^{۲۷} "تئوگونیا" Theogonie است و پس از انجام سرود، شخصی که قربانی کرده است، گوشت ها را به خانه برده و به هر شکلی که مایل باشد به مصرف می رساند.

مسأله مهم دیگری که حتا هرودوت دربارهٔ آن با احتیاط سخن می گوید، مربوط است به مردگان و به آدابی دربارهٔ آن ها^{۲۸}. هرودوت می گوید آن چه که در این باره شرح می دهیم از زمرهٔ مسایلی مرموز است که بالالشخصه دربارهٔ آن آگاهی درستی ندارم. اما آن چه مشهور است این که بایستی مردگان خود را پیش از دفن [در دخمه نهادن] نزد سگان و پرندگان درنده و گوشت خوار بیفکنند تا آن ها را پاره پاره کنند. در مورد مغان من به این چنین کاری اطمینان دارم، چون آنان در نظرگاه عام به این امر اقدام می کنند. اما پارس ها پیش از آن که جسد را دفن کنند، آن را مومیایی کرده و بعد دفن می کنند. مغان از لحاظ عقاید با کاهنان مصری تفاوت بسیاری دارند، چون کاهنان مصری از کشتن حیوانات اجتناب می کنند، مگر به هنگام قربانی. اما به عکس مغان به جز سگان، بسیاری از

حیوانات را با ولع بسیاری می‌کشند و در این کار علاقه و شوق بسیاری دارند و حتا مورچگان را در زمره خطرناک‌ترین حیوانات زمینی و پرندگان آسمانی انگاشته و بی‌دریغ آنها را می‌کشند.^{۲۹}

۱۲. آداب و رسوم پارسی

رسوم و آدابی درباره جشن تولد، ذبح چه حیواناتی رواج داشت، چگونگی خوراک و غذا، رسم‌هایی درباره مشاوره و اخذ رأی در حال مستی و هشیاری، نسبت احترام و علائق خانوادگی، نسبت علائق و فاصله مکانی درباره همسایگان، اخذ رسوم و تمدن خارجی، شواهدی در این باره، روش تربیت کودکان، ازدیاد نسل، کیفر و چگونگی تصمیم درباره گناهکاران، دقت در این امر

پس از این هردو در زمینه رسوم و آداب و قوانین پارس‌ها شرحی نقل کرده است. به موجب نوشته‌های وی پارس‌ها نیز چون امروز که  برپا کردن جشن تولد معمول و مرسوم است، در انجام آن اهتمامی داشته و هر سال روز تولد خود را جشن می‌گرفته‌اند در این جشن‌ها که اشراف و طبقه کارگر و کشاورز جملگی به حفظ آن می‌کوشیدند، فقرا و اغنیا هر کدام مطابق با فراخور حالشان به مدعوین خوراک و غذاهایی می‌داده‌اند. آن چه که مورد نظر می‌تواند بود، رواج ذبح شتر، خر، اسب و گاو است و مصرف گوشت آن‌ها - در مراسم قربانی و مراسم معمولی، خوراک گوشت این حیوانات به مصرف می‌رسیده است و در جشن‌ها پس از ذبح، حیوان را یک پارچه کباب می‌کرده‌اند. پیش خوراک یا صرف خوراک‌هایی اشتهاانگیز در ضمن غذای اصلی و پس از آن نیز موسوم بوده است. به شراب علاقه زیادی داشتند و از رسومی که رعایت‌اش بسیار شایسته بود، این که حق نداشتند در منظر عام و یا نزد کسی آروغ یا باد گلو کنند و

یا مبادرت به ادرار کردن نمایند.

هنگامی که بخواهند دربارهٔ مسألهٔ مهمتی تصمیم بگیرند، در حال مستی در انجمنی مسأله را طرح و دربارهٔ آن تصمیمی اتخاذ می‌کنند، آن‌گاه فردای آن روز در حال هشیاری دگر باره همان مسأله را مطرح و درباره‌اش رأی می‌گیرند. هرگاه رأی‌شان در حال مستی و هشیاری مطابقت داشت، بدان عمل می‌کنند، ورنه از آن منصرف می‌شوند. هم‌چنین است مصداق این نحوه عمل در مورد حالت عکس آن؛ یعنی‌گاه نیز نخست در حال هشیاری در مورد مسأله‌یی تصمیم می‌گیرند، و هرگاه در حال مستی نیز به همان نتیجه رسیدند که به مورد عمل می‌گذارندش و در غیر این صورت مسکوت می‌ماند.

در مورد علایق خانوادگی و حقوق همسایگان داخلی و خارجی بسیار دقت دارند. به جای سلام کردن، هنگامی که در راه‌گذر و یا مجلس و محفلی با هم روبه‌رو می‌شوند لب‌های هم را می‌بوسند، و این در صورتی است که از طبقات بالا و مهتران باشند. هرگاه به هنگام برخورد یکی از طبقه‌یی پایین‌تر و دیگری بالاتر باشد، گونه‌های هم را می‌بوسند و اگر یکی از کهنتر مردان با مهتری برخورد کند، در برابر او زانو بر زمین می‌زند و این رسمی است که هنوز در میان جوامع اشرافی بسیاری از کشورها باقی است.

در روش خانوادگی نخست برای کسانی احترام بیشتری قایل‌اند که از لحاظ مناسبات خویشی نزدیک‌تر باشند، و هرچه علایق و روابط خانوادگی دورتر شود، آن روابط عمیق مودت که خاستگاهی از علایق خانوادگی آن را به وجود می‌آورد، سست‌تر می‌شود. هم‌چنین است چنین روشی در سیاست دوستی خارجی، چون پارسیان به ملل و اقوامی که نسبت همسایگی با آنان دارند، دوستی و روابطی مودت‌آمیز بیشتر دارند و هرچه نسبت مکانی میان آنان و اقوامی دیگر بیشتر شود، مودت و دوستی‌شان سست‌تر و کمتر می‌شود. بر همین پایه و مبنا است که تمدن و فرهنگ را می‌سنجند، چه پارس‌ها خود را از شایسته‌ترین و متمدّن‌ترین اقوام بشری می‌شمارند و معتقدند که به نسبت مکانی ملل و اقوام

هرچه از آنان دورتر شوند، در مرحله ابتدایی تر و بدوی تری از لحاظ فرهنگ و تمدن به سر می‌برند.

آن چه که این زمان برای ایرانیان مسأله‌ی مهم شده است و درباره‌ی آن بسیار صحبت و بحث و تدقیق می‌گردد و مخالفان و موافقاتی دارد، مسأله‌ی اخذ تمدن خارجی است، و در صورتی روشن تر تقلید از روش‌های غربی در شئون مختلف زندگی! هرودوت در حدود بیست و پنج قرن پیش این مسأله را تذکر داده است که ایرانیان استعداد بسیار بیشتری دارند از ملل دیگر در اخذ رسوم و عادات خارجیان. چون با مادها در آمیختند و لباس مادی را زیباتر و برازنده‌تر یافتند، روش مادی را در لباس اخذ نمودند. به هنگام برخورد با مصریان استعمال زره مصری را که سپری مطمئن در کارزار به شمار می‌رفت گرفتند. با هر ملت و قومی که برمی‌خوردند، روش‌های آنان را در لذت‌طلبی و کام‌جویی اقتباس کردند. مثلاً روابط جنسی با پسران نوحاسته و زیبا را از یونانیان آموختند و رسم تعدد زوجات و داشتن زنان به اصطلاح عقدی و رسمی و کنیزک‌انی به عنوان صیغه و بردگانی از برای تمتع و کام‌جویی نزدشان رایج و مرسوم بود.

آن چه که نزد پارس‌ها وجه اهمیت و مقام و احترام به شمار می‌رفت، شجاعت، تهور و دلاوری بود، و پس از آن داشتن فرزندان بسیار. شاه در هر سالی ضمن تشریفاتی هدایایی به آن کسی عطا می‌کرد که دارای فرزندان بیشتر بود، چون پارس‌ها بر آن عقیده بودند که هرچه نفوس‌شان زیادت‌ی گیرد، به همان نسبت به قدرت و تسلط‌شان افزوده می‌شود. آنان تحت شرایطی تربیتی تا سن بیست سالگی تنها سه چیز به فرزندان خود می‌آموزد و آن سه چیز عبارت است از: اسب‌سواری، تیراندازی، راست‌گویی. پدران تا سن پنج‌سالگی فرزندان خود را ملاقات نمی‌کنند و نزد زنان بزرگ می‌شوند و در این روش فلسفه‌ی دارند و آن این است که هرگاه کودک در چنین سال‌هایی فوت کند، دل پدران به تأثیر و اندوه نگراید.

هرودوت می‌گوید که این‌ها رسوم هستند بسیار شایسته نزد پارسیان که من

آن‌ها را ستایش و تمجید می‌کنم، هم‌چنین رسوم و عاداتی دیگر دارند که در زمره قوانین محسوب می‌شوند. مرعی داشتن قوانینی که به مرگ کسی منجر شود، سخت مورد تحریم و احتیاط می‌باشد. شاه بالمشخصه هیچ‌گاه جهت ارتکاب یک گناه و بزه کسی را به مرگ محکوم نمی‌نماید. هم‌چنین هیچ فردی از پارس‌ها حق ندارد تنها به موجب یک جرم کسی را به گونه‌ی مجازات نماید که جبران‌ناپذیر باشد. به‌هنگام کیفر و مجازات لازم است تا با دقت سنجشی میان اعمال نیک و بد مقصّر به عمل آید، و هرگاه اعمال زشت و ناپسند مجرم زیاده از کارهای نیک و پسندیده‌اش بود، می‌تواند که به مجازات بزه کار اقدام نماید، و در غیر این صورت مجرم از امکانات بسیاری برخوردار شده و بخشوده می‌شود.

پارس‌ها برآنند که هیچ‌گاه از آنان کسی مبادرت به قتل پدر و مادرش نکرده است و هرگاه در صورت ظاهر چنین اتفاقی میان پارس‌ها رخ داده باشد، حاکی از آن است که یا از جانب فرزند خوانده چنین اتفاق و عملی انجام شده و یا از جانب اولاد حرامزاده، چون هیچ‌گاه کسی پدر و مادر راستین خود را به قتل نمی‌رساند.

معمولاً رسم است میان پارس‌ها از آن چه که نهی و منع شده است، حتا سخن نیز نمی‌گویند. در نظر آنان زشت‌ترین کارها دروغ‌گویی است، و پس از آن وام‌گرفتن؛ و در این باره استدلال می‌کنند که آدم و ام‌دار و قرض‌مند معمولاً مجبور به دروغ‌گویی می‌شود. برای آب احترام بسیاری قایل‌اند، در آب‌های روانی که در شهر جریان دارد و در هرگونه مجاری و در آب‌ادرار نمی‌کنند، و حتا دست و صورت خود را در مجاری آب نمی‌شویند و در آن‌ها آب دهان نمی‌افکنند و به کسی نیز اجازه چنین کاری را نمی‌دهند. در این جا هرودوت اضافه می‌کند برخلاف ما، پارس‌ها در پاکیزه نگاه داشتن مجاری و گذرگاه‌های آب اهتمامی بلیغ مرعی می‌دارند.



۱۳. علل تجدید حیات مهرپرستی

روش مذهبی هخامنشیان، مقام اهورامزدا، چگونگی عبادت، قدیم‌ترین معابد هخامنشی، شکل آتش‌گاه‌ها، عبادت در فضای باز، موقعیت و جای قربان‌گاه‌ها، زمان هخامنشی و آغاز انحراف از دین زرتشت، اهورامزدا و بنیان دیگر، زرتشت و مهر، تجدید حیات میتراپرستی، علل این تجدید حیات. ایزدمهر و صفات و کردارش، رواج کامل مهرپرستی، مقام بزرگ مهر در ادبیات اوستایی آناهیتا یک یغ‌بانوی ارجمند

درباره آیین هخامنشیان و دیانت در عصر هخامنشی، چه در آغاز و چه در مرحله میانگین آن، دگرباره تأکید می‌شود که موردی است بسیار دشوار و مستلزم مطالعاتی بسیار. در آغاز پرستش و احترام شدید اورمزد، البته نه به عنوان خدایی یکتا، بلکه سرور مطلق خدایان رواج داشت و پس از آن کم‌کم خدایان آریایی که زرتشت آن‌ها را و مراسم پرستش‌شان را منع کرده بود، شروع به تظاهر بیشتری کردند. هخامنشیان در آغاز بی‌شک به اصول زرتشتی پابستگی بیشتری داشتند، اما هرچه زمان می‌گذشت و ملل و اقوام بیشتری تحت لوای پرچم شاهنشاهی درمی‌آمدند، ترکیب و اختلاط عقاید بیشتر می‌شد و در این میان نقش طبقه مغان در دیگرگونی دین زرتشت از عناصر دیگر بیشتر بود.

هرچند که هرودوت پارسیان را دارای معابدی نمی‌دانست^{۳۰}، اما آن چه از

کاوش‌های باستانی تاکنون برمی‌آید، سه معبد از زمان هخامنشیان کشف شده است: یکی در پاسارگاد که تاکنون آثار بهتر و روشن‌تری از آن برجای مانده است.^{۳۱} این به امر کوروش ساخته شده، اما برای ادعای هرودوت نیز نشان‌هایی در دست است، چون نقش برجسته آرامگاهی در نقش رستم، شاه را نشان می‌دهد که در برابر یک آذریان مراسم ستایش انجام می‌دهد، درحالی که آهورامزدا با همان نقش معروف‌اش در جهت بالاتری نموده شده است و از این نقش برمی‌آید که مراسم مذهبی در هوای آزاد انجام می‌گرفته است. دیگری در نزدیک مقبره داریوش که آتشگاهی است و شاید به دستور خود داریوش بنا شده باشد.^{۳۲} هم‌چنین جایگاهی دیگر که شایع است "مگوش / مغ = گشومات" آن را ویران کرد و داریوش دوباره ساخت.^{۳۳} یکی نیز در شوش یافت شده که از قراین برمی‌آید که متعلق به زمان اردشیر دوم بوده است. این آتش‌گاه‌ها اغلب بسیار ساده و از اطاقی تشکیل شده است به شکل برجی مکعب که به وسیله پلکان به آن وارد می‌شدند و در آن جا مغ، آتش مقدس را در حال فروزش نگاه می‌داشت. اما بایستی توجه داشت که این‌ها تنها آتش‌گاه‌هایی بوده‌اند محدود و ساده و بدون تشریفات، چون مطابق با گفته هرودوت مراسم مذهبی در هوای آزاد انجام می‌گرفته است. این احتمال هست که در بنای این چهار تاقی‌ها مقصودی دیگر در نظر بوده باشد و آتشگاه عبادت نبوده است. تمامی قربان‌گاه‌هایی که تاکنون یافت شده در مسافتی دور از این معابد بوده است. بنابر گفته *کسیئوفون* Xenophon این‌ها جاهایی بوده‌اند که حیوانات قربانی و گردونه‌هایی را که به اسبان مقدس ایزد خورشید بسته بودند، از آن‌جا حرکت می‌دادند و سپس مراسم قربانی در برابر شاه انجام می‌گرفت.

زمان هخامنشیان انحراف از آن دینی که زرتشت شارع آن بود کم‌کم محسوس می‌شد، اما با تمام این احوال پارس‌ها و هخامنشی‌ها در این عصر به دین زرتشت نزدیک‌تر از دیگران بودند. میان این شاهان داریوش از همه مؤمن‌تر به طریق به نظر می‌رسد، و در نوشته‌های آرامگاهش، چنان است که تکه‌هایی از

گاتاها را می خوانیم، اما نه داریوش و نه جانشینانش هیچ کدام آموزه ها و هسته اساسی تعالیم پیغمبر را دریافته بودند. درحالی که به نظر می رسد که به نوعی نزدیک به یکتاپرستی باور دارند و از بغان دیگر نیز نام می برند. ممکن است این به گمان برخی کسان سیاستی تلقی شود در داخل کشور، از برای آرام ساختن کسانی زیاد که سخت به بغان گذشته وفادار بودند و اسکات شان، اما در کتیبه هایی دیگر نیز که برای سراسر شاهنشاهی ارسال می شد، آهورامزدا تنها و یکتا خدا نبود، بلکه بزرگ ترین بغان به شمار می رفت.

با آن که زرتشت پرستش خدایان "دیوان" دیگر را نهی کرده بود، با این همه مهر بعضی شان در دل مردم سخت بازمانده بود، و از آنجمله بود میثرا Miθra و آناهیتا Anāhita. مهر، ایزد روشنایی و راستی و داد، جنبه یی کاملاً اخلاقی داشت و چنان که به اختصار در صفحات گذشته توضیح داده شد قبل از زرتشت دارای اهمیت و مقامی بود. اما یکی از اصول اصلاحی زرتشت پالودن پیکر بغان پرستی بود و چون مهر از جمع بغان دارای اهمیتی بسیار بود، او را از مقام اش فروافکند و به طور صریح گفت اهورامزدا خداوند یکتا می باشد. در این اصلاح حتا مهر در زمره امشاسپندان نیز قرار نگرفت و چنین به نظر می رسد که زرتشت بر آن بوده تا توجه خلق را کاملاً از جنبه خدایگان بخشی آسمان و نگاره های آسمانی بازدارد. برای نزدیکی به وحدت، برافکندن مظاهر کثرت لازم می نمود و به همین جهت در این دین، مجمع خدایان درهم ریخته شد و اهورامزدا خالق مهر و ماه و ستارگان و زمین و آسمان و... معرفی شد.^{۳۴}

هرگاه توجهی به اجتماع و اخلاق عصر هخامنشی بیفکنیم متوجه خواهیم شد که برای چه مهر دگر باره تجدید حیات نمود. مهر مظهر پیمان، دوستی و مودت، شجاعت و قهرمانی، راستی و راست واری، توانایی و پهلوانی بود و شاهنشاهی هخامنشی و مردم آن زمان به چنین خدایی نیاز داشتند، ایزدی که اقوام به هم آمده و انبوه سپاهیان را که در اکثریتی قابل توجه بودند حفظ کند، چنان که در اروپا نیز مهر پرستی به وسیله سپاهیان رومی که در آسیای کوچک

بودند رواج یافت^{۳۵}. به هرانجام این آغازی بود از برای کارهای بعدی و دیگرگونی‌هایی که در دین زرتشتی حاصل می‌بایستی شد. مبدی بود از برای سروده شدن و تألیف یشته‌ها و بازگشت به دوران بغان پرستی پس از اصلاح و یکتا پرستی. گروه نظامی در زمان هخامنشی به این ایزد رغبتی نشان داد و دین زرتشت کم‌کم از مسیر اصلی‌اش منحرف می‌شد. البته آهورامزدا مهتر خدایی بود، اما با صفاتی که از برای مهر برمی‌شمردند، دیگر جایی از برایش جز یک یادکرد باقی نمی‌ماند. مهر ایزد روشنایی، بخشایش‌گر نعمت و فراوانی، نماد توانایی و پهلوانی و قهرمانی، ایزد پیمان‌دوستی و راستی و صفا و پاکی بود، - مهر ایزد و خداوند دشت‌ها و بوستان‌های پهن، خدايان و برآورنده سبزه‌ها، گیاهان، شکوفندگی و بالش‌دهنده درخت‌ها و برآورنده آب‌ها از سنگ‌ها، پرورش‌گر چارپایان، ایزد تندرستی و نگاه‌دار آفریدگان اهورامزدا بود، - مهر ایزدی رزمنده و توفنده بود، رزم‌جویی که حریف سرسختی از برای دیوان محسوب می‌شد، مبارز سرسخت دیو تاریکی بود که همواره دروغ، غفلت، جهل و سرما در جهان می‌پراکند، مهر تباه‌کننده دیوانی بود که دشمن ایرانیان بودند و دیوانی را که خشک‌سالی، ویرانی، ناپاکی و دروغ را سرپرستی داشتند نابود می‌کرد.

در روایات و ادبیات آن‌قدر پاکی‌ها و امور خوب و نیکو را تحت سرپرستی مهر قرار داده‌اند که علت‌گرایش تمام طبقات مردم را بدان توضیح می‌هد و باز می‌گوید که چگونه مذهبی جهان‌گیر شد و به‌هنگامی که مُرد، چگونه تمامی باورها و آداب و رسوم ویژه خود را به ادیان و مذاهب دیگر به وام داد. از دین زرتشتی تا تصوّف و عرفان اسلامی ایرانی و هرچه که از مذاهب و ادیان در میان این دو قطب گذشته و پدید آمده‌اند، از مهرپرستی عناصری به وام گرفته‌اند که تنها در صورت تحقیق روشن می‌شوند.

از زمان اردشیر اول به روشنی از مهر یاد می‌شود. داریوش می‌گفت اهورامزدا و دیگر بغان، و اردشیر از این دیگر بغان، پس از اهورامزدا بلافاصله مهر را یاد می‌کند.

در این جا بایستی تذکر دهیم که ممکن است روش خورشیدپرستی بابلی و مصری نیز در تجدید حیات مهر در زمان هخامنشیان بی تأثیر نبوده باشد. اما مهرایزد خورشید نیست، بلکه در ادبیات اوستایی جدا از مهر که صفاتش ذکر شد، ایزد خورشیدی نیز داریم و قوانینی روشن هست که به هیچ وجه منظور از مهر - خورشید نمی باشد.^{۳۶}

در ضمن مباحث آینده از این ایزد و گاه یغ دگر باره یاد می کنیم، اما اندکی از زمان اردشیر اول نگذشت که توجهی به یک یغ بانو، یعنی آناهیتا جلب شد. آناهیتا Anahita را اغلب با آرتمیس Artemis ایزدبانوی یونانی یکی می دانستند اما بعدها در فهم این یغ بانو انحطاطی رخ داد و او را با ایشتر Ishtar زن خدای بابلی، الاهیة عشق و شهوت و آفرودیته Aphrodite یونانی یا ونوس Venus مقایسه کردند. باری اردشیر دوم به این یغ بانو علاقه یی بسیار داشت.

۱۴. یغ بانو آناهیتا

گفته مورخان قدیم درباره انتشار پرستش آناهیتا، اردشیر دوم پرستشگر این ایزدبانو یا ایزد اوستایی، کتیبه های او و ستایش ناهید، از زمره ایزدان آریایی، در ریگ ودا، تجدید حیات ناهیدپرستی در زمان هخامنشی، چگونگی این ایزدبانو، معنای لفظی، تقدس عناصر چهارگانه نزد ایرانیان، ایزدآب در اوستا، گفته استرابو و قربانی برای آب، قدیم ترین معابد ناهید، معبد همدان و داستان آسپاسیا، معبد شوش، معابد دیگر، انتشار و موقعیت ناهیدپرستی

کلیمنس اسکسندرئوس Klemens Alexandrius که از مورخان عیسوی بوده و در حدود سال دوسد و بیست میلادی وفات یافته، از بروسوس Brossus مورخ معروف کلدانی که در سده سوم پیش از میلاد می زیسته است روایت کرده



که اردشیر دوم نخستین پادشاه هخامنشی بود که برای آفرودیته معبد بنا کرد [= آنائی‌تیس Anaitis - آناهیتا Anahita] و تندیس آن الاهی را در نقاط مختلف چون شوش، همدان و بابل برای پرستش در معبدها نهاد و هم او بود که پرستش این الاهی را به مردمان پارس و باختر آموخت.^{۳۷} این معنا را کتیبه‌هایی که یافت شده تصدیق می‌کنند و مشاهده می‌کنیم که برای نخستین بار اردشیر دوم از این الاهی یاد کرده و وی را هم مقام آهورامزدا ذکر می‌کند. در کتیبه شوش این شاه از آهورامزدا و ناهید و مهر کمک می‌طلبد:

"این آپادانا Apadana یعنی ایوان که داریوش نیای بزرگ من بنا نهاد، و در زمان نیای دیگرم اردشیر آتش گرفت، من به تأیید اورمزد و آناهیتا و میثره دوباره ساختم، و اورمزد و آناهیتا و میثره مرا از همه دشمنان نگهداری کنند"^{۳۸}.

هم چنین کتیبه دیگری بر پایه ستونی که از همدان یافته شده و در موزه انگلستان است، این شاه می‌گوید که: "این ایوان را من به خواست اهورامزدا، آناهیتا و میترا بنا کردم، امیدوارم که اهورامزدا و آناهیتا و میثره مرا از هر بلایی حفظ کرده و آن چه را که من بنا کرده‌ام از گزند ایام مصون دارند"^{۳۹-۴۰}.

آناهیتا نیز چون مهر از خدایان قدیم و باستانی آریایی است و بی‌شک وی نیز از جمله الاهی گانی بوده است که در اصلاحات زرتشت از مسند خدایگانی به پایین کشیده شده بودند. به نظر می‌رسد در زمان هند - و ایرانیان پرستش عام داشته، چون در ریگ‌وِدا Rig Veda از دوزن خدا به نام‌های سینی‌والی Sinivali و سَرَس‌واتی Sarasvati یاد شده که شباهت بسیاری به آناهیتا دارند.

به نظر می‌رسد که پس از آن که این یغ‌بانو نیز چون میثره / میترا در زمان هخامنشیان به تجدید حیات پرداخت، از زمان اردشیر دوم پرستش و ستایش‌اش به سایر قلمروهای شاهنشاهی نفوذ کرده باشد.^{۴۱} و حتا در خارج از قلمروهای ایرانی نیز دارای اهمیت و موقعیت و مقامی گشته است، چون این یغ‌بانو نیز چون میثره آن قدر دارای مناصب و صفات بسیار نیکو بوده که در هر منطقه‌یی که داخل می‌شده، صفات و مناصب ایزدبانوی آن منطقه را نیز گرفته و مورد پرستش

واقع می‌شده است.

اما دربارهٔ آناهیتا Anahita که لفظاً به پاک و بی‌آلایش معنی شود و هنگامی که با آردویسور Aredvi Sura که "آردوی" نام رودی می‌باشد^{۴۲} ترکیب شده و به شکل "آردوی سورَه آناهی" ته به کار می‌رود به مفهوم "رود نیرومند پاک" یا "چشمهٔ زایندهٔ پاک"^{۴۳} به تعبیری درمی‌آید. اما آن چه که اساسی و مورد نظر است آن که آناهیتا بغبانوی بزرگ آب‌ها است. نزد آریایی‌های قدیم و هم‌چنین ایرانیان تا دوران‌های واپسین امپراتوری‌شان عناصر چهارگانه تقدیس شده و مورد احترام بوده‌اند. در سراسر اوستا این معنا به وضوح به چشم می‌خورد. ایزدآذر مظهر و نمایان‌گاه آتش است و در سراسر اوستا از این عنصر با احترام و بزرگداشت یاد شده است. ایزدهوا، ویو Vayu نام دارد و "رام‌یشت" هرچند به نام ایزد نام‌گذاری شده، اما همه‌اش سخن از ایزدهوا است. از نگهبان و سرپرست زمین یا سپندارمذ نیز که یکی از شش آتشاستند است آگاهی داریم، و سرانجام آردوی سورَه آناهیتا، یغ‌بانوی بزرگ و سرپرست و ایزدآب، یعنی عنصری که پس از آتش از عناصر دیگر قابل احترام‌تر بود می‌باشد. از بیست و یک یشت موجود، پنجمین آن‌ها، یعنی آبان یشت، ستایشی است خاص بانو آناهیتا. البته در سایر بخش‌های اوستا، چون خرده اوستا^{۴۴} و یسنا^{۴۵} نیز از این ایزدبانو یاد شده است، اما آن چه که مقام این بغبانو را بیان می‌کند، یشت پنجم می‌باشد.

اما در اوستا از یک ایزد دیگر نیز یاد شده است به نام آپم‌نپات Apam Napāt که در دیگ‌ودا نیز از وی یاد شده اما به عنوان یک خدای مذکر، و در یسناها و یشت‌ها نیز از او یاد شده است، لیکن به عنوان یک ایزد موکل بر آب در برابر آناهیتا اهمیتی چندان ندارد. در صفحات گذشته، تحت عنوان آداب و رسوم پارسی یاد شد که آب تا چه اندازه نزد ایرانیان مقدس بوده است و هرودوت، مورّخی که این چنین گزارشی را دربارهٔ تقدیس و احترام و بزرگداشت آب نزد ایرانیان می‌دهد^{۴۶}، به نظر ناباور می‌رسد که گزارشش دربارهٔ خشایارشا و تنبیه آب به وسیلهٔ او درست باشد^{۴۷}. استرابو Strabo نیز دربارهٔ روش ایرانیان در پاکیزه

نگاه داشتن آب همان گونه سخن می دارد، و چیزی که اضافه می کند روش قربانی کردن پارس ها برای آب است. وی می گوید هنگامی که ایرانیان می خواهند برای ایزد آب قربانی کنند، در کنار چشمه، رود و یا جویبار و ره گذر آب؛ گودالی می کنند و با احتیاط تمام به گونه ای که آب به خون آلوده نشود، مراسم قربانی برای آب را انجام می دهند^{۴۸}، و مراسمی را که استرابو در قربانی شرح می دهد، همان مراسمی است که از هرودوت در صفحات گذشته نقل کردیم و این موردی از فرایض مؤکده است که در شرایع مغان و کتاب وندیداد و سایر رساله های زمان ساسانیان و پس از آن نقل شده است.

معابدی که از برای ایزدبانو آناهیتا ساخته می شد بسیار مجلل، باشکوه و ثروتمند بوده است. آن چه که از روایات و گزارش های باستان برمی آید، این آتشکده ها که به نام آناهیتا بوده اند بسیار باشکوه و شوکت بوده و حتا به گفته برخی از دانشمندان، بعضی از این معابد، چون معبد ناهید در همدان پیش از عهد هخامنشی، یعنی در زمان دومین شاه ماد، یعنی هُوشَنگ^{۴۹} ۶۲۵-۵۷۵ پ. م بنا شده است.

در ضمن شرح وقایع دوران اردشیر دوم یاد شد که کوروش برادر اردشیر دوم بر او شورید و سرانجام در نزدیکی بابل درحالی که پیروزی فرارویش بود کشته شد. جزو اسیرانی که از سپاه کوروش گرفته شد، معشوقه یونانی او به نام آسپاسیا Aspasia جلب نظر می کرد. به نظر می رسد که اردشیر سخت به این بانوی یونانی دل بسته بود اما از بیم مادرش که کوروش را بسیار عزیز می داشت، به جانب وی نمی رفت. سرانجام اردشیر هنگامی که داریوش پسرش را به جانشینی برگزید، مطابق با رسم معهود می بایست اولین خواهش ولیعهد را برآورده سازد، و داریوش نیز که دوستدار آسپاسیا بود، معشوقه عمویش را از پدر درخواست کرد. مطابق با این جریان که پلوتارک Plotarchos از کتسیاس Ktesias نقل می کند، اردشیر در ظاهر خواهش فرزند و ولیعهد را قبول می کند لیکن درواقع از این جریان ناراضی به نظر می رسد و اندکی نمی گذرد که آسپاسیا را به همدان می فرستد

تا در معبد آناهیتا راهبه گشته و به پارسایی تا پایان عمر زندگی نماید. در این جا نشانه‌هایی از آن چه که بعد میان مسیحیان رایج شد را ملاحظه می‌نماییم، و چون آسپاسیا که معشوقش کشته شده بود و به این جهت دچار شکست و ناکامی گشته بود به درخواست خودش ترک دنیا کرده و به معبد ناهید رفته بود. به احتمال قوی می‌توان منشأ این چنین روشی را از یونان دانست. به هر انجام ولیعهد که از این عمل پدر به خشم آمده بود، قصد جان پدر را می‌کند، اما نقشه‌اش بی‌انجام مانده و به فرمان پدر به قتل می‌رسد.^{۵۰}

پلی‌نیوس Plinius مورخ نامی سدهٔ دوم پیش از میلاد از عظمت و شوکت این معبد، ضمن وصف همدان سخن بسیار می‌گوید. درهایی که تمام از چوب‌های سدر و سرو بوده و جملگی با رویه‌هایی از طلا پوشیده شده بوده، بامی که از نقره پوشش داشته و چون خورشید درخشان بوده است و بسیاری دیگر از توصیفات، عظمت ثروتی را که در این معبد گرد آمده بوده و در زمان حملهٔ اسکندر به تاراج رفته است بیان می‌کند. پس از معبد همدان، بایستی از معبدی دیگر در شوش یاد کرد. به گفتهٔ پلی‌نیوس Plinius در این معبد تندیس‌های بسیار سنگین از ایزدبانو آناهیتا قرار داشته که از طلای خالص ساخته شده بوده است و به هنگامی که جنگی میان آنتونیوس Antonius سردار رومی و اشک پانزدهم یا فرهاد چهارم "۳۷ - ۲ - ب - م" درگیر می‌شود. تندیس پربهای ناهید به تاراج می‌رود. هرگاه بر آن باشیم که ادامهٔ این ماجرا را بیان کنیم، تا آخر عهد ساسانی گسترش پیدا می‌کند، یعنی پرستش و احترام یا بزرگداشت این ایزدبانوی اوستایی بسیار دیرپایی داشته است و برای شناخت این یغ‌بانوی ایرانی بایستی از روی آبان‌یشت که از جملهٔ قدیم‌ترین یشت‌ها است^{۵۱} به شناسایی پرداخت.



۱۵. آناهیتا از روی یشت پنجم

آگاهی ما دربارهٔ آناهیتا، تحلیلی از یشت پنجم، اهورامزدا و تقرب بسیار آناهیتا، وصف زورمندی و وسعت قلمرو او، آناهیتا ایزدبانوی مزدا آفریده، توصیف پیکر مادی اش، نیایش‌ها و فدی‌ها، قربانی‌های بسیار برای ایزدبانو، یاری خواستن جمشید و فریدون، حمایت‌گر آریایی‌ها و دشمن دیویسنان، دربارهٔ قربانی، اسطورهٔ پا اوزو و یاری ایزدبانو، داستان ویسته اورو و شباهت با قصهٔ مذهبی یهودیان، داستان یوایشته یا اودیپوس ایرانی، تحلیل و تفسیری از ناهیدپرستی

چنان‌که اشاره شد آبان یشت یا یشت پنجم یکی از کهن‌ترین و
طویل‌ترین یشت‌ها می‌باشد، و چنان‌که کریستن سن Christensen در
کتاب اخیر الذکر توضیح داده، این یشت بایستی در زمان سلطنت اردشیر دوم "۳۵۸
- ۴۰۴ پ - م" تدوین شده باشد. به هر انجام با توجه به حدس دانشمند و پژوهشگر
فوق، دربارهٔ زمان تدوین این یشت، کوشش می‌شود تا این ایزد از روی همین
یشت یا سرود ستایش وی شناخته شود.

در آغاز اهورامزدا به زرتشت تکلیف گرامی داشت اَرذوی سور، آناهیتا را
می‌نماید، کسی که برکیش اهورایی است و دشمن دیوها است، کسی که مایه‌ور
جان‌ها است و رمه‌ها و گله‌ها را می‌افزاید، قلمرو کشور را می‌گشاید و ثروت را
فراوان می‌کند. این ایزد توجهی خاص به زنان و مردانی دارد که درصدد به‌وجود



آوردن فرزندان بسیار هستند و به همین جهت نطفه مردان را پاک و مشیمه زنان را می‌پالاید تا به پاکیزگی فرزند آرند. درد زنان را در زایمان را تخفیف می‌دهد و شیرشان را در پستان‌ها می‌پروراند.

آناهیتا، ایزد بانویی است که در زورمندی برابر با تمام آب‌هایی است که بر روی زمین جاری است و به دریای قراخکرت "وُئوروگتسه" می‌ریزد. وی بانو و سرپرست تمامی آب‌ها است، کسی است که هزار دریا و هزار رود دارد و طول هریک از این رودها برابر است با تاخت چهل روز اسب‌سواری که سخت ورزیده باشد. در بندهایی مختلف از توجه این ایزدبانو به پاک‌ی نطفه مردان و زنان و شیری که کودکان از پستان مادر می‌نوشند سخن گفته شده است.

شاید این تأکید باشد که هنوز اثر عمیق رستاخیز زرتشت را بنماید که بر علیه بغان پرستی سخت پایمردی کرد، چون آهورامزدا تأکید می‌کند که او را از نیرو و اراده خودش آفریده است تا به وسیله او آفریده‌های نیک و نظم اجتماعی را بهتر اداره کند. در آبان‌یشت به هنگامی که به توصیف ایزدبانو آید ویسور پرداخته می‌شود، زبان غنایی و لطافت شعری بسیار جالب است و بلندی خاصی را ادا می‌کند. بازوانش زیبا و سپیدگونه، به فراخی و پهنی شانه‌اسبی است. این ایزدبانو برگردونه‌یی زیبا که چهار اسب سپید و یک شکل به آن بسته شده است، همواره آماده آن است تا بر دیوان و جادوان و ستم‌پیشه‌گان حمله برده و نابودشان سازد. آنگاه به توصیف: نیایش‌ها، فدی‌ها، قربانی‌ها و نذور نام‌آوران پیشین به درگاه آناهیتا از برای موفقیت می‌رسیم. نخست جمشید است که از برای این ایزدبانو بر فراز کوه هرا "هرئیتی Haraiti" سد اسب، هزار گاو و ده هزار گوسپند قربانی کرد و از وی درخواست کرد که شهریار همه کشورهای بزرگ شود و بر دیوان پلید و دروغ‌گرایان مسلط گردد آنگاه نوبت فریدون می‌رسد که مطابق قربانی‌های جمشید از برای ایزدبانو قربانی می‌کند و درخواست می‌نماید تا توانایی‌اش بخشد تا بر آزی‌دهاک [ضحاک] دیو دروغ و ناراستی پیروز شود، و به کامش رسیده و آن هیولا را برمی‌اندازد. پس نریمان گرشاسپ آن چنان قربانی‌هایی از برای

آرذویسور آناهیتا می‌نماید تا بر "گندرو"ی زرین پاشنه Gandereva. Zairi-pâšna مسلط شود. ایزدبانو وی را نیز توانایی می‌بخشد تا کامیاب شود.

در این جالازم یادآوری و تذکر است که هر چند فاصله بسیاری میان سرودن گاتاها و یشت‌ها موجود بوده است، و چنان‌که می‌دانیم در گاتاها بر ضد قربانی‌های خونین سخن رفته و نکوهش شده است. اما در یشت‌ها، به‌ویژه در آبان‌یشت بایستی توجه داشت که تمام این نام‌آوران پیش از زرتشت زندگی کرده و بر آیین آریایی که مورد اصلاح قرار گرفته است بوده‌اند و این قربانی‌ها راجع است به آن زمان. البته در زمان‌های بعدی نیز قربانی به کلی برافکنده و عملش متروک نشد، اما تعدیل و تخفیف بسیاری یافت. اما با تمام احوال رسم قربانی هنوز میان زرتشتیان معمول است و در جشن مهرگان چون مسلمانان در عید قربان، قربانی می‌کنند.^{۵۲}

همان‌گونه که این ایزدبانو به ایرانیان نامدار و نیک‌کار و مزدپرست دژ آرزوهایشان کمک می‌کند، به آنانی که بخواهند به قَر و مجد ایران خللی وارد کنند، هرچند که قربانی و نیایش نیز کنند، توفیق نمی‌بخشد، چون افراسیاب، آن بدکردار و دشمن آهنگ تورانی. پس نویث یکان یکان به یلان، پهلوانان و شه‌سواران و سلحشوران ایرانی می‌رسد که هر کدام از آناهیتا تقاضای یاری می‌کنند، و برایش در نقاط مختلف قربانی و نثار و فدیة می‌دهند و با کامیابی و موفقیت آرزوهایشان انباز می‌گردد.

چنان‌که اشاره شد در برخی از بندهای این یشت، ایزدبانو آرذویسور آناهیتا در قالب و پیکر مادی‌اش، شاعرانه توصیف شده است. باوژوَ Paurva آن کشتی‌ران چرب‌دستی که به وسیله فریدون در هوا چون کرکسان درآمده بود، از ایزدبانو یاری می‌خواهد. این ایزدبانو چون ایندَر Indra آن خدای بزرگ هند و اروپایی که در اوستا، به‌ویژه وندیداد به‌صورتی یادش درآمده است، نیز بسیار تشنه و خواهان "رَوَر / زائَر Zaoθra" یا فدیة مایع می‌باشد که از شیرۀ هوم [هَئومَه Haoma] مخلوط با شیر تهیه می‌شود. پس "پاوژوَ" که پس از سه شبانه‌روز پرواز در

آسمان به شکل کرکسی خسته و درمانده شده بود، سپیده‌دمی از ایزدبانو یاری می‌طلب و پیمان می‌دهد که در کنار رودی برای وی بسیار شیرۀ هوم "زور" تهیه و نثار نماید: "پس آن‌ها را روان شد به صورت دوشیزه‌یی بلندبالا و بس برومند و خوب‌چهر، درحالی که میان را با کمربندی زرین بسته، فراخ سینه و آزاده از نژادی والا، با پاپوش‌هایی بسیار درخشان و بندهای زرین، و پاوژو را به سبکی و خوشی از آسمانی که در آن سرگردان بوده به زمین استوار که در آن خانه داشت بر زمین نهاد.

در جایی دیگر نیز تجسم پیکر مادی آن‌ها را وصف و یاد شده است و این توصیف این تا پایان یشت پنجم چندین بار تکرار می‌شود. اما آن چه که بسیار شایان توجه است، آن که مبنای بسیاری از معجزات پیامبران سامی را درخلال سروده‌های زیبا و ستایش ایزدان ملاحظه می‌کنیم، بدون این که در این جا منظوری از معجزه را افاده کنند. ایزدمهر که برآرنده آب از سنگ است، در قصه‌های مذهبی یهودیان و دیگران بسیار تأثیر بخشیده و یا نظایر آن برای نمایاندن معجزه میان ادیان سامی رواجی دارد، — و در این جا نیز ملاحظه می‌کنیم که شباهتی بسیار میان این اسطوره زیبای آریایی با یک قصه مذهبی یهودی وجود دارد:

ویشته‌اورو Vistaurō از خاندان نوذر در کنار آب "ویتنگوهیتی Vitanguhaiti" برای آن‌ها، فدیۀ مایع "زور" آورد، شیرۀ هوم به شیر آمیخته، چیزی که بسیار دوست می‌داشت و درخواست کرد تا ایزدبانو یارش دهد. این یل نامدار که دارمستتر با گُستَهَم Gostahm شاه‌نامه یکی می‌داندش^{۵۳} می‌گوید که شمار بسیاری از دیو پرستان و دروغ‌گرایان را هلاک کرده‌ام و اینک خواهانم تا از برای من گذرگاه خشکی از فراز آب‌های "ویتنگوهیتی" بگشایی. شاید این یل نامدار بر آن بوده تا از جاده و مسیری که بر روی آب احداث می‌شد، با سپاهش بگذرد، به هرانجام در این جا نیز ایزدبانو با تمام زیبایی و قزوشکوهش تجلی و تجسم می‌یابد، به صورت دوشیزه‌یی زیبا، بلندبالا، آزاده، شریف و والانژاد، با

کفش‌هایی زرینه درخشان - آنگاه از میان آب‌های ژرف، یک گذرگاه و جاده خشک باز می‌کند و آن قهرمانی که دشمن سرسخت دیوتشان است به کام خود می‌رسد و به آسانی از جاده میان رود خروشان می‌گذرد. هرگاه به قصه مذهبی یهودیان توجه کنیم که موسا به هنگام بحرانی که سپاهیان فرعون در تعقیب‌اش بودند و به رود نیل رسید و از خدایش *Yahova* درخواست کمک و یاری نمود، پس بر روی آب جاده‌یی قابل عبور گشوده شد و موسا و پیروانش از آن درگذشتند، به معنایی عمیق از اقتباس باز می‌رسیم. در افسانه‌های همانندی نیز این داستان نظایری دارد، به ویژه یکی از کرامات عرفا و صوفیان بزرگ، گذر کردن از روی آب بوده است.

داستانی دیگر از قدیس یلی است به نام یوایشته *Yuišta* که می‌توان وجه تشابهی میان آن و داستان مشهور یونانی *Oedipus* برقرار کرد. *او دیپوس*، شاهزاده بی‌فرجام، غولی را که سر شاهراهی نشسته و مردمان را در تنگ‌نا می‌افکند و هرگاه کسی معمایش را پاسخ نمی‌گفت می‌کشتنش، پس از حل چیستان آن غول، وی را کشته و به پادشاهی می‌رسد.^{۵۴} به هر انجام داستان "یوایشته" چنین است که برای ایزدبانو آردویسور آناهیتا در کنار آبی سد اسب، هزار گاو، ده هزار گوسپند قربانی کرد. درخواست‌اش چنین بود تا ایزدبانو یاریش دهد تا بر دشمن و رقیب‌اش که *Akhtia* نام دارد و از دیوتشان است پیروز شود. این جادوساز نابکار با توجه به روایات دیگر پهلوی با سپاه فراوانش به شهری هجوم می‌آورد و یا بازگشایی نود و نه [در روایت پهلوی سی و سه] چیستان را می‌خواهد یا آن که بسیاری را هلاک سازد. در این بیان یوایشته آن پهلوان مقدس و دین آگاه نامی فرا می‌رسد و با قربانی به درگاه ایزدبانو آناهیتا، یاری‌اش را جلب کرده معماها را جواب می‌گوید و آن دیویانکار را می‌کشد.

در چند بند از کرده سی‌ام یشت پنجم وصف پیکر کامل ایزدبانو آردویسور آناهیتا می‌شود. در جاهایی دیگر از همین یشت از خواب‌گاه فراگسترده‌اش بر فراز ابرها توصیف شده است. پس از ذکر *یلان*، شاهان و نامدارانی که دست نیاز

به سویش برداشته و کامیاب شده‌اند، از کارهای نیکویشان و کمک ایزدبانو دگر باره سخن می‌رود. آن چه که در این یَشت سخت جلب توجه می‌کند، عدم دخالت ناقص الخلقه‌ها است و کسانی که به بیماری‌هایی گرفتارند یا نقص جسمانی دارند در مراسم ستایش و نیایش این ایزدبانو، البته در اینجا تأثیر اندکی از روش مغان را ملاحظه می‌نماییم که بعدها در وندیداد که در زمان تدوین‌اش قدرت کامل را به دست آورده بودند، به شکل ناهنجاری ظاهر می‌شود. چنان‌که گفتیم گرایش به این بَغ‌بانوی دوران باستانی در اثر اختلاط فرهنگ و ادیان کشورهای دیگر، چون یونان، مصر، بابل و... در ایران به وجود آمد و توده‌یی که همواره به گذشته گرای و تجدید حیات سنت‌هایی که چندگاهی در ظاهر متروک شده است رغبتی شایان دارند به مهر و ناهیدپرستی پرداختند و در این تجدید حیاتِ مظاهر گذشته آریایی که در اصلاح زرتشت برافکنده شده بودند مغان نیز نقش مؤثری را ایفا می‌کردند. اینان تازه در کار تجدید قوا بودند، و چون از اواخر هخامنشیان قدرت بسیاری به دست آوردند، در پناه و پرده ترویج دین زرتشت، مقاصد ویژه خود را رواج دادند، و این بود دو شیوه پرستش که در زمان هخامنشیان بر اثر دوجریان عمده‌یی که ذکر شد، رواج یافت. اینک پیش از آن‌که به این قسمت پایان داده شود، نخست به نقل ترجمه آبان یَشت پرداخته و پس از آن به شکل کوتاهی از پرستش آناهیتا در خارج از قلمرو شاهنشاهی شرحی نقل می‌گردد.

۱۶. ترجمه آبان یَشت

آهورامزدا به زرتشت گفت: "این آردوویسوز آناهیتا را ستایش کن که به همه جا روان است. درمان‌گر است و ستاینده آیین اهورایی است و شایسته است که در جهانِ مادی مورد نیایش قرار گیرد، چه نیایش وی، گله و رمه را بیفزاید، خواسته و مال را برکت دهد و کشور را فراخی و آرامش بخشد."



این نخستین بند در آغاز هر فصلی یکسان تکرار می‌شود و روشن است که از افزوده‌های جدید می‌باشد. فشرده‌گرفته نخست چنین است که توصیف کارها و برکات این ایزد است:

نطفه مردان را پاک می‌کند. زهدان زنان را پاک و آماده برای باروری نگاه می‌دارد و زایش و حمل را برای بانوان آسان می‌کند و پستان‌هایشان را پُر شیر نگاه می‌دارد. دارای نام و نشان همه جاگستر است و به اندازه همه رودهای جهان که یک جا جمع شوند نیرومند است و از کوه هَکَر به دریای فَرَاخْکَرَت می‌ریزد، آن‌سان که سراسر کرانه‌های آن دریا را به موج‌های بلند، بالا آورد و متلاطم سازد. ایزدی که دارای هزار دریاچه و هزار رود است و بزرگی و بلندی هر یک از آنها، به اندازه چهل روز راه است که مردی سوار با اسبی تیز تک پیماید.

آهورامزدا این ایزد را با اراده و از هستی خود آفرید تا به وسیله او، نگاهبان کشور و ده و سرزمین‌ها و مردم باشد. آفریده شد با بازوانی فربه و سپید و بسیار زیبا و به زبان جان، آوا برآورد که: "چه کسی مرا خواهد ستود با زور به شیر آمیخته و هوم که از روی آیین تهیه شده باشد و این چنین کسی در حمایت من خواهد بود"

آن‌گاه بانگ نمازگزاران و ستایشگران است که همسرایی می‌کنند: "برای شکوه و جلوه‌اش، با مراسم ویژه، این آناهیت را می‌ستاییم، باشد که به حمایت و دستگیری‌مان برخیزد".

از کرده دوم تا کرده چهارم توصیف گردونه ایزدبانو آناهیتا است:

به پیش گردونه، لگام در دست، شکوه‌مندانه می‌راند. گردونه‌ای که چهار اسب سپید و خوش پیکر و نژاده آن را می‌کشند.

از کرده پنجم به بعد، در این یشت بزرگ و کهن، چون دیگر یشت‌ها، بزرگان، شاهان و نام‌آوران، مراسم ستایش و آیین و نیرنگ‌های دینی ویژه به جا آورده و درخواست‌هایی می‌کنند.

در سر این ستاینندگان نخست آهورامزدا قرار دارد:

ایزدبانو آناهیتا را ستایش کرد **آهورامزدا**، در سرزمین ایرانویج، به کرانه رود **وَنگوهی داتی** یا **vanguhi-dāitya** با آیین هوم و شیر و بَرم و سرودی ویژه. و از او خواست تا چنان شود که آشو زرتشت همواره با توانایی و اراده، در پی انتشار دین باشد و پیروزی را دریابد. وی را بدین آرزو کامیاب ساخت **آردوویسورآناهیت**، ایزد بانویی که هرکس به پیشگاهش، از روی راستی و اخلاص، زور نثار کند و فدیة اهدا نماید، کامیابش می‌نماید.

ستایش **آهورامزدا** در کنار رود **داتی** در ایرانویج انجام می‌شود. اما از این پس ستایش‌ها، بر بلندی کوه‌ها و یا جاهایی دیگر انجام می‌گردد:

"هوشنگ پیشدادی" پس از انجام مراسم ویژه در بلندی کوه هرا، درخواست می‌کند بزرگترین شهریار شود و همه گردنکشان و بدان و گمراهان را براندازد و در آرزوی خود نیز کامیاب می‌شود. **"کرده ۶"**
"جمشید" نیز درخواستی مشابه دارد و پس از انجام مراسم، ایزدبانو، وی را نیز کامیاب می‌نماید. **"کرده ۷"**

"آژی‌دهاک" (ضحاک) در بابل به انجام آیین‌های ستایش می‌پردازد و درخواست می‌کند تا هفت کشور را از مردمان تهی سازد. ایزدبانو، وی را کامیاب نساخته و می‌راند. **"کرده ۸"**

"فریدون" پسر **"آئویه"** **āwya** در سرزمین پهناور **وَرنَه** **varəna** مراسم دینی ویژه برای ایزد **آناهیتا** به جا آورده و درخواست می‌کند تا به **"آژدی‌دهاک"** که آفریده اهریمن است و می‌خواهد جهان را تباه سازد، چیره شود و او را براندازد، و ایزد به وی توانایی داده کامیابش می‌کند. **"کرده ۹"**
"کراسپ" در کرانه دریایچه پیشینه **pīšīna** پس از اسجاسم مراسم، درخواست می‌کند تا در پهنه گاه نبردی که به ساحل دریای **فراخکرت** در می‌گیرد، آن دروغ‌پرست نیرومند، **"گندرو"** **gandarewa** را براندازد و کامیاب می‌شود. **"کرده ۱۰"**

"افراسیاب" تورانی در دژ زیرزمینی خود مراسم ویژه را به جای آورده و از **آناهیت** درخواست می‌کند که به **فَرِکیانی** در پهنه موج دریای **فراخکرت** دست یابد و بدان وسیله به فرمانروایی همه سرزمین‌های آریایی برسد.

آرزوی وی را ایزدبانو برآورده ساخت. "کرده ۱۱"

"کی کاووس"، بر فراز کوه ایزدیتیه پس از انجام مراسم ستایش و اهدای فدیه، درخواست شهریاری مقتدری را برای خود می‌کند و ایزد کامیابش می‌نماید. "کرده ۱۲"

"کی خسرو" گوی. هئوشرو kavi-haosravangha در کناره دریاچه پهناور چینه‌چشته caēcāsta مراسم فدیه و آیین نیایش به‌جا آورده و درخواست می‌کند شهریاری قدرتمند شود و دیوان و جادوان، گوی‌ها و گزین‌ها را برانداخته و در جنگ بر دشمن خود پیروزی یابد و ایزدبانو، وی را کامیاب می‌سازد. "کرده ۱۳"

پهلوان جنگاور، "توس"، درحالی که بر پشت اسب می‌تاخت، آنها را ستایش نمود و توانایی و قدرت برای خود و پایداری و استقامت برای اسب خود خواست تا در تعقیب دشمن پیروزمند شود و او را براندازد و ایزدبانو، وی را کامیاب ساخت. "کرده ۱۴"

در کرده چهارده، "توس" درخواست می‌کند که در جنگ بر دشمنانش که پسران "ویسه" هستند در تنگه خششروسوک xšaθrosūka فایز آید. در کرده بعد ملاحظه می‌شود که پسران ویسه برای آردویسور آناهیتا، در تنگه خششروسوک که بالای گنگه kangha قرار دارد، فدیه داده و آیین ستایش به‌جا می‌آورند و درخواست می‌کنند تا بر "توس"، در جنگ سختی که درگرفته پیروز شوند و سرزمین‌های آریایی را متصرف شوند، اما ایزد بانو آنان را کامیاب نمی‌سازد.

کرده ۱۶ گویای یک داستان و اسطوره کهن است. نگارنده در کتاب اول فرهنگ نام‌های اوستا پژوهشی در این مورد انجام داده است. برابر با شیوه نویسنده یا نویسندگان یشت پنجم و یشت‌های کهن، چنان‌که اشاره به داستان‌ها و روایات رایجی میان مردم کرده باشند، حد اختصار را رعایت کرده‌اند. به‌موجب این فصل پاوژو - ویفر - نواز که کشتی‌رانی چیره‌دست بود را فریدون - پهلوان نیرومند - به‌شکل کرکس درآورده که در آسمان سرگردان در پرواز بود. این پرواز سه

شبانه روز به درازا انجامید که نمی توانست در خانه خود فرود آید. به همین جهت متوسل به ایزدبانو شد که: "ای اَرَدوِیسور اناهیتا مرا یاری کن که سلامت بر زمین و خان و مان فرود آیم تا در کنار رود رَنگه یک هزار "رَوَر" با دستور و آیین که آمیخته به شیر و هوم باشد نیاز کنم.

آن گاه ایزدبانو به پیکر دوشیزه ای بسیار زیبا پیکر و خوش اندام، درحالی که کمربندی به میان بسته، آزاده و نژاده، با کفش هایی که می درخشید و با بندهای زرین بسته شده بود، به یاریش درآمد. بازوانش را به استواری گرفت و چست و چالاک، بدون آن که کوچک ترین صدمه ای به او رسیده باشد، آن چنان که می خواست بر زمین و میان خانه اش نهاد. "کرده ۱۶"

"جاماسپ" نیز مراسم فدیة و نیاز با آیین برای اَرَدوِیسور اناهیتا بگزارد، درحالی که در میدان جنگ بود، درخواست کامیابی کرد که شاهد پیروزی باشد و قرین کامیابی شد. "کرده ۱۷"

اَشَوَرَدَنگَه ašavazdangha و چند تن دیگر برای ایزد مراسم نیایش و اهدای فدیة به جای آورده و درخواست می کنند تا در جنگ با دشمنان موفق و پیروز شوند و ایزدبانو کامیابشان می کند. "کرده ۱۸"

وِیَسته نورو vīstauru از خاندان "نوذر" در کناره رود پُر آب وِیَتنگوهِنی تی مراسم ستایش و اهدای نذر و فدیة به جا آورد و گفت ای اَرَدوِیسور اناهیتا، من بی شمار از دیوستان را در نبرد به خاک هلاک افکنده ام، اینک در پهنه گاه نبرد، جهت گذر از آب، برای من راه عبوری از این رود وِیَتنگوهِنی تی آماده ساز. اَرَدوِیسور به صورت دوشیزه ای بسیار زیبا روان گشت و آب را به صورت پلی از میان درآورد که گذرگاهی خشک نمایان شد و وِیَسته نورو از میان آن بگذشت. "کرده ۱۹"

یوایَسته فریانه yuišta.fryāna در کنار آب رَنگه مراسم را انجام داده و درخواست می کند تا به آختیه آن بدخواه بدمنش چیره شود و بتواند به نود و نه پریش وی پاسخ گوید. ایزدبانو، وی را کامیاب می سازد. "کرده ۲۰"

از کرده بیست و یک تا کرده بیست و چهار، مطالبی دیگر پیرامون کرامات، قدرت، خواست‌ها، روش‌های ستایش، توصیف و بزرگداشت این ایزد است. *اهورامزدا* فرمان می‌دهد که ایزدبانو از پهنه گاه آسمان و جایگاه ستارگان به سوی زمین فرود آید تا مورد ستایش بزرگان و نام‌آوران قرار گیرد و همگان از بزرگان و آذربانان از درگاهش تمتا و درخواست کنند. زنان هنگام زایمان، جهت آسان‌زایی به درگاهش نیایش کنند. حافظ و نگهبان آفریدگان *اهورامزدا* به روی زمین باشد. *اهورامزدا* در توصیف وی می‌گوید که:

هم‌چون رودی است که از آسمان و چشمه خورشید جدا شده و به سوی زمین روان باشد. گاه ستایش وی از هنگام برآمدن خورشید تا هنگام فرو رفتن آن است و در مراسم تهیه و اهدای "زور" و نذر و فدیة، آذربانان پاک و آگاه از دین می‌توانند بنوشند و در مراسم شرکت کنند. [خود می‌گوید:] از "زور" و "فدیة" برای من نباید بنوشند و بخورند و در مراسم ستایش من نباید شرکت کنند همه آن کسانی که به نوعی بیماری مبتلا باشند، به بیماری‌های پیسی و تب و صرع و کوتاه‌فکری و داشتن قوز و چهره معیوب و اندام ناهنجار و دیگر زشتی‌ها مبتلا نباشند. آن‌هایی دارای هزار دریاچه و هزار رود است که هر یک بسیار پهناور و طولانی است. در کنار هر دریاچه و رودی، دارای خانه‌ای ست‌روشن و بس درخشان که بر هزار ستون خوش‌تراش استوار است و به یک سد پنجره زیبا آراسته که در شبستان‌هایش بسترهای زیبا و عطرآگین گسترده و از فراز هزار بلندی یک مرد، موج و خروشان به پهناوری و عظمت همه آب‌های این زمین جاری است. "کرده ۲۳"

"زرتشت" می‌ستاید وی را در کنار رود *وَنگوهِ دانی‌تیا* و درخواست می‌کند تا در تبلیغ دین به *کی‌گشتاسپ* موفق شود و ایزدبانو، وی را کامیاب می‌سازد. "کرده ۲۴"

"زَریر" *zairi-vairi* در حال جنگ، بر پشت اسب، کناره رود *دانی‌تیا* مراسم ستایش به‌جا آورده و درخواست می‌کند تا در میدان جنگ با

تورانیان به هومَ‌تَک humayaka و اَرَجاسپ arejat-aspa که از دروغ‌پرستان و دشمنِ دینِ مزدایی هستند فایق آید و کامیاب می‌شود از سوی آن‌اهیتا. "کرده ۲۶"

او را می‌ستایند با مراسم، سردار تورانی در جنگ با "کی‌گشتاسپ" که وَندَرَمَتی‌نیش vandaremainiš نام دارد، در کنار دریایِ فَرَاخْکَرَت که بر "کی‌گشتاسپ" و "زَریر" پیروز شود و سپاه آنان را مغلوب نماید. اما ایزدبانو درخواست او را نمی‌پذیرد و کامیاب نمی‌شود. "کرده ۲۷"

از برای آرد و یسوزِ آن‌اهیت، گردونه‌ای ساخت **آهورامزدا** که چهار اسب داشت و این چهار به منزله: باد، باران، ابر و تگرگ بود. اندامِ زیبایش را بالاپوشی گران‌بها و درخشان در برگرفته که ایستاده و در انتظار مراسم ویژه نیایش ستایشگران است. نمایان می‌شود با جامه‌ای از پوست بُوری **bawri** تا بالابسته، با تنی پیچیده تا این چنین سینه‌های خوش ترکیبش برجسته‌تر ظاهر شود، با گوشواره‌های چهارگوش زَرین و گردنبندی گِرِد گردن زیبایش، و دیهیمی بر سر با سدگونه گهر، با روپوشی زَرین.

۱۷. رواج و انحطاط ناهیدپرستی

نفوذ آن‌اهیتا در خارج از ایران، چگونگی و شکل این نفوذ، در ارمنستان، اعمال گره‌گوری مبلغ مسیحی در ارمنستان، نفوذ عجیب و بسیار آن‌اهیتا در ارمنستان، تیرداد - شاه این کشور و گراینده ایزدبانو، آغاز مسیحی شدن ارمنستان و تبدیل معابد ناهید به کلیسا، تغییر و دیگرگونی آیین ناهیدپرستی، زنای مقدس در بابل، هرج و مرج و فحشای مذهبی در پاره‌یی نقاط، نفوذ این امر در آیین ناهید، معبد ناهید در شهر آکی‌لی‌زن، پایان و نتیجه

در خارج از ایران نیز این ایزدبانو نفوذ و اهمیتی یافت. البته نمی‌توان



این نفوذ را با بسط و گسترش عظیم مهرپرستی در جهان آن روز مورد مقایسه قرار داد، اما ناهیدپرستی که در ایران تحت شرایطی که شرحش گذشت وارد دین زرتشت و مزدپرستی شد و به وسیله همین دین با فرهنگ ایرانی به مناطق بسیاری نفوذ یافته و به شکل ناهیدپرستی در آن مناطق شایع گشت. از جمله این مناطق بایستی ارمنستان را نام برد که پرستش آناهیتا در آن جا نفوذ و اهمیت خاصی پیدا نمود.

آگاثانگوس Agathangelus مورخ ارمنی در سده چهارم میلادی گزارش می‌دهد که در هر معبد آناهیتا در شهر "Erez" پیکره‌ی بزرگ و سنگین از طلا، و تندیس‌های آناهیتا وجود داشته است و چنان‌که در بند گذشته ملاحظه شد از وجود چنین تندیس‌های در معبد شوش نیز باخبریم.^{۵۵} سده چهارم میلادی حدود تاریخی است که تیردات پادشاه ارمنستان به وسیله کشیش مبلّغی به نام گره‌گوری ایلومیناتور Gregory Illuminator به دین مسیح در آمد. به هر انجام هرچند که ما نمی‌توانیم به اقوال آگاثانگوس، مورخ ارمنی مسیحی مذهب که کشیش نیز بوده است اعتماد کنیم اما با تمام این احوال نوشته‌های او تا اندازه‌ی نفوذ فرهنگ ایرانی، به‌ویژه ناهیدپرستی را در این منطقه نشان می‌دهد. در زمان اشکانیان، شعبه‌ی از این خانواده به فرمانروایی در ارمنستان پرداختند، و هر چند پیش از این دین، تمدن و فرهنگ ایرانی در ارمنستان رواج و نفوذی بسیار داشت، اما از این زمان دارای اهمیتی بسیار و نفوذی قابل توجه شد، به‌ویژه آرمزُد Armazd "آهورامزدا" و ایزدبانوی گرامیش آناهیتا در این منطقه دارای مقامی درخور توجه شدند و ارمزد درحالی که فراموش می‌شد، ناهید سخت مورد توجه قرار می‌گرفت. البته هرچند سایر ایزدان مَزَدَئَسْنَا چون مهر و بهرام نیز در این سرزمین اهمیتی داشتند، اما مقام آناهیتا بسیار ارجمندتر بود.

در سده اول پیش از میلاد در این منطقه آن اندازه نفوذ آناهیتا و پرستش و عبادت این ایزدبانو اهمیت یافت که نام شهر "آکی‌لی‌زن Akilisen" را به آنانی تیس Anaitis [تلفظ یونانی آناهیتا] برگرداندند. معبد آناهیتا در این شهر عظمت و

شهرت بسیاری داشته است و این معبد عظیم چنان‌که پروکوپوس Procopius تذکر می‌دهد، در زمان انتشار مسیحیت چون معابد دیگر به صورت کلیسا درآمد، هرچند که بسیاری از آن‌ها نیز به تحریک گره گوری Gregory آن کشیش فعال و معتصب به خرابی و ویرانی دچار شد.

به هر حال از سال ۲۹۴ میلادی گره گوری در ارمنستان به تبلیغ پرداخت و چنان‌که شرح شد، موزخ ارمنی سابق الذکر شرح کارهای او را داده است و از خلال نوشته‌هایش جابه‌جا به رواج و انتشار آیین ناهیدپرستی برمی‌خوریم. در این گزارش‌ها شدت گرایش تیرداد، پادشاه ارمنستان را به آناهیتا با روشنی متوجه می‌شویم. در برابر وسوسه‌های کشیش، شاه از آناهیتا به عنوان ایزدبانویی بزرگ یاد می‌کند که مایه سرافرازی، آزادگی، قدرت و اعتبار ارمنستان است. هم‌چنین این شاه اشاره می‌کند که چگونه از اعتقاد و گرایش چنین بانویی ایزدی و ارجمند دست فرو دارد، درحالی‌که شاهان بزرگ کشورهای دیگر چون یونان وی را بسی گرامی داشته و از پرستش‌اش دریغ نمی‌ورزند؛ الهه‌یی که ایزدبانویی است سرپرست جمله دانش‌ها، حامی و سرپرست و دوستدار آدمیان و دختر پاکیزه آرمزُد Armazd "آهورامزدا-هَرْمَزْد" می‌باشد. از این گونه سخنان که به شکل محاوره و گفت‌وگو میان تیرداد ملحد و کافر، و گره گوری مقدس به زعم تاریخ‌نگار مورد ذکر آمده است، معلوم می‌شود که محاوراتی است که از روی تعصب و تنها از برای مغلوب نمودن تیرداد تنظیم شده است. اما سرانجام چنان‌که از روایت موزخ سابق الذکر برمی‌آید، این پادشاه در سال‌های واپسین زندگانی‌اش تحت تأثیر کشیش مبلغ، یعنی گره گوری قرار گرفته و به دین مسیح درمی‌آید. از آن پس به تحریک گره گوری معابد ناهید بسیاری ویران و محدودی نیز به کلیسا تبدیل می‌شود، لیکن بسیاری از مراسم و آداب پیشین ناهیدپرستی در ارمنستان به زودی طبق اصل جبر و روش معمول داخل مذهب عیسوی شد.

در مناطقی دیگر، به ویژه همان شهر آکی‌لی‌زن Akilisen که از آن سخن به میان آمد، برحسب درهم آمیختن ناهیدگرایی و عناصر محلی، رسم‌هایی به این

نام و منتسب به ناهید پدید شد، چنان‌که این روش به شکل بسیار عمیق تری نسبت به مهرپرستی عملی شد و مهرپرستی هم چون که از ایران خارج و از آسیای صغیر به روم و جاهایی دیگر منتشر شد، آن قدر تغییر کرد که دیگر میتراپرستی نخستین را به شناخت صورت اولیه اش تشخیص ناممکن بود.

باری در آسیای صغیر، و چنان‌که گفته شد در شهری که به آنائی تیس یا آناهیتا نام‌گذاری شده بود معبدی بسیار بزرگ و مشهور به نام این الهه وجود داشت و عناصر بابلی که درباره ایشتار Ishtar ایزدبانوی بابلی که ربه التّوع عشق و شهوت بود، وجود داشت، در مراسم این ایزدبانوی ایرانی داخل شد، و از همین مبدأ و خاستگاه است که ناهید را با ایشتار بابلی و یا آفرودیت Aphrodite یونانی مقایسه می‌کنند.

در بابل رسم زنای مقدّس رواجی بسیار داشت و رسم بر آن بود که هر دوشیزه‌یی بایستی ابتدا مدّتی در معبد شغلی چون یک زن روسپی داشته باشد. در معبد مدّتی اقامت می‌کرد تا به وسیله مراجعان بکارت اش برداشته می‌شد و مدّتی در این معابدی که کاهنان به نام خدای بزرگ و الهه عشق و شهوت برپا کرده بودند، به شهوت‌رانی و زن‌دادن سرگرم می‌شد، آن‌گاه وارد اجتماع شده و از حق شوهرکردن برخوردار می‌شد.^{۵۴}

هرودوت و هم چنین استرابو، این مورّخان کهن نیز این رسم بابلی را توصیف کرده‌اند: "آن‌چه که میان رسوم بابلی سخت زننده و ننگ‌آور است، این می‌باشد که هر زنی لازم است در جریان زندگی خود لااقل یک بار به یکی از معابد آفرودیت [= می‌لی تا Milita] رفته و در آن‌جا با یک پیگانه زنای مقدّس انجام دهد. زنانی از طبقات بالا و اشراف به موجب امتیاز طبقاتی، محتشمانه و با کالسکه و خدم و حشم به این معابد می‌روند و از نشست و برخاست با زنان عامی و طبقه متوسط ننگ دارند و به همین جهت در معبد [پرستش‌گاه ایشتار] غرفه‌های مخصوصی برای خود دارند. باری زنانی که به معبد می‌آیند تاجی از ریسمن که نشان بندگی در درگاه الهه عشق و شهوت است به سر می‌گذارند و در معبد می‌نشینند. در این

معابد همیشه گروه انبوهی از مردان به این منظور در رفت و آمدند. آنانی که خواهان انجام زناى مقدّس می‌باشند داخل معبد شده و به گردش می‌پردازند تا از میان جمع زنان، یکی را انتخاب نمایند، و چون جفت دل‌خواه خودشان را انتخاب کردند، سکه یی پول هر چند هم که ناچیز باشد به دامان آنان می‌افکندند، و هر زنی موظف است که این سکه را قبول نماید، چون سکه مقدّس است، و هم‌چنین مرد به هر صورتی نیز که باشد مجبور است تا دعوت او را از برای هم‌خوابگی بپذیرد. هر مردی هنگامی که سکه را به دامان زنی می‌افکند، می‌گوید، من تو را به نام الاهی "می‌لی‌تا به خود می‌خوانم" و می‌لی‌تا نام الاهی است که آشوری‌ها آفرودیت را بدان می‌خوانند. آن‌گاه زن به دنبال مردی که از وی دعوت کرده به جای‌گاه مخصوص رفته و هم‌خوابگی می‌کند و پس از این زن آزاد است که به خانه خود بازگردد، چون وظیفه‌اش را نسبت به الاهی انجام داده است که این مجوزی است برای ازدواج قانونی.

البته در این گیرودار، زنان مادامی که در معبد هستند از زمره کنیزان الاهی عشق و باروری محسوب می‌شوند و موفقیت آنان در زیبایی بیشترشان می‌باشد. چون هر دوشیزه‌یی که زیباتر باشد، بالطبع زودتر خواهنده‌یی یافته و از معبد آزاد می‌شود، اما آنانی که از زیبایی نصیبی ندارند، چه بسا که سالیانی دراز در معبد به انتظار می‌نشینند، و این رسمی است که در برخی از نقاط جزیره قبرس [در Paphos و Amathont] نیز شایع است.^{۵۷}

البته تحقیق درباره منشأ این چنین رسمی، پژوهشی است بسیار جالب توجه و شیرین^{۵۸}، اما متأسفانه در این قسمت که خود فرعی است از برای نمایاندن یک رسم، اقتضای کاوش بیشتری را به ما نمی‌دهد^{۵۹}، لیکن چنان‌که هرودوت توضیح می‌دهد این رسم در قبرس نیز شایع بوده، اما در قبرس، بلکه بسیاری دیگر از جاها، از قلب و اعماق جنگل‌های آفریقا، تا صحراهای استرالیا و میان جوامع متمدن چنین رسمی وجود داشته است. میان بنی‌اسرائیل این چنین رسمی با تفاوت‌هایی وجود داشته است^{۶۰}، هم‌چنین در لیدی نیز رسمی این چنین شایع بود

و دختران از پولی که از این راه به دست می آوردند، جهیزیۀ خود را فراهم آورده و آن گاه شوهر می کردند، و هرگاه دوشیزه یی این چنین نبود، مایه خفت و سرشکستگی اش محسوب می گشت.

به هر حال در آسیا و در جاهایی دیگر این رسمی بود معمول و بسیاری از اقوام و ملل و مردمان که الاهیۀ عشق و شهوت و باروری داشتند، این چنین رسم هایی نیز میان شان شایع بود، اما چنان که در بخش های اولیۀ این کتاب توضیح داده شد، از همان آغاز میان آریایی ها هر چند قید و بندهای شدیدی از برای تحریم میل جنسی وجود نداشت، اما به هیچ وجه این چنین رسمی را نیز نداشتند^۱. هم چنین مطابق با "آبان یشت" ایزدانو آردوویسور آناهیتا الاهیۀ پاکی و عفت است، چنان که وی را با آرتیمیس Arthemis الاهیۀ یونانی قیاس کرده اند.

مشاهده نمودیم که چگونه آسپاسیا Aspasia معشوقۀ کوروش کوچک در معبد ناهید در همدان معتکف شد تا پایان زندگی، به پاکی و دور از هیاهوی زندگی به سر برد، - اما وضع معبد آنائی تیس در شهر "آکی لی زن" این چنین نبود، بلکه در مناطق آسیای کوچک رسوم سامی ها، یهودیان، بابلی ها و هم چنین لیدیایی ها و بسیاری دیگر در آیین ناهید وارد شده بود و به کلی چون میتراپرستی شکل اولیه اش را از دست داده بود.

در معبد ناهید واقع در آکی لی زن Akilisen رسمی شایع بود که از لحاظ شکل کلی اش، نفوذ بابلی را صریحاً نشان می دهد. در این جا نیز دوشیزگان به هنگام معینی از سال های زندگی وارد معبد آناهیتا شده و خود را در اختیار مراجعان و خواهندگان قرار می دادند، و این یک عمل و کار مقدس و فریضه یی مذهبی محسوب می شد، که نه بر آن که زشت شمرده نمی شد، بلکه مستحسن بوده و ازدواج برای هر دوشیزه یی مستلزم گذراندن این چنین دورانی بود.

این بود شرح کوتاهی درباره ایزدانو آردوویسور آناهیتا، ایزدانویی که چون میثزه در زمان هخامنشیان تجدید حیات کرد و در بسیاری از نقاط متمدن پرستش اش رواج یافت. در یونان، روم و بسیاری از شهرها و ممالک آسیایی، و چنان که

ملاحظه شد چون میثزه در جاهایی دیگر با عناصر محلی آمیخته و ترکیب شد، اما مطابق با مدارک صحیح و متیقن هیچ‌گاه در ایران این چنین رسمی درباره‌اش وجود نداشت و در یشت پنجم که به حرمت و در ستایش او سروده شده است، جز پاکی، راستی و اخلاق چیزی باز یافت نمی‌گردد.

۱۸. آغاز آیین هخامنشی

وجود مبانی اصیل زرتشتی در آغاز دوره هخامنشی، ثنویت، انگره‌مینو - یا "دروگ" - علاقه به کشاورزی و زراعت، داریوش و توسعه اقتصادی از راه کشت، تفاوت اوستای قدیم و جدید، اختلاف مزدیسناهای شرق و غرب، مبانی شرقی و غربی، تأثیر مذهبی شرق در غرب، مغها روحانیان مزدیسنا می‌شوند، انتقال قدرت از ماد به پارس

به‌طور کلی مبانی اساسی دین زرتشتی به شکل ساده و بی‌پیرایه‌اش در میان مردم دوران هخامنشی وجود دارد. شکل مزدیسناهای هخامنشی را بیشتر از روی کتیبه‌هایی که از این دوران باقی‌مانده است می‌توان درک کرد. در این کتیبه‌ها از آن شکلی که آن را یک ثنویت و دوگرایی اصیل جلوه داده‌اند، خبر و نشانی نمی‌یابیم. نه از نام عامل شر و روح پلید بدی و زشتی، یعنی *انگروه‌مئین‌یو* Angra Mainyu نشانی در این‌جا مشاهده می‌شود و نه از دیوان و شیاطین بسیار اثری هست. هم‌چنین بنابراین کتیبه‌ها، آن اقوام و مللی که ایرانیان غربی را احاطه کرده بودند، و دارای مذاهب و ادیانی بودند جز آیین ایرانیان که مزدیسنا باشد، دیویستان خوانده نشده‌اند.

لیکن در این‌جا گفته شد در کتیبه‌های هخامنشی از انگره‌مئین‌یو "اهریمن" نامی برده نشده است، دلیلی برای آن نمی‌شود که اصولاً عامل شری وجود نداشته باشد، چون از عامل شر در کیش بهی، در کتیبه‌های هخامنشی به‌عنوان دروگ



Drauga یا "دروغ" یاد شده است و این همان "دروغ" اوستایی است. هم‌چنین زراعت دوستی و اهتمام در امور کشاورزی که در دین زرتشتی اهمیت خاصی دارد، در زمان هخامنشیان اعتباری بسیار داشته و در بهبود آن سعی و مجاهدت بسیاری می‌شده است. در کتیبه‌یی از داریوش که حاوی فرمانی است به گاداتس Gadates که یکی از شهربانان است، این علاقه و اهتمام بسیار را ملاحظه می‌نماییم. داریوش در این نامه به شهربان مذکور دستور می‌دهد که درختان و گیاهان شرقی را در آسیای کوچک و روسیه کشت نمایند، و آن‌گاه از این حاکم به واسطهٔ جدیت‌اش تقدیر و تمجید می‌نماید^{۶۲}؛ و چنان‌که در بندهای گذشته موضوع اقتصاد هخامنشی مورد شرح بود، تذکر داده شد که این مسأله چنان‌که در دین زرتشت نیز جنبه‌یی کاملاً اقتصادی داشته، در این‌جا نیز چنان‌که در آن‌جا به هدف اقتصادی توجه بوده، چنان هدفی را از برای بهبود اقتصاد دنبال می‌کند، ورنه به هیچ وجه کار این شهربان و ستایش شاه از او جنبهٔ تعارفات و تشویق ندارد.

اما چنان‌که گفته شد همان‌گونه که میان اوستای قدیم و اوستای جدید تفاوت‌های بین و آشکاری وجود دارد، میان روش زرتشتی‌گری شرق و غرب فلات نیز تفاوت‌هایی به نظر می‌رسد. در شرق نوعی تعصب مذهبی و گرایش سخت‌گونه در آیین وجود دارد و این امر برای نخستین بار از اوستا برمی‌آید، درحالی‌که در غرب صورت عکس این روش شایع بوده. ایرانیان شرقی ملل و اقوام گرد خود را که دارای مذاهب و ادیانی دیگر بودند، دیویستان نامیده و با آن‌ها به سختی رفتار می‌کردند. درحالی‌که غربی‌ها این چنین روشی نداشتند، بلکه با اقوام و مللی که گرداگردشان را فرا گرفته بودند و دارای ادیان و مذاهبی دیگر بودند، با گذشت و بینشی بسیار آزادگرایانه می‌نگریستند. به همین جهت است که آن تساهل مذهبی عالی آغازین را میان هخامنشیان ملاحظه می‌نماییم، بدین‌سان که هخامنشیان در سرزمین‌های مفتوحه، خدایان ملی اقوامی دیگر را ستایش می‌کردند و در احترام و بزرگ‌داشت‌شان می‌کوشیدند، در داخل قلمرو شاهنشاهی

نیز معابد و مراسم و آداب خود را به آسانی و آزادی تمام انجام می دادند. به نظر می رسد که ارتباط معنوی و هم چنین مادی و برخوردهای تجاری میان شرق و غرب ایران از زمان شاهنشاهی ماد شروع شده باشد. در همین اوقات دین زرتشتی شرق در ماد مورد توجه قرار گرفته و به وسیله مغان در ماد مورد پشتیبانی قرار می گیرد. هنگامی که قدرت و تفوق پارس ها محرز شد و سلطنت کوروش به اوج قدرت خود رسید، کشورهای شرقی نیز جزو شاهنشاهی پارس در آمد و به سرعت دادوستدی میان شرق و غرب انجام شد. به این معنی که غرب تمدن فرارفته تر و متعالی خود را به ار مغان داد، و شرق نیز از لحاظ مذهب در غرب تأثیر کرد، و نخستین اثرات این امر در ماد و به وسیله مغان آشکار شد. سرزمین ماد از همین هنگام است که مرکز مذهبی شاهنشاهی شناخته شده و مغان به عنوان روحانیان مژدئینا شهرت بسیاری می یابند و این شهرت به ویژه در نظر یونانیان بسیار قابل اهمیت تلقی شده و موجب نابه سامانی ها و اشتباهات فراوانی در ادوار بعدی و هم تا کنون را فراهم می آورد. دو لهجه اوستایی؛ یعنی لهجه گاتاها و لهجه یشته ها به عنوان زبان مقدس مذهبی پذیرفته می شود. اما هم چنان که اصول راستین و اصیل تعالیم زرتشت از میان می رفت، و به جایش اصول و عقاید نو در پناه نام زرتشت به وجود می آمد، به همین نسبت لهجه گاتایی نیز مورد تساهل و فراموشی قرار گرفته و در عوض لهجه یشته ها سخت از جانب مغان تقویت و غنی می شود و یشته های جدیدی با این لهجه سروده شده و به یشته های قدیم افزوده می شوند.^{۶۳} یشته ها که حاوی ستایش بغان دوره آریایی بود و زرتشت در رستاخیز و اصلاح خود آن ها را برافکنده بود، دوباره مورد توجه قرار می گیرند، در حالی که دین اصیل زرتشتی متروک شده و فراموش می شود و باری دیگر تاریخ نفوذ قوی سنن و طبع سنت گرای بشری را به عیان و آشکارا نشان می دهد.

قبل از آن که نفوذ و تسلط مغان در میان پارس ها پای گیر و استوار شود، پارس ها از روشی که به روح زرتشتی گری بسیار نزدیک تر بود، اعتقاد داشتند، اما به زودی مغان شروع به تحریک و کار نمودن به شکلی که از همان اوان، مطابق

با گزارش هروودوت مراسم مذهبی بدون وجود آنان انجام نمی‌شد. اما از زمان کمبوجیه برای به دست آوردن قدرت به توطئه پرداختند هرچند توطئه مغان در ظاهر شکست خورد و گئومات Gaumata مغ کشته شد، لیکن درواقع این آغاز پیروزی بی بود که نتایجش به تدریج آشکار شد. مغان در کار آن بودند تا آیین و مراسم خود را در پناه اصول زرتشتی اشاعه دهند و موفقیتی نیز به دست آوردند که در هیأت کلی‌اش کامل نبود، چون هیچ‌گاه رسم مرده را نزد درندگان افکندن باور به ثنویت مطلق و نوع ازدواج مقدس و... بسیاری دیگر از اصول فقهی و قوانین سخت خود را که در کتاب وندیداد [Vandidad] وی، دئو: داته [Vi Daevo] data گرد آورده بودند، نتوانستند به مرحله اجرا درآورند.^{۶۴}

۱۹. کوروش و برخورد با مذهب

هخامنشیان و سیاست مذهبی، کوروش و خوی انسانی و آزاده‌اش، کوروش در بابل، سیاست وی در شهرهای مفتوحه، پرستش خدایان ملل و اقوام گوناگون، ساختن معابد ویران بابلی‌ها، احترام به آداب و رسوم، مفاهیم کتیبه‌های وی، برخورد با یهودیان، کوروش یا موعود قوم یهود، برگرداندن یهودیان با کمک‌های بسیار به ارض موعود، انگیزه بشردوستی، کوروش چنان‌که از کتیبه‌ها برمی‌آید، مقام انسانی او



در این واپسین شرح و پژوهش به‌جا است تا از سیاست مذهبی کوروش و داریوش که در آن عصر بسیار قابل توجه می‌باشد یاد گردد. کوروش به‌هنگامی که بابل را گشود، خود را چون فاتحی در اذهان جای نداد، بلکه با وضع آشفته و نارضایی که در بابل از سلاطین پیشین وجود داشت، خود را نجات‌بخش و وارث قانونی تاج و تخت و شاه بابل معرفی نمود، و برای اثبات این مدعاها دست به روش سیاست خاص‌اش در مدارای مذهبی زد. از معبد مزدوک Marduek

خدای بزرگ ملی، با احترام دیدن و ستایش کرد. امر نمود تا معابد ویران را بازسازی کنند و خدایانی را که به عنوان هتک حرمت از معابدشان دور کرده بودند، بازگردانند. دو معبد بزرگ آساگی لا Asagila که معبد مردوک در بابل بود، و معبد آزیدا Azida که معبد نبو Nabu در بوریسی Bursipa بود به امر وی ساخته و برپا شد و در تخته سنگ‌ها، و ته‌ستونها و جاهایی دیگری از بازمانده‌های این بناها که در بابل یافت شده است، این نوشته به شکل مهر خوانده می‌شود: "من کوروش، سازنده آساگی لا و آزیدا، پسر کمبوجیه، شاه بزرگ پارس‌ها"^{۶۵}. هـم چنین در کاوش‌های "اور Ur" نیز کتیبه‌هایی یافت شده است که نشان می‌دهد کوروش معابد Nanar، نون‌ماخ Nunmakh و معبد مشترک نثار و نینگال Ningal را که جملگی از خدایان بابلی می‌باشند تعمیر و بنا نموده است.

آن‌گاه نوبت آزادی یهودیان بود، مردمی که سخت در معتقدات خود متعصب بودند و در اسارت مذت‌هایی با امید، روح ملی خود را نگاه داشته بودند. کوروش در همان سال نخست فتح بابل توجهی بسیار به این قوم آواره و اسیر نمود و فرمانی داد مبنی بر آن‌که یهودیان آزاد بوده و تحت توجهات و کمک شاهنشاهی می‌توانند به موطن خود بازگشته و به تجدید بنای بیت المقدس که ویران شده بود بپردازند، وانگهی تمام آن غنایم گران‌بهای زرین و سیمینی را که به خزاین بابلی ریخته شده بود، به آنان بازپس داد. به سال ۵۳۷ پیش از میلاد در حدود چهل هزار یهودی از بابل تحت رهبری کسی به نام زروبابل Zarubābal به‌آرض موعود به حرکت درآمدند و این امر موجب شد که یهودیان کوروش را همان نجات‌بخش و موعودی که پیامبران بنی‌اسرائیل از وی سخن می‌گفتند، و برانگیخته یهوه خدای بزرگ‌شان بنامند. از سویی دیگر کوروش از جانب سیاسی قضیه نیز غافل نبود، چون فلسطین سنگر و معبری محسوب می‌شد برای دست‌یابی بر مصر و به همین جهت یک سردار برجسته پارسی همواره به عنوان نظارت کردن در کار یهود، در کارشان گماشته بود. اما بایستی گفته شود که کوروش به هیچ وجه برای چنین منظوری یعنی درست کردن پایگاهی نظامی از

برای دست یابی به مصر، چنین کمک عظیمی را به یهودیان ننمود، بلکه محرک و برانگیزاننده اش در این کار تنها آن حس بشردوستی، آزادگی و احترام به حق و حقوق انسان ها و ملت ها بود، چون شاهنشاهی هخامنشی هرگاه دولت اسرائیلی و یا فلسطین نیرومند و مقتدری نیز وجود می داشت، قادر بود تا در صورت لزوم بر آن قایق آید.

شاید کوروش از میان شاهان معدودی که حسن شهرت و نام نیکی از خود به یادگار نهاده اند، برگزیده ترین شان باشد. یکی از برجسته ترین ارکان حکومت و موفقیت وی در آن بود که می دانست دین از دولت نیرومندتر و پرنیان تر است و به همین جهت نیز در شهرهایی که به وسیله وی گشوده می گشت سیاستی داشت بسیار انسانی و ملایم. نه به غارت و چپاول و اعمال خشونت بار دستور می داد و نه به ویران کردن معابد و پرستش گاه ها رغبت داشت، بلکه به نرمی و تساهل، و روحی فیلسوف منشانه و آزاد، نسبت به تمام خدایان رفتاری احترام آمیز و ملایم داشت. در شهرهایی که به وسیله او فتح می شد، بودجه یی تعیین می کرد تا پرستش گاه ها و معابدشان ساخته شود. حتا مردم بابل که در آغاز در برابرش اندکی ایستادگی کردند، هنگامی که مرحمت و لطف و اعتقادش را نسبت به خدایان و معتقدات، رسوم و مذهب خود دریافتند، سخت گرامی اش داشتند، در کتیبه یی خود می گوید:

"چون با داد و فزیه بابل وارد شدم. به شادمانگی و سرور در کاخ شاهی سکونت کردم. مژدوک خداوند بزرگ، مردمان آزاده بابل را به سوی من دل نرم گردانید و من به پرستش این خداوند پرداختم. سپاهیان فراوان من به بابل وارد شدند، اما به هیچ وجه اجازه نامردی و رفتاری غیرانسانی بدانان ندادم، بلکه من مردمان بابل را از قید بندگی آزادی بخشیده و دستور دادم تا ویرانی های شهر را مرمت و آباد سازند.

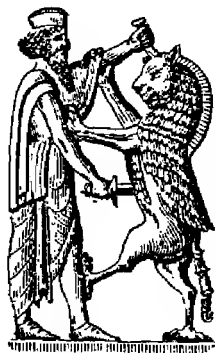
مژدوک Marduck، آن خداوند بزرگ از این رفتار من به شادمانگی در آمد و مرا آفرین گفت. مرا، کوروش راه شاهی که ستایش اش می کند، و کسمبوجیه پسر مرا، و تمام سپاهیانم را، و ما نیز بی ریا و آزادمنش

ستایش و نیایش‌اش می‌کنیم جمله پادشاهانی که در سراسر گیتی در کاخ‌هایشان زندگی می‌کنند. و همه شاهانی که در چادرهایشان برگاه سلطنت تکیه زده بودند [تازیان] برایم هدایایی بسیار آوردند، و در بابل، پای مرا که کوروش هستم بوسه زدند."

پس از این کوروش می‌گوید که چگونه وضع معابد و خدایان در به در را سر انجام داده است:

"باشد تا همه آن خدایانی را که از شهرهای دیگر، به شهر و معبدشان بازگردانیدم، از برای من زندگی دراز و موفقیت فراوان بخواهند. و برای من به مهر انگیزی و سرور سخن‌ها گویند، - و به مزدوک آن بزرگ پیغ توانا بگویند که: کوروش، شاهی که تو را پرستش می‌کند، و پسرش کمبوجیه، برکت و پیروزی یابند."

این شیوه و رسم را تنها در بابل مراعات نکرد، بلکه در تمام سرزمین‌هایی که می‌گشود، این رسم انسانی را مرعی می‌داشت. نسبت به سنن، آداب و رسوم و معتقدات مردمی مختلف آزادی کاملی را قایل بود، و بالاتر از ناپلئون همه ادیان و خدایان را قبول داشت و به تکریم‌شان می‌پرداخت. اما نه در این باره، بلکه از مردان بزرگی بود که به بزرگ داشت مقام انسانی سخت توجه داشته، و هم‌چنان که زرتشت نیکی و نیک مردان را می‌ستود، وی نیز مقام انسانی را سخت بزرگ و گرامی می‌داشت.



۲۰. انحطاط مذهبی

کمبوجیه و روش سیاست مذهبی او، اشتباهاتی ناروا دربارهٔ این شاه، روش مدارای کوروش منشانهٔ او، داریوش و سیاستی روشن، شورش یهودیان و مدارای مجدد، اتمام ساختمان معبد در مصر، داریوش پیرو صدیق زرتشت، نبرد درونی و بیرونی، عقاید پاکِ درونی، سیاست مذهبی برونّی، معبدسازی در مصر، توجه به اصول مذهبی مصریان، نمونه‌هایی از سیاست مذهبی او، خشایارشا و آغاز انحطاط، نفوذ مغان و برچیده شدن سیاست

پیشین



از کمبوجیه سختی بسیار به میان نخواهیم آورد، چه از این شاه طرفی نمی‌توان بست. در زمان پدرش وسایل و تجهیزات سفر جنگی مصر آماده شده بود، و چون کوروش کشته شد وی این هدف را دنبال کرد. در مصر آن چنان که دیوانگی‌هایی را به وی نسبت داده‌اند، درست نیست و به نظر می‌رسد که دربارهٔ وی به گزافه و اغراق پرداخته باشند.^{۶۶} دربارهٔ گاوآپس که کشتن‌اش را به این پادشاه نسبت دادند، به دروغ رفته و اشتباه غرض‌آلوده و یا شایع هرودوت را نقل و تکرار کرده‌اند.^{۶۷} این اشتباهی به نظر بیش نیست چون به سال ششم که کمبوجیه "۵۲۴ پ-م" به اتیوپی "حیشه" لشکر کشید، و از مصر دور بود، گاو مقدس مرد و گاو مقدس بعدی نیز تا سال چهارم شاهی داریوش زنده بود.^{۶۸} این ادعا که بسیاری از داورهای ناروا را دربارهٔ کمبوجیه باطل و بی‌اثر می‌سازد، با

شواهد متیقن تاریخی ثابت است، چون کمبوجیه نه آن که مبادرت به کشتن و لگدمال کردن معتقدات و رسوم مصری نمی‌کند، بلکه چون پدرش به آنها احترام نهاده و در رسوم و آداب مردمان شرکت می‌کند. وی پس از آگاهی از مرگ گاو مقدس، دستور داد تا از سنگ سماق خاکستری رنگ از برای گاو آپیس تابوتی ساختند، و این نخستین کسی بود که نامش را بر تابوت سنگی و عظیم و یک پارچه گاو آپیس نهاد، و دستور داد تا بر سنگ چنین نقر کنند: "هوروس، سامتوری، شاه مصر بالا و پایین، پسر رع Ra'e - کمبوجیه جاودان ماناد. او برای یادبود پدرش، آپیس - اوزیریس تابوتی از سنگ سماق ساخت که شاه مصر بالا و پایین، پسر رع کمبوجیه که زندگانی جاودانی، بخت خوب، تندرستی، شادمانی، همه به او داده شده که چون شاه مصر بالا و پایین جاودان نمایان است، هدیه نمود." هم چنین نوشته‌هایی دیگر از مصر به دست آمده متعلق به آن زمان، و نشان می‌دهد که چگونه کمبوجیه معابدی را تعمیر و بنا کرد و با احترام و بزرگداشت متنی با آداب و رسومش، بر آنها حکم راند و این نوشته‌ها اسنادی است گویا که نوشته‌های سست و بی‌بنیاد بسیاری را بی‌اعتبار می‌سازد و جای تأسف است که دو تاریخ‌نویس بزرگ عصر ما، چون ویل دورانت Will Durant توین‌بی Toynbee وظیفه خود را کاملاً فراموش کرده و درباره ایران به همان روایات نادرست قدیم دل بسته و به مدارک صحیح تازه و زنده توجه نکرده و یا آنها را نادیده انگاشته و در آثار خود درباره ایران راهی ناحق را پوییده‌اند.

به نظر می‌رسد که داریوش پیرو وفادار و صدیقی بوده است از برای استاد بزرگش زرتشت، اما پیروی که در محظورات سلطنتی محصور بوده و اجباراً، بدون این که قلباً بخواهد، در ظاهر از آیین بهی اندکی انحراف می‌جسته است. در کتیبه‌های بسیارش در هر یک سطر و دو سطر یک بار از آهورامزدا، خداوند بزرگ ستایش و درخواست کرده، و به جز او از هیچ یکی دیگر یاد نکرده است. داریوش قلباً و از روی صدق از خدایان پیشین تنفر داشت و از دیوانی که در رستخیز بزرگ زرتشت جای و مقام یافته بودند، مشمئز بود. اما تفاوت عمده‌یی

وجود داشت میان زرتشت، یعنی مصلحی که تنها هدفش ارشاد مردم بود به راه راست و زندگانی انسانی و دور از خرافات و رسوم غیرانسانی و بغان‌پرستی - با داریوش، یعنی کسی که ناگهان به شاهنشاهی بزرگی در قلمروی وسیع، با مردمانی بسیار مختلف و گوناگون دست یافته بود، مردمانی که اغلب از توحید زرتشت به دور بودند و پابسته به بغان‌پرستی و شرک و رسوم خرافی گذشته بودند. به همین جهت و بنا بر روش سیاستی که اعمالش و کارکردش موجب تحکیم و تثبیت فرمانروایی‌اش می‌شد، اجباراً از آن چه که موجب میل درونی‌اش بود، صرف‌نظر می‌کرد. او پیروی برای زرتشت بود که تنها اهورامزدا را می‌شناخت، اما شاید ناچار و از روی مصلحت‌گاه نیز در کنار این "سروردانا" از بغانی دیگر که مورد پرستش و گرایش خلق بودند یاد می‌کرد؛ اما در هیچ‌جا اشاره‌ای صریح از این بغان دیگر باز نمی‌یابیم. بعید نیست، و با توجه به روش برجسته داریوش، شاید حتم باشد که به هنگام دستور به نوشتن، وقتی که می‌گفت "بغان دیگر"، زیر لب و در دل می‌گفت که: آن‌ها، بغان دیگر هیچ‌اند و جز - و هم و پنداری از گذشته چیزی نتوانند بود.

سیاست داریوش در مصر از لحاظ تساهل مذهبی و بنا و تعمیر معابد بسیار جالب توجه است. داریوش با اعمال و کردار خود ثابت کرد که با اعتقاد راسخ در یک دین و آیین، می‌توان با وسعت دید و آزادگرایی به آیین‌ها و کیش‌هایی دیگر نیز احترام گذاشت و مدارا کرد. با اینکه یک بغ‌پرست واقعی و بر ضد خرافات و بغان‌پرستی بود، به این‌گونه شیوه‌ها از مردمانی دیگر تمکین می‌کرد، و شاید می‌دانست که تا توده از فرهنگی عالی و تدریجی برخوردار نشود، غیرممکن است تا از خرافات و موهومات صرف‌نظر کرد، پس این گله‌های بزرگ را آزاد می‌گذاشت تا دین و مذهب خود را که آکنده از خرافات و رسوم عجیب و بدوی بود داشته باشند و بدان دل خوش دارند. لیکن خود مؤمن و پیروی راست‌پندار بود برای زرتشت، آن مرد بزرگی که از جمع بسیار خدایان پیوند بازگست و کوشید تا با آموزه‌هایی عملی و اخلاقی، مقام انسانی را

به ارزش راستین‌اش برساند.

گوروش کسی بود که امپراتوری را بنا نهاد، وسعت بخشید و قلمروهای بسیاری را به زیر فرمان آورد، اما داریوش دنباله‌عمرش را که بریده شد و موقعیت آن را به وی نداد تا نظم و نسق و سامان قلمروها را فراهم کند، ادامه داد و شاهنشاهی را به فرازگاهش بالا برد، فرازگاهی که از آن پس سقوطی تدریجی به دنبال داشت. در اوایل شاهی‌اش یهودیان نیز که اوضاع را اندکی سست دیدند، در صدد توطئه برآمدند که یکی از بازماندگان داوود را به نام زروبابل Zarubabel به پادشاهی برگزینند. چون ناظر و مأموری که به کار ساختن معبد نظارت می‌کرد از توطئه باخبر شد، کار را متوقف ساخت. یهودیان که بدون مساعدت و یاری مستقیم امپراتوری کاری از پیش نمی‌بردند، سفیری به نزد داریوش فرستادند. داریوش مطابق میل آنان، دستور به تجدیدبنای معبد داد، اما این مانع از آن نشد که تصمیماتی اتخاذ کند تا از حوادث احتمالی پیش‌گیری شود.

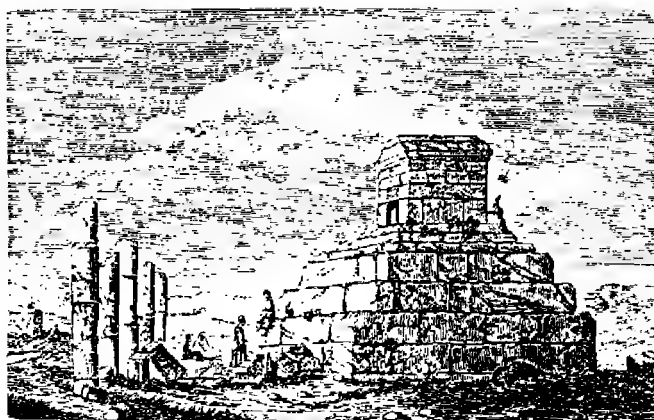
در مصر کار داریوش بسیار رضایت‌بخش بود. به فرمان او معماری از برجسته‌گان مصر به کار تعمیر معابدی بسیار و بنیان‌افکندن ستایش‌گاه‌هایی از برای خدایان محلی شروع به اقدام کرد.^{۹۹} اما تنها در این جا مدار گفت‌وگو بر مسئله‌یی است که موردنظر و بحث است و رنه جای سخن از برای کارهای داریوش به‌ویژه، و دیگر شاهان هخامنشی در ایران بسیار و فراوان است. در قسمت جنوبی مصر با ورود شترکه به تازگی در مصر استفاده از آن معمول شده بود و کاریزکشی و قنات‌سازی آبادانی بسیار جالب و ثمربخشی مشهود شده بود. در هبت مرکز این قسمتی که آبادانی می‌دید، معبدی کوچک وجود داشت برای عبادت آمون Amon، اما داریوش در حدود سال ۴۹۰ برای آن خداوند بزرگ معبدی باشکوه ساخت از سنگ. نقش‌های این معبد، داریوش را چون شاهی مورد مرحمت نشان می‌دهد، هم‌چنین در نقش برجسته‌هایی شاه را در حال اهدای هدایایی به بغان و یغ بانوان نشان می‌دهد. در نقش‌های بسیار و بالنده این معبد، و باتوجه به نقش‌های خدایان و بغان بسیار که جملگی هم‌چون جلوه یکتایی

از آموخته‌ها، رمزهایی بسیار پرمعنی یافت می‌شود از دینی که در حال تأثیر برداشتن و تکامل و فاصله گرفتن با باورهای پیشین است.

سیاست مذهبی داریوش در مصر و یونان و جاهایی دیگر بسیار جالب توجه است. در مصر برای یافتن گاوآپسی یک سد تالان وعده داد. در هر نقطه‌ای از ره‌گذر به معابد سری کشیده و پس از عبادت و پرستش و برگزاری مراسم رایج، در صورت لزوم اصلاحات، تعمیرات و بناهایی برپا می‌کرد. در متن مصری کتیبه کانال سوئز خود را فرزند ایزدبانوی بزرگ مصری نیت Nitte معرفی کرده و با مرتبت "رع" RA خدای آفتاب یکی می‌نماید. این شاهان نه بر آن که چنین سیاستی را به‌طور محدود به مرحله اجرا درآورده و منحصر خودشان باشد، بلکه به شهربانان و حاکمان نیز همواره درباره رعایت اصل آزادی عقاید و مذاهب و آداب و رسوم تأکید می‌کرده‌اند. به موجب گزارش هرودوت هنگامی که داتیس Datis فرمانده مادی مأمور سرکوبی شورش‌های یونانی بود، هنگامی که به جزیره دِلوس Delos که معبد بزرگ آپولون Appolon در آنجا واقع بود رسید، اهالی از بیم و ترس گریخته و جزیره را خالی کردند. اما داتیس کسانی را فرستاد تا به فراریان اطمینان دهد که به‌دستور شاهنشاه به مکان‌های مقدس و معابد و مراکز مذهبی کاری ندارد و اهالی می‌توانند با کمال آسایش بازگشته و به کار خود ادامه دهند و پس از آن مقدار زیادی سوختنی‌های عطرآمیز "بوی و بخور" به معبد اهداء نمود. لیکن با تمام این احوال، اجرای چنین سیاستی مانع آن نبود که این شاهان اولیه هخامنشی به اصلاحات تدریجی در مذهب، یعنی از آن چه که مورد نظر زرتشت بود، غفلت ورزند. مردانی بودند بیدار دل و روشن بین و آزاده که می‌دانستند در شرایط فرهنگی پیشرفته‌ی، امکان برچیده شدن خرافات و اوهام مذهبی امکان‌پذیر است و با پایین بودن سطح عمومی فرهنگ و زمینه گسترده جهل و نادانی، نتیجه می‌گرفتند که مذهب برای مردم لازم است، بدان سبب که به واسطه جهل‌شان نمی‌شد مذهب‌شان را بازپس گرفت و به همین جهت به آن احترام می‌گذاشتند و خود به اعتقاد به آن‌ها تظاهر کرده و به وسیله آن پایه‌ی از پایه‌های

حکومت خود را استواری می‌بخشیدند. لیکن در مورد اول، یعنی اقداماتی در راه برافکندن خرافات، داریوش به کار تأثیران و بزرگان‌شان نوشت که از قربانی‌هایی برای خدایان و ذبح افراد انسانی جهت تسکین خشم و یا به دست آوردن مهر و لطف خدایان خودداری کنند، گوشت سگ نخورند و... این مطالب که به وسیله اپیان Appian [۱۶۰ میلادی] نقل شده چه بسا نظایر فراوانی داشته که در طول زمان هم چون بسیاری از موارد همانند دیگر از میان رفته و از آگاهی نسبت به آنها بی‌خبر مانده‌ایم.

اما متأسفانه با آغاز دوران خشایارشا این روش برجسته و انسانی درهم پیچیده می‌شد. تا زمان این شاه، مغان هنوز نفوذ و اقتداری نداشتند، اما نفوذ روزافزون‌شان در کار سیاست و دولت کم‌کم تثبیت می‌شد. نفوذ سیاست خشن و سخت مذهبی شرق در هخامنشیان به وسیله مغان کار را سخت و مشکل کرده و دیگر از آن مدارا و مماشات مذهبی و آزادی اثری برجای نمی‌ماند، از سویی دیگر با اعمال نفوذ مغان، روش بَغان‌پرستی و قربانی‌های خونین و نوشیدنی مقدس [هوم / هئومه Hauma] و بسیاری دیگر از عناصر براقطاده آریایی پیشین، به اسم اصول زرتشتی وارد مذهب می‌شود، و این آغاز انحطاط هخامنشیان است، انحطاطی معنوی که خود انحطاط مادی را در برداشت.



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والحمد لله رب العالمين
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والحمد لله رب العالمين

بخشی ششم

جای وندیداد در اوستای ساسانی
و یشت‌هایی درباره خدایان پیشین

۱. جایگاه یشت‌ها در دین قدیم ایرانی

پیش از زرتشت

یشت‌هایی دربارهٔ خدایان بزرگ عصر آریایی و مقدم بر عصر زرتشت، شرعیات و فرائض دینی مربوط به دوران پیش از زرتشت، فهرستی کوتاه دربارهٔ آثار دینی پیش از زرتشت در اوستای نوین - ترجمهٔ یشت‌های قدیم عصر آریایی

اشاره شده که یشت‌ها که بخشی از اوستاست، سرودهای ستایش است برای خدایان دوران آریایی پیش از زرتشت که موبدان زرتشتی هنگام گردآوری و جمع و تألیف اوستا، آن سرودها را چنان‌که باقی مانده بود، به دلخواه خود تدوین کرده و آهورامزدا و امشاسپندان را بر آن خدایان سروری بخشیده و در شمار بخشی از اوستا درآوردند. این یشت‌ها، سرودهایی بوده از دوران قدیم آریایی و پیش از زرتشت در بزرگداشت خدایانی عالی‌جناب و بزرگ چون: آرَیسورَ آناهیتا، تیشترَیه، میترا، وِرَثرَغه یا بهرام، آرته، رشن، فَرَوَشی / فَرَوَرتی، زامیاد که یشتی دربارهٔ وی، یعنی زمین - که در ستایش خَوَرِته یا فَرَکیانی است می‌باشد؛ و هوم‌یشت. سرودهای چندی دربارهٔ این خدایان، چون: تیشترَیه / تیشتر، میثر، آناهیتا، هوم / هَشوَمَه نقل شد. اما چون شاخصه‌های دین قدیم ایرانی پیش از زرتشت، از روی همین یشت‌ها مطالعه و پژوهش می‌شود، البته شاخهٔ آریایی مربوط به پیش از زرتشت، ترجمهٔ بخشی از سرودهای: فَرَوَشی یشت که دربارهٔ دوران نیاگان پرستی و تقدس و تأله ارواح بزرگان در گذشته است، و بخشی از بهرام یشت و آرَت یشت و رشن یشت و زامیاد یشت نقل می‌شود. نیز از بخش‌هایی در اوستای موجود که بارِ شایان توجهی دربارهٔ مطالعهٔ دین قدیم ایرانی ارائه می‌کند،



از وندیداد یا کتاب شرایع و احکام مَزْدَیَسَنان می‌توان موردنظر داشت. نام اوستایی این کتاب داد یا قانون شرع و ضد دیواست که در بیست و دو فرگرد یا بخش، به شکل کامل‌تری از سایر بخش‌های اوستا باقی‌مانده و نزد زرتشتیان مَزْدَیَسَنان بسیار مقدس محسوب می‌شد، چون فرایض دینی و بکن مکن‌ها و مقدس‌ترین رساله عملیه برای آنان محسوب می‌شد که در پایان خلاصه بیست و دو فرگرد آن نقل شده است. مطالب این کتاب با سایر بخش‌های باقی‌مانده اوستایی هماهنگی ندارد. تنها از یَشت‌های جدید، دو قطعه خرداد یَشت و اردیبهشت یَشت و چند بند از آبان یَشت، و بندهایی از یَشت‌های شست و پنجم می‌باشد که از رساله‌هایی مانند وندیداد در اوستای نوین به‌نظر می‌رسد و افزودگی و الحاقی بودن آن‌ها کاملاً مشهود است. نگارنده در ترجمه و شرح وندیداد که در چهار مجلد به چاپ رسیده، به‌ویژه در مقدمه مجلد اول به‌طور مشروح در این باره پژوهشی مستند ارائه کرده است.

۲. خرداد یَشت

خرداد یَشت، یَشتی است جدید که در برابر یَشت‌های قدیم، موبدان برای پنجمین امشاسپند، یعنی خرداد پرداخته و تدوین کرده‌اند. این امشاسپند را **اَوَرْدَاد** avardād نیز گفته‌اند.

خرداد یَشت، یا یَشت چهارم دارای یازده بند است. ترجمه پهلوی آن در دست نیست و متن اوستایی کوتاه نیز سالم به دست نرسیده و در آن به هم ریختگی وجود دارد و فهم پاره‌یی از کلمات و جملات آن مقدور نیست؛ در این جا، فشرده آن نقل می‌شود:

آهورامزدا به زرتشت می‌گوید: امشاسپند خرداد را بیافریدم تا به واسطه وی، به مردم نعمت و برکت بخشیده شود و ستاینده‌اش، چنان باشد که همه امشاسپندان را ستوده باشد. کسی که به امشاسپندان و به‌ویژه به خرداد پناه

بخش ششم - اردیبهشت یشت □ ۳۰۵

بَرَد و نامش را یاد کند، بیماری‌ها و آلودگی‌های ناشی از نَسو nasū از وی دور شود و از ابتلا به بیماری‌های هَنی، haši بَشی، baši سَینی saeni و بوجی būji مصون و محفوظ ماند.

همگان باید بدانند که هرگاه در هنگام نیاز، مردم به امشاسپندان متوسل شوند از بیماری‌ها درآمان می‌مانند و هم‌چنین از حمله و یورش دشمن و مردم ستمگر و دروغ‌گو و جادو و تیره‌روزی محفوظ مانند.

بند چهارم از لحاظ عادات و رسوم که امروزه میان عوام باقی است، بسیار شایسته توجه است. امروزه هرگاه کسی دچار صَرع و غَش شود، پندار عامه بر آن است که جن یا پری وجود او را تسخیر کرده است. به همین جهت گِرِدا گِرِدرش شیاری، دایره شکل با کارد (خُخُفَر - وَیَوَیَه) یا چاقو یا هر چیز بُرَنده می‌کشند و ادعیه‌ای می‌خوانند تا جن از کالبد جن زده بیرون رفته و شفا یابد یا حالت عادی خود را بازیابد.

در بند چهارم آمده:

هرگاه کسی از پاک‌دینان دچار بیماری شود، باید خود یا هرگاه نتواند دیگران کلام مقدس (مَنَتر) رازمزه کرده و شیاری دور بیمار کشیده شود تا درآمان ماند و سلامت یابد.

و از سه شیار و خط و شش و نه شیار یاد شده. یادکرد اسامی امشاسپندان موجب می‌شود که بلايا و آفات از گوینده و یادکننده دور شود. آهورامزدا به زرتشت می‌گوید که دعای ویژه دور کردن بلايا و ایمنی از بیماری‌ها را فقط به خودی‌ها باید آموخت.

۳. آردیبهشت یشت

سومین یشت به اردیبهشت یشت موسوم است. در اوستا - آته وهیسته یکی از امشاسپندان است. به غیر از اردیبهشت، در میان یشت‌های موجود،



تنها خرداد است که دارای یشتی مستقل می‌باشد و چنان‌که در توضیحات پیشین گذشت، شاید به گمان قوی، دیگر امشاسپندان نیز دارای یشت‌هایی ویژه بوده‌اند که از میان رفته و به ما نرسیده است.

یشتِ موردنظر دارای نوزده بند می‌باشد. مطلب عمده در این یشت، گفت‌وگو از دو نماز بسیار معروف است. این دو نماز یا دو دعا، یکی دعای آیشم‌وُهو می‌باشد که به نام امشاسپند آردیبهشت به نماز آشه‌وهیشته نیز معروف است. در مباحث گذشته، ضمن معرفی یسنایه، ترجمه نمازها آمده است. در این دعای کوتاه که مشهورترین نماز یا دعای زرتشتیان است، ستایش راستی است، که جرثومه خیر و برکت و سعادت معرفی شده و پنج بند اولیه یشت را شامل می‌شود. از بند ششم به بعد، یعنی تا پایان از دعای مشهور دیگری و اثراتش و کرامات و کاربُردهایش سخن در میان است که به آئیرِمنَ‌ایشنِه *Airyāman.išya* مشهور است.

آئیرِمنَ‌ایشنِه، در شمار ایزدان بوده و در اوستا، یکی از هات‌های یسنه، یعنی هاتِ پنجاه و چهارم موسوم است به نام این ایزد و اغلب از لحاظ قدمت و مضمون، آن را در شمار گاتاها به شمار می‌آورند.

نماز آئیرِمنَ‌ایشنِه، نمازی دشمن‌شکن است. آدمی را برابر اثر تلاوت و یادکرد آن، مهذب و پاکیزه می‌گرداند تا بدی‌ها، زشتی‌ها، بیماری‌ها، دیوان و عناصر شر از وی دور شوند.

در بند پنجم، این نماز چنین توصیف شده: *آنگره‌مینو و همه عناصر شر را برمی‌اندازد. بزرگترین و بهترین و خوش‌آهنگ‌ترین و نیرومندترین و مؤثرترین و درمان‌بخش‌ترین کلام اهورایی است.*

در این یشت از مسایل پزشکی یاد شده و آگاهی‌های گران‌بهایی در این زمینه عرضه می‌شود. در بند سوم از پزشکانی سخن می‌رود که برخی به واسطه آشا درمان می‌کنند. برخی به وسیله علم پزشکی، برخی با کنار د (گِرِث) معالجه می‌نمایند، یعنی جراحی می‌کنند، برخی متخصص امراض داخلی هستند و برخی به وسیله گیاهان دارویی، بیماری را مهار می‌کنند؛ اما در میان پزشکان، آنان که

به وسیله کلام مقدس و دعا "مانتره Mānōra" شفا می دهند، درواقع بهترین درمان کنندگان معرفی شده اند.

کرامات این نماز، به وسیله آشا بسیار است. بندهای بعدی فهرستی است از بدی ها، زشتی ها و بدان که بر اثر کرامات نماز و ادعیه، با میانجی آشه وهیشته برمی افتند، نابود می شوند، دور می گردند و به جای شان: نیکی، تندرستی، نظم، قانون و ... جایگزین می شود و این مطلب تا بند هفدهم هم چنان ادامه می یابد. فهرست مذکور که از برای برخی مطالعات جامعه شناسی و دیگر دانش ها مفید است، چنین می باشد:

بیماری ها، مرگ، دیوها، پشیره ها، آفت، بلا، نکبت، روحانیان و پیشوایان بدآموز، ازدها نژادان، گرگ نژادان، مردم شرور، تَرُمَی تی tarōmaīti، پئیری مَی تی pairimaiti، تب، بدگو و خبرچین، مرد بدخشم، دروغ گو، جَهِی jāhi، باد شمالی.

آن گاه از بند چهاردهم به بعد، شکوه و ناله اهریمن را می شنویم که از آشا به جان آمده که همه بدی ها و بدان را برمی اندازد و جهانی پاکیزه و مصفا می آراید و دوباره به شیوه ای دیگر، بدی های یاد شده در بالا، می آید که یک یک برمی افتد و در بند هجدهم امشاسپند اردیبهشت برای فروغ و قَرّی که دارد، برای آن که زیباترین و کارسازترین امشاسپندان است با سرود ستایش و رُؤز و باهوم آمیخته به شیر و برَسَم از روی خرد ستوده شده و یشت با نماز یَتا آهو پایان می پذیرد. اردیبهشت یشت و خرداد یشت از لحاظ شباهت مطالب و اصطلاحات به سبک و بیان وندیداد بوده و از آثار مغان است که در بخش وندیداد مشروح درباره آن تحقیق شده است.



۴. فَرَوُز دین یَشت

یکی از کهن‌ترین سرودهای ستایش مربوط به دوران کهن روزگار ایرانیان، سرود ستایشی است دربارهٔ فَرَوَشی‌ها یا ارواح پاک و طیبۀ پارسایان، بزرگان، شه‌سواران، شاهان و فرمانروایان و دلیران و سرکردگان ایرانی از زنان و مردانی که پس از مرگ، فَرَوَشی‌ها یا ارواح‌شان به مرتبۀ تقدس و خدایگانی رسیده و مورد پرستش قرار گرفته و در اعتلای مقام تا به آن‌جا رسیده‌اند که آهورامزدا می‌گوید در کار آفرینش جهان و نگاهداری و نگاهبانی آن، با یاری و معاضدت‌شان نیازمند بوده است. این دورانی از تاریخ دینی ایران کهن روزگار و باورهای دینی و مراسم و آداب ستایش و فدیۀ دادن و به‌جای آوردن مراسم نثار و اهدای نذور و ستایش و نماز است جهت ارواح درگذشتگان. در سیزدهمین یَشت یا سرود اوستایی یَشت‌ها، این مورد قابل مطالعه است. نگارنده جهت راهنمایی برای مطالعهٔ پژوهشگران، دو کتاب را که شروحی مستند در آن ارائه شده است یاد می‌کند: ۱. گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان، بخش فَرَوُگ و فَرَوَهر. ۲. دانشنامهٔ ایران باستان، مدخل "فَرَوَشی".

فروردین یَشت یکی از سرودهای بلند یَشت‌هاست. در این سرود از بند هشتاد به بعد، حدود دویست و چهل نفر از زنان و مردان بزرگ عصر باستان یاد شده که به فَرَوَشی‌شان درود و رحمت فرستاده شده است. برای این‌گونه آگاهی‌ها، به کتاب اوستا، کهن‌ترین گنجینۀ ایران باستان، با توجّه به فهرست، عنوان "فروردین یَشت" را می‌توان مطالعه کرد. در این‌جا بخشی از ترجمۀ یَشت یاد شده که دربارهٔ

توصیف و کارآمدی و تقدس و نیرومندی و مرتبه خدایگانی فَرَوَشی هاست، از زبان آهورامزدا برای زرتشت نقل شده است:

آهورامزدا به زرتشت گفت: تو را آگاه می‌کنم از نیرومندی و شکوه و فَرَوَهرهای پاکان که چگونه به یاری من آمدند.

از شکوه و فَرَوَ آنان است که من آسمان را که درخشان و روشن در بلندی است و زمین را این جا از همه سو مانند یک خانه فراگرفته است نگاه می‌دارم.

از شکوه و فَرَوَ آنان است که آب‌های پاک و درخشان که در مان‌بخش هستند در بسترها روان‌اند. از شکوه و فَرَوَ آنان است که من زمین فراخ و گسترده آهورا آفریده را این چنین نگاه می‌دارم. زمینی که منشأ سراسر زندگی مادی است و آرامگاه همه جانداران و بی‌جان. که دارای کوه‌ها، چراگاه‌ها، رودهای پهن و قابل کشتی‌رانی، گیاهان و رُستنی‌های خوب که مردم و چهارپایان به روی آن آرام دارند.

از شکوه و فَرَوَ آنان است که نطفه را در رَجم مادران نگاهبانی می‌کنم تا به شکل فرزندی تندرست زاده شوند. هرگاه امداد و یاری آنان نبود، دروغ پیروزی می‌یافت و من بهترین نوع جانوران و آدمی را نمی‌توانستم نگاه دارم.

از شکوه و فَرَوَ آنان است که آب‌ها همیشه روان‌اند و گیاهان مرتب می‌رویند و بادهای می‌وزند و زنان به پسران آبستن می‌شوند و به آسانی می‌زایند.

از شکوه و فَرَوَ آنان است که در انجمن نیکان، مردی با دانش و زبان‌آور پدید شود که حامل سخنان مقدس باشد و در گفت‌وگو بر گَوَتَه gaotama پیروز شود، که خورشید و ماه و ستارگان به نظم در آسمان مدار خود را بپیمایند.

این فَرَوَشیان آشه هستند که در صحنه‌های نبرد به یاری می‌شتابند. ای زرتشت، از فَرَوَشیان، فَرَوَهرهای نخستین استادان دین paouryo-takaasha و فَرَوَشی سوشیانت‌ها که هنوز زاده نشده‌اند نیرومندتر می‌باشند. اما

فَرَوَشی پاکانی که زنده‌اند، از فَرَوَشی آنان که مرده‌اند نیز نیرومندتر است. کسانی که در دوران زندگی، اگر یک شهریار و یا هرکس دیگر که باشد وظایف خود را نسبت به فَرَوَشیان درست انجام دهند و هم‌چنین مراسم و ستایش نسبت به مهر دارنده دشت‌های فراخ و اَرُشتات فزاینده خواسته و ثروت را به‌جای آورند، همیشه پیروز و کامیاب خواهند بود.

و این آن مواردی بود که ای زرتشت از فَرَوَش و شکوه و نیرو و توان و کارسازی فَرَوَشیان برای تو گفتم که چگونه به یاری من آمدند و به کمک آنها چه کارها انجام یافت. "کرده ۱"

آهورا امزدا به زرتشت گفت: هرگاه گرفتار راهزنی شدی و یا در جنگ به یاری نیازمند بودی، این دعا را زمزمه کن و یا به صدای بلند تلاوت نما: فَرَوَشی‌های پاک و توانای پارسایان را می‌ستایم. آنان را به یاری می‌طلبم. فَرَوَشیان متعلق به خانه، تیره، قوم، ده، شهر و زَرَوُشتوم zaraθušum را می‌ستایم.

فَرَوَشیان پاکانی را که زنده‌اند، و آنانی را که در گذشته‌اند و آنانی را که از این پس خواهند آمد می‌ستایم. فَرَوَشی نیرومندترین اقوام را می‌ستایم. فَرَوَشیان را می‌ستایم. فَرَوَشیانی را می‌ستایم که نگاهبانی از آسمان و آب و زمین و ستوران کردند و محافظ فرزندان هستند که در شکم مادران رشد می‌کنند تا تندرست و به‌راحتی زاده شوند. می‌ستایم فَرَوَشیانی را که نعمت و برکت بخشند و چون در بحبوحه جنگ از آنان طلب یاری شود، فرارند و یاری دهند و هر نیازمندی که مراسم درست به‌جا آورد و زور نیاز کند، و نیاز مقرر دهد، کامیاب خواهد شد و از یاری و حمایت‌شان برخوردار خواهد گشت. "کرده ۲"

فَرَوَشی‌های پاکان و پارسایان را می‌ستایم که در میان پیکارگران، تندتازترین، زورمندترین، چابک‌ترین و جسورترین هستند که چون از سوی یکی از دو طرف جنگ، به خوبی و آیین به یاری خواسته شوند، به‌پیش تازند و طرف خصم را بپراکنند و از حمله بازدارند. به هر هنگامی که به یاری خوانده شوند، فراخواهند رسید، اگر هنگام مراسم آیین و

گسترده شدن تَژوَسَم باشد و اگر هنگام جنگ در میدان و پشت مرکب باشد. مَرَد از آنان یاری خواست برای نگهداری آفرینشی که از سویش توسط شَپَنتامینو انجام پذیرفته بود، برای نگاهبانی آسمان، آب، زمین و گیاه و ستوران...
"کرده ۳"

آنان در دوستی استوار و نیک گردانند و در یاری برای آنان که طالب باشند و بخوانندشان شتاب کنند. آنان بر سپاه دشمنان از بالا با نیرومندی فرود آیند و هرچند هم نیرومند و قوی باشند، نابودشان گردانند. آنان نسبت به دوستان و راستان وفا دارند و دلیرانند و درمان بخش‌اند و آنقدر که سطح فراخ زمین برای‌شان کوچک و درازنای رودها برای‌شان تنگ و در بلندی از خورشید فراتر... (کرده ۴ تا ۷)

دو گروه به هنگام جنگ، آن که دنبال می‌کند و آن که می‌گریزد، هر دو فَرَوَشیان را ستایش کرده و به یاری می‌طلبند. اَمَّا فَرَوَشیان به یاری آن سپاهی خواهند آمد که به راستی ایمان داشته باشند و فدیهای شایسته داده باشند و پارسایان از آنان خشنود باشند.

هنگامی که خُشتاوایِ های xāštāvi دلیر با دانوهایِ dānū تورانی می‌جنگیدند، این فَرَوَشیان توانای پاک بودند که مسلح و با درفش‌های افراشته به یاری خُشتاوای‌ها رسیدند و بر اثر آن دانوها شکست یافته و منهزم شدند، چنانکه به همین ترتیب و یاری فَرَوَشیان بود که کَژوَشَنزها نیز پیروزی یافتند. آنان به تعقیب دشمن کسانی که از پیروان راستی‌اند و یاری خواسته‌اند پرداخته و دو سوی صف‌های چپ و راست سپاه را درهم شکسته و با چالاکی آنان را درهم می‌کوبند. "کرده ۱۰-۸"

به هنگام چون از آنان درخواست شود، به دشمن حمله کنند، چون آسایش و نعمت از آنان طلب شود، برکت و ستایش بخشند، که دارای جلال و شکوه و درخشندگی پیکر و رستگاری روان می‌باشند.

هر آن کس که چون زورقت، آنان را از روی راستی و آیین بستاید، کامیاب خواهد شد، چنان که زرتشت کامیابی یافت به هنگامی که در سختی و خطر قرار داشت. چون از آنان درخواست یاری شود، به‌تندی

آن‌که اندیشه‌ای بر آدمی بگذرد، از بالا به یاری آن‌که خواستار یاری است می‌شتابند. در فضا، ستارهٔ سَتَوَیْتَه satavaasa را برمی‌انگیزند که باران بیارد تا گیاهان برویند برای تغذیهٔ چهارپایان و آسایش انسان و نگاهداری سرزمین‌های ایران. "کردهٔ ۱۱"

فَرَوَهَرهای سودبخش نیرومند پاکان را می‌ستاییم که در هَمَش پَت قِتَدَه hamaspaθmaedayā از جایگاه خود بیرون می‌آیند و ده شبانه‌روز برای کمک در این جا به‌سر می‌برند و آگاهی به‌دست می‌آورند [و این چنین می‌گویند]:

"چه کسی ما را می‌ستاید؟ چه کسی نیایش به‌جا می‌آورد؟ چه کسی سرودهای دینی می‌سراید؟ چه کسی نماز به‌جا می‌آورد؟ چه کسی پذیرا می‌شود؟ با در دست داشتن خوراک و داشتن پوشاک. با نماز راستی افزا، نام کدام یک از ما را در این جا خواهد خواند؟ روان کدام یک از ما را خواهد ستود؟ برای کدام یک از ما او دهش خواهد کرد از آن چه هست خوراک گوارای تازه برای همیشه و جاودان."

آن‌گاه کسی که او از روی راستی ستایش به‌جا می‌آورد با در دست داشتن خوراک و داشتن پوشاک، با نماز راستی افزا، فَرَوَهَرهای ناآزردهٔ نرنجیدهٔ توانای پاکان، با خشنودی برای او نیایش به‌جا می‌آورند:

"باشد در این خانه زندگی با گروه دلاوران. باشد اسب تندرو و گردونهٔ استوار. باشد هر آینهٔ نیرومند سرور انجمن که ما را از روی راستی بستاند با در دست داشتن خوراک و داشتن پوشاک، با نماز راستی افزا". "کردهٔ ۱۳"

فَرَوَهَرهای نیرومند پاکان را می‌ستاییم که آبها را که پس از آفرینش ساکن بودند، روان کردند به‌سوی سرزمین‌های مرزدا آفریده تا خشنود گردانند آهوارا قَزُدا و امشاسپندان را. که راه نمودند گیاهان را که پس از آفرینش در جای خود بی‌حاصل بودند در سرزمین‌هایی که حاصل خیز بودند، که به حرکت و گردش درآوردند ستارگان و ماه و خورشید را که پس از آفرینش به‌موجب ستیزه و دشمنی دیوها در جای خود بی‌جنبش بودند. "کردهٔ ۱۶-۱۴"

فَرَوَژهای نیرومند پاکان را می‌ستاییم که ۹۹۹۹۹ هزار آنان به نگاهبانی دریای "فَرَاخْکَزَت" گماشته‌اند و به‌همین طریق از ستاره هَفَتَوَرَنگ، پیکر کرشاسپ و نطفه زرتشت نگاهبانی می‌کنند. "کرده ۱۷-۲۰"

هر سردار و فرماندهی در میدان نبرد، هرگاه پیرو راستی باشد و فَرَوَشیان از وی راضی باشند، آن‌گاه فَرَوَژها در کنارش بر ضد دشمن خواهند جنگید. آنان مظهر خیر و برکت و درمان‌بخشی و نیرومندی می‌باشند و هر جایی که ندور و فدیة برای‌شان اهدا شود، ده‌ها هزار فرود می‌آیند. چون آب مزدا آفریده از دریای وُتور و گَشَه روان شود، آنان مترصدند تا سهم آب را برای خانه و روستا و شهر خود ببرند. آوا سر می‌دهند که سرزمین‌های ما باید سیرآب و پُر محصول باشد. آنان هر یک از خانه و سرزمین خود، در لباس وصف جنگ آماده مدافعه و نبردند. هرگاه سردار فرمانروای شهر مورد تهاجم دشمن واقع شود، آن فروهرهای توانای پاکان را به یاری فرامی‌خواند و هرگاه آن پاکان پارسا، از وی راضی و خوشنود باشند، از بالا چون پرندگانی برای یاری به سویش پرواز خواهند کرد و با شتاب به دشمن حمله خواهند برد و به آنان هیچ جنگ اِبراری هرچند خوب ساخته شده و مؤثر هم باشد، کارگر نشود... "کرده ۲۰-۲۲"


از بند ۷۴ ستایش فَرَوَژرانی آغاز می‌شود به شکل مقدمه، تا از فَرَوَشی آهورا مُزدا و فَرَوَشی آمشاسپندان ستایش می‌شود. از بند ۷۴ تا ۷۹ فَرَوَشی سوشیانت‌ها، یعنی نه فَرَوَشی، بلکه دین‌شان (= دَئِتا، وجدان، نیروی مینوی و روحانی) ستوده می‌شود. آن‌گاه روان چهارپایان و روان جانوران بَری، بحری، پرندگان، چرندگان و خزندگان ستوده می‌شود. در بند ۷۵ فَرَوَشی دلیران، چابک‌ها، و زورمندان ستوده می‌شود. ارج و کارکرد و مؤثربودنشان در نگاهداری آفرینش بسیار جالب توجه است. بندهای ۷۶ تا ۷۸ از مؤثر بودن این فَرَوَشی‌ها سخن است در نگاهداشت آفرینش:

فَرَوَژهای توانای پاک و کوشا در میان آفریده‌های دومینو

نیرومندترین هستند. هنگامی که دومینو به آفرینش پرداختند، مینوی بد بر آفرینش **وَهوآشه** چیره شد. پس در این میان **وَهومَنه** و آتش درآمدند و دشمنی مینوی بد را درهم شکستند که آب‌ها را از جریان نتوانند بازدارند و گیاهان را از رویدن و بالیدن نتوانند بازداشت. پس آب‌های بسیار تند و روان آفریننده توانا، اهورامزداي فرمانروا جاری شدند و گیاهان شکوفا شدند. همه آب‌ها و گیاه‌ها و **فَرَوَهَر**های پاک و نیرومند را می‌ستاییم. در میان همه فروهرها، **فَرَوَشی** بزرگتر، نیرومندتر، زیباتر، درخشان‌تر و کارسازتر **آهورامزدا** را می‌ستاییم، که روان روشن و درخشانش، کلام مقدس است که به جلوه‌های آشاسپندان ظاهر می‌شود. "کرده ۲۲"

فَرَوَشی‌های آن فرمانروایان تیزبین و نیرومند و جاودانی و اهورایی آشاسپندان را می‌ستاییم. آن پاکان که هر هفت در اندیشه، گفتار و کردار یکسان عمل کنند و هر هفت را یک بزرگ و پدر است که **اهورامزدا** می‌باشد. آنان به پیکر اثری یکدیگر را دیدن توانند کرد و این پیکر اثری جز به اندیشه و گفتار و کردار نیک نیندیشد. "کرده ۲۳"

۵. بهرام یشت / وِرْتَرُغْنَه

 **وِرْتَرُغْنَه** یا بهرام ایزد جنگ و پیروزی است. یکی از خدایان عالی‌جناب عصر اوستایی / ودایی به‌شمار می‌رود که اساطیری را به‌شکل کهن در ضمن سرود به همراه دارد. در شمار یشت‌ها، یشت چهاردهم موسوم به بهرام یشت در رثا و ستایش این خداوندگار روزگار عصر هندو ایرانی است که در ریگ‌ودا نیز درباره وی مطالبی وارد است. در این یشت و سرود خدایگانی بهرام، مؤلفان و نویسندگان زرتشتی اوستا، نیز با افزودن شروحي، **وِرْتَرُغْنَه** را لباس زرتشتی پوشانیدند و او را آفریده **آهورامزدا** معرفی کردند. اما در این یشت، بسیاری از باورها، مراسم آیینی و یادگارهای حماسی و شه‌سواری عصر آریایی مقدم قابل مطالعه و دارای اشارات و مضامینی شایان توجه است. جهت آگاهی‌های

پژوهشی و تطبیقی و اساطیری، نگاه کنید به مدخل وِرْتَرَهَنَه / بهرام در دانشنامه ایران باستان. اینک به خلاصه‌ای از بهرام یشت به نقل از اوستا، کهن‌ترین گنجینه ایران باستان توجه کنیم:

بهرام اهورا آفریده را می‌ستاییم.

زرتشت از اهورا مُزدا پرسید: ای اهورامزدا، ای مینوی پاک، ای آفریننده این جهان مادی، ای بخشنده‌ترین از میان مینوی ایزدان، کدامین جنگ‌افزار نیرومندتر و پیروزمندترین است؟ الهام شد از اهورامزدا به زرتشت اسپَنتَمان که: آن پیروزمندترین ایزد، بهرام اهورا آفریده می‌باشد. آن‌گاه برای نخستین بار، بهرام اهورا آفریده در کالبدِ بادِ تندوزانِ زیبایِ مزدا آفریده نمودار شد به‌سوی زرتشت و فرّ نیکِ مزدا آفریده را بیاورد که در مان‌بخش است و نیروزا.

پس بهرام دلیر و نیرومند گفت: در پیروزی پیروزمندترین هستم. در فرّ و شکوه فرهمندترین و شکوهمندترین هستم. در بخشش بخشنده‌ترین هستم. در سود سودمندترین هستم و در درمان‌بخشی درمان‌بخش‌ترین می‌باشم. و در هم‌خواهم شکست همه بدی‌ها را، همه آسیب‌های دشمنان و زشت‌کاران و جادوان و بی‌دادگران و ظلم‌گوی‌ها و گزین‌ها را.

می‌ستاییم بهرام مزدا آفریده را که فروغمند است و با فرّ و شکوه. می‌ستاییم بهرام اهورا آفریده را به آیین نیکِ دینِ مَزْدَیَسَنی: با زور، با هوم به شیر آمیخته، با بَرَسَم، با زبان از خرد توشه یافته، با سخن ایزدی، با گفتار و کردار نیک.

آن‌گاه برای دوم بار، بهرام اهورا آفریده در کالبدِ گاوِ نرِ زیبایی نمودار شد؛ زرین‌گوش و طلایی‌شاخ که به بالای شاخ‌های او، ایزد آه نیک آفریده و بسیار زیبا نشسته بود. این چنین بهرام اهورا آفریده نمودار شد و فرّ نیک مزدا آفریده را آورد.

پس برای سوم بار، بهرام اهورا آفریده در کالبد اسب سپید زیبایی نمودار شد، زرینه‌گوش و با زین‌افزار طلایی که بر پیشانی او آه، ایزد نیک آفریده شده و بسیار زیبا آشکار بود. این چنین بهرام اهورا آفریده نمودار

شد.

آن‌گاه برای بار چهارم، بهرام اهورا آفریده در کالبد شتری نیرومند و رام و آموخته و راهوار و چالاک و تیزتک و باربر نمودار شد.

شتری که میان همه نران جفت‌جو، زورآورتر و نیرومندترین است. که باهوش است و به‌خوبی و شایستگی ماده شترانی را که در پناه اویند نگاهبانی و محافظت می‌کند. شتری که بارکش است و پاهای بلند و نیرومند دارد و قوی کوهان و هوشیار و تیزبین و دورنگر است در تیره شبان، که بر پاهای نیرومند خویش باشکوه ایستاده و کف سپیدرنگ می‌باشد و چون شهریاری مقتدر، مطمئن به اطراف می‌نگرد.

پس برای پنجمین بار، بهرام اهورا آفریده در کالبد گراز تیزدندان و دلیر و جسور و مهاجم و تیزچنگ نمودار شد که به یک ضربت بکشد و خشم‌آگین و غرش‌کنان، صف دشمن را درهم شکند که بس تنومند و دلیر و زورآور است.

آن‌گاه برای ششمین بار، بهرام اهورا آفریده در کالبد جوان پانزده ساله زیبایی درخشان پوست و روشن چشم نمودار شد با پاشنه‌هایی کوچک که چستی و چالاک‌ی را بیانگر است.

پس برای هفتم بار، بهرام اهورا آفریده در کالبد مرغ شاهین با پرهای کشیده (مرغ بال‌زن) نمودار شد؛ آنکه میان مرغان تند پروازتر و چالاک‌ترین است و دورپروازترین، که با چنگال‌های قوی و نیرومند از پایین شکاری را به دام اندازد و با متقاری استوار و محکم از بالا، آن را بدرد و پاره کند.

تنها شاهین پرکش و تیز پر است از میان همه جانداران که سریع‌تر از تیر پَران پرواز می‌کند و هیچ‌گاه تیری به او نمی‌رسد. در آغازین آغاز سپیده‌دمان، نه هنگام‌های تیره‌شبان، راست و استوار به پرواز درمی‌آید به دورها تا خورشید و مترصد و جویای یابیش خوراک در قلّه کوه‌ها، در صخره‌ها و تنگه‌ها و ژرفای دره‌ها و فرازین شاخ درختان با گوش‌هایی شنوا و حسّاس.

بخش ششم - بهرام یشت / وِرْتَرَهَنَه □ ۳۱۷

آن‌گاه برای هشتمین بار، بهرام اهورا آفریده در کالبد میش دشتی بسیار زیبای پیچیده شاخ نمودار شد.

پس برای نهمین بار، بهرام اهورا آفریده در کالبد بز جنگی زیبایی درآمد با شاخ‌هایی سر تیز و برّان.

آن‌گاه برای دهمین بار، بهرام اهورا آفریده در کالبد پهلوانی دلیر و کامیار و زیبای مزدا آفریده نمودار شد درحالی که دشنه‌یی زرّینه با دسّینه نقش‌دار و مزین در دست داشت با پوشش‌هایی آراسته.

می‌ستاییم بهرام اهورا آفریده را که توانایی و زورمندی بخشد، که مرگ و تباهی آرد، که کامیاب کند صلح‌پیشگان و آشتی‌گرایان را.

زرتشت پاک بستود او را برای پیروزی در اندیشه و برای پیروزی در گفتار و برای پیروزی در کردار و برای کامیابی در امر رسالت خویش و برای موفقیت در اعلام برنامه‌های دین.

آن‌گاه بهرام اهورا آفریده به او داد بهترین راستی و نیرومندی و قوّت در بازوان و کارکردی زورمندانه در همه اندام‌ها و آن‌چنان تیزبینی و دورنگری که ماهی کَر دارد، که کوچک‌ترین موجی را از ژرفای آب به اندازه هزار بلندی پیکر آدمی می‌بیند در آب رُنگ‌های دور کرانه. آن‌چنان بینایی که یک اسب نر دارد، که به شبان تیره و تاریک می‌شناسد یک موی اسب را بر زمین که از یال است یا از آن دُم. آن‌چنان بینایی که کرکس زرّین رُنگ دارد که می‌بیند از بلندی و فرازنای فراز، به فاصله‌یی که نه بخش زمین دارد، پاره گوشتی را به اندازه یک مشت آدمی و بسا کوچکتر هرگاه سر سوزنی باشد.

می‌ستاییم بهرام اهورا آفریده را که فروغمند است و با فرّ و شکوه. می‌ستاییم بهرام مزدا آفریده را به آیین نیک دین مَزْدَیَسْتَنی: با زُور، با هوم به شیر آمیخته، با بَرُشَم، با زبان از خرد توشه یافته، با سخن ایزدی، با گفتار و کردار نیک.

می‌ستاییم بهرام اهورا آفریده را؛ چون کسی بستاند وی را و راه آیین نگاه دارد، نیرومندی و زور بخشاید، آن‌چنان‌که از نیروی نهفته در وی،

دشمنان همه به واهمه و هراس درآیند. نیرویی که امیران و بزرگان و بزرگ‌زادگان در آرزو و خواست آن بودند، که **کی‌کاووس** در آرزوی آن بود، آرزوی نیرویی که اسبی نر، شتری باربر و آب تند روان در بردارد که کشتی بتواند در آن راه پیماید.

آن نیرویی که فریدون دلیر نهفته در خود داشت که به موجب آن شکست داد و به بند درآورد **آژدی‌دهاک** سه پوزه سه کله شش چشم را که دارای هزار نیرنگ بود و بسیار زورمند و استوار قامت، که پلید بود و زیان‌آور و گمراه‌کننده مردمان، که فریفته راه اهریمنی بود و بر آن که جهان پاک اهورایی را تباه و ویران سازد.

می‌ستاییم بهرام اهورا آفریده را. باشد که فرّ و پیروزی بهرام این جهان نیک آفریده شده را بپوشاند، هم‌چنان که مرغ **شینه saena** بال‌های گسترده خود و ابرهای وسیع باران‌زا با سایه‌های خود کوه‌ها را می‌پوشاند.

پرسید **زرتشت** از **اهورامزدا**: ای اهورامزدا، مینوی، ای پاک، ای بخشنده‌ترین، ای آفریننده جهان هستی، در کجا بهرام اهورا آفریده را شایسته است ستایش کردن و فراخواندن برای یاری؟

پس پیام رسید از **اورمزد** که: ای **زرتشت** هنگامی که دو سپاه صف آراسته و آرایش پیکار گرفته در برابر هم قرار گیرند، رزم‌آوران و دلاوران هیچ یک از دو سپاه به پیروزی نهایی یا شکست قطعی دست نمی‌یابند. پیروزی از آن کسانی است که ایزدان؛ **آمه نیک** آفریده شده و بهرام اهورا آفریده را بستایند و رسم نیایش بگزارند.

ستایش و هم‌چنین درود و آفرین به ایزدان **آمه نیک** آفریده شده و بهرام اهورا آفریده که نگاهبان و یاور پاکان و دوستان خود هستند، که یاران را پناه می‌دهند، که دشمنان را می‌پراکنند و نابود می‌کنند و به هر سو می‌رانند.

بهرام میان صف‌های آراسته سپاهیان درآمده با مهر (ایزد پیمان) و **رشن** (ایزد دادگری) و به بانگ می‌گوید: چه کس پیمان‌شکنی پیشه داشته، چه کس راه دادگری نپیموده؟ پیمان‌شکنان و بی‌دادگران را براندازم با نیرومندی، و پریشان و درمانده سازم.

اهورامزدا گفت: هرگاه مردم به شایستگی رسم ستایش و نیایش را برای بهرام به جا آورند که از روی ایمان و صفا و راستی باشد و آیین را نگاه دارند، به سوی کشورهای آریایی دشمن درنیاید، بیماری و سختی و قطعی روی نکند و بلای جنگ درنگیرد.

پرسید زرتشت از اهورامزدا که: شایسته ترین و برازنده ترین ستایش و رسم نیایش که از روی راستی باشد، برای بهرام چگونه است؟
پیام رسید از اهورامزدا: ای زرتشت، برای او مردمان آریایی زوژ فراهم کنند، بوسم بگسترانند و گوسپندی قربانی کنند به رنگ سپید یا هر رنگ زیبای دیگر که به یک رنگ باشد.

اما از این نذور به راهزنان، زنان بدکاره، برهمزنان نظم و قانون، تباه کنندگان طبیعت و آفرینش نیک؛ و آنان که به دین اهورایی زرتشتی در نیامده اند نباید داده شود؛ چون هرگاه نذور بهرام ایزد به چنین کسان داده شود، بهبودی و پیروزی و فراخی نعمت از میان مردم برود و به کشورهای آریایی آفت ها و آسیب های فراوان برسد.

اما مردم تباهکار و دیوپرست، آیین ها و رسم های بد و ناشایسته انجام می دهند. اهورامزدا آنگاه همی ندا در داد: آیا بهرام و گشوش اوژون gauš-ūrvan شایسته ستایش و برازنده نیایش نیستند؟! مردم تباهکار و یاشپوره vyāmhura و پیروان دیویشنی در راه و رسم انجام مراسم دین، خون روان می کنند و قربانی های بسیار با شکنجه می گزارند و آتش را با نهادن سوختنی های بدبو و پردود آلوده می کنند و چارپایان قربانی را کمر در هم می شکنند و اندام هایش را سخت می آزارند و دیگر زشتی های فراوان مرتکب می شوند.

می ستاییم بهرام اهورا آفریده را. به دست می گیرم شاخه های هوم را، می آشامم فشرده هوم را که نگاهبانی می کند چیزهای خوب را، که نگاهبانی می کند و محافظت از بدی، که پشتیبانی می کند دوستاران را، که در جنگ سبب پیروزی بر دشمن و چیرگی می شود. که سپاه ستیزه گر شکست می یابد و تقدیس کننده هوم کامیاب می گردد.

خواستارم نیرو برای همه دامن. درود می‌گویم همه دامن را. گفتار و کردار نیک آرزو مندم برای دامن رعایت شود، خواهانم که خوراک برای‌شان فراوان باشد و خوب پرورده شوند. باشد که بتوانیم با کوشش شمارشان را زیاده گردانیم، چون که دامن خوراک ما را تأمین می‌کند.

می‌ستاییم بهرام اهورا آفریده را، که صف‌های آراسته دشمن را می‌پراکند و از هم می‌پاشد و منهزم و نابود می‌کند. می‌ستاییم بهرام اهورا آفریده را که بر ضد دیویشنی‌ها و نیرنگ‌کاران و جادوان و پری‌ها و کوی‌ها و کزین‌هاست، اوست که صفوف منظم سپاهیان سرزمین‌هایی را که یگانه شده و دروغ و پیمان‌شکنی شعار و پیشه ساخته‌اند، درهم شکند، دست‌هاشان را از کار بپندازد و بینایی از چشم‌هاشان فرو گیرد و گوش‌هاشان را از شنوایی بازدارد که بیش نتوانند مقاومت کنند و تباهی بیافرینند.

می‌ستاییم بهرام مزدا آفریده را که فروغمند است و با فرّ و شکوه. می‌ستاییم بهرام اهورا آفریده را به آیین نیک دین مژدیشنی با زور، با هوم به شیر آمیخته، با بزم، با زبان از خرد توشه یافته، با سخن ایزدی، با گفتار و کردار نیک.

۶. آژت یشت

یشت هفدهم، سرودی است در ستایش و زنا و توصیف ایزدبانو آژت Art یا آشی ونگوهی Aši.vanguhi. مضامین این سرود بسیار کهن روزگار است تا جایی که دوران باورهایی را درباره مناسبات خانوادگی میان ایزدکده آریایی باستان بیان می‌کند. در این جمع خانوادگی، آهورامزدا پدر و سپندارمذ مادر آژته (در کتیبه‌های هخامنشی آرتّه، در سانسکریت ژیتا و در اوستایی آشه) معرفی می‌شوند و سروش / سُرَاشه و زشنو و میترا پسران آهورامزدا و برادران آشی و دژینا خواهرش می‌باشد.



در اُرت یُشت به توصیف نوعی زندگی پرتجمل و رفاه عصر آریاییِ مقدّم و اشاراتی دربارهٔ بازرگانی و اخلاق و مناسبات جنسی و اخلاقی در خانواده و اجتماعِ برمی‌خوریم که برای محققان بسیار شایان توجه است. اینک به نقل فشرده و مختصری از این سرود توجه کنیم:

می‌ستاییم اُشی و نگوهِی را که زیبا اندام است و گردونه‌اش به استواری روان است، که بخشندهٔ ثروت و برکت است و درمان‌بخش و نیرومند و بسیار هوشمند "پِر فو.ویر" pereθū-vira.

از مزداست هم‌چنان که امشاسپندان از اویند. داننده است هم‌چون سوشیانت‌ها، و چون خوب ستایش شود، به ستایشگر دانایی و شناسندگی بخشد، خواه این آیین‌گزاری از سرزمین‌های دور باشد یا نزدیک، و هر که بستاند وی را، چونان است که مهر را ستوده باشد.

ای اُزْت زیبا و فروغمند و درخشان و شادی‌افزا، در هر خانه‌ای که از روی راستی و نیکی ستوده شوی، بدان فرود آیی و به مردان آن خانه فز و شکوه‌بخشی و نیکی‌هایت را بهره‌شان سازی و آن خانه از خوشی و آسایش سرشار شود. در سرزمین‌هایی که با آیین‌گزاری و از روی نیکی ستوده شوی، مردانش با شهریاری بر خود زیست کنند با خوراک فراوان، آسایش سرشار از شکوه و ثروت و نعمت و برکت فراوان، خانه‌های زیبا و استوار و دام‌ها و ستورهای انبوه. در چنین خانه‌هایی، همسران زیبایشان با آرایش و زینت‌های گران‌بها در انتظار شوی که چه هنگام به‌درآیند و از آسایش و لذت سرشار شوند. دختران‌شان نیز به‌نهایت زیبایی و با زینت و افزارهای گران‌بها آراسته گردند، آن‌چنان که هر بیننده را سرشار از لذت کنند، و تو ای اُشی نیک حامی و نگهبان آنان هستی. اسب‌های تندتاز و تیزتک و پرهیبت‌شان، گردونه‌ها را با هیجان به‌حرکت درآورند و ستایشگران تو بر آن گردونه‌ها، با نیزه‌های بلند و پیکان‌های برّان به دشمن حمله برند و تعقیب‌شان کنند و پیروز شوند. شترهای پرهیبت و جسورشان، با کوهان‌های بلند برهم بتازند و پیشی گیرند و بر پشت‌شان، کاروان‌هایی از کالاها و سیم و زر حمل شود از سرزمین‌های دور که همراه

با کاروانیان و خدمت‌کاران در چنین سراهایی فرود آیند. هر که را که تو یار باشی و پشتیبان، ای آشی نیک، این چنین برخوردار باشد از نعمت و برکت و نیرومندی و شکوه و آسایش.

از بند پانزدهم تا بند بیست و دوم که پایان کرده دوم است، سخنان زرتشت خطاب به آشی و نگوهی می‌باشد:

نظر خود را معطوف به من نما و بخشایش خود را به من مرحمت نما ای آشی بزرگوار و زیبا. تو را پدر آهورامزداست و مادر شپنا آرمی تی. برادران تو سروش پاک و رشنوی بزرگوار و مهر دارنده دشت‌های فراخ هستند و دنیای مزدیسنا تو را چونان خواهری است. اشی نیک و بزرگوار چون این سخنان را بشنود، گردونه خود را متوقف کرده و گفت: کیستی که از من سخن می‌گویی؟ - ای کسی که کلامت برای من بسیار گوش‌نواز است.

زرتشت گفت: من هستم شپی‌نامه زرتشت. نخستین کسی که نماز آشه وهیشته (آشیم و هو) را برخواند. نخستین کسی که آهورامزدا و آمشاسپندان را ستایش کرد. کسی که به گاه زایشش، آبها روان شدند و گیاهان به خرمی نمو کردند. کسی که به گاه تولدش، انگره‌مینو بگریخت از این زمین گسترده بسیار فراخ و بانگ زد که همه ایزدان نتوانستند مرا برانند، اما زرتشت مرا برانند. وی نماز آهونه وئیزیته (پتا آهو وئیریو) را برخواند و مرا سوزانید چنان‌که با فلز گداخته بسوزانند. و چنانم کرد که بهتر توانستم بگریزم از این زمین.

چون سخن زرتشت را آشی نیک بشنود، گفت: به گردونه من اندر آی، ای زرتشت درست کردار و بر آن تکیه کن. زرتشت چنین کرد (اشی او را در حمایت بگرفت) و آشی گفت: ای زرتشت، تو نیکوکرداری و درست آفریده‌ای با پاهای خوب و بازوان بلند و پیکر درخشنده از فر و روانی که در خود خوشبختی جاودانه دارد و این‌ها را به راستی به تو می‌گویم.

موضوع چهارم در یشت هفدهم درخواست هفت تن از شهریاران نامدار است که برای کامیابی، آشی و نگوهی را ستودند و بر

درخواست‌هاشان کامیاب شدند. در هفت کرده - هر کرده‌یی شرح خوااهش و کامیابی یکی از این نامداران است، چنانکه در یَشت‌های دیگر همانند و مشابه آنها گذشت.

ابتدا "هوشنگ پیشدادی" در بلندی کوه هَرا، وی راستوده و درخواست می‌کند که به همه دیوان چیره شود، و کامیاب می‌شود. دومین شه‌ریار "جمشید" است که وی نیز در بلندی کوه هَرا، ایزد را می‌ستاید و می‌خواهد تا برای مردمان، دام‌ها و چراگاه‌های خوب فراهم کند و بر مرگ و بیماری غلبه یابد و زندگی خوشی را برای آفریدگان آهورامزدا روی زمین بگسترده و ایزد وی را کامیاب می‌کند. آن‌گاه "فریدون" در مملکت چهارگوشه ورنه وی را می‌ستاید تا بر "دَهاک" (ضحاک) پیروز شود و شهرناز و اُژنَواز arenavak را از بند وی آزاد سازد، و فریدون نیز در آرزویش کامیاب می‌شود.

هوم پارسا نیز ایزد را ستایش کرده و درخواست می‌کند که بتواند افراسیاب را دستگیر کرده و به کی خسرو تحویل دهد و این مرد پارسا نیز قرین کامیابی می‌شود. کی خسرو نیز مراسم ستایش به جای آورده و می‌خواهد تا در آرزویش که پیروزی بر افراسیاب است، برای کین‌خواهی آغریزَت "اَهرَوِرَه" agraereθa و سیاوش syāvaršna پیروز شود و ایزد وی را نیز کامیاب می‌کند.

زرتشت در ایرانویج، کنار رود دائی ثیا، اُشی را می‌ستاید و می‌خواهد تا در تبلیغ هوتَه اُسا Hutaosâ، همسر کوی ویشناسپ به آیین نیک مزدایی توفیق یابد و موفق می‌شود.

آخرین درخواست‌کننده کی گشتاسپ است که وی نیز در ایرانویج، کنار رود دایی تیا ایزد را ستوده و می‌خواهد تا بر رقیب نیرومندش، اُشته آئوزوئنت ašta-aurvant غلبه کند و ارجاسپ تورانی را براندازد و بر عده‌ای دیگر از دیویسنان تورانی پیروز شود، و در همه آرزوهایش چون دیگران موفق می‌شود. "کرده ۹-۳"

اُشی ونگوهی گفت: از آب زوُری که برای من نیاز می‌شود نباید

بیاشامند، نه مردانی که عقیم هستند و نه زنان هرزه‌ای که دشتان نمی‌شوند و نه کودکانی که به سن تمیز نرسیده‌اند و نه دخترانی که هنوز شوهر نکرده‌اند.

بندهای پنجاه و پنج و پنجاه و شش اشاره است به نبردهایی که میان نوزریان و تورانیان درگیر می‌شود. آشی نیک می‌گوید من خواستم به آنان یاری دهم، اما نتوانستند از یاری من برخوردار گردند.

از بند پنجاه و هفت تا پایان یشت، ایزدبانو آشی و نگو می به گله و شکایت می‌پردازد از کسانی که اعمالی ناشایسته انجام می‌دهند و وی را آزرده می‌کنند. زبان شعر در این بخش نیز هم‌چنان زیبایی و لطافت خود را حفظ کرده است. این مطالب تنقیر ایرانیان را از بی‌ترتیبی‌های جنسی و هرج و مرج نشان می‌دهد و گویای آن است که این مردم تا چه اندازه چنین شیوه‌ای را نکوهیده می‌دانستند: ایزد آشی نیک گله و شکایت می‌کند از زن بدی که فرزند نزاید. می‌گوید: به خانه چنین زنی داخل مشوید و در بستر او نیارامید. شکایت می‌کند از زنی که کودکی از مردی جز شوهر خود به دنیا آورد. شکایت می‌کند از مردانی که بدون ازدواج با دختری، وی را آبستن می‌کنند و می‌گوید: این نارواترین کاری است که مردی ظالم انجام دهد. و سرانجام، یشت هفدهم با ستایش و درود برای ایزد آشی پایان می‌یابد.

۷. زامیاد یشت / یشت فرکیانی

یکی دیگر از نخله‌های اعتقادی و باوری در ایران باستان و عصر آریایی مقدّم، باور و اعتقاد به خورّه / خورّه یا قَرَبوده است. نیرویی نادیدنی و میثوی و به گونه‌ی بارقه‌ای آهورایی یا مرموز و جادویی - که هرکس یا هرچیز و شی‌اکه از آن برخوردار می‌شد، صاحب شکوه، قدرت، رایومندی و فره‌مندی و نیرو و توانایی ویژه‌ای می‌شد که دیگر کسان از آن محروم بودند.



دارندهٔ فَرّ، در پهلوانی و زورمندی و شکست‌ناپذیری هرگاه سلحشور و جنگاور و پهلوان بود، از همگنان برتر شده و تا هنگامی که از شاهراه راستی و درستی و طریق آشایی و پارسایی و دین‌باوری منحرف نمی‌شد، این نیروی جادویی با وی همراه بود. شاهان و فرمانروایان نیز تا هنگامی که دین‌باور و سالک در شاهراه حقیقت، عدالت و حکمت و رأفت بودند، همواره در کار خود پیروزمند بودند. عارفان، دانایان و حکیمانی نیز که در سلوک طریقِ راستی و درستی بودند نیز هم‌چنین. فَرّ یا خَوَرَنَه / خَرَه به هرکسی که به‌خواست آهورامزدا تعلق می‌یافت، به‌شکلی هاله‌مانند از نور، چهرهٔ وی را درخشان و نورانی می‌کرد و به‌گرد سرش چون هاله و چرخه‌ای از نور می‌تافت، چنان‌که زرتشت، جمشید، کاووس، کی‌خسرو، فریدون و... بودند، به‌ویژه پیغمبر زرتشت که حتا هنگامی که متولد نشده بود، به‌موجب برخورداری از فَرّ، دُهدو *doyduye* مادرش، از فاصلهٔ بعدی، نور و روشنایی وی دیده می‌شد. اما هنگامی که هر فَرّه‌مندی از راه درست و طریق آشایی و راستی و دین‌باوری و حکمت منحرف می‌شد، این نیروی الاهی و توانایی نیز از وی منقطع شده و به‌خواری و مذلت دچار می‌شد.

یشتِ نوزدهم هرچند موسوم است به زامیاد یشت یعنی سرود ستایش زمین، اما دربارهٔ این اسطورهٔ کهن روزگار ایرانی است، یعنی پرستش خَوَرَنَه و شرح این نیروی جادویی و کسانی که از آن بهره‌مند بودند و کسانی که به‌موجب کجراهی و خطا، فَرّ آنان را ترک می‌کرد. فَرّ‌گاه به‌صورت قوچ یا پرنده و یا صُور دیگر، ترکیب جسمانی می‌پذیرفت. یشتِ نوزدهم به کیان یشت، یا یشتِ شاهان نیز شناخته می‌شود و گوئیم. خَوَرَنَو *kavaem.xvareno* یعنی فَرّ یا خَرَه شاهان. یشتِ نوزدهم که مختصری از آن بیش باقی نمانده است، موسوم است به اُشتاد یشت که در آن از فَرّه یا خَرَه ایران یا فَرّ ایرانی یاد شده با ترکیبِ اوستایی آئیرِیتم. خَوَرَنَو *Airyānem.Xvareno*. این جاسخن از فَرّی است که به سرزمین ایران یا آریا "آئیریه / آئیرِیته" متعلق است و این سرزمین به‌موجب برخورداری از این نیروی الاهی و مرموز، از دیگر سرزمین‌ها مشهورتر، نیرومندتر و باشکوه‌تر است. اما

به موجب کجراهی‌ها و فسادها و رواج بی‌دینی و سستی باورها و عقاید دینی مردم، گاه به شکست و ادبار و خواری دچار می‌شود که دوران‌های شکست و غلبهٔ آئیران و دشمنان بر آن، نشان چنین دوران‌هایی است. برای آگاهی دربارهٔ پژوهش‌هایی مستند و اساطیر مربوط به خورنه و دارندگان آن و قدیم‌ترین اسطوره‌های شه‌سواری در این مورد و چگونگی آیین‌های خورنه و شکل و ساختار دین باورانهٔ آن در دوران آریایی مقدم، نگاه کنید به مدخل گَورم. خورنو در دانشنامهٔ ایران باستان. این فشرده و ترجمهٔ روان بخشی از این یشت که دربارهٔ فر کیانی است:

فر کیانی نیرومند را می‌ستاییم که مژدا آفریده است، کارآمد و چالاک است و سرمایه همه آفریدگان محسوب می‌شود. زیبا و بسیار درخشنده است، که آهورامزدا بدان سوشیانت و همراهانش را پدید آورد، فری که از آن خداوند می‌باشد، و آن را بر آن سوشیانت و همراهان گماشت تا آنان جهانی نو بنیان کنند، جهانی همیشه تازه و جوان که پیری و بیماری و فساد را در آن راه نباشد و همیشه جاودان باقی ماند، پس از آن که مردگان رستخیز کنند و زندگان بی‌مرگ شوند و چون آن سوشیانت به پیدایی و ظهور آید آرمان خویش روا و جهانی نو بنیان کند.

در چنین جهانی که براساس آئه استوار است، جاودانگی قائم شود، و دروغ دیگر باره به همان جایی رانده شود که از آن جا برای آسیب رسانیدن به راستی و گروندگان آن قیام کرده بود و نیست و نابود گردد. برای شکوه و جلالتش، آن فر کیانی مزدا آفریده را با آوای بلند می‌ستایم، با زور و هوم به شیر آمیخته و با برسم "نیز برسم، اوستایی برشمن Baresman" و کلام مقدس. "کردهٔ ۱"

فر کیانی نیرومند را می‌ستاییم... که از آن امشاسپندان است، آن فرمانروایان بسیار دلیر و چابک، که اهورایی هستند، که جاودانی و بی‌مرگ هستند. که هر هفت امشاسپند، در اندیشه و گفتار و کردار یکسانند، که همه را یک‌آمر و یک‌پدر است و آن آهورامزدا می‌باشد. آنان به راه روشنی که از زائر تا به گزینانه کشیده شده، به طیران درمی‌آیند. ایشان جهانی نو بنیان

می‌کنند. جهانی همیشه تازه و جوان که پیری و بیماری و فساد را در آن راه نباشد... "کردهٔ ۲"

فرّ کیانی نیرومند را می‌ستاییم... که از آن ایزدان مینوی و ایزدان جهان زنده (جهان مادی) است. فرّی که از آن سوشیانت‌های زاده شده zāta می‌باشد، فرّی که از آن سوشیانت‌هایی است که هنوز به دنیا نیامده‌اند a-zāta. اینان جهانی نوینان می‌کنند. جهانی همیشه تازه و جوان که پیری و بیماری و فساد را در آن راه نباشد... "کردهٔ ۳"

فرّ زمانی دراز به هوشنگ پیشدادی متعلق بود و وی بر اثر آن باکامیابی به هفت کشور فرمانروایی کرد. فرّ مدت زمانی از آن تهمورث بوده و او به هفت کشور فرمان راند و همهٔ شریان را برانداخت. "کردهٔ ۴-۵"

فرّ کیانی مزدا آفریده به جم (جمشید) پیوست. جمشید خوب رمه دیرزمانی به هر هفت کشور پادشاهی کرد: بر دیوان، مردمان، جادوان، پریان، کوی‌ها و کزّین‌ها چیره شد. از دیوان هم خواسته هم سود را، هم چراگاه و هم گله را، هم خشنودی و آوازه را برگرفت.

به گاه شاهی او، جانوران و مردمان هر دو بی‌مرگ و بی‌زحمت بودند. خورشست و آشام زوال‌ناپذیر بود. آب‌ها و گیاهان فراوان و تمام نشدنی بود.

به هنگام شاهی او، نه سرما بود و نه گرما، نه پیری بود نه مرگ؛ و نه رشک دیو آفریده [تا زمانی که جم خوب رمه پسر ویوَنگهان شاه بود، پدر و پسر چونان که بُرنایان پانزده ساله، هر دو با هم می‌گشتند] این چنین بود تا این که او در فرجام، دروغ را به دل خود راه داد، چون او دروغ را به دل خود راه داد، فرّ آشکارا به پیکر مرغی از او بگست. پس جمشید خوب رمه ناکام و بی‌آرام همی‌گشت، او بازگون به جهت دل بداندیش خود، از پی نهانگاهی در جهان همی‌گشت. نخستین بار، فرّی که از آن جمشید بود، به شکل مرغ وازغنه از جم پسر ویوَنگهان بگست و مهر دارندهٔ چراگاه‌های فراخ آن را برگرفت. دومین بار فرّی که از آن جمشید بود، به شکل مرغ وازغنه از جم بگست و فریدون پل آن را برگرفت که پیروزمندترین مردمان شد جز از زرتشت، که اژی‌دهاک سه پوزۀ سه کله

شیش چشم دارنده هزار چالاکی را شکست داد و این دروغ بسیار نیرومند دیوانه پلید و فریفتار جهان را که قیام کرده بود برای برانداختن جهان راستی برانداخت.

سومین بار فری که از آن جمشید بود به شکل مرغ واژغته از جم بگسست. این فر را گرشاسپ نریمان برگرفت که بدان میان همه دلبران، دلیرترین شد جز از زرتشت. بدان فر، نیرو و جسارتی مردانه بدو پیوست که: ازدهای شاخدار را به کشت که اسبان و مردان را، می او بارید (می بلعید). ازدهای زهرآگین زردگون، که از او زهر بر هوا می پاشید، زهری به بلندی یک ارش. که بر پشت او گرشاسپ به نیمروز، خورشت خود را در دیگی آهنین می پخت. آن زیانکار از گرما تفته از زیر دیگ برجست. آب جوشان فرو ریخت. گرشاسپ نریمان هراسیده خود را به کنار کشید. او گنده روی زرین پاشنه gandarewa را بکشت که با دهان گشاده برای نابودی جهان آستومند برخاسته بود. او نه پسر پخته paθana را بکشت و پسران نیویکه nivika و نیز پسران داشته یانی را. او هیتاسپه زرین تاج را بکشت و وریشه وه varešava از دودمان دانی را. او پی ته آئه pitaona را بکشت که سخت دوستار پریان "پری دوست" بود. او آرزوشمته arezōšmana را که دلیری مردانه ای داشت بکشت که از بهر ایستادگی آماده و افزارمند بود. او شناوید که ی شاخدار snāviðka را بکشت که دست هایی سنگین داشت، که در انجمن چنین گفته بود: «من هنوز نابرنایم نه برنا. چون برنا شوم، زمین را چرخ می خواهم ساخت و از آسمان گردونه ای خواهم ساخت، سپنت مینو را از گز زمان روشن به زیر خواهم کشید، و اهریمن را از دوزخ تاریک بیرون خواهم کشید - این دو، شپنت مینو و اهریمن گردونه مرا خواهند کشید، چنین خواهم کرد اگر گرشاسپ نریمان مرا نکشد.» گرشاسپ نریمان او را کشت و نیروی زندگیش را تباه ساخت. "کرده ۶"

فر نیرومند مزدا آفریده را می ستاییم که دست نایافتنی است. برای به دست آوردن آن، شپنته مینو و انگزه مینو تلاش کردند. شپنته مینو از برای دست یافتن بدان، وهومت و آشه وهیشته و آذر آهوراقتزدا را گسیل داشت. و

آنگره مینو، آگه منه و آیشمه و آژدی دهاک و شپی تیوره spityura را فرستاد که جمشید را گرفته و به دو نیم کرده بود.

پس آذر اهورامزدا به پیش شتافت و گفت: این فر دست نیافتنی را من از آن خود خواهم کرد. آن گاه اژدی دهاک درآمد و گفت: کنار ران، هرگاه تو آن را به دست آوری، به یک زنش تو را تباه خواهم کرد که دیگر نتوانی به روی این زمین اهورا آفریده روشنائی ببخشی. پس آذر بترسید و واپس شد: اژدی دهاک به پیش رفت تا فر را از آن خود سازد. دگر باره آذر اهورامزدا به پیش راند و گفت: هرگاه تو آن را به دست آوری، بدان که از بنیادت خواهم سوزاند، آن چنان که دیگر به روی این زمین اهورا آفریده نتوانی تباهی کرد. اژدی دهاک بترسید و واپس رفت.

پس فر، به دریای وُئوروگَشه اندر شد. در پی، آتم تپات تندتاز (ایزد آب) زود این را دریافت و گفت: این فر دست نیافتنی را از ژرفای دریا گرفته و ویژه خود خواهم کرد... "کرده ۷"

افراسیاب تورانی که آرزوی به دست آوردن فر را داشت، آن فری که به ایرانیان حال و آینده و به زرتشت پاک متعلق است. کنار دریای وُئوروگَشه برهنه شده و به آب زد و شناکنان به سوی فر شتافت. فر که چنان دید، به سرعت به در رفت و از دریای وُئوروگَشه، به شکلی رودی منشعب شد.

پس افراسیاب، ناسزاگویان از دریا بیرون شد و گفت: من این فر را که متعلق به ایرانیان و زرتشت پاک است نتوانستم گرفت. اینک چنان به هر چه خوب و زیباست از آفریده های اهورامزدا، حمله بزم که وی به زحمت اندر شود. آن گاه برای دومین بار برهنه شده و به آب زد و شناکنان به سوی فر شتافت. فر که چنان دید، به سرعت به در رفت و از دریای وُئوروگَشه، به شکل دریاچه وُنگ هژدا vanghazdā منشعب شد. پس افراسیاب تورانی، ناسزاگویان از دریا بیرون شد... آن گاه برای سومین بار شناکنان به سوی فر شتافت. فر که چنان دید به سرعت به در رفت و از دریای وُئوروگَشه، به شکل رود آوژدان وُون awzdanvan منشعب شد. پس افراسیاب از دریای وُئوروگَشه، ناسزاگویان به درآمد. وی نتوانست به فر دست یابد، فری که از

آن ایرانیان و زرتشت پاک است. "کرده ۸"

فَرِ نِرومندِ مزدا آفریده را می ستاییم... که متعلق به کسی است که نیرو و شکوه وی از آن حدودی است که رود هیرمند به دریاچه کَسه‌آیه می‌ریزد. آن حدودی که کوه اوشیدم usīdam بر آن محاط است و از اطراف آن رودهای بسیاری سرازیر می‌شود و همه این رودها به دریاچه هامون فرو می‌ریزد که از آن میان، هیرمند باشکوه و فرهمند است با امواج سپیدگون و کف‌آلود و طغیان‌های بسیار که نیروی اسب را داراست، نیروی شتری را داراست، نیروی مردی دلیر و زورمند را داراست. دارنده فَرِ کیانی است، آن چنان فَرِی ای زرتشت پاک، که تواند همه سرزمین‌ها و اقوام غیرایرانی را غرق نماید. و بدان هنگام که سرزمین‌ها و اقوام غیرایرانی در زحمت گرسنگی و تشنگی و سرما و گرمایند، این فَرِ کیانی پناه و پشتیبان سرزمین‌ها و تیره‌های ایرانی است. "کرده ۹"

فَرِ کیانی نِرومند را می ستاییم که از آن گوی. گَوَاته kavi-kavāta بود، از آن گوی آپیوه kavi-aipi-vanghu از آن گوی اوسَدَن kavi-usađan، از آن گوی آرشَن kavi-aršan، از آن گوی پی‌سینه kavi-pisina، گوی بُزِشَن kavi-byaršan، از آن گوی سیاوَزَشته (سیاوش) بود، آن چنان که آنان همه از پهلوانان و پرهیزکاران و بلندآوازه و کامیاب بودن. "کرده ۱۰"

فَرِ کیانی نِرومند را می ستاییم... که به گوی هَتوشَوَه kavi-haūsravah تعلق داشت، چون از نیرویی درست، از پیروزی‌هایی بسیار، از داد و قانون به جا و فائق آمدن بر دشمنانش برخوردار بود. بر اثر برخورداری از فَرِ بود که: نیرویی پرتوان داشت و از تندرستی بسیار برخوردار بود و دارای فرزندانِ هوشمند، نیرومند، روشن چشم و سخنور بود. که از زندگی بسیار خوب بهره داشت و آگاه از آینده بود. دوران شهریاریش درخشان و زندگیش دراز و برخوردار از همه کامیابی‌ها بود. در میدان‌های جنگ همیشه پیروزی داشت. هیچ‌گاه به دام دشمن در نمی‌شد، چنان‌که سرانجام به انتقام خون پدرش سیاوش دلیر، آن افراسیاب بز هکار و کُرمیوَز kersavazda کِرِ سَوَزَد را به بند درکشید. "کرده ۱۱"

فرّ کیانی نیرومند و مزدا آفریده را می‌ستاییم... که پیوسته با زرتشت بود. کسی که برابر دَئِنا اندیشید، برابر دَئِنا سخن گفت و رفتار کرد. به‌همین جهت در جهان زنده از بهترین راستی و شکوه و نیرو و پیروزی برخوردار بود. زمانی پیش از وی، به گستاخی دیوها هر آنچه می‌خواستند مطابق با میل خودشان رفتار می‌کردند و بر اثر کردارشان مردم در رنج و فغان بودند. پس زرتشت به آوایی بلند و آهنگین، چهار بار نماز اَهورَه‌وَنَیَرَه را تلاوت کرد آن‌گاه همه آن دیوهایی که دروغین بودند و شایسته ستایش و نماز نبودند پراکنده و پنهان گشتند.

افراسیابِ تورانی در پی تصاحب فرّی بود که به زرتشت تعلّق داشت. وی هفت کشور را جست و جو نمود و چون آن را پیدا کرد، نتوانست بدان دست یابد و فرّ به آن کس پیوست که شایسته بود، و این خواست و اراده من، اهورامزدا و دَئِنا ی مَزْدَیَسْنا بود. "کرده ۱۲"

فرّ کیانی نیرومند و مزدا آفریده را می‌ستاییم... که پیوسته به کوی و یشتاسپ بود. کسی که برابر دین زرتشت اندیشید و برابر آن سخن گفت و رفتار کرد. از آن پشتیبانی نمود و آن را از آسیب دیویشتان درامان نگاه داشت و آن را به‌خوبی منتشر کرد، کسی که چون بازویی توانا برای این دین اهورایی زرتشتی بود و دشمنان آن را که کسانی چون نائزیه‌وَنَت tāθryavant بدمنش و پشته pešana هم‌چنین دیویسان و اَزْجاسپ دُرُوند و دیگر تورانیان (خَوَیه‌اَنه، xvayaona خویون) زیانکار و بدسرشت بودند برانداخت. "کرده ۱۳"

کرده چهاردهم همانند بخشی از کرده اول، بندهای یازده و دوازده می‌باشد.


فرّ کیانی نیرومند مزدا آفریده را می‌ستاییم... هنگامی که اَشْثَوَت - اِرَته astvat-ereta پدید می‌آید، از آب دریای کَسَه‌اَیه، فرستاده مَزدا اهورا، فرزند و یسپَه‌تَنور و نیری، گُرز شکننده ایستادگی در گردش، گُرسی که تَرِیْشَوَنه زورمند آن را برداشت هنگامی که اَزْدی‌دَها که کشته شد، گُرسی که افراسیاب تورانی داشت، هنگامی که زَنی‌نِ گُوی دُرُگُوند (دروغ‌گو) کشته شد، گُرسی که کی خسرو داشت، هنگامی که افراسیاب تورانی کشته شد،

گریزی که کوی ویشناسپ داشت تا کین آشه (راستی، نظم کیهانی) را از سپاه دشمن بگیرد، با آن گرز خواهد توانست دروغ (بی‌نظمی، هرج و مرج) را براند از هستی‌های زنده آشه با چشم‌های خرد او خواهد نگریست، به دقت بر همه آفرینش خواهد نگریست دروغ زشت را... از تخمه زشت، از همه چیز که در جهان مادی است، با چشمان کوشنده و جوینده خواهد نگریست، با پرستاری و باتوجه، او ماندگار خواهد کرد همه آن چه که در جهان مادی نیکو است. دوستان او پیش خواهند آمد دوستان آشتوت‌ارتَه ایستادگی شکن (وَرْتَرَعْنَه، پیروزمند، شکننده مقاومت، ایستادگی شکن) با اندیشه نیکو، با سخن نیکو، کار نیکو، دُنای نیکو، بی آن که سخنی به دروغ بگویند با زبان خودشان. از پیش آنان آئشَمَه دور خواهد شد، آن که با گرز خونین به ضد خُورَنَه می‌باشد. جهان آشه بر جهان دروغ پیروز خواهد شد، از تخمه بد، خانواده تاریکی. او بر آکه‌مَنَه پیروز خواهد شد، و هومَنَه بر آکه‌مَنَه پیروز خواهد شد، او بر دروغ‌گویی چیره خواهد شد، سخن راست بر دروغ‌گویی چیره خواهد شد، هَنُورَوَتات و اَمِرَتات پیروز خواهند شد. بر هر دو گرسنگی و تشنگی، هَنُورَوَتات و اَمِرَتات پیروز خواهند شد بر گرسنگی و تشنگی بد. از این جا به دور خواهد شد بدکاره، انگره‌مینو نیروی بدش ربوده خواهد شد...!

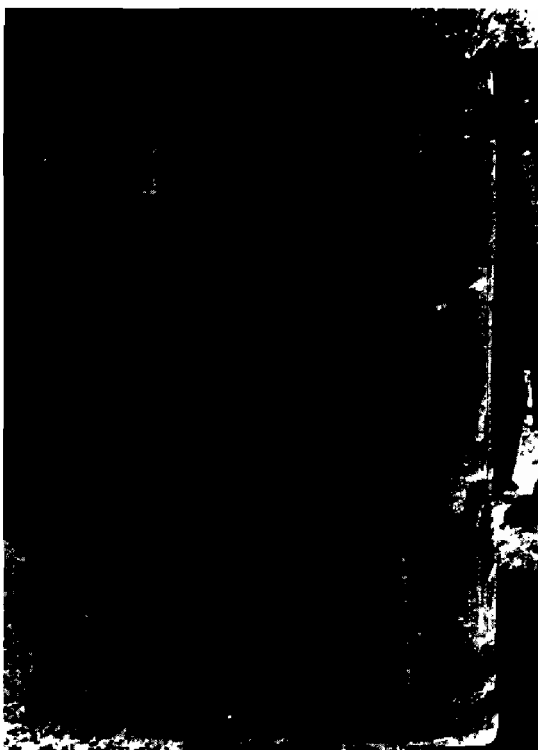
”کرده ۱۵“

۸. سرودی برای مهر در اوستا، ترجمه مهر یشت،

شناخت میترای اوستایی

قسمت اعظم این یشت منظوم است و شکل کهن آن، به ویژه در بندهای  اولیه به صورت شایسته‌یی باقی مانده است. پس از یشت سیزدهم، بلندترین یشت‌هاست که در ۱۴۶ بند و ۳۵ کرده تدوین شده. از نظرگاه موضوعی به ترتیب بندها نمی‌شود آن را بدون ساخت، بلکه بایستی به گونه‌یی پراکنده

تصاویری که ملاحظه می‌شود، از کتاب طلوع و غروب زوشتی‌گری اثر
A.C.Zahner زیر، چاپ سال ۱۹۶۱، لندن برداشته شده است.









در سراسر یشت، موضوعات را دسته بندی نمود و اغلب یشت ها چنین اند. در صفحات بعدی فشرده یی از آن به ترتیب بندها نقل می شود. شماره ها اشاره است به شماره بندهای یشت.

در مقدمه، مهر، دارنده دشت های فراخ "Vouru-Gaoyaoiti وُئوروگئوئیئوئی تی" ستوده شده و این مقدمه زرتشتی یشت است. بند یکم نیز سرآغازی است زرتشتی که در آغاز تمام یشت ها با تغییر و تبدیلاتی به مقتضای چگونگی یشت آمده است. اما حتا در همین سرآغاز زرتشتی، قدرت و اهمیت این ایزد جالب توجه را در می یابیم. اهورامزدا به زرتشت می گوید که مهر آفریده من است و من او را در مقام و سزاوار بودن به عبادت، هم شأن و مقام خود قرار داده ام. آنگاه بند دوم شروع می شود که تا بند ۴۸ از بازمانده های قدیم یشت است:

میثَر Mithra کسانی را که به او دروغ گویند، به نامش پیمانی بندند که بدان وفا نکنند، در سراسر قلمرو مملکت، هر جایی که باشند، تعقیب کرده و به کیفر می رسانند. پیمانی که بسته می شود محترم است، چه پیمان با یک مزدپرست باشد و چه پیمان با یک دیوپرست [۲] - اما در عوض مهر به مهر پیمان ها، یعنی به جا آورندگان عهد و پیمان اسب های تیز تک می بخشد، ایزد آذر همواره کسانی را که پیمان دار باشند یاوری می کند و فرّوشیان به وی فرزندان دلیر و پارسا می دهند [۳] میثَر را ستایش می کنیم که دارنده دشت های فراخ است، نگهبان ممالک آریایی (= ایرانی) است و در این ممالک آرامش و تنعم به وجود می آورد و کارهای دشوار را چاره گری کرده، سعادت و پیروزی برای مردمان ارمغان می کند، چون اوست دلیر و کسی که در همه جا هست و همواره درخور ستایش و بزرگداشت است [۴ - ۵] میثَر میان همه ایزدان نیرومندترین و بزرگ ترین است، او را با زائَر Zaoera [آب زور، آب زور مقدس که در مراسم مذهبی مورد استفاده قرار می گیرد] با هئومه Haoma = هوم] یا برشمن [Baresman] و با زبانی آکنده از سرود ستایش، عبادت می کنیم [۶] میثَر، دارنده دشت های فراخ از تمیز اعمالی که مردم انجام می دهند به خوبی آگاه است. هزارگوش برای شنیدن و ده هزار

چشم برای دیدن دارد و از فراز نای آسمان، همواره بیدار و ناظرِ اعمالِ مردمان است [۷] مهر تنها ایزد روشنایی و پیمان نیست، بلکه ایزد جنگ و پیروزی است. چون در آوردگاه، دو صفِ پیکاری رو به رو هم بایستند، مهر به آن گروهی یاری می‌کند که از روی خلوص و زودتر به فراخواندن وی اقدام کنند و از روی خلوص و راستی او را نیایش کنند، آنگاه است که وی به همراهی ایزد واته [Vāta، ایزد باد] و ایزد داموئیش اوپمته [Dāmoiš-upamana] برای یاری به سوی آن جنگاوران روی می‌آورد [۹-۸] میثر ایزد جنگ است و به همین جهت جنگاوران حتا روی زین اسب، وی را می‌ستایند و کامیابی می‌خواهند تا مرکوب‌شان استواری نشان دهد و بتوانند از دور دشمن را تشخیص داده و پیروز شوند [۱۱-۱۰]

میثر برخلاف آنچه که می‌پنداریم، در هیأت ایزد خورشید نمایان نمی‌شود، بلکه وی روشنایی و انوار زرین خورشید است. پیش از آنکه خورشید از پس کوه هرا / البرز [Harâ] سربرکشد، وی با جامه زرین و زینت‌هایش از آن بلندی کوه به نگرش همه کشورهای آریایی [ایرانی] می‌پردازد، و در مطلبی که گذشت شرح بندهای ۱۳ و ۱۴ نقل شده که از کشورهای آریایی سخن می‌رود. در بند ۱۵- از هفت کشور یاد می‌شود [نگاه کنید به عنوان هپته کَرَشَوَر Hapta.karšvar در دانشنامه ایران باستان] که مهر با آن همه دیدگانش نگران آن جاهایی است که سراسر پوشیده از چراگاه‌های سرشار و ستوران فراوان است. این ایزد نیرومند، بزرگی و شکوه می‌بخشاید، شهریاری و سلطنت و پیروزی می‌بخشاید در همه کشورهای به آن کسانی که از روی خلوص و مطابق با رسوم دینی و تشریفات آن وی را بستانند و مراسم اهدای فدیهِ و نثار به جا آورند [۱۶].

میثر، در این جا، نموداری از خُلق و خوی ایرانی مزدایی را نشان می‌دهد. وی دشمن بی‌امان دروغ و دروغگویان است. هیچ کس اعم از رئیس خانواده، کدخدا و شاه نسبت به وی دروغ نتواند گفت، چون مهر از دروغ بیش از هر چیز و هر خلاقی آزرده می‌شود، به همین جهت هر جایی که دروغ باشد و پیمان‌شکنی

یا "مهر دروجی" Miθro.druj و دروغگویی، وی به تندی بدان سو فرود می‌آید و دروغگویان را به سختی کیفر می‌دهد. همان سان که جنگاوران با ایمان را یاری می‌دهد، جنگاورانی که نسبت به وی بی‌ایمان باشند، هیچ‌گاه روی پیروزی را نمی‌بینند - در پیکارگاه اسبان‌شان از قدرت تاخت باز می‌مانند، نیزه‌هاشان در پرتاب به واپس برمی‌گردند و هرگاه به سوی رقیب نیز روان شود، کارگر نمی‌افتد [۲۱ - ۱۷] اما کسانی که پیرو راستی باشند، مهر، ایزد راستی را همواره در نظر داشته باشند و تا پای جان پیمان را محترم شمارند، هرگاه که نیاز به یاری داشته باشند، میثَر به یاریشان می‌شتابد:

ای میثَر، تو ما را یار باش، ای میثَر به تو دروغ نتوان گفت، دشمنان ما را به بیم و هراس در افکن، چون تویی که می‌توانی نیروهاشان را بازستانی و درمانده‌شان سازی. چون کسی از روی خلوص نیت، مهر را بستانی، در پیکار گاه از گزند سلاح دشمن هر چند که چابک باشد در امان بماند [۲۴-۲۲].

میثَر قابل ستایش است که سخن‌ها را به راستی هدایت می‌کند، او را می‌ستاییم که بخشنده سود و ثروت است و پیکرش تجسم کلام مقدس "تَنومائَثَر" Tanu.Manθra می‌باشد، دلیر و جنگاور است، ناراست‌گرایان را برمی‌اندازد و زبانه خشمش گناهکاران پیمان شکن را از بُن برمی‌اندازد، و در عوض به کسانی که پاسش دارند، در کشور نظام و قدرت و پیروزی پدید می‌آورد، اما باز هم نیروی انتقامش دشمنان را تعقیب می‌کند و هر چه هم که نیرومند باشند، پیروزی هیچ‌گاه به سراغشان نخواهد آمد [۲۵-۲۷].

میثَر ایزدی است که شکوه و حشمت می‌بخشاید، نعمت و ثروت می‌بخشاید، خانه و خانواده را سرشار از سرور و شادی می‌کند - و در عوض - خان و مان دشمنان و بی‌مهران را ویران می‌سازد. اوست که به مؤمنانش پاداش می‌بخشاید و به مخالفان کیفر می‌دهد. از توجه اوست که نظام روستا و خانواده برقرار است، در روستا و خانواده، زنانِ زیبای بلند بالا، فرزندانِ دلیر، اسبان

تیز تک و گردونه‌های عالی و بناهای باشکوه و بسترهای لطیف و معطر برقرار است - و به همین جهت است که گروه پیروان، همواره و به هنگام در مراسم ستایش وی حاضر می‌شوند. در این مراسم گروه ستاینندگان به همسرای و خواندن سرود می‌پردازند:

ای میتر، این سرودهای ما را بشنو، ستایش و عبادت ما را بپذیر، کام ما را روا کن، فدیه و نیازمان را بپذیر و میان این جمع دوستار فرود آی - چون پیمانست برای شادی پیروان استوار است، اینک کامهایمان را بر آر - آنچه خواستاریم: پیروزی، کامرانی، نعمت، نیک نامی، آسایش وجدان و درک علم و معرفت و تمیز کامل است در حقایق، - تا در سایه این بخشایش‌ها و نیروها بر دشمنانمان پیروز شویم، تا که آنان را برافکنیم، تا که دیویشان را و جادوان را و پری‌ها "پئیریکا" pairikâ را نابود سازیم [۲۸-۳۴].

مهر، دارنده دشت‌های فراخ را می‌ستاییم که سخن را به راستی هدایت می‌کند، نیرومند است و دارنده شهر یاری و هزارچُستی است. کسی که برانگیزاننده جنگ است و به جنگ نیرو بخشاید، با استواری و دلیری صفوف دشمنان را درهم شکند، دو جناح سپاه را بپراکند و بر قلب سپاه دشمن از وی بیم و هراس مستولی شود. اوست که جمع فشرده و انبوه دشمن را با شرار ترس می‌پراکند، حمله می‌برد و سرکسانی را که به او دروغ گویند از تن دور می‌کند - تا دور دست‌ها تعقیب‌شان می‌کند، خانه‌ها و شهرهاشان را ویران می‌سازد، چون مهر ناراضی باشد، سلاح دشمنان از کار می‌ایستد و هر چند که چالاک و نیرومند باشند، جنگ ابزارهاشان به هدف نمی‌رسد. ایزد ژشنو Rašnu و سروش پاک / سزاشه Sraoša در میدان جنگ، به یاری او، میان سپاه دشمن نفاق و شکست پدید می‌آورند، و خود مهر، چون خشمگین و آزرده خاطر است هزاران هزار از دشمنان را بی‌امان به خاک هلاک در می‌افکند [۳۵-۴۳].

جایگاه مهر، به وسعت سراسر زمین است، پناهگاهی روشن و تابنده و پیرون از نیازمندی هر احتیاجی است. هشت ایزد که از یاران او هستند، فرازین

گاه هشت بلندی، ناظر بر اعمال مردمان هستند تا هرگاه پیمان شکنی به عمل پرداخت و یا کسانی پیمان شکنان و دروغگویان را پناه دادند، بدانان حمله کنند و براندازندشان. مهر خود نیز همواره باده هزار دیده بانش مراقب است و مهرباوران را از هر خطری محافظت می کند [۴۶-۴۴].

میان دو سپاه جنگجو، ناگهان مهر ظاهر شود. آنگاه میان صفوف بنگرد، به روی مرکب به تکاپو در آید. بازوان و چشم های جنگاورانی را که به مهر دروغ گویند، از کار بازدارد. گوش هایشان را ناشنوا سازد و پاهایشان را بی استقامت، تا بدون مقاومت در چنگ رقیب اسیر شوند [۴۸-۴۷].

آهورامزدا از برای میثر، بر آن قله بلند و درخشان هَرَمی تی بِرَز [Haraiti-Bareza] یعنی البرزکوه زیباترین جایگاه ها را ساخته است، در آن جایی که میثر ناظر و نگران مردمان است، در آن مأوای درخشانی که نه گرما و نه سرما، نه روز و نه شب وجود دارد و هیچ گاه بر آن مه نمی نشیند، و این جایگاه آسمانی را به فرمان اهورامزدا، آتشاسپندان و خورشید فراهم کردند. سراسر جهان خاکی را مهر از آن فرازین گاه آسمانی زیر نظر دارد؛ و هرگاه مردی بدکنش برخلاف راستی و آیین پیمان داری عملی انجام دهد، مهر به اتفاق سروش و ایزد تیر یوستَنگَه Nairyô-Sangha گردونه خود را به حرکت درآورده و پیمان شکن "مهر دروج" را هر کجا که باشد به کیفر رساند [۵۲-۴۸].

کرده [کرته Kareta = فصل] ۱۲ و ۱۳ - یعنی بندهای ۴۹ تا ۵۹ از الحاقات زرتشتی بر این یشت هستند. کرده دوازده گذشت، و اینک کرده سیزده که جالب توجه است و اُفول قدرتی که در اصلاحات مزدایی صورت گرفته به نظر می رسد. ایزد میثر دست ها را به سوی اهورامزدا برای گله برمی آرد، و در این جا همان گله های ایزد تیشتر تِه Tištrya را می شنویم:

من نگهبان همه آفریدگان نیک توام ای آهورامزدا، اما مردمان چنانکه بایستی در مراسم ستایش، مرا چون دیگر ایزدان نمی ستایند. هرگاه گروه مؤمنان مرا نیز چون دیگر ایزدان بستانند، هر آینه من باتمام نیرو به هنگام

نیازمندی بر آنان فرود آیم - آنگاه قطعه‌یی در مراسم نیایش ایزد می‌آید.
از بند ۶۰ تا ۷۲ باز هم به قسمت‌هایی از سروده قدیم درباره مهر برمی‌خوریم:
ستایش شایسته مهر است که دارنده دشت‌های فراخ است، تیزبین است و هیچ‌گاه
فریفته نمی‌شود، چون دارای ده هزار دیده‌بان است. اوست سرپرست روستاها و
شهرها که همیشه آماده یاری به مؤمنان است، به هنگام باران می‌باراند و از ریزش
باران است که زمین‌ها سرسبز می‌شود و گیاه می‌روید... [۶۳ - ۶۱]

میثرا برای گسترش دین بهی به هر جا فرود می‌آید و فروغ و فرش به روی
هفت کشور منتشر است. نیرومند و چالاک و سریع است، بخشنده همه
نعمت‌هاست و اوست که گله‌ها و رمه‌ها را سلامت نگاه می‌دارد، بزرگی و شکوه
می‌بخشاید، فرزندان برومند در خانواده‌ها پدید می‌آورد و ایزدانی چون: آژت،
بارئدی، قزکیانی، و داموئیش اویتنه و فزوشیان از یارانش به‌شمار می‌روند [۶۶ - ۶۴].
وی باگردونه سریع و زیبایش از کشور آرزهی Arezahi به کشور خونیرث
Xvaniraθa می‌شتابد، در حالی که مشحون از قزمزدا آفریده می‌باشد. راننده
گردونه‌اش ایزد ارت Art است، و در حالی که اسبان گردونه‌اش در فضای بی‌پایان
می‌تازند، داموئیش اویتنه راهش را آماده می‌سازد و همه دیوان ورنه [Varena =
گیلان] به هراس می‌افتند [۶۹ - ۶۷].

پیشاپیش مهر، ورنه [VereθraYna = بهرام] به صورت گراز / وراز
Varāza آماده حمله‌یی با دندان‌های تیز و چنگ ضربت زننده‌یی حرکت می‌کند،
تا دشمن و بی‌ایمانان به مهر را در حال تاخت‌گرفتار سازد و با یک ضربت
چنان‌شان در هم کوبد که نیروی زندگی‌شان از میان برود [۷۰ - ۷۲].

میثرا ایزدی است که وظایف بسیاری دیگر از ایزدان را به تنهایی عهده‌دار
است. وی ایزد جنگ است، ایزد روشنی و فروغ است، ایزد پیمان و نگهبان عهد
و میثاق است، ایزد حافظ خانواده و شهر و کشور است، ایزد بخشنده ثروت و
نعمت است، ایزد پیروزی است، ایزد شهریاری و قدرت و تسلط است، ایزد داور
اعمال در روز واپسین است، ایزد راستی و سخن و کلام راست و زیباست، ایزدی

است که همه از: شهریار، فرماندار، کدخدا، سرور خانواده و افراد عادی خلق بدو پناه می‌جویند. هرگاه دو نفر در جایی عهد و پیمانی ببندند، دست‌ها را جلو رو نگاه داشته و از او یاری می‌خواهند. هرگاه ناله شکایت و گله‌مندی مهر آیینی بلند شود، این صدا همه جا پیچیده و به گوش مهر می‌رسد. هرگاه چارپایی (گاوی) از گله خود جدا ماند، هرگاه چارپایی از گله ربوده شود، ناله‌اش به مهر می‌رسد، مهر به سرعت فرا رسیده و چارپا را به جمع خود ملحق می‌سازد، و این چنین است یاری مهر نسبت به کسانی که در آیین او خلوص داشته باشند [۸۷-۸۳].

هَئومه [Haoma = هوم] آن سرور نیرومند و درمانگر، با چشمان زرین در فرازین‌گاه کوه هَئومی تی‌تِز که هوگئیزته Hukairya خوانده می‌شود، از بَژسم و زائَو و بهترین سرودهای پاک نیاز داد، و آن چنان مراسم ستایشی با شکوه از برای میثَر انجام داد که در طی یشت‌ها کمتر به همانند آن برمی‌خوریم... آنگاه است که ملاحظه می‌کنیم آهورامزدا در برابر امشاسپندان، سروری و نگاهبانی مردم را به او می‌سپارد تا هم در این جهان و هم در جهان پسین، این بزرگ‌ترین ایزدان، فرمانروا باشد [۹۴-۸۸].

میثَر به هنگام ناپدید شدن خورشید، از آن جایگاه آسمانش، سراسر زمین را می‌نگرد، بر همه جا محاط می‌شود تا آنچه را که در زمین و آسمان است بنگرد. به همین جهت وی هم ایزد روز و روشنایی، و هم ایزد نگهبان و حافظ شب است در برابر زیانکاری دیوان و زیانکاران. گریزی به دست دارد، سد گره و سد تیغه که سراسر از زر خالص بوده و رنگی شفاف دارد و بدان مردان [پیمان شکنان] را برمی‌افکند، و آن سلاحی است میان همه سلاح‌ها محکم‌ترین و پیروزترین یعنی گُرز ایزد مهر. از هیبت و شدتِ قهر او، اهریمن تبه‌کار به لرزه آید، ایشمه [Aēšma دیو خشم] آن دیو بدکار به ترس اندر شود، ویداتو [Viðātu "ویدُتو" Vidōtu] آن دیو ملعون از کار درافتد [بند ۹۳] و بوشیانشته Bušyānsta دیو خواب، آن درازدست، دَرِغو-گَو [DareYō Gava=] ملعون به لرزه گرفتار شود و همه دروغ‌پرستان وَرَنه Varena [=گیلان] به ترس و بیم دچار شوند [۹۸-۹۵].

میثَر، دارنده دشت‌های فراخ، از سوی راست زمین، در حالی که برگردونه‌اش سوار است، پدیدار می‌شود. ایزد شَرَاشَه / سروش در سوی راستش و ایزد ژَشَنو [= ژشن] در سوی چپش اسب می‌تازند و سایر ایزدان و امشاسپندان و فَرَوَشیان نیز سواره گردوی را فرا گرفته‌اند. به این گروه یاوران بهترین سلاح‌ها را می‌بخشاید، تیرهای پَران که با پرهای عقاب تزیین شده‌اند. چون با سرعت به سپاه کشوری که پیمان شکنی کرده و به او دورخ گفته فرا رسد، ناگهان به راکب و مرکوب فرو کوبد، چنانکه هر دو در یک لحظه بر زمین در غلتند [۱۰۱-۹۹].

میثَر تنها ایزد جنگ نیست، بلکه خود جنگاور بی بدیلی است. بازوان توانا و بلندش، پیمان شکن را در هر کجاکه باشد، اگر در هند شرقی و یا در هند غربی نیز باشد گرفتار کرده و کیفر می‌دهد. بازوان نیرومند و بلندش آنگونه دروغ منشانی را که می‌پندارند اعمال‌شان از نظر مهر پنهان می‌ماند، در میان خود خُرد و مضحک می‌سازد [۱۰۵-۱۰۴]. میثَر سپری از سیم و زرین دارد. گردونه‌اش را با سرعت می‌رانند. همه راه‌هایی را که به کشورهای تحت توجه او منتهی می‌شود، روشنی فرا گرفته است، گذرگاهش از دشت‌هایی گسترده است با بیشه‌زارهای فراوان که در آن زمین‌ها، چارپایان نیرومند و مردان آزاد زندگی می‌کنند. میثَر - آهورَ - Miθro. Ahura، آن دو جاودانی همواره به یاری درماندگان می‌رسند. میثَر شتابان با گردونه، بر سر کسانی که از روی نارضایی فدیهِ داده‌اند فرود آمده و زار و نزار بر خاکشان در می‌کشد [۱۱۴-۱۱۲].

در فصل سی‌ام، از مراسم ستایش و فدیهِ برای مهر گفت و گو شده. از ندای آهورا مَزدا می‌شنویم به زرتشت که مهر را بستای و مردمان را طریق اهدای فدیهِ بیاموز که مزدانیان از برای نثار فدیهِ، برایش پرندگان زیبا بیاورند، چون مهر نگاهبان و یاور همه مَزَدَیَسْتان می‌باشد. در مراسم دینی، بایستی زَوَتَر [Zaotar، پیشوای دینی "زوت"] شیرۀ هوم و زَوَتَر [Zaoθra "آب مقدس، آب‌زور"] را نیاز کند و مؤمنان می‌توانند از آن نوشابه‌های نیاز شده بنوشند. این مراسم بایستی کاملاً از روی دقت و درست انجام شود، تا آنکه مهر راضی و خشنود گردد. آنگاه

زرتشت از آهورامزدا می‌پرسد که این مراسم چگونه انجام گیرد که مهر را رضایت حاصل شود، و پاسخ می‌شود. بند ۱۲۲ از کرده‌سی، دارای اهمیت بسیاری است، چون درباره‌ی غسل و شست و شوی مهر آیینان، با صراحت مطالبی در آن آمده است و چنانکه خواهیم دید، در آیین جهانی مهر، غسل و "شست‌وشو" دارای اهمیت و اعتباری اصلی است.

ابتدا این مهر آیین‌ها، جهت انجام فرائض دینی و شرکت در مراسم مذهبی، لازم بود تا مدت سه شب و سه روز به تناوب شست و شو و غسل می‌کردند و سی ضربه‌ی تازیانه به خود می‌زدند و این هر دو برای پاک شدن از آلودگی‌ها و گناهان گذشته انجام می‌شد. آنگاه برای بار دوم لازم بود تادو شب و دو روز مراسم شست‌وشو و غسل به جا آورده و بیست ضربه‌ی تازیانه متحمل می‌شدند. آنگاه به صورت شایسته‌یی قادر می‌شدند تا در مراسم سرایش ادعیه‌ی دینی: سنه. آئه. پِشِنِه *Staota Yēsnya* و -ویسپنه رتو^۱ *Vispa* [راتاو^۲ *ratavō*] و یسپرد *Visparad*] موفق شوند. [← تاریخ آیین داذآمیز میترای، بخش شست و شو و غسل].

بی‌گمان مراسم شست و شو و تطهیر و تحمل ضربات شلاق / "آشتر *Aštra*" و هم چنین توانایی سرایش سرودهای دینی، اصلی بسیار کهن است از آداب مهرپرستی. اما به جای ادعیه‌ی ویژه، مؤلفان زرتشتی، نام ویسپرد و -منته آئه پِشِنِه [= بخش‌هایی از یسنا] را آورده‌اند که اولی بخشی از اوستاست و دومی برخی از یسناهایی است که به هنگام انجام عبادت و مراسم دینی خوانده می‌شد. تحمل شداید و ریاضت‌هایی در سلسله مراتب ورود به جرگه‌ی مهر آیین‌ها، اصلی اساسی بوده است که نگارنده در کتاب تاریخ آیین داذآمیز میترای، به‌طور مشروح و مستند درباره‌ی آن پژوهش‌هایی ارائه کرده است.

نفوذ و قدرت بعدی میترا، پس از اصلاحات زرتشتی دوباره بازگشت. این ایزدی است که آهورامزدا در گژ-نمانه *Garô-nmāna* = عرش اَعلا، بهشت برین] او را ستود. برای نگاهداری و یاری مهر آیین‌ها، بازوان بلند مهر از همان گژنمانه سرازیر می‌گردد. وی دارای گردونه‌یی است بسیار زیبا با زینت‌های فراوان و

زرین. این گردونه را چهار اسب سپید رنگ زیبا که تغذیه‌ای معنوی می‌شوند بر بسیط سپهر می‌کشند. سُم‌های پیشین‌شان از زر و سُم‌های پسین از سیم است. در جانب راست وی ایزد ژشنو و در جانب چپش ایزد چِستا Čistā قرار دارند.

پیشاپیش وی، دامویش او پَخته به صورت یک گراز [وَرَفَرَه / بهرام] می‌تازد، با دندان‌های تیز و پنجه‌های بُرنده آماده ضربت زدن؛ و ایزد آذر به همراه مهر، در پس وی می‌تازند. در گردونه مهر، هزار کمان وجود دارد. کمان‌هایی ممتاز با زه‌هایی محکم که با آنها، چون تیرهاشان پرتاب شود، با سرعتی فوق تصور به سوی هدف روان می‌شوند، دیوان بسیاری هلاک می‌شوند [در روایات اندر باب میترا - کمان و کمانکشی مهر نقشی عمده دارد و نقاشی‌ها و نقش برجسته‌های فراوانی در این باب به دست آمده که در کتاب مورد اشاره در فوق، درباره‌اش شرحی هست] تیرهایی بسیار محکم که با پر عقاب تزیین شده‌اند، و از آنها ممتاز تر نتوان شناخت، که در کنار کمان‌ها در گردونه مهر می‌باشد، و اینها همه بر تن دیوان و دیویشان می‌نشیند. برای پیکار با دیوان، در این گردونه جنگ ابزارهای بسیار دیگری نیز موجود است: یک هزار شمشیر دو لبه بُرنده [ذوالفقار] از پولاد، یک هزار خنجر دودم بسیار محکم، یک هزار گرز آهنین که هر یک دارای هفت گره (قَته) می‌باشد، و سرانجام گرز ایزد مهر، یک گرز که ایزد آن را به دست دارد، این دارای گرز سد تیغه و سد گره است که محکم‌ترین و پیروزمندترین جنگ ابزارهاست^۱. میترا با این سلاح‌ها دیوان را، دروغگویان به مهر، میثو-دروچ / مهر دروج (Miθrō-drudj) را نابود می‌سازد. آنگاه پس از کشتن دیوان، وی با گردونه‌اش، از فراز هفت کشور می‌گذرد [۱۲۳ - ۱۳۵].

در کرده بیست و سوم، دگر باره اشاره‌ای به مراسم نیایش یا همخوانی ادعیه میتراپی شده است. اما این بار مراسم تحت تأثیر دین زرتشتی است. با همان گردونه‌یی که توصیف شد، مهر شربت‌های مقدس نیاز شده را به منزلگاه آسمانیش می‌برد. مسرور و شاد. او مرد روحانی (زُئوتَر، زوت) آداب دان و آگاه به انجام مراسم و ورزیده‌ای را برای برپا داشتن مراسم ستایش و یَزِشَنِ مهر

Yazešn فرامی‌خواند. آن روحانی مراسم را برگزار می‌کند و مهر به سرعت، خودش به خانه این مرد فرود می‌آید و در کام‌های مورد درخواست، کامیابش می‌سازد. اما هرگاه مرد روحانی، ورزیده نباشد، هر چند که فدی‌های فراوان نثار کند و شربت مقدس به مقادیر فراوانی بر سفره نهد، آهوراقترا را خوش نمی‌آید، مهر به یاریش نمی‌شتابد و ایزدانی چون ژشنو و آژشتات Arštāt و امشاسپندان از وی روی می‌گردانند [۱۳۹-۱۳۶].

میترا نخستین ایزد آسمانی است، نیرومندترین و دلیرترین ایزدان است، ایزدی است جنگاور که در ضمن عطوفت و مهربانی بسیاری دارد از برای مؤمنان. پیمان‌شکنان و دروغگویان به او را هیچ راهی برای نجات نیست، چون ضربت گرزش در روشنی و تاریکی، در پنهانی و آشکاری، هر کجایی که باشند، نابودشان می‌سازد. ایزد ترسالی و ریزش و بارش باران است هنگامی که بندگان از بی‌آبی و خشک‌سالی جهت یاری از وی دست به درخواست و دعا بلند می‌کنند. او کسی است که ایزد روشنایی و فروغ است. سحرگاهان به پیکار تاریکی اهریمنی برمی‌خیزد. بامدادان بر جهان ظاهر می‌شود و همهٔ آفریده‌های نیک را روشن می‌سازد که پیش از آن در حجاب ظلمت نادیدنی بودند. هم‌چنین ایزد شب است، چنانکه در روز نگاهبان جهان روشنایی و بندگان است، شب هنگام با همیشه بیداری و هوشیاریش، دیوان و زیانکاران شب‌زور را از بدکاری و آسیب رسانیدن به آفرینش نیک باز می‌دارد. چهره‌اش چون تیشتره Tištrya درخشان است. گردونه‌اش روان و زیبا و ستاره نشان است... و سرانجام باز هم در واپسین یادی که از وی می‌شود: میتر-آهوراست که ستوده می‌شود و دربارهٔ این ترکیب، در تأیید مقام مهر شرحی کافی و پژوهشی مستند در کتاب تاریخ آیین رازآمیز میتراپی آمده است. بدان مأخذ نگاه کنید.



۹. جای وندیداد در اوستای ساسانی

و شرایع و احکام بومیان ایرانی

اوستای زمان ساسانیان را مغان به بیست و یک تشک یا کتاب تقسیم کرده بودند. در کتاب گنجینه اوستا از این تقسیم و نام‌های بیست و یک کتاب اوستا و مطالب آنها که به موجب کتاب دینکرد در زمان عباسیان و به ویژه تا دوران خلافت مأمون توسط دانشمندی به نام آذرفرنبغ تدوین شد مطالب کافی آمده است.

اما آن چه که مورد نظر است آن که بیست و یک کتاب را به سه موضوع تقسیم کردند که هر موضوع شامل هفت کتاب می‌شد. نخست بهرۀ گاسانیک Gāsānik یا ادبیات و سرودهای مینوی.

دوم بهرۀ هاتک‌مانسریک Hatak-mānsarik شامل سرودهایی درباره اذکار و ادعیه. سوم بهرۀ داتیک Dātik شامل قوانین و احکام.

وندیداد در همین بخش اخیر، یعنی بهرۀ، داتیک جای داشت و نسک نوزدهم در اوستای تدوین شده در زمان ساسانیان به شمار می‌رفت.

چنان‌که اشاره شد، این تنها نسک اوستای ساسانی است که بسیار مورد علاقه مغان بود و تا اندازه‌ای برخی از بخش‌های آن با کم‌وکاست‌هایی به ما رسیده است. هم متن اوستایی آن و هم ترجمه و تفسیر پهلوی‌اش.

کتاب وندیداد "وی + دایو + داته" *vi + daevo + dāta* به معنی "قانون یا شریعت ضد دیو" می‌باشد. کاربرد آن را در اوستای نوین، در بندهای گذشته ملاحظه کردیم. دارای بیست و دو قزگزذ - یا پرگرد است، یعنی بیست و دو فصل یا بخش.


از آن جایی که بخش عمده‌ای از این کتاب راجع است به مغایر پیش از زمان زرتشت و از سویی دیگر اقوام و مردم بومی ایران زمین و آریایی‌های مقدم بر زمان زرتشت، خلاصه‌ای از این کتاب از نظر می‌گذرد تا با آن چه که این بخش از یشت‌ها و در بخش‌های دیگر نقل شد، مجموعه‌ای باشد برای شناخت و دریافت قسمتی از باورها و مذاهب اعصار پیش از پیغمبر.

فرگرد اول

دارای بیست و یک بند است. در این بخش که راجع است به جغرافیای شرق ایران، از شانزده کشور یا شهر سخن در میان است که اهورامزدا آفرید "فَرَوَرس" Fraθwares و اهریمن برای مقابله و معارضه با آفرینش نیک اهورامزدا، در هر شهری که آفریده می‌شد، بلا، گناه و یا آسیبی پدید می‌آورد، یعنی می‌آفرید "فَرَوَکَرنت" Fra.kerent آفرینش اهورامزدا بدان جهت است که می‌گوید هر آینه اگر من شهرهای دیگر را که امن و پرآسایش و با نعمت و برکت باشد نمی‌آفریدم، مردم همه جهان به ائیزیتیم و ائیزو Airyanem vaedjo روی می‌آوردند و زندگی در آنجا مختل و غیرممکن می‌شد "مقایسه کنید با فرگرد دوم، که داستان جمشید است و چون در سرزمین زیر فرمان وی، مردم و ستوران و آثار زندگی وسعت زیاد یافت، جمشید به فرمان اهورامزدا به سوی جنوب پیش رفت و مردم را در سرزمین‌های دیگر سکونت داد."

به همین جهت اهورامزدا می‌گوید هر آینه تنها به آفرینش ایران و یح اکتفا می‌شد، همه مردم در آنجا تجمع می‌کردند و زندگی سخت می‌شد. در هر کشور، کار اهریمن ضد آفرینش بود، یعنی آفرینش منفی که واژه آن به صورت فَرَوَکَرنت Frakaret = "ضد آفرینش نیک، آفرینش اهریمنی" آمده در مقابل آفرینش ایزدی و اهورایی، فَرَوَرس Fraθwares.


فرگرد دوم

دارای چهل و سه بند است. موضوع این فصل گفت‌وگوی زرتشت و  آهورامزداست. زرتشت می‌پرسد و آهورامزدا پاسخ می‌دهد. خداوند از جمشید می‌خواهد که پیامبر او باشد و جمشید قبول نمی‌کند. پس جمشید قانع می‌شود که تنها آفریدگان خداوند را نگاهبانی کرده و فراوان سازد. جمعیت آنقدر انبوه می‌شود که جمشید سه بار با فرمان اهورامزدا به سوی جنوب کوچ می‌کند و مردم را در سرزمین‌های دیگر سکنا می‌دهد.


آن‌گاه اهورامزدا به جمشید خبر می‌دهد که به زودی توفانی از سرمای سخت فرا می‌رسد و برف به آن بلندی می‌بارد که بلندترین کوه‌ها را با پست‌ترین دره‌ها می‌پوشاند و از جمشید می‌خواهد پناهگاهی ساخته و همه وسایل زندگی و از همه جانداران و انسان و رویدنی‌ها در آن پناهگاه گرد آورَد تا پس از مدتی دراز، سرما و برف نسل همه گیاهان و جانداران و انسان را تباه نسازد. گفت‌وگوی اهورامزدا و جمشید و راهنمایی‌های خداوند درباره چگونگی غار "وَر" Var یا در اصطلاح زرتشتیان "باغ جمشید" پناهگاه طولانی است و داستان سرانجام ناتمام رها شده.

در پایان جمشید می‌پرسد: ای اهورامزدا، در این غار فرمانروا و سردار کیست؟ و پاسخ می‌شنود که اوژوتنتَر Urvatat-nara و تو ای زرتشت - البته این مسأله بسیار بعید است و اغتشاش در متن و تداخل ادوار را نشان می‌دهد، چون میان جمشید و زرتشت بُعد زمان زیادی فاصله است.

فرگرد سوم

 این فصل در چهل و دو بند می‌باشد. از دو مطلب تشکیل شده: نخست از نیکویی‌ها و فواید زراعت و کشاورزی گفت‌وگو است و لحن شاعرانه و تقریباً لطیفی که در تدوین و نبداد بسیار اندک است در انشاء آن به نظر می‌رسد. مطلب دوم که یکی از رسوم مغان درباره رفتار با مردگان است دنبال شده و کیفر اعدام و حد تازیانه برای کسانی که به دفن مرده در خاک بپردازند تعیین می‌شود و مجازات‌های دیگر نیز شرح می‌شود. به طور کلی یکی از بهترین اعمال و پیشه‌ها، زراعت و کشت‌گندم و غله است و یکی از بدترین گناهانی که بی‌توبه است و بخشش ندارد، دفن مردگان. مرده را با روش ویژه‌ی که بنا به دستور باید در بیرون آبادی و بالای بلندی قرار داد تا طعمه جانوران و پرنندگان لاشه‌خوار شود.

فرگرد چهارم

 این فصل با پنجاه و پنج بند درباره قوانین و احکام عهد و پیمان "میثر" Miθra و انواع آن، و کیفر و مجازات‌های پیمان‌شکنی "میثر دروج" Miθro.druj، مهر دروجی است. در آغاز از شش نوع عهد و پیمان سخن می‌رود. هرگاه کسی پیمانی را بشکند، مکافات و مجازات آن دامن‌گیر نزدیکان وی خواهد شد. در مواردی مجازات تازیانه و شلاق‌زدن به عنوان حد شرعی تعیین

شده است. صلابت، شدت، سختی و خشونت مجازات‌ها در هر مرتبه بیشتر می‌شود.

گناه پیمان‌شکنی یا مهر دروجی دامن‌گیر اعقاب پیمان‌شکن تا پشت‌های بسیار و اقربا و خویشاوندان فراوان می‌شود در صورتی که پیمان‌شکنی فرار کند یا بمیرد و یا به شکلی دسترسی به وی حاصل نشود. وسواس در تعیین چگونگی جرم و یا مکافات پیمان‌شکنی، درجه به درجه بیشتر و شدیدتر می‌شود، تا جایی که مجازات‌ها در عمل غیرممکن به نظر می‌رسد.

از بند ۴۵ به بعد درباره مسایلی دیگر، چون آموزش علم و اوقات تحصیل و نیکویی و احسان و برتری افرامتاهل بر بی‌زن و عزب و مال‌دار و ثروتمند بر بی‌مال و آن‌که صاحب فرزندان و خانواده است بر بی‌فرزند و بی‌خانواده می‌باشد و در اواخر همین فصل است که از روزه و روزه‌داری به عنوان گناه یاد شده.

فرگرد پنجم

این فصل دارای شصت و دو بند می‌باشد و درباره آداب و رسوم و روش پادایی یا تطهیر کسانی است که ناپاک و آلوده شده‌اند، ناپاک و نجس به وسیله دیوان مختلف. بیشتر این ناپاکی‌ها در اثر تماس با جسد مردگان به وجود می‌آید. لاشه مردگان زمین را نیز ناپاک می‌کند و هرچیز دیگری را که با آن در تماس باشد، چون زمین. دیگر درباره اینکه آیا آب و آتش موجب مرگ می‌شوند یا نه سخن است. آب و آتش موجب مرگ نمی‌شوند بلکه این *آشوویدوتو* یا *Asto-viđotu* مرگ است که در آب و آتش آدمی را به دست خدای مرگ *vayu* می‌سپارد.

پس از این دو بند، دوباره مطلب برمی‌گردد به روش‌های گوناگون تطهیر که از *مَسِ میت* حادث می‌شود. روش نگاهداری مردگان در فصل زمستان و جای نگاهداری و شیوه‌های آن. پس درباره دریای *پوئی تیگه* *poitika* و *ئوروکته* و

خواص آب‌ها و چگونگی تطهیر به وسیله آب مطالبی می‌آید. از نیکویی قانون ضد دیو زشتی "وی - ذیو - دانه = وندیداد" بحث می‌شود که بر همه قانون‌ها و کیش‌ها سرآمد است.

درباره مغان که مردم باید هنگامی که گناهی از آنان سرزد، نزدشان رفته و اعتراف کنند تا مغ مقداری از گناه را ببخشد. دوباره مطلب باز می‌گردد به ناپاکی که از تماس مرده، من غیر قصد روی دهد. سگ هم مقام با انسان است و همان مکافات و مجازات و آلودگی و تطهیر و قوانینی که برای آدمی موجود است هنگام تماس با جسد مرده، همانها در اثر تماس با جسد سگ نیز وجود دارد.

درباره زنی که بچه مرده بزاید که گناه بزرگی مرتکب شده و سخت ناپاک گشته، خود و محیط اطرافش باید تطهیر شود. آنقدر این آداب و روش سخت و خشن است و پر طول و تفصیل که کمتر نظایری دارد - البته در خود وندیداد نظایر سخت‌تر از آن نیز هست. باری، یکی از موارد آن است که چنین زنی چون دیو در رجمش وارد شده، باید مایعی ضد جادو و آزار دیو، از شاش گاو و خاکستر در رحمش، در چندین نوبت و به اندازه‌های معین بریزند. آب چون مقدس است و این زن آلوده، تا پایان مراسم که طولانی است از نوشیدن آب منع شده است و از تماس با مردم و مجاورت آب و آبادانی محروم می‌شود.

در جایی محقر و دور از آب و آبادانی باید با محدودیتی بسیار در خوراک و پوشاک به سر برد. این محدودیت‌ها حدود دوازده شب و روز طول می‌کشد و آنگاه چندین موبد که هر کدام وظیفه و کاری دارند، پس از غسل دادن وی با شاش گاو "گومیز"، او را اجازه می‌دهند که زندگی عادی از سرگیرد.

فرگرد ششم

این فصل با پنجاه و یک بند درباره حدود شرعی و کیفر تازیانه است برای کسانی که در زمین جسد مرده‌ای را دفن کنند، یا در زمینی که مرده



دفن شده پیش از انقضای موعد مقَرَر و مراسم تطهیر زراعت کنند. و این که جسد مردگان را به چه طریق و در چه ارتفاعاتی باید قرار داد تا طعمه درندگان لاشه‌خوار و پرندگان شود؛ و چگونگی آستودان، یعنی نگاهداری استخوان‌ها.

به هر روش و در هر جایی که باشد، این مسأله پیش کشیده می‌شود. بزرگترین و مهم‌ترین موردی که در وندیداد، باتوجه به تکرار، بدان توجه شده و حساسیت نشان داده می‌شود، همین مورد است.

در زمینی که سگ یا انسانی بمیرد و یا دفن شود، به مدت یک سال از کشت و کار و تردد به روی آن منع شده است. هرگاه کسی برخلاف این رفتار کند، مستوجب چهارصد ضربه تازیانه می‌شود.

در مطالب بعدی، درباره جرایمی است که به موجب آن، فرد، استخوان مرده‌ای از سگ یا انسان را که به اندازه یک بند انگشت باشد به روی زمین اندازد، مجازات چیست؟ پاسخ شصت ضربه تازیانه می‌باشد. این مراتب به همین ترتیب تکرار می‌شود و هرچه استخوان بزرگتر شود، مجازات بیشتر می‌شود تا به دو هزار ضربه شلاق می‌رسد.

موردی دیگر در این فصل، روش تطهیر آبی است که جسد مرده‌یی در آن افتاده باشد. هم‌چنین است هنگامی که جسد مرده‌یی در برف یا یخ افتاده باشد و روش تطهیر برف و یخ شرح می‌شود و در واپسین بندهای این فصل، از چگونگی و قوانین رفتار با مردگان و دخمه و آستودان کردن سخن در میان است.

فرگرد هفتم

فرگردهای بعدی، با تفصیل بسیار هم‌چنان درباره نسا، یا لاشه مرده، طریقه دخمه کردن، دیو نسو Nasu و شیوه‌های تطهیر و روش‌ها و مراسم در این باب است. هر فردی که مُرد، بلافاصله دیو نسو، به شکل یک مگس بسیار زشت در بدن مرده وارد می‌شود، مأمن دیوان در شمال قرار دارد. دیو تا هنگامی



که جسد به وسیلهٔ سگان و لاشه‌خواران دریده و خورده نشوند، در لاشه باقی می‌ماند و پس از آن دوباره به طرف شمال پرواز می‌کند.

یکی از ویژگی‌های وندیداد، چون سایر بخش‌های اوستای نوین که به وسیله و با نظارت مستقیم مغان تدوین شد، یک دست نبودن مطلب است در هر بخشی. و یک ویژگی دیگر تکرارهای خسته کننده و خشک و ملال آور مطالب می‌باشد. گاه یک موضوع عیناً در چند بخش تکرار می‌شود. در فرگرد هفتم، مطالبی دربارهٔ ناپاک شدن زندگان و افرادی که در یک محفل و مجمع گرد هستند و میان‌شان کسی می‌میرد و چگونگی آلوده شدن آن جمع و طُرُق تطهیرشان آمده است. البسه و متعلقات به مرده نیز آلوده و در معرض تماس با دیو لاشه است که باید تطهیر شود و این تطهیر با شاش گاو و خاک و آب در مراحل مختلف و زمانی دراز انجام می‌شود. متعلقات مرده از البسه و چیزهایی این قبیل، به مغان تعلق می‌گیرد. اگر کسی روی جسد مرده چیزی از پارچه هرچه که کم و بی‌ارزش باشد بیندازد گناه نابخشودنی مرتکب شده است. کسانی که از گوشت مردهٔ انسان یا سگ تغذیه کنند نیز گناه نابخشودنی مرتکب شده‌اند. هر چیزی که با مرده در تماس باشد نجس و آلوده می‌شود. روش تطهیر تابوت و هر چیزی که مرده را به وسیلهٔ آن حمل کرده‌اند. روش تطهیر علوفه که با مرده تماس پیدا کرده باشد و روش تطهیر غله شرح شده است.

قسمت دوم از فرگرد هفتم دربارهٔ دستورهای پزشکی و قوانین کار اطباء می‌باشد. برای به دست آوردن پروانهٔ پزشکی، یک طبیب لازم بود دورهٔ آزمایشی خود را میان دیوپرستان بگذراند. هرگاه می‌توانست سه دیوپرست را معالجه کرده و سلامتی دهد، می‌توانست میان مزدپرستان به طبابت پردازد. هرگاه نمی‌توانست چنین کند برای همیشه از طبابت میان مزدپرستان محروم می‌شد.

یک جراح "کَرِتو.بَیَشَز" یا کارد پزشک Kareto.Baešaza نیز لازم بود تا حذاقت خود را میان دیوپرستان بیازماید که در صورت موفقیت می‌توانست کار

خود را در جامعهٔ مزدپرستان شروع کند. اگر جراحی یک مزدپرست را جراحی کرده و نمی‌توانست وی را درمان کند، مجرم اعلام شده و کیفرش آن بود که به عمد کسی را مجروح کرده باشد.


دستمزد پزشکان از جمله مسایلی است که در این فرگرد از بند چهل و یک به بعد آمده است. دستمزد با وضع بیماران که از چه طبقه بوده و مرقه یا ثروتمند بودند یا نه تفاوت می‌کرد. دستمزد به دام و چارپا و جنس پرداخت می‌شد. این دیرینگی این قوانین و مطالب و جامعه را می‌رساند. از پول آگاهی و نشانی نیست. معالجهٔ رئیس خانواده یک گاو نامرغوب، برای رئیس ناحیه یک گاو متوسط، برای رئیس بخش یا شهر یک گاو مرغوب تعیین شده.

برای درمان همسر رئیس خانواده یک الاغ مادهٔ شیرده، همسر رئیس برزن استر و رئیس شهر یک شتر می‌باشد. این مراتب هم‌چنین برای مردم مختلف در درجات اجتماعی تفاوت پیدا می‌کند. دامپزشکان نیز حقوقی معین و به جنس داشته‌اند. پزشکان به سه گروه تقسیم می‌شدند. پزشکی که به وسیلهٔ کارد درمان می‌کرد، یعنی جراح، "کَرِتو-بَیشَز" kareto-baešaza و پزشکی که به وسیلهٔ دارو به درمان می‌پرداخت، یعنی به وسیلهٔ گیاهان دارویی - اَوَزَوُز - بَیشَز urvaro-baešaza و پزشکی که به وسیلهٔ ادعیه و کلام ایزدی به درمان اقدام می‌کرد - مائَزُز - بَیشَز Manθro-baešaza. پس از این مطالب، یک باره در مورد لاشهٔ مرده و آلودگی‌های حاصله از آن و روش‌های سخت و مراسم پراز و رمز تطهیر مسایلی مطرح می‌شود. در مورد اینکه جسد در چه مدت پس از آن‌که به سوی خورشید، بالای برج قرار داده شد پاک می‌شود، یا زمینی که مرده به روی آن بوده است چه هنگامی تطهیر خواهد شد. مطلب بعدی در فرگرد هفتم که دارای ۷۹ بند است راجع است به دیوها، پری‌ها و شیاطین. آشکار می‌شود که با مطالب بند ۵۶ - دفن اموات امری بسیار رایج و شایع بوده است. دیوها در قبرها و گورستان‌ها مقام دارند و از گوشت و خون مردگان می‌خورند و عفونت و گند و بیماری به وجود می‌آورند. در این قبرستان‌ها، از آغاز شب دیوان و پیروان آنان گرد می‌آیند.

در فرگرد پنجم مطلبی هست که به موجب آن هرگاه زنی فرزند مرده بزاید، چه مجازات‌ها و عقوباتی دارد. و در این جا، یعنی فرگرد هفتم اشاره شده که هرگاه چنین زنی بر اثر تب و بیماری، تشنه شده و به آب نیازمند باشد، لازم است یک مغ با شرایطی بسیار پیچیده به وی اندکی آب دهد. اما اگر مغ ویژه نباشد و آن زن خود آب بنوشد، مستحق مجازات بوده و دویست ضربه تازیانه باید به وی زده شود و ناظران بر نوشیدن آب نیز گناهکارند.

در پایان این فصل از تطهیر ظروف مسی، آهنی، طلایی، نقره‌یی، فولادی، سنگی، سفالی و گلی که به وسیله لاشه انسان یا سگ نجس شده باشد، مسایلی نقل شده است و احکام شرعی درباره تطهیر آن.

فرگرد هشتم

یکی از فصول بلند وندیداد، فرگرد هشتم است با سد و شش بند. باز هم  تأکید و سنگینی مطالب درباره مراسم و آدابی است مربوط به مردگان و روش‌های دشوار تطهیر و غسل مس میت و مراسم سگدید و کیفر کسی که روی جنازه را حتا با کمترین چیزی بپوشاند.

بخش دوم از مطالب راجع به تحسین از دین نیکوی مزداپرستی مغان و ستایش از قانون ضد دیو "وندیداد" مطالبی درباره مبارزه با دیوان و شیاطین نیز هست که هرگاه ادعیه مقدسه تلاوت شود، دیوان و شیاطین می‌گریزند. مجازات اعدام برای کسی که جسد مرده را بسوزاند و فواید و ثواب برای کسانی که آتش مقدس را تطهیر کرده و با آداب ویژه به آتشکده و آتشگاه حمل کنند.

بسیاری از قوانین و احکام و اشارات درباره زندگی چادرنشینی و کلبه‌هایی که از پوست یا نمد و یا حصیر است و ظروفی که از سنگ و سفال می‌باشد و عدم رواج و شناخت پول و معاملات و دادوستد جنس به جنس و پسا اشارات دیگر، محیط وندیداد را که یک محیط متعلق به تیره‌هایی است که زندگی بسیار ابتدایی و

چادرنشینی را می‌گذرانند تصویر می‌نماید. به همین جهت است که گاه میان این احکام، تضاد به نظر می‌رسد، و گاه اصطلاحات دربارهٔ یک مسأله وسیعاً تغییر پیدا می‌کند و گاه مقیاسات اندازه‌ها و مقادیر متفاوت می‌شوند.

هرگاه سگ یا انسانی در کلبه‌ای که سقف آن از چوب و گیاه یا نَمد "نَمَتو nemato" باشد بمیرد تکلیف چیست؟ البته هنگامی که موقتاً شرایط در هوای آزاد قرار دادن موجود نباشد. پس شرایط دفن موقت و احکام آن درج شده و این که آن کلبه را با چوب‌ها و گیاهان خوشبو بخور دهند، چون: "اوژواشته urvâsna دارای بوی تند" و "وهُوگَنُوته vohu-gaona نوع و جنس خوب" وهُوکرته "vohu-kereta دارای شفا و ذات خوب" هَذَا - تَیْتَه haðâ-naepata همیشه سبز و تازه".

آن‌گاه دستورهایی بسیار است راجع به این که اگر هوا نامساعد بود با جسد چه کنند و چگونه امانت نهند و موقتاً تحت چه شرایط ویژه‌یی دفن کنند. شرایط غسل متّ با شاش گاو نیز بسیار پیچیده است. هرگاه محظوراتی از لحاظ شاش گاو وگوسفند برای غسل مرده کشان "نَساسالار = مرده کش" پیدا شد با ادرار زنان و مردانی که خیتوک‌دَس کرده باشند نیز مرده کشان می‌توانند غسل کنند.

از بند شانزدهم به بعد دربارهٔ مراسم سگدید است. از راهی که می‌خواهند مردهٔ انسان یا سگی را عبور دهند، باید سه بار سگ زرد چهار چشم و یا سگ سفید زردگوشی را عبور دهند تا دیو نَسوکه به شکل یک مگس کثیف در کمین است به سوی شمال فرار کند و مطالبی دیگر در این زمینه است که نقل شده.

مجازات‌هایی برای افکندن پارچه و لباس به روی میت که تا دو هزار ضربه تازیانه کیفر دارد و مجازات‌هایی برای لواط "وِیْتَه Vaepaya" تا جایی که حتا این گناه بی توبه خواهد بود، اما وندیداد درواقع "کتاب مردگان" است. چون هرگاه مسایل و احکامی دیگر مطرح می‌شود، بلافاصله مسایل برمی‌گردد به قوانین و احکام مردگان. در این جا نیز دوباره چنین مسایلی مطرح می‌شود: اگر جسد مرده‌یی که یک سال از مرگش بگذرد لمس شود، چه مجازات‌هایی دارد و چگونه آدمی تطهیر می‌شود. قابل ذکر است که احکام و قوانین دربارهٔ لاشهٔ مردهٔ سگ و

انسان یک سان است. مایع اصلی پادیاب و تطهیر "شاش گاو" است و گاه آب با شرایط ویژه. دنباله این فصل چون بسیاری از موارد، آن قدر ملال انگیز است که حدی بر آن متصور نیست.

از بند ۷۳ به بعد درباره سوزاندن مردگان است و اینکه اگر مزدپرستان و پیروان مغان با چنین آتشی که مرده را بدان سوزانده‌اند مواجه شدند چه باید بکنند و روش عودت آتش به آتشگاه و تطهیر آتش و دوباره فراهم کردن آن چگونه است. این فصل با مطالبی دگر باره درباره شرایط تطهیر کسانی که به وسیله تماس با جسد مرده سگ و انسان آلوده شده‌اند شرح می‌دهد.

فرگرد نهم

فصل نهم با پنجاه و هفت بند درباره مراسم بسیار پیچیده تطهیر یا *برشوم* Berešnum است. مراسم پادیابی باید فقط به وسیله مرد آشه = *narem-ašavanem* انجام پذیرد. آشه "Aša / آژته" تنها به معنی لغوی و وجه صفتی آن به معنی پارسا یا مقدس منظور نیست. کاربرد این اصطلاح در وندیداد، مغانی هستند که متخصص در چنین امور پیچیده‌یی می‌باشند و در مقابل دست‌مزدهایی که تعیین شده، عهده‌دار مباشرت این مراسم می‌شوند و جز به وسیله آنان، چنین مراسمی پذیرفته نشده و قبول نمی‌شود.

هرگاه فردی بخواهد تن خود را از آلودگی به وسیله *میت* یا تماس و لمس جسدی تطهیر نماید، به چنین کسی مراجعه می‌کند. این متخصص، زمینی ویژه را به اندازه‌هایی معین و دقیق از همه لحاظ آمده می‌کند. زمین به شکل یک مستطیل که اضلاع بلند آن به سوی شمال و جنوب و اضلاع کوتاه‌ترش به سوی خاور و باختر باشد به وسیله شیار در زمین معهود احداث می‌شود. البته لازم به یادآوری است که در این جا چنان‌که برخی اشاره می‌کنند این مراسم نوعی گندزدایی است جهت دفع میکروب‌ها و جلوگیری از سرایت بیماری و جز آن،

چنین نیست؛ چون به صراحت اشاره می‌شود که این نوع ناپاکی‌ها، نجاستِ درونی است، ناپاکی و آلودگی‌یی که تا اعماق اندرونی‌ترین اعضای آدمی و تا بُنی‌ناخن را فرا می‌گیرد و عامل آن دیوتسو یا دیو موت است و یوژدائزگر yūždāeragar یا موبدِ کاردانِ مراسمِ بُرشنوم، با این اعمالِ جادویی و درازمدت، دیوتسو یا دیوها و جن‌هایی را که از بدنِ مرده به بدنِ زنده سرایت کرده‌اند، با این مراسم تسخیر و بیرون می‌کند تا به سوی شمال که مسکن دیوها و دروازهٔ دوزخ است بگریزند.

باری، به فاصلهٔ معینی، سه مستطیل دیگر داخلِ اولی با شیار مشخص می‌شود. در سمت مغرب، داخلِ مستطیل، به شکلی که نیمی از مستطیلِ اولیه را شامل شود، با شیار یک مستطیل دیگر و داخلِ آن با شیار دو مستطیل دیگر احداث می‌شود. داخلِ این نیمهٔ مستطیل دوم، دو مربع که هر یک دارای سه شیار می‌باشد به وجود می‌آید. داخلِ هر مربع سه سوراخ با عمقی معین که در فصول مختلف فرق می‌کند، کنده می‌شود. در نیمهٔ دیگر نیز با حسابِ زوایا و عمقِ معین سه سوراخ به وجود می‌آید. اندازه‌ها، عمق‌ها و زوایا همه باید مطابق حساب باشد و با آلات و ادوات مخصوص ایجاد شود و ادعیه و اذکار گوناگون در مواقع مختلف خوانده شود. [شش صفحه تصویر دربارهٔ مراسم بُرشنوم را میان صفحات ۳۹۸ - ۳۹۳ ببینید]

در چنین جایی است که مراسمِ تطهیرِ "بُرشنوم" توسطِ مغ و ویژه انجام می‌شود، البته در فواصلِ سوراخ‌ها و شیارها لازم است با سنگ‌های ویژه فرش شود. مرد آلوده و دیوزده داخل شده و با راهنماییِ مغ، مشغول انجامِ مراسم می‌شود. ادعیه‌ای که مغ می‌خواند مرد تطهیر شونده نیز باید تلاوت کند. در هر گام و هر قدمی که داخلِ این مستطیل‌ها و مربع‌ها و سوراخ‌ها برمی‌دارد، و ادعیه و اورادی که خوانده می‌شود، با ظرفی ویژه که از آهن یا سرب باشد و دستهٔ چوبی داشته باشد از چوب یا نیِ بُند یا نُه گره، مغ باید شاش گاو نر را درحالی که خود بیرون از محوطه و تطهیرگاه است به مرد آلوده بریزد. هر بار مرد آلوده موضعی از بدن خود را با این ادرار گاو که آن‌هم با طُرُقِ ویژه تحصیل می‌شود "نیرنگ"، می‌شوید - و هر موضعی که چنین تغسیل شود، طاهر شده و دیوتسو = "دروچ تسو" یا

دیو ویژه لاشه مرده از آن موضع گریخته و به موضع راست، گوش چپ، شانه راست، شانه چپ، زیر بغل راست، زیر بغل چپ، سینه، پشت، سینه راست، سینه چپ... می‌گریزد.

و هم‌چنین با همین تشریفات طولانی و ملال‌آور، هر عضوی از چپ یا راست، باید سه بار با شاش گاو شست‌وشو شود. دیو لاشه هر بار از عضوی که بدین طریق تطهیر می‌شود، به عضوی دیگر می‌گریزد.

ادعیه و اوراد نیز بسیار است. تشریفات که باید با مراعات فواصل و طول و عرض انجام شود، محاسبه‌اش پردردسر است. آلات و ادوات کار فراوان است. برای مرد و زن، چون مراسم تطهیر به میان بدن رسد تفاوت می‌کند. سرانجام پس از ده‌ها بار شست‌وشو و صرف اوقاتی بسیار طولانی، دیو تسو یا دیو مرده به کف پاها پناه می‌برد که در این‌جا نیز مراسم تطهیر بسی ملال‌انگیز است. هرگاه مراسم درست و بادقت و از روی دستورها انجام شود، سرانجام دیو لاشه مردگان از زیر انگشت شست پا به سوی شمال می‌گریزد، به صورت مگسی بسیار زشت و کثیف. اما درحالی که گمان می‌رود مراسم تطهیر انجام شده و مرد آلوده از نجاست و دیوزدگی یا تسخیر دیو و جن‌زدگی رهایی یافته، متوجه می‌شود که تازه میانه راه نیز نرسیده و از نه سوراخی "Maya" که داخل مستطیل‌ها و مربع‌ها تعبیه شده، با مراسمی، یک‌یک باید بگذرد. میان ردیف سوراخ‌ها بنشینند و سراسر بدن خود را با خاک بمالند. این کار، یعنی شست‌وشوی خشک با خاک، پانزده بار باید تکرار شود. آنگاه در سه سوراخ آخری، نزدیک هر سوراخ سه بار خود را با آب بشوید. پس تن خود را با گیاهان ویژه که نام برده شده بخور دهد.

اینک آیا مراسم تطهیر به پایان رسیده؟! - نه، چنین مردی، یا زنی به جایگاهی ویژه می‌رود. تماس با اعضای خانواده و هرکسی دیگر برای وی ممنوع است. فقط مغ اجراکننده مراسم، از دور با وی تماس می‌گیرد. با یک قاشق یا ملاقه دسته بلند، که سر آن از سرب یا آهن و دسته‌اش از شاخه‌ای از نی نه‌گره باشد به وی غذای ساده و ویژه‌یی می‌رساند. به آب و آتش، خاک و گاو

”چار پایان، دام، گیاه، مرد آتش و زن و مرد و کودک نزدیک نمی‌شود و تماس نمی‌گیرد. چون سه شب سپری شد. باید تن و پوشاک خود را با آدابی ویژه با شاش گاو تطهیر نماید.

دور دوم قرنطینه شش شب است که همه مراسم آن چون دور اول باید اجرا شود و در پایان دوباره مراسم تطهیر تن و پوشاک با شاش گاو انجام گردد. دور سوم قرنطینه، نه شب است که با همان تفصیل چون انجام یافت و مغ ناظر بر آن صحنه گذاشت، از آلودگی پاک شده و می‌تواند زندگی عادی را از سرگیرد.

زمینی که شرح آن گذشت و در آن آیین طهارت “Barešnum = بریشنوم” انجام می‌شود، و سوراخ‌هایی که نیز یاد شده و در آن زمین احداث می‌شود، هر دو مَغه Maya نامیده می‌شود و این توضیح دارای اهمیت بسیاری است، به معنی جایگاه تطهیر و پاک شدن از آلودگی. اصطلاحی که در گائاه‌ها از آن به قرینه نشانی داریم و در بندهای گشته بدان اشاره شد مَغه maga می‌باشد. اساس آیین مغان، پادیابی و طهارت است. در اوستا، جاهایی بسیار محدود از پی پتایه paityāpa که در پهلوی پات‌یاب pātyap و در فارسی جدید پادیاب شده است یاد شده که با چند اصطلاح ویژه مغان همراه است “پتنّا ۶۵، بند ۶” و شرح آن گذشت. انجمن و گرد هم آیی‌های مغان، این شورانگیزان سودا زده در مراسم تطهیر “مَغه” بوده است. وندیداد و آیین‌های آن که شرحی بسیار فشرده و مختصر از یکی از جمله مراسم تطهیر آنان به وسیله و افزار مَغه گذشت، دلیلی روشن و آشکار بر این است که کاربرد مَغه در گائاه‌ها و مَغه در وندیداد بسیار متفاوت است و تنها شباهتی در تلفظ و املا دارد.

دنباله فرگرد نهم درباره دست‌مزد اجرا کنندگان مراسم تطهیر می‌باشد. هرگاه یک مغ که آلوده شده است به وسیله مغی دیگر که از جمله اجرا کنندگان این گونه مراسم است تطهیر شود دست‌مزد وی تنها دعای خیر از طرف مرد آتش می‌باشد که مراسم پادیابی درباره وی انجام شده. اما برای دیگران، دست‌مزد و اجرت کار مطابق شئون و مقام و منصب اجتماعی و حرفه و پیشه‌شان تفاوت می‌کند.

دست مزد از یک شتر، یا گاو نر مرغوب، یک اسب راهوار، یک گاو آهن یا بارکش و... تفاوت می‌کند. هرگاه کسی این‌گونه مواشی و ستوران را نتواند بدهد، لازم است به جای آنها از اشیاء و چیزهای گران‌بها آن قدر بدهد که آن مغ راضی و خشنود شود. هرگاه مرد روحانی ناراضی باشد، دیو تسویا دیو لاشه مرده که تسخیر و بیرون رانده شده دوباره بازگشته و از راه بینی، چشم، زبان، دهان و آلت تناسلی و سوراخ پشت فرد تطهیر شده دوباره وارد تنش می‌شود و برای همیشه وی را ناپاک و در تسخیر خود نگاه می‌دارد. در بخش آخر این فرگرد، از کسی یاد شده که آشنا و متخصص در امر تسخیر دیو نباشد و به این کار اقدام کند. مجازات وی آن است که مزدپرستان وی را به بند کشند از دست‌ها و پاها. برهنه‌اش کنند و سرش را ببرند و بدنش را طعمه لاشه‌خواران کنند. به موجب کتاب روایات داراب هرمزدیار چنین کسی را به بیابان برده و به چهار میخ می‌کشند و زنده‌زنده پوستش را می‌کنند، آنگاه سرش را می‌برند. این مجازات سخت همان مجازاتی است که از سوی گزتیر Kartir، درباره مانی به مورد اجرا گذاشته شد.

از دیدگاه مغان، کسی که مراسم پادیابی و تطهیر را درست انجام ندهد و در این کار به درجه تخصص نرسیده باشد، برهم زن نظام آشنائی است. در بند ۵۲ از همین فرگرد نهم وی آشه‌مئوئه Ašemaoya نامیده شده، با صفت ناپاک آتش Anašava چنان‌که اشاره شد، در این جا، در وندیداد، آشه - به معنی "راستی و پارسایی" نیست. مرد آشه به معنی "روحانی" است که به احکام اجرایی و آداب تطهیر و احکام مغانه به درستی و دقت آگاه باشد. نظام آشایی در این جا، آن نظام آشایی در گائانها نیست.

کسی که احکام و قوانین اجرایی و دقیق تطهیر و پادیابی را نداند یک آشه‌مئوئه می‌باشد، یعنی برهم زننده نظام آشه و واجب‌القتل است. ناپاک است و با آن روش فجیع باید کشته شود. در پهلوی آشموک - آشموگ ašmuk-ašmuy آمده است. در هر جای اوستای نوین که این واژه و صفت آمده، کاملاً از لحاظ بیان مطلب، سبک انشاء و بیان و اصطلاحات ویژه، همان سبک و بیان و اصطلاحات

وندیداد را می‌رساند، از جمله در: یسنای ۶۱/۴، ۶۵/۸، ۶۸/۸، هرمزدیشت، بند ۱۰ و بخش پازند "نیرنگ کشتی بستن".

فرگرد دهم و یازدهم



این فصل دارای بیست بند است و فرگرد یازدهم نیز به همین سان بیست بند می‌باشد. مطالب این دو فصل دربارهٔ چگونگی مقابله و مبارزه با دیوان و شیاطین است. پیش از یادکرد فشردهٔ رئوس دو فرگرد یاد شده، توضیحی دربارهٔ صفت مرکبی که در وندیداد برای آهورامزدا آمده است لازم می‌باشد. در بندهای گذشته یادآوری شد که به موجب عقاید ویژهٔ مغان، کار تکوین و آفرینش جهان از سه راه و سه طریق انجام شده است. این کاملاً مغایر با مسألهٔ تکوین در گناها یا سرودهای زرتشت است. سه شیوهٔ آفرینش به موجب وندیداد عبارت است از عناصری که به رأی و ارادهٔ خود قائمند و خود آفریده می‌باشند "خودآته xvaôâta" که روشنی بی‌پایان، تاریکی بی‌پایان، آسمان بزرگ، برخی ستارگان و موارد دیگر از آن جمله‌اند. دوم آنچه که مخلوق و آفریدهٔ دیو و اهریمن است "دئوآته daevoôâta" و سوم آنچه که به وسیلهٔ مزدا - یا آهورامزدا آفریده شده و به رأی و ارادهٔ وی قائمند "مزدآته mazdaôâta". به همین جهت است که اهورامزدا از دیدگاه مسألهٔ تکوینی و آفرینش در فلسفه و باور مغان در وندیداد، آفرینندهٔ جهان جسمانی، یا دادارگیتی مادی - آستومند "داتر - گئیته نام - آشتوئی تی نام dâtâre-gaeôanâm astvaitinâm" توصیف می‌شود. به همین جهت است که هر جا آهورامزدا به وسیلهٔ زرتشت مورد سؤال و پرسش واقع می‌شود، به عنوان آفرینندهٔ جهان مادی یا آستومند می‌باشد.

در آغاز فصل دهم، زرتشت می‌پرسد که راه راندن و دور کردن دیو مرگ که از لاشهٔ مرده به زنده حمله می‌کند چگونه است؟ پاسخ می‌شود که باید به وسیلهٔ ادعیه‌ای که معین شده و تلاوت آنها، دیوتسو و سایر دیوها را دور کنی. ادعیه از

فصول مختلف یسنا انتخاب شده. برخی از ادعیه باید دوبار خوانده شود = "بی‌شامروته *Biśāmruta*" برخی از ادعیه باید سه بار تلاوت شود = "ثروشامروته *θriśāmruta*" و بعضی از ادعیه است که باید چهار بار خوانده شود = "تثروشامروته *taθruśāmruta*". این سرودهای گائایی، باید به آواز بلند تلاوت شود. آنهایی که دو بار یا سه بار یا چهار بار باید خوانده شود مشخص شده است و بر اثر تلاوت این آیات است که دیوان دور می‌شوند و از تسلط بر جسم و روح آدمی محروم می‌مانند. خواننده ادعیه، پس از تلاوت آیات ویژه و تعیین شده، باید عباراتی به تقریب چنین بگوید که ای دیو فلان، من تو را از این خان و مان، از این ایل و تیره، از این شهر و سرزمین و از تن خود و... بیرون می‌کنم. از دیوهایی که یاد شده به ترتیب عبارتند از: ایندزه *indra* ستورو *sauru*، ناؤنگه‌ایث *nāwanghaiṭya*، تورو *tauru*، ژیری *zairi*، آیشمه *aeśma* = خشم خونین سلاح، "آکه‌تسه *akataśa*، ورنیه *varenya*" دیو ورنیه. به نظر می‌رسد که منظور دیوهای گیلان و دیلم در شمال نمی‌باشد. "وائه *vāta*" دیو بادید یا وای و تر، بدتر."

درباره این دیوها که از ذئوه‌ها یا خدایان طبیعت میان آریایی‌های باستان بودند، پیش از این سخن گفته شد. در پایان فصل دهم آمده که این‌ها دیوان گمراه کننده و دیوانی هستند که از لاشه مرده به درآمده و زندگان را مورد حمله قرار داده و ناپاک و نجس می‌کنند.

فرگرد یازدهم روش تطهیر آن چیزهای ناپاک شده‌ای است که آفریده آهورامزدا است. درباره این گونه آفرینش، در سطور گذشته و بندهای پیشین توضیح داده شد. هرچند به روشنی گفته و بیان نمی‌شود که چه چیزی موجب ناپاکی و نجس شدن خانه، آب، آتش، زمین، مواشی یا دام‌ها، گیاه و درخت، زن و مرد آتش، ستارگان، ماه، خورشید و موجودات نیک مزدا آفریده می‌شود، اما با توجه به فصول گذشته، مطلب روشن می‌شود. این دیوان هستند که در پایان فرگرد دهم اشاره شد که گمراه کننده بوده و در لاشه مردگان حلول کرده و هرچه را که نزدیک و در اطراف آنها باشد ناپاک و نجس می‌کنند.

روش تطهیر، چون فصل گذشته تلاوت دعای تطهیر است. مهم ترین دعا یا نماز آهونه ویرینه *ahura-vairya* می باشد که با *Yatha.ahu.vairyu* آغاز می شود. آن گاه آیاتی از یسنا، فصول مختلف یاد می شود که چند بار به تناوب و با آواز بلند تلاوت شود.


از بند ۹ تا ۱۲، نام و فهرست درخور توجهی از دیوان در این فصل مندرج است. هنگامی که برای تطهیر ادعیه توصیه شده تلاوت می شود، فرد تطهیر شونده می گوید: من فلان دیو را برمی اندازم، بیرون می رانم، نابود می کنم = "پِرینه" *perene*. این دیوان که قبلاً در بندهای گذشته تحلیلی از آنها شده، چنین اند:

آئشمه	aešma	دیو خشم.
نَسو	nasu	دیو میت، دیو لاشه مرده، یکی از نَسو خطرناک ترین دیوان.
هام زَنثَوَه	ham-raeθwa	ناپاکی و نجاست مستقیم. "با بعدی، دو اصطلاح فقهی درباره نوعی ناپاکی است".
پَی تی زَنثَوَه	Paiti-raeθwa	ناپاکی و نجاست غیر مستقیم.
خرو	khru	دیوی که درباره اش آگاهی نداریم.
خز و یگنو	khrvignu	از این دیو نیز اطلاعی نداریم.
بوئیدی	buiði	برای آگاهی درباره این دیو، نگاه کنید ذیل همین نام دانشنامه ایران باستان.
بوئیدی زَه	buiðiža	درباره این دیو قبلاً در بندهای گذشته شرحی هست ← دانشنامه ایران باستان.
کونده - کوندی	kunde-kundi	درباره این دیو قبلاً در بندهای گذشته شرحی هست.
کوندی زَه	kundiža	درباره این دیو قبلاً در بندهای گذشته شرحی هست.
بوش یَنشته	bušyansta	دیو خواب و خلسه، به همین مدخل در دانشنامه ایران باستان نگاه کنید.

با صفت درازدست. از این دیو که در جاهایی دیگر از اوستای متأخر و نوین یاد شده، دوبار، اول با صفت ضعیف و ناتوان و دوم درازدست یاد شده.	bušyansta-dareyo gava	بوش یَشتَه در عُوگَو
از این دیو نیز اطلاعی در دست نیست.	muiði	موئیذی
از این دیو نیز آگاهی و شناختی نداریم.	kapasti	کَپَستی
درباره این دیو که به غلط به پری، ساحره و جادو شناخته شده در بخش یِشت‌ها و وندیداد تحقیق شده است ← دانستنامه.	pairikā	پَیریکا/پری

پس از یادکرد این دیوان است که دگرباره فهرستی از ادعیه که باید تلاوت شود یاد می‌شود و بدین وسیله مورد تطهیر عملی شده و دیوان متواری و فراری می‌شوند.

فرگرد دوازدهم

فصل دوازدهم با چهارده بند درباره مدّت و زمان سوگواری و تعزیت  نزدیکان و خویشاوندان است. این فصل و مطالب آن تضادهایی را از سویی با معتقدات خود مغان و از سویی دیگر با معتقدات زرتشتی و آریایی نشان می‌دهد. به موجب کتیبه‌های هخامنشی، آهورامزدا شادی را برای آدمی آفرید. به موجب بند نهم از فرگرد نخست وندیداد، سوگواری و شیون و گریه و زاری آفریده اهریمن است. در بند نهم آمده:

"ششمین سرزمین که اهورامزدا آفرید، هرات "هَرَئَوَه" haraiva است، که در آن ترک کردن خانه‌ها "به‌هنگام مرگ" رواج دارد. آفتی که اهریمن پُرمرگ در این سرزمین آفرید سرشک " = سرسکه saraska و شیون و زاری " = دریویکه driwilka بود."

در هرات رسم بر آن جاری بود که چون در خانه‌ای کسی می‌مرد، سرنشینان و خویشان آن خانه را ترک می‌کردند. شاید از ترس مرده یا دیوتسو، یعنی دیو لاشهٔ مردگان و یا ایزد روح مرده و برای مردگان خود به‌غایت و گزاف سوگواری و شیون و مویه می‌کردند. از دیدگاه و معتقدات مغان: سوگواری و گریه و شیون و زاری عمل و کرداری اهریمنی است. مغان این اعتقاد را در اوستای متأخر نیز به‌وضوح وارد کردند، چنان‌که در یسنا ۷۱ بند ۱۷ شیون و مویه، کرداری اهریمنی معرفی شده که در مقابل آن باید مقاومت کرد.

در اوستای بزرگی زمان ساسانی نیز که تدوین شدهٔ مغان بود با شرحی که گذشت، به‌موجب کتاب نهم دینکرد، در سوئکرتسک که نخستین تسک از بیست و یک تسک اوستا بود، در فرگرد یازدهم دربارهٔ عدم شیون و زاری و سوگواری و منع این رفتار مطالبی وجود داشته است. هم‌چنین در گزارش آژداویراف از جهان پسین، به‌موجب فصل شانزدهم، رودی سهمگین در دوزخ جاری است که گناهکارانی در آن غوطه‌ور بوده و عذاب می‌بینند. توضیح داده می‌شود که این رود از اشک چشم و بر اثر مویه و شیون و سوگ کسانی به‌وجود آمده که در پس مردگان خود به سوگواری و گریه پرداخته‌اند و اینک به عذاب در این جایگاه به سر می‌برند. در رسالهٔ مینوی خرد فرگرد ۴۳ بند ۲۹ نیز با نکوهش گریه و سوگواری مواجه می‌شویم. در مجموعهٔ سد در نثر بند ۹۶ نیز مطالب سوئکرتسک آمده است. در جلد اول از روایات داراب هرمزدار صفحه ۱۴۶ و ۱۶۴ و جاهای دیگر این نکوهیدگی و اهریمنی بودن را در گریه و مویه و سوگواری ملاحظه می‌کنیم. "نگاه کنید مدخل "اوپه‌مان" در دانشنامهٔ ایران باستان".

شاید به همین ملاحظات است که Geldner "گلدنر" در فقه اللغة ایرانی جلد دوم صفحه پنجم بر آن است که فرگرد ۱۲ از وندیداد موجود با فهرستی از وندیداد دورهٔ ساسانی که در کتاب هشتم دینکرد، آمده است نشان می‌دهد که فصل دوازدهم اصلی در سدهٔ نهم میلادی از بین رفته بود و فرگرد ۱۲ فعلی بازبان سست خود به‌خوبی تشخیص داده می‌شود که مجعول و بسیار جدید است.

در هر حال، این موضوع با باور و اعتقاد مغان در تضاد است. مطالب آن نیز از لحاظ مدت و طول زمان سوگواری برای کسان متفاوت چندان منطقی به نظر نمی‌رسد. از دیگر سو چنان‌که مستنداً اشاره شد، بسیاری از مراسم و آداب و شرایع و معتقدات دین‌ها و مذاهب و اقوام گوناگون در ایران بزرگ درهم آمیخته و زیر عنوان و به نام دین زرتشتی شناخته شده است. موضوع شیون و زاری و گریستن مغان بر مرگ سیاوش شناخته‌تر از آن است که بدان اشاره شود.

در حینی که فصل دوازدهم، مدت زمان سوگواری را برای خویشاوندان دور و نزدیک تعیین می‌کند، دربارهٔ تطهیر خانه یا جایی نیز که کسی در آن فوت کرده است دستور می‌دهد. اساس هر شریعت و هر رسم و هر اتفاق و رویداد به تطهیر می‌انجامد. جهت تطهیر، باید سه بار تن شسته شود، سه بار پوشاک شسته شود، برای آب مقدس نذر داده شود "آبزور/ زائور Zaoora" - و در این صورت است که آن خانه یا جایگاه پاک شده و می‌تواند در آن فرشتگان داخل شوند.


مدت سوگواری "اوپه‌مانه upamāna برای فرد پارسا و نیکوکار یک ماه، برای فرد گناهکار دو ماه. همین مدت برای پسر و دختر از سوی پدر و مادر - و همین مدت برای خواهر و برادر جهت سوگواری تعیین شده است. یعنی هرگاه نیکوکار و پارسا باشند یک ماه و هرگاه گناهکار و بد باشند دو ماه. برای رئیس و بزرگ خانواده و همسر وی، شش ماه در صورت ثواب کار بودن و یک سال در مورد گناهکار بودن. و این تعیین مدت‌ها، هم‌چنان برای نواده‌های آنان تغییر می‌کند و همیشه سوگواری برای گناهکار، دو برابر ثواب کار اعلام می‌شود. جهت شرح و آگاهی از اصطلاحات، به متن و یادداشت‌های فرگرد ۱۲ و ندیداد "ترجمه و شرح و ندیداد" مجلد سوم نگاه کنید.

مسألهٔ جالب توجه در سه بند آخر این فرگرد، که در بندهای ۳۸ تا ۳۶ فرگرد پنجم نیز هست، اینکه از آهوراقت‌دا پرسیده می‌شود هرگاه شخصی فوت کند که به دین دیگر باشد "کافر، گمراه، آشه‌مئوئه ašemaoya" چه اندازه از پیرامون خود و پیرامونیان را ناپاک می‌کند. پاسخ این است:

"همان قدر که یک وزع مرده که یک سال از مرگش گذشته باشد و زهرش خشکیده باشد - چون نجس و آلوده نمی‌کند، مرده بی‌دین و گمراه نیز کسی و جایی را از آفریدگان اهورامزدا آلوده و نجس نمی‌نماید، چون چنین آشموغ و گمراه و بی‌دینی، فقط در زمان حیات می‌تواند آفریده‌های اهورامزدا را به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم آلوده و نجس نماید."

به همین جهت است که از دیدگاه مغان، هر که کافر باشد و بر دین آنان باور نداشته باشد، نجس است و در زمان حیات، بر اثر تماس مستقیم و غیرمستقیم می‌تواند آفریده‌ها و مخلوقات اهورامزدا را نجس و ناپاک نماید. اما دیوتسو، دیو خطرناک لاشهٔ مردگان و سایر دیوان، فقط مردگان مُغ دینان "مجوس" را آلوده کرده و مورد تسخیر و حمله قرار می‌دهد و لاجرم آلوده و نجس می‌سازد و به مردگان غیرمغان صدمه‌ای نمی‌رسانند. از همین رهگذر است که در روایات و نوشته‌های پهلوی و فارسی جدید چون سد در نثر و روایات داراب هرمزدیار و بسیاری دیگر از آثار این‌گونه، مطالبی پیرامون ناپاک بودن و ایجاد نجاست مستقیم و غیرمستقیم از سوی جددینان " = جدادینان، کافران" تأکید شده است.

فرگرد سیزدهم

این فرگرد را می‌توان "سگ‌نامه" عنوان کرد. مطالب آن با ۵۶ بند دربارهٔ  کیفر و مجازات قتل انواع سگ‌ها و ایداء و آزار آنهاست. به موجب اخبار یونان قدیم و مورخان و کسانی چون "استرابو" و "هرودوت" و دیگران، میان کاسپی‌ها سگ از احترام و تقدس فوق‌العاده‌ای برخوردار بوده و مقام حقوقی چون انسان داشته است. اینان در آغاز از اقوام غیرآریایی بودند. از منبعی پیش از مادها "۱۱۷۱-۱۲۴۶ پیش از میلاد" از سلسله‌شان در بابل آگاهی داریم. از اسامی و نام خدایان و اصطلاحاتی که به موجب یکی دو لوحهٔ گلی از آنان به دست است عناصر آریایی نیز میان‌شان ملاحظه می‌شود. اینان در زمان

مادها دیگر قدرتی چندان نداشتند. زیر نفوذ مادها چون اقوامی دیگر - بدین گونه ترکیبی نژادی، با آریایی‌ها زندگی می‌کردند. این گونه قبایل و تیره‌های غیر آریایی تحت رهبری و نظام آریایی‌ها و قوانین مدنی و سیاسی شان زندگی می‌کردند. اما نفوذ معتقدات آنان قابل توجه است. درباره اقوامی دیگر میان مادها و توجه مغان به نفوذ دینی / سیاسی میان این اقوام و جهت جلب توجه آنان پذیرش برخی از معتقدات شان - در بندهای گذشته گفت و گو شد.

کیفر قتل سگ و انسان در یک ردیف است. وندیداد در فرگردهای دیگر نیز درباره قوانین راجع به سگ مطالبی ارائه می‌دهد. در وندیداد کیفر قتل سگ و مرد آشفته = "مغ و به احتمال، پیروان صدیق مغان" در یک حد است. سگ نیز از روح برخوردار است. لاشه سگ و مرد آشفته به یک سان موجب نجاست می‌شود و مراسم و قواعد تطهیر برای هر دو یکسان است.

در بخش نخست از این فرگرد، بیان می‌شود که از میان آفریده‌های آهورامزدا، سگ بسیار محترم است، چون از سپیده کاذب تا فجر صادق با اهریمن مقابله می‌کند و پاسبان آفرینش نیک است.

این نوعی سگ است که وَنْگَه‌پَر *vanghâpara* نام دارد و با توصیف "شپانه، ویژدَر، اوژوی سَرَم *spâna vîzdra urvisara*" نامیده شده به معنی سگ خاردار سَر پهن. آن گاه توضیح داده می‌شود که وَنْگَه‌پَر *vanghâpar* نامیده می‌شود و مردم بدزبان آن را دوزَکَه *dužaka* می‌نامند. اولی به معنی "خوب سرشت" و دومی به معنای "بد سرشت" می‌باشد.

این کاملاً با گزارش "پلوتارک" و "توپومپ" از دین مغان و معتقدات آنان برابر است:

"مغان پاره‌ای از گیاهان را از آن خدای نیک‌انگارند و پاره‌ای دیگر را از آن دیو بد. از جانوران گروهی مانند سگ و مرغان و خارپشت متعلق به نیروی نیک هستند و موش آبی وابسته به نیروی بد، از این رو کسی را نجسته می‌دانند که از آن خَرَفَسْتَران بیشتر بکشد."

درباره آگاهی و پژوهش‌هایی مستند در این مورد، نگاه کنید به دانشنامه ایران باستان، مدخل خَرَفَشْتَر Xrafstra، یعنی زیانکاران.

شاید به گمان برخی، از نوع سگ فوق، خارپشت منظور باشد. اما به نظر می‌رسد که نوعی از انواع سگ مورد نظر بوده است. در جای خود، اشاره شد که همه هستی از دیدگاه مغان به دو بخش ایزدی و اهریمنی تقسیم شده، و این شامل واژه‌ها و کلمات نیز می‌شود. مغان این سگ را وَنْگَه‌پَر می‌نامند و دیوپرستان دَوَزْگَه.

قتل چنین سگی، روح قاتل را معذب و سرگردان تا نه پشت نگاه می‌دارد و روح وی از پل چینود Cinvad "پل صراط" نتواند گذشت مگر آن‌که کفاره گناه داده باشد و مجازات این گناه در حدود شرعی مغان دو هزار ضربه تازیانه است. در برابر و ضد سگ فوق‌الذکر یا وَنْگَه‌پَر - که آفریده و محافظ آفرینش آهورامزدا است، دیو ژئیریم ینگور zairimyangura قرار دارد که از صبح کاذب تا فجر صادق با آفریده‌های نیک آهورامزدا مقابله و معارضه کرده و بر آنان زیان وارد می‌کند و مردم بد زبان "دَوَزْوَچَنگَه dužvačangha آن را ژئیزی میاکه zairimyāka می‌نامند. اولی به معنی "گیاه‌خوار" و دومی "خرامنده در سبزه‌زار" ترجمه می‌شود. در متن "پلوتارک"، از تنها جانوری که از جمله خَرَفَشْتَران در دیدگاه مغان بد و موزی است یاد شده، جانوری است که مترجمان آن را به موش دریایی mus marinus برگردانده‌اند. در متن "پلوتارک" endros mus آمده و معلوم نیست چه جانوری است. "پلینی" در آثار خود به نوعی لاک پشت اشاره کرده که موش دریایی یا آبی نیز نامیده می‌شود. به همین جهت است که این جانور را موش صحرایی و برخی لاک پشت دانسته‌اند، اما معنی لُغَوِي واژه، سبزه‌خوار است. به موجب حکم وندیداد، هرگاه فردی یکی از این جانوران را بکشد، از تمام گناهان پاک شده و در شمار یک فرد پاک و توبه‌کننده تلقی می‌شود.

از بند هشتم به بعد درباره مجازات برای کشتندگان و آزار رسانندگان به انواع سگ‌ها می‌باشد. در وندیداد، چنان‌که در فرگرد پنجم نیز آمده - حقوق سگ برابر

با انسان و گاه برتر و بالاتر از انسان نیز شمرده و تعیین شده است. هرگاه کسی سگ گله، سگ پاسبان خانه، سگ ولگرد یا بی صاحب "vohunazga" = "وَهونَزگَه" سگ شکاری یا سگ دست آموز را بکشد، در جهان دیگر آن سگ به دادخواهی پرداخته و ناله و خروش خواهد کرد. چنین کسی در جهان دیگر از هر نوع یاری محروم خواهد شد و دو سگ که پاسبان پل چیئوت پل "صراط" هستند یعنی دو سگِ پشوپانه pešupāna نیز یاریش نمی کنند.

احکامی از این پس درباره حدود شرعی برای کسانی که انواع سگ ها را آزار دهند یا مجروح کنند در پی است. هرگاه کسی به سگی غذای نامطبوع بدهد، در حکم آن است که همین بی حرمتی و سهل انگاری را درباره رئیس خانواده یا دهخدا و رئیس و سالار شهر کرده باشد. آن گاه مسایلی می آید که درباره رعایت حدود شرعی درباره سگان است. سگ دارای روح است و چنان که اشاره شد هم مقام انسان و گاه حقوقش بالاتر از آدمی است. هرگاه سگی از وظایف خود عدول نماید، فردی را بی سبب بگزد و دندان زنند و یا در وظایفش که پاسبانی است، قصور ورزد، برایش مجازات هایی تعیین شده است، از جمله بریدن یک یا دو گوش، گردنش را در بند چوبی و سنگین نهادن و بریدن دم است.

این احکام آن طور در جزئیات وارد می شود که نهایت دقت و حرمت را می رساند. هرگاه سگی به هاری برسد و یا حس شامه را از دست دهد، باید درباره اش همان کارهایی را کرد که درباره مؤمنان و دینداران می کنند. آن گاه احکامی هست که اگر سگی از ماده گرگی زاده شود یا برعکس، آیا احکام همان است یا تغییر می کند. پس در بند ۴۵ اشاره می شود که سگ کاملاً دارای همان صفات در مقام یک مرد روحانی است. چنان است که از این پس برای سگ مدیحه سرایی می شود که چون یک برزگر است و چون یک هنرمند آواز می خواند. و سرانجام درباره روان سگ پس از مرگ مطالبی آمده و از بهشت سگان و نعمات و زاد و ولد فراوان شان در جهان پسین.




فرگرد چهاردهم

 این فصل با چهارده بند، یکی از سخت ترین مجازات ها را مطرح می کند. این مجازات درباره کسی است که سگ آبی "اوڈر" Udra را بکشد. این جانور از جهت آن که با آب بستگی دارد، بسیار مقدس است. کیفر چنین کسی در آغاز ده هزار تازیانه اسب و ده هزار تازیانه تسمه ای است. پس برای توبه و بازخرید گناه خود باید برای معابد و مردان دینی بسیاری هدایا پیشکش کند. آنگاه لازم است، از جانوران موزی چون مار، ماری که به شکل سگ است یا لاک پشت، وزغی که در خشکی زندگی می کند، وزغ آبی، مورچه دانه کش، یعنی نوعی که دانه های غله را می برد، مورچه گزنده و بد، کرمی که در کثافت زندگی می کند و مگس ناخوشایند و کثیف - هر یک ده هزار بکشد و ده هزار سوراخ و لانه جانوران موزی را ویران و پُر کنند. پس از این تومار، یک فهرست از چیزهایی چون زمین مزرعه و خانه و چیزهایی دیگر به روحانیان پیشکش بدهد و بسا کارهایی دیگر باید انجام دهد.

در این فرگرد تنها درباره همین مورد بحث شده و هیچ اشاره دیگری به امور دیگر نمی شود و این در روش وندیداد، نادر است.

فرگرد پانزدهم

 این فصل دارای پنجاه و یک بند است و در آن از گناهان بی توبه یا

معاصی کبیره بحث می‌شود، یعنی پشوتنه *pešotana* "واژه به معنی سزاوار به حد شرعی و مجازات". بخشی از این گناهان درباره انسان و سگ است که هرگاه کسی مرتکب شود، بی توبه خواهد ماند از جمله: اغوای مرد آشه به بی دینی و کفر.

کسی که به سگ گله و یا سگ نگهبان خانه خوراک نامناسب دهد. کسی که به سگ آبستن آسیب رساند هرچند که آسیبی بسیار ناچیز باشد. کسی که با زن دشتان "در حال حیض" نزدیکی کند. کسی که با زنی که آثار آبستنی در وی پدید آمده نزدیکی نماید.

پس از یادکرد این پنج گناه بی توبه، به برشمردن یک سلسله گناهان پرداخته می‌شود. اما اشاره‌ای نیست که آیا این گناهان نیز بی توبه و از شمار معاصی کبیره است یا نه. این گناهان جنبه جنسی دارد.

سقط جنین گناهی بزرگ معرفی شده و در پی، مقرراتی است از برای کسانی که در این امر مباشرت داشته‌اند. دخترانی که اغفال شده و آبستن می‌شوند و اغفال‌کنندگان و پدران و مادران در این زمینه وظایفی دارند.

از بند بیست و یکم به بعد درباره وظایف پیروان آیین مغان است در قبال نگاهداری از سگ‌ها، به ویژه سگ‌های آبستن و این که هرکس در هرکجا، سگی آبستن را بداند که باید پرستاری کرد تا بزاید و تولد هایش را نگاهداری کند و در این کار اهمال و سستی کند، در درجات مختلف چه نوع و چه مقدار گناه کرده و مستوجب چه کیفرهایی می‌شود.

فرگرد شانزدهم

فصل شانزدهم با هجده بند درباره قوانین و احکام درباره دشتان " = حیض / دڅښته *daxšta* " است. در فصل پانزدهم نیز راجع به این مسأله اشاراتی شده است. دڅښته در اوستایی به معنی نشانه و داغ یا نشانه اهریمنی



است. هر زنی که به دشتان دچار شود، اهریمن یا دیوی در تن او حلول کرده و موجب ناپاکی و مطرودی او از جامعه می‌شود و تا هنگامی که از این لکه و داغ دیوی مبرا و پاک نشود، در شرایطی بسیار سخت و دشوار باید به تنهایی زندگی کند.* به موجب این احکام هرگاه زنی نشانه حیض یا دشتان ببیند، باید جایی دور از خانه مسکن گزیند که حداقل از آتش و آب و برسم سی‌گام و از مرد آشه، سی‌گام دور باشد و نتواند آتش و روشنایی خانه را ببیند. باید فاصله محل مسکونی وی را تا جایگاه توقف برای تطهیر، با شن نرم یا خاک خشک، راهی آماده کنند که از آن بگذرد. در آن‌جا باید وی تا مدتی که مطمئن شود پاک شده است، تنها به سر بَرَد. کسی که برای او خوراک می‌بَرَد باید از فاصله سه قدمی به وی نزدیک‌تر نشود. ظرف خوراک و نوشاک باید آهنی یا سربی باشد. خوراک فقط باید به وزن

* قطره‌ای یا نشت اندکی از دشتان به دیگر جاها موجب ویرانی و بدبختی و شکست و فلاکت می‌شود. زامبیکه Sambike دختر قباد، هنگامی که پدرش در زندان بود، زندانبان به وی فریفته شد و تقاضای تن‌کامگی از دختر شاه کرد تا او را اجازه ورود دهد. جنب زندان، زامبیکه به روی فرشی که گسترده بود تن به این تقاضا داد. شب هنگام زامبیکه نزد قباد ماند و فردا برای فرار قباد، شاه را به لای فرش که پنهان کرده بود نهاد تا غلامی وی را بیرون بَرَد. زندانبان مظنون شد و خواست تا محموله را باز کرده و ببیند. اما زامبیکه گفت که: این فرش دوشین است و هنگام تن‌کامگی به دشتان آلوده شده و آن را می‌بَرَد تا تطهیر کند. زندانبان از شامت آن ناپاکی دشتان ترسید و بدون انجام وظیفه و با بدگمانی که داشت اجازه خروج داد تا از عواقب نزدیکی با دشتان در امان ماند (وندیداد، جلد سوم، ص ۵۳۴ و بعد. نیز جلد دوم، یادداشت ۱۰۵) جز این گزارش تیری، گزارشی دیگر در این مورد هست آن هم از تیری که زیر zaehner آن را در کتاب زروان یک ممای زرتشتی‌گری در فصل دوم نقل کرده است که شامت و قدرت زیانکاری و تخریب دشتان را نشان می‌دهد، نیز چگونگی کاربُرد جادوی سیاه را در عصر ساسانیان:


”چون شاپور قلعه دیزان daizān را در محاصره گرفت، دختر فرمانده قلعه بر روی دیوارهای قلعه ظاهر شد، و آن‌ها بی‌درنگ شیفته یک دیگر شدند. دختر از او پرسید به او چه خواهد داد اگر وی راه فتح دژ را نشان دهد و پدرش را بکشد. شاپور پاسخ داد که دختر را ملکه خویش خواهد ساخت. این پاسخ دختر را خشنود کرد، و آن‌گاه راز را به وی بگفت. دختر گفت:

کبوتری را بگیر که طوق سبز در گردن داشته باشد و به وسیله خون دشتان دختری چشم آبی چیزی را برپای آن کبوتر بنویس. پس آن را رها کن. کبوتر بر دیوارهای قلعه خواهد نشست و آن دیوارها همه فرو خواهد ریخت، و این‌گونه نیز شد.”

دو دَتر danar از گوشت و یک دَتر "وزنی که درست نمی‌دانیم چه مقدار بوده است" از نان و یا غله باشد.

هرگاه زن حیض پس از شش شب باز هم پاک نشود، باید تا شب هشتم نیز در قرنطینه و جدا از دیگران به سر بَرَد! اما هرگاه نه شب بگذرد و پاک نشود، معلوم است که دیوها در وی حلول کرده و می‌خواهند او را از خود کنند. در این هنگام باید وی را از جایی که از گیاه و درخت دور باشد عبور داده و در سر راه وی سه گودال حفر کنند. در گودال اول و دوم وی را با شاش گاو شست و شو و تطهیر کرده و در گودال سوم با آب تطهیر و غسل دهند. آنگاه برای اتمام تطهیر باید در فصل گرما دویست مور دانه کش و در فصل سرما دویست خرَفَشْتَر khrafstra = حشره موزی را بکشند. کیفر کسی که جریان خون حیض را بر زنی که حیض شده، قطع نماید یا زایل سازد، چهارصد ضربه تازیانه می‌باشد. کیفر کسانی که به زن دشتان هنگام دشتان نزدیک شوند و یا وی را لمس نمایند، در درجات مختلف، ضربات تازیانه است. اما کسی که با زن دشتان نزدیکی کند، گناه بی‌توبه از وی سر زده و چنان است که لاشه و مردهٔ پسر تنی خود را به آتش بسوزاند و بدین وسیله آتش را ناپاک کند. همهٔ این‌گونه کسان، و کسانی که به دین و داوران نافرمان باشند، دیو دروچ در تن‌شان حلول کرده است و به همین جهت نجس و مطرودند و این کسان نه دین دارند و نه قانون.

فرگرد هفدهم

فصل هفدهم، کوتاه‌ترین فرگرد از کتاب شرایع مغان است در یازده بند.  موضوع آن دربارهٔ سر تراشیدن و گرفتن ناخن است و این‌که با چه آدابی لازم است این زائده‌ها را دفن کرد و هرگاه این احکام را چنان‌که مغان در کتاب قانون ضد دیو آورده‌اند انجام نشود دیوان، چه زبان‌هایی وارد می‌کنند.

بیان می‌شود که کدام عمل و کردار است که مردم به وسیله آن، مرگ را که آفریده دیواست رواج می‌دهند؟ پاسخ آن است که هرگاه مردم موهای زائد و ناخن خود را تراشیده و گرفته و رعایت احکام دفن و پنهان کردن آن را نکنند - که به موجب آن، زمینی که این گونه زائده‌ها در آن ریخته شده نجس می‌شود، دیوان در آن جاگرد می‌آیند. شپش و سایر جانوران موزی پیدا می‌شود و کشت زارها و غلات و پوشاک و صحت مردم را مورد تجاوز و انهدام قرار می‌دهند.

مردان آشه باید، زمانی که ناخن می‌گیرند یا سر می‌تراشند، بریده‌های ناخن و تراشیده یا بریده‌های مو را با ذکر ادعیه و اورادی سحرآمیز در خاک پنهان سازند و سپس با یک افزار فلزی "«خَشْفَر. وَیْرَه Xšaθra. Vairya»" سه یا شش یا نه بار گرد آن شیارهایی ترسیم کنند و در همان حال سه یا شش یا نه بار دعای آهونه وَیْرَه را بر زبان جاری سازند. بریده‌های ناخن را باید وقف پرندۀ محبوب آشو - زوشته ašō-zušta = "دوست دارنده آشو یا پارسا [به موجب روایاتی سنتی در این باب، آشوزوشته، پرندۀ ای است آفریده آهورامزدا و به نام مرغ بهمن نیز نامیده می‌شود] کرد تا آنها را به صورت نیزه، کارد، کمان، پیکان آراسته به پر عقاب و سنگ فلاخن علیه دیوان مازانی به کار برد. هرگاه این تدابیر اتخاذ نشود، بریده‌های ناخن در دست دیوان مازانی به صورت سلاح‌های فوق‌الذکر درخواهد آمد.

فرگرد هجدهم

این فصل با هشتادوشش بند، مطالب گوناگون و متنوعی را دربردارد. بسیاری از احکام و وظایف روحانیان و مؤمنین در آن مطرح می‌شود. نشانه‌هایی از تصوف را ارائه می‌کند. درباره بسی از شایست ناشایست‌ها در گفت‌وگوست و از خروس، پرندۀ مقدس و وظایفش سخن می‌رود.

اما آن چه که در آغاز این فصل مهم است، اعتراض مغان می‌باشد



به روحانیان وفادار به دین زرتشتی، یا سایر مذاهبی که در ایران پدید آمده بود. همهٔ اموری که در بندهای اولیه به عنوان اساس و رئوس دینی شمرده می‌شود، ویژهٔ مغان مَزَدَیَسَنی یا موبدان وه دین است و در دین اصیل، یا آنها رد شده و یا درباره‌شان هیچ اشاره‌ای نیست.

از دیدگاه مغان یک روحانی خوب، کسی است که کاملاً به اجرای آداب و رسوم دقیق تطهیر، تسخیر جن و پری و دیو، کشتن حشرات و جانوران موذی، پاک کردن وجود آدمی از تسلط دیو، بستن پَنام به روی بینی و دهان، خواندن اوراد و افسون‌های مغانه بر ضد دیوان، آداب و روش فراهم کردن پَراهوم یا شیرۀ مخدر و مُسکر هوم، بستن و درست نگاه داشتن شاخه‌های بَرُسم، آداب صحیح قربانی و زدن درست شرعی و به قاعدهٔ شلاق و تازیانهٔ گناهکاران وارد و آگاه و بی‌گذشت و بی‌اشتباه باشد.

زرتشت قربانی کردن، اهدای ندور و فدیه به خدایان و ایزدان طبیعت، تقدیس آتش و یسا هر عنصر دیگری را در حد پرستش، آداب و رسوم و شعایر دست و پاگیر را که مغان و گوی‌ها و گَرتَن‌ها و سایر کاهنان و دشمنان فرض می‌دانستند و بدان وسیله مردم را در تنگنا و مضیقه قرار داده و از حقیقت دین دور کرده و باز می‌داشتند با صراحت مخالفت کرد و گفت آگاه باشید که آموزگاران و روحانیان یا کاهنان بد، شما را نفرینند.

روحانیان معتقد و راستین زرتشتی از نفوذ مغان در حد مقدور جلوگیری می‌کردند و همیشه سد راه‌شان می‌شدند. نشانه‌های تعارض آنان در زمان ساسانیان و به هنگام تدوین اوستای جعلی با مشارکت مغان - شاهان، کاملاً روشن است. در فرگرد هجدهم و از همان آغاز بند نخست سخت به آثُرُون‌ها یا موبدانی که در اجرای دقیق مراسم دینی اهمال کرده یا نا آگاهند اعتراض می‌شود:

آهورا مزدا به زرتشت می‌گوید: تو نباید مردمی را که به احکام بستن پَنام "در اوستا پی‌تی دانه paitidāna، نقاب و پرده‌ای که مغان هنگام ستایش و عبادت آتش مقابل بینی و دهان می‌بستند تا نفس و آب دهان آتش را آلوده نکند" آگاه نیستند

و ابزار جانورکش "Xrafstrayna" را از روی قاعده به دست نمی گیرند و آموزش های ویژه اجرای مراسم را ندیده اند، و آداب صحیح کمر بند مقدس "کشتی یا بند دین" "Aiwiyâvanghana" را نمی دانند، و روش دینی درست به دست گرفتن گیاه مقدس بزسم را نمی دانند، و شلاق را آگاه نیستند که چگونه و به قاعده به دست گیرند و... آئزَوَن Æðravan و روحانی به نامی.

در پایان فرگردهای شانزدهم و هفدهم گذشت که در تن همه مردمی که از آیین مغان، یعنی قانون ضد دیو پیروی نکنند یا بدان شک بیاورند، دیو دروج حلول کرده و ناپاک شان می کند. این کسان مغان و احکام شان را به حقیقت و راستی باور ندارند و همه چنین کسانی، نجس و دیوزده و لاجرم مستحق مرگ و مهدورالدم می باشند و براساس چنین فتوا و حکمی از سوی مغان مغ یا مَن مغان ها در دوران ساسانیان بسیاری از مردم و پیروان دین های دیگر قتل عام می شدند.

به هر حال، این تعارض مغان نسبت به زرتشتیان در آغاز این فرگرد به روشنی قابل لمس است و درباره مناصب و اصطلاحات ویژه روحانیان مغ و زرتشتی در بندهای گذشته، شرح کافی گذشت.

آن گاه به شرایط یک مرد روحانی می پردازد که باید شب زنده دار باشد و صوفیانه بکوشد تا راه گذر از پل چیتوت Činvat-pereto = "پل صراط" و رسیدن به بهشت را برای خود بازگشاید. بهترین چیزها دینداری است و هرگاه کسی سه فصل بهار بگذرد و مراسم دین را انجام ندهد، پس آن گاه چنین کسی مورد یاری و کمک واقع شود، یاری کننده چنان است که کسی را به قتل رسانده باشد. به مردم بی دین و گمراه "آشموغ" نباید هیچ یاری و کمکی نمود و از ندور و قربانی و فدیّه داد "در یتشت های جدید و یا اضافات یتشت های قدیم نیز این گونه مطالب نقل شده است".

آن گاه زرتشت از آهورامزدا درباره مرغ پَرَدُوَش parodarš می پرسد که نزد مردم بد زبان کَهرکَتاس kahrkatās نامیده می شود و یار فرمانبردار سروش است که تنش

تجسم کلام ایزدی "تنو.مانثر Tanu.Mânôra" است و دارای سلاحی کاری است. "خروس، که پرنده‌ای اهورایی است" این مرغ سحرگاهان، و از طلوع فجر به وسیله آواز خود مردم را بیدار می‌کند که: هان، ای مؤمنان برخیزید و دیو خواب "دیو بوش‌نشسته bušyansta" را دور کنید. آتش و ایزد آتش نیز شب هنگام به سه بار با کمک و یاری سروش و خروس می‌کوشند تا حمله دیوان را که در تاریکی شب امکانات بیشتری دارند تقویت کنند، چون تاریکی آفریده دیو و اهریمن است. با همت و همیاری این فرشتگان و خروس است که سرانجام مردم بر دیوهای دیگر غلبه کرده و پس از بیدار شدن، به انجام نماز و اجرای دست‌شو "وضو" مراسم دینی می‌پردازند.

آنگاه درباره یک قلم از صدقاتی که باید به مغان داد، یعنی به یک مرد آتش تقدیم کرد سخن است که اگر کسی یک جفت مرغ پژورزش - یعنی یک مرغ و یک خروس به مرد پارسایی، یک مغ صدقه بدهد، چنان است که یک کاخ بزرگ به وی بخشیده باشد - یعنی همان مقدار ثواب دارد و یا هرگاه به اندازه وزن یک خروس، گوشت صدقه به مغی اهداء کند، من که آهورامزدا هستم از وی چیزی نمی‌پرسم و یکسر به بهشت وارد خواهد شد.

از بند سی به بعد، سروش ایزد از ماده دیو دروج پرسش‌هایی می‌کند که آیا درست است که تو بدون نزدیکی با یک دیو نر آبستن می‌شوی؟ ماده دیو دروج می‌گوید ای سروش پاک و زیبا، چنین نیست، بلکه چهار کس از مردم بددین هستند که مرا باردار می‌کنند. نخست مردی است که مورد تقاضا و درخواست یک مرد آتش "روحانی، مغ" را نپذیرد، هرچند هم که این مرد فقیر باشد، لازم است چیز مورد درخواست را بدهد. دوم مردی است که ایستاده بشاشد. سوم مردی که در خواب مختلیم شود. چهارم کسی است که پس از پانزده سالگی کشتی "در اوستا آئیویاوانگهته aiwyāwanghana از آئیوی - به معنی "بر و بالا"، یاوانگهته به معنی "کمر بند" - در پهلوی گشتیک kostik کمر بند ویژه و مقدس که ضمن تشریفات دینی، در پانزده سالگی به وسیله مغان به کمر بسته می‌شود و بند دین نیز

نامیده می‌شود "نبندد و بی‌کشتی" = "آه‌نیو یاشته anaiwyāsta" باشد، و سیدره اوستایی آنبداته Anabdāta بدون سدره = "در پهلوی شپیک shapik پیراهن مقدسی که از نخ و سپیدرنگ و نازک است و در پانزده سالگی همراه مراسم کشتی به تن نوجوانان می‌پوشانند" نباشد، یعنی بی‌سدره = "آنزدااته anazdāta" بماند.

این‌گونه مردان هستند که دیوها را آبتن می‌کنند. پس از چهار قدم، ما زبان و نیروی پارسایی‌شان را تباه می‌کنیم تا آنان با خشنودی و کوشش جهان مادی را به ویرانی کشند.

به موجب اشاراتی که در بند ۶۲ به بعد آمده، ازدواج میان مَزَدَیْسَنان و مُجَدِیْنان حرام است. یعنی میان مجوسان و کافران، یعنی جز خودشان مکروه و بلکه حرام است. این یکی از رسوم و آیین‌های ویژه مغان "موبدان" بود که ازدواج خودی را فقط جایز می‌دانستند و هرچه که پیوند ازدواج نزدیک‌تر بود، پسندیده‌تر به‌شمار می‌رفت، چنان‌که در بندهای گذشته شرح شد و موارد مستند ارائه شد. "نگاه کنید به ترجمه و شرح وندیداد، جلد دوم، فرگرد ۸، بند ۱۳، یادداشت ۱۰۵، ص ۹۲۵ و بعد." کسانی نیز که واسطه ازدواج میان مؤمنان به آیین مغان و کافران می‌شدند، گناه و جرم‌شان چون ازدواج‌کنندگان محسوب می‌شد. حضور این کسان و نگاه‌شان در هر جایی، موجب می‌شد تا یک سوم از آفریده‌های آهورا مزدا و یک سوم از مردان پارسا و مقدس را کم کند، اینان از مار و گرگ و وزغ آبی = "جانوران زیانکار که به دستور مغان باید هزارهزار کشته شوند" نیز خطرناک‌ترند.

در پایان این فرگرد، از زنی سخن رفته و حدود شرعی وی که در هنگام دُشْتان = دُخْشْتَه daxšta با مردی هم‌بستر شود، در صورتی که هر دو به حال واقف و آگاه باشند. تطهیر برای چنین کسانی "در متن برای مردی که مرتکب این گناه شده" آن است که یک هزار چارپای کوچک، چون گوسپند یا بز قربانی کرده و قسمت‌های مختلف قربانی را همراه با نذور دیگر برای آتش و آب مقدس و موبدان به صدقه، هدیه نماید.

در این‌جا نیز تذکر این نکته به‌جاست. قربانی اصولاً به‌روشنی و صراحت در

گافاها و از دیدگاه زرتشت مذموم و نکوهیده است. مراسم نوشیدن شیرۀ هوم و شرابِ مُسکر هوم که آن نیز بسیار مخدر و تند و سُکر آور است، نکوهیده شده. اما مغان در رسم قربانی افراط را روا می‌داشتند. برای خدایان یا ایزدانی چون آب و آتش و زمین و هوم و... قربانی کرده و هر قطعه از جثه قربانی، ویژه ایزدی و ویژگی داشت، چنان‌که در بند هفتاد آمده پشت قربانی یا اعضای دیگر باید به ایزد آتش تقدیم شود و شانه‌ها برای ایزد آب اهدا شود. در هوم یشت، یسنا، هات ۱۱-۹ یسنا، فصل یازدهم، اهورامزدا برای ایزد هوم قربانی کرده و آرواره "هنگوهرته" hanguharena و زبان "هیزو" hizu و چشم "دُئیره" doiθra چپ قربانی را تقدیم کرد. هوم یشت ساخته و پرداخته مغان است که با بخشی از اساطیر ایران شرقی، از یشت‌ها در هم آمیخته و سراسر مشحون از لغات، واژه‌ها و اصطلاحات ویژه مغان و وندیداد است.

در دستبردی که مغان به یشت‌های کهن زدند، مراسم قربانی و اهدای نذور را جهت ایزدان یشت‌ها، با عدد هزار گنجانند. در کتاب "شایست ناشایست"، بخش ۱۱ بند ۴ که در بردارنده اوامر و نواهی مغان است آمده که همه اعضای قربانی باید به امشاسپندان، ایزدان و فَرَوهرهای پاکان اهداء شود و شرح داده شده که برای یک‌یک از امشاسپندان و ایزدان و فروهرهای نامداران، چه عضوی باید اهداء شود. بخش‌های بریده شده را روی گیاه برسم یا گیاه مقدس دیگری چون شبدر قرار می‌دادند. مغان ادعیه لازم را تلاوت می‌کردند و آنگاه قربانی تقسیم می‌شد. این همان است که در وندیداد و کتبی چون شایست ناشایست و بند چهارم از یسنا، یازدهم آمده است. در این‌گونه آیین‌های قربانی و اهدای نذور، به موجب مراسم و اعتقادات مغان، مردم علیل و یازشت و یا ناقص‌العضو و... حق شرکت نداشتند. این نیز با همان سبک و روش و انشاء و کلمات و اصطلاحات ویژه وندیداد منعکس است.

آن‌گاه لازم بود که از چند نوع هیزم خشک و خوب سوز، از هر یک هزار شاخه تقدیم آتشکده کند. هزار برسم دسته شده و آماده، و شیرۀ یا عصارۀ هوم و

شیر پاک و درست صافی شده و... به ایزدان در آتشکده یا معابد اهداء نماید. یک پل از سی تیر چوبی روی گذرگاه آبی بنا کنند. یک هزار ضربه تازیانه تسمه‌ای به‌وی زده شود. یک هزار مار که به روی شکم می‌خزد و دوهزار مار از نوع دیگر، یک هزار وزغ زمینی و دوهزار وزغ آبی. یک هزار مور دانه کش و دوهزار مورچه از نوع دیگر را بکشد.

همین عمل مغان است که موجب اشمئزاز و کراهت مردم واقع می‌شد. مردم در زمان ساسانیان نمی‌توانستند آن را بپذیرند و این‌گونه احکام و شرایع و قوانین، با آن همه کیفرهای جزایی و حدزنی‌های سنگین پذیرش نمی‌یافت. درست‌بر اثر همین احکام است که شاعر بزرگ و حماسه‌سرای ما را به شکوه واداشته که:

میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است*

فرگرد نوزدهم

فصل نوزدهم دارای چهل و هفت بند است. مطالب از بند یک تا نُه پیرامون ستیزه زرتشت و اهریمن است. اهریمن از سوی شمال حمله کرده و دیو دروج که به نام دیو بوئی تی و مَژشْئونه buiti-maršaona = "دیو تباهی و فریب و مرگ" نیز خوانده می‌شود را مأمور هلاک زرتشت قرار می‌دهد. زرتشت دعای آهسته و تیز را تلاوت می‌کند و دیو می‌گریزد. یشت هفدهم نیز که قسمت‌های الحاقی در آن مشخص است در بندهای ۱۸ تا ۲۰ همین داستان را ارائه می‌دهد.

دیو دروج به اهریمن می‌گوید که از هلاک کردن زرتشت ناتوان است، چون وی دارای قَرّی بسیار نیرومند "سرشار از قَرّ pouru xvarenangho پُورو

*. در اصطلاح وندیداد نیز درست مَژشْئیری - دائوگَژشه maori dāno karša مور دانه کش آمده است. نگاه کنید به همین مدخل در "داشنامه" ایران باستان.

خَوَرَنگَهَو" است. پس دیوان درصدد چاره برمی آیند. زرتشت به فرمان خداوند، سنگی به بزرگی یک گته = به معنی اتاق" را سردست آورده و به دیو حمله می کند و می گوید من آفرینش دیو آفریده را، دیو نَسو و پری خَنائَتی تی xnānθaiti را تباه می کنم تا هنگامی که سوشیانت / سَوَشِیَنتَه "saošyanta" موعود آخر زمان" از آبهای گته آیه "kasaoya" = دریاچه هامون" زاده شود.

اهریمن در پاسخ می گوید: ای زرتشت، تو آفرینش مرا تباه مساز و از آیین مزداپرستی روگردان تا از من پاداش بیایی، چنان که وَزَنَتَه "Vazayna" = "نام دیگر ضحاک یا آژی دهاک" پاداش یافت. به موجب فصل ۵۶ مینوی خرد بند ۲۵ و ۲۶ - اهریمن به زرتشت گفت که اگر از این بهدین مَزَدَیَسَنان باز ایستی، تو را هزار سال سلطنت گیتی دهم - هم چنان که به وَزَغان، فرمانروا، ضحاک دادم - و "باید توجه داشت که هزاره سازی و اعتقاد به هزاره ها نیز از ویژگی های آیین مغان - زروانی می باشد" چنین پاداشی دریافت کرد. اما زرتشت گفت تا پای جان چنین نخواهم کرد. اهریمن گفت با چه مرا و آفرینش مرا تباه می کنی؟ زرتشت پاسخ داد: هاوَن، تَشَت و هوم و کلام ایزدی سلاح های من هستند و دعای آهونه و تیرینه را تلاوت = "یتا آهو و تیریه" کرد.

بخش بعدی این فرگرد، در مورد مکالمه زرتشت با آهورامزدا می باشد. روش مکالمه، شیوه مطلوب مغان در ابداع مضامین دینی است. این روش را در اوستای متأخر، با سبک و انشاء و اصطلاحات و اندیشه ویژه مغانه به روشنی می توان شناخت.

محل این ملاقات و گفت و گو، کنار رود دَرِجِه daredja، خانه زادگاه زرتشت است. آهورامزدا را امشاسپندان اردیبهشت، شهریور و سپندارمذ همراهی می کنند. در این جا مغان اساس اندیشه ها و معتقدات خود را جهت ضمانت اجرایی و رسمیت بخشیدن بدان ها، در این مکالمه گنجانیده اند که به روشنی دریافت می شود. زرتشت می پرسد: چگونه مؤمنان را از دیو، از اهریمن، از نجاست، از نَسو = نسا، لاشه، مرده، دیومرده" در امان نگاه دارم و مرد و زن پارسا

را چه گونه تطهیر کنم. پاسخ، روش تطهیر است که در پایان با اهدای صدقات به مغان تمام می شود. موبدان در گرفتن صدقات بس حریص هستند. هرکس داشته باشد یا نداشته باشد باید از مال خود به مغان و معابد بدهد و از فرایض است، چیزی و کاری که زرتشت با آن مخالفت می کرد.

پرسش بعدی آن است که چه گونه مرده ای که به وسیله دیو نسو نجس شده است باید تطهیر شود. مراسم طولانی است و نمونه ای از آن در فرگردهای گذشته [هشتم و نهم] شرح شد. اساس تطهیر چندین بار غسلی درست با شاش گاو نر می باشد، گاوی که باید مشخصات و تربیت و پرورش ویژه داشته باشد و ادعیه ای فراوان و روزان و شبانی دراز که این مراسم به طول می انجامد.

پرسش های بعدی درباره تبلیغ دین و جهان پسین و سرنوشت روح است. آیا اعمال نیک مردم و کردار بد آنها در زندگی زمینی به کجا می رود؟ پاسخ می شنود که پس از شب سوم از درگذشت، چون سپیده بدمد و ایزدمهر نمایان شود و آفتاب بدرخشد، دیو ویزره vizareša روان گناهکاران را از جاده ساخته زمان در بند کرده و بسته تا به پل چینوت می بزد و آن جا مورد بازخواست قرار می گیرد. اما کردار نیک پارسایان به شکل دوشیزه ای زیبا "نائیریکا" Nāirikā ظاهر شده و چون فرشته نگاهبانی روح نیکوکار را به آسانی از پل چینوت عبور می دهد تا در عرش اعلا به نزد آهورامزدا برسد که همه پارسایان در آن جایند و ایزد تعبیر و شناسنده nairyo-sangha پیک آهورامزدا وی را خوش آمد می گوید.

از این پس ستایش عناصر طبیعت و ایزدان و سرودهای گانایی در پی است. پس به نام های دیوان و زیانکاران می رسیم. اما پیش از آن اشاره به آتش و ازیشته vāzišta = "برق آسمانی" می رسد که دیو شپن جفتر Spendjaftra را نابود می سازد. اشاره به سروش پاک می شود که مورد ستایش قرار گیرد تا دیو کونده kunda را نابود سازد. ماهی گز که در ژرفای دریا زندگی می کند ستایش می شود. میرزی merezi = "کهکشانی" که خود آفریده و قدیم است و سرور همه آفرینش مجرد است و صورت هفت اورنگ که درخشان است و زیبا مورد ستایش واقع می شود.

در بند ۴۳ با نام‌هایی برمی‌خوریم که برخی‌شان را در فرگرد ۱۱، بندهای ۹-۱۲ و فرگرد بیستم، بند ۳ ملاحظه کردیم. در بند ۴۳ آمده که دیوها بدون وقفه در حال تحرّک و جنب و جوشند. این دیوان عبارتند از:

انگَرَمَتین یو پُورو مَهرکُو - دیو	angro-mainyu-pouru- mahrko-daeua	اهریمن پرمَهرگ، دیو دیوان
ایندَر	indra	از خدایان بزرگ هند و ایرانی بود.
دیو سَنورَو	saurva	در فرگرد یازدهم درباره‌اش توضیح داده شد.
دیو ناوَنگ هَیثِیَه	nâwanghaïya	نیز از خدایان بزرگ آریایی است.
دیو تَوروی	taurvi	
زَئیریتَه	zairita	
اَیشَمَه	aešma	دارای سلاح کشنده است، دیو خشم.
اَکَه تَشَه	akataša	"بدی آفرین، سازندهٔ بدی" که سرمای "دیو داده" (= زیام - دَئِئُو داتِم zyâm daevo dâtem از اوست.
مَرَشُئَوَه	maršaona	فرتوتی و ناتوانی و بیشتر دیو مرگ = نَسو
زَئورَوا	zaurvâ	نادانی و تباهی ایجاد می‌کند.
دیو بوئی تی	buiti	دیو کهولت و پیری که همراه با آفت مرگ، مَرَشُئَوَه نیز آمده است "وندیداد ۹/۴۳".
دیو دُریوی	drivi	"= به‌نظر نیبرگ: لک مادرزاد، لک".
دیو دَئیوی	daivi	"= ترکیب مؤنث دیو - در یسنای دهم بند یکم نیز یک بار به این ترکیب برمی‌خوریم".
دیو گَنووی	kasvi	یا گَشویش - ناتوانی.
دیو پَئی تیشَه	paitiša	"مرد ناهنجار".

این دیوها و اهریمن همه در برابر زرتشت برای صدمه رساندن و نابود کردنش ناتوان و بی چاره می مانند. اهریمن که سخت ناامید و خشمگین شده از این که دیوان نتوانستند به زرتشت صدمه رسانند، می گوید ای دیوان پست و ناتوان، اینک چگونه به دهانه کوه آرزوزه arezura می روید، در حالی که کسی را که می خواستید ببرید همراه ندارید. گردنه یا قله یا دهانه آرزوزه محل پناه و اجتماع دیوان و به اشاره بندگان مدخل دوزخ است که به وسیله سوراخ ژرفی از قله، به دوزخ که پایگاه دیوان است راه دارد و پل جینوت "صراط" در بالای آن کوه واقع است که زمین را به آسمان برین مربوط می سازد. از دهانه این کوه است که دیوان بیرون آمده و آفرینش نیک را مورد حمله قرار می دهند.

و به این ترتیب، دیوان به آه و فغان، از این که زرتشت از آنان صدمت نمی یابد، به دهانه دوزخ گریختند تا چاره ای سازند.

فرگرد بیستم

این فصل با پانزده بند درباره پزشکی و بیماری هاست. نام بعضی از بیماری ها در این فصل مندرج است. در فصل بعدی نیز از نام چند بیماری دیگر آگاه می شویم. زرتشت از آهورامزدا می پرسد که نخستین پزشک به معنی واقعی کلمه که بیماری ها را در بند کرد و از مرگ بی هنگام جلوگیری کرد کیست؟ پاسخ می شنود که نریته Brita می باشد "به موجب هومینشت، نیکوکاری از خاندان سام می باشد" وی جهت درمان دردها از خوشنویزیه، که همان امشاسپند شهریور و سرپرست فلزات می باشد یاری خواست تا در برابر دردها و بیماری ها مجهز باشد. منظور از این جملات آن است که ابزار و کارد جراحی دریافت کرد تا بیماری را از طریق درمان کارد پزشکی "جراحی" انجام دهد، و یا فقط از طریق درمان و پزشکی و نام های برخی از بیماری ها آمده است که در متن ترجمه از نظر خواهد گذشت. در بندهای بعدی، اشاره به گیاهان دارویی که درمان بخش هستند

شده است و درمان را از طریق دارو شرح داده و این که گیاهان دارویی هزارها و ده هزارها در اطراف گئوکِرَنَه gao kerena به وسیله خداوند رویانده شده است. به موجب اشاره کتاب "بندِ هین فصل ۱۸ بند ۳-۱" گئوکِرَنَه همان گیاه هوم سفید است که در ژرفای دریای فراخکرت یا وُتوروگَشته می روید و از این گیاه، زندگی تازه و نوین و حیات جاودان حاصل می شود. از سوی اهریمن یک وزغ بزرگ برای تباهی این گیاه درمان بخش آفریده شد و آهورامزدا نیز دو ماهی گز برای مقابله و نگاهبانی خلق کرد. به نظر می رسد گئوکِرَنَه همان است که در فارسی کوکنار شده و افیون از آن حاصل شود که پادزهر هر بیماری و مسکن دردها و به اندازۀ درست، شفا دهنده دردهاست. اما در دوران ساسانی، نام این گیاه با افسانه و قصه ها آمیخت و جایش در عمق دریای وُتوروگَشته تعیین شد و مقابله و تعارض یزدان و اهریمن درباره آن که از اساس اندیشه های مغان است ابداع شد.

نوع سوم درمان، علاج بیماری با ادعیه و افسون و اوراد می باشد و در پس هر شکل از درمان و علاج، نام یک سلسله از بیماری ها آورده شده است که اغلب آنها برای ماهنوز ناشناخته مانده. در یشت سوم "اردیبهشت یشت" نیز به همین مطالب در درمان های سه گانه: درمان با کارد یا جراحی، درمان با گیاهان دارویی، و درمان با ادعیه و کلام مقدس یاد شده است. نام های برخی از بیماری ها و ادعیه شفا بخش نیز در این یشت ثبت و ضبط است چنان که در خرداد یشت نیز از دیوان و مطالب وندیدادی بسیار آمده و این دو یشت با وندیداد و روش فکری و مطالب یادکرد و اصطلاحات و نام های دیوان و بیماری ها در یک ردیف است.

در پایان از ادعیه شفا بخش که چون تلاوت شود، دیوها، بیماری ها، پری ها، جادوها، جن ها برافتاده و رانده خواهند شد یاد گشته است که در متن ترجمه به چگونگی آنها و نام ها در متن اشاره می شود. فهرست نام بیماری ها چنین است:

یَمَشْکَه	yaska	درد، بیماری.
مَهرْکَه	mahrka	مرگ نابه هنگام، سخته.

دازو	dāzhu	سوزاننده، سوختن.
تَفَنُو	tafnu	تب.
سازَنه	sārana	سر درد.
سارَشْتیه	sārastya	تب لرز.
اَزَنه	ažana	
اَزَهَوَه	ažahva	
کوروغه	kuruya	بیماری بدو پلید، شاید جذام و زخم‌های چرک آگین.
اَزی‌واکه	aživāka	
دوروکه	duruka	
آشته بُزیه	astairya	
آغشی	ayaši	چشم بد. نظر بد. در ادبیات یشت، بند هشتم از دوژدئشتر duždoiθra مرد بد چشم، نظر بد یاد شده است.
بوئی تی	puiti	فساد و گندیدگی.
آهی تی	āhiti	آلودگی، کثافت.
ای شیره	išire	
آغوئیری	ayuirī	
اَغْرا	ayrā	
اوغَر	uyra	

فرگرد بیست و یکم

این فصل دارای بیست و یک بند است. بند اول ستایش زمین "یاگاو" می‌باشد. زمینی که پرخیبر و برکت است و سرچشمه زاینده روزی برای مردمان - زمینی که مردم بدکار و مرتد و گمراه آن را تباه می‌کنند. بند دوم در طلب باران و دعا برای فرو ریختن دانه‌های فراوان باران است. باران مانع بروز و شیوع بیماری‌هایی چون مرگ نابه‌هنگام می‌شود و برای دردهایی که



منشأ آن جن است چون سکت و بیماری گدّه gaḍa و بیماری آبه گدّه apagaḍa بسیار سودمند است.

باران بیماری‌ها را درمان می‌کند. زمین را سبز و خرم و گیاهان را می‌رویاند و گیاهان درمان‌بخش فراوان می‌شود. مطالب درباره آب و باران و عناصر دیگر و ستایش آنها و ادعیه‌ای که باید تلاوت شود و موجب فراوانی ارزاق و نعمت و آسایش می‌شود، ادامه پیدا می‌کند. بندها اغلب تکرار می‌شود و هرگاه تکرارها حذف شود یک سوم بیشتر مطلب از این فرگرد حاصل نمی‌شود. در بند هفدهم از چند بیماری یاد می‌شود که عناصری، چون باران و خورشید در دفع آن سودمندند، چون: "گهوژی، جَهی kaxuži / djahi" زن بدکاره، روسپی، زن بد "که جادو" = "یاتو yātu" در اختیار دارد و یا در اختیار جادوست و آبه یه ayahya. به نظر می‌رسد که این‌ها نه بیماری باشند و نه در شمار دیوان، بلکه بیشتر ضعف مردان و زنانی باشد که بدکار و بدکردارند. جَهی زن بدکار است که جادو در اختیار دارد، یا در اختیار جادوست. در بند نهم از اددیهشت یشت نیز، جَهی جادو که از مخلوقات اهریمنی است، در کنار زن بدکار گهوژده kaxvareḍa یاد شده است و از هر دو، صفتی بد و منفی برای زنان اراده می‌باشد.

فرگرد بیست و دوم

و سرانجام واپسین فرگرد دارای بیست و دو بند می‌باشد. موضوع این فصل پرسش و پاسخ‌هایی است میان زرتشت و آهورامزدا، و آهورامزدا با ایزدان. آهورامزدا به زرتشت می‌گوید که: "من این جهان را بسیار زیبا و روشن و بی‌بدی و بیماری آفریدم. اما اهریمن پرمرگ، به صورت و منظر ماری، بر آفرینش من نگریست و هزاران بیماری و بدی پدید آورد. و من اراده کردم در آغاز، که کلام ایزدی مقدس "مانثرو سپنته mānθro-spenta" این بیماری‌ها را جهت درمان مؤثر و چاره‌ساز باشد."



آنگاه خطاب اهورامزدا است به "کلام مقدس ایزدی" / مائثر شپشته که در عوض
مقابله و درمان این بیماری‌ها، یک هزار اسب تیز تک و نیرومند، یک هزار شتر
نیرومند و کوهان‌دار، یک هزار گاو جوان و بی‌عیب و از هر نوع رمة کوچک یک
هزار خواهم بخشید، و تو را با دعا و آفرین نیک و خوب برکت می‌دهم: دعایی که
درمان‌کند و نیازمندی‌ها را برآورده سازد. کلام مقدس ایزدی می‌پرسد که
چه گونه نود و نه هزار و نه صد و نود و نه بیماری را از آفرینش وی "اهورامزدا"
دور کند؟

اهورامزدا، به پیک خود که *nairyosangha* می‌باشد، دستور داد که
با شتاب به خانه آئیزتیه *airyama* "ایزد شفا و درمان" برو و بگو که اهریمن پرمهرگ
بر ضد آفرینش من، هزاران بیماری پدید آورده، تو می‌توانی با آنها مقابله کرده و
درمان بخش باشی. آئیزتیه چون پیغام اهورامزدا را شنید، با سرعت مهتا شده و
به سوی کوه شتافت و به جنگل رفت و چون خوب آماده و نیرومند شد، سه نوع
اسب نر، نه نوع گاو نر، نه نوع گوسفند نر و نه شاخه گیاه ویژه برد. نه خط و شیار
رسم کرد، آن‌گاه ادعیه‌ای را که برای برانداختن بیماری‌ها بود تلاوت کرد تا آنها
را براند و بگریزاند.

در بند چهارم نیز از خردا دیشت که با اردیبهشت یشت بر سبک و روال وندیداد
به وسیله مغان تدوین و نوشته شده و مطالبی پیرامون مقابله با دیوان و شیاطین و
جتیان و بیماری‌ها ارائه شده و آمده که مرد پارسا و نیک به هنگام بیماری و
جن زدگی، باید به گردش شیارها و خط‌هایی کشیده شود و ادعیه ویژه تلاوت شود
تا شفا یابد.

جهت آگاهی‌های گسترده و هم‌چنین شکل و ضبط دقیق نام‌ها و شروح
کافی، به کتاب ترجمه و شرح وندیداد، جلد چهارم، فرگرد بیست و دوم و شروح آن
نگاه کنید.



تصاویر مراسم برش‌نوم که ملاحظه می‌شود و مراحل مختلف این آیین دینی
مزدَشنای زرتشتی را نمایانگر است، از کتاب:

Parsism The Religion Of Zoroaster

نوشته Sven. S. Hartman بر داشت شده است. چاپ لیدن ۱۹۸۰













کتاب نامه

بخش اول

۱. هاشم رضی: تاریخ تحلیلی ادیان و مذاهب، کتاب اول ۱۰ - ۲۳.
2. Darmesteter, James: *Zend - Avesta*. II Vendidad 1962.
Niberg, h. s. : *Die Religionen des alten Iran*. PP 337. 1938
3. Ghirshman. R: *Iran Des origines A L'islam*. 2-3.
۴. عیسا بهنام: صنایع و تمدن مردم فلات ایران پیش از تاریخ.
علی سامی: گزارش های باستان شناسی: جلد های اول، دوم، چهارم.
5. Herodote: *Histoires*. Livre III "*Thali*".
Strabo: *Geographie*. Livre VIII.
6. De Morgan. J: *Mission Scientifique en perse*. 1896.
7. Schmidt. E. F: *Excavations at Tepe Hissar Damghan* 1937.
8. Donald e Mac Cown: *The Material Culture of Early Iran*. (1924). 242 ff.
George Cameron: *History of Early Iran* (1936).
9. Ghirshman: *Une Tablette Proto élamite du Plateau Iranien*. XXXI. 115 ff.
(1934).
10. Field Henry: *Contrilutions of the Anthropology of Iran* (1939).
11. Woolley, C Leonard: *The Sumerians*, Oxford (1928).
۱۲. تاریخ تحلیلی ادیان و مذاهب در جهان، جلد هفتم "بین النهرین".

13. Herodote: *Histoires*. Livre I *clio* (196).
14. Frazer Sir James: *The Golden Bough*. (1930).
Frazer Sir James: *Adonis, Attis, Osiris*. (1907).
۱۵. تاریخ تحلیلی ادیان و مذاهب، کتاب دوم "می‌تولوژی" افسانه‌ها و اساطیر "۱۳۴۲".
16. Ghirshman, R: *Scientific American*. January (1961).
Ghirshman, Roman: *Fouilles de Sialk*.
Ghirshman, Roman: *Iran Des Origns A L'islam*.
۱۷. هاشم رضی: سیر تاریخی روح.
تاریخ ادیان، کتاب دوم - "می‌تولوژی". افسانه‌ها و اساطیر "۱۳۴۲".
18. Durant Will: *The Life of Greece V-I*.
۱۹. اصول روان‌کاوی، تهران ۱۳۴۲.
۲۰. کریستن سن: ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی.
۲۱. مراد اورنگ: همبستگی در اوستا. تهران ۱۳۴۲.
22. Keith. A. B: *Indian Mythology*. p 68.
23. Windischmann: *Zoroastrische Studien*, p. 215.
- نیز نگاه کنید به مدخل "ثَوْت و دَکْه" دانشنامه ایران باستان نیز ترجمه و شرح و نددیداد،
فرگرد هشتم، جلد دوم، یادداشت ۱۰۵.
۲۴. تاریخ تحلیلی ادیان و مذاهب، جلد دوم، "می‌تولوژی" افسانه‌ها و اساطیر.
25. Darmesteter, James: *Zend - Avesta*. Part 1 (1962) Paris.
Niberg. H, S: *Die Religionen des alten Iran*. pp. 337 (1938).
26. Herodote: *Histoires*. Livre III. 92-93.
Herodote: *Histoires*. Livre VII, 86-67.
Strabo: *Geography*. Livre XI, 11-6.
PLINY: *Natural History*. LVI, 45.
27. Lombroso: *L'homme Griminal*.
28. Freud, Sigmund: *Toteme et Tabou*.
۲۹. اصول روان‌کاوی - بخش سیزدهم.

۳۰. وندیداد - فرگرد سوم - بند ۱۹ - ۲۰.

نیز جهت مستندی دقیق‌تر، ترجمه و شرح وندیداد، از نگارنده، چهار مجلد، جلد اول فرگرد سوم

Windischman: *Zoroastrische Studien perausgegeben Von Spiegel*.

۳۱. وندیداد - فرگرد ۱۰ - بند ۹؛ فرگرد ۱۹ - بند ۴۳.

۳۲. وندیداد - فرگرد ۲۰ - بندهای ۶ - ۷ - ۸ - ۹ - ۱۰.

۳۳. وندیداد - فرگرد ۱۹ - بند ۴۰.

۳۴. وندیداد - فرگرد ۱۹ - بند ۴۱.

۳۵. وندیداد - فرگرد ۱۱ - بند ۹.

۳۶. وندیداد - فرگرد ۷

به همان ترجمه یاد شده از نگارنده در مجلدات چهارگانه نگاه کنید.

37. Herodote: *Histoires. Livre I - 140*.

۳۸. وندیداد - فرگرد ۳ - بند ۲۲ - ۱۰؛ فرگرد ۵ - بند ۱۰.

۳۹. وندیداد - فرگرد ۹ - بند ۱۱؛ فرگرد ۱۹ - بند ۲۴.

تاریخ تحلیلی ادیان و مذاهب - جلد دوم "می‌تولوژی" افسانه‌ها و اساطیر.

محمود نجم‌آبادی: تاریخ طب ایران - جلد اول.

۴۰. تاریخ ادیان، کتاب دوم، بخش یازدهم.

۴۱. یشت‌ها: هوم یشت.

۴۲. وندیداد - فرگرد ۲۰ - بند ۱ - ۲ - ۳.

۴۳. وندیداد - فرگرد ۱۹ - بند ۲۴ تا ۴۷.

۴۴. وندیداد - فرگرد ۶ - بند ۴۵ - ۴۶.

Herodote: *Histoires. Livre I - 140*

بخش دوم

1. Woolley. Sir Leonard: *A Forgotten Kingdom* p 35.

2. Ghirshman Roman: *Iran des origine A L'islam.* p 32.

3. Meyer. Eeward: *Geschichte des Altertums.* 1909.

4. Hrozny, B: Histoire de L'asie Antérieure. 210. Paris (1947).
5. Oppenheim: *Tel Halaf* (trad Francaise). 1939.
Winternits, M: *History of Indian Literature*. 304. (1927).
6. Contenau. G: *La Civilisation des Hittites et des Hurrites du Mitani* 1948.
7. Dhorme, E. Dussaud: *Les Religions de Babylonie et d'assyrie, les religions des Hittites et des Hourrites, des Pheniciens et des Syriens*. 1949.
8. Huart.C.Delaporte. L: *L'iran antique, Elam et perse et la Civilisation iranienne*. 1925.
Ghirshman. Roman: *Iran des origines A L'islam* - Paris 1951.

بخش سوم

۱. علی سامی: تمدن هخامنشی - جلد اول - ۱۳۴۱.

2. Ghirshman, Roman: *Iran des origines A L'islam*. paris 1951.
 3. Linton. Ralph: *Tree of Culture*. 1955.
 4. Delafosse, M: *The Negroses of Africa*. 1931.
 5. Childe. V. G: *The Aryans: A Study of Indo - European origins* 1926.
 6. Pendlebury, J. D. S: *The Archeology of Crete*. 1939.
 7. Gour, Sir Hari Sing: *The Shirit of Buddhisme*. 524 (1929).
 8. Smith. V. A: *Oxford History of India*. 14 (1923).
 9. Davids Rhys: *Dialogues of the Buddha*.
 10. Monier. Sir Williams: *Indian Wisdom*. 227 (1893).
 11. Macdonell. A. A: *India's Paste*. 39 (1927).
 12. Winternitz: *History of Indian Literature*. Vol I-64.
۱۳. امیرعلی شیرنوازی: مجالس المؤمنین.
دیوان جامی: قسمت مقدمه، ویراسته هاشم رضی، تهران ۱۳۴۰.
14. Winternitz: *History of Indian Literature*. VOL I. 212.
 15. Dutt R. C: *The Ramayana and Mahabharata*. 231.

16. Arrian: *Anabasis of Alexander, and Indica*. 1893.
17. Venkates Wara. S. V: *Indian Culture through the Ages* 66.
۱۸. حسن قائمیان: نظر بازی
ترجمه و شرح و نددیداد، چهار مجلد، هاشم رضی. ذیل عنوان و تیتله باتوجه به فهرست در
آغاز مجلد اول، تهران ۱۳۷۶. دانشنامه ایران باستان، ذیل مدخل "و تیتله"، جلد چهارم.
19. Sidhanta - N. K: *The Heroic Age of India*. 149.
۲۰. اصول روان‌کاوی. تهران ۱۳۳۹.
- Freud, Sigmund: *Toteme et tabou*.
21. Dutt. R. C: *The Ramayana and Mahabharata*.
22. Radakrishnan: *The Hindu View of Life*.
- Eliot, Sir Charles: *Hinduism and Buddhism*. 1921.
۲۳. تاریخ ادیان، کتاب دوم، اساطیر، افسانه‌ها "می‌تولوزی" بخش هفدهم.
24. Macdonell: *India's Past*. 32.
۲۵. ابوالمعالی: بیان الادیان - ویراسته هاشم رضی، ۱۳۴۲.
26. Eliot. Sir Charles: *Hinduism and Buddhism*. 3 vol. I - 59.
27. Radakrishnan: *The Hindu View of Life*. 105.
۲۸. تاریخ ادیان، پیدایش فلسفه، کتاب سوم، بخش هجدهم.
اویانی شادها: "سزاکبر" ترجمه: شاهزاده محمد داراشکوه - ویراسته دکتر تارا چند،
جلالی نائینی.
29. Eliot Sir Charles: *Hinduism and Buddhism I* -
30. Herodote: *Histoires*. Livre I - *Clio* - 131.
- ابوالمعالی: بیان الادیان - ویراسته هاشم رضی، ۱۳۴۲.
31. Frazer. R, W: *A Literary History of India*. 234.
- Brifault. Robert: *The Mothers*. vol I - 346.
32. Dutt: *The Ramayana and Mahabharata*. 318.
33. Freud. Sigmund: *Toteme et Tabou*.
- اصول روان‌کاوی، بخش توتم و تابو.

34. Jochelson - W: *The Peoples of Asiatic Russia*.
Childe V. G: *The Aryans: A Study of Indo - European origins*.
35. Winternitz. M: *History of Indian Literature*.
Contenau. G: *La Civilisation des Hittites et des Hurrites du Mittani*. 1948.
36. Gray: *Foundations of Iranian Religion*. p 15.
۳۷. تمدن ایرانی: با همکاری جمعی از خاورشناسان، ترجمه عیسا بهنام. تهران - ۱۳۳۷.
38. Dumezil, George: *Les Dieux des Indo - Europeens* Paris, 1952.
۳۹. تاریخ ادیان، کتاب دوم، می‌تولوژی، اساطیر و افسانه‌ها، بخش هفدهم.
40. Carnoy. J Allert: *Iranian Mythology*. 1916.
۴۱. هاشم رضی: تاریخ ادیان، کتاب دوم - می‌تولوژی، اساطیر و افسانه‌ها.
Grimal Pierre: *Dictionnaire de la Mythologie Grecque et Romains*.
42. Darmesteter. James: *Le Zend - Avesta*. Vol II. p 441.
43. Bartolomae. Chrisian: *Altiranisches Wörterbuch*. (1904).
44. Yusti: *Geschishte des alten Persiens*. 92.
- نگاه کنید به ترجمه و شرح وندیداد، جلد اول، فرگرد چهارم، نیز: دانشنامه ایران باستان، مدخل "میشتر / میترا".
۴۵. محمد معین: شماره هفت و هفت پیکر نظامی.
۴۶. تاریخ ادیان، کتاب دوم می‌تولوژی، افسانه‌ها و اساطیر.
ابوالمعالی: بیان الادیان، ویراسته هاشم رضی.
پور داوود: یشت‌ها، جلد دوم.
47. Keith. A. B: *Indian Mythology*.
و برای آگاهی‌های بیشتری از این افسانه‌ها:
Breal'M: "*Hercul et Cacus*" Dans "*Mélanges de Mythologie et de Linguistique*"
Breal, M: *Mythology of all Races*.
تاریخ ادیان، کتاب دوم، می‌تولوژی، افسانه‌ها و اساطیر.
48. Olmstead. A. T: *The History of The Persian Empire*. 1943.
49. Spiegel: *Avesta die Heiligen Scheriften der Parsen üdersetzt*. 3 Bande.

- Spiegel. F: *Commentar über des Avesta*. 2 Bande.
۵۰. پورداوود: یشت‌ها - یشت هشتم - جلد اول. نیز "آیین پردمز و راز میتراپی، فرانتس کوئن، ترجمه نگارنده، تهران ۱۳۸۰ و تاریخ آیین رازآمیز میتراپی، دو مجلد، تهران ۱۳۸۱.
۵۱. یشت هشتم "تیریش" بند ۲۴ - ۲۳.
۵۲. یشت هشتم - بند ۲۹.
۵۳. تاریخ ادیان - کتاب دوم، بخش هفدهم.
54. Chantepie. P. D: *de la Saussaye Religion of The Teutons*.
۵۵. پورداوود: یشت‌ها - جلد اول - ۲۱۰.
56. West. E. W: *Transtation of Bundhish*. I - III.
- West. E. W: *Selections of Zat Sparam*. I - II.
- West. E. W: *The Sacred Books of The East*. Vol V - I - 19 - 156 - 163.
۵۷. بندهش - ۹.
۵۸. گزیده‌های زاداسپریم: - ۸.
۵۹. اورنگ - مراد: ترجمه اوستا - جلد ۲ - یسنای ۹ - بند ۱۷.
۶۰. اورنگ - مراد: ترجمه اوستا - جلد ۲ - یسنای ۹ - بند ۲۰ - ۲۲ - ۲۳.
61. Darmesteter. James: *Le Zend - Avesta*.
۶۲. تاریخ ادیان، کتاب دوم، بخش هفدهم.
63. Macdonell. A. A. : *Vedic Mythology*. P. III.
64. Jastrow. M: *Religion of Babylonia and Assiria*. 520.
۶۵. برهان قاطع: جلد دوم، ویراسته دکتر محمد معین - ۹۱۷.
66. Fick. August: *Vergleichendes Vörterbuch der Indoger Manische Sprachen*. 1 Band 3 Umgearbeitete Auflage - Göttingen. 1874.
- Lommel: *Die Yasht's des Avesta*, S. 131.
- Darmesteter: *Le Zend Avesta*. II. P 556.
- Carnoy. Albert: *Iranian Mythology*.
67. Dumezil: *Massiance d'archanges*.
۶۸. اصول روان‌کاوی - بخش سیزدهم.

فروید: آینده یک پندار - ترجمه هاشم رضی.

۶۹. تاریخ ادیان، کتاب اول، بخش اول و دوم.

Montesquieu: *Sprit des Lois*

۷۰. کریستن سن: ایران در زمان ساسانیان - ترجمه رشید یاسمی، ص ۴۵.

71. Niberg: *Die Religionen des alten Iran*. 1937.

72. Christensen: *Quelques notices Sur les plus Anciennes Périodes du Zoroastrisme*.

۷۳. ابوالمعالی: بیان الادیان - ویراسته هاشم رضی.

74. Messina: *Der Urshnung der Magier*, Roma 1930.

75. Herodot: *I clio* - 101.

۷۶. تاریخ ادیان، کتاب اول - بخش ششم، هفتم و - آینده یک پندار.

77. Gray: *Foundations of the Iranian Religion*. 93...

78. Windishmam. Friedrich: *Mithra*.

Cumont: *Les Mystères de Mithra*.

کتاب فوق توسط نگارنده با عنوان راز و رمزهای آیین میتراپی ترجمه و منتشر شده است.

79. Herzfeld: *Archaeological of Iran*, pp. 15 - 16 - 33.

۸۰. ویل دورانت: تاریخ تمدن، کتاب چهارم.

تاریخ ادیان - کتاب دوم، می تولوژی، افسانه ها و اساطیر.

بخش چهارم

1. Olmstead. A. T: *The History of The Persian Empire*. P 22. 1943.

۲. پورداوود - گاتاها - یسنا ۳۱ - بند ۱۸.

نیز: اوستا، کهن ترین گنجینه ایران باستان، تهران ۱۳۷۹، بخش ترجمه گاتاها.

۳. یسنا ۲۳ - بند ۱. نیز مرجع یاد شده.

یسنا ۳۳ - بند ۴. مرجع یاد شده.

Kent. R. G: *Cattle - tending and Agriculture in the Avesta*.

4. Moulton. J. H: *Early Zoroastrianism*. 1913. P - 117.

Niberg: Die Religion des alten Iran. P. 56. 1937.

5. Christensen: *Quelques notices Sur les plus Anciennes périodes du Zoroastrisme*.

6. Herodote. I - 96.

7. Herodote. III - 75; VII - II.

Herzfels. E: Arcäologische Mitteilungen aus Iran. II - 118 - 1930.

8. Ghirshman. Roman: *Iran des origines A L'islam*.

9. Herodote: I - 96 - 130.

10. Herzfeld - E: *Arcaeological History of Iran*. P 40. 1935.

۱۱. محمد جواد مشکور: تاریخ مردم اورارتو، تهرآن - ۱۳۳۲.

12. Smith: *Babylonian Historical Texts*. P 98. I - 1924.

Olmstead. A. T: *The History of the Persian Empier*.

Herodote - I - 98, 110. 153.

Strabon. XI - 13: 7-8; 14: 9.

حسن پیرنیا: ایران باستان. کتاب اول - تاریخ مشرق قدیم.

13. Ghirshman: *Trésor de Sakkez, les déluts de L'art méde et les Bronzes du Luristan, Artibus asiae*. 1950.

14. Schmidt. Erich: *Flights over Ancient Cities of Iran*. 1940.

بخش پنجم

1. Rawlinson: *Five Great Monarchies of the Ancient World*. II - 316 - 7.

2. Huart. Clement: *Ancient Persian an Iranian Civilization*. 27-1927.

3. Herodotus - I - 119.

4. Strassmair. J. P: *Inscripfen von Cynus*. Nos - 199 - 270 - 325 - 364 (1900).

5. Herodotus. III - 62.

6. Durant. Will: *our oriental Heritage*. I - 1935.

7. Herodotus - III - 139 - I - 209.

8. Oimestead: *The History of The Persian Empire*. P. 121.

9. Sayce. A. H: *The Cuneiform Inscription of van de cinphered and Translated.*
377-732 (1882).
Ghirshman: *Iran des origines A L'islam.*
10. Rawlinson: *Five Great Monarchies of The Ancient World.*
Grote. G: *History of Greece.* V - 319 - 22.
Strabo: *Geogrephy* - IX. 4 - 12 - 16.
Athenaeus: *The Life of Greece.* 1939.
11. Parker. R. A. And Dubberstein: *Babylonian Chronology, 626 B. C. A. D.* 45. p
15 (1942).
12. Plato: *Gorgias.*
Aristotle: *Constitution.*
Plutarque: *Les vies des Hommes Illustres.*
Glotz: *The Greek City* - 1929.
Durant. Will: *The Life of Greece.* 1939
13. Kent: *old Persian Grammar, Texts, Lexicon* (1950).
Ghirshman: *L'iran des Origines A L'islam'* Paris (1951).
۱۴. علی سامی: تمدن هخامنشی، شیراز ۱۳۴۱ - ۱۷۰...
15. Sarre And Herzfeld. E: *Iranische Felsreliefs.* P 174 (1910).
Herzfeld. E: *Archäologische Mitteilungen aus Iran.* 1 (1929).
Herzfeld. E; *Iran in the Ancient East* (1941).
16. Olmestead: *History of Assyria* (1923).
Hubberstein. W. H: *Assyrian - Babylonian Chronology.* (1944).
Olmestead: *The History of the Persian Empire.*
۱۷. گزارش های باستان شناسی.
۱۸. ملک زاده بیانی: تاریخ سکه - جلد اول، ۱۳۳۷.
- Childe Gordon: *Le Mouvement de L'histoire.* Paris. 1955
19. King. L. W And Thompson. R. C: *The Sculpture and Inscription of Dariuse the*

- Great on the Rock of Behistun in Persia*. London. 1907.
- Weisbach. F. H: *Die Keilinschriften. der Achameniden*. Leipzig 1911.
- Herzfeld. E: *Altpersische Inschriften*. Berlin. 1908.
۲۰. مجله هوخ - سال ۴۲ - شماره اول و دوم (اشتباهات دانشمندان... هاشم رضی).
جهت آگاهی‌های گسترده نگاه کنید به ترجمه کامل نگارنده از وندیداد: شرح و شرح
وندیداد، چهار مجلد، تهران ۱۳۷۶.
- ابوالمعالی: بیان الادیان - ویراسته: هاشم رضی.
- Benveniste. E: *Les Mages dans L'ancien Iran*. 1938
۲۱. تاریخ ادیان، کتاب اول - فصول ۷ - ۶ - ۵
22. Olmstead: *The History of The Persian Empire*. 1948.
- Lommel. H: *Die Religion Zarathustras*. 1930.
- Niberg: *Die Religionen Alten Iran*.
- Lommel. H: *Die Religion Zarathustras nach dem Avesta dargestellt*. 1930.
- Christensen: *Quelques notices sur les plus anciennes Périodes du zoroastrisme*.
- محمدعلی شوشتری: ایران نامه - جلد سوم.
- موسا جوان: تاریخ اجتماعی ایران باستان.
- علی سامی: تمدن هخامنشی.
23. Christensen. Arthur: *L'emprie des Sassanides*. § XXV.
۲۴. تاریخ ادیان، کتاب اول - بخش پنجم و ششم.
25. Olmstead: *The History of The Persian Empire*. P 202 § XV. 1948.
26. Herodotus - I § 131-140.
۲۷. تاریخ ادیان، کتاب دوم - بخش چهاردهم.
۲۸. مجله هوخ - سال ۴۲ شماره‌های ۹ - ۱۰ - مقاله درباره وندیداد.
- Darmesteter. J: *Le Zend Avesta*. vol II *Vandidad*. Paris 1960.
- Iqurnal of the K. R. Cama oriental Institute* No III. p. 1-28.
- وندیداد: ترجمه و شرح وندیداد، تهران ۱۳۷۶.
29. Sutodoren - I - 140

30. Herodotus - I - 131
31. Herzfeld. E: *Iran in the Ancient East*. P. 230 (1941).
32. Schmidt. F. Erich: *The Treasury of Perspolis*. PP 98 (1939).
33. Dieulafoy: *L'acropole le Suse*. PP 390 (1893).
34. Windischmann. Friedrich: *Mithra* 1875.
35. Klug. Theodor: *Mithrakult*. 1911
Cumont: *Les Mysteres de Mithra* 1923.
36. Darmesteter. J: *Le Zend Avesta*. Vol I - 348 - 9.
De Lafont, C: *Le Mazdaisme L'avesta*. Paris, 1895.
37. Windischmann. F: *Pers Anahita oder Anaïtis*. S 4-5.
۳۸. شوشتری - محمدعلی: ایران نامه - جلد سوم - ۴۳۸.
- 39, 40. Weissbach: *Die Keilinschriften der Achämeniden* S 21.
41. Justi: *Geschicht des Alten Persiens* S 92-95.
Carnoy. Albert, J - *Iranian Mythology*. p 23-25. 1917.
۴۲. وندیداد: VII 16- II22.
۴۳. تاریخ ادیان، کتاب دوم، بخش هفدهم.
۴۴. خرده اوستا: نیایش چهارم "آبان نیایش".
۴۵. یسناهات ۶۹ تا ۶۳.
46. Herodotus - VII - 35.
47. Herodotus - I - 132 - 138.
48. Strabon - XV - P. 1066.
49. Rawlinson: *parthia*, P. 59. 1893.
۵۰. حسن پیرنیا: ایران باستان - جلد چهارم.
- Justi. Ferdinand: *Geschichte des Alten persiens*. S. 135-8. 1878
۵۱. کتاب آموس - فصل دوم - آیه ۷.
- Sumner And Keller: *Science of Society*. Vol II. P. 1273. (1928)

52. Linton. Ralph: *Tree of Culture*. XVIV (1955) New York.
53. Ghirshman, R: *L'iran des origines a L'islam*. Paris. 1951.
54. Christensen. A: *Etudes Sur le Zoroastrisme de la Pers Antique*. 1928.
۵۵. مجله هوخ. سال چهل و دو - شماره ۱۲ تا ۹ - مقاله نگارنده "درباره وندیداد".
56. Smith. J: *Transactions of Biblical Arcaeology*. II P. 146. 1873
Weissbach: *Die Keilinschriften der Achämeniden* PP. 8-9. 1911.
57. Maspero. G: *Passing of the Empires*. P. 656-668. 71. London (1900).
Gautier.: *LE Livre des rois d'Egypte* IV. No-1-123 (1915).
Posener, G: *La Première domination Perse en Egypte* (1936).
58. Herodotus - III. 27.
59. Olmstead: *The History of the Persian Empire*. 1948.
علی سامی: تمدن هخامنشی، جلد اول، ۲۱۳، شیراز، ۱۳۴۱.
60. Couyal. J. - And. Montet. P: *Les Inscriptions du ouadit*.
Hammamt. Nos. 14, 18, 90, 134, 137, 190, 193 (1912).
61. Winlock. H, E: *The Tomple of Hilis in el Khargeh oasis*. I. (1941).
62. Christensen. A: *Etudes Sur le Zoroastrisme de la perse Antique*.
63. Csheftelowitz: *Die Altpersische Religion und das Judentum*. S. 132. 1920.
۶۴. اصول روان‌کاوی، ۱۳۴۲ - ۹ - ۱۷۸.
- Sophocles: *Oeudipus*. Paris 1912.
- Sophocles: *Tragedies*. Tr. Plumpter. London. 1879.
سوفوکل: سه نمایش نامه، ترجمه محمد سعیدی.
65. Windischmann: *Persische Anahita oder Anaitis*. (1856)
66. Brifault Robert: *The Mothers*. Vol III. 1927. III. 220
Jastrow, M: *The Civilization of Babylonia and Assyria*. 1915. P. 309.
Maspero. G: *The Passing of the Empires*. London. 1900. 738-40.
67. Herodotus - I - 199.
Strabon - XVI - 20.

68. Brifault - Robert: *The Mothers*. Vol III. P. 203.

Frazer. Sir. J: *Adonis, Attis, osiris* London 1907. P. 50-4.

۶۹. اصول روان‌کاوی، بخش نهم.

بخش ششم

۱. در جای خود برخی تصاویر مربوطه در صفحات منعکس است.

2. De Harlez: *Avesta, Livre Sacré du Zoroastrisme*. P. LXXI-LXXVIII.

۳. برای استفاده بهتر، نگاه کنید به دو تحقیق شایسته لومل و گریویچ که مورد استفاده نگارنده بوده است. کتاب یشت‌های اوستا از لومل، ترجمه یشت دهم میان صفحات ۸۵-۶۷ این برگردان آلمانی است. هر چند ترجمه‌ای قدیم است، اما هنوز کاری بسیار خوب در ترجمه یشت‌هاست:

Herman Lommel: *die Yäkt's des Avesta Übersetzt und Eingeleitet*. Göttingen, 1927.

ایلیا گریویچ، سرود اوستایی مهریشت را با مقدمه‌ای خوب و دقت نظر تحقیق و ترجمه کرده است. وی عقیده‌ای به ارتباط میان مطالب مهریشت و ایزدان پیرامون وی با میتراپرستی اروپایی ندارد. کار وی مورد انتقادهایی قرار گرفته که از جمله زیر آن را کاری ناشیانه و بدون محتوا می‌داند. ۷۲ صفحه مقدمه کتاب در چارچوب معین شده تحقیقی که در نظر گرفته شده، خوب است. میان صفحات ۱۴۷ - ۷۴، متن (آوانوشت) و ترجمه و تا صفحه ۳۱۰ واژه نامه‌ی کتاب است:

Ilya Gershevitch: *The Avestan Hymn to Mithra*, Cambridge, 1967.

دو جلد ادبیات مزدیسنا که ترجمه و مقدمه و شرح یشت‌ها از شادروان استاد پورداوود است، نیز ترجمه اوستا، بخش یشت‌ها از نگارنده مورد استفاده بوده است. نگارنده در کتاب "تاریخ آیین رازآمیز میترا" در شرق و غرب از آغاز تا امروز به‌طوری مشروح و همراه با مستندات و ترجمه‌هایی از متن اوستایی و ترجمه‌های یاد شده از مترجمان اروپایی به این کار پرداخته است. جهت آگاهی‌های موردنظر، باتوجه به فهرست توصیفی در آغاز مجلد اول و فهرست راهنمای دقیق در پایان مجلد دوم، نیز ترجمه سرودهایی از ریگ‌ودا درباره میترا و میترا/وارونا، هم‌چنین

آهور / میترا - و میترا / اهورا به کتاب یاد شده نگاه کنید. نیز جهت دریافت‌هایی بیشتر، در کتاب یاد شده بسیاری از تصاویر میتراپی بتاتوجه به شمایل‌نگاری و شمایل‌خوانی به چاپ رسیده است. تهران، دو مجلد ۱۳۸۱.

هم‌چنین نگارنده کتاب "راز آیین میترا" *Les Mystères de Mithra* اثر فرانتس کوئن را با عنوان آیین پورمز و داز میتراپی ترجمه و منتشر کرده است که جهت محققان و دوستانان مورد استفاده می‌باشد. تهران ۱۳۸۰.

4. Windischmann.F: *Über Mithra*. 68 Seq.

5. Darmesteter: *Le Zend Avesta*. I.2,232.

۶. ترجمه آزادی که از این یشت با توضیح در متن آمده، با توجه به اوستای دارمستتر و شپگل و استاد پورداوود است، هم‌چنین قطعاتی که ترجمه آن را گبکر در کتاب خود تمدن ایرانیان خاوری آورده است و گهگاه به ترجمه‌های دیگری رجوع شده است. اگر اختلاف‌های کوچکی در یک موضوع که چند بار به تکرار به صورت پراکنده آمده به نظر رسد، حاصل اختلاف در اصل ترجمه‌هاست، چون توصیف گرز دربار اول که از دارمستتر و پورداوود استفاده شده و همین توصیف دربار دوم از گبکر و شپگل نقل شده است.

فهرست مطالب

بخش اول:

زندگی و فرهنگی اولیه

۱. چگونگی وضع طبیعی ۱۱-۱۷

نکات مبهم در تاریخ ابتدایی، منظور از این مقدمه، دیانت و ارتباط آن با شئون فرهنگی و تمدن زندگی در ایران کهن، سرشت و کار مردم، قوانین و دیانت، شکل فلات ایران، حدود جغرافیایی، منطقه‌ی حتماس، اهمیت تاریخی، رشته جبال کوه‌های زاگروس، مناطق و تقسیمات آن، لرستان، سلسله جبال البرز، وضع مناطق مختلف، دره‌ها و وضع طبیعی آن‌ها، کویر، دشت خوزستان، محصولات و کانها.

۲. زندگی پیش از تاریخ ۱۸-۲۴

آغاز زندگی در فلات، پایان عهد بارانی، پیدایی خشکی‌ها، وندیداد و زندگی اولیه، مراکز زندگی ماقبل تاریخی در ایران، زندگی غارنشینان، سلوک و هنر آنان، کار زنان و مردان، نخستین سازمان‌های مادرشاهی، کار و مقام زنان، عقاید دینی، گورها و دفن مردگان، زندگانی آینده، اشتراک زندگان و مردگان، چگونگی دفن دسته‌جمعی مردگان، آغاز زندگی در دشت، هزاره پنجم آغاز زندگی، زراعت، خانه‌سازی، ابزار و آلات، هنرها و تکامل کوزه‌گری.

۳. تکامل کوزه‌گری و خانه‌سازی ۲۵-۳۰

مبارزه برای زندگانی بهتر، تحولاتی در بهبود خانه‌سازی، ساختن آجرهای مستطیل شکل، روش خانه‌سازی، تزئینات داخلی و خارجی، در و پنجره، کف‌سازی، رنگ و نقاشی، وضع درونی خانه‌ها، تحولاتی در کوزه‌گری، اختراع چرخ و کوره، نقاشی و روش‌های نو و کهنه، روح و احساس هنری، توجه به مشاهدات و طبیعت‌گرایی، شکل ساخته‌ها و نقش آنها،

تحوّلاتی در کوزه‌گری.

۴. فلزکاری، آرایش و تجارت ۳۲-۳۵

آغاز استفاده از فلزات، مس و طرق استفاده از آن، استفاده‌های بدوی، ذوب مس و ریخته‌گری، اشیاء مسین، تأثیر در بهبود لوازم آرایش، آینه‌سازی از صفحه‌های مسین، زیورآلات، جواهرات و سنگ‌های تزیینی، جواهرسازی و پیشرفت این صنعت. وضع تجارت و مبادله، حیوانات، صادرات و واردات، مهرکالاهای تجارتی.

۵. خانواده و زندگی اجتماعی ۳۵-۳۸

تحوّل و تکاملی مداوم در فلات، موانع طبیعی و عدم انتقال به عهد تاریخی، دیرکرد وضع شهرنشینی در ایران. عدم ارتباط مراکز، خانواده، خانواده و سازمان سیاسی و شورای شیوخ و ریش سفیدان، عدم جنگ و عتّت آن. نژاد بومیان، دراز سران و نژاد مدیترانه‌یی. پراکندگی عظیم در آسیای غربی، منشأ و اصل سومریها، قدمت شگفت تمدّن ایرانی.

۶. دیانت و پرستش در ایلام ۳۸-۴۹

آغاز دوره تاریخی ایلام، موقعیت طبیعی و جغرافیایی، شهرهای بزرگ ایلام، درکشاخش با بین‌الته‌رین، پیروزی و شکست، خرابی‌های سارگون، کارهای پسرش، در زمان نرم‌سین، انقلاب و طغیان برای آزادی، آزادگی و حمله به بابل، اثرات حمله به بابل، کشف یک شهر ایلامی بازیگورات عظیم آن، ساختمان زیگورات، چگونگی مذهب ایلامیان، کهتر خدایان و مهتر خدایان، زیگورات چیست. روش پرستش عوام و خواص، قربانی و قربانگاه‌ها، ندور و پیشکش‌ها، وضع کلی دیانت.

۷. دیانت و پرستش پیش از تاریخ ۴۹-۵۵

پیش آهنگ و نندیداد، زندگی و دیانت در وندیداد، احاله به بخشی دیگر. اعتقاد به روح، وضع دفن، اشتراک زندگی ارواح و مردمان. وضع دفن مردگان، آغاز ترس از مردگان. گریز از اموات. یافته‌هایی از مقابر، رنگ کردن مردگان. رسم‌های مختلف در گور نهادن، حالت منحنی و خمیده، نقش و نگار باکّل آخر بر بدن مردگان، وضع کلی دیانت، آثار کشف فلزات، قلّت مدارک درباره دین پیش از تاریخ. ایزد بانوان و مبنای تفوّق زن. آغاز بحث درباره ازدواج با محارم. منشأ و علل آن.

۸. توفان در روایت و نندیداد ۵۵-۶۱

پژوهشی کوتاه درباره وندیداد، سرزمین حاصلخیز فلات، وفور و فراوانی. کوشش و

مردانگی، وصف زمین و محصول، اساطیر و افسانه‌ها، توفان کهنه‌ترین داستان بشری، روایت وندیداد، گفتم‌وگویی زرتشت و اهورامزدا، داستان جمشید، سلطنت او و داستان گشادگی زمین، ملاقات جمشید و اهورامزدا، آغاز توفان، جمشید و ساختن غار، جمع نژادها در غار، نتیجه.

۹. ترجمه‌کهن‌ترین داستان توفان بنابر فرگرد دوم وندیداد ۶۸-۶۱

۱۰. رسوم و آداب در وندیداد ۷۸-۶۸

جریان زندگی مردم این کتاب، نشانه‌های ماقبل تاریخی، درباره سگ، شادمانه‌گی در زندگی، جنبه‌هایی دیگر، خرافات و اوهام، درباره خوش‌بختی زمین، تجزیه و تحلیل اصول عقاید، اهمیت کشاورزی، پرورش احشام، بدترین زمین‌ها، طبقه‌بندی آنها، رسم بیرون گذاشتن مردگان، ملاحظاتی در این باره، تجزیه و تحلیل روانی، علل این رسم، رفتار با گناه کاران و پیران، جنبه‌های خشونت‌بار در این آیین، خدایان و دیوان، درباره دیوان و کار آن‌ها، اهریمن، پزشکی عملی، پزشکی و کهنات، خلاصه و نتیجه.

بخش دوم:

ورود عناصر هند و اروپایی و فرهنگ و تمدن آنان

۱. هیتی و میتانی ۸۴-۸۱

جریان‌های مهاجرت، اقوام هند و اروپایی و ورود آنان، منشأ و جایگاه اصلی عنصر هند و اروپایی، دو گروه از هند و اروپاییان، گروه غربی، آمیزش با اقوام آسیایی، تشکیل پادشاهی هیتی، گروه شرقی و آمیزش آن‌ها با هوریان از اقوام آسیایی، مناطق نفوذ هیتی‌ها، عظمت و افول تمدن و قدرت‌شان، تأثیر عنصر هند و اروپایی.

۲. دیانت میتانی ۸۶-۸۴

درباره اصطلاح هزار خدا، تفسیر روشی در تساهل مذهبی، قبول خدایان ملل و اقوام مغلوب در پرستش و مذهب، اوهام و خرافات، سرنوشت و تقدیر، سازش و اعتقاد به عناصر فوق طبیعی، سحر و جادو، قربانی و هدایا، خدایان اصلی، عالی‌جناب خدای توفان و بخت‌بانوی همسر، تأثیر عنصر هند و اروپایی، نفوذ خدایان آریایی، تفسیری از دو خدای اصلی.

۳. دیانت و پرستش هیتیان ۹۱-۸۶

پیچیدگی دیانت این مردم، اسناد مکشوفه در نغازکوی، اصالت و جنبه‌های وسیع دیانت،

شهرهای فتح شده و اعتقاد به خدایان آن شهرها، علل موهوم این روش، دو خدای بزرگ، خدای شهرها توشا و همسر او الاله خورشید، نفوذ و کار این خدایان، ریشه کهن گاوپرستی، روش عبادت و عبادت گاه‌ها، خدایان پرستی در شهرهای دیگر، خورشید آسمان بخ بانوی بزرگ، روش عبادت و قربانی و هدایا، کاهنان و روحانیان، کار و روش آن‌ها، سحر و جادو، تفأل و غیب‌گویی، سرنوشت‌گرایی، اساطیر و افسانه‌ها.

۴. جریان‌هایی دیگر تا آغاز ورود ایرانیان ۹۲-۱۰۰

حرکت و تمدن گروهی دیگر از هند و اروپاییان، تأثیر مداوم عنصر هند و اروپایی، استقرار شعبه شرقی در هند، درباره کاسی‌ها، محل و مکان و نژادشان، مناطق فرمانروایی، آمیزش با هند و اروپاییان، تسلط طولانی در بابل، دیانت و خدایان، برافکنندگی و سقوط، ایلامی‌ها، دوران طلایی، شاهان بزرگ، بازگشت فرهنگ و تمدن ملی، فتح بابل، عظمت شاهنشاهی، دوران سقوط به وسیله بابلی‌ها.

بخش سوم:

ورود ایرانیان به فلات

۱. ورود ایرانیان ۱۰۵-۱۰۱

اصل و منشأ، مسکن نخستین، نژاد هند و اروپایی، علل مهاجرت، فرهنگ اولیه، ایرانیان و هندوان، آغاز نفوذ ایرانیان، دو عامل مهم در این دوران، هجوم هند و اروپاییان، استعمال فراوان آهن، چگونگی نفوذ ایرانیان، به سوی قلب فلات، موجبات توقف، غلبه بر بومیان، وضع تهاجم و زندگی، کار اولیه در فلات، موجبات پیروزی بر بومیان.

۲. آریاها و روش اقتصاد گاو داری ۱۰۹-۱۰۵

تأثیر تمدن و فرهنگ آسیای جنوب غربی، وضع استپ‌های میان آسیا و اروپا، آماده نبودن استپ‌ها برای کشاورزی، مرانعی بسیار و گرایش به گاو داری و تأثیر آن در زندگانی، طبقات اجتماعی، اشراف و تزلزل موقعیت، آثار باقی مانده از آریاها، مقابر، روش گاو داری، حماسه‌ها و سرودها، ارزش حماسه‌ها، راه تحقیق عمومی در زندگی آریاها.

۳. نظام گروهی آریایی ۱۱۴-۱۰۹

درباره کشاورزی و گله داری، بازسپری کشاورزی به بردگان و مغلوبان، توجه به گله داری چارپایان اهلی، اسب، وضع خانه و خانه سازی، پوشاک و لباس، استعمال انواع فلزات، توجه

به آهن، انواع جنگ افزارها، زرگری و صنعت فلزکاری، آریایی ها و زندگی بیابانگردی، پیروزی و شکست، مضامین حماسه ها، وضع اجتماعی و طبقاتی بردگان و اسیران.

۴. نظام خانوادگی و طبقات اجتماعی ۱۱۴-۱۲۰

روش پدرشاهی، محدودیت این روش، اهمیت آزادی انفرادی، آزادی پسران در سن بلوغ، وضع و سازمان خانوادگی، خویشاوندان پدری و مادری، آزادی در پیوستگی فرزندان، سازمان قبیله ها، یک خانواده بزرگ و سازمان آن، وضع مالکیت و زمین، انتخاب رئیس، امتیازات رئیس کل، ریاست نهایی، محل زندگی هر خانواده، وضع این خانه ها، خانه سازی میان ملل مغلوب، شور و هیجان در خانواده، تفریحات و سرگرمی ها، طبقات اجتماعی، سازش طبقاتی، ازدواج و مسائل جنسی، مقام زنان، حدود کار زنان، تساهل در مسائل جنسی.

۵. آریایی های هند ۱۲۵-۱۲۰

هجوم آریاها به هند، اقوام بومی در شبه قاره، فرهنگ و تمدن شان، چگونگی تسلط آریاها، کلمه آریا و ریشه آن، روش زندگی و سلوک، کارهایی در هند، پس از تسلط، روش ازدواج، وضع طبقاتی، از جنگ و غارت تا کشاورزی، مساوات طبقات و افراد، مالکیت و زمین، تجارت و بازرگانی، وضع حمل و نقل، اخلاق جنسی، و موقعیت زن.

۶. دیانت هندو ایرانی ۱۳۱-۱۲۵

دیانت ناگاکا ساکنان بومی هند، خدایان آن ها، پیدایش خدایان جدید، کثرت ارواح و خدایان، لزوم طبقه جادوان و ساحران، خدایان ودایی و ایزدان اوستایی، خدایان عمده ودایی، مطابقت با آیین ایرانیان، هوم و سوماء، خدای سوماء، اصلاحات زرتشت، آگنی خدای بزرگ آتش، ایندرا و خدایان بزرگ دیگر، خدایای بعدی، سیر تحول و تکامل مذهب در وداها، اخلاق خدایان، وارونا خدای بزرگ ایده آلی، روح و جهانی دیگر، قربانی و ندور.

۷. دیانت و پرستش ابتدایی ۱۳۵-۱۳۱

فقدان مدارک و علل پراکندگی موضوع، روش طبیعت پرستی، عدم روش ها و تشریفات ویژه مذهبی، رئیس خانواده در هیأت و کار روحانی و کاهن، پیچیده شدن آداب و تشریفات متخصصان مذهبی در هیأت خدمتکاران خانوادگی، روش پرستش ابتدایی، ایزدان نورانی، خدای آسمان، نورانیان دیگر و ازدواج شان، عدم ویژگی خدایان، قابلیت انطباق خدایان در جوامع دیگر، تقدیر و سرنوشت، اشرافیت و آریستوکراسی.

۸. آیین قدیم آریایی از دیدگاه اوستا ۱۴۷-۱۳۵

مسأله جدایی هند و ایرانی‌ها، مبدأ مشترک آیین برهمایی و مزدیسنا، دیانت پیش از زرتشت در اوستا، چگونگی دیانت ایرانی‌ها هنگام ورود به فلات، طبیعت پرستی و زندگی چادرنشینی، خدایان نیک طبیعت، عناصر شر و بدی، عدم عبادت عناصر بدوی و نبرد با آن‌ها، خصیصه دیانت ایرانی، رثوس و اساس مذهب مزدیسنا، خدای بزرگ و ایزدان، مسأله خدایان، هوم خدای شراب، مهر یا میترا، عالم نور و جهان تاریکی، اساس کلی روش مذهبی، مذهب و دیانتی که زرتشت اصلاح کرد.

۹. خدایای بزرگ: خدای آسمان ۱۴۷-۱۴۹

کهن‌ترین خدای آریایی، خدای آسمان پاک و بزرگ، باستانی‌ترین شکل نام آسمان، در ریگ‌ودا، تحول این نام و وجوهی دیگر، اقتباس یونانیان، اساطیری درباره خدای آسمان، آریاها و خدایان گوناگون. بزرگ‌ترین خدا، خدای آفریننده، صفات معنوی. پاداش و کیفر، بزرگ‌ترین گناهان، صورت طبیعی و معنوی جنبه‌های سلطنتی، خالق بزرگ.

۱۰. میترا / مهر ۱۴۹-۱۵۲

خدای کهن آریایی‌ها، مهر پیش از زرتشت، مهر در اوستا، قدیم‌ترین یادکرد از مهر، معنای نام میترا یا مهر، مهر در سانسکریت. مهرایزد روشنائی، میترا در ودای پیوستگی میترا و وارونه، علت و تفسیر این اتحاد، ارباب انواع دیگر گرد مهر و وارونه مظاهر مهر، مهر مظهر و نماد دوستی و پیمان.

۱۱. ابرهای باران‌زا ۱۵۲-۱۵۴

اساس ثنویت آریایی، ثنویت و دوگانگی در طبیعت و همه‌جا، عناصر خیر و عناصر شر، مظاهر نیروهای خیر، اثرات اهریمنان، مبارزه میان عناصر خیر و شر، تمثیل و تفسیر ضدین، صحنه نبرد، تشبیهات شاعرانه، آسمان مرتع و ابرهای گله، دیوان پلید ربایندگان گاو.

۱۲. اسطوره تیشتر و آبه‌اوشه ۱۵۴-۱۵۹

افسانه‌های باران، نشان‌هایی در اساطیر و افسانه‌های ملل دیگر، در بابل، در اساطیر هندو ایرانی افسانه‌هایی گرد ایندرا، نبرد سخت او در آسمان و جریان بارش باران، مبارزه‌ی دیگر در اساطیر هندی، چگونگی این مبارزه و پیروزی خدای باران. وجه عالی‌تر این افسانه‌ها در اساطیر ایرانی، تیشتره خدای باران و مبارزه با آبه‌اوشه دیو خشکی، جریان مبارزه، شکست و پیروزی تیشتر.

۱۳. ترجمه تیشتریش ۱۵۹-۱۶۳

۱۴. هنومه، گیاه مقدس ۱۶۳-۱۶۹
- داستان دل‌نشین هوم گیاه مقدس، روش مطلوب آریاها در پرستش، اهمیت زندگی و کار، عدم توجه به زندگی پسین، اخلاق و کردار مذهبی، روابط صمیمی خدایان و انسان‌ها، اخلاق خدایان، فلسفه فدیّه و هدایا و قربانی، شیره گیاه هوم هدیه خدایان و قهرمانان، هوم پیش از زرتشت، داستان پیدایش هوم، هوم در هیأت یک خدای برجسته، مظاهر و صفات عالی هوم، اهمیت و ارزش آریاها و پرستش آنان، کرامات هوم، توجه به زندگی مادی، حاصل و نتیجه.
۱۵. ترجمه هوم یشت، یسنای نهم ۱۷۴-۱۶۹
۱۶. هوم یشت، یسنای دهم ۱۷۴-۱۷۷
۱۷. هوم یشت، یسنای یازدهم ۱۷۷-۱۷۹
۱۸. نکات اساسی آیین آریایی ۱۷۹-۱۸۴
- نکاتی اصلی درباره دیانت آریایی‌ها، درباره طبیعت پرستی، خدایان بزرگ هند و ایرانی، خدایان عمده آریایی‌های ایرانی، دیوان در اوستا گروه خدایان آریایی می‌باشند، میتراپرستی، مزدپرستی پیش از زرتشت، درباره وارونه خدای بزرگ آریایی، علت توجه به خدایی واحد، زن خدایان و مرد خدایان، خانواده اساس و الگوی طبقات خدایان، عناصر شر و نیروهای نیک، روش کلی پرستش، اخلاق کلی و اساسی آریایی.
۱۹. چگونگی آیین مهر پیش از زرتشت ۱۸۴-۱۹۰
- مجملی از معتقدات آریایی‌ها هنگام ورود به فلات، نفوذ معتقدات بومی در اعتقادات آریایی‌ها، عقیده کریستن‌سن درباره دیانت آریایی، دو شاخه مهم این دیانت، گروه خدایانی به سرپرستی ایندرا، گروه اسوراها یا اهورا، تقسیم کلی، پرستندگان میترا، پرستندگان مزددا، تعریف و توضیح نیبرگ، روش پرستش مهر، وظایف و کارهای مهر، طبقه مغان، کار این طبقه در طول پرستش‌ها، گسترش و نفوذ میتراپرستی، اصلاحات.
۲۰. تحوّل در گورسازی و هنر ۱۹۰-۱۹۵
- وضع گورسازی و تحوّل در آن، نشان جابه‌جا شدن اقوام، انتقال گور از خانه به گورستان، جا و محل گورستان عمومی، اشیایی که به همراه متوفّا به گور می‌نهادند، تنوع اشیاء و لوازم، نقطه مشترکی در مذاهب ابتدایی، زندگی بعدی روح، هنر فلزکاری، سلاح‌های جنگی، جواهرسازی و زرگری، کوزه‌گری و نقاشی، پیشرفت و تحوّل در نقاشی و رنگ‌ها، انواع

نقش‌ها، قدمت تصاویر آدمی، موضوع کلاسیک نقاشی ایرانی.

۲۱. زندگانی طبقاتی اجتماع ۱۹۵-۱۹۹

اجتماع و وضع طبقاتی، شهرسازی، پیشرفت در این فن، ابداعات دفاعی، درون شهر، کارگران بناساز، دو طبقه اصلی، طبقه سوم یا بومیان برده، دهکده ماقبل تاریخی سیلک و اقوام مهاجم، تمدن و فرهنگ، طبقه خواص، مالیات و تأمین درآمد، روستائیان و دهقانان، بیگاری مردم برای حاکم، غنایم جنگی و کمبود بودجه تقسیم کلی طبقاتی، طلیعه اختلافات طبقاتی.

۲۲. بازرگانی و اقتصاد ۱۹۹-۲۰۴

آغاز قدرت، انحطاط ملل بزرگ سامی، تفوق آریاها، کشورهای کوچک توسعه می‌یابند، وضع روستائیان در ایران نسبت به مراکز قدرت، سیستم خرده مالکی، روش اقتصاد آینده، استخراج فلزات، غنای ایران، کشوری صادرکننده، جنگ اقتصادی در داخل و خارج، توجه بازرگانی به موازات اقتصاد فلاحی، روش بازرگانی، اهمیت اقتصاد فلاحی، رواج استفاده از آهن، پیشرفت سریع اقتصاد، ایران در کنار قدرت‌های بزرگ اقتصادی.

بخش چهارم:

طلوع و افول مادها

۱. مادها و پارس‌ها ۲۰۵-۲۰۷

نخستین یادکرد از مادها و پارس‌ها، شلمانسر سوم و پارس‌ها، برخورد او با مادها، شمش اداد پنجم و پارس‌ها، برخورد پارسیان و مادیان با تیگلات پیلر سوم، چگونگی زندگی مادها و پارس‌ها، ملوک الطوائفی، رونق کار مادها، تمدن گائابی، طبقات اجتماعی و تقسیمات منطقه‌ای، هخامنش، دیاکو، پسران و نوادگان هخامنش.

۲. شاهنشاهی مادی ۲۰۷-۲۰۹

ورود قوم‌های جدید به فلات، کیمیری‌ها و سکاها، تأسیس شاهنشاهی ماد، شاهان بزرگ، دیاکو مؤسس سلسله مادی، چگونگی تأسیس شاهنشاهی، خشریته پسر دیاکو، جنگ با آشور و کشته شدن او، هووخشتر شاه بزرگ و نامی ماد، جنگ‌های او، اوج عظمت ماد، ترقی و قدرت یافتن پارس‌ها، آستیاگس پسر هووخشتر، زمان انقراض ماد.

۳. فرهنگ و تمدن ۲۰۹-۲۱۴

عدم آگاهی درباره فرهنگ و تمدن مادی، سازمان‌های لشکری و اداری و نفوذ آشور، علت دیرکرد اتحاد و طلوع شاهنشاهی در ایران، علل این رویداد، ماد در برابر دو راهی اسارت و استقلال، راه استقلال، تسلط بر آشور، سرزمین‌های مادی، فرهنگ و تمدن، هنر و بقایای هنری، چهره و اندام، لباس و جنگ‌ابزارها، عدم کاوش در همدان، ناآگاهی درباره دوره مادی.

بخش پنجم:

شاهنشاهی هخامنشی

۱. ظهور کوروش ۲۱۵-۲۱۹

آزدهاک واپسین شاه ماد، بی‌لیافتی و عدم کفایت او، استبداد و خشونت‌اش، عشرت‌طلبی و عیش و نوش، چگونه ملتی جنگ‌جو بر اثر غفلت می‌میرد، وضع ماد و انحطاط مادیان، غلبه کوروش، کوروش شاهنشاهی بی‌نظیر، صفات و بزرگی او، فتح کشورهای بزرگ، بازگشودن شهرهای یونانی، تسلط بر بابل، شورش در سرحدات شرقی، کشته شدن کوروش.

۲. کمبوجیه ۲۱۹-۲۲۰

کمبوجیه پسر کوروش، پادشاه بابل، سفر کوروش برای جنگ با اقوام بدوی، رسم پارسیان و جانشین کردن، مرگ کوروش، کمبوجیه شاه می‌شود، سفر جنگی به مصر، فتح مصر و علل سقوط آن، عدم اجرای نقشه‌های کمبوجیه، کشتن بردیا برادرش را، اغتشاش در ایران و شاه شدن گئومات مغ، بازگشت کمبوجیه و مرگ او.

۳. داریوش ۲۲۰-۲۲۳

عصیان و غائله گئومات مغ، علل این عصیان، شورش مذهبی، رهبران شورش، نقش روحانیان و مجوسان، پیشرفت محدود، آغاز اقدام داریوش، هفت نجیب‌زاده پارسی، اعدام گئومات، تشنج و اغتشاش در شاهنشاهی، دو سال جنگ و شورش در قلمرو بزرگ، توفیق نهایی داریوش، عظمت و اوج قدرت شاهنشاهی در زمان داریوش، آغاز انحطاط.

۴. خشایارشا ۲۲۳-۲۲۷

آغاز سلطنت پس از شاهی در بابل، شدت عمل در مصر و بابل، طبع و خوی شاه، علل جنگ با یونان، مقدمات سفر جنگی، به سوی یونان، اولین برخورد و پیروزی، انهدام و حریق کشتی‌های ایرانیان، علل بازگشت شاه، اقدامات ماردینوس، جنگ مجدد، پیروزی و

- به آتش کشیدن آتن، حمله یونان و کشته شدن ماردینوس، حریق مجدد جهازات ایرانی، شکست نهایی ایرانیان، اوضاع پای تخت. وضع شاه، کشته شدن او.
۵. اردشیر اول، داریوش دوم ۲۲۷-۲۲۸
- اردشیر اول، ضعف و سستی او، سیاست طلا با سپاه و سرباز مقابله می کند، تحریکاتی برای اختلاف میان آتن و اسپارت، شورش ها، آرامشی قبل از توفان، داریوش دوم شاه می شود، تعقیب سیاست پدر، سیل طلای ایران به جانب آتن و اسپارت، شورش در سارد، وضع منحنی داخل و خارج، فساد و توطئه در اندرون، مرگ داریوش دوم.
۶. اردشیر دوم، اردشیر سوم ۲۲۸-۲۳۷
- آغاز سلطنت و مدعی قوی، برادر بر ضد برادر، سوء قصد، بخشش و روانه کردن کوروش به مأموریت. اقدام و شورش مجدد کوروش، جنگ در بابل، کشته شدن و سرانجام کوروش، سیاست اردشیر دوم، روابط با آتن و اسپارت، شورش و تجزیه سریع شاهنشاهی، اردشیر سوم امیدی برای تجدید قدرت، خوی و اخلاق، کشتن خواهران و برادران، قدرت و شدت عمل، ویران کردن صیدون و مصر، طلوع دولت مقدونی، مرگ شاه.
۷. هنر هخامنشی ۲۳۷-۲۴۴
- گزارش داریوش، چگونگی ساختن کاخ شوش، در تخت جمشید، سازندگان و مهندسان مختلف، کتیبه داریوش، عظمت هنر معماری، خصایص هنر در زمان هخامنشی، عدم توجه به واقع گرایی، هنر در خدمت قدرت، جنبه واقع گرایی و نقش دوجانبه آن، تفسیری از دو جنبه نقش خراج گزاران، زمان داریوش، هنر در زمان خشایارشا، خصایص هنری این عصر، عهد اردشیر اول، دوران های بعدی. سرانجام هنر هخامنشی.
۸. زندگی اجتماعی و اقتصادی ۲۴۴-۲۴۹
- توسعه تجارت و بازرگانی، مقایسه ای میان بازرگانی مشرق قدیم و عهد هخامنشی، علل تکامل و پیشرفت، سیاست مقتدر مرکزی و توسعه قلمرو، نقش رواج سکه در بهبود تجارت و اقتصاد جهان پیرامون، اقتصاد برجسته در بابل، اکتشافات و پیدایی راه های زمینی و دریایی، کالاهای مورد نیاز زندگی روزمره به جای اجناس زمینی و تجملی، بانک ها، کارگران و پرداخت دستمزد، اقداماتی در بالا بردن سطح کشاورزی، وضع آب و احداث کاریزها، شهرسازی، فلزات و کانی ها، وضع زمین و دهقانان.
۹. دین در زمان هخامنشی ۲۴۹-۲۵۲

پژوهشی بی‌انجام، دربارهٔ دین هخامنشیان، آیا زرتشت در زمان هخامنشیان می‌زیسته، اقوال مورخان یونانی، سستی این اقوال، قرن هشتم پیش از میلاد تاریخ ظهور پیامبر، هخامنشیان زرتشتی بودند، انحطاط تدریجی دین زرتشتی، نقش مغان، مجوسیان برافکنندهٔ قدرت مادی و معنوی ایرانیان، منظور از این بحث.

۱۰. وضع عمومی دیانت ۲۵۵-۲۵۲

شکل زرتشتی در شاهنشاهی هخامنشی، آغازی از برای انحطاط، داریوش و اهورامزدا، چگونه توحید به شرک مبدل می‌شود، زرتشت و یکتاپرستی او، صفات خدای یکتا، روش و برخورد سخت با دیوان آریایی، داریوش و مردم زمان، اهورامزدا خدای بزرگی است، سایرخدایان، میترا و آناهیتا، خدای مورد پرستش پارس‌ها، از آیین بومیان فلات تا مردم عصر هخامنشی، توجهی به اقوال پدرتاریخ.

۱۱. رسوم و آیین پارس‌ها ۲۵۸-۲۵۵

توجهی به شرح هرودوت، آیین و دیانت پارس‌ها مطابق با گفته‌های هرودوت، شیوهٔ سادهٔ پرستش، عدم برپاکردن معابد و بت‌ها و قربان‌گاه، نظر پارس‌ها نسبت به کسانی که به این روش‌ها آیین دارند، خدای بزرگ، خدایان بزرگ پارس‌ها، آیین میتراپی و خاستگاه آن، مراسم مذهبی قربانی، سادگی این مراسم، نقش مغان، ترنم سرود، عدم تشریفات در مراسم قربانی، دربارهٔ مردگان، رسم مغان و افکندن اجساد نزد درندگان، رسم پارس‌ها و تدفین، روش مغان دربارهٔ کشتن حیوانات.

۱۲. آداب و رسوم پارسی ۲۶۲-۲۵۸

رسوم و آدابی دربارهٔ جشن تولد، ذبح چه حیواناتی رواج داشت، چگونگی خوراک و غذا، رسم‌هایی دربارهٔ مشاوره و اخذ رأی در حال مستی و هشیاری، نسبت احترام و علائق خانوادگی، نسبت علائق و فاصلهٔ مکانی دربارهٔ همسایگان، اخذ رسوم و تمدن خارجی، شواهدی در این باره، روش تربیت کودکان، ازدیاد نسل، کیفر و چگونگی تصمیم دربارهٔ گناهکاران، دقت در این امر.

۱۳. علل تجدید حیات مهرپرستی ۲۶۶-۲۶۲

روش مذهبی هخامنشیان، مقام اهورامزدا، چگونگی عبادت، قدیم‌ترین معابد هخامنشی، شکل آتش‌گاه‌ها، عبادت در فضای باز، موقعیت و جای قربان‌گاه‌ها، زمان هخامنشی و آغاز انحراف از دین زرتشت، اهورامزدا و بغان دیگر، زرتشت و مهر، تجدید حیات میتراپرستی،

علل این تجدید حیات، ایزدمهر و صفات و کردارش، رواج کامل مهرپرستی، مقام بزرگ مهر در ادبیات اوستایی، آناهیتا یک یغیانوی ارجمند.

۱۴. یغیانو آناهیتا ۲۶۶-۲۷۱

روایات مورتخان قدیم درباره انتشار پرستش آناهیتا، اردشیر دوم پرسشگر این ایزدانو یا ایزد اوستایی، کتیبه‌های او و ستایش ناهید، از زمره ایزدان آریایی، در ریگ‌ودا، تجدید حیات ناهیدگرایی در زمان هخامنشی، چگونگی این ایزدانو، معنای لفظی، تقدس عناصر چهارگانه نزد ایرانیان، ایزدآب در اوستا، گفته استرابو و قربانی برای آب، قدیم‌ترین معابد ناهید، معبد همدان و داستان آسپاسیا، معبد شوش، معابد دیگر، انتشار و موقعیت ناهیدپرستی.

۱۵. آناهیتا از روی یشت پنجم ۲۷۱-۲۷۶

آگاهی ما درباره آناهیتا، تحلیلی از یشت پنجم، اهورامزدا و تقرب بسیار آناهیتا، وصف زورمندی و وسعت قلمرو او، آناهیتا ایزدانوی مزدا آفریده، توصیف پیکر مادی‌اش، نیایش‌ها و فدیه‌ها، قربانی‌های بسیار برای ایزدانو، یاری خواستن جمشید و فریدون، حمایت‌گر آریاها و دشمن دیویسان، درباره قربانی، داستان پا اورژ و یاری ایزدانو، داستان و پسته اورو و شباهت با روایت مذهبی یهودیان، داستان یواشته یا اودیوس ایرانی، تحلیل و تفسیری از ناهیدگرایی.

۱۶. ترجمه آبان یشت ۲۷۶-۲۸۲

۱۷. رواج و انحطاط ناهیدگرایی ۲۸۲-۲۸۸

نفوذ آناهیتا در خارج از ایران، چگونگی و شکل این نفوذ، در ارمنستان، اعمال گره‌گوری مبلغ مسیحی در ارمنستان، نفوذ عجیب و بسیار آناهیتا در ارمنستان، تیردادشاه این کشور و گراینده ایزدانو، آغاز مسیحی شدن ارمنستان و تبدیل معابد ناهید به کلیسا، تغییر و دیگرگونی آیین ناهید، زنای مقدس در بابل، هرج و مرج فحشای مذهبی در پاره‌یی نقاط، نفوذ این امر در آیین ناهید، معبد ناهید در شهر آکی‌لی‌زن، پایان و نتیجه.

۱۸. آغاز آیین هخامنشی ۲۸۸-۲۹۱

وجود مبانی اصیل زرتشتی در آغاز دوره هخامنشی، ثنویت، انگره‌مینو - یا "دروگ" - علاقه به کشاورزی و زراعت، داریوش و توسعه اقتصادی از راه کشت، تفاوت اوستای قدیم و جدید، اختلاف مزدیسنا شرق و غرب، مبانی شرقی و غربی، تأثیر مذهبی شرق در غرب، مذهبها روحانیان مزدیسنا می‌شوند، انتقال قدرت از ماد به پارس.

۱۹- کوروش و برخورد با مذهب ۲۹۱-۲۹۵

همامنیان و سیاست مذهبی، کوروش و خوی انسانی و آزاده‌اش، کوروش در بابل، سیاست وی در شهرهای مفتوحه، پرستش خدایان ملل و اقوام گوناگون، ساختن معابد ویران بابلی‌ها، احترام به آداب و رسوم، مفاهیم کتیبه‌های وی، برخورد با یهودیان، کوروش یا موعود قوم یهود، برگرداندن یهودیان با کمک‌های بسیار به ارض موعود، انگیزه بشردوستی، کوروش چنان‌که از کتیبه‌ها برمی‌آید، مقام انسانی او.

۲۰. انحطاط مذهبی ۲۹۵-۳۰۲

کمبریج و روش سیاست مذهبی او، اشتباهاتی ناروا درباره‌ی این شاه، روش مداری کوروش منشأ او، داریوش و سیاستی روشن، شورش یهودیان و مداری مجدد، اتمام ساختمان معبد، در مصر، داریوش پیرو صدیق زرتشت، نبرد درونی و بیرونی، عقاید پاک درونی، سیاست مذهبی برونی، معبدسازی در مصر، توجه به اصول مذهبی مصریان، نمونه‌هایی از سیاست مذهبی او، خشایارشا و آغاز انحطاط، نفوذ مغان و برجیده شدن سیاست پیشین.

بخش ششم:

جایگاه یشت‌ها در دین قدیم ایرانی ۳۰۳

پیش از عصر اوستایی

۱. یشت‌هایی درباره‌ی خدایان بزرگ عصر آریایی و مقدم بر عصر زرتشت، شرعیات و فرائض دینی مربوط به دوران پیش از زرتشت، فهرستی کوتاه درباره‌ی آثار دینی پیش از زرتشت در اوستای نوین، ترجمه‌ی یشت‌های قدیم عصر آریایی.

۲. خرداد یشت ۳۰۴-۳۰۵

۳. آذریهشت یشت ۳۰۵-۳۰۸

۴. فروردین یشت ۳۰۸-۳۱۴

عصر زرتشت ارواح نیاکان، قدرت فره‌وشی‌ها، ارواح پهلوانان و شاهان و پارسایان یاوَر اهورامزدا در امر آفرینش و نگاهبانی آن، ترجمه‌ی فره‌وشی یشت.

۵. بهرام یشت / ورتوخته ۳۱۴-۳۲۰

بهرام ایزد جنگ و پیروزی بهرام یکی از خدایان بزرگ عصر ودایی، بهرام در ریگ‌ودا و

اوستا، چگونه خدایان بزرگ عصر هندو ایرانی به صورت ایزدان اوستایی درمی آیند، ترجمه بهرام پشت.

۶. آرت یشت / ایزدبانو آشی و تگوهی ۳۲۰-۳۲۴

توصیف ایزدبانو آشی، آرت دختر اهورامزدا، آرت یشت و ساختار خانواده اهورامزدا، وصف زندگی در خانواده و شوکت و تجمل، چگونگی اوضاع اقتصادی، ترجمه آرت یشت.

۷. زامیاد یشت / یشت فرکیانی ۳۲۴-۳۳۲

فرکیانی و فرایرانی، خورنه یا نیرو و قدرت الاهی، چگونگی برخورداری از خورنه با بارقه ممتاز یزدانی، حماسه ها و اسطوره های دارندگان فر، کیان پشت از کهن ترین سرودهای عصر آریایی پیش از زرتشت.

۸. سرودی برای مهر در اوستا، ترجمه مهر یشت، ۳۳۲-۳۴۸

شناخت میترای اوستایی

۹. جای وندیداد در اوستای ساسانی ۳۴۸

وندیداد کتاب شرعیات و احکام عملیه و عبادی مغان، بخش هایی که مربوط به ساکنان بومی ایران است، وندیداد کتاب مردگان و دیوان و پریان، مختصر بیست و دو فرگرد وندیداد.

فرگرد اول ۳۴۹

فرگرد دوم ۳۵۰

فرگرد سوم ۳۵۱

فرگرد چهارم ۳۵۱

فرگرد پنجم ۳۵۲

فرگرد ششم ۳۵۳

فرگرد هفتم ۳۵۴

فرگرد هشتم ۳۵۷

فرگرد نهم ۳۵۹

فرگرد دهم و یازدهم ۳۶۴

فرگرد دوازدهم ۳۶۷

فرگرد سیزدهم ۳۷۰

فرگرد چهاردهم ۳۷۴

فهرست مطالب □ ۴۲۹

۳۷۴	فرگرد پانزدهم
۳۷۵	فرگرد شانزدهم
۳۷۷	فرگرد هفدهم
۳۷۸	فرگرد هجدهم
۳۸۴	فرگرد نوزدهم
۳۸۸	فرگرد بیستم
۳۹۰	فرگرد بیست و یکم
۳۹۱	فرگرد بیست و دوم
۳۹۹-۴۱۳	کتاب نامه
۴۱۵-۴۲۹	فهرست مطالب
۴۳۱-۴۹۱	فهرست راهنما

فهرست راهنما

ت	مرد آتش، ۳۶۱، ۳۶۲
آب، ۵۶، ۶۵، ۱۲۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۸۰، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۱، ۲۶۸، ۲۶۹، ۳۵۵، ۳۵۷	آب و باران، ۳۹۱
۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۵، ۳۷۴، ۳۸۳	آب و گیاه، ۱۷۰
آبسان پشت، ۱۶۴، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲	آب و یا خاک مقدس، ۷۸
۲۷۳، ۲۷۶، ۲۸۷، ۴۰۴	آب‌ها، ۱۲۸، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱، ۳۰۹، ۳۵۳
آبتین، ۱۶۸	آب‌های آسمانی، ۱۵۳
آب در آداب و رسوم، ۱۶	آب‌های مقدس، ۱۵۴
آب دریای کُسه‌آیه، ۳۳۱	آب یاری، ۷۰، ۷۱
آب رنگ‌های دور کرانه، ۳۱۷	آبادانا، ۲۲۸، ۲۶۷
آب روان، ۵۶	آپس - اوزیریس، ۲۹۶
آب زور، ۱۴۶، ۳۲۳، ۳۳۷	آتر، ۲۵۵، ۲۵۶
آبزور، ۳۴۴، ۳۶۹	آتزبان، ۱۷۸، ۲۸۱
آبزور مقدس، ۳۳۷	آتش، ۲۰، ۵۶، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۸، ۱۴۲، ۱۵۲، ۱۶۹، ۱۸۰، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۸، ۳۱۴
آبستن، ۱۴۶	۳۱۹، ۳۵۹، ۳۶۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۱، ۳۸۲
آب مزدا آفریده، ۳۱۳	۳۸۳
آب مقدس، ۳۴۴، ۳۶۹، ۳۸۲	آتش ایزدی، ۱۵۵، ۱۵۶
آبنوس، ۱۲۳	آتش زمینی، ۱۵۶
آبنوس، ۲۴۰	آتش سرخ، ۵۹
آب و آتش، ۳۵۲	آتشکده، ۱۶۹، ۳۵۷، ۳۸۳، ۳۸۴
آب و آتش، خاک و گاو "چارپایان، دام"، گیاه،	آتشکده‌ها، ۲۶۹
	آتش‌گاه، ۱۴۲، ۳۵۷، ۳۵۹

آتشگاه عبادت، ۲۶۳	آدریو، ۱۲۸
آتشگاه‌ها، ۲۶۲، ۲۶۳	آدی‌تیا، ۱۵۱
آتش مقدس، ۲۶۳، ۳۵۷	آذر، ۱۵۲، ۳۲۹
آتش و آب، ۱۴۰	آذر - آتَر، ۱۲۸
آتش و آب و برسم، ۳۷۶	آذر آهورامزدا، ۳۲۸، ۳۲۹
آتش وازیشته، ۳۸۶	آذریان، ۱۲۸
آتش‌های سرخ سوزان، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۶۶	آذربایجان، ۱۴، ۱۹
آتن، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۶، ۲۳۷	آذربایجان ایران، ۱۴
آتوسا، ۲۱۹	آذر پسر آهورامزدا، ۱۴۸
آتیس، ۴۴	آذرخش، ۱۵۵، ۱۵۶
آتی‌کا، ۲۲۴، ۲۲۵	آذر فَرْتَنُغ، ۳۴۸
آثار واداد، ۱۶۶	آراخوزیا، ۲۱۸
آثَرَوَن، ۱۲۸	آرارات، ۱۰۳
آثَرَوَن‌ها، ۳۷۹، ۳۸۰	آرامگاه درگستره فرهنگ ایرانی، ۲۲
آثیایی، ۳۷	آرایش موها، ۷۵
آجر، ۲۳، ۲۵، ۴۰	آرتمیس، ۲۶۶، ۲۸۷
آجر خام، ۱۹۵، ۲۳۸	آرد کردن غلات، ۲۷
آجر سازی، ۲۷، ۴۱	آرش، ۱۵۹
آجرها، ۲۶	آرشام، ۲۳۹
آجرهای قصر، ۲۴۰	آرْمَنی‌تِی، ۲۵۳
آجرهای مستطیل شکل، ۲۵	آرواره، ۳۸۳
آداب تطهیر، ۳۶۳	آریا، ۱۰۷، ۱۲۱، ۳۲۵
آداب صحیح قربانی، ۳۷۹	آریارامن، ۲۰۷
آداب قربانی، ۱۳۰	آریا و ریشه آن، ۱۲۰
آداب مهرپرستی، ۳۴۵	آریاها، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۳۸
آداب و آیین پارس‌ها، ۲۵۴	آریاهای ایرانی، ۱۳۵
آذریان، ۱۲۸	آریاهای باستان، ۱۵۲
آذروان، ۱۲۷	آریاهای هندی، ۱۳۵
آذری، ۱۲۸	آریایی، ۴۹، ۷۴، ۷۷، ۸۲، ۱۰۲، ۱۱۳، ۱۱۵
آذریان، ۲۶۳	۱۲۱، ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۹، ۱۶۲، ۱۶۳

- آشوری‌ها، ۲۱۰، ۲۳۹، ۲۵۶
 آشوب‌مذها، ۱۳۰
 آغاز انحطاط هخامنشیان، ۳۰۰
 آفتاب، ۱۵۳، ۱۸۱، ۳۸۶
 آفرودیت، ۲۸۶
 آفرودیت اورانیا، ۲۵۶
 آفرودیت، ۱۵۰، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۸۵
 آفریده‌های دومینو، ۳۱۳
 آفریده اهریمن، ۳۶۷
 آفریده اهورامزدا، ۳۶۵، ۳۷۸
 آفریده دیو، ۳۷۸
 آفریقا، ۲۸۶
 آفریقای جنوبی، ۱۰۷
 آفریقای، ۲۲
 آفرینش اهریمنی، ۳۴۹
 آفرینش اهورامزدا، ۳۷۲
 آفرینش ایزدی و اهورایی، ۳۴۹
 آفرینش دیو آفریده، ۳۸۵
 آفرینش نیک، ۳۸۸
 آفرینش نیک اهورامزدا، ۳۴۹
 آفریننده جهان جسمانی، ۳۶۴
 آفریننده جهان مادی یا آشتوئند، ۳۶۴
 آفرین نیک، ۳۹۲
 آکروپولیس، ۲۲۴
 آکی‌لی‌زن، ۲۸۲، ۲۸۳
 آگائانگلوس، مورخ ارمنی مسیحی، ۲۸۳
 آگاده، ۳۹
 آگنی، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۵۶، ۱۸۱
 آگنی خدای بزرگ آتش، ۱۲۵
 آگنی و ایندرا، ۱۲۸
 آلی‌تات، ۲۵۶
 آمریکا، ۱۱۷
 آمودریا، ۹۳، ۲۱۸
 آمون، ۲۹۹
 آنانی‌تیس، ۱۴۱، ۲۶۷، ۲۸۳
 آناتولی، ۸۸، ۸۷
 آنتونیوس، ۲۷۰
 آندروفاگ‌ها، ۷۳
 آندره‌ژید، ۱۲۴
 آن‌کسی که گائاهانمی‌خواند، ۱۶۲
 آنی‌میس، ۱۲۵، ۱۳۴
 آهن، ۱۷، ۲۴، ۴۸، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۰، ۲۰۱، ۳۶۱
 آهنگری، ۱۹۲
 آهی‌تی، ۳۹۰
 آیا آب و آتش موجب مرگ می‌شوند، ۳۵۲
 آیین آریاها، ۱۲۷
 آیین آریاهای اولیه، ۵۴
 آیین آریایی، ۲۷۳
 آیین آریایی قدیم، ۱۸۷
 آیین آریایی‌ها، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۷۹، ۲۵۵
 آیین آریایی‌های هندی، ۱۶۶
 آیین اورمژدپرستی، ۲۵۱
 آیین اهورایی، ۲۷۶
 آیین ایرانی، ۱۲۷، ۱۳۹
 آیین ایرانی باستان، ۱۴۹
 آیین بومیان ایرانی، ۷۴
 آیین برهمایی، ۱۳۵، ۱۳۷
 آیین برهمنی، ۱۵۱
 آیین بهی، ۲۹۶

- آیین پارس‌ها، ۲۵۵
 آیین پردمز و راز میتراپی، ۱۸۹
 آیین پیش از زرتشت، ۱۲۶
 آیین جهانی مهر، ۳۴۵
 آیین شَمنی، ۷۴
 آیین طهارت، ۳۶۲
 آیین قدیم ایرانی، ۴۹
 آیین مجوسی، ۷۴
 آیین مزدابریستی، ۳۸۵
 آیین مَزَدَیْشَنّا، ۱۶۸، ۱۳۹
 آیین مَزَدَیْشَنی، ۱۲۷
 آیین مَزَدَیْشَنی زرتشتی، ۱۵۱
 آیین مسیحیت، ۱۵۱
 آیین مغان، ۳۷۵، ۷۶، ۳۸۲، ۳۸۰
 آیین مغان، پژوهشی دربارهٔ دین‌های ایرانی، ۲۵۱، ۱۸۷
 آیین مغان - زروانی، ۳۸۵
 آیین مهر، ۱۵۱
 آیین مهرپرستی، ۱۵۲
 آیین مهری، ۱۵۲
 آیین میتراپرستی، ۱۸۹
 آیین میتراپی، ۱۸۹، ۸۸
 آیین ناهید، ۲۸۷
 آیین ناهیدپرستی، ۲۸۴، ۲۸۲
 آیین نیک مزدایی، ۱۴۶، ۳۲۳
 آیین ودایی، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۴۲
 آیین ودایی و ایرانی، ۱۲۶
 آیین و رسوم پارسیان، ۲۵۶
 آینه، ۵۲، ۳۳
 آیین‌های خَوَرَنه، ۳۲۶
- آیین‌های زروانی / میتراپی، ۱۶۴
 آیین‌های زروانی، میتراپی، مَزَدَیْشَنایی، ۱۳۴
 آیین‌های قربانی، ۳۸۳
 آیین هخامنشیان، ۲۶۲
 آینه‌سازی، ۳۴
 آیین هند و اروپایی، ۹۴، ۸۵
 آیین هندوان، ۱۲۹
 آیین هوم و شیر و بَوسَم، ۲۷۸
- "الف"**
- اَبَیْشَمَه، ۷۵، ۱۴۱، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۴۳، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۸۷
 اَبَرِیْمَن اَبَیْشَه، ۳۰۶
 اَبَرِیْمَه، ۳۹۲
 اَبَرِیْمَن، خَوَرَنُو، ۳۲۵
 اَبَرِیْمَن و بَیْجُو، ۳۴۹
 اَبَرِیْمَنَه، ۳۲۵
 اَبَرِیْمَنَه، وَبَیْجَه، ۱۲۱، ۸۳
 اَبَرِیْمَه، ۳۲۵
 اَبَرِیْمَن و نَگَهَنَه (کُشَنی)، ۳۸۰، ۳۸۱
 ابر، ۱۷۴، ۱۵۶
 ابرنوفان‌زا، ۱۵۵
 ابر و مه، ۱۵۹
 ابرها، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۰
 ابرهای باران‌زا، ۱۵۳
 ابزار جانورکُش (خَوَرَنَشَر)، ۳۸۰
 ابزار کشاورزی و پیشه‌وری، ۱۹۶
 ابی‌رادو، ۲۴۰
 اَبَیْشَه، ۱۵۶

ازابه سازی، ۲۴۷	اُپرت، ۲۰۷
ازابه های جنگی، ۱۴۳	اُپم نَبات، ۱۵۹، ۱۶۱، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۸
ازابه جنگی، ۹۵، ۱۱۰	اُپم نَباتِ تندتاز، ۳۲۹
اُزث، ۳۴۲	اُپه اوشه، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱
اُزث نیک، ۱۷۴	اُپه اوشه دیو خشکی، ۱۵۴
اُزته، ۱۲۹، ۳۰۳، ۳۲۰، ۳۵۹	اپیان، ۳۰۰
اُزث یشت، ۱۴۳، ۳۰۳، ۳۲۱	اتحادیه هیتیان، ۸۲
ارث، ۱۱۹، ۱۲۲	اُتروشکیان، ۳۷، ۵۴
اُرجاسپ، ۲۸۲	اُتنه، ۱۶۹
ارجاسپ تورانی، ۱۴۶، ۳۲۳	اتیوپی، ۲۹۵
اُرجاسپ دُرُوند، ۳۳۱	اُتویه، ۱۷۰
اُزداویراف، ۱۸۳، ۳۶۸	اجتماع و وضع طبقاتی، ۱۹۵
اُزداویراف نامه، ۱۸۳	اجرای آداب و رسوم دقیق تطهیر، ۳۷۹
اردشیر، ۲۳۶، ۲۴۳، ۲۵۴، ۲۶۷، ۲۶۹	احکام بستن بنام، ۳۷۹
اردشیر اَوّل، ۲۲۷، ۲۳۷، ۲۴۲، ۲۶۵، ۲۶۶	احکام و قوانین درباره لاشه و مرده سگ و
اردشیر دوم، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲۵۴، ۲۶۳	انسان، ۳۵۸، ۳۵۹
۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۱	اختراع چرخ، ۲۵
اردشیر دوم و سوم، ۱۸۸	اُخثیه، ۲۷۵، ۲۸۰
اردشیر سوم، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲۳۷	اخلاق جنسی، ۱۲۳
اُردوی، ۶۴	اخلاق خدایان، ۱۲۹
اُردویسور، ۲۶۸، ۲۸۰	ادبیات سنتی زرتشتیان، ۱۷
اُردویسور اناهیت، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۲	ادبیات سنتی مزدایی زرتشتی، ۱۷
اُردویسور، اناهیتا، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۹	ادبیات مزدایی زرتشتی، ۱۷
۲۸۰، ۳۰۳	ادبیات مَرَدِشنان، ۹۱
اُردوی سور، اناهیته، ۱۴۱، ۲۶۸	ادبیات و سرودهای مینوی، ۳۴۸
اردیبهشت، ۳۰۵، ۳۸۵	ادعیه و افسون و اوراد، ۳۸۹
اردیبهشت یشت، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۸۹	ادعیه شفابخش، ۳۸۹
۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲	ادعیه مقدسه، ۳۵۷
ارزن، ۳۴	ادویه جات، ۱۲۳
اُرزوز، ۳۸۸	ادیان سامی، ۲۷۴

- آرزو شمنه، ۳۲۸
 آرزهی، ۳۴۲
 ارستو، ۷۳
 آرشتات، ۳۴۷، ۳۱۰
 آرشته و یگه، ۲۰۹
 آرض موعود، ۲۹۱، ۲۹۲
 ارغوانی، ۱۹۳
 آرمزد، ۲۸۳
 ارمنستان، ۳۷، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴
 ارمنی، ۱۳۶، ۲۸۳، ۲۸۴
 آرتواز، ۱۴۵، ۳۲۳
 ارواح، ۵۱، ۱۳۴، ۱۳۵
 ارواح پاک و طینه، ۳۰۸
 ارواح خبیث، ۱۶۳
 ارواح خبیثه، ۱۳۸
 ارواح درگذشتگان، ۵۱، ۳۰۸
 ارواح دژوندان، ۵۱
 ارواح شر، ۱۲۶
 ارواح شریر، ۵۱
 ارواح مردگان "مانیس"، ۱۴۱
 ارواح نیک، ۵۱
 ارواح و خدایان، ۱۲۶
 ارواح و روان‌های خبیث، ۲۵۳
 اروپا، ۱۲، ۳۴، ۸۸، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۳۵، ۱۵۲، ۱۸۹، ۱۹۴، ۲۴۶، ۲۴۷
 ازدواج، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۴، ۲۸۷
 ازدواج با محارم، ۴۹، ۵۳، ۵۴
 ازدواج خودی، ۳۸۲
 ازدواج قانونی، ۲۸۶
 ازدواج مادر و پسر، ۵۴
 ازدواج مقدس، ۲۹۱
 ازدواج میان خواهران و برادران، ۵۴
 ازدواج میان مزدیسنان و کافران یا جُد دینان
 حرام است، ۳۸۲
 ازدواج و مسایل جنسی، ۱۱۸
 آزی‌دا، ۲۹۲
 اژدها، ۱۵۵، ۱۵۶
 اژدهاک، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷
 اژدها نژادان، ۳۰۷
 اژدهای زهر آگین زردگون، ۳۲۸
 اژدهای زیانکار، ۱۵۶
 اژدهای سه سر و شش چشم، ۱۵۶
 اژدهای شاخ‌دار، ۱۷۱، ۳۲۸
 آزدی‌دهاک، ۳۲۹
 آزی‌دهاک سه پوزه سه کله شش چشم، ۱۷۰، ۳۲۸، ۳۱۸
 آزدی‌دهاک، ۳۳۱
 آژنه، ۳۹۰
 اژه، ۸۸
 آژهُوه، ۳۹۰
 آزی، ۱۵۶، ۱۷۱
 آزی‌دهاک، ۱۵۶، ۱۵۷، ۲۵۶، ۲۷۲، ۲۷۸، ۳۸۵
 آزی زرد سهمیگین زهر ریز، ۱۷۴
 آزی‌واکه، ۳۹۰
 اساس آیین مغان، پادیابی و طهارت، ۳۶۲
 اساس ازدواج، ۱۱۹
 اساطیر ایران شرقی، ۳۸۳
 اساطیر ایرانی، ۵۴، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۴
 اساطیر بابلی، ۱۵۵

- اساطیر تیوتونیک، ۱۶۴
 اساطیر و افسانه‌های بابلی، ۱۶۹
 اساطیر هند و ایرانی، ۱۵۴، ۱۵۵
 اساطیر هندی، ۱۵۶
 اساطیر یونانی، ۱۳۳
 آساگی‌لا، ۲۹۲
 اسب، ۱۳، ۵۶، ۹۵، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۳۰، ۱۷۷، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۴۸، ۲۵۸، ۳۶۳
 اسبان مقدس ایزد خورشید، ۲۶۳
 اسب بالدار، ۱۹۳
 اسب زیبای سپیدگون، ۱۵۸
 اسب سپید زیبا، ۳۱۵
 اسب سواری، ۱۳۵، ۶۵، ۲۶۰
 اسب کل و گُر، ۱۶۰، ۱۶۱
 اسب مقدس، ۱۳۰
 اسب نر، ۳۱۷
 اسب و پرورش آن، ۹۵
 اسبی سپید، ۱۶۰، ۱۶۱
 اسپارت، ۲۲۷، ۲۲۸
 اسپانیا، ۲۰۲
 اسپهان، ۱۷
 استپ‌های میان آسیا و اروپا، ۱۰۵
 استخر، ۱۷
 استخراج سنگ، ۲۴۷
 استخراج فلزات، ۱۹۹، ۲۴۷
 استخوان‌دان (آشودانه)، ۷۸
 استر، ۲۴۸، ۳۵۶
 استرابو، ۹۴، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۸۵، ۳۷۰
 استراليا، ۴۷، ۲۸۶
 آشوت - اِرته، ۳۳۱، ۳۳۲
 آستودان، ۷۸، ۳۵۴
 آشوت. ویزاتو، ۱۴۱، ۳۵۲
 آشته تیرته، ۳۹۰
 آستی، ۱۳۶
 استیاگس، ۲۵۶
 اسرائیلی، ۸۹
 اسطوره ابر توفان‌زا، ۱۵۵
 اسطوره پاورژو، ۲۷۱
 اسکاندیناوی، ۱۰۹
 اسکاندیناویا، ۱۳۲، ۱۳۳
 اسکله بی‌یوس، ۷۶
 اسکندر، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۳، ۲۵۰، ۲۷۰
 اسکندر مقدونی، ۷۳
 اِشکی لاکس، ۲۴۵
 اسکیموها، ۴۷
 اسلحه‌سازی، ۱۹۲
 اسماعیل آباد، ۱۹
 آسوزه، ۱۸۱
 آسوره. وارونه، ۱۲۷، ۱۸۱
 اسیران جنگی، ۱۱۲، ۱۱۳
 آشا، ۳۰۶، ۳۰۷
 آشنادیش، ۳۶۵
 آشتر، ۳۴۵
 آشتر، ۶۲، ۶۳
 اشتراک زندگی ارواح و مردمان، ۴۹
 آشتری زرنشان مرصع، ۶۲
 آشته آنوزوئث، ۱۴۶، ۳۲۳
 اشکال هندسی، ۱۹۳
 اشکانیان، ۲۵۱، ۲۸۳
 اشک پانزدهم، ۲۷۰

- اَشْمُوغ، ۳۶۳، ۳۷۰
 اَشِيم وَهُو، ۱۴۴، ۱۷۸، ۳۰۶، ۳۲۲
 اشمیت، ۲۲
 اَشُوْر دَنگَه، ۲۸۰
 اَشو-زرتشت، ۶۱، ۲۷۸
 اَشو-زوشته، ۳۷۸
 اَشه، ۱۲۹، ۳۲۰، ۳۲۶، ۳۳۲، ۳۵۹، ۳۶۳
 اَشه / اَزَنه / ریتا، ۱۴۰
 اَشبه مَنوَعَه، ۳۶۳، ۳۶۹
 اَشه و هیشته، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۲۸
 اَشی، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۸۶، ۳۲۰، ۳۲۳
 اَشی نیک، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۴
 اَشی و نگوهی، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۳
 اصلاحت زرتشت، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۶۷، ۲۶۷، ۲۷۶
 اصلاحت زرتشتی، ۳۴۵
 اصناف، ۱۲۳
 اصول آیین مَزَدَیَسَنی، ۱۳۹
 اصول زرتشتی، ۲۶۲، ۲۹۱، ۳۰۰
 اعتقاد به روح، ۵۰
 اعدام گنومات، ۲۲۰
 اعراب، ۲۵۶
 اَغْرِیْرَت، ۱۴۵
 اَغَسی، ۳۹۰
 اَغوثری، ۳۹۰
 افراسیاب، ۱۴۵، ۲۷۳، ۳۲۳، ۳۲۹، ۳۳۰
 افراسیاب بدکارِ تورانی، ۱۷۸
 افراسیابِ تورانی، ۲۷۸، ۳۲۹، ۳۳۱
 افریقا، ۴۷
 افسانه‌های باران، ۱۵۴
 افعی، ۱۲۵
 افلاتون، ۵۹
 افیون، ۳۸۹
 اقتصاد فلاحی، ۲۰۱
 اقتصاد کشاورزی، ۲۰۰
 اقتصاد ملی در عهد هخامنشی، ۲۴۸
 اقتصاد هخامنشی، ۲۸۹
 اقوام آریایی، ۱۰۸، ۱۱۹، ۱۲۷
 اقوام آسیایی، ۸۱، ۹۴
 اقوام آسیایی، ۸۱
 اقوام ایرانی، ۱۸۵
 اقوام بومی آسیایی، ۹۲
 اقوام بومی در شبه‌قاره، ۱۲۰
 اقوام ترک و تاتار، ۱۱۰
 اقوام غیرایرانی، ۳۳۰
 اقوام هند و اروپایی، ۸۱، ۸۷، ۱۹۳، ۱۹۴
 اقوام هندو ایرانی، ۲۶، ۱۶۶
 اَکَد، ۴۰
 اکسید آهن، ۲۴، ۵۰
 اَکَمَیَنش، ۲۰۷
 اَکَه مَنَه، ۷۵، ۳۶۵، ۳۸۷
 اَکَه مَنَه، ۳۲۹، ۳۳۲
 اکی‌لی‌زن، ۲۸۷
 الاغ ماده شیرده، ۳۵۶
 الاله خورشید، ۸۶، ۸۷
 الاله مادر، یا زمین، ۱۳۳
 البرز، ۱۶
 البرز کوه، ۱۷، ۱۷۵، ۳۴۱
 اَلْیُوس، ۱۳۳، ۱۶۵

الواح تخت جمشید، ۲۴۶	انجمن کردن اهورمزد با ایردان، ۶۴
الیوت، ۱۳۰	انجیر، ۱۳، ۱۶
آماسیس، ۲۲۰، ۲۱۹	اندیشه نیک، ۲۵۳
امپراتوری هیتی، ۸۸	آنزانی، ۳۹
امراض داخلی، ۳۰۶	آنزادانه، ۳۸۲
آمریقات، ۳۳۲	انسان مدیریتانه‌یی، ۳۷
آفرزت سوما، ۱۶۹	آنسو، ۳۶۳
امریکا، ۴۷	آنکرمئیس‌یو، ۶۶، ۶۷، ۱۴۱
آشائینند، ۳۰۴، ۲۶۸	آنکرمئین‌یو یئورو مهنزکه، ۳۸۷
امشاسپند آردیهشت، ۳۰۶، ۳۰۷	آنکرمئین‌یو، ۷۵، ۱۷۶، ۲۸۸
آشاسپندان، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۱، ۱۷۹، ۲۵۳، ۲۶۴، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۲	آنکرمینو، ۱۴۴، ۳۰۶، ۳۲۲، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۲
۳۱۴، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۶، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۴	انگشترها، ۵۲
۳۸۵، ۳۸۳، ۳۴۷	انگشتری، ۱۹۱
امشاسپند خرداد، ۳۰۴	انگشت شست‌پا، ۳۶۱
امشاسپند شهر یور، ۳۸۸	آن-لیل، ۱۵۵
امعاء و احشاء، ۹۰، ۲۱۶	انواع ازدواج، ۱۱۹
املاک بزرگ، ۲۴۸	انواع جنگ‌افزارها، ۱۰۹
آقه، ۳۱۵	انواع سگ‌ها، ۳۷۳
آفه نیک آفریده شده، ۳۱۸	آنه‌ئبو یاشته، ۳۸۲
امیر علی شیرنوازی، ۱۲۳	آنیران، ۳۲۶
انار، ۱۶	اواکسانار، ۲۰۶
آناهیت، ۲۷۷، ۲۸۱	اوپائیری شینه، ۱۷۵
آناهیتا، ۱۵۰، ۱۸۷، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۲	اوپایشادها، ۱۲۹
۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۷۳	اوپه‌مانه، ۳۶۹
۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴	اوذر، ۳۷۴
۳۰۳، ۲۸۵	اودپوس، ۲۷۵
انبار غله ایران، ۱۴	اودپوس ایرانی، ۲۷۱
آئیدانه (بیدره)، ۳۸۲	اور، ۲۲، ۳۴، ۲۹۲
انتشار پرستش آناهیتا، ۲۶۶	اورازتو، ۱۰۳، ۲۱۰، ۲۱۷
	اورارتیان، ۳۷

اوراق بهادر، ۲۴۵	اون تاش - هوبان، ۹۵
اورانوس، ۱۴۷	اونی تاش گال، ۴۱
آوژداد، ۳۰۴	اهدای صدقات به مغان، ۳۸۶
اورمژد، ۳۱۸، ۲۶۲، ۱۸۱	اهدای قربانی، ۲۵۷
اورمزد و آناهیتا و میثزه، ۲۶۷	اهدای نذور و نثارها برای اهریمن خدا،
اورژواخشیته، ۱۷۱	۱۳۹، ۱۳۸
اورژواشته، ۳۵۸	اهدای هدایا و نذور و قربانی، ۹۰
اورژوتش - نر، ۳۵۰، ۶۸	اهریمن، ۶۲، ۶۸، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۹۱، ۱۴۱،
اورژوژ - بیشتز، ۳۵۶	۱۵۳، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۷۰، ۲۷۸، ۲۸۸،
اوزیریس، ۴۴	۳۰۷، ۳۲۸، ۳۴۳، ۳۴۹، ۳۶۴، ۳۷۱، ۳۷۶،
اوستا، ۲۳، ۳۲، ۵۱، ۵۵، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۹،	۳۸۹، ۳۸۸، ۳۸۴
۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۷، ۱۳۹،	اهریمن ایزد، ۱۶۴
۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۵،	اهریمن پُرمرگ، ۳۶۷، ۳۸۷، ۳۹۱، ۳۹۲
۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۳، ۱۸۰، ۱۸۸، ۲۶۸،	اهمیت باران و تأمین آب، ۱۶
۲۷۳، ۲۸۹، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۴۵،	اهواز، ۳۹
۳۴۸، ۳۶۲، ۳۷۹، ۳۸۱	آهور، ۱۸۵
اوستا، کهن‌ترین گنجینه مکتوب ایران باستان،	آهورا، ۱۶۲
۱۶۵، ۱۶۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۳۰۸، ۳۱۵	اهوراکیش، ۱۷۱
اوستای بزرگ زمان ساسانی، ۳۶۸	آهورامزدا، ۵۱، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲،
اوستای زمان ساسانیان، ۳۴۸	۷۰، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۸،
اوستای قدیم و اوستای جدید، ۲۸۹	۱۵۰، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۶،
اوستای قدیم و جدید، ۲۸۸	۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۷،
اوستای متأخر، ۳۶۸، ۳۸۵	۱۸۸، ۱۸۹، ۲۲۶، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۵۳، ۲۵۴،
اوستای متأخر و نوین، ۳۶۷	۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۲،
اوستای نوین، ۱۳۸، ۴۰۴، ۳۴۸، ۳۵۵، ۳۶۳	۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴،
اوشاز، ۱۲۶	۲۹۶، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰،
اوغز، ۳۹۰	۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۲۳،
اوقیانوسیه، ۴۷	۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۷، ۳۴۱، ۳۴۳،
اولمستد، ۲۵۳	۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۶۴، ۳۶۷،
اون تاش - گال، ۹۵، ۹۶	۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲،

۳۳۸، ۳۳۷، ۲۷۳، ۲۶۷، ۲۴۱، ۲۲۵	۳۹۲، ۳۹۱، ۳۸۹، ۳۸۸، ۳۸۶، ۳۸۵، ۳۸۳
ایرانیان، ۱۴، ۳۶، ۴۹، ۵۴، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴	آهورامزدا پدر، ۳۲۰
۱۳۹، ۱۳۷، ۱۳۳، ۱۳۰، ۱۲۸، ۱۱۸، ۱۰۴	آهورامزدا و یغان دیگر، ۲۶۲
۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۵، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۸۰	آهورامزدا و ناهید و مهر، ۲۶۷
۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۴، ۲۰۲، ۲۱۰	آهورایی، ۱۳۸
۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۵۱، ۲۵۳	آهورمزدا، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۱
۲۶۰، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۸۸، ۲۸۹	آهورمزدا، ۲۶۴
۳۰۸، ۳۲۴، ۳۲۹، ۳۳۰	آهوره، ۱۴۸، ۱۴۹
ایرانیان باستان، ۱۲۴	آهونه و فزته، ۱۷۲، ۳۶۶، ۳۷۸، ۳۸۴، ۳۸۵
ایرانیان و هندوان، ۱۰۱	آهو [سرور]، ۶۸
ایرانی مزدایی، ۳۳۸	آهی، ۱۵۵
ایرانی‌ها، ۷۴، ۱۲۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۱، ۲۰۶	ایریان، ۳۷
۲۱۰	ایتالیا، ۳۴
ایرلند، ۱۰۹	ایذاء روح مرده، ۳۶۸
ایزد، ۳۰۶، ۳۳۷	ایران، ۱۱، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۳، ۲۶، ۳۰
ایزدآب، ۲۶۸، ۲۶۹، ۳۲۹، ۳۸۳	۳۴، ۳۵، ۳۸، ۵۰، ۵۳، ۷۴، ۷۶، ۷۸، ۱۰۱
ایزدآب در اوستا، ۲۶۶	۱۰۲، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۱
ایزد آتش، ۳۸۱، ۳۸۳	۱۳۴، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۶
ایزد آذر، ۲۶۸، ۳۳۷، ۳۴۶	۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۴، ۱۹۸، ۱۹۹
ایزد آرت، ۳۴۲	۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۷
ایزد آشی نیک، ۳۲۴	۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۷، ۲۵۱، ۲۷۳
ایزد آمه نیک آفریده، ۳۱۵	۲۷۶، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۶
ایزدان، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۵۱، ۱۵۹، ۱۶۱، ۲۷۴	۲۹۸، ۳۶۹، ۳۷۹
۳۰۶، ۳۱۸، ۳۲۲، ۳۳۷، ۳۴۱، ۳۴۴، ۳۴۷	ایران باستان، ۵۴، ۱۸۷، ۳۲۴
۳۷۹، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۹۱	ایران بزرگ، ۲۱۸
ایزدان اوستایی، ۱۲۵، ۱۲۶	ایران زمین، ۵۶، ۱۲۲، ۱۵۷
ایزدان جهان زنده، ۳۲۷	ایران عهد هخامنشی، ۲۴۵
ایزدان مژدیشنا، ۲۸۳	ایران ویج، ۸۳، ۱۲۱، ۱۴۶، ۱۷۲، ۳۲۳
ایزدان مینوی، ۳۲۷	ایرانویج نامی، ۶۴
ایزدان نورانی، ۱۳۱، ۱۳۳	ایسرانی، ۹۶، ۱۰۴، ۱۲۱، ۱۵۴، ۱۹۹، ۲۰۹

- ایزدانِ یشت‌ها، ۳۸۳
ایزدباد، ۳۳۸
ایزدباران، ۱۵۸
ایزدبانو آری‌نا، ۸۸
ایزدبانو آرت، ۳۲۰
ایزدبانو آردویسور، ۲۷۲
ایزدبانو آردویسور آناهیتا، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۸۷
ایزدبانو آشی، ۱۴۶
ایزدبانو آشی‌نیک، ۱۴۶
ایزدبانو آشی و نگوهی، ۱۴۶، ۳۲۴
ایزدبانو آناهیتا، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۸
ایزدبانوی آبها، ۲۵۵
ایزدبانوی ایرانی، ۲۸۵
ایزدبانوی بابلی، ۲۸۵
ایزدبهرام، ۱۸۰
ایزد پیروزی، ۱۵۶، ۳۴۲
ایزد پیمان، ۳۱۸، ۳۴۲
ایزد پیمان دوستی، ۲۶۵
ایزد ترسالی، ۳۴۷
ایزد تیشتر، ۱۵۹
ایزد تیشتریه، ۳۴۱
ایزد جنگ، ۳۴۲، ۳۴۴
ایزد جنگ و پیروزی، ۳۳۸
ایزد خورشید، ۳۳۸
ایزد دادگری، ۳۱۸
ایزد داور اعمال در روز واپسین، ۳۴۲
ایزد راستی، ۳۳۹
ایزد درام، ۲۶۸
ایزد زشنو، ۳۴۴
ایزد روز و روشنایی، ۳۴۳
ایزد روشنایی، ۲۶۴، ۳۴۷
ایزد روشنایی و پیمان، ۳۳۸
ایزد روشنی، ۳۴۲
ایزد سزائشه (سروش)، ۳۴۴
ایزد سرپرست زمین، ۶۲
ایزد شب، ۳۴۷
ایزد شفا و درمان، ۳۹۲
ایزد دکنده آریایی باستان، ۳۲۰
ایزد موکل بر آب، ۲۶۸
ایزد مهر، ۷۰، ۷۱، ۲۶۲، ۲۷۴، ۳۴۳، ۳۸۶
ایزد میتر، ۳۴۱
ایزد نگهبان و حافظ شب، ۳۴۳
ایزد واته، ۳۳۸
ایزد هوا، ۲۶۸
ایزد هوم، ۳۸۳
ایشثار، ۱۵۰، ۲۶۶، ۲۸۵
ایشثار بابلی، ۲۸۵
ایشکوزای، ۲۰۷
ای شیر، ۳۹۰
ایلام، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۶، ۴۷، ۴۸،
۹۵، ۹۶، ۹۷، ۲۰۸، ۲۲۲، ۲۴۰
ایلامی، ۹۴
ایلامیان، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۵۴، ۸۳
ایلامی‌ها، ۹۲
ای‌لویان‌کا، ۹۱
ایم هوتپ، ۷۶
ای‌ناراش، ۹۱
ایننزر، ۷۴، ۷۵، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۵۵،
۱۵۶، ۱۶۵، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۵، ۲۷۳، ۳۸۷
اینندرا و آگنی، ۱۲۸

اینڈزہ، ۸۵، ۳۶۵	بازرگانی در قلمرو مادیات، ۲۳۸
این شوشی ناک، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۶، ۹۳، ۹۶	بازیگورات، ۳۸
آیہ تیہ، ۳۹۱	باس کان، ۳۷
	باکتریہ، ۳۰، ۳۱، ۹۳، ۲۳۹
	بالکان، ۸۱، ۱۰۷
	بان تو، ۱۰۷
بیشتر نہ، ۷۶	بانک ہا، ۲۴۵
سابل، ۱۳، ۳۸، ۴۰، ۴۳، ۴۷، ۸۲، ۸۸، ۹۰، ۹۲	بانک های عمرانی، ۲۴۵
۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۲۰، ۱۲۱، ۲۰۱	بانک های عمومی، ۲۴۵
۲۰۸، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۶	بت، ۱۳۰
۲۳۸، ۲۴۵، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۵	بت پرستی، ۱۴۲
۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۷۰	بت خانہ، ۱۳۰
بابلی، ۷۴، ۷۵، ۸۹، ۹۴، ۹۶، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۶۹	بخت، ۱۳۴
۱۸۹، ۲۴۱، ۲۸۵	بخت النصر، ۹۷
بابلیان، ۴۳، ۹۴، ۹۵، ۲۲۴	بختیاری، ۳۹
بابلی ہا، ۲۱، ۹۱، ۱۱۰، ۲۴۰، ۲۸۷	بخش جدید اوستا، ۱۸۵
باد، ۱۲۶، ۱۴۰، ۱۸۰، ۲۵۶	بخش "شونیشزہ"، ۲۰۶
بادام وحشی، ۱۳	بدترین زمین ہا، ۷۱
باد، باران، ابر و تگرگ، ۲۸۲	بدون سدرہ، ۳۸۲
باد پیروز مند، ۱۴۱	برتانی، ۲۰۲
باد تندوزانِ زیبایِ مزدا آفریدہ، ۳۱۵	برج بابل، ۴۳
باد شمالی، ۳۰۷	برخاستن جسدہا و مردگان، ۱۴۲
بادہا، ۱۳۸	بردگان، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۹۷، ۱۹۸
باران، ۱۶، ۱۲۶، ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۷۴، ۱۸۰	۱۹۹
۱۸۲، ۳۱۲، ۳۴۲، ۳۹۰، ۳۹۱	بردگان و اسیران، ۱۱۹
بارتولومہ، ۱۵۰	بردگی و بردہ داری، ۱۱۲
بارش باران، ۳۴۷	بردیا، ۲۲۰، ۲۲۲
بازارهای خارجی برای فروش محصول، ۲۰۱	برزخ مادی، ۱۴
بازرگانی در زمینه معنویات، ۲۳۸	برزگران، ۲۰۶
	برسزم، ۱۶۲، ۳۱۱، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۰

بنّا و کارگر، ۱۹۶	۳۸۳، ۳۴۳، ۳۲۶
بند دین (کشتی)، ۳۸۱	بُزْشُم، ۳۷۹، ۲۱۲
بندر عباس، ۱۵	بُزْشَمَن، ۳۳۷
بُزْدَهْش، ۳۸۸، ۳۸۹	بُزْشُوم، ۳۶۲، ۷۷
بنده زر خرید، ۱۱۲	برق، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۵۲، ۱۵۴
بُیْنِ ناخَن، ۳۶۰	برق آسمانی، ۳۸۶
بنو نیست، ۱۳۹	برنج، ۱۶، ۱۲۲
بنیاد ثنویت آریایی، ۱۵۲	بروسوس، ۲۶۶
بنی اسرائیل، ۲۸۶	بریده‌های مو، ۳۷۸
بوئی تی، ۷۵	بریده‌های ناخن، ۳۷۸
بوئیذی، ۳۶۶	بری فولت، ۱۳۰
بوئیذیژه، ۳۶۶	بز، ۲۴۸
بوجی، ۳۰۵	بز جنگی زیبا، ۳۱۷
بورسی‌پا، ۲۹۲	بزرگ‌ترین بَغان، ۲۶۴
بوره‌آس، ۹۴	بز کوهی، ۱۹۳
بوریاش، ۹۴	بز و گوسپند، ۱۱۰
بوشیاشته، ۳۴۳	بِشفر، ۸۱
بوش یُشته، ۳۶۶	بَقْل، ۲۲۳
بوش یُشته در عُوگُو، ۳۶۷	بَغ، ۲۵۴
بوغاز کوی، ۱۳۶	بُغاز کوی، ۸۶، ۸۷
بومیان ایرانی، ۱۸۴	بَغان، ۲۹۰
بومیان فلات، ۲۱، ۲۷، ۵۳	بَغان پرستی، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۲، ۲۹۷، ۳۰۰
بوی و بخور، ۲۹۹	بَغانِ دیگر، ۲۵۴، ۲۶۴، ۲۹۷
به دائی تی، ۶۴	بَغان گذشته، ۲۶۴
به‌دین مَزْدَئِشَنان، ۳۸۵	بَغِ بزرگ، ۲۵۴، ۲۵۵
بِشهرام، ۱۴۰، ۱۵۶، ۱۸۶، ۳۰۳، ۳۱۵، ۳۱۸	بقای روح، ۵۰
۳۴۶، ۳۴۲، ۳۱۹	بِکارت، ۱۱۸، ۲۸۵
بهرام اهورا آفریده، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸	بلخ، ۳۰، ۷۳، ۹۳، ۲۱۸، ۲۲۷، ۲۳۹
۳۲۰، ۳۱۹	بلوچستان، ۱۵، ۳۰
بهرام ایزد جنگ و پیروزی، ۳۱۴	بلوط، ۱۳

بهرام، مؤلفان و نویسندگان زرتشتی اوستا، ۳۱۴	پَئیریکا، ۱۴۱، ۱۶۲، ۳۴۰ پَئیریکا/پری، ۳۶۷ پَئیریکاها، ۱۵۹، ۱۶۲ پَئیری مَنی نی، ۳۰۷ پاآویزها، ۵۲ پااوزو، ۲۷۳، ۲۷۴ پااوزو - ویفَر - نَوَاز، ۲۷۹ پات یاب (پادیاب)، ۳۶۲ پاداش و کِیفر، ۱۴۷ پاداش و مکافات، ۱۴۹ پادزهر، ۳۸۹ پادشاهان فینیقیه، ۲۱۸ پادشاهان هند و اروپایی، ۱۲۳ پادشاهی میثانی، ۸۳، ۸۵ پادشاهی هیتی، ۸۱ پادیاب، ۳۵۹، ۳۶۲ پادیابی، ۳۶۳ پادیابی یا تطهیر، ۳۵۲ پارت، ۲۱۸، ۲۲۱ پارجان یا، ۱۲۶ پارمن، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۴۰، ۲۴۸، ۲۹۰ پارسوا، ۲۰۵ پارسواش، ۲۰۵ پارس ها، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹ ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۹۰ پارسی، ۱۲۷، ۲۰۷، ۲۲۴، ۲۹۲ پارسیان، ۱۴، ۲۰۵، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۵۶، ۲۵۹ ۲۶۰، ۲۶۲ پارسی ها، ۲۲۲ پارَندی، ۳۴۲	بهرام پَشت، ۱۵۶، ۳۰۴، ۳۱۶، ۳۱۵ بهشت، ۳۸۰، ۳۸۱ بهشت برین، ۳۴۵ بهشت سگان، ۳۷۳ بهشت و دوزخ، ۱۳۰ بهمن، ۲۵۳ بیت المقدس، ۲۹۲ بی ترنیمی های جنسی، ۱۴۶ بیت - هیلانی، ۸۶ بیست ضربه تازیانه، ۳۴۵ بیست و یک شنگ اوستا، ۳۶۸ بیشافروته، ۳۶۵ بی کُشتی بودن، ۳۸۲ بیل، ۳۳ بیماری آبه گَده، ۳۹۱ بیماری گَده، ۳۹۱ بیماری ها، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۲ بین النهرین، ۱۳، ۱۶، ۲۲، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۵۳، ۷۴، ۸۳، ۹۳، ۹۵، ۱۲۳، ۱۹۹، ۲۰۰ "پ" پَنور و شَوَرَنگَهو، ۳۸۴، ۳۸۵ پَنور و شَنپ، ۱۷۱ پَنی تیانه، ۳۶۲ پَنی تی دانه، ۳۷۹ پَنی تیشه، ۷۵
--	--	---

- پازند، ۱۴۸، ۳۶۴
 پاسارگاد، ۱۷، ۲۱۸، ۲۶۳
 پاسبان آفرینش نیک، ۳۷۱
 پاک‌دین، ۱۶۰
 پاکستان، ۷۸
 پاک‌ی نطفه مردان و زنان، ۲۷۲
 پامیر، ۳۳
 پُشیاره‌ها، ۳۰۷
 پُشته، ۳۲۸
 پخت‌نان، ۲۷
 پدر، ۱۸۱
 پدر آسمانی، ۱۳۳
 پدرسالاری، ۱۱۴
 پراجاپتی، ۱۲۹
 پَراهوم، ۱۶۵، ۳۷۹
 پُرتاب، چندر.زوی، ۶۳
 پرتو خورشید، ۱۸۶
 پرتوویز، ۱۴۳، ۳۲۱
 پرستش آناهیتا، ۲۸۳
 پرستش خورنه، ۳۲۵
 پرستش‌گاه ایشثار، ۲۸۵
 پرستش مهر، ۱۸۶
 پرستش میترا، ۱۸۷
 پرستش و دیانت هیتیان، ۸۶
 پرسه پولیس، ۱۷
 پر عقاب، ۳۴۶، ۳۷۸
 پرندگان، ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۳۴۴
 پرندگان آسیایی، ۲۴۷
 پَرینه، ۳۶۶
 پروانه پزشکی، ۳۵۵
 پروشات، ۲۲۸
 پروکوپیوس، ۲۸۴
 پره‌ای عقاب، ۳۴۴
 پری، ۱۳۱، ۳۶۷
 پریان، ۱۷۲، ۳۲۷
 پری‌تی‌وی، ۱۲۶
 پری خائنثی‌تی، ۳۸۵
 پری‌دوست، ۳۲۸
 پریکلس، ۲۲۷
 پری‌ها، ۱۴۱، ۳۲۰، ۳۴۰، ۳۵۶، ۳۸۹
 پزشکان، ۳۰۶، ۳۵۶
 پزشکی، ۷۶
 پزشکی عملی، ۶۸
 پزشکی و بیماری‌ها، ۳۸۸
 پزشکی و کهنات، ۶۸
 پژوهش‌های ایران‌شناسی، ۲۵۱
 پژوهشی دربارهٔ دین‌های ایرانی، ۱۶۴، ۲۴۹
 پسته، ۱۳
 پسر آسمان، ۱۵۳
 پسران آدی‌تی، ۱۵۱
 پسرانِ ویسه، ۲۷۹
 پشت‌کوژ، ۶۵، ۶۷
 پَسند، ۱۹
 پُشته، ۳۳۱
 پشوئنه، ۳۷۵
 پلاته‌آ، ۲۲۵
 پُل چینوت، ۱۴۱، ۳۸۰، ۳۸۶، ۳۸۸
 پل چینود، ۳۷۲
 پل صراط، ۳۷۲، ۳۸۰
 پلنگ، ۲۸

۳۹۲	تالش، ۲۲
ترجمه پهلوی وندیداد، ۶۸	تاووس، ۲۴۷
ترجمه داستان توفان جمشید، ۵۵	تأمین آب، ۲۴۶
ترجمه و شرح وندیداد، ۵۵	تب، ۳۹۰، ۳۵۷، ۳۰۷
ترس از مردگان، ۴۹	تباهی و فریب و مرگ، ۳۸۴
ترسالی، ۱۶۱، ۱۶۲	تبت، ۱۲۴
ترکان تاتار، ۱۴	نبر، ۳۳
ترکستان روس، ۳۷	تبری، ۳۷۶
ترک کردن خانه‌ها "به هنگام مرگ"، ۳۶۷	تب لرز، ۳۹۰
ترکمانان، ۱۵	تپه حصار، ۱۹، ۲۲، ۳۰
ترکیه، ۸۸	تپه شیلک کاشان، ۱۹
ترمّنی تی، ۳۰۷	تپه حاجی فیروز، ۱۹
تریته، ۱۵۷	تپه حسنلو، ۱۹
تسخیر جنّ و پری و دیو، ۳۷۹	تپه خیسور، ۱۹
تسخیر دیو و جنّ زدگی، ۳۶۱	تپه شیلک، ۲۳
تسخیر دیو و جنّ و پری، ۱۳۱	تپه گیان نهاوند، ۱۹
تیش‌بو، ۸۷	تثرو شافروته، ۳۶۵
تشت، ۳۸۵	تثلیث بزرگ هخامنشی، ۲۵۴
تیشتر، ۱۶، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۸، ۳۰۳	تجارت از راه‌های زمینی و دریایی، ۲۴۴
تشت زرّین، ۱۷۶	تجارت و بازرگانی، ۲۰۱
تشت سیمین، ۱۷۶	تجارت‌های خارجی، ۱۲۳
تضعیف حقوق زن، ۸۸	تجدید حیات مینراپرستی، ۲۶۲
تطهیر، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۷۶	تخت جمشید، ۱۷، ۳۰، ۲۱۱، ۲۲۶، ۲۴۰
۳۸۶، ۳۸۲	۲۴۱
تطهیر آتش، ۳۵۹	تخم زشت، ۳۳۲
تطهیر با شاش گاو، ۳۵۵	تدفین، ۱۹۱
تطهیر خانه، ۳۶۹	تربیت اسب، ۱۳۵
تطهیر ظروف، ۳۵۷	تربیت زنبور عسل، ۲۴۸
تعدّد زوجات، ۲۶۰	ترجمه و شرح وندیداد، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۶۸، ۷۲، ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۱۹، ۱۳۲، ۳۰۴، ۳۶۹، ۳۸۲

تندیس خالص طلا و بربهای ناهید، ۲۷۰	تعد نام زرتشت، ۲۵۰
تنگ پده، ۱۹	تعزیه، ۱۰۸
تنگه خشتروسوک، ۲۷۹	تفال، ۲۱۶، ۹۰
تنو.مانتر، ۳۸۱، ۳۳۹	تفال و عیب گویی، ۸۶
توت، ۱۶	تقنو "تب"، ۳۹۰
تو تمیسم، ۱۳۰	تفوق زنان، ۲۰
توحید زرتشت، ۲۹۷	تقدس بسیار اسب، ۹۵
تورانی، ۳۱۱	تقدس عناصر چهارگانه نزد ایرانیان، ۲۶۶
تورانی آلتایی، ۲۰۷	تقدس گاو و اسب، ۱۰۶
تورانیان، ۳۳۱، ۳۲۴، ۲۸۲، ۱۴۶	تقدس و تاله ارواح، ۳۰۳
تورانی ها، ۱۱۵	تقدیر و سرنوشت، ۱۳۱، ۸۵
تورو، ۸۸	تقدیس آتش، ۳۷۹
توروس، ۸۷	تقدیس کننده هوم، ۳۱۹
توس، ۲۷۹	تقسیم املاک، ۲۰۰
توفان، ۱۵۵، ۱۵۳، ۱۲۶، ۶۵، ۵۶	تقسیم زمین، ۱۲۲
توفان برف، ۵۸	تقسیم طبقاتی مردم، ۱۹۸
توفان، کهنه ترین داستان بشری، ۵۵	تک همسری، ۱۱۹
توفان و برف، ۶۴	تل الغماؤنه، ۸۲
تولید باران، ۱۵۷	تل چون سبد، ۴۰
توین بی، ۲۹۶	تمدن آریایی ها، ۱۳۵
ته اوگونی یا، ۱۴۷	تمدن شیلک، ۵۲
تهران، ۱۹۳، ۱۹، ۱۷	تمدن گاتایی، ۲۰۶
ته شوب، ۸۵	تمدن و فرهنگ دینی ایرانیان شرقی در قدیم ترین
تهله پی نو، ۹۱	ازمنه اوستایی، ۲۵۱
تهمورث، ۳۲۷	تمدن های رودخانه پی، ۱۰۳
تیر، ۱۶	تموز، ۹۱
تیر اندازی، ۲۶۰	تناسخ، ۱۲۹
تیر دات پادشاه ارمنستان، ۲۸۳	تنباکو، ۱۶، ۱۳
تیر داد، ۲۸۲	تنبیه آب، ۲۶۸
تیر داد، پادشاه ارمنستان، ۲۸۴	تندیس های آناهیتا، ۲۸۳

- تیرداد ملحد، ۲۸۴
تیر و کمان، ۲۱۲، ۱۱۱
تیرهای پزان، ۳۴۴
تیرنشت، ۱۵۷
تیسافرن، ۲۲۸
تیشترتیه، ۱۶، ۱۴۱، ۱۵۷، ۳۰۳، ۳۴۷
تیشترتیه خدای باران، ۱۵۴
تیگلالت پیلسر سوم، ۲۰۵
- "ث"**
- ثُریشترتیه، ۱۷۰، ۳۳۱
ثُریتیه، ۷۶، ۱۷۱، ۳۸۸
ثُریتیه نخستین پزشک، ۱۵۷
ثُریشافروته، ۳۶۵
ثویت، ۱۳۸
ثویت محتوم، ۱۳۸
ثویت مطلق، ۲۹۱
ثویت و دوگانگی، ۱۸۲
ثویت و دوگانگی در طبیعت، ۱۵۲
ثور، ۸۸
- "ج"**
- جادو، ۳۶۷، ۳۹۱
جادوان، ۱۷۲، ۲۷۲، ۲۷۹، ۳۱۵، ۳۲۰، ۳۲۷، ۳۴۰
جادوان و پری‌ها "پئیریکا"، ۱۶۰
جادوگر، ۲۵۰
جادوگرها، ۱۴۱
- جادوگری، ۹۰
جادوها، ۷۵، ۳۸۹
جادوی تقلیدی، ۲۹
جادوی سیاه، ۳۷۶
جاده‌سازی، ۲۴۵
جاده‌های سنگی، ۲۴۵
جاده ساخته زمان "زُزُوداته"، ۳۸۶
جاماسپ، ۲۸۰
جامعه آریایی، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۲۲
جامعه هیتی، ۸۸
جانشینان و خلفای زرتشت، ۱۸۳
جان‌گرایی، ۱۲۵، ۱۳۴
جاودانگی روح، ۱۲۹، ۱۹۱
جبر و تقدیر، ۱۳۴
جَبَل لبنان، ۲۳۹
جُدا تن، ۶۶، ۶۷
جدایی هند و ایرانی‌ها، ۱۳۵
جُددینان، ۳۷۰، ۳۸۲
جذام، ۳۹۰
جراح، ۳۵۵، ۳۵۶
جراحی، ۳۰۶، ۳۵۶، ۳۸۹
جزایر ساندویچ، ۷۳
جزیره ایرلند، ۱۱۶
جزیره دلوس، ۲۹۹
جزیره قبرس، ۲۸۶
جسد کرکس خورده، ۷۳
جسد مردگان، ۳۵۲، ۳۵۴
جشن تولد، ۲۵۸
جشن مهرگان، ۲۷۳
جعفرآباد، ۱۹

جغرافیای شرق ایران، ۳۴۹	جَنیان و ارواح، ۱۳۴
جگر قربانی، ۹۰	جو، ۱۳
جَسَم، ۵۶، ۵۸، ۶۲، ۶۳، ۶۶، ۶۷، ۱۷۰، ۳۲۷، ۳۲۸	جوامع و سازمان‌های مادرشاهی، ۵۴
جم خوب رمه، ۳۲۷	جوان پانزده ساله زیبا، ۳۱۶
جم دارنده رمه خوب، ۱۷۰	جواهرسازی، ۱۹۲، ۳۴
جُمُدت نَشَر، ۳۱	جواهرسازی و زرگری، ۱۹۰
جم زیبا، ۶۱	جودوسر، ۳۴
جم زیبا پسر ویونگهوت، ۶۶	جو و گندم، ۳۴
جم زیبای خوب رمه، ۶۱	جهان آشه، ۳۳۲
جم زیبای ویونگهان، ۶۲، ۶۳، ۶۴	جهان دروغ، ۳۳۲
جمشید، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۴	جهان شر و تاریکی، ۱۴۱
۸۳، ۱۴۵، ۱۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۸، ۳۲۳	جَهی، ۳۰۷، ۳۹۱
۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۴۹، ۳۵۰	جَهی جادو، ۳۹۱
جمشید خوب رمه، ۶۴، ۳۲۷	جهیزیه، ۱۱۸، ۲۸۷
جمشید و ساختن غار، ۵۵	جیحون، ۹۳، ۲۱۸
جَن، ۱۳۱، ۳۰۵، ۳۹۱	"ج"
جَن زدگی، ۳۹۲	
جَن زده، ۳۰۵	چارپایان، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۶۶
جنگ افزارهای آریایی‌ها، ۱۱۱	چارپایان قربانی، ۳۱۹
جنگ اقتصادی، ۱۹۹	جاقو، ۳۳، ۵۲
جنگ با آتن، ۲۲۴	چای، ۱۶
جنگ ترویا، ۲۵۰	چراغ تپه، ۱۹
جنگ‌های اسکندر، ۱۲۳	چراغعلی، ۱۹
جنگ‌های دریایی، ۲۴۵	چرخ، ۲۴، ۲۷، ۱۹۲
جنوب روسیه، ۱۰۱	چرخ و خیش، ۱۱۱
جَن و پری، ۶۰، ۱۳۴	چشپش، ۲۰۷
جَن‌ها، ۳۸۹	چشم، ۳۸۳
جَن یا پری، ۳۰۵	چشم بد، ۳۹۰
جَنیان، ۳۹۲	چشم روز، ۱۴۰

- چشمه زاینده پاک، ۲۶۸
چک، ۸۸
چگونگی ساختن غار یا ویر جمشید، ۵۹
چگونگی ساختن کاخ شوش در تخت جمشید، ۲۳۷
چند شوهری، ۱۲۴
چند همسری، ۱۲۴
چوب، ۲۴۷
چوب‌بری، ۲۴۷
چوب سدر، ۲۳۹
چوب و گیاه، ۳۵۸
چوب‌ها و گیاهان خوشبو، ۳۵۸
چوب‌های سدر و سرو، ۲۷۰
چوب یا کا، ۲۳۹
چوغاز نیل، ۴۰
چهار اسب، ۲۸۲
چهار اسب سپید، ۲۷۲، ۲۷۷، ۳۴۶
چهار تاقی‌ها، ۲۶۳
چهار میخ، ۳۶۳
چیستان، ۲۷۵
چین، ۲۰۲، ۲۲
- "ج"**
- حایض، ۳۷۷
حبشه، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۹۵
خَبَشی، ۳۹
حرکت ستارگان، ۲۱۶
حصیر، ۳۵۷
حفر قنات‌های زیرزمینی، ۲۴۶
- حق مالکیت، ۲۰۰
حقوق سگ، ۳۷۲
حقوق سگان، ۱۱۳
حکاکی، ۱۹۴
حُکام میتانی، ۱۵۰، ۱۸۱، ۲۰۱
حکمت خسروانی، ۱۸۹، ۱۳۹
حکومت جابرانه مغان، ۱۸۳
حکومت مغان، ۲۱۶
حکومت میتانی، ۹۵
حلقه، ۵۸
حلقه سیمین، ۵۹
حلقه سیمین "انگشتری"، ۵۷
حمل و نقل کالا از راه دریا، ۲۴۵
حوّا، ۸۵
حیات جاویدان، ۱۶۶
حیض "دُشَنته"، ۳۷۵
- "خ"**
- خارپشت، ۳۷۱، ۳۷۲
خاک، ۱۴۲، ۱۸۰، ۳۵۵
خاکستری، ۱۹۳
خانندان سام، ۱۷۱، ۳۸۸
خانندان نوذر، ۲۷۴
خانندان "ویس"، ۲۰۶
خانواده، ۱۳۴
خانواده‌های آریایی، ۱۱۸
خانواده آریایی، ۱۱۴، ۱۳۳
خانواده بزرگ، ۱۱۵
خانه "دماه"، ۲۰۶

- خانه‌سازی، ۱۱۴، ۲۴
 خانه‌های وُز، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸
 خانه آریایی‌ها، ۱۲۱
 خانه انیزیمه، ۳۹۲
 خانه زادگاه زرتشت، ۳۸۵
 خایدالو، ۳۹
 ختیان، ۸۲، ۳۷
 خداوند آسمان، ۱۴۰، ۱۴۷
 خداوند توفان، ۱۲۸
 خداوند جنگ و بیروزی، ۱۴۰
 خداوند رعد و برق، ۱۸۰
 خداوند شراب، ۱۴۰
 خداوند فلزات، ۷۶
 خداوندگار خورشید، ۱۶۹
 خداوندگار رعد و برق، ۸۵
 خداوندگار رعد و توفان، ۸۸، ۸۷
 خداوند مهر و عهد و پیمان و نور، ۱۴۰
 خداوند میترا، ۱۴۲
 خدای آتش، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۸۱
 خدای آزمایش ایزدی، ۱۸۵
 خدای آسمان، ۱۳۱
 خدای آسمان پاک و بزرگ، ۱۴۷
 خدای آفتاب، ۲۹۹
 خدای آفریننده، ۱۴۷
 خدای اژدها، ۱۲۵
 خدایان آریایی، ۸۴، ۸۵، ۲۶۲
 خدایان آریایی پیش از زرتشت، ۱۸۰
 خدایان آریایی‌ها، ۱۳۳
 خدایان آسیانی، ۹۴
 خدایان اسکاندیناویایی، ۱۳۳
 خدایان اصلی میتانی و هوری، ۸۵
 خدایان اوستایی، ۱۸۵
 خدایان بابلی، ۲۹۲
 خدایان تاریکی، ۱۶۳
 خدایان حیوانی، ۱۳۴
 خدایان دوران آریایی پیش از زرتشت، ۳۰۳
 خدایان سیلنی‌ها، ۱۳۳
 خدایان شتر، ۵۱، ۷۴
 خدایان عمده هند و ایرانی، ۱۷۹
 خدایان و ایزد بانوان یونانی، ۱۳۳
 خدایان ودایی، ۱۲۵، ۱۲۶
 خدایان و دیوان، ۶۸
 خدایان هندی، ۱۳۶
 خدایان هیتی‌ها و میتانی، ۱۲۶
 خدایان یونانی، ۱۶۵
 خدایان یونانی و مردم، ۱۶۴
 خدای باد، ۱۲۶
 خدای نادهای سخت و توفانی، ۱۲۶
 خدای باران، ۱۲۶، ۱۵۴
 خدای بزرگ آریایی، ۱۵۰
 خدای بزرگ آسمان، ۱۴۹، ۱۵۴
 خدای پدر، ۱۴۸
 خدای توفان، ۷۴
 خدای توفان و یغ بانوی همسر، ۸۴
 خدای جنگ، ۱۸۶
 خدای رعد، ۱۲۸
 خدای سوها، ۱۲۵
 خدای شهرها توشا، ۸۶
 خدای فلزات، ۷۷
 خدای کهن آریایی‌ها، ۱۴۹

خُشتاوی‌ها، ۳۱۱	خدای مرگ وِبو، ۲۵۲
خُشتَر وِئیرینه، ۳۸۸	خدای میمون، ۱۲۵
خُشتَر وِسوک، ۲۷۹	خدای نور و روشنائی، ۱۸۱
خُشتَر یته، ۲۱۶، ۲۰۸	خدای نور و صنعت و پیش‌گویی، ۱۵۰
خشت زن، ۱۹۶	خدای نیک، ۳۷۱
خشت زنی، ۲۷، ۲۳	خر، ۲۵۸، ۲۴۸
خُشتَره وِئیرینه، ۳۷۸، ۷۶	خُرداد، ۳۰۶، ۳۰۴
خَشخاش، ۳۴، ۱۳	خرداد یشت، ۳۹۲، ۳۸۹، ۳۰۷، ۳۰۴
خشک سالی، ۱۶۲، ۱۶۱، ۲۶۵، ۳۴۷	خرده اوستا، ۲۶۸
خشک کردن باتلاق‌ها، ۲۴۶	خرده مالکی، ۲۴۸، ۲۰۰
خشکی، ۱۵۷، ۱۵۳، ۱۵۲	خِرزهره، ۲۵۷
خشم خونین سلاح، ۳۶۵	خُزفُشتَر، ۳۷۷، ۳۷۲، ۱۴۱، ۷۶
خط ایلامی مقدم، ۹۶، ۳۱	خُزفُشتَران، ۳۷۲، ۳۷۱
خط تصویری، ۳۰	خُزفُشتَر غته، ۳۸۰
خط سومری، ۹۵	خُزَم آباد، ۳۹
خط و زبان ایلامی، ۴۰	خُرو، ۳۶۶
خلیج عمان، ۱۵	خروس، ۲۴۷
خلیج فارس، ۱۲، ۳۹، ۹۶	خروس، پرنده مقدس، ۳۷۸
خمره‌ها، ۵۲	خزوی، دُرو، ۱۴۱
خنجر، ۱۹۲	خُز وِیگنو، ۳۶۶
خُزوت وِذته، ۵۴	خُزّه ایران، ۳۲۵
خواجه سرایان، ۲۲۶	خرید و فروش برده، ۱۱۲
خوارزم، ۲۳۹	خرید و فروش زن، ۱۲۴
خود، ۱۹۴، ۱۹۲، ۱۱۱	خزانة معابد و درآمدهای حاصله از آن، ۴۷
خود آفریده، ۳۸۶	خُزری، ۳۷
خود وزره، ۱۱۱	خسانتوس، ۲۵۰
خُوزدانه، ۳۶۴	خُشایارشا، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۳، ۲۱۶
خور، ۶۷	۲۹۵، ۲۶۸، ۲۴۶، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۳۷
خورشید، ۲۲، ۷۸، ۸۶، ۸۸، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۸	۳۰۰
۱۴۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۸۰، ۱۹۳، ۲۵۶، ۲۸۱	خشت، ۲۳، ۶۰

دائر - گینه نام - آشتونی تی نام، ۳۶۴	۳۹۱، ۳۶۵، ۳۵۶، ۳۴۳، ۳۴۱
دائمه، ۵۵	خورشید آسمان، ۱۲۹، ۸۸، ۸۶
داتیس، ۲۹۹	خورشید پرستی بابلی و مصری، ۲۶۶
داتیک، ۳۴۸	خورشید چشم، ۱۷۰
دادار آهورامزدا، ۶۴	خورشید نگرشنی، ۷۸
دادار جهان آشتومند، ۶۷	خورشید و ماه، ۱۴۰
دادار گیتی آستومند، ۶۸	خورشید و ماه و ستارگان، ۳۰۹
دادار گیتی مادی، ۳۶۴	خُورَنَه، ۱۴۰، ۱۶۱، ۱۸۶، ۳۰۳، ۳۳۲
داد یا قانون شرع و ضد دیو، ۳۰۴	خُورَنَه / خُورَه، ۳۲۴، ۳۲۵
دارمستتر، ۲۷۴	خُورَنَه و دارندگان آن، ۳۲۶
دارو و درمان، ۱۳۲	خُوزَه، ۱۴۰
داریوش، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳	خوزستان، ۳۹، ۱۵
۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱	خوش بختی زمین، ۷۱
۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۴، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵	خون دشتانِ دختری چشم آبی، ۳۷۶
۲۶۷، ۲۶۹، ۲۸۹، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸	خونیرث، ۳۴۲
۳۰۰	خُورَنَه آنه، ۳۳۱
داریوش اول، ۳۶	ختیوک دس، ۳۵۸
داریوش بزرگ، ۲۳۶	خَبیون، ۳۳۱
داریوش دوم، ۲۲۷، ۲۲۸	خَبیون ها، ۱۱۵
داریوش و اهورامزدا، ۲۵۲	
دازو، ۳۹۰	
داستان پیدایش هوم، ۱۶۳	
داستان جم، ۶۸	
داستان جمشید، ۶۴، ۵۵، ۳۴۹	
داستان ویشته اورو، ۲۷۱	
داستان یوایشته، ۲۷۱	
داشته یانی، ۳۲۸	
داغ، ۶۶، ۶۷	
دامپزشکان، ۳۵۶	
دامغان، ۱۷، ۱۹، ۲۲	
	دَینا، ۳۱۳، ۳۲۰، ۳۳۱
	دَینای مَزَدَینَشا، ۳۲۲، ۳۳۱
	دَینای نیک مَز دَینَشا، ۱۴۴
	دَینای نیکو، ۳۳۲
	دَیو، ۵۵، ۱۸۰
	دَیو دانه، ۳۶۴
	دَیو ها، ۳۶۵
	دَییره "بدچشمی"، ۳۸۳

د

دامونیش او پَچَنَه، ۳۴۶، ۳۴۲، ۳۳۸	درمان و پزشکی، ۳۸۸
دانشنامه ایران باستان، ۵۱، ۵۴، ۵۵، ۶۳، ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۲۴، ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۸۳، ۳۰۸، ۳۱۵، ۳۲۶، ۳۳۸، ۳۶۶، ۳۷۲	درمان و طبابت، ۷۶
۳۸۴	دُرَنگِیانَا، ۲۱۸
دانوها، ۳۱۱	درویدی، ۱۲۴
دانی، ۳۲۸	دروج، ۲۸۹
داوود، ۲۹۸	دروج نَسو، ۳۶۰
دختر پاکیزه اَرَمَزَد، ۲۸۴	دُرُوخس نَسوش، ۷۷
دُخَشَنَه "دَشْتان"، ۳۷۵، ۳۸۲	دَرُوس، ۱۹
دخمه، ۳۵۴	دروغ، ۱۴۹، ۲۶۵، ۲۸۹، ۳۳۲، ۳۳۸
دخمه نهادن، ۲۵۷	دروغ پرستان وَرَنَه، ۳۴۳
دخمه ها، ۷۸	دروغگویان، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۷
دراز دست، ۳۴۳	دروغ گویی، ۲۶۱، ۳۳۹
دراز سران، ۳۷	دروکردن، ۲۷
دراویدی، ۱۲۰، ۱۲۵	دروگ، ۲۸۸
دراویدی ها، ۱۲۱	دَرُوه دجله، ۹۶
درباره خوش بختی و شوربختی زمین، ۶۸	دَرُوه سند، ۳۰، ۳۷، ۱۲۰
درباره دین هخامنشیان، ۲۴۹	دَرُوه کردستان، ۵۴، ۸۳
دربیکی، ۷۲	دریاچه ارومیه، ۱۴، ۱۹۳، ۲۰۵، ۲۰۹
درخت، ۱۶۶	دریاچه پهناور چَنَه چَشَنَه، ۲۷۹
درخت بودی، ۱۲۵	دریاچه پیشینه، ۲۷۸
درخت گَنُوکِرَنَه، ۱۶۶	دریاچه کَسَه آئِه، ۳۳۰
درخت همه تخم، ۱۶۶	دریاچه وَنَگ هَزَدَا، ۳۲۹
درد زنان در زایمان، ۲۷۲	دریاچه هامون، ۳۳۰، ۳۸۵
دِرْغُو-گُو، ۳۴۳	دریاسالار فینیقی، ۲۲۵
درفش، ۵۲	دریانوردان یونانی فینیقی و عرب، ۲۴۵
درمان با ادعیه و کلام مقدس، ۳۸۹	دریای پوئی تیکه، ۳۵۲
درمان با کارد، ۳۸۹	دریای خزر، ۱۲، ۱۴، ۸۲، ۹۴، ۱۲۱
درمان با گیاهان دارویی، ۳۸۹	دریای سیاه، ۷۲، ۸۱
	دریای فَرَاخْکَرُوت، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۲، ۳۸۹

دندان، ۷۶	دریای فَرَاخْکَرَت "وُئوروکشَه"، ۲۷۲
دندان‌ها، ۷۵	دریای وُئوروکشَه، ۳۱۳، ۳۲۹، ۳۸۹
دَنَر، ۳۷۷	دُریوی، ۷۵
دُو، ۱۸۰	دری‌ویکه، ۳۶۷
دو جاودانی "هَوَزُونات / آمِرِنات"، ۳۴۴	دزدان، ۱۶۲، ۱۷۳
دوران آریایی مقدّم، ۳۲۶	دُز زِیرمینی افراسیاب، ۲۷۸
دوران باران، ۱۸	دست اورنجن‌ها، ۵۲، ۳۴
دوران خشکی و بی‌آبی، ۲۲	دست‌شو، ۳۸۱
دوران شبانی، ۱۹۷	دست‌مزد اجراکنندگان مراسم تطهیر، ۳۶۲
دوران نوسنگی، ۲۰	دستمزد پزشکان، ۳۵۶
دورآوَشَه، ۱۶۷	دستمزدهای جنسی، ۲۴۶
دوران تاشی، ۴۸	دست یاره، ۵۲، ۱۹۱
دوروکَه، ۳۹۰	دُشتان، ۱۴۶، ۳۲۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۲
دوره تاریخی ایلام، ۳۸	دشت بین‌النهرین، ۳۵
دوره تاریخی یونان، ۱۱۲	دشت سوزیانا، ۱۵
دوزخ، ۳۲۸، ۳۶۸، ۳۸۸	دشت کوبیر، ۱۵
دورْ دُئیتَر، ۳۹۰	دشت لوت، ۱۵
دورْ کَه، ۳۷۱	دشت‌های اوراسی، ۸۱
دورْ وُچَنگَه، ۳۷۲	دشت‌های فلات، ۳۲
دوستار بریان، پری دوست، ۳۲۸	دعای تطهیر، ۳۶۶
دو سگ که پاسبان پل چینْوت پل "پشوپانَه"، ۳۷۳	دُغْدو، ۳۲۵
دو گوهر مینوی، ۱۷۶	دفترچه تقدیر، ۱۵۵
دولت ماد، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۷	دفن اموات، ۳۵۶
دولت مقدونی، ۲۲۸	دفن دسته‌جمعی مردگان، ۱۸
دومزیل، ۱۸۱	دفن کردن، ۱۴۲
دومینو، ۳۱۴	دفن مردگان، ۱۸، ۲۲، ۱۹۱، ۳۵۱
دَهاک، ۱۴۵، ۳۲۳	دفن موقت، ۳۵۸
ده‌اوس، ۱۸۰	دفن نِسا "لاشه، میت"، ۷۶
دهقانان، ۱۹۹، ۲۴۸	دماوند، ۱۳
	دُمُرگان، ۲۱

- دهقانان آزاد، ۲۴۸
 دهوا، ۱۸۰
 ده هزار چشم، ۳۳۸، ۳۳۷
 دَهْمیو، ۲۰۶
 دیااوس، ۱۲۶، ۱۴۷، ۲۵۶
 دیااوه، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۸۱
 دیاکو، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۶
 دیاکوس، ۲۰۶
 دیانت آریایی، ۱۸۲، ۱۸۴
 دیانت آریایی ها، ۱۳۸
 دیانت آریایی هندوان، ۱۳۱
 دیانت ایرانی، ۸۳، ۱۳۷
 دیانت ایرانی پیش از زرتشت، ۲۰۲
 دیانت در عصر هخامنشی، ۲۶۲
 دیانت زرتشت، ۲۵۱
 دیانت ناگاهها، ۱۲۵
 دیانت و پرستش هیتیان، ۸۶
 دیانت ودایی ابتدایی، ۱۳۰
 دیانت و زندگانی بومیان قدیم فلات، ۴۹
 دیگر بَغان، ۲۶۵
 دین اصیل زرتشتی، ۲۹۰
 دین اهورایی، ۵۶
 دین اهورایی زرتشتی، ۱۷۹، ۳۱۹
 دین ایرانی، ۵۱
 دین بهی، ۲۵۱، ۳۴۲
 دین زرتشت، ۱۸۷، ۵۵، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۲، ۲۶۳
 دین زرتشتی، ۱۲۷، ۱۳۸، ۱۶۶، ۱۸۵، ۲۵۰، ۲۶۵، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۴۶، ۳۶۹، ۳۷۹
 دین زرتشتی شرق در ماد، ۲۹۰
 دین ساده و اَوَلِیة زرتشت، ۲۵۱
 دین قدیم آریایی، ۱۸۹
 دین قدیم آریایی ها، ۱۸۵
 دین قدیم ایرانی، ۲۵۱، ۳۰۳
 دین قدیم ایرانی پیش از زرتشت، ۳۰۳
 دینگرد، ۳۴۸، ۳۶۸
 دین مزدایی، ۲۸۲
 دین مَزَدَئِشَنّا، ۱۵۸، ۱۶۱
 دین مَزَدَئِشَنی، ۳۱۷، ۳۲۰، ۶۸
 دین مسیح، ۲۸۳، ۲۸۴
 دین مغان، ۳۷۱
 دین نیک مَزَدَئِشَنی، ۱۷۳
 دین نیکوی مزداهرستی مغان، ۳۵۷
 دیو، ۵۵، ۶۲، ۱۳۱، ۱۸۰، ۳۶۴، ۳۸۴، ۳۸۵
 دیوان، ۷۴، ۷۵، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۶۴، ۱۷۲، ۱۸۰، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۲، ۲۷۹، ۲۸۸، ۳۲۳، ۳۴۳
 ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۵۴، ۳۵۷، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶
 ۳۶۷، ۳۷۰، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۵
 ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۲
 دیوان آریایی، ۱۸۰
 دیوان پلید، ۷۴، ۷۶
 دیوان در اوستا گروه خدایان آریایی
 می باشند، ۱۷۹
 دیوان مازانی، ۳۷۸
 دیوان وَرَنَه، ۳۴۲
 دیوان و شیاطین، ۷۵
 دیوانه، ۶۵، ۶۷
 دیوان یا خدایان متقدم آریایی، ۲۵۲
 دیو بادبد، ۳۶۵
 دیو بد، ۳۷۱

دیو بوشی تی، ۳۸۷، ۳۸۴	دیو لاشه مردگان، ۳۶۸، ۳۶۱
دیو بوش نشسته، ۳۸۱	دیو لاشه مرده، ۳۶۶، ۳۶۳
دیو پشی تیشه، ۳۸۷	دیو مرده، ۳۸۵، ۳۶۱
دیو پرست، ۳۳۷	دیو مرگ، ۳۸۷، ۳۶۴، ۳۵۲
دیو پرستان، ۳۵۵، ۲۷۴	دیو موت، ۳۶۰
دیو پرستان دوزک، ۳۷۲	دیو میت، ۳۶۶
دیو پرستی، ۱۷۱	دیو ناؤنگ هنیث یه، ۳۸۷
دیو پلیدی و خشکی، ۱۵۷	دیو نر، ۳۸۱
دیو پیری، ۷۵	دیو نسو، ۳۵۸، ۳۵۴، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۴
دیو تنوروی، ۳۸۷	۳۶۸، ۳۷۰، ۳۸۵، ۳۸۶
دیو تاریکی، ۲۶۵	دیو نیسوس، ۴۴، ۱۲۷
دیو خشکی، ۱۵۸، ۱۵۷	دیو ورنیه، ۳۶۵
دیو خشم، ۳۸۷، ۳۶۶، ۳۴۳، ۱۴۱، ۷۵	دیو ویرانی، ۷۵
دیو خواب، ۳۸۱، ۳۴۳	دیو ویزر شه، ۳۸۶
دیو خواب و خلسه، ۳۶۶	دیوها، ۷۵، ۷۷، ۱۶۲، ۱۸۵، ۲۵۳، ۲۷۱، ۳۰۷
دیو دژیوی، ۳۸۷	۳۱۲، ۳۳۱، ۳۵۶، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۷۷، ۳۸۲
دیو دروج، ۳۸۴، ۳۸۰، ۳۷۷	۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹
دیو دروغ، ۲۷۲	دیوهای پلید، ۷۵
دیو دریوی، ۳۸۷	دیوهای پلیدی، ۷۷
دیو دیوان، ۳۸۷	دیوهای گیلان و دیلم، ۳۶۵
دیو دیوها، ۷۵	دیویشنان، ۱۷۴، ۱۷۵، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۸۰، ۲۸۸
دیو زئیریم ینگور، ۳۷۲	۲۸۹، ۳۳۱، ۳۴۰، ۳۴۶
دیو زدایی، ۷۷	دیویشنان تورانی، ۱۴۶، ۳۲۳
دیو زدگی، ۳۶۱	دیویشنی، ۳۱۹، ۳۲۰
دیو زده، ۳۸۰، ۳۶۰	ذبح اسب، ۱۳۰
دیو زمستان، ۷۵	ذوالفقار، ۳۴۶
دیوس، ۱۲۶	ذوب مس و ریخته گری، ۳۲
دیو سنورق، ۳۸۷	
دیوکس، ۲۰۸	
دیو کشوی، ۳۸۷	
دیو لاشه، ۳۶۱، ۳۵۵	

ز

راجه، ۱۲۱

- رادها کریشان، ۱۳۰
 راز و رمزهای آیین میترایی، ۱۸۹، ۲۵۱
 راست‌گویی، ۲۶۰
 رامایانا، ۱۲۴، ۱۳۰
 رام‌نشت، ۲۶۸
 راه‌اهورایی، ۵۶
 راهبه، ۲۷۰
 راه‌های دریایی، ۲۴۵
 راه‌هوز، ۶۳، ۶۲
 رباخواری، ۱۱۰
 رب‌النوع آسمان، ۱۸۱
 رب‌النوع تند و توفان، ۸۸
 رب‌النوع توفان، ۱۵۵
 رب‌النوع خورشید، ۸۵
 رب‌النوع وعد و برق، ۸۵
 رب‌النوع عناصر طبیعی، ۸۵
 رب‌النوع مادر، ۲۹
 رب‌النوع نعمت و فراوانی، ۹۱
 رُخج، ۲۱۸، ۲۴۰
 زُد، ۶۸، ۱۷۸
 رستاخیز، ۱۴۲
 رستاخیز زرتشت، ۲۷۲
 رستم، ۱۶۹
 رسم اختیار چند شوهر، ۱۱۹
 رسم بیرون گذاشتن مردگان، ۶۸
 رسم پارس‌ها و تدفین، ۲۵۵
 رسم دفن مردگان، ۵۰
 رسم قربانی، ۲۷۳، ۳۸۳
 رسم مغان و افکندن اجساد نزد درندگان، ۲۵۵
 رسم‌های مختلف در گور نهادن، ۴۹
 رسوم مغان درباره رفتار با مردگان، ۳۵۱
 رشک دیو آفریده، ۱۷۰
 زُشن، ۳۰۳، ۳۱۸، ۳۴۴
 زُشنو، ۱۴۰، ۱۸۵، ۳۴۷
 زُشنوی بزرگوار، ۱۴۴، ۳۲۲
 زُشن‌نشت، ۳۰۳
 زَع، ۲۹۶، ۲۹۹
 رعد، ۱۴۸
 رعد و برق، ۱۳۸، ۱۵۳
 رفتار با گناه‌کاران و پیران، ۶۸
 رقص، ۲۹
 رقصندگان، ۲۹
 رنگ، ۲۰۶
 رنگ‌شنجرف، ۲۳۹
 رنگ‌کردن جسد با اکسید آهن، ۵۱
 رنگ‌کردن مردگان، ۴۹
 رَنگه، ۲۸۰
 رنگ‌ها، ۲۷، ۱۹۲
 روابط جنسی با پسران، ۲۶۰
 رواج سکه، ۲۴۵
 روان جانوران بستی، بحری، پرندگان،
 چرندگان و خزندگان، ۳۱۳
 روان چهارپایان، ۳۱۳
 روان سگ پس از مرگ، ۳۷۳
 روان گناهکاران، ۳۸۶
 روایات پهلوی، ۱۸۳
 روایات داراب هرمزدیار، ۱۷، ۱۸۳، ۳۶۳،
 ۳۷۰، ۳۶۸
 روایت همیت [امید] آشاهیشتان، ۱۸۳

روح، ۴۴، ۵۱، ۵۲، ۷۸، ۱۳۴	روح دینی هخامنشیان، ۲۵۱
روحانیان مَزَدَیَسَنّا، ۲۹۰	روح زندگی اشتراکی، ۳۶
روحانیان و پیشوایان بدآموز، ۳۰۷	روح قربانی کردن پارس‌ها برای آب، ۲۶۹
روح ایرانی، ۲۴۳	روح گلوداری، ۱۰۶، ۱۰۸
روح زرتشتی‌گری، ۲۹۰	روح گله‌داری، ۱۰۷
روح نیکوکار، ۳۸۶	روح مذهبی هیتیان، ۸۹
رود آوژدان وَن، ۳۲۹	روح مصنوعی آب یاری، ۱۶
رود دانی‌نی، ۲۷۸	روشنایی، ۱۵۳، ۱۸۰، ۱۸۲
رود دانی‌نیا، ۱۴۶، ۲۸۱، ۳۲۳	روشنی بی‌پایان، ۳۶۴
رود دَرَجِه، ۳۸۵	روشنی‌های خود آفریده، ۶۷
رودرا، ۱۲۶	روشنی‌های آب یاری، ۲۴۶
رود زَنگَه، ۲۸۰	روکسانا، ۲۱۹
رود فرات، ۸۳	روم، ۱۰۴، ۱۵۲، ۱۸۹، ۱۹۹، ۲۲۶، ۲۸۵، ۲۸۷
رود نیرومند پاک، ۲۶۸	روم باستان، ۱۲۸
رود نیل، ۱۰۳، ۲۷۵	رومی، ۱۵۰، ۱۶۴، ۲۶۴، ۲۷۰
رود ونگوهی، ۱۵۹	رومی‌های باستان، ۱۳۷
رود ویشنگوهنی‌تی، ۲۸۰	ری، ۱۷
رودهای فرات و دجله، ۱۰۳	زیتا، ۱۲۹، ۳۲۰
رود هیرمند، ۱۹۳، ۳۳۰	ریخته‌گری، ۳۳، ۳۲
روزه‌داری، ۱۸۳	ریست‌آ خیز، ۱۴۲
روزه و روزه‌داری، ۳۵۲	ریشه‌کهن گاوپرستی، ۸۷
روسا، ۲۲۱	ریگ‌ودا، ۵۴، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۹، ۱۴۷
روسپی، ۳۹۱	۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۸۰، ۲۶۷
روسپه، ۱۰۴	۳۱۴، ۲۶۸
روسپه جنوبی، ۱۴، ۸۱	
روش پدرشاهی، ۱۱۴	
روش تدفین، ۷۱	
روش تطهیر، ۳۸۶	
روش خانه‌سازی، ۲۵	
روش دینی ساکنان بومی فلات، ۲۵۵	

ز،ژ

زَنُوتَر، ۳۴۴، ۳۴۶
زَنُوزوا، ۳۸۷
زَنُوس، ۱۲۶، ۱۸۰، ۲۵۶

- زئیری، ۳۶۵، ۷۵
 زئیریه، ۳۸۷
 زئیزی میاکه، ۳۷۲
 زئی‌ئی‌گویی دژگونند، ۳۳۱
 زائز، ۲۷۳، ۳۲۶، ۳۳۷، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۶۹
 زاکزوس، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۸۳، ۹۲، ۹۳، ۹۴
 زامبیکه "دختر قباد"، ۳۷۶
 زامیاد، ۳۰۳
 زامیادبشت، ۳۰۳، ۳۲۵
 زبان، ۳۸۳
 زبان ایرانی، ۲۱۲
 زبان ایلامیان، ۳۹
 زبان پهلوی، ۱۳۲
 زبان سانسکریت، ۱۲۸، ۱۵۰
 زبان سومری، ۳۹
 زبان مقدس مذهبی، ۲۹۰
 زبان و خط ایلامی مقدم، ۹۶
 زبان هند و اروپایی، ۱۰۷
 زبان هندی، ۱۸۰
 زبان یونانی، ۱۴۷
 زراتشت‌نامه، ۲۵۱
 زرتشت، ۱۱، ۱۴، ۵۶، ۶۱، ۶۸، ۷۰، ۷۴، ۷۷، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۹۰، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۱
 زرتشت اسپنتمان، ۳۱۵
 زرتشت، بنابر متون شرقی، ۱۳۲
 زرتشت پاک، ۱۷۱، ۳۱۷، ۳۲۹، ۳۳۰
 زرتشت پیامبر ایران باستان، ۲۵۱
 زرتشت و آهورامزدا، ۳۹۱
 زرتشتیوم، ۳۱۰
 زرتشت و مهر، ۲۶۲
 زرتشت و یکتاپرستی او، ۲۵۲
 زرتشتی، ۲۵۱، ۲۵۲، ۳۱۴، ۳۳۷، ۳۴۱، ۳۴۵
 زرتشتی، ۳۶۷، ۳۸۰
 زرتشتیان، ۲۷۳، ۳۰۶، ۳۸۰
 زرتشتیان مزدک‌نشان، ۳۰۴
 زرتشتی پسین، ۱۳۸
 زرتشتی‌گری شرق و غرب فلات، ۲۸۹
 زرتوشتر، ۱۸۶
 زرگری، ۳۴، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۹۲
 زرنگ، ۲۱۸
 زروانی، ۱۳۸
 زروان یک معمای زرتشتی‌گری، ۳۷۶
 زروانی / میتراپی، ۱۳۸
 زروبابل، ۲۹۲، ۲۹۸
 زره، ۱۱۱
 زیر، ۲۸۱، ۲۸۲
 زم، ۲۵۵، ۲۵۶
 زمان زرتشت، ۱۳۶، ۲۵۱
 زمان سوگواری، ۳۶۹
 زمان هخامنشیان، ۲۸۷، ۲۸۹
 زمین، ۵۶، ۵۸، ۶۲، ۶۳، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۱، ۸۶

زن سالاری، ۸۸	۱۱۲، ۱۲۶، ۱۳۸، ۱۴۷، ۱۵۵، ۱۷۴، ۱۷۸،
زن و مرد آئنه، ۳۶۵	۱۸۰، ۲۳۹، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۸، ۲۸۱،
زو، ۱۵۵	۳۰۹، ۳۴۳، ۳۵۲، ۳۶۵، ۳۷۴، ۳۸۳، ۳۸۸،
زوت، ۳۴۴، ۳۴۶	۳۹۰، ۳۹۱
زَوُز، ۱۵۹، ۱۶۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۸۰،	زمین آهورا آفریده، ۱۵۹، ۳۲۹
۲۸۱، ۳۱۰	زمین خوش بخت، ۷۰
زَوُز، با هوم به شیر آمیخته، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۲۰	زمین فراخ و گسترده آهورا آفریده، ۳۰۹
زَوُز به شیر آمیخته، ۲۷۷	زمین و آسمان، ۱۲۶
زَوُز و با هوم آمیخته به شیر و بزسم، ۳۰۷	زن، ۲۰، ۵۴، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۵، ۲۸۶
زَوُز و هوم به شیر آمیخته، ۳۲۶	زنان، ۲۰، ۳۳، ۳۴، ۵۳، ۷۲، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۴،
زهدان زنان، ۲۷۷	۲۷۱، ۲۸۱، ۲۸۶، ۳۰۹، ۳۹۱
زیام - دَئُو دایم، ۳۸۷	زنان و دختران، ۳۳
زیر بغل چپ، ۳۶۱	زنان هرزه، ۱۴۶، ۲۲۴
زیر بغل راست، ۳۶۱	زنای نامحارم، ۱۲۴
زیگورات، ۴۱، ۴۲، ۴۵، ۴۶، ۴۸	زنای مقدس، ۲۸۵، ۲۸۶
زیگورات "چوغاز نیل"، ۴۴	زنای مقدس در بابل، ۲۸۲
زیگورات ها، ۴۳	زن بد، ۱۶۲، ۳۹۱
زینت مردگان با اشیاء سیمین و زرین و	زن بدکار کُخُور دَه، ۳۹۱
سنگ های گران بها، ۵۲	زن بدکاره، ۳۹۱
زیویه، ۱۹	زنیور عسل، ۹۱
زُرمَن ها، ۲۱۱	زن حایض، ۳۷۷
زوپیتر، ۴۳	زن دشتان، ۳۷۵، ۳۷۷
	زندگانی پسین، ۵۰
"س"	زندگانی طبقاتی اجتماع، ۱۹۵
سَینی، ۳۰۵	زندگی پس از مرگ، ۴۳، ۵۰
سَنوَرَو، ۷۵، ۳۶۵	زندگی پس از مرگ، ۱۹۱
سَنوَه، ۱۲۶، ۱۴۰، ۱۵۶	زندگی چادر نشینی، ۳۵۷
سَنوَه هندوان، ۱۶۳	زندگی زرتشت، ۱۳۲
ساحره، ۳۶۷	زن ربایی، ۱۲۴
	زن روسپی، ۲۸۵

- ساختمان زیگورات، ۳۸
 ساختمان غار، ۵۹
 ساختن آجر، ۲۳، ۲۳۹
 ساختن بناها و معابر، ۲۴۷
 سارد، ۲۳۹، ۲۴۰
 ساردس، ۲۲۸
 ساردی‌ها، ۲۴۰
 سارروز، ۱۹۳
 سارشتیه، ۳۹۰
 سارگون، ۳۸، ۳۹، ۲۰۶
 سازنه، ۳۹۰
 سازمان خانوادگی، ۱۱۴، ۱۱۵
 سازمان‌های آریایی، ۱۲۱
 سازمان‌های پدرشاهی، ۲۰
 ساسانی، ۲۷۰، ۳۸۹
 ساسانیان، ۱۵، ۱۱۰، ۱۸۳، ۲۵۱، ۲۶۹، ۳۴۸
 ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۴
 ساکنان بدوی بین‌النهرین، ۵۳
 سالامیس، ۲۲۵
 سالنامه‌های آشوری، ۲۰۵
 سالنامه‌های پادشاهان آشور، ۲۰۰
 سامتوری، ۲۹۶
 ساموس، ۲۱۹
 سامی، ۳۷، ۳۹، ۷۷، ۸۸، ۱۰۱، ۲۷۴
 سامی‌ها، ۱۰۹، ۱۹۹، ۲۸۷
 سانسکریت، ۱۲۱، ۱۲۷، ۳۲۰
 ساوَنگهی، ۱۷۹
 شبانه. ویژذَر. اوزوی شرم، ۳۷۱
 سپاه خشایارشا از چهل و شش ملت
 مختلف، ۲۳۸
- سپر، ۱۱۱، ۱۹۲
 شپِنْتا اَرَمَی‌تی، ۱۴۴، ۳۲۲
 شپِنْتامینو، ۳۱۱
 سپتمان، ۱۷۰
 سپتمان زرتشت، ۱۵۹
 شپِنْتَه‌مینو، ۳۲۸
 شپِن جَغَر، ۷۵، ۳۸۶
 شپِن‌دازَمَت، ۶۲، ۶۳
 شپِن‌دارَمَد، ۵۷، ۵۸، ۲۶۸، ۳۸۵
 شپِن‌دارَمَد مادر اَرَمَی، ۳۲۰
 شپی‌تانه زرتشت، ۱۴۴، ۳۲۲
 شپی‌تَمه زرتشت، ۶۸
 شپِنْتَه‌گَنوَنه، ۱۷۵
 شپی‌تورَه، ۳۲۹
 سپیده‌دم دختر، ۱۸۲
 ستارگان، ۶۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۸۰، ۲۸۱، ۳۶۴
 ۳۶۵
 ستارگان و ماه و خورشید، ۳۱۲
 ستاره باران، ۱۴۱
 ستاره پلونی‌ریه‌ی‌نی، ۱۶۰
 ستاره یَشْتَر، ۱۴۱، ۱۵۹
 ستاره سَتَوَنَسَه، ۳۱۲
 ستاره قلب‌الاسد، ۱۵۷
 ستاره مشتری، ۴۳
 ستاره وُنت، ۱۶۰
 ستاره هفت‌زنگ، ۱۶۰، ۳۱۳
 شناسیه، ۲۴۵
 ستایش و پرستش خورشید، ۲۲
 ستوران، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۶۶
 شنه. آته. پَشِنیه، ۳۴۵

سَرشک، ۳۶۷	شَه‌اِز سَاز، ۱۷۵
سَرماي "دِيو داده"، ۳۸۷	شَه‌وِشَه، ۱۵۹، ۱۶۰
سَرنوشت روح، ۳۸۶	ستيز زرتشت و اهریمن، ۳۸۴
سَرنوشت گِرابي آريايي، ۱۳۴	سحر و جادو، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۹۰، ۱۲۵، ۱۲۹
سَرنوشت و تقدیر، ۹۰	۲۵۰، ۱۳۴
سَرنوشت يا تقدیر، ۱۳۴	سخن ایزدی، ۳۱۷، ۳۱۵
سرود ستایش برای ارواح، ۵۱	سد در نثر، ۳۶۸، ۳۷۰
سرود ستایش زمین، ۳۲۵	سد در نثر و سد در بندهش، ۱۸۴
سرود گاهان، ۱۶۹	سیدره، ۳۸۲
سرودهای ریگ‌ودا، ۱۶۵	سدرهٔ چرمی، ۲۱۱
سرودهای زرتشت، ۱۰۶، ۳۶۴	سدگره و سد تیغه، ۳۴۳
سرودهای گاتایی، ۳۸۶	سَر‌اَشَه، ۱۴۰، ۳۴۰
سرودهای ودایی/اوستایی، ۱۴۹	سَر‌اَشَه و رَشَنو و میترا پسرانِ اهورامزدا، ۳۲۰
سرور دانا، ۱۴۰، ۱۸۱، ۲۹۷	سَر‌اَوَشَه، ۱۸۵
سروش، ۱۴۰، ۱۴۹، ۱۸۵، ۳۲۰، ۳۴۴، ۳۸۰	سَرَب، ۱۷، ۲۴
۳۸۱	سَرَب، ۳۶۱
سروش ایزد، ۳۸۱	سرپرست و آزمایش‌های ایزدی، ۱۷۱
سروش پاک، ۱۴۴، ۳۲۲، ۳۴۰، ۳۸۱، ۳۸۶	سر تراشیدن، ۳۷۷
سروش نیک، ۱۷۴	سرخ‌پوستان، ۴۷
سفال، ۲۶، ۴۶	سرخ‌تیره، ۱۹۳
سفال ساخت، ۲۴	سردرد، ۳۹۰
سفال‌سازی، ۲۷، ۳۳	سرزمین آریایی، ۱۶۰
سفال‌گری، ۳۱	سرزمین ایران، ۱۲، ۳۲۵
سِفَر پیدایش، ۳۸	سرزمین ماد، ۲۰۵
سَفَر، ۲۱۲	سرزمین‌های آریایی، ۲۷۸، ۲۷۹
سقط جنین، ۱۲۴، ۳۷۵	سرزمین‌های مادی، ۲۱۱
سقوط باین، ۲۱۸	سرسکه، ۳۶۷
سکاه‌ها، ۷۳، ۱۹۲، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹	سَرَش‌واتی، ۲۶۷
سکته، ۳۸۹، ۳۹۱	سَرشار از فَرّ، ۳۸۴
سکوی قربانی، ۴۶	

- سنگه، ۲۴۶
سنگه‌های مسین، ۱۲۳
سنگه مقدس، ۲۸۶
سگ، ۳۷۰، ۳۵۸، ۳۵۷، ۳۵۴، ۳۵۳، ۱۱۳، ۶۹
سگ آبتن، ۳۷۵، ۳۷۳، ۳۷۲، ۳۷۱
سگ آبی، ۳۷۴
سگان، ۳۷۳، ۶۶، ۶۵، ۶۲
سگ پاسبان خانه، ۳۷۳
سگ پشوپانه، ۳۷۳
سگ خاردار سر بهن، ۳۷۱
سگ دارای روح، ۳۷۳
سگ دست آموز، ۳۷۳
سگ زرد چهار چشم، ۳۵۸
سگ سفید زرد گوش، ۳۵۸
سگ شکاری، ۳۷۳
سگ کله، ۳۷۵، ۳۷۳
سگ نامه، ۳۷۰
سگ نگهبان خانه، ۳۷۵
سگ ولگرد، ۳۷۳
سگ ها، ۳۷۵، ۳۷۲، ۷۳
سگ های آبتن، ۳۷۵
سلاح های جنگی، ۱۹۰
سلام کردن، ۲۵۹
سلسله جبال البرز، ۱۳، ۱۴
سلسله جبال زاگروس، ۱۳، ۹۶، ۱۰۳
سلسله مراتب خدایان، ۴۶
سیناخریب، ۲۰۷، ۲۰۶
شناوید که ی شاخدار، ۳۲۸
سنجاق ها، ۱۹۱
سندیان، ۱۳، ۲۳۹
سنگ بلور، ۳۳
سنگ پربهای لاجورد، ۲۳۹
سنگ تراش، ۱۹۶
سنگ تراشان، ۱۹۴
سنگ سماق خاکستری، ۲۹۶
سنگ فلاخن، ۳۷۸
سنگ قیمتی فیروزه، ۲۳۹
سنگ لاجورد، ۳۳
سنگ نوشته های داریوش، ۲۵۶
سنگ های آسمانی، ۱۵۹
سنگی به بزرگی یک کته، ۳۸۵
سونگرتسنگ، ۳۶۸
سوریا، ۹۴، ۱۲۶
سوریه، ۸۲، ۲۰۶، ۲۱۸
سوزاندن مردگان، ۱۴۲، ۳۵۹
سوزیانا، ۳۶، ۲۲۲
سوسمار، ۱۶۶
سوشیانت، ۳۸۵، ۳۲۶
سوشیانت ها، ۱۴۳، ۳۲۱، ۳۲۷
سوشیانت های زاده شده، ۳۲۷
سوگواری، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹
سوگواری و شیون، ۳۶۷
سسوما، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۴۰، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۶، ۱۶۹
سوماترا، ۷۳
سومای هندی، ۱۶۵
سوم جاودان، ۱۶۹
سومر، ۹۰، ۱۲۰
سومری، ۱۷، ۳۸، ۴۵، ۷۴، ۷۵

- سومریان، ۳۸، ۴۳، ۷۴
 سومری‌ها، ۱۷، ۳۸، ۲۱۰
 سوؤرای زرین، ۶۲، ۶۳، ۶۶، ۶۷
 سه نوع اسب نر، ۳۹۲
 سیاست خارجی، ۲۴۸
 سیاست خارجی هخامنشی، ۸۵
 سیاست خارجی هخامنشیان، ۲۳۷
 سیاست داریوش در مصر، ۲۹۷
 سیاست مذهبی، ۲۳۷
 سیاست مذهبی داریوش در مصر و یونان، ۲۹۹
 سیاست مذهبی کوروش و داریوش، ۲۹۱
 سیاست مذهبی هخامنشیان، ۲۴۸
 سیاست یهودیها در سقوط خشایارشا، ۲۲۶
 سیاوش، ۱۴۵، ۳۲۳، ۳۳۰
 سیاه، ۱۹۳
 سی‌تا، ۱۲۶
 سیحون، ۲۱۸
 سیردریا، ۲۱۸
 سیستان، ۲۴۷
 سی ضربه تازیانه، ۳۴۵
 سیلان، ۱۲۴
 شیلک، ۱۷، ۱۹، ۲۱، ۳۰، ۵۲، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۶
 شیلک کاشان، ۱۹۱، ۱۹۵
 سیم، ۲۴
 سیندو، ۱۲۷
 سینۀ چپ، ۳۶۱
 سینۀ راست، ۳۶۱
 سی‌نی‌والی، ۲۶۷
 سی و سه، ۱۵۱
 سی و سه پروردگار، ۱۵۱
 سی و سه خدا، ۱۵۱
ش
 شاپور، ۳۷۶
 شاخ گاو، ۱۶۶
 شاخه‌های هوم، ۳۱۹
 شاش گاو، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۷۷
 شاش گاو نر، ۳۶۰
 شاش گاو و خاکستر، ۳۵۳
 شاش گاو و گوسفند، ۳۵۸
 شانزده کشور، ۳۴۹
 شانۀ چپ، ۳۶۱
 شانۀ راست، ۳۶۱
 شاهان اولیۀ هخامنشی، ۲۹۹
 شاهان هخامنشی، ۲۵۵، ۲۹۸
 شاه اورارتو، ۲۲۱
 شاه بابل، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۹۱
 شاه بزرگ پارس‌ها، ۲۹۲
 شاهد بازی در ادبیات فارسی، ۱۲۴
 شاهزاده تاریکی، ۱۶۴
 شاه‌زن، ۱۱۹، ۲۲۶
 شاه‌مادها و پارس‌ها، ۲۲۴
 شاه‌نامه، ۲۷۴
 شاهنشاهان هخامنشی، ۸۴، ۲۵۱، ۲۵۲
 شاهنشاهی ایلام، ۹۶، ۹۷
 شاهنشاهی بزرگ ایلام، ۹۶
 شاهنشاهی بزرگ پارس، ۲۱۵
 شاهنشاهی بزرگ هخامنشی، ۲۴۰

شکارورزی، ۶۹، ۷۰، ۷۳	شاهنشاهی پارس، ۱۴
شکاروزان، ۷۰	شاهنشاهی ساسانیان، ۲۲۶، ۲۵۱
شکل زرتشتی دین در شاهنشاهی	شاهنشاهی ماد، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۶، ۲۹۰
هخامنشی، ۲۵۲	شاهنشاهی هخامنشی، ۲۲۳، ۲۳۷، ۲۵۰
شِلْمَنُتِر سوم، ۲۰۵	۲۶۴، ۲۹۳
شمال، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۶۱، ۳۶۵، ۳۸۴	شاهین پرکش و تیز پر، ۳۱۶
شمال اروپا، ۱۱۸، ۱۳۴	شایست ناشایست، ۲۸۳
شمسی آداد پنجم، ۲۰۵	شیدر، ۲۵۷، ۳۸۳
شمش، ۹۴، ۱۶۹	شبهستان شاه، ۲۲۶
شمشیر، ۵۷، ۵۸، ۱۱۱، ۱۹۲	شب سوم از درگذشت، ۳۸۶
شمیسا سیروس، ۱۲۴	شپش، ۷۵، ۳۷۸
شوت روک ناهون ته، ۹۵	شَنَبِیک "بیدره، پیراهن شب"، ۳۸۲
شوت روک - ناهون ته اول، ۹۶	شتر، ۱۴۴، ۲۵۸، ۲۹۸، ۳۲۱، ۳۳۰، ۳۵۶، ۳۶۳
شورش یهودیان، ۲۹۵	شتر مرغ، ۲۸
شوریاش، ۹۴	شتری نیرومند، ۳۱۶
شوریاشن، ۹۴	شخم زدن، ۱۲۱
شوش، ۱۶، ۳۰، ۳۱، ۳۶، ۳۹، ۴۰، ۴۸، ۹۶	شخم کردن، ۲۷
۲۶۷، ۲۶۳، ۲۵۴، ۲۴۰، ۲۳۸، ۲۲۲، ۹۷	شراب، ۲۵۸
۲۷۰	شراب مُسکر هوم، ۳۸۳
شوستر، ۱۹	شراب مقدس هوم، ۱۷۶
شهر آکی لی زن، ۲۸۴	شرایع ضد دیو، ۷۱، ۷۴، ۷۸
شهر "اِرِز"، ۲۸۳	شرایع مغان، ۲۶۹
شهر مردگان، ۱۹۱	شربت مقدس، ۳۴۷
شهر ناز، ۱۴۵، ۳۲۳	شریعت زرتشتی، ۱۸۶
شهر هاتوشا، ۸۸	شست و شو، ۳۴۵
شهرهای یونانی، ۲۱۷	شست و شوی خشک با خاک، ۳۶۱
شهریور، ۳۸۵	شش نوع عهد و پیمان، ۳۵۱
شهسواری، ۱۳۵	شکارگران، ۲۹
شیر، ۸۶، ۲۷۳	شکار و دامداری، ۷۱
شیراز، ۱۷	شکارورز، ۲۹

شیر و هوم، ۲۸۰	صیغه، ۲۶۰
شیره سوما، ۱۲۹	صیغه و مُتعه، ۱۱۹
شیره گیاه مقدّس سوما، ۱۲۶	صیغه‌ها، ۱۱۹
شیره گیاه هَنوَه، ۱۶۵	ضَحاک، ۳۶، ۱۴۵، ۱۵۶، ۲۷۸، ۳۲۳، ۲۷۲
شیره گیاه هوم هدیه خدایان و قهرمانان، ۱۶۳	۳۸۵
شیره هوم، ۲۷۳، ۲۷۴، ۳۴۴، ۳۸۳	ضحاکیان، ۳۶
شیره هوم به شیر آمیخته، ۲۷۴	ضد آفرینش، ۳۴۹

"ط، ظ"

شیشه، ۴۱	طیابت، ۷۶
شیشه گری، ۴۲	طبقات اجتماعی، ۱۱۴، ۱۹۵
شیشه‌ها، ۴۱	طبقهٔ اوّل اشراف و فرمانروایان، ۱۱۲
شیل‌هاک - این شوشی‌ناک، ۹۵، ۹۶	طبقهٔ جادوان و ساحران، ۱۲۵
شیون و زاری، ۳۶۷، ۳۶۹	طبقهٔ خواص و نجبا، ۱۹۶
شیون و مویه، ۳۶۸	طبقهٔ دوم عامهٔ مردم، ۱۱۲
شیوهٔ اشتراکی در زندگی اقتصادی، ۳۶	طبقهٔ عوام، ۱۹۶

"ص"

صاعقه، ۱۵۵، ۱۵۶	طریق اهدای فدیه، ۳۴۴
صحرای سیستان، ۱۹۳	طریق نور خورشید، ۵۷، ۵۸
صد دروازه، ۱۷	طریقهٔ دخمه کردن، ۳۵۴
صدقات، ۳۸۶	طلا، ۳۴، ۴۱، ۴۶، ۲۲۷
صدقه، ۳۸۱، ۳۸۲	طلاق، ۱۱۹
صد و یک نام خداوند، ۱۵۱	طلا و نقره، ۲۴۷
صراط "پل"، ۱۴۱، ۳۸۸	طلای ایران، ۲۲۸
ضُرْع و غُش، ۳۰۵	طلب باران، ۳۹۰
صعود به آسمان، ۴۵	
صنایع فلزی، ۲۴۷	
صنعت فلزکاری، ۱۰۹، ۱۱۱	
صنعت کشتی‌سازی، ۲۴۷	
صیدون، ۲۳۶	

- ظرف: گل ساخت، ۲۴
 ظرفی ویژه که از آهن یا سرب باشد، ۳۶۰
 ظروف سفالین، ۴۸
 ظروف شیلک، ۱۹۴
 ظروف گلی، ۱۹۴
 ظروف نقره‌یی و طلایی، ۴۸
- ع، غ، هـ**
- عادات و رسوم پارس‌ها، ۲۵۵
 عالم شر، ۱۴۱
 عالم نور، ۱۴۱
 عبادت آتش، ۳۷۹
 عباسیان، ۳۴۸
 عدد هفت، ۱۵۱
 عربستان، ۱۲۳
 عروس دزدی، ۱۲۴
 عروسی، ۱۱۸، ۱۲۴
 غسل، ۲۴۸
 عصر آریایی مقدم، ۳۲۱، ۳۲۴
 عصر زرتشت، ۲۴۹
 عصر طلایی یونان، ۲۲۷
 عصر هخامنشی، ۲۵۳
 عصر هندو ایرانی، ۳۱۴
 عصیان و غائله گئومات مغ، ۲۲۰
 عطردان، ۵۲
 عطرها، ۱۲۳
 عظمت هنر ساختمانی زمان داریوش و خشایارشا، ۲۴۲
 عقاب، ۹۱، ۱۶۹
- عقاید ویژه مغان، ۳۶۴
 عقیق، ۱۷، ۳۳، ۲۳۹، ۲۴۷
 عقیم، ۶۵، ۶۷، ۱۴۶، ۳۲۴
 علام الغیوب، ۱۴۸
 علت سقوط ساسانیان، ۲۱۶
 علم پزشکی، ۳۰۶
 علوم خرافاتی، ۱۱
 عناصر چهارگانه، ۲۶۸
 عهد اوروک چهارم، ۳۱
 عهد خشک، ۱۸
 عهد مفرغ، ۲۰۰
 عهد و پیمان، ۱۵۰، ۱۸۹، ۳۳۷، ۳۵۱
 عهد هخامنشی، ۲۶۹
 عید قربان، ۲۷۳
 عیسوی، ۲۶۶
 غائله گئومات، ۲۲۰
 غار، ۵۹، ۶۰، ۱۵۶، ۳۵۰
 غارها، ۲۳
 غروی - مهدی، ۲۲
 غزه، ۲۱۹
 غسل، ۳۴۵، ۳۵۳، ۳۵۸، ۳۷۷
 غسل درست با شاش گاو نر، ۳۸۶
 غسل مرده کشان، ۳۵۸
 غسل منس میت، ۳۵۷، ۳۷۷
 غسل منس میت با شاش گاو، ۳۵۸
 غسل و شست و شوی مهر آیینان، ۳۴۵
- ق**
- فارسی جدید، ۳۶۲، ۳۷۰

فتح بابل، ۲۹۲	فَرَوَژَنی، ۳۰۳، ۱۴۱
فتح لیدیه، ۲۱۷	فَرَوَژیش، ۲۰۸، ۲۲۲
فحشا و روسپی‌گری، ۱۲۴	فروردین یشت، ۵۱، ۳۰۸
فَر، ۱۴۰، ۱۴۵، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹	فروش زمین، ۱۲۲
۳۳۰	فروش و یا مبادله زمین، ۱۲۲
فَر آشکارا به پیکر مرغ یا پرند، ۳۲۷	فَرَوَشی، ۵۱، ۱۴۱، ۳۰۳، ۳۰۸، ۳۱۰
فَرَاخِکَرَت، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۶، ۳۱۳	فَرَوَشی آمشاسپندان، ۳۱۳
فراعنه، ۲۲	فَرَوَشیان، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۳۷، ۳۴۲
فراعنه مقتدر مصر، ۸۳	۳۴۴
فرانسه، ۱۸۰	فَرَوَشیان آشفه، ۳۰۹
فرانک‌ها، ۲۱۱	فَرَوَشی آهورافزدا، ۳۱۳
فَرَاوَرِیس، ۲۰۸	فَرَوَشی پاکِ جم و یوَنگَهَنه، ۶۲
فَرایرانی، ۳۲۵	فَرَوَشی سوشیانت‌ها، ۳۰۹، ۳۱۳
فَر.نُورِس، ۳۴۹	فَرَوَشی‌ها، ۵۱، ۳۰۸، ۳۱۳
فَر دست‌نیافتنی، ۳۲۹	فَرَوَشی‌های پاک و توانایِ پارسایان، ۳۱۰
فرشتگان، ۸۶، ۱۵۶، ۱۵۷، ۳۶۹، ۳۸۱	فَرَوَشی یشت، ۵۱، ۴۰۳
فرشته باران، ۱۵۸	فَرَوَهَر، ۵۱
فَرَشکَرَت، ۱۴۲	فَرَوَهَرِ پاکِ زرتشت شَپَتَمَن، ۱۷۷
فرعون، ۲۲، ۲۲۰، ۲۳۶، ۲۷۵	فَرَوَهَرها، ۱۴۱، ۳۱۳
فرعون مصر، ۲۱۹	فَرَوَهَرهایِ پاکان، ۳۰۹، ۳۸۳
فَر کِرت، ۳۴۹	فَرَوَهَرهایِ پاک و نیرومند، ۳۱۴
فَر.کِرِنت، ۳۴۹	فَرَوَهَرهایِ سودبخشِ نیرومندِ پاکان، ۳۱۲
فَر کیانی، ۲۷۸، ۳۰۳، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۴۲	فَرَوَهَرهایِ نازرده نرنجیده توانایِ پاکان، ۳۱۲
فَر کیانیِ مزدا آفریده، ۳۲۶، ۳۲۷	
فَر کیانیِ نیرومند، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۱	
فَر کیانیِ نیرومندِ مزدا آفریده، ۳۳۱	
فَر مزدا آفریده، ۳۴۲	
فَر نیرومندِ مزدا آفریده، ۳۲۸، ۳۳۰	
فَر نیکِ مزدا آفریده، ۳۱۵	
فَرودگ و فَرَوَهَر، ۳۰۸	فرهاد چهارم، ۲۷۰
	فرهنگ ایرانی، ۲۸۳
	فرهنگ نام‌های اوستا، ۲۷۹

- فرهنگ و اساطیر یونانی، ۱۴۷
 قَز یا حَزّه شاهی، ۳۲۵
 فریدون، ۳۶، ۱۴۵، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۸، ۲۷۹
 فریدونیان، ۳۶
 فریزر، جیمز، ۱۳۰
 فریفتار، ۶۵، ۶۷
 فشرده هوم، ۳۱۹
 فشونیت، ۷۰
 فقه اللغة ایرانی، ۳۶۸
 فلات ایران، ۱۲، ۱۴، ۱۷، ۲۴، ۲۹، ۳۱، ۵۳، ۱۳۶، ۱۵۷
 فلزات، ۳۲، ۳۳، ۳۹، ۵۲، ۱۱۱، ۲۴۷، ۳۸۸
 فلزکاری، ۳۲، ۱۹۰، ۱۹۲
 فلزگداخته، ۳۲۲
 فلسطین، ۸۲، ۲۴۷، ۲۹۲
 فلسفه فدیه و هدایا و قربانی، ۱۶۳
 فیروزه، ۱۷، ۳۳، ۳۴، ۲۴۷
 فیلیپ، ۲۳۶
- ق**
- قاجاریه، ۱۵
 قالب‌ریزی، ۲۹
 قالب‌گیری، ۲۹
 قانون ضد دیو زرتشتی، ۳۸۰، ۳۷۷، ۳۵۷، ۱۸۳
 قانون ضد دیو زرتشتی، ۳۵۳
 قانون یا شریعت ضد دیو، ۵۵، ۳۴۸
 قباد، ۳۷۶
 قبایل آریایی، ۱۱۱
 قبایل ماد، ۲۱۶
 قبر، ۱۹۱
 قبرس، ۲۴۷، ۲۸۶
 قبرستان، ۳۵۶
 قبرها، ۳۵۶
 قبور، ۲۱، ۲۲
 قبور مصری، ۲۲
 قتل پدر و مادر، ۲۶۱
 قدرت زیانکاری و تخریب دشتان، ۲۷۶
 قربان‌گاه، ۴۲، ۴۶، ۲۵۶
 قربانی، ۴۲، ۴۶، ۵۱، ۸۹، ۹۰، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۵۸، ۲۱۶، ۲۵۶، ۲۵۷، ۳۱۹، ۳۸۲
 قربانی حیواناتی مانند گاو، اسب، شتر، گوسفند، ۱۴۰
 قربانی کردن، ۳۷۹
 قربانی و قربان‌گاه‌ها، ۳۸
 قربانی و نثار، ۱۳۰
 قربانی و نذور، ۱۲۵
 قربانی و هدایا، ۸۴
 قربانی‌ها، ۸۵
 قربانی‌ها و هدایا، ۴۷
 قربانی‌های انسانی، ۱۳۰
 قربانی‌های خونین، ۱۴۲، ۲۷۳، ۳۰۰
 قرض دادن با بهره، ۱۱۰
 قرمز، ۱۹۳
 قرنطینه، ۳۶۲، ۳۷۷
 قزوین، ۱۷
 قصه‌های مذهبی یهودیان، ۲۷۴
 قصه مذهبی یهودیان، ۲۷۱، ۲۷۵

کارگران، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸	قفقاز، ۸۳، ۱۴
کارگران روزمزد، ۱۹۸	قفقازی، ۳۷
کاریان، ۳۷	قلم، ۱۷، ۲۴۷
کاسپی‌ها، ۷۲، ۳۷۰	قلعه آتن، ۲۲۴
کاسه‌گری، ۲۴	قلعه دیزان، ۳۷۶
کاسی، ۹۴	قم، ۱۷
کاسیان، ۱۳، ۳۷، ۸۳، ۹۳، ۹۵، ۱۲۱	قمار، ۱۲۳، ۱۳۵
کاسی‌ها، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵	قندهار، ۲۳۹
کاشان، ۱۷، ۱۹، ۲۱، ۲۳، ۱۹۰، ۱۹۳	قوانین راجع به سگ، ۳۷۱
کاشت جو، ۱۲۲	قوانین سومری، ۸۹
کاشت گندم، جو، مو و زیتون، ۲۴۸	قوانین و احکام مردگان، ۳۵۸
کاش شو، ۹۴	قوانین هیتی‌ها، ۸۹
کاشو، ۹۴	فوج، ۳۲۵
کاشی، ۹۴	فوج کوهی، ۲۸
کافر، ۳۷۰	قوم گوئی، ۵۴، ۸۳
کافران، ۳۷۰، ۳۸۲	قوم ماد، ۲۱۰
کافر، گمراه "آشموغ"، ۳۶۹	قوم هندو ایرانی، ۱۳۹
کاووس، ۳۲۵	قونیه، ۸۸
کاهنان مصری، ۲۵۷	
کبوتر، ۳۷۶	
کبوتر سفید، ۲۴۷	
کپشتی، ۳۶۷	
کتاب احکام و شرایع، ۷۸	کابل، ۹۳
کتاب "سحر و جادو"، ۱۲۶	کابین یا بهر، ۱۱۸
کتاب شرایع ضد دیو، ۴۹	کاخ شوش، ۲۳۹
کتاب شرایع مژدئستان، ۱۲۶	کادوسیان، ۲۳۶
کتاب شرایع مغان، ۳۷۷	کارتاویان، ۳۰۰
کتاب شرایع و احکام مژدئستان، ۳۰۴	کارد، ۳۰۶، ۳۷۸
کتاب قوانین و شرایع ایرانی، ۸۹	کارد پزشکی، ۳۵۵
کتاب مردگان، ۳۵۸	کارد پزشکی "جزاحی"، ۳۸۸
	کارد جراحی "خشتَر و تیریه"، ۸۷، ۳۸۸

س

کتاب مقدس هندوان، ۱۳۶، ۱۶۹	کرشاسپ نریمان، ۱۷۱
کنه، ۶۵، ۶۶	کژشترها، ۳۱۱
کنه‌سیاس، ۲۶۹	کرکس، ۷۳، ۲۷۹
کنیه‌های آشوری، ۲۰۸	کرکسان، ۲۷۳
کنیه‌های اردشیر دوم و سوم، ۱۸۷	کرکس زرین رنگ، ۳۱۷
کنیه‌های داریوش، ۲۵۴	کرکوک، ۹۶
کنیه‌های هخامنشی، ۱۲۹، ۲۸۸، ۳۲۰، ۳۶۷	کرمان، ۲۳۹، ۲۴۷
کنیه داریوش، ۲۳۷، ۲۵۴	کرمانشاه، ۱۹، ۲۰۵
کنیه شوش، ۲۶۷	کریستن‌مین، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۷۱
کنیه کاتال سوتر، ۲۹۹	کریشنا، ۱۲۸
کج دندان، ۶۵، ۶۷	کش‌پی، ۳۷
کنخوزی، ۳۹۱	کُشتیک، ۳۸۱
کَر "ماهی"، ۱۶۶	کِسوفون، ۲۶۳
کَژپَن، ۱۸۷	کَنوی، ۷۵
کَژپَن / کَژپ، ۱۳۲	کَنویش، ۳۸۷
کَژپَن‌ها، ۱۷۲، ۲۷۹، ۳۱۵، ۳۲۰، ۳۲۷، ۳۷۹	کَنه‌آیه، ۳۸۵
کَرت، ۳۰۶	کشاورز، ۲۹
کَرتو-بیشتر، ۳۵۵، ۳۵۶	کشاورزان، ۱۵۴
کَرتیان، ۳۷	کشاورزی، ۲۳، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۱۰۵، ۱۰۹،
کَوتیر، ۲۲۶، ۳۶۳	۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۴، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۶،
کرج، ۱۹۳	۲۱۰، ۲۴۶، ۳۵۱
کردار نیک پارسان، ۳۸۶	کُشتی، ۱۶۰، ۳۸۰، ۳۸۱
کردستان، ۱۹	کشتی‌سازی، ۲۴۵
کِرِساسپ، ۱۷۱	کشتی‌های تجارتی، ۲۴۶
کِرِسانبَه، ۱۷۱	کشنده پورتر، ۱۵۵
کِرِسانی، ۱۷۳	کشوراهورایی، ۱۷۸
کِرِشَوَزَد، ۳۳۰	کشورهای آریایی، ۳۱۹، ۳۳۸
کِرِسوس، ۲۱۷	کشیش، ۲۸۳، ۲۸۴
کَرسِوز، ۳۳۰	کَفاره‌گناه، ۳۷۲
کرشاسپ، ۲۷۸	کف پاها، ۳۶۱

کلام اهورایی، ۳۰۶	کوره، ۲۷
کلام ایزدی، ۱۷۳، ۳۵۶، ۳۸۱، ۳۸۵، ۳۹۱	کوره‌ها، ۱۹۲
کلام مقدس، ۳۰۷، ۳۱۴، ۳۳۹	کوره‌های ذوب فلزات، ۳۲
کلام مقدس ایزدی، ۳۹۲	کوزه گر، ۲۹
کلاه خود، ۱۹۴	کوزه گران، ۱۹۲، ۱۹۴
کلبه‌های چوبی، ۲۳	کوزه گری، ۲۵، ۲۷، ۳۰، ۱۱۱، ۱۹۲، ۱۹۳
کلبه‌های حصیری یا نمادی، ۲۳	کوزه گری و نقاشی، ۱۹۰
کلدانی، ۲۶۶	کوسایویی، ۹۴
کلده، ۲۱۲	کوشنینه، ۱۷۵
کَلِمِشس اَلِکساندریوس، ۲۶۶	کوکناز، ۳۸۹
کلیسا، ۲۸۲، ۲۸۴	کوشن فرانتس، ۱۸۹، ۲۵۱
کلیساها، ۴۶	کوننده، ۳۸۶
کمان، ۳۷۸	کوننده-کوندی، ۳۶۶
کمان و کمانکشی مهر، ۳۴۶	کوندیتره، ۳۶۶
کمبریج، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۹۱، ۲۹۲	کوه، ۲۳۹، ۳۹۲
۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۶	کوه آرزوزه، ۳۸۸
کمبریج و روش سیاست مذهبی او، ۲۹۵	کوه اِرزِیْنَه، ۲۷۹
کَنگه، ۲۷۹	کوهان، ۱۴۴
کنیزان الالهة عشق و باروری، ۲۸۶	کوه اوشیدم، ۳۳۰
کَوْنِیم. خَوَرَنُو، ۳۲۵، ۳۲۶	کوه‌ها، ۱۷۴، ۱۷۸، ۲۷۸
کوتاه قد، ۶۵، ۶۷	کوه‌های البرز، ۱۴
کوتیر-ناهون ته، ۹۵، ۹۶	کوه هرا، ۱۴۵، ۲۷۲، ۲۷۸، ۳۲۳
کوروش بزرگ، ۱۹۴	کوه هرا / البرز، ۳۳۸
کوروش، ۸۴، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱	کوه هَکَر، ۲۷۷
۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۴۳، ۲۵۶، ۲۶۳، ۲۶۹	کوی آبیوه، ۳۳۰
۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۸	کوی اَرَشَن، ۳۳۰
کوروش اول، ۲۰۷	کوی اوسَدَن، ۳۳۰
کوروش کوچک، ۲۸۷	کوی بَیْزَشَن، ۳۳۰
کوروش یا موعود قوم یهود، ۲۹۱	کوی پی سینه، ۳۳۰
کوروغه، ۳۹۰	کویت، ۱۵

گائوها، ۱۷، ۱۵، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۰۶، ۶۰، ۱۸۹	کویر، ۱۷، ۱۵، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۰۶، ۶۰، ۱۸۹
گاسانیک، ۳۴۸	کوی سیاوژشئه، ۳۳۰
گاو، ۸۶، ۸۷، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۲۳، ۱۵۵، ۳۹۰، ۳۵۶، ۲۵۸، ۲۴۸، ۱۷۷	کوی. کواته، ۳۳۰
گاواپیس، ۲۹۹، ۲۹۶، ۲۹۵	کوی ویشناسپ، ۳۳۲، ۳۳۱، ۳۲۳، ۱۴۶
گاواهن، ۳۶۳	کوی هئوشزوئه، ۳۳۰، ۲۷۹
گاوآن، ۶۵	کوی ها، ۱۷۲، ۱۷۱، ۳۱۵، ۳۲۰، ۳۲۷، ۳۷۹
گاو بالدار با سر انسانی، ۲۴۱	کهرکتاس، ۳۸۰
گاوپرستی، ۸۶	کهکشان، ۳۸۶
گاوداری، ۱۰۷	کهن ترین خدای آریایی، ۱۴۷
گاو دزد، ۱۵۴	کهن ترین دوران آریایی، ۱۳۷
گاو دزدان، ۱۵۴	کهن روزگار، ۱۵۳
گاو دزدی، ۱۱۸	کیاکسار، ۲۰۸
گاوستان، ۶۵	کیاکسارس، ۲۰۶
گاو مقدس، ۲۹۵	کیان پشت، ۳۲۵
گاونر، ۱۲۸، ۸۷، ۳۶۳	کی خسرو، ۳۳۱، ۳۲۵، ۳۲۳، ۲۷۹، ۱۴۵
گاونر ایزدی، ۱۲۵	کیش اهورایی، ۲۷۱
گاونر زیبا، ۳۱۵	کیش بهی، ۲۸۸، ۲۰۲
گاو واسب و هوم، ۱۷۷	کیفر قتل سگ و انسان، ۳۷۱
گاوها، ۱۵۵	کیفر قتل سگ و مردآشه، ۳۷۱
گاوهای نر بالدار با سرهای انسانی، ۲۴۲	کی کاووس، ۳۱۸، ۲۷۹
گاوی با شاخ های زرین، ۱۶۰	کی گشتاسپ، ۳۲۳، ۲۸۲، ۲۸۱، ۱۴۶
گاه شماری و جشن های ایران باستان، ۳۰۸	کیجری ها، ۲۰۷
گراز، ۳۴۶	
گراز / وراز، ۳۴۲	
گراز تیز دندان، ۳۱۶	
گردن آویزها، ۳۴	

س

گئوتیه، ۳۰۹
گئوش اوزون، ۳۱۹
گئوکیته، ۳۸۹، ۱۶۶
گئومات، ۲۹۱، ۲۶۳، ۲۲۱، ۲۲۰، ۳۶
گئومات مغ، ۲۱۶

گشتاسپ، ۲۲۱	گردن بندها، ۵۲
گفت و گوی زرتشت و آهورامزدا، ۵۵، ۳۵۰	گردونه، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷
گیل آخر، ۵۱	گردونه ایزدبانو آناهیتا، ۲۷۷
گلدنر، ۳۶۸	گردونه مهر، ۳۴۶
گله داران، ۱۵۴	گرز، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸
گله داری، ۱۰۹، ۱۲۲	گرز ایزد مهر، ۳۴۶
گله داری چارپایان اهلی، ۱۰۹	گرز خون آلوده، ۱۴۱
گناهان بی توبه، ۳۷۴	گرز خونین، ۳۳۲
گناه بی توبه "مرگ ارزان"، ۳۷۷	گرز سد تیغه و سد گره، ۳۴۶
گناه پیمان شکنی، ۳۵۲	گرز شکننده ایستادگی، ۳۳۱
گنجینه اوستا، ۳۴۸	گوزمان، ۳۲۸
گنذار، ۲۳۹	گرزها، ۱۴۳
گنذر یو زرتین پاشنه، ۲۷۳، ۲۷۸، ۳۲۸	گرشاسپ، ۳۲۸
گنزدایی، ۳۵۹	گرشاسپ نریمان، ۳۲۸
گندم، ۱۳، ۷۵، ۲۲۷	گرفتن ناخن "آداب و مراسم"، ۳۷۷
گویی، ۱۵	گرگ، ۳۸۲
گوتی ها، ۴۰	گرگان، ۲۱۸، ۲۲۱
گور، ۵۰، ۱۹۳، ۱۹۵	گرگ نژادان، ۳۰۷
گورستان، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۶، ۳۵۶	گرگ ها، ۷۳
گورستان عمومی، ۱۹۰	گوزیمانه، ۳۲۶، ۳۴۵
گور کردن مردگان، ۷۲	گروه مغان، ۷۸
گور مردگان، ۲۱	گره گوری، ۲۸۴
گورها، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۷۸، ۱۹۱، ۱۹۴	گره گوری ایلومیناتور، ۲۸۳
گورهای مردگان، ۲۱	گره گوری مبلغ مسیحی، ۲۸۲
گوسپند، ۲۴۸	گریستن مغان بر مرگ سیاوش، ۳۶۹
گوسپندداری، ۱۰۶	گریه و زاری، ۳۶۷
گوسپندی قربانی کنند به رنگ سپید یا هر	گریه و شیون و زاری، ۳۶۸
رنگ زیبای دیگر برای ایزد بهرام، ۳۱۹	گزند مردگان، ۷۸
گوسپندی که یکسر یا سیاه باشد یا سپید،	گزیده های زات ستریم، ۱۶۶
۱۶۲	گشتهم، ۲۷۴

- گوسفند، بز، ۴۶
گوشت سگ، ۳۰۰
گوش چپ، ۳۶۱
گوشواره، ۲۱۲
گوشواره‌ها، ۱۹۱، ۳۴
گوشواره‌های چهارگوش زرین، ۲۸۲
گوش یشت، ۱۶۵
گومیز، ۳۵۳
گه‌آ، ۱۴۷
گیان، ۱۹۳
گیا‌هان، ۳۱۴، ۳۱۲، ۳۰۹
گیا‌هان دارویی، ۳۸۹، ۳۸۸، ۳۵۶، ۳۰۶
گیا‌هان درمان‌بخش، ۳۹۱
گیا‌هان و میوه‌های بومی ایران، ۲۴۶
گیا‌ه درمان‌بخش، ۳۸۹
گیا‌ه زاینده‌گی، ۱۶۹
گیا‌ه مقدّس، ۳۸۳
گیا‌ه مقدّس بَرَسَم، ۳۸۰
گیا‌ه مقدّس سوما، ۱۲۷
گیا‌ه مقدّس "هوم"، ۱۵۷، ۱۲۷
گیا‌ه و درخت، ۳۷۷، ۳۶۵
گیا‌ه ولادت، ۱۶۹
گیرشمن، ۱۹۰
گیلان، ۱۹، ۳۴۲
گیمیرای، ۲۰۷
- گوسفند، بز، ۴۶
گوشت سگ، ۳۰۰
گوش چپ، ۳۶۱
گوشواره، ۲۱۲
گوشواره‌ها، ۱۹۱، ۳۴
گوشواره‌های چهارگوش زرین، ۲۸۲
گوش یشت، ۱۶۵
گومیز، ۳۵۳
گه‌آ، ۱۴۷
گیان، ۱۹۳
گیا‌هان، ۳۱۴، ۳۱۲، ۳۰۹
گیا‌هان دارویی، ۳۸۹، ۳۸۸، ۳۵۶، ۳۰۶
گیا‌هان درمان‌بخش، ۳۹۱
گیا‌هان و میوه‌های بومی ایران، ۲۴۶
گیا‌ه درمان‌بخش، ۳۸۹
گیا‌ه زاینده‌گی، ۱۶۹
گیا‌ه مقدّس، ۳۸۳
گیا‌ه مقدّس بَرَسَم، ۳۸۰
گیا‌ه مقدّس سوما، ۱۲۷
گیا‌ه مقدّس "هوم"، ۱۵۷، ۱۲۷
گیا‌ه و درخت، ۳۷۷، ۳۶۵
گیا‌ه ولادت، ۱۶۹
گیرشمن، ۱۹۰
گیلان، ۱۹، ۳۴۲
گیمیرای، ۲۰۷

"م"

- مَنوئیبری - دانوکرزَه، ۳۸۴
ماد، ۱۷، ۳۹، ۱۸۶، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۱۸
۲۹۰، ۲۲۸، ۲۲۲
ماداکتو، ۳۹
مادز زمین، ۶۳

"ن"

- لئوناردوولی، ۳۸
لاتینی، ۱۸۰

مادرشاهی، ۸۸، ۲۰	مجازات قتل انواع سگ‌ها، ۳۷۰
ماده‌ها، ۱۱، ۱۴، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸،	مجوسان، ۲۲۰
۲۱۰، ۲۱۲، ۲۲۴، ۲۶۰، ۳۷۱، ۳۷۰	مجوسیان، ۲۴۹
ماده دیو دروج، ۳۸۱	مُخْتَلِم، ۳۸۱
مادی، ۱۸۶، ۲۰۵، ۲۶۹، ۲۹۹	محل اجتماع دیوها، ۲۱۰
مادیان، ۲۰۵	مخترع خط، ۳۰
مادی‌ها، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۱، ۲۴۰	مَدَت زمان سوگواری، ۳۶۹
مار، ۲۸، ۷۶، ۹۱، ۱۲۵، ۱۵۵، ۳۷۴، ۳۸۲، ۳۸۴	مدخل دوزخ، ۳۸۱
مار بزرگ، ۹۱	مدیترانه، ۳۷
مارپرست، ۱۲۰	مدینه فاضله، ۵۹
ماردینوس، ۲۲۵	مذاهب پارس‌ها، ۱۳۹
ماروت، ۹۴	مذاهب قدیم ایران، ۱۳۹
ماروتاش، ۹۴	مذهب آریایی، ۱۳۹
مازوتاش، ۹۴	مذهب آریایی‌ها، ۱۳۲
مالکیت و زمین، ۱۱۴	مذهب ایلامیان، ۳۸، ۴۶
مالکیت‌های عمده، ۲۰۰	مذهب ودایی، ۱۲۸
مالیات، ۱۹۸	مراسم پادایی تطهیر، بَرِشَنوم، ۳۵۹، ۳۶۲، ۳۶۳
مانثر شپته، ۳۹۱	مراسم پرراز و رمز تطهیر، ۳۵۶
مانثر - بیشر، ۳۵۶	مراسم تطهیر، ۳۵۴، ۳۶۱، ۳۶۲
مانثر شپته، ۳۹۲	مراسم تطهیر بَرِشَنوم، ۳۶۰
مانی، ۳۶۳	مراسم ستایش و یَرِشَن مهر، ۳۴۶
مانیش توسو، ۳۹	مراسم سرایش ادعیه دینی، ۳۴۵
ماوراءالنهر، ۹۳	مراسم سگدید، ۳۵۷، ۳۵۸
ماه، ۶۷، ۱۴۱، ۱۸۰، ۲۵۵، ۲۵۶، ۳۶۵	مراسم سوگند، ۱۷۱
ماهی "کَر"، ۱۶۶، ۳۱۷، ۳۸۶، ۳۸۹	مراسم شست‌وشو و غسل، ۳۴۵
مأمون، ۳۴۸	مراسم فدیة و مُیَزَد هوم، ۱۷۸
مبادله کالا، ۱۲۳	مراسم قربانی، ۴۲، ۲۵۸، ۲۶۳، ۳۸۳
متخصص در امر تسخیر دیو، ۳۶۳	مراسم قربانی اسب، ۱۳۰
مُتعه‌ها، ۱۱۹	مراسم قربانی برای آب، ۲۶۹
متون پهلوی، ۱۱۵، ۱۳۸	

- مراسم قربانی و عبادت برای اهریمن ایزد، ۱۶۴
- مراسم گشتی بستن، ۳۸۲
- مراسم مذهبی ایلامی، ۴۲
- مراسم مذهبی و اهدای قربانی پارس‌ها، ۲۵۷
- مراسم نثار، ۱۳۲
- مراسم نیایش یا همخوانی ادعیه میترایی "شماع"، ۳۴۶
- مراسم و قواعد تطهیر، ۳۷۱
- مراسمی درباره آمادۀ کردن گیاه هوم، ۱۶۸
- مراکز تجارتی در شهرها، ۲۰۱
- مزال، ۲۸
- مرتبه خدایگانی قزوشتی‌ها، ۳۰۹
- مرتبه، ۲۲۲
- مردآتش، ۳۵۹، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۸۱
- مردان آتش، ۳۷۸
- مردبد چشم، ۳۹۰
- مردگان، ۴۳، ۴۴، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۷۱، ۷۲، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۱۳۴، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۵۷، ۳۶۸، ۳۵۷
- مردگان غیرمعان، ۳۷۰
- مردگان مُغ دینان "مجوس"، ۳۷۰
- مردگان و دفن ناکردن آنان، ۷۶
- مردمان، ۶۲، ۶۳، ۶۵
- مردمان پارس، ۲۶۷
- مردم بابل، ۲۳۹
- مردم بدزیان، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۸۰
- مردم بومی ایران زمین و آریایی‌های مقدّم، ۳۴۹
- مرد ناهنجار، ۳۸۷
- مزدوک، ۹۶، ۹۷، ۱۵۵، ۲۹۳، ۲۹۴
- مردۀ کش، ۳۵۸
- مردۀ بی‌دین و گمراه، ۳۷۰
- مردۀ سگ و انسان، ۳۵۹
- مِرزی، ۲۸۶
- مَرُشُوتَنه، ۳۸۴، ۳۸۷
- مرغ، ۳۸۱
- مرغ بهمن، ۳۷۸
- مرغ پَرُذَرَش، ۳۸۰، ۳۸۱
- مرغ سَبَینه، ۳۱۸
- مرغ شاهین، ۳۱۶
- مرغ کُوشِپَنز، ۶۸
- مرغ وارغنه، ۳۲۷، ۳۲۸
- مرگ ارزان، ۷۸، ۱۷۷
- مرگ بی‌هنگام، ۲۸۸
- مرگ گاو مقدّس آپیس، ۲۹۶
- مرگ نابه‌هنگام "سکته"، ۳۸۹، ۳۹۰
- مرمر، ۴۸
- مَزو، ۳۰، ۲۱۸
- مروداشت، ۲۰
- مَزُدا، ۱۴۳، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۸۶، ۳۱۱
- مزدانیان، ۳۴۴
- مَزُدا آفریده، ۱۶۶، ۳۲۶، ۳۶۵
- مَزُدا - آهورا، ۱۵۰، ۱۸۱، ۳۳۱
- مزداهرست، ۲۷۳، ۳۳۷، ۳۵۶
- مزداهرستان، ۷۴، ۷۶، ۹۱، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۶۳
- مزداهرست زرتشتی، ۱۷۹
- مزداهرستی، ۱۴۱، ۲۸۳
- مزداهرستی پیش از زرتشت، ۱۷۹

مزداده، ۱۸۵، ۱۸۶	مصر بالا و پایین، ۲۹۶
مزدذاته، ۳۶۴	مصری، ۲۹۶، ۲۶۰، ۲۴۱، ۲۰۰
مزدکارگران و شیوة پرداخت، ۲۴۶	مصریان، ۲۱، ۵۳، ۵۴، ۱۰۳، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۶۰
مزدشناسان، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۵۰، ۱۵۸، ۲۸۸	مصری‌ها، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۴۰
مزدشناسان، ۱۶۴، ۷۰، ۲۲۶، ۳۴۴	معابد آفرودیت، ۲۸۵
مزدشناسای ایرانی، ۱۳۷	معابد ناهید، ۲۸۴، ۲۶۶
مزدشناسای زرتشتی، ۱۴۲، ۱۶۴	معابد نثار، ۲۹۲
مزدشناسای شرق و غرب، ۲۸۸	معادن آهن، ۲۰۲
مزدشناسای هخامنشی، ۲۸۸	معاصی کبیره، ۳۷۵
مزدشناپی، ۱۳۸	معبد آنائی تیس، ۲۸۷
مزدشمنی، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۳۱۵	معبد آزی‌دا، ۲۹۲
مزدشمنی ایرانیان، ۱۵۲	معبد آناهیتا، ۲۸۳، ۲۸۷
مس، ۱۷، ۳۲، ۲۰۰، ۲۴۷	معبد بزرگ آپولون، ۲۹۹
مسأله آب، ۱۶	معبد بزرگ آساگی‌لا، ۲۹۲
مسلمانان، ۲۷۳	معبد شوش، ۲۸۳، ۲۶۶
مشن مغان، ۳۸۰	معبد مزدوک، ۲۹۱
مشن میت، ۳۵۲، ۳۵۹	معبد مردوک در بابل، ۲۹۲
مس و روش ذوب، ۳۳	معبد ناهید، ۲۸۷، ۲۸۲، ۲۶۹
مس و طُرُق استفاده از آن، ۳۲	معبد نیو، ۲۹۲
مسیحیان، ۲۷۰	معبد همدان، ۲۷۰
مسیحیت، ۱۳۲، ۲۸۴	معبد همدان و داستان آسپاسیا، ۲۶۶
مسیحی شدن ارمنستان، ۲۸۲	معتقدات بومی ایرانی، ۱۸۶
مسینا، ۱۸۶	معتقدات سکاها، ۱۳۹
مُشیانه، ۵۴	معماری، ۲۴
مشیمه زنان، ۲۷۲	مُغ، ۱۸۷، ۲۲۰، ۲۵۷، ۲۶۳، ۳۵۳، ۳۵۷، ۳۶۰
مُشیه، ۵۴	۳۶۲، ۳۶۳، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹
مصر، ۳۴، ۷۶، ۸۲، ۸۳، ۸۸، ۱۲۳، ۱۹۹، ۲۰۱	مغان، ۷۶، ۱۸۳، ۱۸۶، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۵۱، ۲۵۲
۲۱۲، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۶	۲۵۷، ۲۷۶، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۰۰، ۳۰۷، ۳۴۸
۲۲۷، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۷۶، ۲۹۲، ۲۹۳	۳۵۳، ۳۵۵، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۶۸
۲۹۵، ۲۹۸، ۲۹۹	۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹

مَو، ۱۳	۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶
موتیدی، ۳۶۷	۳۸۹، ۳۹۲
موبدان، ۱۳۱، ۳۰۴، ۳۸۲، ۳۸۶	مغان پیش از زمان زرتشت، ۳۴۹
موبدان زرتشتی، ۳۰۳	مغان روحانیان آیین میتراپی، ۱۸۷
موبدان مزدیسنی، ۶۸	مغان مادی، ۱۸۷، ۲۲۶
موبدان وه دین، ۳۷۹	مغان مجوسی، ۱۸۷
موبدان هندو، ۱۳۱	مغان مَزَدَیْسَنی، ۳۷۹
موبدکاران مراسم تیرشونوم، ۳۶۰	مغان مغ، ۲۲۶، ۳۸۰
مورچگان، ۲۵۸	مغان میتراپی، ۱۸۷
مورچه، ۳۸۴، ۷۶	مغولان، ۱۴، ۱۲۳
مورچه دانه کش، ۳۷۴	مَنَگَه، ۳۶۱، ۳۶۲
مورچه گزنده، ۳۷۴	مغ ها روحانیان مَزَدَیْسَنی، ۲۸۸
موردانه کش، ۳۷۷، ۳۸۴	مغ غ، ۴۶، ۴۸، ۱۹۱، ۱۹۲
موزه انگلستان، ۲۶۷	مقام زنان، ۱۱۴
موزه "لور"، ۹۶	مقام سگ در اجتماع، ۱۱۳
موسا، ۲۷۵	مقبره و گور، ۴۳
موش آبی، ۳۷۱	مقبره داریوش، ۲۶۳
موش دریایی، ۳۷۲	مقبره زئوس، ۴۳
موش صحرائی، ۳۷۲	مقدونیته، ۲۳۶
موضوعات کلاسیک هنر ایرانی، ۱۹۴	مکالمه زرتشت با آهورامزدا، ۳۸۵
موعود آخر زمان، ۳۸۵	مکران کوه، ۱۵
مومیایی، ۲۵۷	مکزیک، ۷۳
موها و ناخن ها، ۷۵	مگس، ۳۵۴، ۳۷۴
موهای زائد و ناخن "آداب و ادعیه اجرایی"، ۳۷۸	مگس کثیف، ۳۵۸
موی و ناخن "نسا و ناپاک"، ۷۵	مگوش / مع، ۲۶۳
مویه و شیون و سوگ، ۳۶۸	مَنَگَه، ۳۶۲
مهابهاراته، ۶۳	ملاقات جمشید و آهورامزدا، ۵۵
مهر، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹	مملکت چهارگوشه ورنه، ۳۲۳
۲۵۶، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۳۱۸، ۳۲۱	مِشَنون، ۲۵۴
	مَنَتر، ۳۰۵

میتانی‌ها، ۸۷ ۸۶ ۸۵ ۸۳	۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۵
میترا، ۸۵ ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۸۰، ۱۸۱	۳۴۶، ۳۴۷
۱۸۵، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۵۵، ۲۵۶، ۳۰۳، ۳۴۵	مهر آیین‌ها، ۳۴۵
۳۴۶، ۳۴۷	مهرایزد، ۱۵۱
میتراپرستی، ۸۸ ۱۵۱، ۱۷۹، ۱۸۴، ۲۸۷	مهرایزد خورشید، ۲۶۶
میترا در ودا، ۱۴۹	مهرایزد روشنایی، ۱۴۹، ۲۶۵
میترا "میشره"، ۱۴۸	مهرایزد روشنایی و فروغ و نور، ۱۵۰
میترا و آپولون، ۱۵۰	مهرپرستی، ۸۸ ۱۸۷، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۸۳، ۲۸۵
میترا-وارونه، ۱۵۰، ۱۵۱	مهرپرستی ایرانی، ۱۸۹
میترا و آناهیتا، ۲۵۲	مهر پیش از زرتشت، ۱۴۹
میترا و وارونه، ۱۵۱	مهر پیمان‌ها، ۳۳۷
میترا یا مهر، ۱۴۹	مهر خداوند راستی و پیمان، ۲۵۵
میترای گاو اوژن، ۸۸	مهر دارنده چراگاه‌های فراخ، ۳۲۷
میتراپی، ۱۳۸	مهر دارنده دشت‌های فراخ، ۱۴۴، ۳۱۰
میشره، ۸۵ ۱۸۵	۳۲۲، ۳۴۰
میشتر، ۱۴۹، ۳۰۳، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰	مهر در سانسکریت، ۱۴۹
۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۵۱	مهر دروج، ۱۸۸، ۳۴۱، ۳۴۶
میشتر / آهوز، ۱۴۹، ۳۴۴، ۳۴۷	مهر دروجی، ۳۳۹، ۳۵۱، ۳۵۲
میشترایزد جنگ، ۳۳۸	مهرکُور، ۳۸۷
میشتر، دارنده دشت‌های فراخ، ۳۴۴	مهرکُره، ۳۸۹
میشتر-دروج، ۳۴۶، ۳۵۱	مهر، "میترا"، ۱۴۰
میشتر / میترا، ۱۴۹	مهر و بهرام، ۲۸۳
میشتر وارونه، ۱۴۹	مهر و ناهید، ۲۵۴
میشره، ۸۵ ۱۸۵، ۲۵۴، ۲۶۴، ۲۸۷، ۲۸۸	مهر و ناهیدپرستی، ۲۷۶
میشره / میترا، ۲۶۷	مهرها، ۳۴
میشرد، ۱۷۶، ۱۷۷	مهرها، ۳۳
می‌سهنه، ۱۱۷	مهرنشت، ۱۶، ۱۵۰، ۱۸۸
می‌سی‌یان، ۳۷	مهمان‌نوازی، ۱۱۵
میش دشتی بسیار زیبا، ۳۱۷	میتانی، ۸۳ ۸۷، ۹۳
می‌لی‌تا، ۲۵۶، ۲۸۵، ۲۸۶	میتانیان، ۳۷، ۸۲، ۸۳

- مینوی ایزدان، ۳۱۵، ۶۴
مینوی بد، ۳۱۴
مینوی خود، ۳۶۸
مینوی زشت و زیانکار، ۱۴۱
می‌یر، ۸۲
- "ن"**
- نَیَریو سَنَگَه، ۳۹۲، ۳۸۶، ۳۴۱
ناتیریکا، ۳۸۶
ناپاکی دشتان، ۳۷۶
ناپاکی و نجاست غیر مستقیم، ۳۶۶
ناپاکی و نجاست مستقیم، ۳۶۶
ناپلئون، ۲۹۴
ناپی‌راسو، ۹۶
ناتورالیزم، ۲۸
ناخن، ۳۷۸
ناخن گرفتن، ۷۵
ناخن و مو، ۷۶
نادعلی، ۱۹۳
نارنج، ۱۶
ناسانی/ناسَنیه، ۱۳۶
ناگاه‌ها، ۱۲۵، ۱۲۰
نان‌دی، ۱۲۵
ناؤنگه‌ایث‌یه، ۳۶۵، ۷۵
ناهید، ۲۸۵، ۲۸۳
ناهیدپرستی، ۲۶۶، ۲۷۱، ۲۸۳، ۲۸۴
نیوکدنسار، ۹۷
نیوکدنسار سوم، ۲۲۲
نیونید، ۲۱۸، ۲۲۲
- نارهای روحانیان، ۱۴۲
نجاستِ درونی، ۳۶۰
نجاست مستقیم و غیر مستقیم، ۳۷۰
نجا، ۲۰۶
نجای میتانی، ۱۳۶
نجس، ۳۷۰
نجوم، ۱۱
نخستین امپراتوری بزرگ آریایی، ۸۲
نخستین پزشک، ۳۸۸، ۷۶
نذویر بهرام ایزد، ۳۱۹
نردبان یعقوب، ۴۶
نُردیک، ۱۹۴
نَرم‌سین، ۳۸، ۴۰
نریمان‌گرشاسپ، ۲۷۲
نژاد اسکاندیناوی و بریتانیای شمالی، ۱۹۴
نژاد مدیترانه‌یی، ۷۲
نژاد هند و اروپایی، ۱۰۱
نِسا، ۳۵۴، ۳۸۵
نیاسالار، ۲۵۸
نَسَب‌نامه خدایان، ۱۴۷، ۲۵۷
نَشک، ۳۴۸، ۳۶۸
نَسو، ۳۰۵، ۳۶۶، ۳۸۵، ۳۸۷
نَسوش، ۷۷
نشانه حیض، ۳۷۶
نطفه زرتشت، ۳۱۳
نطفه مردان، ۲۷۲، ۲۷۷
نظام اساسی جهانی، ۱۲۹
نظام اشتراکی، ۳۶
نظر بد "دوژ دُنیشِر"، ۳۹۰
نظریه ثنوی، ۱۴۱

نظم ستارگان. ۱۲۹	نور، ۱۳۸
نظم کیهانی، ۱۲۹	نور آسمانی، ۱۴۰
نظم و ترتیب گیاهی، ۱۲۹	نورانیان، ۱۳۱
نقاشان، ۲۸	نور و روشنائی، ۱۵۱، ۶۰
نقاشی، ۲۹، ۳۰، ۱۹۳، ۱۹۴	نوشیدن هوم، ۱۴۰
نقاشی حیوانات، ۲۴۱	نوشیدنی مقدس، ۳۰۰
نقاشی‌ها، ۲۸	نون‌ماخ، ۲۹۲
نقره، ۲۴، ۴۶، ۲۴۰، ۲۴۷	نُه خط و شیار، ۳۹۲
نقره و مس و آهن، ۲۴۷	نُه شاخه گیاه ویژه، ۳۹۲
نقره درخشان، ۴۱	نُه نوع گاو نر، ۳۹۲
نقش رستم، ۲۶۳	نُه نوع گوسفند نر، ۳۹۲
نقش فلاحت در اقتصاد، ۲۰۱	نیاکان پرستی، ۵۱، ۱۳۴، ۳۰۳
نقش و تصویر انسان، ۱۹۴	نیبرگ، ۱۸۴، ۱۸۵، ۳۸۷
نقش و نگار با گِل اُخرا بر بدن مردگان، ۴۹	نیت، ۲۹۹
نقشه شورش مجوسان، ۲۲۱	نی دین توپل، ۲۲۲
نقوش برجسته آشوری، ۲۱۱	نیرنگ، ۳۶۰
نگاره‌ها، ۱۹۳	نیرنگ کُشتی بستن، ۳۶۴
نگاهداری مردگان در فصل زمستان، ۳۵۲	نیروی دریایی، ۲۴۶
نماد خشکی، ۱۵۶	نیروی دریایی یونان، ۲۱۸
نماز اَنبِرُیَمَن ایشینه، ۳۰۶	نیروی ده اسب، ۱۵۸، ۱۶۱
نماز آتَه و هیشته، ۱۴۴، ۳۲۲	نیروی ده روڈ آب قابل کشتی رانی، ۱۵۸
نماز آهونه و تیرنه، ۱۴۵، ۳۲۲، ۳۳۱	نیروی ده شتر، ۱۵۸
نمازهایی برای بارش باران، ۱۷	نیروی ده گاو، ۱۵۸
نِمَتو، ۳۵۸	نیزه، ۱۱۱، ۱۹۴، ۳۷۸
نَمَد، ۳۵۷، ۳۵۸	نیزه انداز، ۲۰۹
نَنار، ۲۹۲	نیشکر، ۱۶
نود و نه هزار و نه سد و نود و نه بیماری، ۳۹۲	نیم رخ انسان، ۱۹۴
نوذر، ۲۸۰	نین گال، ۲۹۲
نوذریان، ۱۴۶، ۳۲۴	نینوا، ۲۰۸
	نی نورتا، ۹۴

وژنزه، ۱۵۵	نی نه بند، ۳۶۰
وژن زهن، ۱۵۵	نی نه گره، ۳۶۱
وژن زغه، ۱۴۰، ۱۵۶، ۱۸۰، ۱۸۶، ۳۰۳، ۳۱۴	نیوئکه، ۳۲۸
۳۳۲، ۳۴۲، ۳۴۶	
وژن زغه / بهرام، ۳۱۵	
وژن زکود، ۶۵	
وژن زه، ۳۲۸	
وژن، ۱۴۵، ۲۷۸	
وژنیه، ۳۶۵	
وژهرام، ۱۸۰	
وژهران، ۱۸۰	
وزع مرده، ۳۷۰	
وزغ، ۷۶، ۳۸۹	
وزغ آبی، ۳۸۴	
وزغ آبی، ۳۷۴، ۳۸۲	
وزغان، ۳۸۵	
وزغ زمینی، ۳۸۴	
وزغه، ۳۸۵	
وسایل نقلیه چرخ دار، ۲۴۵	
وضع اجتماعی و طبقاتی بردگان و اسیران، ۱۰۹	
وضع اجتماعی و هنری هخامنشی، ۲۳۷	
وضع دفن مردگان، ۴۹	
وضع طبقاتی در جامعه آریایی، ۱۱۵	
وضع گورسازی، ۱۹۰	
وضع مالکیت، ۱۱۵	
وضو "دست شو"، ۳۸۱	
وژن زغی نیش، ۲۸۲	
وندیداد، ۱۸، ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۳۲، ۴۹، ۵۱، ۵۵	
۵۷، ۶۰، ۶۹، ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷	
	"و"
	وژنیه "لواط، غلامبارگی"، ۳۵۸
	وژن زکده، ۱۵۸، ۳۲۹، ۳۵۲، ۳۸۹
	وژن زکود و ژن زکود، ۳۳۷
	وژن "ایزدبانو"، ۳۶۵
	واحدهای چهارگانه محلی، ۲۰۶
	وارونا، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۹
	وارونه، ۸۵، ۱۳۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰
	۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۵
	وارونه - میترا، ۱۵۰
	واشئویه، ۷۰
	واشئویه. فشنوئیت، ۷۰
	واسطه ازدواج، ۳۸۲
	والانی، ۱۳۶
	وام گرفتن، ۲۶۱
	واندالها، ۲۱۱
	وانیان، ۳۷
	وایو، ۱۲۶
	وای وژ، ۳۶۵
	وژن، ۱۵۵
	وداد، ۱۴۰، ۱۵۰، ۱۵۱
	وداهای، ۱۰۹، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۶۷
	وداهای هند، ۱۳۷
	ودای برهمنان، ۱۵۰
	وژ، ۵۹، ۶۵، ۱۸۵، ۳۵۰

ویشناسپ، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۴۰	۷۸، ۸۳، ۸۹، ۹۱، ۹۱، ۹۱، ۱۱۰، ۱۲۶، ۱۳۱
ویشناسپ هخامنشی، ۲۳۹	۱۵۰، ۱۵۷، ۱۸۳، ۱۹۱، ۲۶۹، ۲۷۳
ویشنو، ۱۲۶	۲۷۶، ۲۹۱، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۴۸، ۳۵۱
ویشنو، ۱۲۸	۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹
ویش‌وه‌رویه، ۱۵۶	۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹
ویل دورانت، ۲۹۶	۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۸۳، ۳۸۴
ویو، ۲۴۸، ۲۵۵، ۲۵۶	۳۸۹، ۳۹۲
ویونگهان، ۱۷۰، ۳۲۷	وَنگوهی دانی‌نیا، ۶۴، ۲۷۸، ۲۸۱
ویونگهنه، ۶۱	وَنگهانیر، ۳۷۱، ۳۷۲
ویونگهونت، ۱۶۸	وَنوس، ۱۵۰، ۲۶۶
	وَنه پَزُو، ۶۳
	وَهواشه، ۳۱۴
	وَهوگیرته، ۳۵۸
	وَهوگنونه، ۳۵۸
	وَهومنه، ۲۵۳، ۳۲۸، ۳۳۲
	وَهونزگه، ۳۷۳
	وَهیزدانه، ۲۲۲
	ویامبور، ۳۱۹
	ویتنگوهنی‌تی، ۲۷۴، ۲۸۰
	وی - دَؤ - دانه، ۵۵، ۲۹۱، ۳۴۸، ۳۵۳
	ویَدَنو، ۳۴۳، ۳۴۴
	ویران کردن صیدون و مصر، ۲۲۸
	ویزیگوت‌ها، ۲۱۱
	ویسپرد، ۳۴۵
	ویسپه‌تنوزوئیری، ۳۳۱
	ویسپه‌رتو، ۳۴۵
	ویسته‌نورو، ۲۸۰، ۲۷۴
	ویسزودا، ۱۴۸
	ویسه، ۲۷۹
	ویش‌پتن، ۱۷۵
هَئورَوَات، ۳۳۲	
هَئومَه، ۱۲۷، ۱۴۰، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۶۶، ۲۷۳	
هَئو، ۳۰۰، ۳۳۷، ۳۴۳	
هائک مانسریک، ۳۴۸	
هاتوشا، ۸۷	
هاتی، ۸۸	
هائز، ۱۶۰	
هارباگس، ۲۱۶	
هاری، ۳۷۳	
هام‌زئنه، ۳۶۶	
هانومن، ۱۲۵	
هاون، ۳۸۵	
هاون مقدس، ۱۷۴	
هاونی، ۱۷۹	
هبت، ۲۹۸	
هَپته کَژشوز، ۳۳۸	
هجوم آریایی‌ها به هند، ۱۲۰	

"ه"

هخامنش، ۲۰۷	هزار دریاچه و هزار رود، ۲۷۷، ۲۸۱
هخامنشی، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۰۷، ۲۳۷، ۲۴۰	هزار شتر، ۳۹۲
۲۴۳، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۸۸	هزار کمان، ۳۴۶
هخامنشیان، ۱۱، ۱۶، ۳۶، ۲۰۱، ۲۱۶، ۲۱۷	هزار گاو، ۳۹۲
۲۲۱، ۲۲۶، ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱	هزارگز آهنین، ۳۴۶
۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۶، ۲۸۹، ۳۰۰	هزارگوش، ۳۳۷
هخامنشیان دارای دین زرتشتی بودند یا نه، ۲۴۹	هزاره‌سازی، ۳۸۵
هخامنشیان و سیاست مذهبی، ۲۹۱	هزاره‌ها، ۳۸۵
هخامنشی‌ها، ۲۴۶، ۲۶۳	هستی‌های زنده‌آشته، ۳۳۲
هَذَا - نَبِيَّته "بوی، چوب یا گیاهی مقدس"، ۳۵۸	هسیودوس، ۱۴۷، ۵۳
هَزَنَتی، ۲۷۲	هشت ایزد، ۳۴۰
هَزَنَتی تی بَرَز، ۳۴۱، ۳۴۳	هشت بلندی، ۳۴۱
هَزَنَتیوه، ۳۶۷	هفت امشاسپند، ۳۲۶
هرات، ۱۷، ۱۲۳، ۳۶۷، ۳۶۸	هفت اورنگ، ۳۸۶
هرج و مرج و فحشای مذهبی، ۲۸۲	هفت خدا، ۱۵۱
هَرَمَزَد، ۶۱، ۱۴۸، ۲۸۴	هفت دروازه، ۴۳
هرمز دینشت، ۳۶۴	هفت کشور، ۱۵۹، ۱۶۱، ۲۷۸، ۳۲۷، ۳۳۱
هرم‌های مصری، ۴۳	۳۳۸، ۳۴۲، ۳۴۶
هرمپوس، ۲۵۰	هفت نجیب‌زاده و دلاور پارسی، ۲۲۱
هرودوت، ۱۸، ۴۳، ۷۸، ۷۳، ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۸۶	هفت نجیب‌زاده پارسی، ۲۲۰
۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۷، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶	هگمتانه، ۱۷، ۲۱۰
۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۸	هم‌جنس‌آمیزی، ۱۲۴
۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۱، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۷۰	همدان، ۱۷، ۱۹، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۲۲، ۲۶۷
هروزی، ۸۵	۲۶۹، ۲۷۰، ۲۸۷
هَرَوَشَبْ آگاه، ۱۴۸	هَفَش پَت مَبَدیه، ۳۱۲
هزار اسب، ۳۹۲	همسرانِ آسورَه - وارونه، ۱۵۴
هزار خدا، ۸۴	هند، ۳۴، ۸۸، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۲۰
هزار خنجر دودم، ۳۴۶	۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۵۹، ۱۶۱، ۲۰۲، ۲۴۰
	هند شرقی، ۳۴۴
	هند غربی، ۳۴۴

۴۹۰ □ دین و فرهنگ ایرانی

هندو، ۷۸	هنرمندان، ۱۹۴
هند و اروپایی، ۸۱، ۸۴، ۸۵، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۹۳	هنرمندان ایرانی، ۲۴۲
۹۳، ۹۴، ۹۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۳۷، ۱۳۹	هنر میتانی، ۸۶
۲۷۳، ۱۹۴	هنر نقاشی، ۱۹۴
هند و اروپاییان، ۸۸، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۲	هنر نگارگری، ۱۹۳
۱۸۱	هنر و معماری، ۲۴۰
هند و اروپایی ها، ۹۲	هنر هخامنشی، ۲۳۷، ۲۴۰
هندوان، ۶۳، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۵۱	هنر یونانی، ۲۴۰، ۲۴۲
۱۶۶، ۱۵۷	هنگوهرنه، ۳۸۳
هند و ایرانی، ۶۳، ۸۲، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۲۷، ۱۳۹	هوتنه آسا، ۱۴۶
۳۸۷، ۱۸۵، ۱۵۵	هوروس، ۲۹۶
هند و ایرانیان، ۱۰۲، ۲۶۷	هوری، ۸۷
هندوستان، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۲۰، ۱۲۲	هوریان، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۸۷
۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۹۹	هوشنگ پیشدادی، ۱۴۵، ۲۷۸، ۳۲۳، ۳۲۷
هندوکش، ۹۳، ۱۰۲	هوکتیزنه، ۳۴۳
هندی، ۱۸۰	هوم، ۱۲۷، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸
هندیان، ۱۰۲، ۱۲۸	۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۶
هندیان آریایی، ۱۲۸	۲۷۷، ۳۰۰، ۳۳۷، ۳۴۳، ۳۷۹، ۳۸۳، ۳۸۵
هندی باستان، ۱۸۰	هوما، ۱۲۷
هندی ها، ۱۳۶	هوم ایرانی، ۱۶۵
هندی های آریایی، ۱۲۲	هوم یارسا، ۱۴۵، ۱۶۵، ۳۲۳
هنر ایرانی، ۲۴۱، ۲۴۲	هوم پاک، ۱۷۴
هنر بابلی، مصری و آشوری، ۲۴۰	هوم پاک دور گرداننده مرگ "دور آشه"، ۱۷۲
هنر پارسی، ۲۴۲	هوم پاک مرگ ز دای، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۸
هنر در خدمت قدرت، ۲۳۷	هوم پاک نیروبخش، ۱۷۸
هنر کوزه گری و نقاشی های آن، ۳۰	هوم بیش از زرتشت، ۱۶۳
هنر مادی ها، ۲۱۲	هوم درست آفریده شده، ۱۷۲
هنر مصری واژه، ۸۶	هوم درمان بخش، ۱۷۴، ۱۷۵
هنر معماری، خصایص هنر در زمان	هوم دور دارنده مرگ، ۱۷۷
هخامنشی، ۲۳۷	هومر، ۱۲۳، ۱۹۸

“ی”

	هوم زرین، ۱۶۶
	هوم زرین بلند رُسته، ۱۷۷
یاتو، ۳۹۱	هوم سفید، ۳۸۹
یافثی، ۳۷	هوم، گیاه زرین، ۱۸۸
یاکشا، ۱۲۵	هومل، ۸۲
یتاآهو، ۳۰۷، ۱۷۸	هوم مرگ‌زدا، ۱۶۸
یتا آهو و تیربو، ۳۲۲، ۳۶۶، ۳۸۵	هوم مَرزدا داده، ۱۷۶، ۱۷۸
یزدان و اهریمن، ۳۸۹	هوم نیروبخش گیتی‌افزا، ۱۷۷
یَشکه، ۳۸۹	هوم نیک آفریده شده، ۱۷۲
یَسناء، ۱۷، ۱۵۰، ۱۶۹، ۲۵۴، ۲۶۸، ۳۰۴، ۳۰۶	هوم نیک مرزا آفریده، ۱۷۶، ۱۷۸
۳۴۵، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۸۳	هوم و سوما، ۱۲۵
یَسنای نه وده و یازده، ۱۶۵	هوم / هَتَوَهه، ۱۸۶، ۳۰۳
یَشت، ۱۶، ۱۷، ۱۴۳، ۱۴۶	هومه‌روس “هومر”، ۱۲۳
یَشت شاهان، ۳۲۵	هوم یَشت، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۹، ۳۰۳، ۳۸۳
یَشت‌ها، ۱۶، ۱۱۵، ۱۳۸، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۶۵	۳۸۸
۱۸۵، ۱۸۹، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۳	هوم یَک، ۲۸۲
۲۷۷، ۲۹۰، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۸	هُو و هُشتر، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۶
۳۱۴، ۳۲۳، ۳۳۲، ۳۳۷، ۳۴۳، ۳۴۹	۲۶۹
۳۶۷، ۳۸۳	هِیا، ۸۵، ۸۷
یَشت‌های جدید، ۲۹۰، ۳۰۴، ۳۸۰	هِیه‌پیت، ۸۵
یَشت‌های قدیم، ۲۹۰، ۳۰۴، ۳۸۰	هِیتاسپه زرین‌تاج، ۳۲۸
یَشت‌های کهن، ۲۷۹، ۳۸۳	هِیتی، ۸۴، ۸۷، ۲۴۱
یَشم سبز، ۳۳	هِیتیان، ۳۷، ۸۲، ۸۳، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۳
یک هزار شمشیر دولبه، ۳۴۶	هِیتی‌ها، ۸۱، ۸۳، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۳
یَهه، ۵۴	هِیرکانی، ۲۱۸
یَهه/یَهک، ۵۴	هِیرمند، ۳۳۰
یَعی، ۵۴	هِیرم خشک، ۳۸۳
یوایشته، ۲۷۵	هِیزو، ۳۸۳
یوایشته‌فریانه، ۲۸۰	هِیندو، ۱۲۷
یوزدائرگر، ۳۶۰	هُتَوَهه، ۱۵۶

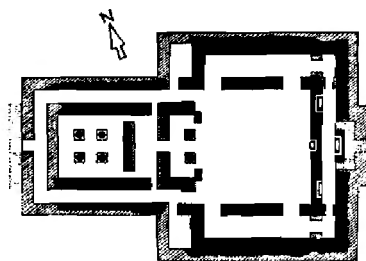
۴۹۲ □ دین و فرهنگ ایرانی

۲۹۰	یوستی، ۱۵۰
یهودی، ۲۹۲، ۲۷۴، ۲۲۶، ۷۴	یونان، ۱۹۹، ۱۹۴، ۱۲۸، ۱۱۷، ۱۰۹، ۷۶، ۴۴
یهودیان، ۱۱۰، ۱۲۴، ۲۸۷، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳	۲۰۱، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۶، ۲۴۵، ۲۷۰، ۲۷۶
۲۹۸	۲۸۴، ۲۸۷، ۳۷۰
یهودیه، ۲۲۳، ۲۲۸	یونانی، ۴۳، ۷۲، ۸۸، ۹۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۳
یَهُو، ۲۷۵، ۲۹۲	۱۴۱، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۸۰، ۱۸۹
یَمَه، ۸۳، ۵۴	۱۹۸، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۵۰
یَمَه / جمشید، ۵۵	۲۶۶، ۲۶۹، ۲۸۵، ۲۹۹
	یونانیان، ۱۴۷، ۲۲۵، ۲۳۶، ۲۴۲، ۲۵۶، ۲۶۰

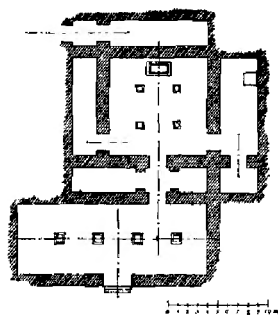
پلان‌های آتشکده‌ها که ملاحظه می‌شود، از کتاب دین‌های ایرانی، اثر ویدن گرن،

ص ۳۹۷-۳۹۶ چاپ پاریس ۱۹۶۸ برداشته شده است.

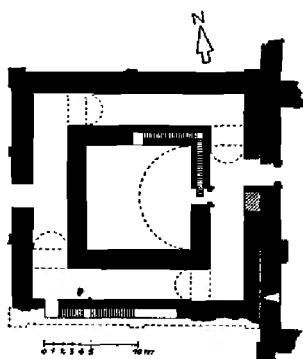
G.Widengren: *Les Religions de L'iran*



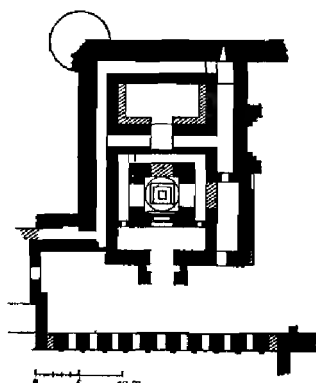
۱. آتشکده شوش - دوران ایلامی



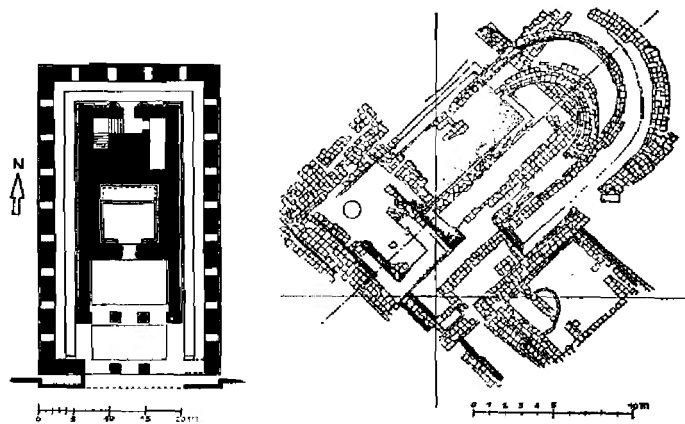
۲. آتشکده پرسپولیس - دوران هخامنشی



۳. آتشکده هتارا - دوران پارتی

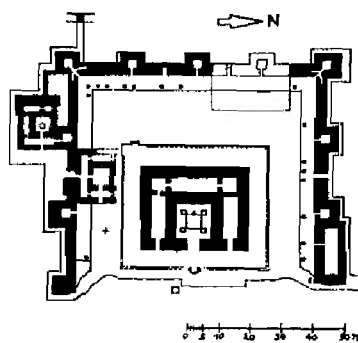


۴. آتشکده کوه خواجه "سیستان"



۵. عبادتگاه آتشکده جندیال

۶. مهربابه یا معبد زیرزمینی میترا در اورک. وژکه



۷. معبد سرخ کتل در افغانستان

HÂSEM.E RAZI

*The Religion and Cultur
Of Ancient Iran*



publisher of

Entesharate Sokhan

Tel - Fax: 6465970-6460667

First Publication

TEHRÂN

2003 / 1382